

همه چیز درباره مولا علی (ع)



محمد تقی صرفی پور

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) واهل بيته الطاهرين
اولين شخص در عالم خلقت پيامبر خدا محمد مصطفی(ص) است. که مقامش از همه انسان ها و
فرشتگان در پیشگاه الهی بالاتر است.

دومین شخص در عالم خلقت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و خلیفه برحق
پیامبر خدا است که مقامش از همه پیامبران(غیر از پیامبر اسلام) و از همه فرشتگان بالاتر است.
امیرالمومنین انقدر فضیلت دارد که پیامبر خدا درباره اش فرمود:

لَوْ أَنَّ الْغِيَاضَ أَقْلَامًا وَ الْبَحْرَ مِدَادًا وَ الْجِنَّ حُسَّابًا وَ الْإِنْسَ كِتَابًا مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱

**اگر همه درختان باغ ها قلم شوند و تمام دریاها مرکب و جوهر، و جن ها حسابگر و
انسان ها نویسنده گردند، نمی توانند فضایل علی (ع) را شمارش کنند**

ما شیعیان افتخار می کنیم که پیرو این شخصیت بی نظیر هستیم. و به دستور رسول خدا، ولایت
امیرمومنان و یازده امام بعد از ایشان را پذیرفته ایم. و این نعمت ولایت نعمت بسیار بزرگی است.
ما هر چه بخواهیم شکر خدا رو بکنیم که ولایت داریم از عهده شکر بر نمی اییم. اگر همه دنیا را به ما
بدهند تا ولایت را بدهیم قبول نمی کنیم. هر که ولایت ندارد یتیم است. اگر ولایت نداشتیم در
گمراهی به سر می بردیم. ولی خداوند بر مامنت نهاد و ما را شیعه اهل بیت علیهم السلام قرار داد. و این
ثروتی بی نظیر است که باید قدر ان را بدانیم و فرزندان خود را ولایتمدار بار بیاوریم

ما وظیفه داریم امام شناس باشیم تا گمراه نگردیم. راههای زیادی و فرقه های مختلفی در جهان هستند که همه ادعا دارند که آنها حق هستند ولی به فرمایش رسول خدا(ص) تنها امیرمومنان علی(ع) و شیعیان او در مسیر حق هستند و بقیه باطلند.

در اینجا 14 حدیث از پیامبر خدا(ص) درباره حقانیت امیرمومنان می آوریم:

چهار ده حدیث در مورد شیعیان از پیامبر (ص) در کتب اهل سنت (مخالفین)

1- جلال الدین السیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور» از جابر بن عبد الله انصاری که از کبائر صحابه خاتم الانبیاء بوده نقل می نماید که جابر گفت در خدمت رسول اکرم بودیم که علی بن ابی طالب وارد شد پیامبر فرمود: **«والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ هم الفائزون»**. یعنی: «قسم به او که جان من در دست اوست، این (علی) و شیعیان او رستگاران روز قیامت هستند». (الدر المنثور ج 6 ص 379)

2- و نیز در همان تفسیر (الدر المنثور ج 8 ص 589) از ابن عباس (حبر امت) نقل شده است: هنگامیکه آیه ی 7 سوره بینه { **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** } نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- فرمود: **«هو أنت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین»**. (النهاية ابن الأثير ج 4 ص 106 اللمعة البيضاء، ص 413، حدیث 1125؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 459؛ المناقب، ص 265، حدیث 247)

3- ابن حجر در باب 11 صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدين از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی (ع) فرمود: **«يا علیّ هو أنت و شیعتک، تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین و يأتي أعداؤک غضباناً مقمحين قال يا رسول الله و من عدوی؟ قال: من تبرأ منك و لعنک»** یعنی: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که

دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین (ع) پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید». (ینابیع المودة لذوی القربى، ج 2، صص 357 و 452؛ النهایة، ج 3، ص 276 به نقل از الغدير، ج 3، ص 78)

4- پیامبر (ص) فرمود: **«أَيُّ عَلَى أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ وَوَعْدِي وَوَعْدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا اجْتَمَعَتِ الْأُمَمُ لِلْحِسَابِ تَدْعُونَ غَرًّا مُحَجَّلِينَ»** یعنی «یا علی! آیا آیه شریفه (کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه...) را نشنیده ای؟ به درستی که آن ها «شیعیان» تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلاق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.» (این حدیث را ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و سبط ابن جوزی حنفی در «تذکره الخواص و در ینابیع المودة لذوی القربى، ج 1، ص 125 و ج 2، ص 357 آمده است)

5- ابن حجر در صوائق از ام سلمه و از قول پیامبر روایت کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: **«يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي الْجَنَّةِ، أَنْتَ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ»** یعنی: «تو و یاران تو در بهشت جای دارید، و شیعه تو در بهشت سکنی گزینند» (الصواعق ص 161 و نیز در تاریخ بغداد 289/12)

6- و زمخشری در کتاب خود (ربیع الابرار) ذکر کرده است که پیامبر فرمود **«يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اخْذْتُ بِحِزَّةِ اللَّهِ، وَأَنْتَ اخْذْتَ بِحِزَّتِي، وَأَخَذَ وَلَدُكَ بِحِزَّتِكَ وَأَخَذَ شِيعَةُ وَلَدِكَ بِحِزَّتِكَ وَأَخَذَ شِيعَةُ وَلَدِكَ بِحِزَّتِهِمْ فَنَرَى أَيْنَ يُؤْمَرُونَ؟»**. یعنی: «ای علی! وقتی روز قیامت به هم رسد من دامن خدا را می گیرم، و تو دامن و بند کمر مرا، و فرزندان تو

دامنِ تو را، و شیعه فرزندان تو دامنِ آنها را؛ آنگاه در انتظارِ آن خواهیم بود که دستور دهند ما را به کجا برند».

7- احمد در مناقب و ابن حجر در صواعق ص 161 نقل کرده اند که پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: «**أما ترضى أنك مى فى الجنة وشيعتنا عن إيماننا وشمائلنا**». يعنى: «آيا به اين راضى نىستى که با من در بهشت باشى و شيعيانمان در سمت چپ و راست ما قرار گيرند؟».

8- مغازلى به سند خود از انس بن مالك روايت کرده است که پیامبر (صلی الله عليه وآله) فرمود: «**يدخلون من أمتى الجنة سبعون ألف لا حساب عليهم، ثم التفت إلى على فقال: هم شيعتك وأنت أمامهم**» يعنى: «از امت من هفتاد هزار نفر وارد بهشت مى گردند که حساب و باز پرسى در مورد آنها به عمل نمى آيد». آنگاه رو کرد به على (ع) و فرمود: «اينان شيعيان تو هستند و تو امام و رهبر آنها مى باشى». (مناقب المغازلى: 293).

9- پیامبر مى فرمايند: «**إذا كان يوم القيامة دعى الناس بأسمائهم واسماء أمهاتهم، إلا هذا - يعنى علياً - وشيعته، فانهم يدعون بأسمائهم واسماء آبائهم لصحة ولادتهم**» يعنى رسول خدا فرمودند: چون قيامت بر پا گردد تمام مردم با اسمهاى خودشان و اسمهاى مادرانشان خوانده مى شوند، مگر اين (مقصود امير المؤمنين است) و شيعيان او. (مروج الذهب ج 2 ص 51 و ج 3 ص 7).

10- پیامبر (صلی الله عليه وآله) به حضرت على (عليه السلام) فرمود: «**ياعلى، إن الله قد غفر لك و لذريتك و لولدك و لأهلك و لشيعتك و لمحبي شيعتك**» يعنى «اى على! همانا خداوند تو را و ذريّه ات را و پدر و مادرت را و خانواده ات را و شيعيان و پيروانت را و محبين شيعيان را بخشيده است». (الصواعق: 161 و 232 و 235).

11- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: « **یا علیّ، إنّ أول أربعة يدخلون الجنة: أنا و أنت و الحسن و الحسين و ذرارینا خلف ظهورنا و أزواجنا خلف ذرارینا و شیعتنا عن أیماننا و عن شمائلنا** » یعنی: «یا علی! اولین چهار نفری که وارد بهشت می شوند، من و تو و حسن و حسین هستیم و سپس ذریهٔ ما و پس از آنها همسران ما هستند و شیعیانمان در طرف راست و چپ ما قرار دارند.» (المعجم الكبير للطبرانی ج 1 ص 319 ح 950، تاریخ دمشق لابن عساکر ج 5 ص 543، الصواعق: ص 161، مجمع الزوائد ج 9 ص 131).

12- در کفایه الطالب، ص 135، و در مجمع الزوائد ج 9 ص 131 آمده است که حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «**انت اول داخل الجنة من امتی وان شیعتک علی منابر من نور مسرورون مبیضة وجوههم حولی، اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی**» یعنی: تو نخستین کسی از امت من هستی که وارد بهشت می شوی و شیعیان و پیروانت بر منبرهایی از نور، شاد و خرم، با صورت هایی سفید و نورانی، گرداگرد من خواهند بود. من شفاعتشان را می کنم و آنها فردا، در بهشت برین، همسایگانم می باشند».

13- حاکم در مستدرکش، ج 3 ص 160، و ابن عساکر در تاریخش، ج 4 ص 318، و محب الدین در ریاضش، ج 2 ص 253، و ابن الصباغ در فصولش، ص 11 نقل کرده اند که رسول خدا (ص) فرمود: «**انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقاحها و الحسن و الحسين ثمرتها و شیعتنا ورقها**» یعنی: من اصل درختم و فاطمه فرع آن و علی لقاح آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیانمان برگهای آنند».

انگشتان خود را با انگشتی عقیق بیارائید زیرا عقیق نخستین سنگی است که برای
خدا به وحدانیت، برای من به نبوت، برای علی به وصایت و خلافت، برای
فرزندانش به امامت و برای شیعیان علی به بهشت گواهی داده است

(مناقب المغازلی ص 281) .»

ما در این کتاب مطالب متنوعی درباره امیرمومنان علی علیه السلام جمع اوری کرده ایم انشالله که
مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

ماه رمضان 1401. کرمانشاه

علامه امینی جواب داد: مگر علی هم مسلمان بود؟

روزی علامه امینی صاحب کتاب ارزشمند الغدير، با جمعی نشسته بودند که یکی از روحانیون اهل سنت، اجازه ورود خواستند تا سوالی مطرح کنند. پس از اینکه به حضور آمدند عرض کردند: جناب شیخ ما معتقدیم علی (ع) خلیفه چهارم راشدین است و شما معتقدید اولی آنها. مگر نه اینکه علی (ع) مسلمان و پیرو رسول خدا بوده است پس اصرار شما به ارجحیت او نسبت به سه خلیفه قبلی چیست؟ علامه جواب داد: مگر علی هم مسلمان بود؟! همه سکوت کردند، عالم سنی گفت یعنی چه؟ خب معلوم است که مسلمان بود، علامه گفت: نه من فکر میکنم که علی اصلا مسلمان نبود!! مجددا عالم سنی گفت: چه میگوی شیخ؟ منظورت چیست؟ علامه گفت: مگر نه اینکه در قران آمده است (و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا)، اگر درب خانه مسلمانی را زدید و باز نکرد برگردید، ولی تا آنجا که من میدانم عمر با لگد درب خانه را شکست و پهلوی دختر رسول خدا را که پشت در بود شکست!! آیا به نظر شما علی و فاطمه و اهل بیت خانه رسول خدا مسلمان بودند؟! در این هنگام عالم سنی سر به زیر افکند و بی هیچ صحبتی مجلس را ترک کرد.

منبع: سیره علما

به ظاهر قضاوت نکنیم!

جوانی با ظاهر نادرست ولی

یکی از روحانیون عراقی می گوید چند سال قبل ،القاعده در عراق دیده شده بود. روزی با لباس غیر روحانی با ماشین ون به بغداد می رفتم. در مسیر راه جوانی سوار شد که ظاهر نامناسبی داشت. من از اینکه او کنار من نشست ناراحت شدم و با او هیچ حرف نزدیم.

ماشین می رفت ناگاه رسیدیم به جایی که القاعده ایست بازرسی گذاشته بود. آنها همه مسافریان ماشین ما را پیاده کردند. انجا جنازه هایی افتاده بود. آنها از افراد می خواستند از امیرالمومنین علی علیه السلام اعلام بیزاری کنند والا کشته میشوند!

ان جوان به من گفت فکر کنم شما عالم باشید. تکلیف چیه؟ گفتم اینجا باید تقیه کنیم تا جان ما حفظ شود. اما ان جوان گفت من هرگز از امیرالمومنین بیزاری نمی جویم حتی اگر کشته شوم. بعد کارت شناسایی و ادرسش را به من داد و گفت اگر مرا کشتند برو و به خانواده ام خبر بده.

افراد سرنشینان ماشین ما همه تقیه کردند ولی ان جوان حاضر نشد از امیرالمومنین بیزاری بجوید و آنها هم دو تا به او گلوله زدند یکی به گلویش یکی به پایش و او کشته شد.

وقتی به خانه رسیدم از دیدن ان صحنه تا یک هفته نمی توانستم حرف بزنم. بعد یک هفته که حالم جا آمد به ادرس خانه ان جوان رفتم و در خانه او را زدم.

دختر بچه ای آمد. گفتم صاحب این کارت شناسایی رو می شناسی؟ نگاه کرد و گفت مال پدرم است. گفتم پدرت کجاست؟ گفت تو خانه است! تعجب کردم! گفتم بگو بیاد دم در! رفت بعد دیدم همان جوان در حالی که می لنگید و عصا داشت آمد! گفتم مگر تو کشته نشدی؟ گفت چرا! ولی بعد مردن ، امیرالمومنین (ع) را دیدم که مرا بغل کرد و **گفت از تو راضی هستم**. اما باید به دنیا برگردی و

سالهای دیگر زندگی کنی. دست بر محل گلوله گلویم گذاشت خوب شدم. ولی گفتند پایت همچنان مجروح می ماند.

خوشا به حالش که امیرمومنان(ع) به او گفتند ما از تو راضی هستیم.

آخرین فرستاده خداوند و بهترین آن ها، حضرت محمد مصطفی (ص) فرموده اند: خداوند تبارک و تعالی از نور جمالی علی بن ابی طالب (ع)، هفتاد هزار فرشته آفریده است که برای او و دوستان آن حضرت تا روز قیامت استغفار نمایند. (بحارالانوار، ج 39: 275)

در بهترین مکان متولد شد (کعبه) □

در بهترین روز متولد شد (جمعه) □ ■

جانشین بهترین پیامبر بود (محمد) □ ■

همسر بهترین زن دنیا بود (فاطمه) □ ■

پدر بهترین بچه های دنیا بود (حسن حسین) □ ■



در بهترین ماه به شهادت رسید (رمضان) □ ■

- □ در بهترین شب ضربت خورد(اول قدر)
- □ در بهترین شب شهید شد(دوم قدر)
- □ در بهترین حالت بود که ضربت خورد(نماز)
- □ در بهترین حالت نماز بود (سجده)

امروز فهمیدم که علی علیه السلام کیست!

خاطره مقام معظم رهبری: وقتی منزل شهید ارمنی مانوکیان رفتیم و از شهید تعریف کردند. ما فهمیدیم نام این شهید بزرگوار، شهید «مانوکیان» است و به اندازه شهیدان «بابایی»، «اردستانی» و «مبافکن رهگیر بوده و بالای F» دوران»، پرواز عملیاتی جنگی داشته است. خلبان هواپیمایش ۱۴ صد سرتی پرواز موفق در بغداد داشته است. بعد هواپیمایش را توی دژ آهنی بغداد می زنند و شهید، هواپیما را تا آن جا که ممکن است، اوج می دهد و هواپیما در اوج تا نقطه صفر خودش که اتمسفر است، بالا می آید و بقیه اش را به سمت ایران سرازیر می کند. موتورهای هواپیما منهدم می شوند و هواپیما لاشه اش توی خاک ایران می افتد؛ ولی چون دیگر سیستم برقی هواپیما کار نمی کرده، نتوانسته ایجکت کند و نشد که چتر برای شهید کار کند. سرانجام، هواپیما به زمین خورد و وی به شهادت رسید. او ارمنی ای بود که حتی حاضر نشد لاشه هواپیمای جمهوری اسلامی به دست عراقی ها بیفتد. این بزرگوار در نیروی هوایی، مشهور است

مادر شهید گفت: آقا! حالا که منزل ما هستید، من می توانم جمله ای به شما عرض کنم؟ آقا گفت: بفرمایید، من آمدم این جا که حرف شما را بشنوم. گفت: ما هر چند با شما از نظر فرهنگ دینی فاصله

داریم، اما در روضه‌هایتان شرکت می‌کنیم؛ ولی خیلی مواقع داخل نمی‌آییم. روز شهادت امام حسین علیه‌السلام، روز عاشورا و تاسوعا، به دسته‌های سینه‌زنی امام حسین علیه‌السلام، شربت می‌دهیم و می‌آییم توی دسته‌هایتان می‌نشینیم؛ ظرف یک‌بار مصرف می‌گیریم که شما مشکل خوردن نداشته باشید. توی مجالس شما شرکت می‌کنیم و بعضی از حرف‌ها را می‌شنویم. من تا الآن بعضی چیزها را نمی‌فهمیدم. می‌گفتند: مسلمان‌ها یک رهبری داشتند به نام علی علیه‌السلام که دستش را بستند و ۲۵ سال حکومتش را غصب کردند؛ نمی‌فهمدم یعنی چی! می‌گفتند: آخر شب، نان و خرما می‌گذاشت روی کولش می‌رفت خانه یتیمان که این را هم نمی‌فهمدم؛ ولی امروز فهمیدم که علی علیه‌السلام کیست؛

امروز با ورود شما به منزلمان، با این همه گرفتاری‌ای که دارید، وقت گذاشتید و به خانه من غیر دین خودتان تشریف آوردید. اُسْقُف ما، کشیش محله ما هم به خانه ما نیامده است! شما رهبر مسلمین هستید. من فهمیدم علی علیه‌السلام که خانه یتیم‌هایش می‌رفت، چه قدر بزرگ است

نزول سه هزار و سه فرشته بر امیرالمومنین علی (ع)

شب هفدهم شب بسیار مبارکی است و در آن شب لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله با □ ♦ لشکر کفار قریش ملاقات کردند در بدرو در روزش جنگ بدر واقع شد و حق تعالی لشکر آن حضرت را بر مشرکین ظفر داد و آن اعظم فتوحات اسلام بود لهذا علما فرمود هاند که در آن روز مستحب است صدقه و شکر خدا بسیار نمودن و غسل و عبادت در شبش نیز فضیلت عظیم دارد (مؤلف گوید که روایات بسیار وارد شده که: در آن شب بدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود کیست امشب برای ما برود از چاه آب بکشد بیاورد اصحاب سکوت کردند و هیچ کدام اقدام بر این کار نکردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشکی برداشت بطلب آب بیرون رفت و آن شب شبی بود سرد و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک و آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آب کشد لاجرم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد رو کرد به آمدن که ناگاه باد سختی برخورد به آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود که ناگاه باد سختی دیگر مانند آن آمد آن حضرت نشست تا او نیز رد شد دیگر باره برخاست برود مرتبه سوم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید حضرت پرسید که یا ابا الحسن برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه مرتبه بادی به من رسید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فرا گرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادهای بود فرمود آیا دانستی آنها چه بود یا علی عرض کرد نه فرمود آن اول جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما) فقیر گوید که اشاره به همین است قول آن کسی که گفته که از برای امیر المؤمنین علیه السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده و اشاره به همین نموده سید حمیری در شعر خود در مدح آن حضرت (أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَآلَائِهِ وَالْمَرْءِ عَمَّا قَالَ مَسْئُولٌ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولٌ كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا وَأَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبَهَائِلُ يَمْشِي إِلَى الْقِرْنِ وَفِي كَفِّهِ أَبْيَضُ مَاضِي الْحَدِّ مَصْقُولٌ مَشَى الْعَفْرَنَا

بَيْنَ أَشْبَالِهِ أَتْرَزَهُ لِلْقَنْصِ الْغِيلُ ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجِبْرِيلُ مِيكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجِبْرِيلُ
فِي أَلْفٍ وَ يَتْلُوهُمْ سَرَّافِيلُ لَيْلَةً بَدْرٌ مَدَدًا أَنْزَلُوا كَانَتْهُمْ طَيْرٌ أَبَابِيلُ

..امیرالمومنین(ع) به فرزندش گفت میل به جگر پیدا کرده...

مالک بن انس گفت: از زهری درباره زاهدترین مردم در دنیا پرسیدم و او در پاسخ گفت: علی بن ابی طالب(ع)! سپس گفت: «...به ما گزارش شده که امام علی(ع) حدود یک سال اشتهای جگر کباب شده همراه با نان شیرمال را داشت(اما از تهیه آن خودداری می کرد). روزی فرزندش امام حسن(ع) که روزه دار بود، به یاد این موضوع افتاده و غذای مورد علاقه پدرش را فراهم کرد و هنگام افطار در جلوی روی ایشان نهاد. در همین هنگام، بینوایی به در خانه آمد. علی(ع) فرمود: پسر من این غذا را به او بده تا فردای قیامت، در نامه عملمان این آیه خوانده نشود

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (فرشتگان قهر و عذاب به آنها گویند) شما «
(لذات بهشتی و) خوشیهائتان را در زندگانی دنیا (به شهوت رانی و ظلم و عصیان) بردید و بدان
لذات دنیوی بر خوردار و دلباخته بودید، پس امروز به عذاب ذلت و خواری مجازات می شوید چون
در زمین به ناحق تکبر می کردید و راه فسق و تبهکاری پیش می گرفتید. (احقاف، 20).

علی معجزه خلقت است

ایمان علی برتر از ایمان همه مردم است

علی برتر از همه پیامبران بجز محمد مصطفی است

علی تنها شخصیتی است که با اجنه کافر جنگید و عده ای از آنان را کشت و مابقی آنان ایمان آوردند

علی تنها شخصیتی است که خداوند سبحان با صدای او با محمد ص در معراج سخن گفت

علی تنها شخصیتی است که با اصحاب کهف سخن گفت و همه آنان به علی سلام کردند

علی تنها شخصیتی است که هفتاد بار در نماز از خوف خدا، بیهوش شد

علی تنها شخصیتی است که اگر نبود دین اسلام ناقص می ماند

علی تنها شخصیتی است که در کعبه متولد گشت

علی تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند

علی شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم ع در بهشت بود، هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد .

علی شخصیتی است که قرآن ناطق است

علی شخصیتی است که اگر نبود، همسری برای فاطمه زهرا س پیدا نمی شد

علی شخصیتی است که نفس پیامبر بود

علی شخصیتی است که پدر حسن و حسین و زینب و عباس بود

علی شخصیتی است که پدر یازده امام معصوم است

علی شخصیتی است که برطرف کننده غم و اندوه از چهره رسول خدا بود

علی شخصیتی است که اگر مردم دنیا او را بشناسند همگی عاشق و شیفته او می شوند

علی شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است

علی شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است

علی شخصیتی است که عاشقان عجیبی دارد که حاضرند سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند

علی شخصیتی است که موسس همه علوم اسلامی است

علی شخصیتی است که صاحب نهج البلاغه است

علی شخصیتی است که به راههای آسمان بیشتر از راههای زمین مطلع است

علی شخصیتی است که استاد همه عارفانی چون قاضی و بهجت است

علی شخصیتی است که پدر یتیم ها و حامی بیوه زنان است

علی شخصیتی است که در هیچ جنگی شکست نخورد. و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و

همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید. و قهرمانی در جهان نبوده است که

بتواند علی را شکست دهد

علی شخصیتی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بر روی خندق قلعه انداخت . دری که چهل مرد
!توانستند ان را بلند کنند

علی شخصیتی است که با اینکه بر کشورهای بزرگی حکومت می کرد و لی انقدر عادل بود که
:خود فرمود

سوگند به خدا! اگر تمام اقالیم هفتگانه (زمین) را با آنچه که زیر افلاک آن است در مقابل معصیت
به خدا دربارہ مورچه ای که پوست جوی را از دهان او در آورم به من بدهند، چنین اقدامی را نخواهم
کرد.

لذا دیدند جوان امریکایی شیعه شده و اسم خود را علی گذاشته است. از او علت این تحول را
پرسیدند. گفت این جمله علی در نهج البلاغه مرا دیوانه کرد! مرا عاشق علی کرد

علی شخصیتی است با اینکه بر قلمرو بزرگی حکومت می کرد ولی انقدر به دنیا بی رغبت بود که
غذای او نان جو بود و کفشش انقدر وصله خورده بود که خود فرمود از وصله کننده خجالت می
کشم بگویم دوباره وصله اش کند و فرمود دنیا را سه طلاقه کرده ام. و به دنیا خطاب می فرمود ای دنیا
!برو غیر مرا فریب بده

علی شخصیتی است که در شب قدر در محراب مسجد کوفه هنگام نماز صبح ،از دست خوارج با
. شمشیر زهر آلود ضربت خورد و در شب قدر بشهادت رسید

علی(ع) تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند

...علی(ع) شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم(ع) در بهشت بود، هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد. علی(ع) تنها شخصیتی است که اگر نبود دین اسلام ناقص می ماند

علی(ع) تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند..
علی(ع) شخصیتی است که قرآن ناطق است. علی(ع) شخصیتی است که اگر او نبود، همسری برای فاطمه زهرا (س) پیدا نمی شد. علی(ع) شخصیتی است که نفس پیامبر بود. علی(ع) شخصیتی است که پدر حسن(ع) و حسین(ع) و زینب و عباس بود

علی(ع) شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است. علی(ع) شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است. علی(ع) بسیار انفاق کننده به نیازمندان بود. تاریخ تابحال کدام خلیفه و پادشاهی را دیده که نیمه های شب کیسه های غذا بر دوش خود بگیرد و بصورت ناشناس در خانه فقرا ببرد. و به دهان یتیم ها عسل بگذارد و برای بی سرپرستان گریه نماید

علی(ع) شخصیتی است که عاشقان عجیبی دارد که حاضرند سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند. قنبرها و حجر بن عدی ها و کمیل ها و مالک اشترها و رشید هجری ها در راه او سر دادند

علی (ع) شخصیتی است که در شجاعت بی همتاست. در هیچ جنگی شکست نخورد. و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید. و قهرمانی در جهان نبوده است که بتواند علی (ع) را شکست دهد. فرشتگان از شجاعت او در تعجب! بودند و جبرئیل می گفت جوانمردی مانند علی ندیده ام

پیامبر درباره او فرمود ضربت علی در جنگ خندق از عبادت انس و جن برتر است
پیامبر اکرم فرمود: اگر آسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی (ع) در یک کفه دیگر. همانا ایمان علی (ع) برتری می یابد

اما با اینهمه فضیلتها، غریبانه و شبانه او را تشییع کردند و قبر مطهرش تا صد سال مخفی بود
علی (ع) گول دنیا را نخورد و در عمر 63 ساله خود هیچگاه به دنیا و لذتهایش میل ننمود و دنیا را 2- سه طلاقه کرد. و با کارنامه ای سراسر عمل صالح و پرونده ای پر از خدمت خالصانه بشهادت رسید. اگر علی نبود اسلام استوار نمی توانست به مسیرش ادامه دهد

وقتی ابن ملجم بر سر او با شمشیر در حال نماز زد امام فرمود بخدای کعبه رستگار شدم. سپس نشسته نماز صبح را خواند و به امام حسن فرمود اینک جدّت محمد مصطفی (ص) و جدّه ات خدیجه کبری' . و مادرت فاطمه زهراء (س) و حوریان بهشتی، حاضرند و منتظر پدرت هستند

او می فرمود: خدایا تو را بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تو را چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم. و فرمود خدایا اگر مرا جهنم بیری به اهل جهنم اعلام می کنم من عاشق تو هستم

معاویه از من زیرک تر نیست

امام (ع) در جای دیگر، در پاسخ مغیره بن شعبه که بقای معاویه را در «شام»، موافق سیاست روز می دانست، فرمودند:

به خدا سوگند! اشتباه می کنید. معاویه از من زیرک تر نیست. او دغل باز و فاسد است. من نمی «
خواهم دغل بازی بکنم و از جاذبه حقیقت منحرف شوم و فسق و جور مرتکب شوم. اگر خدای
تبارک و تعالی، دغل بازی را دشمنی نمی پنداشت، در آن وقت می دیدید که زرنک ترین مردم دنیا،
علی (ع) است. دغل بازی، فسق و جور است و این گونه فجورها، کفر است و من می دانم که هر
فریب کاری در قیامت محشور می شود، در حالی که یک پرچم دارد

فرق بین سختی کشیده و نازپرورده!

حضرت علی (ع) فرمودند: «درختان بیابانی که در سنگلاخها و زیر آفتاب سوزان و با صد عوامل تلخ دست بگیرینند، از درختانی که در لب جویبار پرورش یافته اند، محکمتر و بادوامترند. درختان لب جویبار که در مهد نعمت و در آغوش باغبان پرورش یافته اند با مشکلات و مصائب خوی نگرفته اند.»

اسرافیل بر جبرئیل مباحثات کرد و گفت: من از تو بهتر هستم

:شیخ صدوق قدس سره از جناب ابوذر رحمه الله نقل کرده است که گفت

:از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود

اسرافیل بر جبرئیل مباحثات کرد و گفت: من از تو بهتر هستم

جبرئیل گفت: چگونه و به چه دلیل تو از من بهتری؟

گفت: به خاطر اینکه من یکی از هشت فرشته ای هستم که عرش الهی را بدوش دارد، من مأمور

دمیدن در صور هستم و من نزدیک ترین فرشته به درگاه ربوبی ام

جبرئیل گفت: من از تو بهترم

اسرافیل گفت: چگونه و به چه علت تو از من بهتری؟

گفت: بخاطر اینکه من امین پروردگار بر وحی و فرستاده او بسوی انبیاء و رسولانم، امر خسوف (ماه

گرفتگی) و غرق کردن اشیاء به دست من است و خداوند امت هائی را که بخواهد هلاک کند به

دست من هلاک و نابود میکند

بعد فرمود: این دو نزاع خود را به پیشگاه الهی عرضه داشتند، خداوند به آنها خطاب کرد و فرمود: ساکت باشید و مباهات نکنید، به عزت و جلالم قسم کسی را آفریده ام که از شما بهتر است

عرض کردند: آیا مخلوقی بهتر از ما آفریده ای در حالیکه ما از نور آفریده شده ایم؟

فرمود: بله، آنگاه به حجاب قدرت فرمان داد که ظاهر شود، وقتی آشکار شد، دیدند که بر ساق عرش نوشته شده است

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و علی و فاطمة و الحسن و الحسين خیر خلق الله

خدائی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده خداست، علی، فاطمه، حسن و حسین بهترین «مخلوقات پروردگار هستند»

جبرئیل عرض کرد: یا رب؛ أسألك بحقهم عليك أن تجعلني خادمهم. «خداوندا! از تو درخواست می کنم بحق این بزرگواران که مرا خدمتگزار ایشان قرار دهی» و خداوند آن را پذیرفت، پس ..جبرئیل از اهل بیت قرار گرفت و او خادم و خدمتگزار ما می باشد

منابع:

القطره، ج 1، ص 97. تأویل الآيات، ج 2، ص 834، ح 7. ارشاد القلوب: 2/295 و مدینه المعاجز: 2/394.

ابن عباس با ذکر ولایت علی (ع) رحلت کرد

مردی از اهل طائف به هنگامی که عبد الله بن عباس بیمار بود؛ (همان بیماری که در آن دنیا را وداع گفت) نزد او آمد و لحظه‌ای نشست. ابن عباس بی‌هوش شد. او را به صحن خانه آوردند. به هوش

آمد. گفت: خلیل و یار من رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من خبر داد که در دوران عمرم دو بار هجرت خواهم کرد؛ هجرتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتم و هجرتی با علی علیه السلام و نیز به من خبر داد که من در پایان عمر نابینا خواهم شد (و چنین شد) ... و نیز به من دستور داد که از پنج گروه بیزار باشم: از ناکثین (پیمان شکنان) همان‌ها که در جنگ جمل حاضر شدند و از قاسطین (ظالمان و ستمگران شام) که در جنگ صفین حاضر شدند و از خوارج که در میدان نهروان حضور یافتند و از «قَدَرِیّه» آنهایی که شبیه نصارا در دینشان بودند و گفتند: هیچ چیزی مقدر نشده (و همه چیز را خدا به ما تفویض کرده است) و از «مرجئه» آنها که شبیه یهود در دینشان شدند. گفتند: خدا آگاه‌تر است (که گناه کاران نیز اهل بهشتند) سپس گفت

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَحِیِّیْ عَلٰی مَا حَیَّ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ وَاَمُوْتُ عَلٰی مَا مَاتَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ ؕ
 ؕ اَبِی طَالِبٍ؛

خداوندا من بر آنچه علی علیه السلام بر آن زنده بود زنده‌ام و بر آنچه او بدرود حیات گفت " می‌میرم" این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد

رجال کشی ص ۵۶ _ بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۵۲

احتجاج (حجت آوردن) عبد الله بن جعفر بر معاویه

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت: نزد معاویه بودم و حسن و حسین علیهما السلام با ما بودند و عبد الله بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد معاویه بودند، معاویه بطرف من توجه کرد

و به من گفت: چقدر حسن و حسین را بزرگ می شماری؟ و حال آنکه نه خود آنها بهتر از تو هستند و نه پدرشان بهتر از پدر تو؟ و اگر نه این بود که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، هر آینه میگفتم که: مادر تو اسماء بنت عمیس هم مادون او نیست،

در جواب او گفتم: به خدا آگاهی تو نسبت به آنها و پدر و مادر آنها کم است، و چنین نیست که پنداشتی، به خدا سوگند این دو بهترند از من و پدر آنها بهتر است از پدر من و مادر آنها بهتر است از مادر من، ای معاویه تو غافل هستی از آنچه که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها و درباره پدر و مادر آنها شنیدم و آنچه شنیدم حفظ کردم و درک نمودم و آنرا روایت کردم گفت بیاور ای پسر جعفر به خدا قسم تو نه دروغ میگوئی و نه مورد اتهام هستی. گفتم آنچه من .. در این موضوع میدانم بزرگتر است از آنچه تو می پنداری

گفت: هر چند بزرگتر از کوههای احد و حراء باشد

اکنون که خدا او را کشته و جمع شما را مبدل به تفرقه نموده و امر خلافت به اهلش رسیده تو حدیث کن، ما با کی از آنچه بگوئی نداریم و آنچه (در فضایل او) تعداد کنی زیانی به ما. نمی رساند

گفتم: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامیکه از این آیه از حضرتش سوال شد: "و ما جعلنا الرویا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن: " فرمود: همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا میروند و فرود میایند

و امت مرا بسیر قهقهرائی می برند و شنیدم از آنحضرت میفرمود: همانا فرزندان ابی العاص زمانی که تعدادشان بیانزده تن رسید

کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار میدهند و بندگان خدا را بردگان خود قرار میدهند و مال خدا را ثروت شخصی پندارند

ای معاویه، همانا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حالیکه آنجناب بر منبر بود

و من در برابر او بودم و عمر بن ابی سلمه، و اسامه بن زید، و سعد بن ابی وقاص، و سلمان فارسی، و ابوذر، و مقداد، و زبیر بن عوام نیز در مقابل منبر حضور داشتند آنجناب فرمود: آیا من بمومنین اولی:
(سزاوارتر) نیستم از خودشان؟ گفتیم: بلی یا رسول الله، فرمود

آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم بلی یا رسول الله فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اولی به من
نفسه و ضرب بیده علی منکب علی فقال اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، - یعنی: هر کس که من
مولای او هستم، پس علی مولای او است،

سپس بار دیگر خطاب به مردم نمود و فرمود: زمانیکه من از دنیا رخت بربستم، علی به شما اولی است
از خود شما،

و زمانی که علی از دنیا رفت، پسر حسن اولی بمومنین است از خود آنها و زمانیکه

:حسن از دنیا رفت پسر حسین اولی بمومنین است از خود آنها... تا آنجا که عبد الله بن جعفر گوید
معاویه گفت: ای فرزند جعفر سخن بزرگی گفتی، و چنانچه آنچه گفتی بحق باشد، بطور تحقیق امت
محمد صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار همگی، جز شما اهل بیت و دوستان و یاران شما هلاک
شده اند

گفتم: قسم بخدا آنچه گفتم، بحق و مطابق واقع گفتم و آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله استماع
نمودم،

معاویه (رو بطرف حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس نمود و بانها) گفت: فرزند جعفر چه
میگوید؟ ابن عباس در پاسخ معاویه گفت: اگر تو بانچه او گفت ایمان نداری بفرست دنبال آنهائی که
نام آنها را برد و از آنها دایر باین مطالب سوال کن،

معاویه فرستاد دنبال عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و از آنها سوال نمود، آنها گواهی دادند که آنچه را فرزند جعفر گفت، خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم

صفحه 66 جلد 2 ترجمه کتاب الغدير

پیشنهاد عایشه به امیرالمومنین (ع)

س از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبدالله بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائق را مطرح فرمود، عایشه شرمنده شده به اشتباه خود اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت:

إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَقِيمَ مَعَكَ فَأَسِيرَ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ عِنْدَ سَيْرِكَ

یعنی،

(. دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم)

:حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پذیرفت و پاسخ داد

إِرْجِعِي إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي تَرَكَكِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ

یعنی،

[۱]. عایشه، بخانه ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را در آنجا ترک کرد.)

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند

:و معاویه و عمرو عاص می گفتند

[۲]. ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می شد تا بهانه ای بر ضد علی به دست می آوردیم.)

و اگر عایشه در جنگ های بعدی همراه امام علی علیه السلام می رفت و حکومت آن حضرت را تأیید

می کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم گیری داشت،.... [۱] مروج الذهب ج ۲

ص ۳۷۱

کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۶ [۲]

هر که از ولایت اعراض کرد...

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند

امیرالمومنین علیه السلام از سوی مؤمنان در روز غدیر خم، مثل سجده‌ی ملائکه بر آدم است؛ و مثل آنان که در روز غدیر از پذیرش ولایت امیرالمومنین علیه السلام اعراض کردند، مثل ابلیس است.

اقبال الاعمال، ابن طاووس، ج ۱، ص ۴۶۴

حالات امیرالمومنین علیه السلام در شب ضربت خوردن

گویند در شب نوزدهم سال چهل که امیرمومنان ضربت خورد. وقتی حضرت بطرف مسجد خواستند حرکت کنند:

چون امام بدر بن منزل رسید، قلاب در به کمر بند امام گیر کرد. امام کمر بند خود را محکم بست:

«أشدد حياضیک للموت فانّ الموت لاقیک ولا تجزع عن الموت اذا حل بنادیک»

یعنی ای علی! کمرت را برای مرگ محکم نما که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و هنگام مرگ بی تابی ننما

«ولا تغترّ بالدهر وان کان یوافیک کما اضحکک الدهر کذاک الدهر یبکیک»

روزگار تو را مغرور نکند، اگرچه بتو وفا نماید. زیرا روزگار همانطور که تو را می خنداند، تو را خواهد گریانند!

بعد فرمود: خدایا! مرگ را بر من مبارک گردان و دیدار خود را بر من خجسته نما

!اُمّ کلثوم با شنیدن این کلمات، فریاد زد: وایبتاه! وایبتاه

امام حسن (علیه السلام) خود را به امام رساند و فرمود: من می خواهم همراه شما باشم. امام فرمود: تورا
!بحقی که بر تو دارم قسم می دهم که برگردی

امام حسن (علیه السلام) به خانه برگشت و با امّ کلثوم بر حالات و سخنانی که از پدر بزرگوارشان شنیده
بودند، می گریستند

امام به داخل مسجد رفت و در تاریکی چند رکعت نماز خواند. آنگاه به پشت بام مسجد رفت
و انگشتان مبارک بر گوش گذاشت و اذان گفت. سپس در حالی که ذکر خدا بر لب داشت، پایین آمد
:و این چند بیت را بر زبان جاری فرمود

«خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا يَعْبدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ»

راه مؤمنی را که در راه خدای واحد جهاد نموده و مردم را برای رفتن به مسجد بیدار می کند، باز «
»!کنید

رفتار امام علی (ع) با ابن ملجم

رفتار امام علی (ع) با ابن ملجم، در مقاطع مختلف بسیار قابل تأمل است و انسان در برابر عظمت روحی و معنوی امام (ع) متحیر می ماند

با وجود اینکه امام شکی نداشت که "ابن ملجم" او را ترور خواهد کرد. اما هیچ گاه دست به اقدام پیش دستانه نزد

راویان نقل کرده اند که ابن ملجم نزد امام آمد تا با ایشان بیعت کند، امام دو یا سه مرتبه او را رد کرد، ولی سرانجام با او بیعت کرد. امام از او قول گرفت که 1- فریبکاری نکند 2- نیرنگی نزند 3- بیعت خویش را نشکند

ابن ملجم به امام گفت: ندیدم که این کار را با غیر من انجام دهی

امام از او روی برگرداند و پاسخش را نداد. رو به "غزوان" کرد و فرمود

"او را بر مرکب بور سوار کن"

سپس امام این شعر را سرود

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلَهُ

[1]عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

من زندگی او را خواستارم در حالی که او خواهان مرگ من است. عذر او از دوستی با من، کشتن من است.

:پس امام به حاضران روی کردند و فرمودند

[2]. "به خدا سوگند، او را وفادار به گفتارش نمی بینم "

روزی امام مشغول سخنرانی بود و آن خبیث پلید در کنار منبر امام نشسته بود، در حالی که
امام را تهدید می کرد و می گفت

!به خدا سوگند! این مردم را از دست تو راحت می کنم

بعضی از حاضران سخن او را شنیدند و او را دستگیر کرده و تحت مراقبت نزد امام آوردند
[3] "و امام را از گفتار او آگاه کردند. امام دستور آزادی او را داد و فرمود: "هنوز مرا نکشته است

زمانی که ابن ملجم به قصد انجام مأموریت خود وارد کوفه شد برخی از یارانش از قبیله
"تیم رباب" را دید که دختری به نام "قطام" نزد آنان بود که پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته
شده بودند. هنگامی که ابن ملجم او را دید شیفته او شد و از او خواستگاری کرد. او نیز پاسخ مثبت به
وی داد و شرط ازدواج خویش را سه هزار درهم به همراه خادم و کنیز و قتل امام علی علیه السلام
قرار داد.

ابن ملجم گفت ان چه که گفתי حاضر است اما کشتن علی چگونه ممکن است؟

به او گفت: آن را دنبال کن، موفق می شوی. اگر او را کشتی قلب مرا شفا داده ای و با من زندگی می
کنی، و اگر کشته شدی آنچه نزد خداست برای تو بهترین است

این جا بود که ابن ملجم نیت اصلی خود از آمدن به کوفه را آشکار کرد و گفت: من به این شهر جز برای کشتن علی(ع) نیامده ام

قطام به او گفت: من کسی را پیدا می کنم که تو را در این کار کمک کند. به دنبال "وردان بن مجالد" از تیم رباب فرستاد، او را از تصمیم خود و ابن ملجم باخبر کرد و از او خواست که به ابن ملجم کمک کند

همچنین ابن ملجم به مردی از خوارج از قبیله "اشجع" برخورد کرد که به او "شیب بن بحیره" می گفتند. به او گفت: آیا شرف دنیا و آخرت را می خواهی؟

گفت: آن کدام است؟

گفت: در کشتن علی(ع) به من کمک کن

شیب به وی پاسخ مثبت داد و باهم به سوی قطام رفتند، او در مسجد در حال اعتکاف بود، و برایش در آنجا قبه ای زده بودند، به او گفتند: ما برای کشتن آن مرد جمع شدیم. قطام برای این کار از آن ها [4]تشکر کرد و آن ها را بر ارتکاب این جرم تحریک کرد

زمانی که ابن ملجم دستگیر شد. دست بسته و سربرهنه او را نزد امام حسن مجتبی آوردند. امام به او فرمود:

ای معلون، امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمانان را کشتی. آیا این پاداش آن است که ایشان تو را پناه " دادند و به خویش نزدیک فرمودند...؟

و رو به پدر کرد و فرمود

"پدر جان، این دشمن خدا و دشمن تو ابن ملجم است که هم اکنون در اختیار ماست"

امام، چشمانش را باز کرده و با صدایی ضعیف فرمود

کار شگفتی کردی و گناه بزرگی را مرتکب شدی. آیا من نبودم که به تو مهربانی کردم و تو را در " بخشش بر دیگران ترجیح دادم؟ پس چرا پاداشم را چنین دادی؟

سپس امام روی به فرزندش کرد و درباره قاتلش سفارش به نیکی کرد و فرمود

او را غذا بدهید و به او آب بنوشانید. اگر زنده ماندم، صاحب خون خویش هستم. اگر خواستم او را " می کشم و اگر نخواستم از او می گذرم. اگر مُردم، او را بکشید ولی در حقش زیاده روی نکنید که [5]" خداوند اسرافکاران را دوست ندارد

امام حسن از سفارش پدرش به نیکی و خوش رفتاری درباره قاتل خودش متحیر شد و فرمود

پدرجان، این ملعون تو را به قصد کشتن ضربت زده است و ما را اندوهگین و عزادار ساخته است؛ "

"اما تو ما را به مهربانی در حق او سفارش می کنی

:امام خطاب به امام حسن (ع) فرمود

فرزندم، ما خاندان رحمت و بخشایشیم، از آن چیزی که می خوری به قاتلم بده و از آنچه که می نوشی به او نیز بنوشان. اگر من مُردم، او را به مرگ قصاص کن. ولی بدنش را قطعه قطعه نکنید. چرا که از جدت پیامبر خدا (ص) شنیدم که فرمود

.مبادا کسی را قطعه قطعه کنید و اگر چه سگ هار باشد

و اگر زنده ماندم، می دانم با او چه کنم؛ زیرا ما خاندانی هستیم که بر گناهکار و ستمگر خویش

"چیزی جز بخشش و بخشایش نمی افزاییم

.خزانة الادب 6: 360. الاغانی 15: 228 [1]

.المناقب 3: 93 [2]

.علی بن ابی طالب بقیة النبوة وخاتم الخلافة: 562 [3]

إعلام الوری : 200 [4]

النجوم الزاهرة 1 : 119 [5]

عقیده ابن عربی (نویسنده فصوص الحکم) درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکاشفه علامه

طباطبایی

آیت الله طباطبائی و محی الدین ابن عربی آیت الله طباطبائی و ابن عربی مکاشفه علامه طباطبائی و ابن عربی

به نقل از وبلاگ حجت الاسلام فلاح تفتی : تقریباً دو هفته پیش برخوردی با حجه الاسلام بخشی از اساتید اخلاق و شاگردان علامه طباطبائی (ره) داشتم و چند دقیقه ای با ایشان به گفتگو پرداختم. من از ایشان نظر علامه طباطبائی در مورد شخصیت و عقیده محی الدین ابن عربی را جویا شدم و ایشان در پاسخ، قضیه ی عجیبی را از علامه طباطبائی نقل فرمودند

علامه طباطبائی در مورد ابن عربی

حجه الاسلام بخشی فرمودند: بنده در یک جلسه خصوصی که در خدمت علامه طباطبائی بودم، ایشان فرمودند: «یکبار در عالم بیداری (نه خواب) محی الدین را در اتاق دیدم و از او در مورد ولایت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدم. اما محی الدین جوابی نداد و سکوت کرد! علامه طباطبائی در ادامه فرمودند: من از سکوت او فهمیدم که هنوز در اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار «!!مشکل است

قابل توجه است که حجه الاسلام بخشی تأکید داشتند قضیه ای که علامه طباطبائی فرمودند در عالم بیداری بوده نه خواب و رؤیا

علی جان! مثل تو در میان این مردم مثل سوره " قل هو الله احد " است...

:حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند

علی جان! مثل تو در میان این مردم مثل سوره " قل هو الله احد " است ❀ □

هر کس یک بار این سوره را بخواند، مثل آن است که یک سوم قرآن را خوانده است ❀ □

هر کس دو بار این سوره را تلاوت کند، مثل آن است که دو سوم قرآن را خوانده است ❀ □

هر کس سه بار این سوره را بخواند، مثل کسی است که تمام قرآن را خوانده است ❀ □

و تو هم یا علی! این طور هستی، اگر کسی تو را فقط با قلبش بخواند قلباً محب توست این ❀ □
شخص یک سوم ایمان را به دست آورده است

اگر کسی هم با قلبش و هم با زبانش تو را بخواند و به تو محبت ورزد، دو سوم ایمان را به ❀ □
دست آورده است

اگر کسی با قلبش تو را بخواند و با زبان از تو دفاع کند و با اعضا و جوارح از تو پیروی کند، ❀ □
«تمام ایمان را داراست»

بحار الانوار ج 39، ص 270 و ج 27، ص 94، ح 54

تأویل الآیات ج 2، ص 860

محاسن ص 153، ج 77

كشف اليقين ص 297، مبحث 15

منابع اهل سنت

ينابيع الموده ج 1، ص 376، ح 11

خدا نخواست معاويه و عمروعاص در محراب عبادت به شهادت برسند!

شب نوزدهم ماه رمضان سال 40 هجری سه نفر از خوارج ماموریت داشتند که هنگام نماز صبح ، علی بن ابیطالب علیه السلام را در مسجد کوفه و معاویه را در مسجد دمشق شام و عمروعاص را در مسجد قاهره مصر ترور کند.

فقط ابن ملجم موفق شد که امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بشهادت برساند.

اما فردی که به معاویه حمله کرد فقط توانست معاویه را زخمی کند و معاویه زنده ماند.

عمرو عاص هم اون روز اتفاقی به مسجد نرفته و شخصی را جای خود فرستاده بود که اون شخص کشته شد و عمرو عاص زنده ماند!

از دانایی پرسیدم

نظر شما در مورد مولا علی (ع) چیه؟

ایشان پرسید: بهترین مکان کجاست؟

گفتم: مسجد

پرسید: بهترین جای مسجد کجاست؟

گفتم: محراب

پرسید: بهترین عمل چیه؟

گفتم: نماز

پرسید: بهترین نماز؟

گفتم نماز صبح

پرسید: بهترین قسمت نماز؟

گفتم: سجده

پرسید: بهترین قسمت بدن؟

گفتم: سر

پرسید: بهترین قسمت سر؟

گفتم پیشانی

پرسید : بهترین ماه؟

گفتم رمضان

پرسید : بهترین شب؟

گفتم شب قدر

پرسید : بهترین نحوه مردن ؟

گفتم شهادت

: آنوقت به من گفت

مولا علی در ماه رمضان در شب قدر در مسجد در محراب مسجد ،

! در حال نافله نماز صبح در سجده نماز ، فرق مبارکش شکافت

یعنی هنوز مات و مبهوت این نتیجه گیری بسیار زیبا هستم

ولی ان دو نفر این سعادت را نداشتند. و خدا نخواست به این مقام بزرگ برسند!

برخورد با کارگزاران فاسد در زمان امیر مومنان علی علیه السلام

هنگامی که گزارش فساد و اختلاس 30 هزار درهمی منذر بن جارود عبدی یکی از کارگزاران آن حضرت به ایشان رسید، او را عزل کرد، سی هزار درهم را پس گرفت و به او نوشت « شایستگی این را نداری که در جمع آوری بیت المال به تو اعتماد شود» (نهج البلاغه - نامه 71)

نامه‌های فراوانی از علی (ع) در نهج البلاغه وجود دارد که در آنها به کارگزارانش که در معرض اتهام حیف و میل بیت المال بودند، نوشته: « تو در نزد من خوار و زبون و کم ارزش و بی مقدار خواهی شد.» (نامه 43) و «چنان بر تو سخت می گیرم که در زندگی حقیر و ضعیف شوی» (نامه 20)

برخورد با زیاد بن ابیه

علی علیه السلام، فرستاده ای را نزد زیاد روانه ساخت تا آنچه از مالیات‌ها نزد او جمع شده، باز ستاند. زیاد، آنچه نزدش بود، همراه فرستاده کرد و به وی گفت: گُردها مالیات‌ها را نابود کرده اند و من با آنها مدارا می‌کنم. این مطلب را به امیرمؤمنان اعلام مکن که گمان کند کوتاهی از من بوده است.

فرستاده آمد و سخن زیاد را به علی علیه السلام رساند. او به زیاد نوشت: «فرستاده ام خبر داد آنچه را درباره گُردها به وی گفתי و این که آن را از من کتمان کرده ای. تو خود به نیکی می‌دانی که آن را به وی نگفתי، مگر از آن رو که به من برسانی و من سوگند می‌خورم به خداوند عز و جل، سوگند راستین، که اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت بگیرم که اندک مال شوی و بارِ هزینه عیال بر دوش سنگینی کند و خوار و پریشان حال شوی. والسلام! [2]

برخورد با ابن هرّمه

امام علی علیه السلام هنگامی که از، خیانت ابن هرّمه، مأمور بازار اهواز اطلاع یافت، به رفاعه چنین نوشت: هنگامی که نامه ام را خواندی، ابن هرّمه را از بازار، برکنار کن و او را به خاطر مردم از کار، باز دار و سپس زندانی نما و خبر آن را اعلان عمومی کن و به کارگزارانت بنویس و نظرم را به آنان ابلاغ نما. درباره ابن هرّمه، غفلت یا کوتاهی نکنی که نزد خداوند، هلاک شوی و من هم به بدترین شیوه برکنارت خواهم کرد که از این کار، تو را به خدا پناه می‌دهم.

هنگامی که جمعه شد، او را از زندان بیرون آر و 35 تازیانه بر او بزن و در بازارها بچرخان. اگر کسی از او شکایت کرد و شاهد آورد، او را سوگند ده و از درآمد ابن هرّمه آن را پرداخت نما. فرمان ده تا او را با خواری و زشتی و فریاد کشیدن بر سرش، به زندان ببرند، با طنابی پاهایش را ببند و وقت نماز او را بیرون آور. اگر کسی برایش غذا، آشامیدنی، لباس و زیر اندازی آورد، مانع مشو. مگذار کسی بر او وارد شود تا به او چاره ای تلقین کند یا به آزادی امیدوارش سازد. اگر برایت روشن شد که

کسی مطلبی را به او القا کرده که به مسلمانانی زیان می‌رساند، او را با تازیانه تأدیب نما و زندانی کن تا توبه نماید.

شب‌ها زندانیان را برای هواخوری به حیاط زندان بیاور، جز ابن هرمه را، مگر آن که ترس از تلف شدنش باشد که او را نیز شب‌ها آزاد بگذار. اگر در او طاقت و توان دیدی، پس از سی روز، 35 تازیانه دیگر، افزون بر 35 تازیانه قبلی بر او بزن. برای من گزارش کارت در بازار را بنویس و این که [3]. چه کسی را پس از آن خائن برگزیدی. حقوق ابن هرمه خائن را هم قطع کن

در موردی دیگر یکی از فرمانداران اموالی از بیت المال را نزد خود گرفته بود، خبر که به امام رسید، حضرت فوراً نامه ای تهدید آمیز به وی نوشتند: از خدا بترس، و اموال این مردم را به سویشان بازگردان، که اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو چیره سازد، با تو کاری خواهم کرد که نزد خداوند عذر خواهم داشت، و با شمشیرم که هر کس را با آن زدم در آتش شد، گردنت را بزنم. به خدا سوگند، اگر کاری را که تو کردی حسن و حسین کرده بودند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازگیرم، و باطلی را که از ستم آن دو پدید آمده، نابود سازم [4].

با توجه به این چند نمونه مشخص می‌شود که آن حضرت در مبارزه با مفاسد اقتصادی بخصوص توسط کارگزاران حکومت، بسیار جدی و قاطع عمل می‌کردند. در این بین عده ای هم برای فرار از مجازات و برخورد قاطع آن حضرت، به معاویه پناهنده می‌شدند

قعقاع بن شور فرماندار شهر کسکر از سوی دولت علوی (ع) بود. او علاوه بر تخلفاتی که داشت، با زنی ازدواج کرد که مهریه اش را بر خلاف سنت نبوی (ص) صدهزار درهم قرار داد - که چنین مبلغی گزاف از سوی کارگزار دولتی بسیار شگفت آور بود و حیرت و ناراحتی مردمان را به دنبال داشت - قعقاع پس از آنکه فهمید که حضرت (ع) از کارهای خلافتش آگاه شده و مورد بازخواست [5]. قرار خواهد گرفت، به سوی شام گریخت

پی نوشتها

علامه مجلسی، بحار الانوار، تهران، اسلامیه، ج 21، ص 385 - [1]

أنساب الأشراف ج 2 ص 390. [2]

دعائم الإسلام ج 2 ص 532. [3]

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، نامه 41 - [4]

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربیة - [5]
1378 - 1959 م، چاپ اول، ج 4، ص 87

تجملگرایی مقامات نظام نیز از مسائلی بود حضرت علی بدان حساس بودند. پس از آنکه عثمان بن حنیف فرماندار بصره از ارزشها فاصله گرفته و به اشراف و سفره رنگیشان روی آورده بود و از طبقات محروم دور ماند امام (ع) نامه توبیخ آمیز به وی می نویسد تا عبرت همه قرار گیرد: ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی شش شتافتی، خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو می نهادند، گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان باستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می [7]خوری؟

این تذکر حضرت علی (ع) ناظر به این نکته بود که صاحبان ثروت و موقعیت، با نزدیک شدن به مقامات دولتی و مهمانی دادن و دوستی با آنان، عمدتاً به فکر ایجاد کانال هایی برای بهره مندی های خاص هستند و مسوولان باید حواس شان به این امر باشد.

حضرت همچنین بعد از این که گزارش هایی مبنی بر سوء استفاده یکی از کارگزاران نظام را دریافت کرد ، فوراً از او خواست صورت حساب کارهایش را دقیقاً گزارش کند تا رسیدگی شود: " از تو به من خبر رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پرور دگار خود را به خشم آورده و امام خود را نافرمانی و در امانت خود خیانت کرده ای . به من خبر رسیده که کشت زمین ها را برداشته و آنچه را می توانستی گرفته و آن چه در اختیار داشتی به خیانت خورده ای . پس هر چه زودتر حساب اموال را [8]" . برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت تر است

امیر مومنان (ع) طی نامه ای به یکی از کارگزاران خود به نام مصقله بن هبیره شیبانی که بیت المال را بین بستگان خود تقسیم کرده بود، وی را به شدت مورد نکوهش قرار داد: گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی ، خدای خود را به خشم آوردی ، و امام خویش را نافرمانی کردی ، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسبهایشان گرد آورده ، و با ریخته شدن خونهایشان به دست آمده ، به اعرابی که خویشاوندان تواند، و تو را برگزیدند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت ، و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده ، و منزلت تو سبک گردیده است ، پس حق پروردگارت را سبک شمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن ، که زیانکارترین انسانی ، آگاه باش ، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت المال [9]. مساوی است ، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند

همچنین امیر مومنان علی (ع) از تخلفات قضات هم نمی گذشتند. پس از اینکه شریح قاضی قضاوتی کرده بود و حضرت (ع) آن را درست نمی دانست، فرمود: به خدا سوگند تو را دو ماه به شهر بانقیا [10]. تبعید می کنم تا میان یهودیان قضاوت کنی

در این میان ، افراد سرشناس متخلفی هم بودند که آوازه نامشان باعث نمی شد علی علیه السلام آنان را مصون از تعقیب بدانند. به عنوان مثال نجاشی شاعر، که دارای موقعیت اجتماعی و فرهنگی رفیعی بود و اشعار و قصایدش در تقویت روحیه سپاه امیرمؤمنان(ع) در نبرد صفین بسیار موثر بود. او در ماه مبارک رمضان مرتکب شرب خمر شده بود و حضرت بر او اجرای حکم کرد و از سرزنش دیگران بپاکی نداشت.[11] سرانجام وی به سبب قتل عمد[12] از ترس عدالت علی(ع) به معاویه پیوست

همه این ها نشان می دهد که حضرت علی (ع) معتقد بودند ناهنجاریهای برخی از کارگزاران سبب می شود مردم نسبت به دولتمردان و حاکمان بدبین شده، و اعتمادشان را به آنان از دست بدهند و مسلم است که بی اعتمادی مردم نسبت عنوان عنصر تهدیدکننده حکومت به شمار می آید

حضرت علی علیه السلام ، هرگز در صدد لاپوشانی و کتمان جرم ها و تخلفات مسوولان نظام نبودند و هیچگاه بر این باور نشدند که اگر جرم مسوولی عیان و اثبات شود و مجازات گردد ، مردم بدبین می شوند و آب به آسیاب دشمن می ریزد؛ بلکه برعکس دوام و قوام حکومت و جامعه را در اجرای شدید عدالت و مجازات مسوولان گناهکار می دانستند

نکته قابل توجه این که یکی از ویژگیهای حکومت جهانی امام زمان(ع) که در روایت بدان اشاره [13].شده، برخورد شدید با متخلفان حکومتی است

در سیره حکومتی علی علیه السلام ، تخلفات مدیران و کارگزاران هر نظام ، از آفات آن به حساب می آید که همانند یک دمل چرکین از درون، حکومت را به تباهی و سقوط می کشاند که باید آن را سریعاً جراحی کرد و از بین برد تا جامعه و حکومت بتوانند به سلامت ادامه حیات دهند و پیشرفت کنند.

اگر امروز تاریخ از برخورد علی علیه السلام با کارگزاران نظام خود به عنوان مصادیق عدالت گستری و پاسداری از حقوق مردم به نیکی یاد می کند ، جمهوری اسلامی نیز برای نیکنامی تاریخی ، چاره ای جز پیمودن راه علی (ع) ندارد و برخورد شدید و بی تعارف با مسوولان مجرم یکی از مولفه های سنجش میزان قرابت جمهوری اسلامی با حکومت امیرالمومنین (ع) است ؛ این یک آزمون تاریخی و قضاوت ساز است.

پی نوشت ها

علامه مجلسی، بحار الانوار، تهران، اسلامیه، ج 21، ص 385 - [1]

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، نامه 53 - [2]

قاضی نعمان، دعائم الإسلام، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، قاهره، دار المعارف، چاپ - [3]
دوم، صص 532-533

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، نامه 41 - [4]

یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 2، صص 203-204 - [5]

ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية - [6]
1378 - 1959 م، چاپ اول، ج 4، ص 87

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)، نامه 45 - [7]

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)، نامه 40 - [8]

نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم، موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)، نامه 43 - [9]

ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية - [10]
1378 - 1959 م، چاپ اول، ج 4، ص 99

إبراهيم بن محمد الثقفي، الغارات، تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي - [11]
المحدث، ج 2، صص 901-902

ابن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، 1410 - [12]
1990، چاپ اول، صص 11-12

علامه مجلسی، بحار الانوار، تهران، اسلاميه، ج 51، ص 120 و قاضي نعمان، شرح الأخبار، تحقيق - [13]
:سيد محمد حسيني جلالی، قم، موسسه نشر اسلامي، ج 3، ص 561

ابوایوب انصاری:

اوبعد از رحلت پیامبر، در کوچه ها و مجالس فضائل علی (ع) را برای مردم می گفت و صدا می زد:

علی خیر البشر* فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ

!. یعنی: علی بهترین انسان است و کسیکه این را قبول نکند کافر است

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (ع) تربیت کنید و هر که دشمن
!علی (ع) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است

اجرای حد بر روی شاعر علی (ع)

قبس بن عمرو بن مالک از بنی حارث معروف به نجاشی، شاعر امام علیه السلام بود. او شاعر خوش
ذوقی بود. روزی به دوستش ابا سماک عدوی در کوفه برخورد. ابو سماک به او گفت
نظر تو درباره سر برّه که در داخل شیردان از سر شب تا به صبح در تنور پخته شده باشد چیست؟ در
:جواب سؤال او نجاشی گفت

وای بر تو در ماه رمضان این را می گویی؟

:ابو سماک در حالی که خودش را به نادانی زده بود به او گفت

ماه رمضان و شوال یکسانند

:ابو سماک مرتب او را به گناه ترغیب کرد تا نجاشی قبول کرد و گفت

بعد از غذا چه به من می دهی تا بیاشامم؟

گفت: شرابی که گویا گیاه ورس است، جان را پاک می کند، در استخوان اثر می گذارد و کلام را آسان می کند

نجاشی طعام را با شراب خورد. و هوشش را از دست داد و صدایش بلند شد. همسایه گزارش آنها را به امام داد. امام علیه السلام کسی را به دنبال آنها فرستاد. ابو سماک فرار کرد ولی مامور، نجاشی را گرفت و به نزد امام علیه السلام آورد. امام بر سر او فریاد زد

«وای بر تو ما روزه ایم و تو افطار می کنی؟»

امام علیه السلام به او هشتاد تازیانه زد و بیست تازیانه دیگر نیز اضافه کرد. نجاشی خشمگین شد و به امام گفت: ای ابوالحسن این بیست تازیانه اضافه برای چیست؟

:امام جواب داد

«این برای جرئت تو بر خدا در ماه رمضان است»

سپس برای تحقیرش به علت شکستن حرمت ماه رمضان او را با شلواری کوتاه که فقط عورت او را می پوشاند به مردم نشان داد. نجاشی به شام فرار کرد. هنگامی که به دربار معاویه رسید، دربار پر از بزرگان شام بود. معاویه به او خوش آمد گفت و پیش روی شامیان گفت

:آفرین بر کسی که حق را شناخت و از آن پیروی کرد و باطل را دید و از آن فرار کرد

:وجدان نجاشی بیدار شد. گفتار معاویه را رد کرد و پاسخ گفت

وای بر تو ای معاویه، من از عدالت و حق فرار کردم و به باطل پناهنده شدم. معاویه از او روی گرداند و با غضب با او برخورد کرد. داستان او را برای امام علیه السلام نقل کردند ایشان فرمودند: «اگر معاویه او را کشته بود شهید مرده بود چون کلمه حق را نزد سلطان ستمکار بیان کرده بود».

مدد الهی با توسل به امیرالمومنین (ع) رسید..

سید جمال الدین گلپایگانی

دو سه خاطره از خودشان برای یکی از شاگردان نقل کرده بودند به این شرح: شبی، عده زیادی از بستگان، که برای زیارت به نجف اشرف آمده بودند، به منزل ما وارد

شدند. شام نخورده بودند و ماهم در منزل چیزی نداشتیم برای تهیه غذا از منزل خارج شدم مغازه‌ها بسته بودند. عبا را بر سر کشیدم و به سمت مرقد حضرت امیر علیه السلام رفتم. آن جا هم مغازه‌ها بسته بودند. متحیر بودم که خدایا چه کنم

گفتم: خدایا! اینا زوآر حضرت امیر علیه السلام هستند و از بستگان من. در این حال که این حرفها را بخود زمزمه می کردم، دیدم: مغازه‌ای در آن طرف باز است. حال آنکه من چنین مغازه‌ای را قبلا ندیده بودم. چند گام به طرف مغازه رفتم یک وقت متوجه شدم که مغازه دار سلام کرد. گفت چه می خواهی؟ آنچه احتیاج داشتم به او گفتم تمامی آنچه را که می خواستم، به من داد. قرار شد پولش را بعد، پرداخت کنم. چند قدمی که آمدم، برگشتم و به عقب نگاه کردم. نه مغازه‌ای بود و نه کسی بود.

امیرالمومنین(ع)((بسم الله الرحمن الرحيم)) در گوش من قرائت نمود

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس شیخ آمدم، ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم خیلی ناراحت شدم تا جایی بالأخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم

شبى در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و ایشان((بسم الله الرحمن الرحيم)) در گوش من قرائت نمود.

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم، کم کم جلو رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می کردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وى آهسته در گوش من فرمود: آن کس که((بسم الله ...)) را در گوش تو خوانده است تا((و لا الضالین)) در گوش من خوانده، این بگفت و برفت. من از این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت

خطبه بدون الف

بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون این بحث می‌کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می‌رود همه متفق شدند بر اینکه حرف الف بیشتر در کلمات به کار می‌رود. آنگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بپا خاست و با لبدايه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظرتان می‌گذرد این خطبه با حدود 795 کلمه، در آن پیرامون مسائلی چون توحید- قرآن و حمد الهی- اخلاص- توکل- یقین- حکمت الهی- و عذاب الهی- صفات الهی- خالقیت الهی- پرده پوشی خداوند- قیامت و عذاب الهی- تقوا- مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائی روز قیامت- ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفاً 149 کلمه اول را می‌آوریم

حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت کلمته و نفذت مشيئته و بلغت قضيته، حمدته حمد مقر لربوبيته متخضع لعبوديته متنصل من خطيئته، معترف بتوحيده، مومل من ربه مغفرة تنجيه، يوم يشغل عن فصيلته و بنيه، و نستعينه و نستر شده و نستهديه و نومن به و نتوكل عليه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفريد مؤمن متيقن، و وحدته توحيد عبد مدعن، ليس له شريك في ملكه و لم يكن له ولي في صنعه جل عن مشير و وزير و عون و معين و نظير، علم فستر و نظر فخبّر و ملك فقهر و عصي فغفر و حكم فعدل، لم يزل و لن يزول ليس كمثله شيء و هو قبل كل

شیء و بعد کل شیء ما رب متفرد بعزته متمکن بقوته متقدس بلعوه متکبر بسموه، لیس یدر که بصر و ... لیس یدر که بصر و لیس یحیط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع حلیم

ترجمه: حمد و تعظیم می کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده اش در همه چیز نافذ و حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی اش اقرار نموده و در بندگی اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به بیگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می باشد از او کمک می طلیم و در خواست می کنیم که ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم، شهادت به خداوندی او می دهم شهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می دانم و چون بنده ای که قلبا اقرار می کند او را می ستایم

او در ملک خویش شریک و همتایی ندارد و در آفریدن مخلوقات او را یار و یاور نیست، او برتر از این است که داری مشاور و وزیر و یاور و معین و یاری کننده و هم نظیر باشد. او می داند ولی پرده پوشی می کند و می بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می باشد، او معصیت می شود ولی در می گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می راند، در گذشته و آینده کسی به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقی خواهد بود پروردگاری است که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بسر می برد. هیچ چشمی او را نمی بیند و هیچ دیده ای او را نمی یابد، او قوی و بلند مرتبه، بینا ... و شنونده، مهربان و بخشنده می باشد

طب خداوند

از امام سجاد علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام با عده‌ای در محلی نشسته بودند . مردی یونانی که خود را جزو پزشکان و فلاسفه می دانست وارد شده و به علی علیه السلام عرض کرد : « ای ابوالحسن ! خبر پسر عمویت رسول الله صلی الله علیه و آله و جنون او به من رسیده و برای معالجه او آمده‌ام ، ولی گویا او رحلت کرده است . اما الان نگران تو هستم زیرا مرض زردی در تو وجود دارد و دو ساق پای تو چنان لاغر و باریک گردیده که تو را نمی تواند سر پا نگه دارد و چاره زردی تو را با دوائی که دارم می توانم برطرف کنم ، اما برای باریکی ساقت علاجی نمی شناسم ، ولی همین قدر می دانم که باید چیز سنگینی حمل نکنی که احتمال شکستن پایت در آن است . سپس داروئی بیرون » ! آورد و گفت : « اگر چهل روز بر این دارو مداومت کنی زردی چهرهات می رود

علی علیه السلام فرمود : « آیا داروئی داری که زردی را زیاد کن ؟ یونانی عرض کرد : « بلی ! » حضرت فرمود : « آنرا به من بده ! » یونانی آن دارو را به حضرت داد . علی علیه السلام سؤال کرد : « چقدر وزن آن است ؟ » یونانی گفت : « چهار مثقال که هر ذره آن صد نفر را می کشد » علی علیه السلام همه آن شیشه را سرکشید

یونانی بسیار وحشت کرد و فکر می کرد که نکند علی علیه السلام رحلت کند و بنی هاشم از او انتقام بگیرند ! علی علیه السلام متوجه ترس او شد و تبسم نمود و فرمود : « ای بنده خدا ! نترس که بدن من در حال حاضر از همه اوقات صحیح تر و سالم تر است و آنچه تو آن را زهر می دانی به من زیان . » نمی رساند

سپس حضرت فرمود : « چشم های خود را ببند ! » یونانی چشم خود را بست و سپس باز کرد ، چون نگاه کرد ، دید که صورت علی علیه السلام مانند خورشید تابان گلگون شده است . علی علیه السلام فرمود : « کجاست آن زردی که در من می دیدی ؟

گفت : « به خدا سوگند که تو آن شخصی که من در او زردی دیدم نیستی و اگر مسیح

پیامبر این زهر را خورده بود . جان به سلامت نمی برد . حضرت دو ساق پای خود را نشان او داد و فرمود : « تو چنان می کنی ، من باید دو ساق خود را معالجه کنم و اشیاء سنگینی حمل ننمایم . ولی من تو را بر طب خدای عزوجل که بر خلاف طب توست راهنمایی می کنم » . در این حال حضرت دست مبارک برد و ستون عظیم که بنا و سقف همان مجلس بر روی آن واقع گشته بر سر برده و هر یک از آن ستونها را بلند کرد و آن بنای عظیم را که سه طبقه بر بالای آن بود ، در هوا با آن ستون نگاه داشت . مرد یونانی از ترس و تعجب زیاد از هوش رفت . علی علیه السلام فرمود : تا بر صورت او آب بریزند تا به هوش آید . وقتی به هوش آمد ، گفت : « به خدا سوگند که تا امروز چنین چیز شگفتی دیده نشده است » - (الاحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، ج 1، ص: 235

الاحتجاج، طبرسی، ترجمه جعفری، ج 1، ص: 515

([با اندکی تغییر در ترجمه])

بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد -

: شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سجده کردند

عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجده کردی؟ فرمودند؛

همین که آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

: خدای تبارک و تعالی ندا کرد

گواریت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی

و امین من بر بندگانم می باشی. (جواهر السنیہ ۲۱۰)

حقانیت امام علی - علیه السلام - در منابع و کتاب های معتبر اهل سنت

منابع و کتاب های معتبر اهل سنت دلایل زیادی بر حقانیت امام علی - علیه السلام - در خصوص این

مطلب وجود دارد که در ذیل به صورت اشاره وار به آن ها پرداخته می شود

اولین چیزی که در منابع اهل سنت قابل توجه می-باشد شأن نزول آیه تطهیر است این حدیث در منابع معتبر اهل سنت از جمله صحیح مسلم که یکی از معتبر ترین کتاب ها در نزد آنان است ذکر گردیده است. این حدیث از طریق عایشه همسر پیامبر(ص) این گونه نقل شده است که روزی پیامبر خدا -

صلی الله علیه و آله و سلم - بین طلوعین، جامه-ای را که از پشم سیاه بافته شده بود بر روی خود انداخت که در این هنگام حسن بن علی آمد و پیامبر او را در کنار خود زیر کساء برد و سپس حسین آمد او هم زیر کساء رفت و بعد از او فاطمه دختر رسول الله آمد او هم داخل کساء شد و بعد از او علی آمد و در زیر کساء با آن ها یک جا شد. در این زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «انما یرید الله لیزهّب عنکم الرّجس اهل البیت»[1]. در مستدرک حاکم و کتاب های دیگر اهل سنت نیز از زبان ام سلمه همسر دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده است که زمانی که این آیه در خانه من بر پیامبر نازل گردید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی، فاطمه، حسن و حسین را در زیر کساء جمع کردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء اهل بیتی» ام سلمه می-گوید من عرض کردم آیا [2]. من از اهل بیت نیستم فرمودند: تو اهل منی و با خیر هستی و اینان اهل بیت من هستند

از آن جایی که در محل خودش ثابت شده است آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت دلالت صریح دارد و امام هم باید معصوم باشد پس با توجه به این حدیث امام علی - علیه السلام - وصی و جانشین بر حق -پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خواهد بود

فخر رازی یکی از مفسران اهل سنت می گوید: هر که در دین خود به علی بن ابی طالب اقتدا کند به درستی که او هدایت شده است و دلیل بر این مطلب سخن پیامبر اسلام است که فرمود: «اللهم ادر الحق مع علی حیث دار؛ خدایا حق را با علی قرار بده هر جا که باشد».[3] و نیز در منابع اهل سنت [4]. آمده که علی با حق است و حق با علی است هر جا می خواهد باشد

در کتاب های اهل سنت آمده که پیامبر فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی است و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند». و باز پیامبر به علی فرمود: «یا علی هر که از من جدا شود از خدا جدا شده است و هر که از تو جدا شود یا علی از من جدا شده [5].» است

حدیث غدیر در کتاب های متعدد و معتبر اهل سنت منعکس گردیده است. در صحیح مسلم آمده که پیامبر در محلی به نام «خم» بین مکه و مدینه بعد از این که خدا را حمد و ستایش نموده و مردم را موعظه کرد، فرمود: «ایها الناس نزدیک است که پیامبر دعوت خدا را جواب گوید و من در میان شما دو چیز گران بها را می گذارم اول آن دو، کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است پس آن را بگیری و به آن متمسک شوید. دومی اهل بیت من است و سه بار فرمود: اذکرکم الله فی اهل [6].» بیتی

در کتاب های زیادی مثل مسند احمد، مسند ابی یعلی، معجم الکبیر، معجم الاوسط، مسند بزاز، کنز العمال، مجمع الزوائد، المطالب العالیه، تاریخ مدینه دمشق، سنن نسائی و سایر کتاب های اهل سنت حدیث غدیر نقل شده است که در اینجا این حدیث را شبیه آن چه که در کتاب های شیعه آمده است از کتاب های مستدرک حاکم، صحیح بن حبان و الاحادیث المختاره که از کتاب های صحیح اهل سنت می باشند نقل می کنیم: پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - هنگامی که از حجه الوداع بر می گشت در محلی به نام غدیر خم فرود آمدند و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: «ای مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و من در بین شما چیزی را می گذارم که بعد از آن گمراه نشوید کتاب خدا و سپس ایستاد و دست علی را گرفت و فرمود: ای مردم چه کسی اولی به شما از خودتان است؟ گفتند خداوند و رسولش بهتر می داند. فرمود آیا من اولای به شما از خودتان نیستم؟ گفتند [7].» چرا. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه؛ پس هر که من مولای او هستم علی مولای اوست

جلال الدین سیوطی از مجاهد نقل نموده هنگامی که آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» نازل شد پیامبر عرض کرد من تنه‌ایم چگونه این کار را در بین مردم انجام دهم. سپس آیه «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ» نازل گردید. سیوطی از ابو سعید خدری نقل می‌کند که این آیه در روز غدیر [8]. درباره علی بن ابی طالب بر رسول الله نازل شد

بر طبق روایات اهل سنت حدیث ثقلین در حادثه تاریخی غدیر خم از پیامبر خدا صادر شده است پیامبر در خطبه غدیر فرمود: «من در میان شما دو چیز گران بها را بر جای گذاشتم یکی از آن‌ها بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا و عترتم اهل بیت. آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند». سپس بعد از این که گفت خداوند مولای من است و من ولی هر مومن می‌باشم دست علی را گرفت و فرمود: «هر که من ولی او هستم پس این ولی اوست. خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن دار هر که او را دشمن بدارد». [9] در مستدرک حاکم این حدیث با این اضافه که «هرگز گمراه نخواهید شد اگر از آن دو متابعت کنید» نقل شده است و پیامبر بعد از گفتن سه مرتبه «تعلمون انی ولی بالمومنین من انفسهم؛ آیا می‌دانید من اولای به مومنین از [10] «خود آنان هستم». فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه

حدیث ثقلین در اغلب کتاب‌های اهل سنت مثل سنن ترمذی، سنن طبرانی، بیهقی، الدر المنثور تفسیر ابن کثیر و... با مضمون‌های همسان نقل شده است

حدیث منزلت که دلالت بر وصایت حضرت علی - علیه السلام - دارد به طور گسترده در منابع اهل 7. سنت نقل شده است. این حدیث به مناسبت‌های مختلف از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صادر گردیده است. یکی از این مناسبت‌ها جنگ تبوک است. در جنگ تبوک زمانی که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مدینه، علی - علیه السلام - را جانشین خود قرار داد، علی عرض کرد یا رسول

الله مرا در بین زنان و بچه ها می گذاری؟ پیامبر فرمود آیا راضی نمی شوی به این که تو نسبت به من [11]. مثل هارون نسبت به موسی باشی الا این که بعد از من پیامبری نخواهد بود

حدیث منزلت در اکثر کتابهای حدیثی و تفسیری اهل سنت مانند صحیح مسلم: ج 4 ص 1870، مستدرک حاکم: ج 2 ص 367، صحیح ابن حبان: ج 15 ص 370، الدرالمثور: ج 4 ص 322، تفسیر قرطبی: ج 1 ص 266، المعجم الاوسط: ج 5 ص 287، معجم ابی یعلی: ج 1 ص 167، امالی المحاملی: ج 1 ص 209، تفسیر ابن ابی حاتم: ج 6 ص 1865، تاریخ مدینه دمشق: ج 42 ص 154 و ذکر شده است.

حدیث رایت (لواء) از جمله احادیثی است که دلالت بر حقانیت علی - علیه السلام - دارد این حدیث همراه با یک سناریو از طرف پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به نمایش گذاشته شده است در این حدیث آمده است که در جنگ خیبر لواء را به ابوبکر داد او منصرف گردید و نتوانست خیبر را فتح کند. فردای آن روز لواء را به عمر داد او هم شکست خورد و نتوانست خیبر را فتح کند. اصحاب ناراحت شدند پیامبر در این هنگام فرمود فردا لواء جنگ را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد و از این جنگ بر نخواهد گشت تا این که خیبر را فتح کند. چون صبح شد پیامبر بعد از اقامه نماز صبح، ایستاد و لواء را طلید و علی را دعوت نمود در حالی که چشم درد داشت، پیامبر آب دهان خود را بر چشم او مالید و لواء را به [12]. دست او داد

مباهله پیامبر خدا با نصارای نجران یکی از حوادثی است که در راستای حقانیت علی - علیه السلام - در قرآن کریم منعکس گردیده است. در منابع اهل سنت به این مسئله این گونه پرداخته شده است که

هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی، فاطمه، حسن و حسین را [13]. خواند و گفت: اللهم هؤلاء اهلی

سیوطی و ابن کثیر در تفاسیرشان می گویند که در آیه مباهله مراد از انفسنا، رسول الله و علی می باشد و مراد از ابنائنا حسن و حسین و مراد از نساائنا فاطمه می باشد. [14] زمخشری می -گوید در روز مباهله پیامبر دست حسن و حسین را گرفت و فاطمه و علی به دنبال آنان بودند، هنگامی که اسقف نجران این منظره را دید گفت: ای طائفه نصاری من صورت هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا برکنند، خداوند آن را بر خواهد کند. با آنان مباهله نکنید که هلاک می شوید و بر روی زمین تا [15]. روز قیامت یک نفر نصرانی باقی نخواهد ماند

حدیث سفینه یکی از روایات دیگری است که در کتاب های اهل سنت نقل شده و دلالت بر حقانیت علی - علیه السلام - در امر امامت و خلافت دارد. در این حدیث پیامبر فرموده است: «مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح در قوم نوح است هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن [16]. «تخلف کرد هلاک گردید و غرق شد

در مسئله انداز اقریین هنگامی که پیامبر اقوام خود را دعوت کرده بود خطاب به آنان گفت کدام یک از شما در دنیا و آخرت جانشین من می شوید؟ همگی ابا و ورزیدند پیامبر به علی فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت می باشی. [17] ابن عباس می گوید: پیامبر به علی فرمود: تو بعد از من ولی هر مرد و زن مؤمن می -باشی. [18] و نیز از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نقل شده که فرمود: من شهر علمم و [19]. علی درب آن است، پس هر که بخواهد داخل شهر شود باید از «در» آن وارد شود

احادیث و روایات دیگری هم در فضائل و شایستگی امام علی - علیه السلام - برای امامت در منابع اهل سنت وجود دارد که در این مختصر به همین روایات و مطالبی که ذکر گردید بسنده می شود و با

استدلال به این روایات می توان حقانیت حضرت علی - علیه السلام - را در مقام امامت و وصایت از جانب خدا و رسولش به اثبات رسانید

نویسنده: حمیدالله رفیعی

مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج4 ص1883، بیروت، دار احیاء التراث العربی . [1]

نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص451، بیروت، دار الکتب . [2]
العلمیه، ج1، 1411ق

فخررازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج1، ص235، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1421ق . [3]

المستدرک علی الصحیحین، ج3 ص134؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج7، . [4]
ص235، قاهره، دار الریان للتراث

المستدرک، ج3 ص134 و مجمع الزوائد، ج9 ص134 . [5]

صحیح مسلم، ج4، ص1873 . [6]

المستدرک علی الصحیحین، ج3 ص118؛ و تمیمی بستی، محمد بن حبان، صحیح ابن حبان، [7] .
ج15، ص376، بیروت، مؤسسة الرساله، 1414ق؛ و حنبلی مقدسی، محمد بن عبد الواحد،
الأحادیث المختاره، ج2 صص 105 و 106، مکة مکرمه، مکتبه النهضه الحديثه، 1410ق

.سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، الدر المنثور، ج3، ص117، بیروت، دار الفکر، 1993م . [8]

.نسائی، احمد بن شعيب، فضائل الصحابه، ص14، بیروت، دار الکتب العلمیه . [9]

.المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص118 . [10]

احمد بن شعيب نسائی، فضائل الصحابه، نسائی، ص14، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج1، . [11]
1405ق

صحیح مسلم، ج4 ص1871، و شیانی، احمد بن حنبل، مسند احمد، ج2، ص593، مصر . [12]
.موسسه قرطبه، و فضائل الصحابه (نسائی)، ص15

.صحیح مسلم، ج4، ص1871 . [13]

الدر المنثور، ج2 ص231؛ و ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، ج1، ص372، . [14]
بیروت، دار الفکر، 1401 ق2

زمخشري خوارزمي، محمود بن عمر، الكشف، ج1، ص395، بيروت، دار احياء التراث . [15]
العربي.

المستدرک علی الصحيحين، ج2، ص373؛ و متقی هندی، حسام الدين، كنز العمال، ج12، . [16]
ص44، بيروت، دار الكتب العلميه، 1419ق؛ و الدر المنثور، ج4، ص434؛ و طبري، سليمان بن
احمد، المعجم الاوسط، ج4، ص10، قاهره، دار الحرمين، 1415 ق

المستدرک علی الصحيحين، 133/3 . [17]

همان، 134/3 . [18]

همان، 126/3 و 127 . [19]

مولا علی کیست؟

1. همو که در کعبه متولد شد
2. همو که پیامبر اورا تربیت نمود
3. همو که در شجاعت پشت تمام قهرمانان عرب را بر خاک مالید
4. همو که فقط او شایسته همسری زهرای مرضیه بود
5. همو که اولین ایمان آورنده به پیامبر بود
6. همو که قران ناطق بود
7. همو که پدر حسن و حسین و زینب و ابوالفضل هست
8. همو که ابن عباس مفسر قران گفت علم من در مقایسه با علی مانند قطره در مقابل دریاست
9. همو که استاد جبرئیل بود
10. همو که صاحب نهج البلاغه است فصیح ترین فرد عرب
11. همو که شبی هزار رکعت نماز میخواند
12. همو که نیمه شب برای فقرا غذا می برد
13. همو که اگر یک انبار کاه و یک انبار طلا داشت انبار طلا را زودتر صدقه می داد
14. همو که باغها و چاهها را احیا کرده وقف مردم می نمود
15. همو که خلیفه بودو بر سرزمین های اسلامی حکومت می کرد ولی غذایش نان جود و مقداری سرکه و نمک بود
16. همو که دنیا را سه طلاقه کرده بود

17.همو که فرمود دوستان من کسانی هستند اگر انها را قطعه قطعه کنم دست از محبت من بر نمی دارند و دشمنانم کسانی هستند اگر در گلویشان عسل بریزم باز هم با من دشمنی می نمایند

18.همو که پیامبر فرمود تو صراط مستقیم هستی

19.همو که پیامبر به عمار فرمود اگر همه مردم از یک راه می روند و علی از راه دیگر .تو با علی برو

20.همو که نفس پیامبر و برادر پیامبر و وصی پیامبر و جانشین پیامبر بود

و من الناس من یشری نفسه ابتغا مرضات الله

امیرالمومنین علی از کسانی است که به عهدهی که با خدا بستند خوب عمل کردند

علی (ع) شخصیتی است که اگر بجای حضرت ادم ع در بهشت بود،هرگز از میوه ممنوعه نمی خورد.علی تنها شخصیتی است که اگر نبود دین اسلام ناقص می ماند

علی(ع) تنها شخصیتی است که اگر انس و جن نویسنده شوند نمی توانند فضایل او را بشمارند..

علی(ع) شخصیتی است که قران ناطق است.علی شخصیتی است که اگر او نبود،همسری برای فاطمه زهرا س پیدا نمی شد.علی شخصیتی است که نفس پیامبر بود.علی شخصیتی است که پدر حسن و حسین و زینب و عباس بود

علی (ع) شخصیتی است که تقسیم کننده بهشت و جهنم است.علی شخصیتی است که ساقی حوض کوثر است.تاریخ تابحال کدام خلیفه و پادشاهی را دیده که نیمه های شب کیسه های غذا بر دوش خود بگیرد و بصورت ناشناس در خانه فقرا ببرد.و به دهان یتیم ها عسل بگذارد و برای بی سرپرستان گریه نماید

علی(ع) شخصیتی است که عاشقان عجیبی دارد که حاضرند سر بدهند و هرگز دست از علی نکشند.قبرها و حجر بن عدی ها و کمیل ها و مالک اشترها و رشید هجری ها در راه او

علی(ع) شخصیتی است که در شجاعت بی همتاست.در هیچ جنگی شکست نخورد.و زره بر پشت نبست زیرا هرگز فرار نکرد و همه قهرمانان عرب را شکست داد و پشتشان را بر خاک مالید.و قهرمانی در جهان نبوده است که بتواند علی را شکست دهد.و فرشتگان از شجاعت او در تعجب !بودند و جبرئیل می گفت جوانمردی مانند علی ندیده ام

پیامبر درباره او فرمود ضربت علی در جنگ خندق از عبادت انس و جن برتر است
پیامبر اکرم (ص):اگر آسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی (ع) در یک کفه دیگر.همانا ایمان علی ع برتری می یابد

اما با اینهمه فضیلتها،غریبانه و شبانه او را تشییع کردند و قبرمطهرش تا صدسال مخفی بود!
علی (ع) گول دنیا را نخورد و در عمر 63 ساله خود هیچگاه به دنیا و لذتهایش میل ننمود و دنیا را سه طلاقه کرد.و با کارنامه ای سراسر عمل صالح و پرونده ای پر از خدمت خالصانه بشهادت رسید.اگر علی(ع) نبود اسلام استوار نمی توانست به مسیرش ادامه دهد

وقتی ابن ملجم بر سر او با شمشیر در حال نماز زد امام فرمود بخدای کعبه رستگار شدم. سپس نشسته نماز صبح را خواند و به امام حسن (ع) فرمود اینک جدّت محمد مصطفی (ص) و جدّه ات خدیجه کبری' و مادر فاطمه زهراء (س) و حوریان بهشتی، حاضرند و منتظر پدرت هستند او می فرمود: خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تورا چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم. و فرمود خدایا اگر مرا جهنم بیری به اهل جهنم اعلام می کنم من عاشق تو هستم

اگر در دل همه مهر علی علیه السلام بود...

از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم بر محبت علی بن ابی طالب اتفاق داشتند خدای بزرگ، آتش دوزخ را نمی آفرید

داستان طلبه ای که به لوسترهای حرم حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) اعتراض داشت

فاضل بزرگوار سید جعفر مزارعی روایت کرده: یکی از طلبه های حوزه با عظمت نجف از نظر معیشت در تنگنا و دشواری غیر قابل تحملی بود. روزی از روی شکایت و فشار روحی کنار ضریح

مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه می دارد : شما این لوسترهای قیمتی و قندیل های بی بدیل را به چه سبب در حرم خود گذارده اید ، در حالی که من برای اداره امور معیشتم در تنگنای شدیدی هستم؟! شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در خواب می بیند که آن حضرت به او می فرماید : اگر می خواهی در نجف مجاور من باشی اینجا همین نان و ماست و فجل و فرش طلبگی است ، و اگر زندگی مادی قابل توجهی می خواهی باید به هندوستان در شهر حیدرآباد دکن به خانه فلان : کس مراجعه کنی ، چون حلقه به در زدی و صاحب خانه در را باز کرد به او بگو : به آسمان رود و کار آفتاب کند .

پس از این خواب ، دوباره به حرم مطهر مشرف می شود و عرضه می دارد : زندگی من اینجا پریشان و نابسامان است ، شما مرا به هندوستان حواله می دهید!! بار دیگر حضرت را خواب می بیند که می فرماید : سخن همان است که گفتم ، اگر در جوار ما با این اوضاع می توانی استقامت ورزی اقامت کن ، اگر نمی توانی باید به هندوستان به همان شهر بروی و خانه فلان راجه را سراغ بگیری و به او بگویی: (به آسمان رود و کار آفتاب کند) ، پس از بیدار شدن و شب را به صبح رساندن ، کتاب ها و لوازم مختصری که داشته به فروش می رساند، و اهل خیر هم با او مساعدت می کنند تا خود را به هندوستان می رساند و در شهر حیدرآباد سراغ خانه آن راجه را می گیرد ، مردم از این که طلبه ای !! فقیر با چنان مردی ثروتمند و متمکن قصد ملاقات دارد ، تعجب می کنند

وقتی به در خانه آن راجه می رسد در می زند ، چون در را باز می کنند ، می بیند شخصی از پله های عمارت به زیر آمد ، طلبه وقتی با او روبرو می شود می گوید: (به آسمان رود و کار آفتاب کند) ، فوراً راجه پیش خدمت هایش را صدا می زند و می گوید : این طلبه را به داخل عمارت راهنمایی کنید ، و پس از پذیرایی از او تا رفع خستگی اش وی را به حمام ببرید ، و او را با لباس های فاخر و

گران قیمت بپوشانید . مراسم به صورتی نیکو انجام می گیرد ، و طلبه در آن عمارت عالی تا فردا عصر پذیرایی می شود .

فردا دید محترمین شهر از طبقات مختلف چون اعیان و تجار و علما وارد شدند ، و هر کدام در آن سالن پر زینت در جای مخصوص به خود قرار گرفتند ، از شخصی که کنار دستش بود ، پرسید : چه خبر است ؟ گفت : مجلس جشن عقد دختر صاحب خانه است . پیش خود گفت : وقتی به این خانواده وارد شدم که وسایل عیش برای آنان آماده است . هنگامی که مجلس آراسته شد ، راجه به سالن درآمد ، همه به احترامش از جای برخاستند ، و او نیز پس از احترام به مهمانان در جای ویژه خود نشست . نگاه رو به اهل مجلس کرد و گفت : آقایان من نصف ثروت خود را که بالغ بر فلان مبلغ می شود از نقد و ملک و منزل و باغات و اغنام و اثاثیه به این طلبه که تازه از نجف اشرف بر من وارد شده مصالحه کردم ، و همه می دانید که اولاد من منحصر به دو دختر است ، یکی از آنها را هم که از دیگری زیباتر است برای او عقد می بندم ، و شما ای عالمان دین ، هم اکنون صیغه عقد را جاری کنید .

چون صیغه جاری شد ، طلبه که در دریایی از شگفتی و حیرت فرو رفته بود ، پرسید : شرح این داستان چیست ؟

راجه گفت : من چند سال قبل قصد کردم در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) شعری بگویم ، یک مصراع گفتم و نتوانستم مصراع دیگر را بگویم . به شعرای فارسی زبان هندوستان مراجعه کردم ، مصراع گفته شده آنها هم چندان مطلوب نبود ، به شعرای ایران مراجعه کردم ، مصراع آنان هم چندان چنگی به دل نمی زد ، پیش خود گفتم : حتماً شعر من منظور نظر کیمیا اثر امیرالمؤمنین (علیه

السلام) قرار نگرفته است ، لذا با خود نذر کردم اگر کسی پیدا شود و مصراع دوم این شعر را به صورتی مطلوب بگوید ، نصف دارایی ام را به او ببخشم ، و دختر زیباتر خود را به عقد او در آورم .

شما آمدید و مصراع دوم را گفتید ، دیدم از هر جهت این مصراع شما درست و کامل و تمام و با : مصراع من هماهنگ است . طلبه گفت : مصراع اول چه بود ؟ راجه گفت : من گفته بودم

به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند

طلبه گفت : مصراع دوم از من نیست ، بلکه لطف خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) است . راجه سجده : شکر کرد و خواند

* به ذره گر نظر لطف بوترا ب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

اگر گناه کردید فقط توبه کند!

علی بن ابراهیم از احمد بن محمد بن خالد نقل می کند: مردی در کوفه بر علی (علیه السلام) وارد شد و گفت: «یا امیرالمؤمنین، انی زنیت فطهرنی»؛ یعنی ای امیرالمؤمنین، من زنا کرده ام، پس مرا پاک گردان. امام علی (علیه السلام) با همان شیوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) سعی در تشویق وی به کتمان امر نمود، اما در پی اصرار زانی به اقرار به زنا، پس از چهار بار اقرار، حکم حد را بر وی جاری نمود و این جمله را با عصبانیت فرمود: «ما اقبیح بالرجل منکم ان یاتی بعض هذه الفواحش، فیفضح نفسه علی رؤوس الملائة فلا تاب فی بیه؟ فوالله لتوبة فیما بینہ و الله أفضل من إقامة علی الحد.» (محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج 7، کتاب الحدود، ص 188) چقدر زشت است برای مردی از شما که مرتکب چنین اعمال زشتی شود و پس از آن خود را در ملأ عام رسوا نماید. پس آیا توبه در خانه اش بهتر نبود؟ قسم به خدا، هر آینه توبه وی بین خود و خدا بهتر از اقامه حد به وسیله من بر او می باشد.

به حضرت پول قلبی دادند!

یک بار امام علی(ع)، میثم تمار را به دنبال کاری فرستاد و تا بازگشت او، خود، در مغازه میثم ماند. یک مشتری برای خریدن خرما مراجعه کرد. حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما بردار!... وقتی میثم برگشت و از این معامله با خبر شد، دید که پولهای آن شخص، قلبی است و به حضرت «قضیه را گفت. علی(ع) فرمود: «آنان هم خرما را تلخ خواهند یافت در همین گفتگو بودند که آن مشتری، خرماها را باز آورد و گفت: این خرما تلخ است

سرظهر همه در حال استراحت اما امام ما در گرما در حال قدم زدن است

راوی می گوید: سر ظهر در گرمای کوفه دیدم امیرالمومنین(ع) در حال قدم زدن است. گفتم آقا در این شدت گرما دنبال چه هستید؟ فرمودند: شاید یک دردمندی و کسی که مشکلی دارد با من کاری داشته باشد، دارم می گردم چنین مراجعه کننده ای را پاسخ دهم. و اتفاقاً هم همینطور شد. زنی که با شوهر خود دعوا کرده بود خدمت حضرت رسید. حضرت به دنبال او رفت و به خانه اش وارد شد. شوهرش را نصیحت نمود و دعوای این زن و شوهر را حل نمود. (سفینه البحار ج ۲)

:پیشگوییهای امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) درباره حضرت مهدی(ع)

بر اساس «نهج البلاغه» چاپ صبحی صالح

و خَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحَقَّ، دَلِيلُهَا مَكِثُ الْكَلَامِ، «
بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ، فَإِذَا أَنْتُمْ أَلَنْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ
فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ، وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ،
وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجَعَا حَتَّى تَثْبُتَا
جَمِيعاً».

او (پیامبر) پرچم حق را برافراشت و در میان ما به یادگار گذارد؛ آن کس که از زیر سایه این پرچم
پای پیش نهد از شریعت اسلام خارج گردد؛ و آن کس که از پیرویش سر باز زند به هلاکت رسد؛
و سرانجام کسیکه زیر سایه این پرچم به پیش رود راه سعادت پیموده و به آن دست یابد

پرچمدار این پرچم با شکیبائی و آرامش سخن گوید؛ و با کندی و تأنی در اجرای کارها بپا خیزد؛ اما
چون بپا خواست بسی شتاب کند تا به پیروزی نهائی رسد؛ پس آنگاه که سر در گرو فرمانش نهادید،
و با سرانگشت به سوی اشاره کردید، دوران او سپری شده و مرگش فرارسد

از آن پس ناگزیر مدتی که مشیت الهی اقتضاء کند در انتظار بسر برید، آنگاه خداوند شخصیتی را
برانگیزد تا شما را (که به اختلاف و جدائی گرائیده اید) جمع کند و پراکندگی شما را سر و سامان
(۱۸) بخشد. پس به کسیکه (چیزیکه) رو نکرده دل مبندید؛ و از آن که رو گردانده ناامید مشوید

آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه و آله همانند ستارگان این گنبد مینا باشند؛ آن هنگام که یکی
از آنها غروب کند دیگری بدرخشد

گوئی چنان است که در پرتو آل محمد (ص) نعمتهای الهی را بر شما فراوان و تمام شده می بینم؛
و آنچه را که آرزویش را در دل می پروراندید بدان دست یافتید

ابن ابی الحدید می نویسد: امام این خطبه را در سومین جمعه زمامداری خود ایراد فرمود؛ و ضمن آن به مطالبی پیرامون احوال خود اشاره کرد.

سپس همچون دیگر شارحان، بی چون و چرا هدف از ایراد این خطبه را پیشگوئی از مهدی و توصیف آن حضرت دانسته و می گوید: شخصی را که خدا برمی انگیزد از اهل بیت است؛ و این سخن اشاره به مهدی آخرالزمان می باشد و در نزد ما (اهل تسنن) غیر موجود است و از این پس وجود پیدا خواهد کرد؛ (۱۹) و به عقیده امامیه اکنون موجود می باشد.

خطبه ۱۳۸

يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيُ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا «
الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ، حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ، بَادِيًا نَوَاجِذُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، خُلُوعًا رِضَاعُهَا،
«عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا

او هوای نفس را به هدایت و رهنمود الهی بر می گرداند، آن هنگام که مردم هدایت الهی را به خواسته های نفسانی بر گردانده اند.

و آنگاه که مردم قرآن را تفسیر به رأی کنند او آراء و نظریات را به قرآن گرایش دهد.

:ابن ابی الحدید پیرامون این فراز سخنان امام علی (ع) می گوید

این کلام اشاره به امامی است که خداوند او را در آخرالزمان به وجود می آورد و همو باشد که در روایات و آثار به او نوید داده شده ا

:امام (ع) این چنین سخن را ادامه می دهند که

أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَاتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِيءِ أَعْمَالِهَا، «
وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرِ، وَيُحْيِي مَيِّتَ
«الكتاب والسُّنَّةِ»

آگاه باشید، در فردا - فردائی که از آمدنش و آنچه همراه دارد نا آگاهید - والی و زمامدار (با این
ویژگی که بر اساس وراثت از حکومت های قبل، یا بند و بست با گروهها و احزاب چپ و راست، یا
سرسپردگی به استعمارگران شرق و غرب روی کار نیامده)؛

کارفرمایان و عمال آن حکومتها را بحسب تجاوزات و خیانتهایی که مرتکب شده اند، محاکمه نموده،
به کیفر رسانند؛ و زمین پاره های جگر خود را برای او بیرون آورد، و از روی تسلیم و فروتنی کلیدهای
خود (اختیار گوشه و کنار جهان) را به سوی او اندازد؛ و آنگاه او روش زمامداری و آئین داد گستری
پیامبر را به شما نشان دهد، و آثار مرده و فراموش شده کتاب و سنت را دگر بار زنده، و به اجراء
و گسترش در آورد

:ابن ابی الحدید در ذیل این فراز نوشته است

«أن الوالی یعنی امام الذی یخلقه الله تعالی فی آخر الزمان»

بدون شک مقصود از والی در این عبارت امامی است که خداوند او را در آخر الزمان خلق خواهد
کرد.

کلمه «أفالید» جمع «افلاذ» جمع «فلذ» به معنی پاره جگر است، و این کنایه از گنج ها و ذخائر زیر
زمینی امثال طلا، نقره، الماس، نفت، و غیره است که برای قائم به امر (زمامدار) آشکار خواهد شد؛
و در بعضی از تفاسیر کلام خداوند، «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» (۲۱) به همین موضوع تفسیر شده است

آنگاه گوید: این مطلب در روایتی با تعبیر «وَقَائَتْ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَازَ كِبِدِهَا» (۲۲) آمده، که معنای آن
«چنین است: زمین پاره های جگر و ذخائر خود را به خارج پرتاب خواهد کرد

نیز ابن اثیر پیرامون لغت «فلذ» گوید: از اخبار ساعت جمله «وتقیء الارض أفلاذ كبدها» است؛
و معنای این جمله آنست که زمین گنجهای نهفته خود را خارج می کند؛ و همانند این کلام است آیه:
(۲۳) «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»

و علامه قندوزی نیز این فراز از کلام امیرالمؤمنین (ع) را تحت عنوان «فی ایراد الکلمات القدسیه لعلی
(۲۴) کرم الله وجهه، التی ذکرها فی شأن المهدی فی کتاب نهج البلاغه» آورده است

خطبه ۱۵۰

یا قوم هذا إبانُ ورودِ كلِّ موعود، ودُّنُوٍّ مِنْ طَلْعِهِ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسِرُّ فِيهَا ...»
بِسِرَاجِ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًّا، وَيَصْدَعَ شَعْبًا، وَيَشْعَبَ
...» صَدْعًا، فِي سِتْرِهِ عَنِ النَّاسِ، لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ، وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ

ای مردم اکنون هنگام فرا رسیدن فتنه هائی است که به شما وعده داده شده؛ و نزدیک است برخورد با
رویدادهائی که حقیقت آن بر شما ناشناخته و مبهم خواهد بود

دانسته باشید آنکس که از طریق ما (مهدی موعود منتظر) به راز این فتنه ها پی برد و آن روزگار را
دریابد، با مشعل فروزان هدایت ره بسپرد، و به سیره و روش پاکان و نیکان (پیامبر و امامان معصوم علیهم
السلام) رفتار نماید، تا در آن گیر و دار گره ها را بگشاید، و بردگان در بند ظلم و خودخواهی و ملت
های اسیر استعمار را از بردگی و اسارت برهاند، توده های گمراهی و ستمگری را متلاشی و پراکنده
سازد، و حق طلبان را گردهم آورد، و بدیگر عبارت تشکیلات کفر و ستم را بر هم زند و جدائی و تفرقه
اسلام و مسلمانان را تبدیل به یکپارچگی نموده و سامان بخشد

این رهبر (مدتها بلکه قرن‌ها) در پنهانی از مردم بسر برد و هر چند دیگران کوشش کنند تا اثرش را
بیابند، نشانی از رد پایش نیابند

در این هنگام گروهی از مؤمنان برای درهم کوبیدن فتنه ها آماده شوند، همچون آماده شدن شمشیر . که در دست آهنگر صیقل داده شده

همینان چشمانشان به نور وفروغ قرآن روشن گردد، موج با شکوه تفسیر قرآن در گوش دلشان طنین انداز شود، شامگاهان و صبحگاهان جانشان از چشمه حکمت و معارف الهی سیراب گردد

:ابن ابی الحدید پیرامون این سخن می گوید

جمله «وَدُّنُوْا مِّنْ طَلْعِهِ مَا لَا تَعْرِفُوْنَ» کنایه از پیش آمدهای مهم و رویدادهای بی سابقه از قبیل دابۀ الارض (۲۶)، دجال، فتنه ها و کارهای خارق العاده و وهم انگیز او، ظهور سفیانی، و کشتار بیش از حد مردم است

:آنگاه می نویسد

امام با ایراد جمله «أَلَا وَإِنَّ مِّنْ أَدْرِكِهَا» بذکر مهدی آل محمد (ص) پرداخته که از کتاب وسنت پیروی می کند

خطبه ۱۸۷

أَلَا بِأَبِي وَأُمِّي هُم مِّنْ عِدَّةِ أَسْمَائِهِمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَفِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ»

أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَانْقِطَاعِ وُصْلِكُمْ وَاسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ

ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنُ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ، ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَّارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا غَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعْصُ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا «الْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»

هان، پدر و مادرم به فدایشان باد؛ آنها گروهی باشند که نامهایشان در آسمان نزد فرشتگان معروف است ولی در زمین ناشناخته اند؛ آگاه باشید شما آماده عقبگرائی امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن کوچکان (خردسالان، نالایقان دون همت) خویشتن باشید

:ابن ابی الحدید می نویسد

الامامیه تقول هذه العدة هم الائمة الاحد عشر من ولده (ع)؛ و غیرهم يقول انه عنی الابدال الذین هم «...أولياء الله فی الارض

؛ امامیه گویند: این عده امامان یازده گانه از فرزندان آن حضرت (ع) هستند

حکمت حضرت درباره امامان معصوم علیهم السلام

حکمت ۱۴۷

اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَآيِنٍ أَوْلَيْكَ؟ أَوْلَيْكَ - وَاللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا

.يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ، وَيَزَرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى

«أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آهٍ آهٍ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ

بار خدایا چنین است که هرگز زمین - به لطف تو - از کسیکه با حجت و دلیل بامر حق قیام کند و دین الهی را بر پا دارد خالی نخواهد ماند، خواه ظاهر باشد و آشکار (مثل امامان یازده گانه معصوم) خواه در حال ترس و پنهانی، تا دلائل الهی و مشعلهای فروزان او از بین نرود. و آنها چند نفرند

و کجایند؟

آنان بخدا سوگند تعدادشان اندک، اما از حیث مقام و منزلت نزد خدا بسی بزرگ و ارجمندند.

خداوند به وسیله آنان حجت‌ها و دلائل روشنش را پاسداری کند، تا آنرا بکسانی همانند خود بسپارند و بذر آن را در دلهای افرادی چون خودشان بیفشانند.

علم و دانش با حقیقتی آشکار بدانها روی آورد؛ و آنها روح یقین را با نهادی آماده و پاک لمس نمایند؛ آنچه را دنیاپرستان هوس باز دشوار و ناهموار شمرند، آنها برای خویش آسان و گوارا دانند؛ و آنچه را ابلهان از آن هراسان باشند، بدان انس گیرند. دنیا را با تن‌هائی همراهی کنند که ارواحشان بجهان بالا پیوسته است.

آنها در زمین خلفای الهی باشند و دعوت کنندگان بدینش.

آه آه بسی مشتاق و آرزومند دیدارشان هستم، ای کمیل هم اکنون اگر می‌خواهی بازگرد. این فراز از سخنان امام امیرالمؤمنین (ع) تحت شماره ۱۴۷ کلمات «نهج البلاغه» ذکر شده، و عده (۳۷)ی از اعلام ادب و تاریخ و حدیث از اهل تسنن نیز آن را آورده اند.

ابن ابی الحدید همچون بسیاری از شارحان «نهج البلاغه» (با توجه به جمله‌های «قائم لله بحجة» و «خلفاء الله فی ارضه» و «الدعاة الی دینه» و دیگر جملات و قرائن مندرجه در این فراز از کلام امام که جز بر پیامبر و امام معصوم بعد از او، بر هیچ مقام و شخصیتی منطبق نمی‌شود) نتوانسته است دلالت این قسمت از سخنان آن بزرگوار را بر عقیده شیعه - در مورد امامت و خلافت علنی یازده امام معصوم، و امامت و خلافت توأم با غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی (ع) - انکار نماید و نوشته است: این جمله اعتراف صریح امام نسبت به مذهب امامیه است.

حکمت ۲۰۹:

لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شَمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا، (۴۵) (وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ): وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ «(۴۶) عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».

دنیا پس از چموشی - همچون شتری که از دوشیدن شیرش (بخاطر بچه اش) امتناع می‌ورزد - با مهربانی همانند مادر نسبت به بچه اش رو می‌آورد. (آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:) می‌خواهیم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند تفضل نموده و آنان را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم

جابر گوید که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم امیرالمؤمنین (ع) چیزی بر زمین می‌نویسد و لبخند می‌زند. از حضرت علت تبسم را پرسیدم. فرمود: تعجب می‌کنم از کسانی که این آیه را می‌خوانند ولی به آن معرفت ندارد. بعد آیه 35 نور را تلاوت کردند «اللّٰهُ نور السموات والارض مثله کمشکاة فیها المصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكبٌ درّیٌ یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لشرقیة ولا غربیة یکادزیتها یضیء ولو میمسه نار. نور علی نور یتهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله علیم حکیم»

فرمود: مشکات «محمد» است. «مصباح» منم. «زجاجة الزجاجة» حسن و حسین هستند. «کأنها کوكبٌ درّیٌ» علی بن الحسین است. «یوقد من شجرة مبارکه» محمد بن علی است. «زیتونه» جعفر بن محمد است. «لا شرقیة» موسی بن جعفر است. «لا غربیة» علی بن موسی است. «یکاد زیتها یضیء» محمد بن علی است. «لو لم تمسه نار» علی بن محمد است. «نور علی نور» حسن بن علی است. «یتهدی الله لنوره من یشاء» قائم مهدی است. {تفسیر جامع ج 4 ص 494 و تفسیر برهان ج 2 ص 134}

ولایت و وحدت رمز پیروزی

عید غدیر مهم تر از عید فطر و قربان و عید نوروز است 2- اگر امامت و ولایت نبود دین اسلام 1- ناقص بود لذا بعد از اینکه پیامبر ولایت حضرت علی را ابلاغ کرد خدا فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.... به فرمایش رهبر انقلاب اسلامی همه مردم در باره غدیر مسئولند 3- اگر بشریت به دستور پیامبر عمل می کرد الان دنیا گلستان بود و دیگر ظلمی و ستمی و جنایتی و محرومیتی نبود 4- اگر بشریت به ولایت عمل می کرد الان کشورهای اسلامی ید واحده بودند نه 58 کشور باشند و باهم اختلاف کنند.

غدیر سه روز است چون رسول خدا سه روز در منطقه غدیر توقف کردند در روز اول ولایت حضرت علی را اعلام کردند و در دو روز دیگر مردم می آمدند و با علی به عنوان امیر مومنان بیعت می کردند. 1

- وحدت و همدلی رمز پیروزی است و اختلاف و تفرقه عامل شکست است 2- خدا در قرآن دستور به چنگ زدن به حبل الله داده است از پیامبر سوال شد حبل الله چیست؟ فرمود امیرالمومنین 3- اگر به سفارشات پیامبر خدا در غدیر خم عمل می شد هیچگاه شاهد این مصیبت هایی که گریبانگیر مسلمانان شده نبودیم 4- مردم ایران بخاطر ولایت است که همه حول محور ولایت در کنار هم با همه تنوع نژادها و زبان ها و مذهب با خوبی و با برادری باهم زندگی می کنند و شاهد پیشرفت ملت ایران در همه عرصه ها هستیم 5- اگر مسلمانان دیگر کشورها به ولایت که سفارش رسول الله است عمل کنند آنها هم نجات پیدا کرده و به پیشرفت ها در همه ابعاد دست پیدا می نمایند 6- ولایت با هر گونه اختلاف مخالف است با بی احترامی به مقدسات اهل سنت مخالفند. لذا رهبرمان فتوا دادند که اهانت به ام المومنین عایشه حرام است 7- امیرمومنان برای اینکه اسلام دچار مشکل نشود بیست و پنج سال صبر کردند و با خلفا همکاری می نمودند

[28.08.18 09:23] ,هوالمحبوب

خداوند متعال در قرآن کریم در آیات ۳ و ۶۷ سوره مبارکه مائده چهار وصف عظیم را برای غدیر ذکر کرده است. این اوصاف چهارگانه عبارتند از

مأیوس شدن کفار از دست اندازی به دین (۱)

اليوم يئس الذين كفروا من دينكم، فلا تخشوهم و اخشون» امروز کافران از دست اندازی به دین « شما ناامید شده اند. بنابراین از آنها نترسید و از من بترسید

کامل شدن دین (۲)

اليوم اكملت لكم دينكم» امروز دین را برای شما کامل کردم»

تمام کردن نعمت های الهی (۳)

«واتممت علیکم نعمتی» نعمتم را بر شما (در این روز) تمام گردانیدم»

راضی شدن به انتخاب دین اسلام (علی) برای مسلمانان (۴)

و رضیت لکم الاسلام دینا» و خرسند شدم که اسلام کیش (آیین) شما باشد. همچنین قبل از «
ماجرای غدیر خداوند خطاب به پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگار بر تو
»نازل شده است را ابلاغ کن، که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت او را به جای نیاورده ای

[28.08.18 09:36] ,هوالمحبوب

»بنگرید که پس از من چگونه درباره ثقلین (دو شیء گرانبها) رفتار می نمایید

»در این هنگام فردی ندا داد که « ثقلین چه هستند ای رسول خدا؟

رسول اکرم فرمودند: « ثقل اکبر کتاب خداست. جانبی از آن به دست خداوند و جانب دیگر آن در
دستان شماست. پس به آن متمسک شوید. (آنرا گرفته و از هدایت آن بهره برید.) که اگر به آن
تمسک جوید، گمراه نمی شوید و ثقل دیگر و کوچکتر، عترت من هستند. خداوند لطیف خبیر مرا
خبر داد که این دو ثقل تا هنگامی که در کنار حوض بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا

نمی‌گردند (47) و من این را از پروردگارم مسئلت نموده‌ام. پس، از این دو پیشی نگیرید که هلاک
«(48) می‌گردید و از این دو، باز نمانید که هلاک می‌شوید

سپس رسول خدا، دست امام علی را بلند نمود تا همه مردم، ایشان را در کنار رسول خدا مشاهده
نمودند. (49) در این هنگام رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از حاضرین پرسیدند: «ای مردم،
(51) آیا من از خود شما، بر شما اولی و مقدمتر نیستم؟» (50)

(52) «مردم پاسخ دادند: «بله، ای رسول خدا

حضرت در ادامه فرمودند: «خداوند ولی من است و من ولی مؤمنین هستم و من نسبت به آنان از
(53) «خودشان اولی و مقدم می‌باشم

آنگاه فرمودند: «پس هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» (54)، رسول خدا (ﷺ) صلی
الله علیه و آله و سلم) بار این جمله را تکرار نمودند (55) و فرمودند: «خداوند، دوست بدار و
سرپرستی کن، هر کسی که علی را دوست و سرپرست خود بداند و دشمن بدار هر کسی که او را
دشمن می‌دارد (56) و یاری نما هر کسی که او را یاری می‌نماید و به حال خود رها کن، هر کس که
«(او را وا میگذارد. (57)

(58) «سپس خطاب به مردم فرمودند: «ای مردم، حاضرین به غایبین (این پیام را) برسانند

هنوز جمعیت متفرق نگشته بودند که بار دیگر جبرائیل نازل شد و از جانب خداوند، آیه: «ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً» (59) را بر پیامبر فرو فرستاد. هنگامی که این آیه نازل گردید، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «الله اکبر بر کامل (60)». شدن دین و تمام گشتن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من

در این موقع، مردم به امیر مؤمنان، امام علی (علیه السلام) تهنیت گفتند. از جمله کسانی که پیشاپیش سایر صحابه، به امام علی تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند. عمر پیوسته خطاب به امیر مؤمنان می گفت: «بر تو گوارا باد ای پسر ابیطالب، تو مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان (61)». گشتی

در این هنگام، حسان بن ثابت که از شعرای زبردست بود از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه خواست تا آنچه را که در این موقف درباره امام علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است، در ضمن ابیاتی بسراید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «به برکت الهی، بگو». حسان، خطاب به بزرگان قریش گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید.» و این چنین سرود

در روز غدیر پیامبرشان با بانگ بلند ندایشان در داد، غدیری که در سرزمین خم قرار داشت و ای «کاش مردم جهان بودند و رسول خدا را در حال ندا می دیدند که می فرمود: آیا من سرپرست و ولی شما نیستم؟

مردم در پاسخ او بدون هیچ پرده پوشی گفتند: معبود تو، مولای ما و تو ولی ما هستی؛ و تو ای خواننده شعر، اگر در آنجا بودی، حتی یک نفر هم مخالف نمی یافتی.

در این هنگام رو به علی بن ابیطالب کرد و فرمود: یا علی، برخیز که من تو را برای امامت و هدایت (63) (خلق بعد از خود (و از جانب خداوند) شایسته دیدم.) (62)

جابر جعفی روایت کرده گفت: حضور حضرت باقر علیه السلام آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة» را قرائت می نمودم، فرمود: ای جابر! تأمل کن تا تو را خبر دهم به تأویل اعظم آن. عرض کردم بفرمایید. فرمود: خداوند روز جمعه را برای آن جمعه نامید چون تمام خلق اولین و آخرین را از جن و انس و آسمان و زمین و دریا و بهشت و جهنم و سایر موجودات دیگر را در عالم ذر (الست و انوار) برای گرفتن عهد و پیمان به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام در آن روز جمع نمود و به آسمان و زمین فرمود: «اتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طاعین» (به زور یا داوطلبانه مطیع می شوید؟ گفتند: داوطلبانه)

پس از آن فرمود: ای مردمی که در آن روز ایمان آوردید وقتی شما را برای نماز صدا کردند (و مقصود از نماز در اینجا وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که ولایت کبری است) بشتابید به سوی ذکر خدا و مراد از ذکر نیز آن حضرت است و در آن روز پیغمبران و فرشتگان و تمام موجودات لبیک گویان حاضر شدند سپس به آنها خطاب شد: «و ذرو البیع» یعنی اولی را رها کنید «ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون» یعنی عهد و پیمان بر ولایت علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت برای شما بهتر است از بیعت نمودن با اولی اگر بدانید

فاذا قضیت الصلوات» هر وقت بیعت ولایت علی علیه السلام را اخذ نمودید «فانتشروا فی الارض» و «مراد از ارض در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام است که خداوند امر فرموده به اطاعت و ولایت

آنها چنانکه امر نموده به اطاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و کنایه آورده پروردگار از اسامی ائمه به زمین

ابتغوا من فضل الله» فرمود: ای جابر! یعنی و ابتغوا فضل الله علی الاوصیاء «و اذكروا الله كثيرا لعلمکم «تفلحون» این آیه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است در عالم ذر. فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله هر گاه شکاکین و منکرین تجارتی را مشاهده کنند یعنی اولی را «اولهوا» یعنی دومی را «انفضوا اليها» یعنی به سوی آنها می شتابند «و ترکوک قائما» یعنی ای پیغمبر تو را با علی علیه السلام تنها می گذارند.

قل ما عند الله خير من اللهو و من التجارة و الله خير الرازقین» بگو: ای محمد! آنچه نزد خدا از «ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه می باشد بهتر از اولی و دومی است برای کسانی که پرهیزکارند

روزی جبرئیل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام ﷺ: وارد شدند.

. جبرئیل به احترام ایشان از جا برخاست:

:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

آیا به خاطر این جوان برخاستی؟ ﷺ::

:جبرئیل عرضه داشت:

!آری! او بر من حقّ استادی دارد::

.پیامبر از چگونگی آن سؤال فرمودند::

:جبرئیل عرض کرد:

:آن گاه که خدا مرا آفرید، سؤال کرد که ::

تو کیستی و نام تو چیست؟:

و من کیستم و نامم چیست؟:

.و من در پاسخ متحیر ماندم. پس این جوان در عالم انوار حاضر شد و پاسخ را به من آموخت ::

:گفت بگو:

أنت الربّ الجلیل

و اسمک الجمیل

و أنا العبد الذلیل

.و اسمی جبرئیل

تویی پروردگار بزرگ::

نامت نیکوست::

و منم بنده ی خوار::

و اسمم جبرئیل است:

بدین جهت برای او برخاستم و احترامش کردم:

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از نان دنیا به نان جو بسنده کرده بود و از نان گندم 11. ❖❤
نمی خورد تا آنجا که مردم از تعجب می پرسیدند

پسر ابوطالب با این غذا و خوراک اندک چگونه در کشتن هم آوردان و پهلوانان ناتوان نمی
!شود؟

مولا علی علیه السلام در پاسخ فرمود: بدانید آن درختی را که در بیابان خشک می روید،
شاخه اش سخت تر باشد

ولی سبزه ها و گیاهان خوش نما را پوست نازک تر باشد

آری خارها و بوته های صحرایی را آتشی افروخته تر باشد و خاموشی آنها دیرتر رخ دهد،
ولی گیاهی که در ناز و نعمت روییده باشد،

(11) چون بیدی به هر بادی بلرزد

:مرحوم علامه امینی می نویسند □

شمس الدین ابوالخیر دمشقی شافعی در کتاب خود به نام أنسی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب : "علیه السلام" می گوید

لطف ترین و برجسته ترین طریقی که تا به حال برای حدیث غدیر دیده ام آن است : که استادم □ ✓
: به [سلسله سند خود] از بکر بن احمد قصری نقل می کند

"فاطمه دختر امام کاظم "علیه السلام" ❖

▼ "از فاطمه دختر امام صادق "علیه السلام"

▼ "از فاطمه دختر امام باقر "علیه السلام"

▼ "از فاطمه دختر امام سجاد "علیه السلام"

▼ "از فاطمه دختر امام حسین "علیه السلام"

▼ "از ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین "علیه السلام"

و او هم از

"حضرت فاطمه زهراء "سلام الله علیها" ❖

: نقل می کنند که

آیا فراموش کردید که رسول خدا در روز غدیر خم فرمودند هر کس که من مولای او هستم علی ✓
!نیز مولای اوست؟

و آیا فراموش کردید که رسول خدا "صلی الله علیه وآله وسلم" فرمودند منزلت علی در نزد من مانند
!منزلت هارون نزد موسی است؟

متن عربی؛ ﷺ

أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ وَقَوْلُهُ □ ☒
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟! (لغدیر ۳۵۸/۱)

:حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند # ☐ ✓-

:جبریل نزد من آمد و گفت ای #محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید

☒ □

.نماز را واجب کردم ولی این تکلیف را از معذور و مجنون و طفل برداشتم #

☒ □

.روزه را واجب کردم ولی آن را برای مسافر الزامی نکردم #



حج را واجب کردم ولی آن را از بیمار نخواستم #



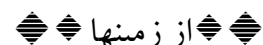
زکات را واجب کردم ولی آن را از گردن نیازمند ساقط کردم #



اما دوست داشتن #علی بن ابیطالب علیه السلام را واجب کردم و محبتش را بر تمام اهل آسمان و زمین الزام نمودم بدون آنکه رخصتی در آن باشد. (بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۴۶)

: امام رضا علیه السلام

- ◆ خداوند ولایت امیرالمومنین را در روز غدیر به اهل آسمانها عرضه کرد، اهل آسمان هفتم در پذیرش ولایت از همه سبقت گرفتند، خداوند هم آسمان هفتم را با عرش، زینت داد
- ◆ سپس اهل آسمان چهارم سبقت گرفت و خداوند آسمان چهارم را با بیت المعمور زینت داد
- ◆ سپس اهل آسمان اول سبقت گرفت و خداوند آسمان اول را با ستارگان زینت داد



: الامام الرضا علیه السلام ✓

ثُمَّ عَرَضَهَا عَلَى الْأَرْضِينَ فَسَبَقَتْ مَكَّةَ فَرَيْنَهَا بِالْكَعْبَةِ ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْمَدِينَةَ فَرَيْنَهَا بِالْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ ﷺ
ص ثُمَّ سَبَقَتْ إِلَيْهَا الْكُوفَةَ فَرَيْنَهَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

✓ : امام رضا عليه السلام

◆ سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به زمین عرضه کرد، زمین مکه از همه مکانها سبقت گرفت و
خداوند مکه را با کعبه زینت داد

◆ سپس خاک مدینه سبقت گرفت ، و خداوند با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را
زینت داد

◆ سپس خاک کوفه سبقت گرفت ، و خداوند با وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام کوفه را
زینت داد.

◆◆ از کوهها و آبها ◆◆

✓ : الامام الرضا عليه السلام

عَرَضَهَا عَلَى الْجِبَالِ فَأَوَّلُ جَبَلٍ أَقَرَّ بِذَلِكَ ثَلَاثَةُ أَجْبَلٍ [أَجْبَالٍ] الْعَقِيقُ وَ جَبَلُ الْفَيْرُوزِ وَ جَبَلُ
الْيَاقُوتِ فَصَارَتْ هَذِهِ الْجِبَالُ جِبَالَهُنَّ وَأَفْضَلُ الْجَوَاهِرِ

◆ سپس خداوند ولایت امیرالمومنین را به کوهها عرضه کرد ، در میان کوهها کوه عقیق و فیروزه و
.یاقوت از بقیه کوهها سبقت گرفتند ، خداوند هم آنها را جواهر با ارزش قرار داد

عَرَضَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ مِنْهَا صَارَ عَذْبًا وَمَا أَنْكَرَ صَارَ مِلْحًا أَجَا جَا ◆

◆ سپس خداوند در روز غدیر ولایت را به آبها عرضه کرد ، آبهایی که ولایت را قبول کردند ،

آب شیرین و گوارا شدند و آبهایی که قبول نکردند شور و تلخ شدند (إقبال الأعمال ، ج 1، ص 465)

ولایت امیرمومنان در دعای ندبه:

فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيَا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْدِرَ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيُّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ وَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ زَوْجَهُ ابْنَتُهُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ فَقَالَا إِنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا ثُمَّ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي لِحُكْمِكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمِّكَ مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطُ لِحْمِكَ وَ دَمِّكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ أَنْتَ غَدَا عَلَى الْخَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ

تَقْضِي دِينِي وَتَنْجِزُ عِدَاتِي وَشِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبَيَّضَةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ جِيرَانِي
وَلَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي وَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ، وَثُوراً مِنَ الْعَمَى، وَحَبْلَ اللَّهِ
الْمَتِينِ، وَصِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ؛ لَا يُسَبِّقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحِمٍ، وَلَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ، وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ،
يَخْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا، وَيُقَاتِلُ عَلَى التَّوَاتُلِ، وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، قَدْ وَتَرَ
فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَنَاوَشَ ذُؤَابَنَهُمْ، فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بِدَرِيَّةٍ وَخَيْرِيَّةٍ وَخُنْيِيَّةٍ
وغيرهنَّ، فَأَضَبَّتْ عَلَى عِدَاوَتِهِ، وَأَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَلَمَّا
قَضَى نَحْبَهُ وَقَتْلَهُ أَشَقَى الْآخِرِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي
الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ

آنگاه که روزگار پیامبر خدا سپری شد، نماینده اش علی بن ابیطالب (درود تو بر آن دو و خاندانشان
باد) را، برای راهنمایی برگماشت، چرا که او بیم دهنده و برای هر قومی راهنما بود، پس در حالی که
انبوهی از مردم در برابرش بودند فرمود: هر که من سرپرست او بودم، پس علی سرپرست اوست،
خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که دشمن علی است و یاری
کن هر که او را یاری کند و خوار کن هر که او را واگذارد و فرمود: هر که من پیامبرش بودم، پس
علی فرمانروای اوست و فرمود: من و علی از یک درختیم و سایر مردم از درخت های گوناگون اند و
جایگاه او را نسبت به خود همچون جایگاه هارون به موسی قرار داد و به او فرمود: تو نسبت به من به
منزله هارون نسبت به موسایی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و دخترش سرور بانوان جهانیان را
به همسری او در آورد و از مسجدش برای او حلال کرد، آنچه را برای خودش حلال بود و همه
درهایی را که به مسجد باز می شد بست مگر در خانه او را، آنگاه علم و حکمتش را به او سپرد؛
و فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن شهر است، پس هر که اراده شهر علم و حکمت کند، باید
از دروازه آن وارد شود، سپس گفت: تو برادر و جانشین و وارث منی، گوشت از گوشت من و
خونت از خون من و آشتی با تو، آشتی با من و جنگ با تو، جنگ با من است و ایمان با گوشت و
خونت آمیخته شده، چنان که با گوشت و خون من در آمیخته و تو فردای قیامت کنار حوض کوثر

جانشین منی و تو قرضم را می‌پردازی و به وعده‌های من وفا می‌کنی و شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، درحالی‌که رویشان سپید و در بهشت پیرامون من و همسایگان منند و اگر تو ای علی نبودی، اهل ایمان پس از من شناخته نمی‌شدند و آن حضرت پس از پیامبر، مایه هدایت از گمراهی و نور از نابینایی و ریسمان استوار خدا و راه راست او بود؛

با نزدیکی‌اش در خویشاوندی به رسول خدا، کسی بر او پیشی نگرفت و همچنین با سابقه‌اش در دین، کسی بر او مقدم نبود و در فضیلتی از فضائل هیچ کس به او نرسید، کار پیامبر (درود خدا بر او و خاندانش) را پی گرفت و بر اساس تأویل قرآن جنگ می‌کرد و درباره خدا سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای را به خود نمی‌گرفت، خون شجاعان عرب را، در راه خدا به زمین ریخت و دلاورانشان را از دم تیغ گذراند و با گرگان‌شان در افتاد، پس به دل‌هایشان کینه سپرد، کینه جنگ بدر و خیبر و حنین و غیر آن‌ها را، پس دشمنی او را در نهاد خود جا دادند و به جنگ با او رو آوردند تا پیمان‌شکنان و جفاپیشگان و خارج‌شدگان از دایره دین را کشت و هنگامی که درگذشت و او را بدبخت‌ترین پسرینان که از بدبخت‌ترین پیشینیان کرد، به قتل رساند، دستور رسول خدا (درود خدا بر او و خاندانش) درباره هدایت‌کنندگان، از پس هدایت‌کنندگان [امامان بعد از پیامبر] اطاعت نشد و امت بر دشمنی نسبت به آن حضرت پافشاری کردند و برای قطع رحم او و تبعید فرزندانش گرد آمدند، مگر اندکی از کسانی که برای رعایت حق درباره ایشان به پیمان پیامبر وفا کردند؛

☹️❤ شاید_روضه

احوال امام علی علیه السلام در شب ۲۰ رمضان 🇮🇷

:محمد بن حنفیه می گوید

.در شب بیستم رمضان، اثر زهر بر قدمهای پدرم رسید لذا نماز را نشسته خواند

وقتی که آثار شهادت بر امام علی علیه السلام ظاهر شد، امام به فرزندش امام حسن علیه السلام
:فرمودند

به شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه بدهید بیایند مرا ببینند، اصحاب دور بستر امام را
.گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند

:حضرت با ضعف فراوان فرمودند

"سلونی قبل ان تفقدونی ولكن خففوا مسائلکم"

:یعنی

ای مردم! سؤال کنید قبل از اینکه مرا نیابید، اما پرسشهایتان را به خاطر آسیبی که بر امامتان رسیده
.است سبک کنید

با این سخن ناله از جمعیت برخاست

اصحاب هر یک سؤالی نمودند و جوابهایی از امام شنیدند

از جمله سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از روات بزرگ است

صعصعه پرسید ☐ ☒

: یا امیرالمومنین شما افضل هستید یا آدم علیه السلام

: آن حضرت فرمودند

تزکیه المرء لنفسه قبیح؛»

: قبیح است که مرد از خود تعریف و تزکیه نماید ولی از باب «و اما بنعمه ربک فحدث» می گویم *

انا افضل من آدم؛»

من از آدم افضل هستم

: زیرا خداوند به آدم خطاب کرد ﴿

ای آدم! تو و همسرت در بهشت بمانید و هر چه می خواهید از نعمتهای بهشتی بخورید، اما  نزدیک این درخت نشوید، زیرا از ظالمین خواهید بود. ولی برای من خداوند عالم، بیشتر چیزهای دنیا را مباح کرد، با این حال من آنها را ترک کردم

صعصعه پرسید ☐ ☒

نوح با فضیلت تر است یا شما؟

نو پاسخ شنید

نوح بر قوم خود نفرین کرد و من بر ظالم خود نفرین نکردم. پسر نوح کافر بود، پسرانم سید  جوانان بهشت هستند

صعصعه پرسید ☐ ☒

ابراهیم افضل است یا شما؟ 

:آن حضرت فرمودند

من افضل از ابراهیم هستم

زیرا ابراهیم عرض کرد :

رب ارنی کیف تحیی الموتی»

قال :

«اولم تؤول من قال بلی ولکن لیطمئن قلبی»

ولی ایمان من به جایی رسیده که

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»؛

اگر پرده ها بالا رود و کشف حجب گردد یقین من زیاد نخواهد شد

صعصعه پرسید ☐ 

موسی افضل است یا شما؟

حضرت فرمودند:

خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد و او گفت: «انی اخاف ان یقتلون» می ترسم مرا بکشند

و خداوند فرمود

« لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون»

...ترس

:و نیز موسی گفت

«رب انی قتلت نفسا فاحاف ان یقتلون»

خدایا من از فرعونیان یک نفر را کشتم و ترس آن دارم مرا بکشند اما پیامبر مرا فرستاد که در موسم حج سوره براءت را تبلیغ کنم و با اینکه بسیاری از بزرگان قریش را کشته بودم، رفتم و آیات الهی را... بر آنها خواندم

صعصعه پرسید ☐ ☒

شما با فضیلت تر هستید یا عیسی؟

:فرمودند

مریم، مادر عیسی در «بیت المقدس» بود، چون هنگام ولادت فرزندش عیسی شد، شنید که گوینده ای می گوید

«اخرجی فان هذه بیت العبادة لا بیت الولادة»

ای مریم از بیت المقدس بیرون شو زیرا اینجا خانه عبادت است، نه مکان ولادت

اما مادر من «فاطمه بنت اسد» هنگام وضع حمل در حرم خدا بود، دیوار خانه کعبه شکافته شد و  فریادی بلند گردید که: ای فاطمه داخل خانه بیا. مادر من به خانه داخل شد و من در وسط «بیت الله» متولد شدم و این فضیلت را هیچ شخصی نداشته و نخواهد داشت

شبهای پیشاور، ص ۴۷۳

شهادت آرزوی امیرالمؤمنین (ع) بود

وقتی در جنگ احد حضرت حمزه (ع) شهید شد امیرالمؤمنین (ع) گریان نزد پیامبر (ص) آمد پیامبر خدا سوال کرد چرا گریه می کنی؟ امیرمؤمنان فرمود حمزه شهید شد و من شهید نشدم. در این موقع بود که ایه نازل شد :

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب ایه 23)

برخی از آن مؤمنان، بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند، پس برخی پیمان خویش گزاردند (و بر آن عهد ایستادگی کردند تا به راه خدا شهید شدند مانند عبیده و حمزه و جعفر) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند (مانند علی علیه السلام که در کوفه به محراب عبادت شهید گشت)

تفسیر آیه شریفه «رجال صدقوا» و شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

:ابن حجر هتیمی گوید

و سئلَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ غُفْرًا، هَذِهِ ¹ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» الْآيَاتُ نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي عَمِّي حَمْزَةَ وَفِي ابْنِ عَمِّي عُبَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَمَّا عُبَيْدَةُ فَقَضَىٰ نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ بَدْرٍ، وَحَمْزَةُ قَضَىٰ نَحْبَهُ شَهِيداً يَوْمَ أُحُدٍ، وَأَمَّا أَنَا فَانْتَظِرُ أَشْقَاهَا يُخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ - عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَىَّ ² حَبِيبِي أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

می گوید: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی از تفسیر آیه شریفه «رجال صدقوا» و شأن نزول آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با توست، سپس فرمود: این آیات درباره من و درباره عموی من حمزه و درباره فرزند عموی من عبیده بن الحارث نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر به درجه شهادت رسید، و اما حمزه در جنگ احد شهید گشت، و اما من

منتظرم که شقی ترین امت این را از این خضاب کند- و با دست خود اشاره به محاسن خود و به سر «خود نمودند- و این پیمانی است که حبیب من محمد صلی الله علیه و آله و سلم با من بسته است

شکوه از یاران و آرزوی شهادت

علی(ع) در طول حکومت خویش همواره هم آغوش با تنهایی و غربت بود. ناپایداری و سست عنصری یارانی که در هنگامه های سخت عقب می نشستند و تنهایش می گذاشتند و فرمان مولایشان را اطاعت نمی کردند، اینها همه، سینه صبور علی(ع) را می فشرد و قلب نیرومندش را به دردی جانکاه مبتلا ساخته بود تا آنجا که در آغوش کشیدن مرگ را از هر چیز دیگری خوش تر می داشت و از خدا چنین درخواست می فرمود: «از خدا می خواهم که به زودی از یارانی چنین، آسوده ام کند که به خدا سوگند، اگر رویارویی با دشمن و رسیدن به فیض شهادت را امید نبسته بودم و با این دل خوشی، خود را برای مرگ آماده نمی کردم، حتی ماندن یک روز با اینان را دوست نمی داشتم و «یک بار دیدنشان را هم تحمل نمی کردم

شهادت، آرمانی بلند

شهادت چنان بلندمرتبه و ارزشمند است و اسلام بدین مرگ سرخ، چنان عظمت و اعتلا بخشیده است که از آن آرمانی بلند ساخته است. این شهادت خواهی و آرمان طلبی در سخن علی(ع) پژواکی: پرطنین یافته و در عرصه جهاد و پیکار به دعای اصلی او مبدل شده است

نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ دست یافتن به جایگاه شهیدان، و «همزیستی با سعادت یافتگان و همدمی با پیامبران را از خداوند مسألت داریم

شهادت، مرگ برگزیده مولا علی(ع)

مرگ سرخ در راه خدا، زیباترین و برترین گونه جان سپردن است. ارزشی بس والا دارد و ناب ترین تصویر را ترسیم می کند و علی(ع) مرگی این سان را می طلبد و در انتظارش به سر می برد و چنین فرمود: «سوگند به آن که جان پسر ابی طالب به دست اوست که تحمل هزار زخم شمشیر بر من آسان «تر از مرگ در بستری است که نه در راه پیروی از خداست

امید به شهادت، راز پایداری علی(ع)

حضرت علی(ع) در دوران زندگی پر تلاطم و پرفراز نشیب اش، همواره به شهادت می اندیشید و آنچه از آن نیرو می گرفت و جانش را سیراب می ساخت، امید به کشته شدن در راه خدا بود. این کلام از حضرت علی(ع) است که می فرمود: «به خدا سوگند که اگر این امید نبود که در یکی از دیدارهای سخت که با دشمن در پیش است شهادت را بهره برم، اسب خویش زین می نهادم و از میان شما برای همیشه کوچ می کردم و دیگر تا آن زمان که نسیمی از شمال یا جنوب بوزد شما را طلب «نمی کردم

در روایتی جابر بن عبدالله انصاری آورده است که پیامبر (ص) به امام علی (ع) فرمود: تو جانشین منی (2). و تو را خواهند کشت و سرانجام این محاسنت به خون سرت خضاب خواهد شد

در روایتی آمده است عائشه گوید: «رایت النبی التزم علیا و قبله» پیامبر را دیدم، علی (ع) را در (3) !آغوش گرفته، او را می بوسد و می فرماید: «بابی الوحید الشهید» پدرم فدای شهید تنها

در روایاتی پیامبر (ص) قاتل امیرمؤمنان علی (ع) را شقی ترین مردم و یا شقی ترین این امت نامیده (4). است

آگاهی امام علی (ع) از شهادت خود

و شخص امیرمؤمنان علی (ع) نیز بارها شهادت خود را پیشگویی کرده بود و فرموده بود که محاسنم !به خون سرم خضاب خواهد شد و کاملاً قاتل خویش را می شناخت

در آخرین ماه رمضان عمر مبارکش، که در شب بیست و یکم آن به شهادت رسید فرمود

اتاکم شهر رمضان و هو سید الشهور و اول السنه « ماه رمضان فرا رسید که بهترین ماهها است و اول « سال «سالکان الی الله» است «و فيه تدور رمی السلطان» آسیاب ذات مقدس ربوبی در آن می چرخد، کنایه از آنکه خداوند احسانش را بین بندگان خود به گردش درآورده است. «الا و انکم حاجوا العام صفا واحدا و آیه ذلک انی لست فیکم» امسال حج انجام می دهید به آن نشانه که دیگر علی را در (5). جمع خود نمی بینید

امام علی (ع) یک عمر بی صبرانه در انتظار شهادت بود و در آخرین رمضان حال و هوای دیگری داشت، هر روزی که از ماه رمضان می گذشت، زمان وصل حضرت نزدیک می شد، او حال ویژه ای می یافت

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش عشق بیشتر گردد

شب نوزدهم میهمان دخترش «ام کلثوم» بود و با ساده ترین افطار، روزه اش را به اتمام رساند و تا صبح بیدار بود

دخترش به بابا عرض کرد: «ما هذا الذی قد اسهرک؟» چرا امشب بیداری؟ چه حادثه ای بیدارت نگاه داشته است؟

حضرت فرمود: «انی مقتول لو قد اصیحت» به هنگام صبح بر من ضربت خواهند زد، ضربتی که به (6). شهادت ختم می گردد

آن شب جهان هستی نگران علی (ع) بود! مرغابیها به هنگام خروج مولی از خانه ناله زدند، گوئیا به آنان الهام شده بود که مولی را از دست می دهند

مولی به نماز صبح ایستاد، سوره حمد را خواند، سپس سوره انبیاء را آغاز کرد و یازده آیه خوانده بود (7). که ناگاه اشقی الاولین والآخرین، ضربت بر فرق نازنینش فرود آورد

به نماز بست قامت که نهد به عرش پا را

به خدا علی نبیند به نماز جز خدا را

به نماز آخرینش چه گذشت من ندانم

که ندای دعوت آمد شه ملک لافتی را

همه اهل بیت عصمت زسرا برون دویدند

ابتا و واعلیا بنمود پر فضا را

تنها جمله ای که به هنگام فرود آمدن ضربت بر فرق نازنین علی (ع) از حضرت شنیده شد، این بود

(8) «که «فزت و رب الکعبه» به خدای کعبه رستگار شدم

فائز» برنده مرحله پایانی مسابقه است و فرق آن با «فلاح» این است که فلاح از بند رستن است. چه «

بسا کسانی که در مراحل از یک مسابقه برنده باشند، اما سرانجام در مرحله پایانی ببازند، برنده واقعی

آن است که در مرحله پایانی و به اصطلاح «فینال مسابقات» مدال پیروزی را نصیب خود سازد، و امام

علی (ع) خود را برنده این مرحله می داند

رفتار مولی در فاصله ضربت تا شهادت

:و اینک فهرستی از رفتار مولی (ع) از زمان ضربت تا شهادت

گفتن جمله «فزت و رب الکعبه» به هنگام فرود آمدن ضربت -1

(9) فرمود: «لایفوتنکم الرجل» ابن ملجم را دستگیر کنید -2

این بزرگترین توطئه گر و شقی ترین که انسانیت را به ماتم نشاند، نباید از معرکه بگریزد، باید دستگیر

گشته به سزای جنایت ننگین خود برسد

غذاهای خوب و بستر نرم به او (10) «سفارش به برخورد انسانی با قاتل «اطیبوا طعامه و الینوا فراشه -3

دهید

بعز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا

از همان غذایی که به من می⁽¹¹⁾» و در روایتی هست فرمود: «اطعموه من طعامی و اسقوه من شرابی
دهید و با همان نوشیدنی که از من پذیرایی می کنید، از قاتلم پذیرایی کنید

سفارش فرمود: «ایاکم و المثلثه...» او را شکنجه نکنید، اعضایش را نبرید، نگوئید چون علی را 4-
(12). کشته باید او را تکه تکه کنیم که پیامبر (ص) فرمود: سگ هار را هم مثله نکنید

فرمود ابن ملجم را نزد موی آوردند 5-

حضرت به او فرمود: «ای عدو الله لم احسن الیک» هان دشمن خدا آیا به تو احسان نکردم؟
گفت: بله.

سپس فرمود: «فما حملک علی هذا؟» چه چیزی تو را به این جنایت واداشت؟

این شقی پست پاسخ داد که شمشیرم را چهل روز تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین خلق خدا را
!با آن بکشم

(13). موی علی (ع) فرمود: تو خود بدترین خلق خدایی و با همین شمشیر کشته خواهی شد

برای موی طیب آوردند، طیب تا زخم موی را دید گفت: «وصیتی دارید بفرمائید» که دیگر کار 6-
(14). تمام است و زخم به مغز رسیده است

طیبا وامکن زخم سرم را

مسوزان قلب زینب دخترم را

ببند آنگونه زخمم را که در قبر

نبیند فاطمه زخم سرم را

در و دیوار مسجد هست شاهد

که من گفتم اذان آخرم را

وداع زندگی را گفتم آنروز

که زد در کوچه قنفذ همسرم را

:برخی از سفارشها و وصایایی که در این مدت فرموده است عبارتند از:

1. سفارش به تقوی و پرهیز از دلبستگی به دنیا و زهد در آن

2. کار برای خدا

3. یار مظلوم و دشمن ظالم بودن

4. دعوت به نظم و برنامه ریزی در زندگی

5. تلاش برای ایجاد آشتی و صفا در جامعه

6. سفارش به زندگی و تامین نیاز یتیمان

7. سفارش به همسایه شایسته بودن

8. سفارش به انس و عمل به قرآن

9. سفارش به نماز

10. سفارش به خانه خدا و حج

11. سفارش به جهاد با مال و جان و زبان در راه خدا

12. سفارش به صمیمیت و دوستی و پرهیز از قهر و کینه توزی

13. سفارش به اینکه در قصاص ابن ملجم زیاده روی نشده، او را به یک ضربه بکشید که او بیش از

یک ضربه نزده است

14. سفارش به زکوة

15. سفارش به رسیدگی به مشکل فقرا و محرومان

16. سفارش به حمایت از ذریه پیامبر و دفاع از آنها
17. سفارش به تکریم اصحاب شایسته پیامبر اکرم (ص)
18. سفارش به برخورد شایسته با زنان
19. سفارش به انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و اینکه پیامد ترک آن بسیار وخیم است
20. سفارش به توحید و دوری از شرک به هر نوع آن
21. سفارش به برپایی سنت پیامبر (ص)
22. سفارش به حریم نگهداری برای ذات تقدس ربوبی در آشکار و نهان
23. سفارش به روزه که زکات بدن است
24. سفارش به شرکت در مجالس ذکر و یاد خدا
25. سفارش به گذشت
- 26.⁽¹⁵⁾ سفارش به زندگی انسانی با مردم

اینها برخی از وصایای مولی علی (ع) چه به صورت جمعی و یا به صورت فردی در این مدت بوده است.

اندکی قبل از شهادت فرمود: مرگ برای من میهمان ناخوانده و ناشناس نیست، مثل من و مرگ، مثل لب تشنه ای است که بعد مدتها به آب برسد و همانند کسی است که گمشده ارزشمندی داشته باشد⁽¹⁶⁾. و بعد مدتها آن را بیابد

و سرانجام آخرین جمله ای را که فرمود و به دیدار خدا رفت این بود که: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله» این جملات را گفت و در شب جمعه 21 رمضان سال⁽¹⁷⁾ چهل هجرت جهان انسانیت را به داغ نشانده و به فراق ابدی خود مبتلا ساخت

!گفتنی ها در این زمینه بسیار است و علی (ع) دریاست و ما قطره ای ناچیز

قلم در برابر کوه فضائل و شخصی که بر شاخسار فضائل نشسته، اظهار عجز می کند و زبان حالش
:این است که

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

پس همان به، که قلم را واگذاریم و از روح بلند مولی (ع) استمداد کنیم که همه ما را پیرو شایسته
اش قرار بدهد. آمین رب العالمین

:پی نوشت ها

1. نهج البلاغه، خطبه 156؛ بحارالانوار، ج 41، ص 7

2. المعجم الكبير، ج 2، ص 247

3. تاریخ دمشق، ج 42، ص 549

4. اسد الغابه، ج 4، ص 110؛ تاریخ دمشق، ج 42، ص 550؛ السيرة النبوية ابن هشام، ج 2، ص
249.

5. الارشاد، ج 1، ص 320؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 271

6. الارشاد، ج 1، ص 16؛ اعلام الوری، ج 1، ص 310

7. موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج 7، ص 239

8. بحارالانوار، ج 42، ص 288

9. الامامة والسياسة ج 1، ص 180

10. انساب الاشراف، ج 3، ص 256؛ الامامة والسياسة، ج 1، ص 181

11. كشف الغمة، ج 2، ص 59

12. نهج البلاغه، نامه 47؛ الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 435

13. تاریخ طبری، ج 5، ص 145؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 435

14. مقاتل الطالیین، ص 51؛ الاستیعاب، ج 2، ص 221

15. موسوعه الامام علی بن ابی طالب، ج 7، از صفحه 254 تا صفحه 263

16. نهج البلاغه، نامه 23؛ بحارالانوار، ج 42، ص 254

17. بحارالانوار، ج 42، ص 290

در تدوین این مطالب، از کتاب ارزشمند موسوعه الامام علی بن ابی طالب (ع) ج 7، بهره فراوان
بردم^۲

² <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/89/3426/16209/>

ساکت باشید و مباحات نکنید، به عزت و جلالم قسم کسی را آفریده ام که از شما بهتر است

شیخ صدوق قدس سره از جناب ابوذر رحمه الله نقل کرده است که گفت:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود:

اسرافیل بر جبرئیل مباحات کرد و گفت: من از تو بهتر هستم

جبرئیل گفت: چگونه و به چه دلیل تو از من بهتری؟

گفت: به خاطر اینکه من یکی از هشت فرشته ای هستم که عرش الهی را بدوش دارد، من مأمور

دمیدن در صور هستم و من نزدیک ترین فرشته به درگاه ربوبی ام

جبرئیل گفت: من از تو بهترم

اسرافیل گفت: چگونه و به چه علت تو از من بهتری؟

گفت: بخاطر اینکه من امین پروردگار بر وحی و فرستاده او بسوی انبیاء و رسولانم، امر خسوف (ماه گرفتگی) و غرق کردن اشیاء به دست من است و خداوند امت‌هائی را که بخواهد هلاک کند به دست من هلاک و نابود میکند.

بعد فرمود: این دو نزاع خود را به پیشگاه الهی عرضه داشتند، خداوند به آنها خطاب کرد و فرمود: ساکت باشید و مباهات نکنید، به عزت و جلالم قسم کسی را آفریده‌ام که از شما بهتر است.

عرض کردند: آیا مخلوقی بهتر از ما آفریده‌ای در حالیکه ما از نور آفریده شده‌ایم؟

فرمود: بله، آنگاه به حجاب قدرت فرمان داد که ظاهر شود، وقتی آشکار شد، دیدند که بر ساق عرش نوشته شده است

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، و علی و فاطمة و الحسن و الحسين خیر خلق الله

خدائی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده خداست، علی، فاطمه، حسن و حسین بهترین «مخلوقات پروردگار هستند».

جبرئیل عرض کرد: یا رب؛ أسألك بحقهم عليك أن تجعلني خادمهم. «خداوندا! از تو درخواست می‌کنم بحق این بزرگواران که مرا خدمتگزار ایشان قرار دهی» و خداوند آن را پذیرفت، پس جبرئیل از اهل بیت قرار گرفت و او خادم و خدمتگزار ما می‌باشد

منابع:

القطره، ج 1، ص 97. تأویل الآیات، ج ۲، ص 834، ح 7. ارشاد القلوب: 2/295 و مدینه المعاجز: 2/394.

غدير سندی انکار ناپذیر در اثبات ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ 66
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ 67 مائده یعنی: ای پیامبر، به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت در
مورد معرفی پیشوایشان به سوی تو فرو فرستاده شده است ابلاغ کن، و اگر نکنی رسالت او را ابلاغ
نکرده ای، و از مردم بیمی به خود راه مده، که خداوند تو را از گزند آنان مصون می دارد. قطعاً خدا
این مردم کفرپیشه را به اهدافشان (تباه کردن دین حق) راه نمی نماید

غدير سند انکار ناپذیر ولایت علی بن ابطالب

در هیجدهم ذی حجه سال دهم هجری در هنگام برگشت مسلمانان از حج، وقتی به منطقه غدیر خم
رسیدند، پیامبر اسلام دستور داد که مردم که 120 هزار نفر بودند توقف کنند و برای آنان سخنرانی
فرمود و. مساله ولایت علی علیه السلام را برای مردم تبیین فرمودند

اگر شخصی سوال کند چرا پیامبر اسلام، جمله مهم ((من کنت مولا فهذا علی مولا)) را بطور
خصوصی به علی علیه السلام نگفت بلکه در حضور 120 هزار نفر مسلمانانی که تا داشتند از حج بر
می گشتند، در زیر افتاب داغ منطقه غدیر خم، اعلام فرمودند و حتی افرادی در بین جمعیت بودند

که سخن پیامبر اسلام را به دیگران با صدای بلند می رساندند. چرا پیامبر این کار را کردند؟ در جواب می گوئیم تا اینکه این سندی غیر قابل انکار در تاریخ اسلام بماند و آیندگان هم بفهمند که پیامبر اسلام، علی علیه السلام را بعنوان جانشین خود اعلام کردند. تا اینکه هیچ کسی نتواند در آن تحریف ایجاد کند. لذا در کتب اهل تسنن چه در صحیح بخاری ج 7 ص 123 و چه در سنن ابن ماجه ج 1 ص 43 و در سنن ترمذی ج 5 ص 633 و سنن نسائی ج 5 ص 131 و در اکثر کتب روایی مهم اهل تسنن جمله معروف پیامبر اسلام در غدیر خم ذکر شده که فرمود: ((من كنت مولا فهذا علي مولا)) هر که من مولا و سرپرست او هستم علی هم مولا و سرپرست او می باشد

بعد از سخنرانی پیامبر اسلام، چادری مقابل چادر پیامبر عزیزمان نصب کردند و علی علیه السلام در آن نشستند و مردم دسته دسته می آمدند و به حضرت علی علیه السلام تبریک می گفتند و با ایشان بیعت می نمودند

همینکه رسول خدا ص این ماموریت مهم را انجام دادند جبرئیل این ایه را آورد که (اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا)

امروز دین برای شما کامل کردم نعمت را برای شما تمام نمودم و اسلام را دین شما قرار دادم. و با ابلاغ ولایت دین کامل شد و ماموریت پیامبر در مدت 23 سال نبوت به اتمام رسید و پیامبر بعد از هفتاد روز بعد از غدیر در 28 صفر سال یازدهم رحلت فرمودند

اما منافقین و دشمنان اسلام ناب محمدی نگذاشتند علی علیه السلام خلافت را بدست بگیرد و در اسلام انحراف ایجاد کردند و سرنوشت مسلمانان را به بد سرنوشتی دچار نمودند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید، پهلوی فاطمه را نمی شکستند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید علی را در محراب شهید نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید حسن را مسموم نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید حسین را شهید نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید هشت امام بعد از امام حسین را شهید نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید شیعه و سنی ایجاد نمی شد و همه شیعه علی علیه السلام بودند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید مسلمانان این همه محرومیت نمی کشیدند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید مسلمانان پیشرفته ترین ملتها بودند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید فلسطین غصب نمی گردید

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید کشور اسلامی به 58 کشور تقسیم نمی شدند. و همه متحد بودند

و...

اثبات ولایت با زرنگی خاص!

♂ ♀ دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند

پرسیدند: این مجلس متعلق به کیست؟

گفتند: مجلس درس امام اعظم یکی از بزرگان اهل سنت است

رفیق من که اسمش فضل بن حسن  بود و شیعه و در عین حال با اطلاع از مبانی مذهب بود گفت: من میروم و با این مرد مباحثه می کنم و تا او را ملزم و مجاب نکنم از این مکان نمیروم

 گفت: این عالم بزرگی است و از عهده بحث با او بر نمی آیی 

گفت: من معتقد به مذهب حقم و حق مغلوب نمیشود 

 وارد مجلس شدیم و نشستیم و در یک فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت:

ایها العالم! من برادری دارم که شیعه است و من هر چه میخواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله)، خلیفه به حق بوده قبول نمی کند و می گوید علی بن ابیطالب (علیه السلام)، افضل و خلیفه به حق است. شما یک دلیل قاطعی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه  .راست بیاورم

آن عالم سنی گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) همواره در میدانهای جنگ، آن دو بزرگوار!! (ابوبکر و عمر) را کنار خود می نشاند و علی (علیه السلام) را مقابل نیزه و شمشیر دشمن میفرستاد و این نشان می دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر (صلی الله علیه واله) بوده اند و چون آنحضرت (صلی الله علیه واله) میخواست که آنها بعد از

خودش جانشین باشند، آنها را حفظ میکرد و چون علی (علیه السلام) را دوست نمیداشت طردش □ 😊! میکرد و به میدان میفرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است

فضل گفت: 😊: بله، من این را به برادرم می گویم ولی او از قرآن به من جواب میدهد که فرموده است: « خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و (نشستگان) برتری داده و اجری بزرگ برای آنان آماده است!!» و به حکم این آیه، علی (علیه السلام) چون مجاهد بوده افضل از ابوبکر و عمر است که □ 🙌🏻? قاعد بوده اند

عالم سنی پاسخ داد: به او بگو از این بهتر میخواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه واله) و چسبیده به قبر آن حضرت (صلی الله علیه واله) است در حالی که قبر علی (علیه السلام) از □ 😊. قبر پیامبر (صلی الله علیه واله) دور افتاده و در عراق است

فضل گفت: 😊: بله، این را هم به برادرم میگویم. اما او میگوید آنها غاصبانه در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) دفن شده اند، برای اینکه خداوند فرموده است «ای مؤمنان! بدون اذن و اجازه پیامبر (صلی الله علیه واله) داخل خانه اش نشوید...» و می دانیم که رسول اکرم (صلی الله علیه واله) در خانه خودش دفن شده و آن دو نفر بدون اذن در خانه آن حضرت (صلی الله علیه واله) دفن □ 🙌🏻? شده اند و محل دفن ایشان غصبی است

عالم سنی مذهب که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأملی کرد و سپس با لحنی تند گفت: ☹️: به این برادر خبیث بگو آنها (ابوبکر و عمر) غاصبانه در خانه پیامبر دفن نشده اند، بلکه عایشه و حفصه

که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر (صلی الله علیه واله) بودند و از پیامبر (صلی الله علیه واله) □😊 مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند

فضل گفت □😊: بله، من این مطلب را هم به برادرم گفته‌ام، ولی او باز آیه‌ای برای من میخواند و میگوید پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش بدهکار نبوده برای اینکه خداوند فرموده است: «ای پیامبر (صلی الله علیه واله)! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای، برای تو حلال کردیم.» طبق این آیه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) مهریه زن هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زنهایش □👉□ بدهکار نبوده است. □?□

عالم سنی اندکی تأمل کرد و گفت □😊: به این برادرت بگو درست است که همسران پیامبر (صلی الله علیه واله)، مهریه طلبکار نبوده‌اند، اما سهم الارث که از ماترک پیامبر (صلی الله علیه واله) داشته‌اند و ماترک (یعنی آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه‌اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش میرسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر (صلی الله علیه واله) بوده‌اند لذا پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده‌اند و بنابراین غصبی در □😊. کار نبوده است

فضل گفت □😊: بله، من این را هم به برادرم گفته‌ام ولی او میگوید شما آقایان سنی‌ها مگر نمیگویید که پیامبر (صلی الله علیه واله) ارث نمی‌گذارد و خودتان حدیث نقل می‌کنید

که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فرموده است «ما پیامبران اصلاً ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است! □» پس طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند. به همان دلیلی که شما حضرت فاطمه (سلام الله

علیها) را از فدک محروم کردید و گفتید پیامبر (صلی الله علیه واله) ارث نمی گذارد، لذا آن دو همسر نیز نبا

♂؟؟؟! ید ارث ببرند. آیا دختر از پدر ارث نمی برد، اما همسر از شوهر ارث می برد؟

حالا بر فرض بپذیریم که آنها سهم الارث داشته‌اند، مگر نه این است که میت اگر فرزند داشته باشد! سهم الارث زوجه اش یک هشتم ماترک می شود؟

در اینجا تمام ماترک پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فقط یک حجره (اتاق) بوده که وقتی آن اتاق تقسیم بر هشت شود یک قسمت از آن هشت قسمت تقسیم می شود میان همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) که نه نفر بوده اند و در نتیجه سهم هر یک از عایشه و حفصه به قدر یک و جب هم نمی ؟؟؟♂! شود... پس چگونه آن دو هیکل بزرگ در یک و جب زمین جا شده اند؟

سخن که به اینجا رسید، عالم سُنی حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید: ☹️☹️☹️

....این مرد را بیرون کنید، این خودش شیعه است و اصلاً برادر هم ندارد

..امیرالمؤمنینی جز علی نیست ❖

..صراط المستقیمى جز علی نیست

من ارث پیامبر (ص) را می خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم !!

جابر انصاری می گوید : « بعد از رحلت پیامبر (ص) ، عباس نزد علی علیهما السلام آمد و میراث پیامبر (ص) را از او طلبید ، علی علیه السلام فرمود : « پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی » . عباس گفت . « : « من ارث پیامبر (ص) را می خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم

علی علیه السلام بلند شد و در حالی که عده ای از مردم همراه او بودند ، وارد مسجد شد . سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را بیاورند . وقتی آنها را حاضر کردند علی علیهما السلام به عباس فرمود : « اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی ، همه آنها مال تو خواهد شد ، زیرا میراث پیامبران به اوصیاء آنها می رسد و به مردم و فرزندان شان نمی رسد ، ولی اگر نتوانستی با . « اینها حرکت کنی ، تو در اینها حقی نداری

عباس قبول کرد و علی علیه السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و شمشیر را به دست او داد و به او . « گفت : « با عمامه بلند شو و راه برو که این نشانه ای از پیامبر اسلام (ص) است

عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیر شد . سپس علی علیه السلام به عباس گفت : « ای عمو ! این استر که دم در است مال من و فرزندانم است اگر توانستی سوار او شوی « مال تو می شود

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه السلام بر او گفت: «ای عموی پیامبر! علی علیه السلام به تو نیرنگ زد، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزنند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» را قرائت نما.

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود، کرد که عباس از این حرکت غش نمود. مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند، نتوانستند. علی علیه السلام استر را با اسم خواند

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیه السلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهما السلام را نیز سوار کرد، سپس زره و عمامه پیامبر (ص) را پوشید و شمشیر پیامبر (ص) را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می‌فرمود: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ آثَارَهُمَا أَمْ تَكْفُرُ أَنْتَ يَا فَلَانُ» یعنی: «این از فضل خدا بر من است، که مرا آزمایش می‌کند، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهما السلام) شکر می‌نمائیم یا تو کفران می‌ورزی، ای فلان» (بحار الأنوار: ج 26، ص 33)

نبرد امیر مومنان با جنیان

از اهل تسنن و تشیع نقل شده است که : چون پیامبر (ص) برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به درهای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنیان کافر در اینجا کمین کرده‌اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند .

پیامبر (ص) ، علی علیه السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نامهای ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر (ص) صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه السلام اطاعت کنند .

علی علیه السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نامهای الهی را بر زبان جاری کرده و به

خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیه السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عده ای سیاه رو که به نظر می رسید شعله هائی از آتش در دستهای خود دارند ، مشاهده شدند . علی علیه السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می‌داد ، وقتی علی علیه السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیه السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیه السلام گفتند

: « ای ابوالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می ترسیدیم » .
حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نامهای خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و . « باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر (ص) رفته و مسلمان می شوند

چون علی علیه السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، پیامبر خدا(ص) در حق علی علیه السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنه ای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم

سزای انکار ولایت علی علیه السلام

در ایام خلافت ابوبکر ، علی علیه السلام آنها را که در روز غدیر شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمودند : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ » به شهادت طلبید ، دوازده نفر شهادت دادند ،

ولی انس بن مالک که ده سال خدمتکار پیامبر اسلام بود و از فضائل بیکران حضرت علی علیه السلام . باخبر بود، شهادت نداد

علی علیه السلام به او فرمود: « ای انس ! چه شد که شهادت بر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ، ندادی ؟ در حالی که تو شنیدی آنچه که اینان شنیدند » گفت : « ای امیرمؤمنان ! سنم زیاد شده و به همین خاطر فراموش کرده‌ام ! » علی علیه السلام فرمود : « خدایا اگر دروغ می گوید سرش را به عیبی دچار کن که حتی عمامه هم آن عیب را نپوشاند ! » راوی می گوید : « انس دچار پیسی شد که با اینکه عمامه بر سر می بست ، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود

سخن گفتن با اصحاب کهف -

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر (ص) هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران » من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش

نشستم ، سپس پیامبر ، علی علیه السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می برد تا آنکه علی علیه السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی دانیم » فرمود : « که این محل کُهِف و رقیم است و این جائیست که اصحاب کُهِف خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید » . ما یک به یک بلند می شدیم و بر آنها سلام می کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیه السلام بلند شد و گفت : « السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا مَعَاشِرَ الصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به یک باره . « آنها گفتند : « وَعَلَیْکَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ

انس می گوید : « از علی علیه السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ » حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن . نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری

سپس علی علیه السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد . چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم . علی علیه السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر (ص) می رسیم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا (ص) در رکعت آخر نماز است و قرائت سوره کُهِف را به اینجا رسانیده که « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكُفْهِ وَالرَّقِیمِ مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا ... » آیا خیال کردی که اصحاب کُهِف و رقیم از آیات عجیب ما هستند ؟

شخصیت علی علیه‌السلام از زبان معاویه

:روزی عبدالله بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت

ای امیرمؤمنان! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم! معاویه گفت: تو را بخدا می‌دانم چه می‌گوئی؟ اما اینکه می‌گوئی او لکنت زبان دارد! بخدا سوگند! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه‌السلام برای جواب دادن به آن کافی است. و اینکه می‌گوئی ترسو است! پس مادرت به عزایت بنشیند! آیا دیده‌ای کسی با علی بجنگد و جان سالم

بیرون برود؟ و اما اینکه گفתי بخیل است! بخدا سوگند! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد،

! طلا را قبل از کاه صدقه می‌دهد

عیدالله گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

! گفت: برای خون عثمان

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می‌گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می روی و آنجا می ایستی، تعداد سگ می آیند که یکی از سگها از همه زشتتر و بدترکیتر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته ام، آن را کجا گذاشته ای؟

(امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

«سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد.

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند)

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاهتر، بدتر و زشتتر بود، گفت: پدر! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می شوند

«در قرآن می خوانید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

خدا حیوانها را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوانها، وَاَلَّا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت «نمی آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثْلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ

سگ هار شدند و به همه می‌پرند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند.

گفت: پسر! ما که دیگر تمام دربها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می‌باشند
الا آنها؟

در احوالات شیخ جعفر مجتهدی آمده،

یک روز که مشغول تلاوت قرآن بودم به این آیه برخورد نمودم که: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّا
» اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می‌باشند
الا آنها؟

هر چه جستجو کرده و مراجعه نمودم متوجه این مطلب نشدم

تا اینکه نجف در عالم رویا خدمت حضرت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام رسیدم و به آقا عرض کردم مولای من اصحاب یمین چه کسانی هستند که در گرو عملشان نمی باشند؟

حضرت در عالم مکاشفه فرمودند

شیخ جعفر شما که اهل حساب و عدد هستید چطور کلمه یمین را "حساب" نکردید؟

هنگامی که کلمه یمین را به ابجد "حساب" کردم متوجه شدم حاصل آن میشود عدد ۱۱۰. در آن

موقع فهمیدم که كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ إِلَّا شِيعِيَانِ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

یعنی فردای قیامت همه گرفتار حساب و کتاب اعمالشان هستند مگر شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین که به عنایت و شفاعت حضرت مولا حساب و کتابی بر آنها نیست

نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای عجیب تر روی داد

: هارون پرسید: چه حادثه ای؟ حضرت موسی علیه السلام گفت

من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلچله ظاهر شد، با منقار خود قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت ، بار سوم آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پرکشید و پرواز کرد.

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا شما را متحیر می بینم ؟

گفتیم : در کار این پرنده متحیریم

گفت : منظور او را نمی دانید؟ گفتیم : خدا بهتر می داند

گفت : این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه و آله است ، او را وصیی است به نام علی_علیه_السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این دریا

پیامبر خدا دستهای امیرمومنان را شست

پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه السلام بریزی -
..فرمودند

: ابن شاذان رحمه الله در کتاب «روضه» از ابن عباس نقل می کند که

رسول_خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن
حضرت بودند

:ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد

ای محمد حق_تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت
بنشان

جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه
السلام را حاضر کرد و او را رو بروی خود نشانید

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض کرد:

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

:و عرض کرد

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی بن ابیطالب علیه السلام بریزی فرمودند

سمعاً و طاعة آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد

. ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم

:فرمودند

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های . علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت

:علی علیه السلام عرض کردند

ای رسول خدا آبها را نمی بینم که در میان طشت بریزد

:فرمودند

ای علی فرشتگان از یکدیگر سبقت می گیرند در اینکه آبی که از دست های تو می ریزد بگیرند و به عنوان تبرک چهره خود را با آن شستشو دهند

داستان حک شدن اعجاز آمیز نام امام_علی (ع) بر انگشتر پیامبر (ص) ...

شیخ طوسی (ره) در یکی از کتاب‌های خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام (ص) چنین نقل می‌کند:

روزی پیامبر اسلام (ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی طالب (ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حاک (نگین ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمد بن عبد الله" بنویسد». علی (ع) آن انگشتر را گرفت و نزد نگین ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمد بن عبد الله" را حکاکی کند.

نگین ساز آن را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به جای آن، نقش «محمد رسول الله» نوشت. هنگامی که امام علی (ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حاک اظهار داشت: بلی، صحیح می‌فرمایید، اما دستم به اشتباه چنین نوشت.

پس حضرت علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا(ص) آورد و فرمود: «یا رسول الله! حكاك آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقت بر آن فرمود: «ای علی! من محمد بن عبد الله هستم، و همچنین محمد رسول الله نیز هستم و سپس انگشتر را به دست مبارک خود نمود

زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علی ولی الله» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین(ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «یا مُحَمَّدُ، کَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ کَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم

شهادت قنبر بدست حجاج خونخوار

قنبر غلام مخصوص علی علیه السلام بود گفته می شود قنبر در اصل کلمه فارسی «غم بر» بوده که در کلام عربی تبدیل به «قنبر» شده و مجددا در فارسی به همان شکل مورد استفاده قرار گرفته است . او سالها به امیر مومنان خدمت کرد و از اصحاب خاص ایشان بود او در جنگ صفین

پرچم دار قسمتی از سپاه امام علی (ع) بود.

نقل شده است روزی امام علی (ع) زره خود را بر تن مردی یهودی دید و به دادخواهی نزد شریح قاضی رفت. قاضی از او گواه خواست و حضرت، امام حسن (ع) و قنبر را با خود برد (ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۲۲).

هنگامی که مردی به قنبر جسارت کرد او در صدد تلافی برآمد، حضرت علی (ع) با سفارش به :بردباری، خشم او را فرو نشاند. این توصیه با عبارت ذیل در منابع شیعه آمده است

مَهْلًا يَا قَنْبَرُ دَعْ شَاتِمَكَ مُهَانًا...؛ آرام باش ای قنبر، به کسی که به تو توهین کرده، اهانت « نکن.. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۴۲۴)

بعدشهادت امیر مومنان (ع)، وی دربان امام حسن مجتبی (ع) بوده است.

در زمان حکومت عبدالملک مروان، فرماندار عراق بنام حجاج بن یوسف که مردی خونخوار بود و در تمام عمرش بیش از 120 هزار شیعه را بشهادت رساند، قنبر را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی

بن ابیطالب هستی؟قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولی نعمت من است.حجاج گفت از دین
علی تبری و بیزاری بجوی!

. قنبر گفت تو مرا راهنمایی کن به دینی که بهتر از دین علی(ع) باشد

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا تورا بدان
قسم بقتل برسانم.

قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در روز قیامت) بقتل
میرسانم

حجاج دستور داد او را مانند گوسفند ذبح کردند.و قنبر غلام علی(ع) بدستور حجاج بشهادت رسید.و
پسر قنبر هم بدست حجاج بشهادت رسید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و
موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه
السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه ای بوجود مبارک تو
وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟عرض کرد بلکه از اهل زمین
امیرمومنان(ع) فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه ای برسانند!

پس قنبر برگشت.

بی ارزشی حکومت نزد امیرمومنان(ع)

با اینکه هر پادشاهی برای رسیدن به قدرت جانیته مرتکب شد و ظلم ها نمود و بعد پادشاهی هم برای بقای خود باز دستشان به خون بیگناها زیادی آلوده گشت و از هیچ جنایت و ظلمی فروگذار نمی کردند بطوری که:

شاه عباس همه پسران خود را یا کور کرد یا کشت!

و ابو مسلم خراسانی برای حکومت بنی العباس بیش از ششصد هزار نفر را کشت و هیتلر بیش از شصت میلیون را به کشتن داد و چنگیز مغول یک چهارم مردم دنیا را کشت و....

ولی امیر مومنان در طول حکومتش حاضر نشد حتی به مورچه ای ظلم نماید و حکومت برای او ارزشی نداشت.

ابن عباس می گوید برای جنگ جمل در راه بصره بودیم

در سرزمین ذی قار، خدمت امام «سلام الله علیه» رفتم که حضرت داشت کفش خود را پینه می زد. به حضرت گفتم لشکریان منتظر سخنرانی شما هستند. امام علیه السلام ، فرمود: ابن عباس! بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: چیزی نمی ارزد. فرمود: «وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا» [نهج البلاغه، خطبه ۳۳].؛ به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم

امیر المؤمنین «سلام الله علیه» می فرمایند: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ» [نهج البلاغه، حکمت ۲۳۶].؛ به خدا قسم، این دنیای شما نزد من از استخوان خوک که در دست بیمار جذامی باشد، پست تر است

همچنین می فرمایند: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدُ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» [نهج البلاغه، خطبه ۳].؛ دنیای شما نزد من، از آب بینی بز کم ارزش تر است.....

دیدند جوان امریکایی مسلمان و شیعه شده است از او علت شیعه شدنش را پرسیدند. گفت این جمله علی علیه السلام مرا شیفته و دیوانه خود کرد:

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اگر همه آنچه در زیر هفت آسمان و زمین است را به من بدهند تا پوست دانه جوی را به ظلم از مورچه ای بگیرم این کار را نکنم بدانید که این دنیای فانی در نزد من پست تر است از برگی است که در دهان ملخ است. الحیاه جلد 2 صفحه 186

شما الان دنیا را ببینید دچار چه ظالمینی شده است. امریکای جهانخوار و اسرائیل و ال سعود برای بقا و ریاست خود چقدر مردم مظلوم را کشتار می کنند. دانش آموزان روزه دار افغانی را شهید می کنند. چندین هزار کودک بیگناه در زندانهای اسرائیل هستند. در عراق و سوریه و یمن و جاهای دیگر مرتب افراد مظلوم کشته میشوند برای چندسال حکومت ال سعود ملعون و حکام کاخ سفید و حکومت کشور کوچک اسرائیل غاصب.

.....

زهد امیرمومنان

[16]: ابوالاسود دوئلی می گوید

بعد از آن - پیروزی امام در جنگ جمل - علی را دیدم که بر بیت المال بصره وارد شد و همین که بدانچه در آن بود نگریست، گفت: «ای زردها و سپیوها! کس دیگری غیر از مرا فریب دهید. مال، پیشوای ظلمت و تاریکی است و من پیشوای مؤمنانم». به خدا سوگند که علی نه به آنچه در بیت المال

بود توجه کرد و نه درباره آنچه دید، اندیشید و من آن اموال را در نظرش همچون خاک بی مقدار دیدم^۳

توحید خالص امیرمومنان(ع)

یکی از ویژگی‌های امیرالمؤمنین، توحید خالص بود. یکتاپرست واقعی. خدامحور بود. فقط بدنبال رضای خدا بود و رضایت الهی از هر چیزی برای او مهم تر بود

از امیرمومنان پرسیدند نشستن در مسجد را دوست دارید یا نشستن در بهشت را؟

فرمود نشستن در مسجد را بیشتر دوست دارم. گفتند چرا؟ فرمود چون نشستن در بهشت برای کیف و لذت خودم است ولی نشستن در مسجد برای رضای خداوند است. فرمود هرکاری خواستم انجام دهم اول و وسط و آخر آن خدا را دیدم.

.

به سوره قل هو الله احد خیلی علاقه داشت....

پرسیدند تو بهتری یا آدم.....

در راه خدا ملاحظه هیچکس نمی کرد ..

نجاشی شاعرش...

ام کلثوم دخترش و گردنبند..

با اینکه بر کشورهای زیادی حکومت می کرد ولی محل خلافتش مسجد و غدایش نان جوین بود..

مفید، شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان. 1367 هـ.ش. نبرد جمل. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. نشر نی³

عربی مسجد کوفه رفت...

ولی ما می گوئیم یکتا پرستیم ولی نیستیم! جوانی که بخاطر جواب منفی دختر خود را می کشد
مشرک است...

ربا خواری مشرکند..

ریاست طلب ها مشرکند..

...کسانی خمس و زکات نمی دهند مشرکند

امیر مومنان موحد خالص بود. او پیش از آن که دیگران را به سوی این حقیقت بزرگ (توحید) دعوت کند خود مظهر تمام عیار آن بود. در تمام عمرش لحظه ای برای بت سجده نکرد و گرد و غبار شرک بر دامان پاکش ننشست. هر گامی برمی داشت برای خدا و هر حرکتی می کرد برای جلب رضای او بود. از آغاز عمرش تا پایان عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه جا در خدمتش بود و از جان و دل می کوشید.

داستان معروف پیکار او با «عمرو بن عبدود» در آن هنگام که عمرو، بر زمین افتاده بود و حضرت می خواست کار او را یکسره کند معروف است؛ آری سپاهیان اسلام با کمال تعجب دیدند که در این لحظه حساس، علی (علیه السلام) توقف کرد (و شاید برخاست و کمی راه رفت) سپس برگشت و کار عمرو را یکسره کرد. هنگامی که از علت این ماجرا پرسیدند، فرمود: «قَدْ كَانَ شَتَمَ أُمِّي وَ نَفَلَ فِي وَجْهِي فَخَشِيتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ؛ او به مادرم دشنام داد و آب دهان بر صورتم افکند من ترسیدم اگر آخرین ضربه را بر او وارد کنم به خاطر هوای نفس باشد (1).» او را رها کردم تا خشم من فرونشست سپس برای خدا او را به قتل رساندم

هنگامی که بعضی از یارانش پیشنهاد شرک آلودی به او کردند که برای تقویت پایه های حکومت در بیت المال مسلمین تبعیض روا دار و سرشناسان و سردمداران را از بیت المال سیر نما، فرمود:

«اتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَلِيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا؛ آیا به من پیشنهاد می کنید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استمداد جویم؟ به خدا سوگند تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند دست به چنین کاری نمی زنم

»!(2)

هنگامی که به نماز می ایستاد آن چنان غرق صفات جمال و جلال خدا می شد که جز او نمی دید و به غیر او نمی اندیشید آن گونه که در حدیث معروف آمده است که در پای مبارکش پیکان تیری در غزوه احد فرو نشست که بیرون آورن آن در حال عادی مشکل بود؛ رسول خدا دستور داد که در حال نماز از پایش بیرون بیاورند (چنین کردند ولی) بعد از پایان نماز فرمود: من متوجه بیرون آوردن و از این گونه جلوه های توحید در زندگی مولا فراوان است (3) تیر در حال نماز نشدم

* * *

مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 115 (مستدرک الوسائل، ج 18، ص 28) و 1.

بحار الانوار، ج 41، ص 51

نهج البلاغه، خطبه 126. 2.

کتاب «مناقب مرتضویه» تألیف مولا محمد صالح کشفی حنفی، صفحه 364، طبع 3.

.(بمبئی (مطابق نقل احقاق الحق، ج 8، ص 602

امیر مومنان (ع) فرمود:

ما رَأَيْتُ شَيْئًا هِيَچ چیزی را ندیدم
إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ مگر اینکه خداوند را
قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ و قبل و بعد با آن دیدم
مقصود امام علی از اینکه می فرماید قبل و بعد و همراه هر چیزی خدا را دیدم
چیست؟
منظور دیدن تجلی خداوند در تمامی لحظات و تمامی موجودات است. یعنی یک
یک موجودات دلیل بر وجود خدای متعال هستند و ایشان دائم خدا را در چهره عالم
می بیند.

اینکه انسان بتواند با هر چیزی خدا را ببیند، معرفتی عمیق و والاست که در نگاه
نخست مشکل به نظر می آید، اما هدفی قابل دسترس است، به خصوص برای کسانی
که پاکی و صفای قلب دارند. اگر قدم پیش گذاریم و با عزم و تصمیم قوی حرکت
کنیم، به یقین خداوند نیز کمک خواهد کرد و لذت چنین معرفتی را به ما خواهد
چشانند.

توحید در نهج البلاغه

در نهج البلاغه مباحث توحیدی فراوانی است که با مطالعه انسان به درجات بالای توحید دست پیدا می کند.

به گفته شهید مطهری: (بحث های توحیدی نهج البلاغه را شاید بتوان اعجاب انگیزترین بحث های آن دانست. بدون مبالغه این بحث ها... در حد اعجاز است... قسمتی از آن ها از نوع مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و حکمت الهی است. در این قسمت گاهی نظام کلی آسمان و زمین را مطرح می کند. گاهی موجود معینی را مثلا سخفاشز یا سطاووسز یا سمورچهز را مورد مطالعه قرار می دهد...)

امیرمومنان(ع) برای اثبات توحید به عجایب خلقت اشاره می فرماید.مثلا:

ساختمان مورچه را به تفصیل بیان می کند و می فرماید: (الا ينظرون الى صغير ما خلق كيف احكم خلقه واتقن تركيبه و فلق له السمع والبصر وسوى له العظم والبشر...)(خطبه 185

؛ آیا به مخلوقات کوچک پروردگار نمی نگرند که چگونه به آن ها استحکام بخشیده و ساختار آن ها را از نظر نظم و ترکیب، متقن و استوار آفریده و به آنان گوش و چشم عطا کرده و پوست و استخوانشان را نظام بخشیده است). سپس می فرماید: (به همین مورچه با جثه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت و ظرافت آفرینش او از قلمرو چشم تیزبین و درک انسان باریک بین خارج است. با وجود کوچکی اندام چه طور بر روی زمین می جنبد و برای به دست آوردن روزی تلاش می کند. دانه ها را به لانه اش می برد و آنها را در جایگاه مخصوصی نگه می دارد. در فصل گرما برای زمستان ذخیره می کند. روزی مورچگان از خزانه غیب تضمین گردیده و خوراک موافق طبعشان خلق و فراهم شده است. خداوند منان از او غفلت نکرده و از پاداش و تلاشش او را محروم نساخته است، اگرچه آن مورچه در اعماق سنگی سخت و هموار و یا در میان صخره خشک و بی آب قرار داشته باشد. اگر در مجاری خوراک و بخش های بالا و پایین معده و گوارش آن و عضلاتی که برای حفاظت این دستگاه خلق شده و

هم چنین در ساختمان چشم ها و گوش هایش بیندیشی، متعجب شده و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد. هیچ آفریننده و قدرتی در آفرینش این حشره با خدا شریک نبوده است، و اگر طرق خرد را بپیمایی و به انتهای تحقیق برسی، منطق و دلیل به تو خواهد گفت: آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثه خرما است، زیرا با تمام تفاوت هایی که دارند، هر دو از ساختار دقیق و پیچیده و مشابهی برخوردارند. (خطبه 185)

سپس مولا علی (ع) به حکمت آفرینش آسمان، هو، باد و آب، گیاه و درخت و سنگ، اختلاف شب و روز و جریان دریاها و کوه ها و بلندی قله ها و اختلاف زبان ها می پردازد و این گونه استنتاج می کند و گویا فریاد برمی آورد

وای بر آن کس که ناظم و مدبر این ها را منکر شود و گمانه زند که این امور به گیاهان مانند که (زارعی ندارند) (خود رو هستند) و برای شکل های متنوع آن ها مصور و خالقی نیست. اینان بر مدعای خود دلیلی نیاورده اند، آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده و حتی خبایشی بدون جنایت کننده اتفاق بیفتد. (خطبه 185)

پس از آن، افکار را به ملخ متوجه می کند که اگر بخواهند زراعت را زیر و رو می کنند و بشر را یارای آن نیست که از نفوذ ملخ ها در مزرعه ها جلوگیری به عمل آورد. (خطبه 185)

:سپس بی درنگ چنین استنتاج می کند

فتبارك الله الذی یسجد له من فی السموات والارض طوعا و کرها... (خطبه 185)؛ مبارک و ... بزرگ است خداوندگاری که آن چه در آسمان ها و زمین است از روی میل و اختیار و یا اکراه و اجبار او را سجده می کنند و در مقابل ذات اقدس احدیت خضوع می کنند، صورت و جبین برایش به خاک می ساینند، و طوق اطاعت و بندگی او را در حال تندرستی و ناتوانی به گردن می (اندازند و از ترس (مقام عدل و حکمت) او زمان اختیار خود را به وی می سپارند

امیرمومنان علی(ع) می فرماید: (ومن اعجبها خلقا الطاوس الذی اقامه فی احکم تعدیل و نضد
الوانه فی احسن تنضید... (نهج البلاغه، خطبه اول)

؛ و شگفت انگیزتر آن پرندگان در آفرینش، طاووس است که خالق او را در موزون ترین
صورت آفرید که آن را در استوارترین هیئت پرداخت و رنگ های آن را به نیکوترین ترتیب مرتب
ساخت (به زیباترین رنگ ها آن را رنگ آمیزی کرد)، شاه پره های آن را با بال هایش روی هم قرار
داد، دمی بلند و زیبا برایش ساخت. به هنگام حرکت به سوی جفت خویش آن را از هم می گشاید و
هم چون چتری بر سر خود سایبان می سازد که گویی بادبان کشتی است که ناخدایش آن را
برافراشته و هر لحظه آن را به سویی می چرخاند. این همه زیبایی و رنگ آمیزی، او را در
دریایی از غرور فرو می برد و با حرکات متکبرانه اش به خود می نازد و می بالد... 16 گاهی
سر را برمی گرداند و به بال های رنگین و دم خود خیره خیره می نگرد و از زیبایی پوششی که بال
و پرش به او بخشیده و طوق هایی که بر سر و گردن دارد. قهقهه سر می دهد، اما آن گاه که به
پاهایش نظر می افکند، فریاد شیون و ناله جانکاهی سر می دهد که بر همه آشکار است. گواه صادق
(او دردی است که در درون دارد

امام علی(ع) ساختمان شگفت پرندگان را دلیل (نظم) و (اتقان صنع) می داند. به قول شهید مطهری
این دلیل خیلی واضح است؛ (یعنی مطالعه در تشکیلات ساختمانی اشیا نشان می دهد که در ساختار
آن ها عقل و حکمت دخیل بوده است.) (توحید، استاد مطهری. ص 120

این خود یک دلیل مستقلى است که شایسته بحث و تحقیق است. (اتقان صنع) از مطالعه در ساختار
موجودات به خوبی روشن می شود. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه در موارد متعددی این حقیقت
را به گونه مبسوط بیان کرده و از این طریق، اذهان را متوجه مدبر حکیم ساخته است

دومین راهی که نهج البلاغه درباره معرفت خدا مطرح کرده است، راه قلبی و تجربی است. علی(ع)
می فرماید: (عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم) (نهج البلاغه، کلمات قصار
250.)

؛ من خدا را به وسیله فسخ شدن تصمیم ها و باز شدن گره ها و شکستن همت های گرفته شده شناختم). از این سخن معلوم می شود در ورای تصمیم ه، عقده، قراردادهای و همت ها قدرتی وجود دارد که می تواند اراده انسان و تصمیم ها و قراردادهای را درهم بشکند و از عزم و تصمیم اتخاذ شده به گونه مرموزی او را منصرف سازد. قرآن کریم نیز بدین حقیقت اشاره کرده است، آن جا که می فرماید: (واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه) (انفال (8) آیه 24

؛ و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد.) اگر مشیت الهی تعلق نگیرد، هیچ اراده و تصمیمی و عقد و قراردادی تحقق پیدا نمی کند

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

نبرد رگی تا نخواهد خدای

گاهی انسان ها در زندگی قاطعانه تصمیم سازی می کنند و یا اراده می کنند کاری را انجام دهند و هیچ گونه تردیدی در انجام آن ندارند، اما قدرتی در جان آن ها پدید می آید که آنان را از تصمیم باز می دارد و یا گره هایی در زندگی انسان ها به وجود می آید که هرگز راه حلی ندارد؛ لیکن ناگهان خداوند گره از کار انسان می گشاید و او را از بن بست نجات می دهد

آیا تاکنون فکر کرده اید چگونه صاحب خانه شدید؟ آیا اندیشیده اید چگونه قرض سنگین شما پرداخت گردید؟ بسا آدمی در حال خشم و شهوت تصمیمی می گیرد که اگر عملی می شد، زندگی اش تباه و سرنوشتش سیاه می گردید، لیکن یک قدرت غیبی او را از این تصمیم منصرف می کند و بین تصمیمش و عمل خارجی مانع ایجاد می کند. امدادهای غیبی نیز از این سنخ هستند. کی فکر می کردید مشکل بزرگتان به دست یک انسان معمولی حل شود؟ کجا گمانه می زدید که یک دکتر شهرستانی مریضی را که همه پزشکان فوق تخصص جواب گفته اند، درمان کند؟ چه بسیار افرادی که مصمم بودند خودکشی کنند، اما ناگهان از تصمیم خود برگشتند و یا مانعی غیر منتظره او را از تصمیم خود بر حذر داشته است. داستان ها و ماجراها در این زمینه فراوان است که به یک نمونه اشاره می شود

یکی از آشنایان که رئیس گاراژی در کرمانشاه بود، نقل می کرد که عصر جمعه ای برای برداشتن چیزی از دفتر کارم درب گاراژ را باز کردم، ناگهان یک ماشین با هفت سرنشین وارد شد. حاجی افغانی از عمره برمی گشت تا از طریق کرمانشاه به افغانستان برود. شمع و پلاتین ماشین اشکال پیدا کرده و همه تعمیرگاه ها بسته بود. از بنده تقاضا کرد نگاهی کنم. من که وارد نبودم، چکش برقی او را به خاطر اتصال برق شکستم. به ناچار زن و بچه های او را در اتاقی در گاراژ قرار دادم تا مگر روز شنبه چکشی از مغازه خریداری کنم. ولی پس از جست و جوی بسیار معلوم شد در ایران چنین چکشی برای چنین ماشینی وجود ندارد. حاجی افغانی با حالی افسرده روزها روی صندلی می نشست تا روز سه شنبه فرا رسید. روی صندلی نشسته بودیم که ناگهان جوانی وارد گاراژ شد و مستقیم به طرف حاجی رفت، سلام کرد و از علت افسردگی او پرسید. حاجی گفت هرکس در زندگی مشکلی دارد. جوان اصرار کرد مشکل را با من در میان بگذار. حاجی امتناع می ورزید. من با تندی گفتم: ایشان چکش برقی ماشین افغانی لازم دارد. جوان بدون تامل دست برد و یک چکش برقی از جیبش درآورد و به حاجی داد و رفت. وقتی نصب کردیم، ماشین روشن شد، اما هرچه تعقیب کردیم، جوان را پیدا نکردیم.

از تحول حالات، قلب و انقلابات فردی و اجتماعی، مرگ و میره، بیماری ها، ناکامی ها و کامیابی ها این گونه مفهوم می شود که جهان را مدبری حکیم و قدرتی عجیب و آگاه است که این نظم و تدبیر از اراده او نشأت یافته است^۴

امیرمؤمنان (علی ع) خداشناسی و خداجویی را امری فطری می داند چنان که می فرماید: «اللهم خلقت القلوب علی ارادتک، و فطرت العقول علی معرفتک: خداوند قلب ها را با ارادت و محبت خود و عقل ها را با معرفت خود سرشته است». در تعبیری دیگر می فرماید: «عجبت لمن شک فی الله، و هو یری خلق الله: من تعجب می کنم از کسانی که مخلوقات الهی را می بینند و در وجود خدا تردید می کنند.» این کلام حضرت (ع) برگرفته از این آیه قرآن است که می فرماید: «افی الله شک فاطر

^۴ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5387/5390/50335/>

السموات و الارض؛ مگر درباره خدا - پدیدآورنده آسمانها و زمین - تردیدی هست؟ (ابراهیم / آیه 10.)»

فرقه های علی الهی!

با اینکه امیرمومنان در توحید و یکتاپرستی همتا نداشت ولی می بینیم عده ای از افراد بجای خداپرستی، علی پرست شده اند! می گویند:

به کل خلایق به زیر و زبر! علی خالق است، نیست جز او دگر!

علی الهی فرقه ای از غلات که برای امام علی (ع)، سلطان اسحاق (سهاک)، بابا خویش و چند تن دیگر مقام الوهیت (خداوندی) قائلند. پیدایش این فرقه، به گروهی سیاسی در ایران که با اسلام مخالفت می کردند، نسبت داده شده هرچند پیروان این فرقه خود را از شیعیان دوازده امامی می دانند. علی الهیان در عقاید و احکام با فرقه اهل حق اشتراکاتی دارند، از این رو برخی آنان را اهل حق دانسته اند.

تناسخ و حلول از اعتقادات آنها است. بر اساس این اعتقاد آنها، هر انسان هزار و یک بار متولد شده و سپس می میرد. همچنین بر این باورند که خدا در جسم پیامبران و بزرگان این فرقه حلول نموده است. برخی منابع، فرقه های علی الهی، اهل حق، یارسان، نصیری و صوفیان را نام های مختلف یک گروه دانسته اند؛ اما پیروان این فرقه خود را با فرق دیگر متفاوت می دانند.

علی الهیان سه روز در سال روزه می گیرند و به جای نماز، نیاز را انجام می دهند.

مسلمان بودن علی الهی؟

مراجع تقلید درباره مسلمان بودن فرقه علی‌اللهی اظهار نظر صریحی نکرده‌اند و دلیل آن هم وجود چندین عقیده در میان آنهاست. آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به سؤالی در مورد کافر بودن علی‌اللهیان، کفر آنها را مشروط به شریک قرار دادن برای خداوند نموده است. آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله صافی گلپایگانی نیز کافر بودن آنها را مشروط به انکار ضروریات دین نظیر توحید خداوندی نموده‌اند؛ اما آیت‌الله بهجت، **علی‌اللهیان را کافر** دانسته است.

در یک جمع بندی نهائی به این نتیجه می‌رسیم که علی‌اللهی و اهل حق بالاترین غلو را در حق پیشوایان خود قائل هست و این مسلک جوهر کشی از ادیان مختلف و حیانی و غیروحیانی است، و آثاری از مذاهب مانوی و یهود و مسیحین در مذهب آنها به چشم می‌خورد. به تعبیر دیگر مذهب آنها کَشکولی است که از هر مسلک و مذهبی یک مطلب اخذ کرده و بدون کمترین توجیه عقلانی و یا وحیانی آنها را تبلیغ می‌کنند. این عقاید نه تنها از ساختار مستحکمی برخوردار نیستند، بلکه در تناقض با هم دیگر می‌باشند و هیچ تبیین عقلانی را بر نمی‌تابند.

امر بمعروف در سیره علوی

امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: تمام کارهای خیر و حتی جهاد در راه خدا، نسبت به امر به معروف مثل رطوبت دهان است نسبت به آب دریا^۵

حضرت علی علیه السلام می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر برای عموم مردم یک مصلحت است (تا انگیزه آنان را نسبت به کار خیر زیاد کند)، و نهی از منکر برای افراد نابخرد که گرایش به انحراف در آنان زیاد است، وسیله کنترل قوی است^۶

^۵ نهج البلاغه، حکمت 374

^۶ نهج البلاغه، حکمت 252

حضرت علی علیه السلام به فرزندش فرمود: امر به معروف کن تا اهل معروف باشی^۷

حضرت علی علیه السلام همواره با تازیانه وارد بازار می شد و به کسانی که جنس خود را در سایه می فروختند تا عیب آن مخفی بماند و یا جنس بهتر را روی دیگر اجناس و نوع نامرغوب را در زیر می نهادند، هشدار می داد

خلیفه سوم، عثمان، دستور تبعید ابوذر، یار وفادار رسول خدا را به ربه صدر کرد و گفت: هیچ کس نباید ابوذر را بدرقه کند

اما امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام سکوت را شکسته و

به هنگام بدرقه، هر سه بزرگوار به ابوذر دلداری دادند و سخنانی فرمودند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «ای اباذر! تو برای خدا غضب کردی و فریاد زدی. اینها از افشاگری تو و از دست دادن حکومت ترسیدند؛ ولی تو هم از گناه سکوت ترسیدی و فریاد زدی. فردای قیامت معلوم خواهد شد که برنده کیست

».

امام علی «علیه السلام» در بخشی از سخنان حکیمانه خویش با استناد به قرآن کریم، بی تفاوتی آگاهان و ترک امر به معروف و نهی از منکر را دلیل اصلی انحطاط دولت های گذشته معرفی می کند و برای جلوگیری از سقوط جامعه اسلامی مردم را به انجام این وظیفه که رمز پایداری و بالندگی :تمدن اسلام است، فرا می خواند و می فرماید

«أَمَّا هَلَكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَيْثُمَا عَمِلُوا مِنَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَنْهَهُمُ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِكَ...»

نهج البلاغه، نامه 31^۷

به درستی کسانی که پیش از شما هلاک شدند، مرتکب گناهانی می شدند و متدینین و نیکان، آن «
ها را از آن باز نداشتند و نهی از منکر نکردند

در زمان علی ع دونفر با هم دعوا کردند و سومی مشغول تماشا و بی تفاوت و قتلی صورت
گرفت... علی ع حکم دادند تماشاگر بی تفاوت را کور کردند

امام عزیز و بی نظیر ما حضرت علی (ع) بارها و بارها نهی از منکر کردند: کسانی که مسجد نمی آمدند
را تهدید به آتش زدن منازلشان کرد-

شخصی که سد معبر کرد حکم به آتش زدن دکان او کرد-

جوانی که در حال طواف چشم چرانی کرد را سیلی زد-

مردی که در وضوخانه قلدری کرد را شلاق زد-

مردی که می خواست گوشت خوک بخورد را شلاق زد-

نجاشی شاعر که شراب خورد را شلاق زد -

علی (ع) وارد بازار شد و دید مردم مشغول دنیا هستند آنها را نصیحت کرد.

وقتی که عقیل می گوید من 100 هزار دینار مقروض هستم و از بیت المال به من چیزی بده تا دیونم
را اداء کنم. حضرت جواب می دهد من و تو هر کدام فردی از مسلمانان هستیم و حقی مساوی داریم
و نمی توانیم افزون از دیگران از بیت المال اخذ کنم. وقتی عقیل قانع نمی شود می فرماید: اگر به
آنچه گفتم قانع نیستی، پایین برو و قفل یکی از صندوقها را بشکن و آنچه در آن است را بردار.⁸

:امام حسین (ع) می فرماید

8. این شهر آشوب، مناقب ال ابی طالب، ج 2، ص 125

امیرالمؤمنین (ع) بر مرکب رسول الله، شهباء، در کوفه سوار می شد و از همه بازارهای کوفه بازدید می نمود، روزی به بازار گوشت فروشان رفت و با صدای بلند فرمود: ای قصابان در ذبح گوسفندان شتاب نکنید، بگذارید روح از بدنشان بیرون رود و از دمیدن در گوشت وقتی می فروشید بر حذر باشید. همانا از رسول الله (ص) شنیدم که از این عمل نهی می فرمودند

:سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود

همان گونه که خرماهای خوب را در معرض دید می گذارید خرماهای بد را نیز در معرض دید «
» بگذارید

:سپس به بازار ماهی فروشان رفت و فرمود

غیر از ماهی حلال گوشت نفروشید و از فروش ماهی هایی که در دریا مردند و موج آنها را بیرون «
» آب انداخت، خودداری کنید

سپس به محله کناسه رفت که تجارت های مختلفی از قبیل شتر فروشی، صرافی، بزازی، خیاطی در جریان بود. حضرت با صدای بلند فرمود

در این بازارها قسم خوردن متداول شده است. قسم هایتان را با صدقه درهم آمیزید و از قسم «
خوردن خودداری کنید. همانا خداوند عز و جل کسی را که قسم دروغ بخورد، منزّه نخواهد نمود»⁹

:امام باقر (ع) نیز می فرماید

امیرالمؤمنین (ع) وقتی در کوفه بود هر روز صبح از دارالاماره بیرون می آمدند و در بازارهای کوفه، «
بازار، بازار می گشتند. و با او تازیانه ای بود که بر گردنش آویخته بود و دوطرف داشت و «سبیه»

9. القاضی النعمان ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، روایت 1913⁹

نامیده می شد. و در هر بازاری می ایستاد و ندا می داد، ای تاجران تقوای خداوند عز و جل پیشه کنید. هنگامی که بازاریان صدای او را می شنیدند، هر چه در دست داشتند، زمین می گذاشتند و به سخنان حضرت گوش فرامی دادند که می فرمود: «طلب خیر را بر هر چیز مقدم دارید و با سهل گرفتن در معامله به اموالتان برکت بخشید و با بردباری خود را زینت دهید. از سوگند دوری نمایید و از دروغ فاصله بگیرید و تن به ظلم ندهید و در معامله با مظلومین با عدل و انصاف برخورد کنید و به ربا نزدیک نشوید و اندازه و میزان

کتاب نقد « شماره 19 (صفحه 234)

»را رعایت نمایید و کالاهای مردم را حقیر نشمارید و در زمین فساد نکنید

و بدین گونه همه بازارها را سر می زد و سپس برای رسیدگی به مراجعات مردم به دارالاماره بازمی گشت^{۱۰} امیرالمؤمنین(ع) در بازار راه می رفت و اگر کم فروشی یا متقلبی را در بازار مشاهده می کرد با تازیانه ای که در دست داشت، تنبیه می نمود. اصبع بن نباته می گوید روزی به حضرت عرض کردم که شما در خانه بنشین و من این کار را انجام می دهم حضرت فرمود: «ای اصبع مرا نصیحت نکردی^{۱۱}

ابی الصهباء نیز می گوید: علی ابن ابی طالب(ع) را در شط کلاء دیدم که از قیمتها پرس و جو می کرد^{۱۲} از مجموعه این روایات استفاده می شود که امیرالمؤمنین(ع) به جهت اهمیت ویژه ای که بازار در اقتصاد جامعه اسلامی دارد، نظارت بر آن را وظیفه ضروری خود می دانست و این کار را مستمرا انجام می داد و اگر به دلایلی قادر نبود هر روز بازارها را بگردد و تذکر دهد و نصیحت کند، هر چند روز یک بار این کار را تکرار می نمود^{۱۳} همان طور که از روایت اصبع برمی آید، با اینکه پیشنهاد شد

¹⁰ کلینی، الکافی ج 5، ص 151، روایت 3،

¹¹ نعمان، ابی حنیفه، دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، روایت 1913

¹² احمد بن حنبل، فضایل الصحابه، ج 1، ص 547، روایت 919

¹³ مجلسی، بحار الانوار، ج 100، ص 102، روایت 44

فرد دیگری داوطلبانه نظارت را عهده دار شود، اما حضرت هرگز این پیشنهاد را تا هنگامی که خود توان انجام این کار را داشتند نپذیرفته و هرگز رها نمودن نظارت و به کارهای دیگر پرداختن را به صلاح خود به عنوان حاکم جامعه اسلامی نمی دید. البته حضرت در گشت زدنهای خود در بازار صرفاً دنبال متخلف نبودند که آنرا شلاق بزنند و بعد به سراغ کار خود در دارالاماره بروند. بلکه حضرت همیشه احکام اسلام را به آنان گوشزد می کرد. گرچه بازاریان احکام اسلام را کم و بیش از قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) شنیده بودند. اما از آنجا که خرید و فروش همراه با کسب سود فریبندگی خاصی برای انسان دارد. بدون تذکر مداوم و مستمر، انسان همه آنچه که لازم و سزاوار است انجام دهد را در صحنه عمل به فراموشی می سپرد. از این جهت لازم است پیشاپیش زمینه های لازم را برای انجام چنین کار مهمی در خود ایجاد کند و در غیر این صورت به سمت تجارت رفتن، چیزی جز گام برداشتن در مسیر هلاکت و تباهی نیست.

:نقل شده است که حضرت در همه بازارهای کوفه دور می زد و سپس می فرمود

تقنی اللذائد فمن نال صفوتها من الحرام و یبقی الاثم و العار
تبقى عواقب سوء فی مغبتها لاخیر فی لذه من بعدها النار^{۱۴}

.لذت ها خواهد گذشت و هر کس که حرامی مرتکب شود کناه و ننگ برای او می ماند

.سرانجام زشت در عاقبت برای او می ماند هیچ خیری که بدنالش آتش باشد نیست

:در یک جمع بندی می توان گفت

حضرت علاوه بر اینکه هر روز یا هر چند روز یک بار به بازارها می رفت و بازاریان و تجار را نصیحت می نمود و حکم الهی را برایشان بازگو می کرد و دعاوی را حل و فصل می نمود، بطور

مستمر در جریان کیفیت خرید و فروش و سطح قیمت ها قرار می گرفت و در صورت مشاهده هر گونه تخلف و تعدی و تجاوزی مستقیماً وارد عمل می شد و حق مظلوم را می ستاند و گم شده را راهنمایی می کرد و به کمک ضعیفان می شتافت و قرآن را می گشود و این آیه را می خواند «ما بهشت ابدی آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است»¹⁵ این آیه در ارتباط با حاکمان عادل و متواضع و توانمندان از مردم نازل شده است

حضرت در نامه ای به رفاعه بن شداد بیان داشت

از احتکار نهی کن و پس هر کس مرتکب آن شد تنبیه بدنی کن و با آشکار ساختن آنچه احتکار¹⁶ کرده او را مجازات کن

علاوه بر این تأکیدات مطابق برخی روایات حضرت نیز شخصا با احتکار برخورد می نمودند. حضرت غله ای را که صد هزار درهم قیمت داشت و احتکار شد، سوزاند¹⁷ و هنگام گذر بر شط فرات با کپه غله یکی از تجار که آن را نگاه داشته بود تا هنگام گرانی بفروشد، برخورد نمود و دستور داد سوزانده شد¹⁸ همچنین عبدالرحمن بن قیس از حبیش نقل می کند که علی بن ابی طالب محصولاتی که من در سواد (اطراف کوفه) احتکار کرده بودم را سوزاند و اگر نمی سوزاند به مقدار محصول کوفه سود می بردم¹⁹

در اینجا این سؤال مطرح می شود، با اینکه حرمت احتکار علی القاعده به جهت این است که کالاها و مواد غذایی که مردم بدان نیاز دارند با قیمت عادلانه در اختیارشان قرار گیرد، چرا حضرت به سوزاندن کالاهای احتکار شده، اقدام نمود. در حالی که این برخورد سبب استمرار کمیابی و افزایش

¹⁵ تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لافسادا، قصص 82

¹⁶ القاضي النعمان، ابي حنيفة: دعائم الاسلام، ج 2، ص 36، روایت 81

¹⁷ ابن حزم الاندلسي، ابو محمد، المحلى بالاثار، ج 7، ص 573، روایت 1568

¹⁸ الهندي، كنز العمال، ج 4، ص 182، روایت 10070

¹⁹ . ابن حزم الاندلسي، ابو محمد، المحلى بالاثار، ج 7، ص 573، روایت 1568.

:آن کالاها خواهد بود. در پاسخ به این سؤال با فرض صحت این روایات^{۲۰} می توان گفت

با مراجعه به تاریخ حکومت حضرت در می یابیم که مواردی که نقل شد کالاهای احتکار شده سوزانده شد، بسیار محدود است و تنها اختصاص به چند مورد دارد. و این خود بیانگر آن است که حضرت با این اقدام قاطع ریشه احتکار را خشکاند و دیگران با پیش بینی چنین اقدامی از سوی حاکمیت، کمتر اندیشه احتکار را در سر می پروراندند. در هر صورت آنچه به عنوان یک اصل مسلم از کلام حضرت می توان استنباط نمود، ضرورت ممانعت از احتکار و شدت کیفر محترکین است به گونه ای که عبرت دیگران شوند. همان گونه که حضرت در عهدنامه مالک اشتر به آن تأکید ورزیدند

امام صادق(ع) می فرماید: حضرت بر کنیزکی می گذشت که در حال خرید گوشت از

قصاب بود، زن در هنگام توزین به قصاب گفت مقداری بیفزا. حضرت فرمود: بیفزا همانا این افزودن نعمت را بیشتر می کند^{۲۱}

امام(ع) به دلیل نقش مهم صرافی ها در مبادلات درهم و دینار به عنوان پول داخلی و احیاناً تبدیل پولهای خارجی به پول داخلی و بالعکس، نقش قابل ملاحظه ای برای آن قایل بودند. از این جهت رضایت نمی دادند که یکی از شریان های مهم اقتصادی در اختیار کسانی باشد که به گونه ای دلبستگی به بیرون امت اسلامی دارند و نمی توانند امانت دار مصالح امت باشند. از این رو حضرت در نامه ای به قاضی اهواز به او دستور می دهد که اهل ذمه را از اشتغال در شغل صرافی بازدارد^{۲۲}

ممنوعیت ذبح حیوانات مریض و ناقص

^{۲۰} مجموعه این روایات از طرق اهل سنت نقل شده است

^{۲۱} کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۵۲، روایت ۸،

^{۲۲} القاضی النعمان، ابی حنیفه، همان، ج ۲، ص ۳۸، روایت ۸۶

ابن الاخوه می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) از ذبح گاوهای فلج، زمینگیر، یک چشم، نابینا، بی دندان، گردن موین، دیوانه، سم چاکدار و معلول و بیمار منع می نمودند^{۲۳}

:حضرت می فرماید

در معاملات خود ربا نخورید پس قسم به کسی که دانه ها را می شکافد و انسان را آفریده همانا ربا « در میان این امت مخفی تر از حرکت مورچه در سنگ سیاه در شب ظلمانی است^{۲۴} همچنین اصبع بن نباته می گوید از امیرالمؤمنین (ع) در منبر شنیدم که می فرمود: ای تاجران اول فقه سپس تجارت، اول فقه سپس تجارت، اول فقه سپس تجارت. قسم به خدا همانا ربا در این امت مخفی تر از حرکت مورچه بر سنگ است^{۲۵}

:حضرت در روایت دیگری می فرماید

کسی که بدون علم به احکام تجارت کند مستمرا در ربا غوطه ور می شود و همیشه می فرمود: کسی که عقل خرید و فروش ندارد نباید در بازار بنشیند و به معامله پردازد.^{۲۶} مقصود از عقل خرید و فروش صرفا این نیست که قدرت معامله کردن ندارد و ضرر و زیان خویش را تشخیص نمی دهد بلکه علاوه بر آن کسی که احکام تجارت خود را از دیدگاه شرع به خوبی نداند از آن جهت که همواره احتمال دارد به ورطه ربا بیفتد، عقل خرید و فروش ندارد. در روایت دیگری از حضرت وارد شد که مردی به ایشان عرضه داشت، من می خواهم به تجارت پردازم، حضرت سؤال کرد: آیا از دین خدا شناخت داری مرد گفت پس از آن چه! حضرت فرمود: «وای بر تو اول، فقه سپس تجارت، همانا کسی که بفروشد و بخرد و از حلال و حرام خدا نپرسد مستمرا در ربا سقوط می کند^{۲۷}

²³ القرشی، محمد بن محمد بن احمد، معالم القرية في احكام الحسبة، ص 163

²⁴ الشريف الرضي، ابي الحسن محمد بن الحسين، حقائق الاثمة عليهم السلام، ص 104

²⁵ كليني، الكافي، ج 5، ص 150،

²⁶ كليني، الكافي، ج 5، ص 153،

²⁷ القاضي النعمان، ابي حنيفة، دعائم الاسلام، ج 2، ص 16

حضرت در روایت دیگر بسیار صریح بیان می دارد که کسی که بدون آموختن احکام شرعی به تجارت می پردازد حتما به ربا خواری مبتلا می شود و کسی که ربا می خورد وارد آتش خواهد شد^{۲۸}

ممانعت از فروش ماهی در آب مرده: امیرالمؤمنین (ع) وقتی به جهت نظارت به بازار می رفتند و به بازار ماهی فروشان می رسیدند می فرمودند «در بازار اسلامی ماهی که در آب مرده است فروخته نمی شود»^{۲۹} همچنین حضرت عمار یاسر را به بازار فرستاد و به او گفت در بازار ابلاغ شود که ماهی انکلیس^{۳۰} را نخورید^{۳۱}

:امام صادق (ع) فرمود

امیرالمؤمنین (ع) همواره می فرمود: مادامی که این امت لباس بیگانه نپوشد و از غذاها آنان استفاده نکند، همواره در خیر خواهد بود و هنگامی که چنین کند خداوند آنان را ذلیل خواهد کرد^{۳۲}

:راوی می گوید

امیرالمؤمنین (ع) وارد بازار بصره شد و نگاهی به مردی که مشغول خرید و فروش بود، انداخت. پس «گریه شدیدی کرد و سپس فرمود: ای بندگان دنیا و کارگزاران اهل دنیا، روز قسم می خورید و شب می خوابید و زمان می گذرد در حالی که از آخرت غافلید. پس چه هنگام می خواهید توشه تهیه کنید و در ارتباط با جهان آخرت فکری نمایید؟ فردی به حضرت عرضه داشت که ای امیرالمؤمنین ما چاره ای از تهیه معاش نداریم پس چگونه عمل کنیم؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: طلب معاش از طریق حلال انسان را از تلاش برای آخرت غافل نمیکند. پس اگر بگویید ما ناگزیر از احتکار هستیم، معذور نخواهید بود. حضرت در حالی که گریه می کرد از مرد جدا شد^{۳۳}

²⁸ نوری، مستدرک الوسائل، ج 13، ص 331، روایت 15505

²⁹ حسینی المرعشی التستری، قاضی سید نورالدین، ج 1، ص 663

³⁰ نوعی ماهی شبیه مار که در آبهای شیرین زندگی می کند. لسان العرب ج 16

³¹ حسینی المرعشی التستری، قاضی سید نورالدین، ج 1، ص 663

³² برقی، ابی جعفر احمد بن محمد، المحاسن، ج 2، ص 178، روایت 1504

³³ شیخ مفید، الامالی، ص 119، روایت 3

:حضرت در گشت زنی های خود در بازار کوفه می فرمود

ای بازاریان از خدا بترسید و از او طلب خیر کنید و به واسطه آسان گرفتن در معامله با مردم، تبرک «
جوید و بدین وسیله به مردم نزدیک شوید و با حلم خود را زینت بخشید^{۳۴}

:حضرت در دو روایتی که از ایشان نقل شده است خود به فروشنده سود پرداختند

الف) اصبع بن نباته می گوید حضرت به همراه غلامش قنبر وارد بازار بزازها شد و از پسری که در مغازه بود دو پیراهن به قیمت چهار و سه درهم خرید. پس از خرید حضرت به مسجد رفت. صاحب مغازه که از خرید حضرت و قیمت مورد معامله آگاه شد خود را به مسجد رساند و به حضرت عرض کرد، پسر من شما را نشناخت. این دو درهم را که ربح این دو پیراهن است را بگیری. حضرت فرمود من چنین کاری نمیکنم. من چانه زدم و او هم بامن چانه زد و سرانجام با رضایت معامله انجام شد.^{۳۵}

ب) حضرت در نقل دیگری از مغازه ای که پسری فروشنده آن بود پیراهنی به سه درهم خرید و وقتی پدر متوجه شد حضرت خریدار آن بود، به سرعت دوید و یک درهم به ایشان داد. حضرت سؤال فرمود این درهم چیست. عرض کرد. ثمن پیراهن دو درهم بود. حضرت فرمود من و او با رضایت معامله کردی.^{۳۶}

:اما دو مورد دیگر نیز وجود دارد که حضرت خود هنگام فروش کالایی اقدام به گرفتن سود نمودند

الف) ابی بحر از شیخش نقل می کند که من بر بدن علی ازار خشنی را دیدم که حضرت فرمود من این پیراهن را به 5 درهم خریدم پس هر کس به من یک درهم سود دهد به او می فروشم.^{۳۷}

ب) ابن عباس نقل می کند که مقداد به علی (ع) عرضه داشت سه روز است که چیزی نخوردم.

³⁴ کلینی، کافی، ج 5، ص 151، روایت 3،

³⁵ النیشابوری، محمد بن الفضل، روضة الواعظین، ج 1، ص 107،

³⁶ احمد بن حنبل: فضائل الصحابة، ج 1، ص 528، روایت 878

³⁷ احمد بن حنبل، فضائل الصحابة ج 1، ص 532، روایت 885

حضرت از خانه خارج شد و زره خود را به 500 درهم فروخت و مقداری از آن را به مقدار می دهد و در حالی که متحیر است از او جدا می شود، در همین حال مردی اعرابی به او می گوید این شتر ماده را نسیه از من بخر، حضرت 100 درهم از او خرید. از این مرد جدا می شود و مرد اعرابی دیگری از او می خواهد این شتر را 150 درهم نقدا به او بفروشد. حضرت می فروشد³⁸

از روایت اولی به خوبی استفاده می شود که حضرت پیراهن را به کسی که یک درهم به او سود بدهد، می فروشد و این خود دال بر جواز سود در هنگام معامله است. در روایت دوم نیز گرچه در ذیل روایت دارد که حضرت حسن و حسین را صدا زد و فرمود به دنبال این اعرابی بروید و او در دم دراست. و در این هنگام است که پیامبر(ص) را می بیند و لبخند می زند و می گوید ای علی اعرابی صاحب ناقه جبرئیل و مشتری میکائیل بود.. ای علی آن 100 درهم عوض شتر و پنجاه درهم عوض 5 درهمی است که به مقدار دادی³⁹

. ولی اجمالاً از این روایت نیز اصل جواز سود استفاده می شود

امیرالمؤمنین(ع) به گونه ای در بازار به جهت نظارت یا خرید تردد می کردند که کسانی که او را نمی شناختند فکر می کردند که او یک عرب بیابانی است

حضرت برای خرید پیراهنی وارد بازار کرباس فروشان شد و سپس بر مغازه پیرمردی که پیراهن می «فروخت وارد شد به او فرمود: یک پیراهن سه درهمی برایم بیاور، پیرمرد او را شناخت و احترام کرد ولی حضرت با او وارد معامله نشد و به مغازه دیگری رفت و صاحب مغازه او را شناخت، باز خرید نکرد سرانجام وارد مغازه سومی شد و نوجوانی در مغازه بود که حضرت را نمی شناخت. از او پیراهن سه درهمی خریداری نمود⁴⁰

³⁸ مجلسی، بحارالانوار ج 41، ص 31

³⁹ مجلسی، بحارالانوار ج 41، ص 31

⁴⁰ احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج 1، ص 528، روایت 878

چانه زدن برای خریدار

از روایات حضرت مطلوب بودن چانه زدن هنگام خرید را می توان استفاده نمود. حضرت فرمود: در معاملاتی که انجام می دهی چانه بزن، انسان مغبون نه ستوده است و نه مأجور در جریان خرید دو پیراهن به 7 درهم توسط حضرت و قنبر، نیز حضرت فرمود: من با او چانه زدم و او نیز با من چانه زد و سرانجام معامله با رضایت انجام شد^{۴۱}

روایات تقبیح بازار و طریق جمع

گرچه روایاتی که در زمینه اهمیت تجارت و تشویق مؤمنین به تجارت وارد شد، اندک نیستند و در میان آنها روایاتی وجود دارد که خرید و فروش را مایه عزت مؤمن قلمداد می کند و علی القاعده نباید بازار که مکانی برای خرید و فروش است مذموم شمرده شود. زیرا بازار محلی است که مؤمن می تواند عزت و کرامت خود را تأمین نماید. ولی در عین حال در کلام امیرالمؤمنین (ع) به مواردی از ذم بازار برمی خوریم

:حضرت در نامه اش به حارث همدانی می نویسد

مبادا بر سر بازارها بنشینی که جای حاضر شدن شیطان است و نمایشگاه فتنه و طغیان»^{۴۲}

نعمان بن سعد می گوید: امام علی (ع) به سمت بازار می رفت و با او تازیانه ای بود و می گفت از (فسوق و شرّ این بازار به تو پناه می برم^{۴۳}

حضرت همچنین فرمود: هنگامی که روز جمعه فرا می رسد شیطان خارج می شود تا مردم را در

^{۴۱} النیسان بوری، محمد بن القتال، همان، ج 1، ص 107

^{۴۲} نهج البلاغه، نامه 69

^{۴۳} الثقفی، ابن هلال، الغارات، ص 70

بازارهایشان محبوس کند و با آنها پرچم هایی است. ملائکه بر سر در مساجد نشسته و می نویسند مردم به قدر منزلت شان هستند^{۴۴}

:در حدیث اربعمائه امیر المؤمنین (ع) می فرماید

هنگامی که برای خرید کالایی که بدان نیاز دارید به بازار می روید بگویید «شهادت می دهم که هیچ خدایی غیر الله نیست. تنها است و شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد عبد و رسول اوست. خداوندا از معامله زیانبار و قسم دروغ به تو پناه می برم و از کسادى بازار به تو پناه می آورم»^{۴۵}

:همچنین از امام (ع) روایت شد

بازار خانه سهو و فراموشی است پس کسی که در آن یک بار تسبیح کند خداوند برای او یک میلیون حسنه می نویسد و کسی که لاحول و لا قوه الا بالله بگوید، تا شامگاه در جوار رحمت الهی خواهد بود^{۴۶}

:حضرت در مقابل مردی که از دنیا نکوهش و مذمت می کرد، فرمود

دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت و خانه تندرستی است آن را شناختش و «باور داشت. و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست. نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا و تجارت جای دوستان او. در آن آمرزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند»^{۴۷}

^{۴۴} الهندی، کنز العمال ج ۸، ص ۳۷۷، روایت ۳۳۳۳۹

^{۴۵} ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۸۷

^{۴۶} الهندی، کنز العمال، ج ۴، ص ۲۸، روایت ۹۳۳۰

^{۴۷} نهج البلاغه قصار ۱۳۱

با دوستان مان چگونه رفتار کنیم؟

:مولای متقیان امام علی (علیه السلام) ﷺ

کارهای خطای برادران دینی را بر بهترین نیت، حمل و توجیه کن، مگر این که خلاف آن از او ظاهر شود آنقدر که خلافتکاری او بر درستکاری اش غلبه کند که دیگر توجیهی ندارد هیچ گاه به سخنی که از دهان برادرت خارج می شود، گمان بد مبر، در حالی که می توانی برایش محمل و توجیه خوبی بیابی.

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا يَغْلِبُكَ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُهَا فِي الْخَيْرِ مُحْمِلًا

کافی، ج ۲، ص ۳۶۲

امیرالمومنین (ع) و مسجد

شاید کسی به اندازه حضرت علی (ع) محشور و مانوس نبوده است چرا که همانندی برای او در مولدش نیست و همچنین همانندی برای او در محل شهادتش هم نیست که گویی از بدایت تا نهایت زندگی خود را با مسجد بوده است و خدا ارزش و اهمیت او را در انس با مسجدش قرار داده است لذا تنها در خانه‌ای که حضرت رسول (ص) به مسجد را مسدود نکردند تنها در خانه حضرت علی (ع) این نیر به نوعی اهمیت به حضرت علی (ع) است و از طرفی هم ثابت می‌- **وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ** . بود کند که مسجد جایگاه والایی در دین اسلام داشته است

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا (ص) فرمود **الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أُمَّتِي** بهشت به چهار نفر از امت من اشتیاق دارد. تا آنکه می گوید، عمر، عثمان و ابوبکر از ترس نبودن خودشان این سؤال را از حضرت نکردند که این چهار نفر کیانند. امام علی (ع) پرسیدند و پیامبر در حالی که با انگشت به علی (ع) اشاره می کردند، سه بار فرمودند: سوگند به خدا نخستین نفر از آن چهار نفر تو هستی. حضرت علی (ع) عرض کردند: پدر و مادرم به فدایت، آن سه نفر دیگر کیانند؟ پیامبر (ص) فرمودند: آن سه نفر دیگر عبارتند از: سلمان، ابوذر و مقداد. به معنای دیگر، بهشت به وجود این کند. چنانکه مریم (ع) را برای وضع حمل از مسجد الاقصی بیرون بزرگان در درون خود افتخار می

کردند. فاطمه بنت اسد (ع) را دعوت به درون خانه خدا نمودند و دیوار مستجار شکافته شد و این از افتخارات مسجد است

انفاق در مسجد

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده -اند و نماز را بر پا می - « «
دارند و در حال رکوع، زکات می -پردازند» روزی رسول خدا (ص) در مسجد مدینه، نماز ظهر می -
خواند، علی (ع) نیز حاضر بود، فقیری وارد مسجد شد و از مردم خواست که به او کمک کنند، هیچ
کس به او چیزی نداد. دل فقیر شکست و عرض کرد «خدایا گواه با من که من در مسجد رسول خدا
(ص) در خواست کمک کردم ولی هیچ کس به من کمک نکرد». در این هنگام علی (ع) که در
رکوع نماز بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، فقیر به جلو آمد و با اشاره علی (ع) انگشت را از
انگشت علی (ع) بیرون آورد و رفت. رسول خدا (ص) پس از نماز به خدا متوجه شد و عرض کرد:
«:پروردگارا برادرم موسی از تو تقاضا نمود

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي
«هارون آخی اشدُّد به اُزری و اُشْرکه فی أَمْرِي

سینه مرا گشاده دار، کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا تا سخن مرا بفهمند و وزیری از خاندانم
برای من قرار بده، برادرم هارون را، به وسیله او پشتم را محکم گردان، و او را در کار من شریک
:کن» پس از این پیامبر اسلام عرض کرد

«

اللهم اشرح لي صدري - و يسر لي امري - و اجعل لي وزيراً من اهلي - علياً، اشدد به ازري - و اشر كه به ظهري

پروردگارا سینه مرا گشاده دار، کار مرا آسان گردان، و وزیری از خاندانم برایم قرار بده که علی «ع» باشد، بوسیله

او پشتم را محکم کن». هنوز سخن پیامبر (ص) به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و این آیه (۵۵) سوره مائده) را نازل کرد

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ:

سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آوردند و نماز را به پا می - دارند و «در حال رکوع، زکات می - پردازند» به این ترتیب، ولایت و رهبری علی (ع) پس از پیامبر از سوی خدا و در مسجد خانه خدا اعلام گردید. و نیز در شأن نزول آیه ۹ سوره حشر آمده است که: هنگام نماز عشاء بود، مسلمین در مسجد مدینه برای ادای نماز با پیامبر (ص) جمع شده بودند، نماز جماعت خوانده شد، پس از نماز، هنوز صف - های نماز برقرار بود که مردی از میان صف برخاست و بر حاضران گفت: «من مردی غریب و گرسنه هستم، از شما تقاضای غذا دارم. پیامبر (ص) فرمود: از غربت و غریبی، سخن مگو که با یاد آن، رگهای قلبم بریده می - شود، بدانکه افراد غریب، چهار گروه هستند: ۱ - مسجدی که در میان قوم و قبیله - ای باشد ولی در آن نماز نخوانند. ۲ - قرآنی که در دست مردم باشد و آن را نخوانند. ۳ - دانشمندی که در میان جمعیتی قرار گیرد ولی مردم به او بی - اعتنا باشند و او را تنها بگذارند. ۴ - اسیری که در میان کافران خدا شناس باشد. سپس پیامبر (ص) رو به جمعیت کرد و فرمود « کیست در میان شما که عهده - دار مخارج زندگی این مستمند شود، تا شایستگی بهره - مندی از فردوس بهشت گردد؟» در میان جمعیت، امام علی (ع) برخاست و اعلام آمادگی برای رسیدگی به امور آن خانواده کرد. دست فقیر را گرفت به خانه - اش برد و جریان را به

فاطمه (علیه السلام) گفت: در خانه غذایی جز به اندازه یک نفر نبود، با اینکه علی و فاطمه و فرزندان‌شان گرسنه بودند و علی (ع) در آن روز، روزه بود و هنگام افطار، نیاز به غذا داشت. فاطمه جریان را به عرض علی (ع) رساند. در عین حال، علی (ع) فرمود: «آن طعام را حاضر کن» فاطمه غذا را حاضر کرد، علی (ع) به آن غذا نگاه کرد، دید اندک است، با خود گفت: اگر از آن غذا بخورم، مهمان سیر نمی‌شود و اگر از آن نخورم مهمان از آن غذا نخواهد خورد و یا غذا برای مهمان ناگوار خواهد شد. طرحی به نظر علی (ع) رسید و آن این بود که به فاطمه زهرا آهسته فرمود: «چراغ را روشن کن ولی در روشن کردن چراغ، دست به دست کن و طول بده، تا مهمان از غذا بخورد و سیر شود» و خود علی (ع) نیز دهانش را می‌جنبانید و وانمود می‌کرد که غذا می‌خورد و فقیر بی‌آنکه متوجه شود، به طور کامل غذا خورد و سیر شد و کنار نشست و باز از غذا ماند. خداوند به آن غذا برکت داد. همه افراد خانواده از آن خوردند و سیر شدند. صبح وقتی که علی (ع) برای ادای نماز به مسجد رفت، پیامبر (ص) از او پرسید: با مهمان چه کردی؟ آیا غذایی دادی؟ علی (ع) عرض کرد: آری سپاس خداوند را که کار به نیکوئی انجام شد. پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: خداوند به خاطر مهمان‌نوازی تو و اشتغال به چراغ و نخوردن غذا تعجب کرد و جبرئیل این آیه را در شأن شما خواند

«وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» :

آنها تهیدستان را بر خودشان مقدم می‌دارند، اگر چه نیاز سخت به آن غذا داشته باشند». و تنها آیه--ای که عامل واحدی داشت و امر به صدقه دادن کرد آیه ۱۲ سوره مجادله است که حضرت علی این صدقه را به مسجد به فقیر داد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ .
لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

مسجد از نگاه علی (ع)

رعایت بهداشت در مسجد

حفظ احترام خانه خدا ایجاب می - کند از ریختن آب دهان و اخلاط سینه و بینی در مسجد خودداری شود. در حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) آمده است: (کسی که به احترام مسجد از ریختن اخلاط سینه و بینی در آن خودداری کند، در روز قیامت با سرور و شادمانی در حالی که کتاب اعمالش را در دست راست دارد خداوند را ملاقات می - کند. مسجد، هنگامی که کسی در آن خلط می - اندازد، از درد و ناراحتی به خود می - پیچد، همانگونه که اگر یکی از شما را با چوب خیزران بزنند از درد به خود می - پیچید.) وارد شدن به مسجد برای کسی که دهان و یا دیگر اعضای بدن او بدبو باشد، مکروه است، بلکه اگر وارد شدن با چنین حالتی باعث آزار و اذیت مؤمنان شود حرام است. در روایتی از «امیرالمؤمنین آمده است: «کسی که غذاهای بدبو خورده نباید وارد مسجد شود

دستگیری مسجد از مسجدیان

در روایات از معصومین (ع) آمده است که مسجد در روز قیامت از آنان که وی را معطل و بی - رونق گذاشته - اند، به خداوند شکایت می - کند. گلایه مسجد، نسبت به همسایگان خود شدیدتر است. ولی مسجد همان گونه که از بی - مهری - ها شکایت می - کند از همدمان و مأنوسان خود شفاعت و دستگیری می - کند. حضرت علی (ع) در توصیف مسجد بزرگ کوفه می - فرمایند: «گویا می - بینم این مسجد در روز قیامت در حالی که دو جامه احرام شبیه به محرمان بر اوست، حضور می - یابد و برای اهل خود و نماز گزارانش شفاعت می - کند و شفاعت او مورد پذیرش خداوند قرار می - گیرد.» گرچه این سخن امام علی (ع) درباره مسجد کوفه است ولی می - توان گفت هر مسجد دیگری نیز

خانه خداست و در آخرت با چهره-ای متناسب با همان جهان آشکار می-شود و به دستگیری از
دلدادگان خود می-پردازد.

فواید علمی، اخلاقی، تربیتی رفت و آمد به مسجد

در حدیث مشهوری از امیرالمؤمنین فواید علمی، اجتماعی رفت و آمد به مسجد بدین گونه بیان شده
است: «کسی که به مسجد رفت و آمد می-کند، دست کم یکی از امور هشت-گانه زیر نصیب او می-
شود. اول: برادری دینی که در راه خدا از او سود می-برد، دوم: دانش نو و تازه، سوم: فهمیدن
آیه-ای از آیات قرآن، چهارم: شنیدن گفتاری که او را به هدایت رهنمون شود، پنجم: رحمت الهی
که انتظار آن را داشته است، ششم: سخنی که او را از گمراهی باز دارد، هفتم: ترک گناه به سبب
روح خشیت و خدا ترسی (که در سایه آمد و شد به مسجد پیدا کرده است) هشتم: ترک گناه به علت
(شرم از برادران دینی که در مسجد به آنان پیوند خورده است).

« متن عربی حدیث بالا چنین است که با تعبیر

وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ مَنْ اخْتَلَفَ إِلَى الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ أَخَا مُسْتَفَاداً فِي اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ أَوْ عِلْماً مُسْتَطَرَفاً أَوْ آيَةً مُحْكَمَةً أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدَى أَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى
هُدًى أَوْ يَتْرُكُ ذَنْباً خَشِيَهُ أَوْ حَيَاءً

بیان گردیده است. این امر گویای آن است که حضرت تأکید خاصی بر مفاد این حدیث داشته و «
بارها آن را برای مردم بیان می-نموده-اند. همچنین امیرالمؤمنین علیه-السلام از پیامبر اکرم (ص)
نقل می-کنند که: «خداوند متعال بهشت را بر هر شخص فحاش بی-آبرو و کم شرمی که توجهی به
گفته-های خود و آنچه دیگران در مورد او می-گویند ندارد، حرام کرده است. اگر حال چنین
شخصی را خوب بررسی کنی خواهی یافت که یا زنازاده است و یا اینکه شیطان در انعقاد نطفه او

شریک بوده است. عرض شد ای رسول خدا، آیا شیطان در این امر نیز با مردم مشارکت می-کند؟ رسول خدا (ص) فرمودند: آیا گفت: خدای عزوجل را نخوانده-ای که خطاب به شیطان می-فرماید: «و با آنان در مال و فرزندانشان مشارکت کن».

:اخلاص در رفت و آمد به مسجد

انگیزه- های افراد در رفت و آمد به مسجد متفاوت است. گروهی برای به دست آوردن ثواب و پاداش های اخروی به مسجد رو می-آورند. برخی نیز تنها از آن رو که حضور در مسجد رضایت و خشنودی خداوند را در پی دارد، به مسجد می-شتابند. قصد و نیت اینان والاتر و جایگاهشان نزد خدا در؟؟/ است. امیرالمؤمنین (ع) که همه وجود خویش را در برابر به دست آوردن رضایت و خشنودی خداوند فروخته است، به پیروان خویش می-آموزد که برای رضای خدا در مسجد حضور یابند. در حدیثی از آن حضرت آمده است: «برای من نشستن در مسجد از نشستن در بهشت برتر است، زیرا نشستن در بهشت رضایت نفس را به دنبال دارد، حال آن که نشستن در مسجد مایه رضایت و خشنودی پروردگار است». همچنین امیرالمؤمنین در گرماگرم کار و تلاش برای ساختن مسجد پیامبر {این شعرها را می-سرود؟

لا یستوی من یعمر المساجدا

یدأب فیه قاعداً و قائماً

ومن یری عن الغبار حائداً

آنان که مساجد خدا را آباد می-کنند و پیوسته در این راه می-کوشند با کسانی که از خاک و غبار «مسجد دوری می-گزینند، یکسان نیستند». احتمالا این واقعه مربوط به ساخت مسجد نباشد چون در : روایت آمده

يوم الخندق و ذلك أنه مر بعمار بن ياسر و هو يحفر الخندق و قد ارتفع الغبار من الحفر فوضع كفه على أنفه و مر، فقال عمار

لا يستوى من بيني المساجد فيصلى فيها راكعا و ساجدا

کمن یمر بالغبار حائدا يعرض عنه جاحدا معاندا

فالتفت إليه عثكن فقال يا ابن السوداء إياي تعنى، ثم أتى رسول الله ص فقال له لم ندخل معك لتسب أعراضنا، فقال له رسول الله ص قد أقلتك إسلامك فاذهب درحالی که از نویسنده مقاله مطلب دیگری آورده شده } {مصحح

شیوه برخورد با افراد گریزان از مسجد

از امام صادق (ع) نقل شده است: «به امیرالمؤمنین (ع) خبر رسید که گروهی برای نماز در مسجد حاضر نمی-شوند. علی (ع) در این باره فرمود: گروهی برای نماز جماعت در مسجد حاضر نمی-شوند. اینان حق ندارند با ما هم غذا شوند و طرف شور و مشورت قرار گیرند یا رابطه ازدواج با ما داشته باشند. همان گونه که حق استفاده از بیت المال مسلمانان را نیز ندارند جز آن که در نماز

جماعت ما حضور یابند. اگر آنان از شیوه ناپسند دست بردارند، نزدیک است دستور دهم خانه های آنان را بسوزانند. آنگاه امام صادق (ع) فرمود: مسلمانان از هم غذا شدن و ازدواج با چنین کسانی خودداری کردند تا این که در نماز جماعت مسلمانان شرکت نمودند». این گونه سخنان، تهدیدی است در کنار آن همه بشارتهای فراوان، سخنانی است برخاسته از دلسوزی و عطوفت آنها نسبت به انسانها، تا شاید افراد دین گریزان از مسجد شیوه نادرست خود را رها کنند و با حضور مسجد به فضیلت های ارزشمند آن دست یابند. فقها نیز مفاد آن را مخصوص به زمان امیرالمؤمنین (ع) ندانسته و فرموده اند: «مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی شود غذا نخورد و در کارها با او مشورت نکند و همسایه او نشود و از او زن نگیرد و به او زن ندهد». این تحریم اجتماعی نیز در حقیقت مرتبه ای از امر به معروف و نهی از منکر است که به منظور وادار نمودن دیگران به کار خیر صورت می گیرد.

بهشت، پاداش مسجدیان

انسان مسجدی، یک بهشتی عادی نیست. او پرچمدار بهشتیان است و دیگران پشت سر او وارد بهشت می شوند. از برخی روایات استفاده می شود که مسجدیان در بهشت، همنشین صدیقان و شهیدان هستند و با پیامبران بزرگی همچون داوود همدمند. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: «برای جانهای شما بهائی جز بهشت نیست، پس آن را جز به بهشت مفروشید». از روایات استفاده می شود یکی از عوامل دستیابی به این گوهر گرانبها، رفت و آمد به مسجد است. سکونت در جوار عرش الهی در فردای قیامت و کسب مغفرت گناهان از خداوند متعال، یکی دیگر قواید و آثار رفت و آمد به مسجد است. در این باره از حضرت علی (ع) نقل گردیده است

تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ فَأَسْبَغَ الطُّهْرَ ثُمَّ مَشَى إِلَى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ لِيَقْضِيَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ فَهَلَكَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَرَجُلٌ قَامَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بَعْدَ مَا هَدَّاتِ . «الْعُيُونُ فَأَسْبَغَ الطُّهْرَ ثُمَّ قَامَ إِلَى بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فَهَلَكَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذَلِكَ»

مردی که طهارت را نیکو به جای می - آورد آنگاه به سوی خانه - ای از خانه - های خداوند گام بر « می - دارد تا نماز واجبی را به جای آورد در زیر سایه عرش الهی است در آن روزی که هیچ سایه - ای جز سایه عرش نیست. و با این کار گناهان او آمرزیده می - شود و همین طور است شخصی که در دل شب در حالی که مردم به خواب رفته - اند طهارت خویش را نیکو به جای می - آورد به سوی خانه - ای - . «از خانه - های خداوند حرکت می - کند

مسجد و وحدت

از گفتار پیشوایان دینی به خوبی استفاده می - شود وحدتی که مسجد باید عامل پیدایش و مظهر آن باشد وحدت قلبه است یعنی وحدتی که با صفا و صمیمیت دل‌های نمازگزاران همراه باشد. امیرالمؤمنین (ع) می - فرماید: «از فراوانی مسجدها و گردهمائی مردمی که بدنهای آنها به یکدیگر . «نزدیک و قلبهایشان از هم دور است مغرور نشوید

نقش فرهنگی مسجد در زمان غیبت امام معصوم (ع)

امروزه عنصر «هنر» بیشتر در معماری و بنای مسجد بکار رفته شده است. حال آنکه جا دارد از این ابزار در راستای آموزش، هدایت و تبلیغ بهره - برداری شود. نتیجه این شیوه زیانبار آن است که در سراسر کشورهای اسلامی مساجد فراوانی دیده می - شود که از نظر بنا و ساختمان مجلل و آباد است ولی نشانی از هدایت تربیت و گسترش فرهنگی اسلامی در آن نیست. امیرالمؤمنین علی (ع) با دیدگان تزیین خود این پدیده دردآور را از سالها قبل پیشگوئی نموده و فرموده است: «زمانی فرا

می-رسد از قرآن تنها خطی و از اسلام تنها نامی بر جای می-ماند. در آن زمان مساجد از نظر بنا و ساختمان آباد است، ولی نشانی از هدایت در آن نیست، در آن زمان اهل مسجد و آباد کنندگان آن بدترین مردمند. مساجد مرکز فتنه-ها و آشوب هاست و گمراهی-های جامعه و بشر در اهل مسجد دارد. کسانی را که از فتنه-ها روی گردانند با زور در آن وارد می-کنند و هر کس در رفتن درنگ نماید، با اجبار داخل می-کنند. خداوند متعال می-فرماید: به ذات خودم سوگند که چنین مردمی را آن چنان دچار فتنه و سردرگمی کند که بردباران در آن سرگردان و حیران شوند. آنگاه علی (ع) فرمود: اینک این کار صورت گرفته است و ما به خاطر غفلت و بی-توجهی از خداوند آمرزش می-طلبیم». در جای دیگر می-فرمایند

ان القوم اذا رفعوا مساجدهم فسدت اعمالهم»

آنگاه که مردم مساجد بلند بنا کنند، اعمال آنان تباه گشته است. این روایت موجود نبود »

مقایسه آباد کنندگان مسجد با جهادگران راه خدا

از دیگر نکات قابل توجه در ارتباط با تعمیر و آباد کردن مساجد آن است که قرآن شریف در این زمینه ما را به این حقیقت والا راهنمایی می-نماید که آباد کنندگان مساجد الهی با آن که از فضیلتی والا برخوردارند، اما بایستی از فخر فروشی به مجاهدین فی سبیل-الله خودداری کنند. در «الدر المنثور» آمده است که ابونعیم در کتاب «فضائل الصحابه» و ابن عسکر روایت کرده-اند که: عباس و شبیه (متولی بیت الحرام نشسته بودند و به یکدیگر فخر می-ورزیدند. عباس گفت: من از تو برترم زیرا من عموی پیامبر و وصی پدر او و ساقی حاجیانم. شبیه گفت: ولی من از تو برتر و شریفترم، زیرا من امین خدا بر خانه او و خزینه-دار آن هستم. اگر تو از من بهتری چرا تو را امین ندانست. در این میان علی (ع) بر آنان وارد شد. عباس و شبیه داستان را برای آن حضرت نقل کردند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ولی من از شما دو نفر برترم، زیرا من اولین کسی هستم که ایمان آورده و در راه خدا هجرت

نموده-ام. آنگاه هر سه نفر به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شده و ماجرا را برای آن حضرت بازگو نمودند. پس از چند روز پیک وحی بر آن جناب نازل شد، آنان را طلید و این آیات را بر آنان «: تلاوت نمود

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

آیا سیراب کردن حاجیان و آباد ساختن مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار می-دهید که به «: .» خداوند و روز قیامت ایمان آورده و در راه حق تعالی جهاد کرده است و این دو هرگز در نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند انسهای ستم- پیشه را هدایت نمی-کند آنان که به خداوند ایمان آورده و در راه حق تعالی با مال و جان خویش جهاد می-کنند، در راه خدا از منزلتی والاتر برخوردارند و هم ایشان رستگارند». این آیه به آیه «سقای» معروف گردیده است و به همه مسلمانان در تمامی اعصار می-آموزد که برترین ملاکها، تقوا، جهاد، ایمان و هجرت در راه خداوند متعال است

حضور زنان در مسجد

بر اساس شواهد، یکی از مسلمات تاریخی آن است که زنان در عصر پیامبر (ص) در مسجد حاضر شده و نماز جماعت را با آن حضرت به جای می-آورده -اند. امیرالمؤمنین (ع) می-فرمایند

« كُنَّ النِّسَاءُ يُصَلِّيْنَ مَعَ النَّبِيِّ ص فَكُنَّ يُؤْمِرْنَ أَنْ لَا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ قَبْلَ الرَّجَالِ لِضِيقِ الْأُزْرِ

زنان، نماز را با پیامبر (ص) به جای می-آوردند و چون لباس مردان کوتاه بود به زنان دستور داده . شده بود که قبل از مردان سر از سجده بردارند. این حدیث گویای این است که نظر اسلام بر آن

است که زنان نیز از فضایل و برکات مسجد برخوردار باشند. البته مشروط بر آنکه آنان در مسیر رفت و آمد به مسجد و نیز در خانه خدا کاملاً حجاب و عفت اسلامی را رعایت نمایند

به گونه ای که آمد و شد آنان در راستای سالم سازی و رشد و تعالی خود و جامعه اسلامی باشد

عشق ورزیدن مسجد به مؤمنین

در سایه تکامل رابطه انسان موحد با مسجد، این تنها مؤمن نیست که به مسجد عشق می ورزد، بلکه مسجد و اجزای آن نیز متقابلاً به مؤمن و نمازگزاری که با آمد و شد خود موجبات رونق و آبادانی او را فراهم کرده است، عشق می ورزد و در فراق او مانند کسی که گم شده ای دارد، محبوب خویش «: را انتظار می کشد. امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه می فرماید

إِنَّ الْمَسْجِدَ يَشْكُو الْخَرَابَ إِلَى رَبِّهِ وَإِنَّهُ لَيَتَبَشَّشُ مِنْ عُمْارِهِ إِذَا غَابَ عَنْهُ ثُمَّ قَدِمَ كَمَا يَتَبَشَّشُ أَحَدُكُمْ بِغَائِبِهِ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ

مسجد خراب از خرابی خود به خداوند متعال شکایت می کند و اگر آباد کنندگان او مدتی «: غایب شوند و مجدداً باز گردند آنچنان خوشحال می شود که یکی از شما گم شده ای داشته باشد و «: سپس به او باز گردد

انسانهای مسجدی مانع نزول عذاب الهی

علاوه بر آنکه در برخی از روایات، صریحاً اهل مسجد را انسانهایی فرخنده و مبارک به شمار آورده اند، در پاره ای دیگر از روایات وجود انسانهای مسجدی را مایه رفع بلا و تأخیر در نزول

خشم و غضب الهی بر جامعه شناخته - اند. امیرالمؤمنین (ع) نیز در حدیث دیگری در همین زمینه می -
فرمایند:

«

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَهْمُ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَتَحَاشَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَ
اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَالْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ
فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ

آنگاه که اهل زمین در نگاه و بديها غوطه -ور شوند، خداوند متعال قصد می -کند تمامی آنان را « . »
بدون استثنا دچار عذاب نماید، ولی با توجه به وجود جوانانی که برای نماز (بسوی مسجد) گام بر
می -دارند و نیز نونهالانی که در حال یاد گرفتن قرآن هستند به تمامی اهل زمین رحم نموده و عذاب
«آنان را به تأخیر می - اندازد .»

«توقف در «مسجد» و «بازار»

فقها یکی از مستحبات مسجد را زودتر از همه به مسجد رفتن و دیرتر خارج شدن از آن ذکر
نموده -اند و بالعکس در باب آداب تجارت، سبقت جستن در رفتن به بازار و پس از همه خارج شدن
را نامطلوب دانسته -اند. در این زمینه روایات ذیل که گوشه -ای از اسرار منعوضیت بازار را بیان
می -کند، قابل توجه است

محمد بن علی بن الحسین قال: قال امیرالمؤمنین (ع): جَاءَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي عَامِرٍ إِلَى النَّبِيِّ ص فَسَأَلَهُ «
عَنْ شَرِّ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَ خَيْرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص شَرُّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هِيَ مِيدَانُ
إِبْلِيسَ يَغْدُو بِرَأْيَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَهُ وَ يَبُثُّ ذُرِّيَّتَهُ فَبَيْنَ مُطَفِّفٍ فِي قَفِيرٍ أَوْ طَائِشٍ فِي مِيزَانٍ أَوْ سَارِقٍ فِي

ذَرَعَ أَوْ كَاذِبٍ فِي سِلْعِهِ فَيَقُولُ عَلَيْكُمْ بَرَجُلٍ مَاتَ أَبُوهُ وَ أَبُوكُمْ حَيٌّ فَلَا يَزَالُ مَعَ ذَلِكَ أَوَّلَ دَاخِلٍ وَ آخِرَ خَارِجٍ ثُمَّ قَالَ ع وَ خَيْرُ الْبِقَاعِ الْمَسَاجِدُ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَوَّلُهُمْ دُخُولًا وَ آخِرُهُمْ خُرُوجًا مِنْهَا

شیخ صدوق علیه الرحمه از امیرالمؤمنین (ع) نقل می - کند که حضرت فرمودند: مردی اعرابی از .» بنی عباس به محضر پیامبر (ص) مشرف شد و از آن حضرت در مورد بدترین و بهترین مکانهای زمین سؤال کرد رسول خدا (ص) فرمودند: بدترین مکانهای زمین بازارهاست که جولانگاه شیطان است. شیطان هر روز صبح پرچم خود را در بازارها افراشته و بساط خود را در آنجا قرار می - دهد. آنگاه فرزندان خود را در میان بازار منتشر می - کند. (در نتیجه) یکی در وزن کردن کم فروشی می - کند، دیگری در اندازه - گیری دچار سرقت می - شود، آن یکی در مورد کالا دروغ می - گوید. شیطان به فرزندان خود می - گوید: مردی که پدرش مرده است را رها نکنید که پدرش هنوز زنده است! شیطان، خود همواره اولین کسی است که به بازار وارد و آخرین نفری است که خارج می - شود. آنگاه رسول خدا (ص) فرمودند: و بهترین مکانهای زمین، مساجد است و محبوبترین اهل مسجد نیز کسانی هستند . که قبل از همه به مساجد داخل و پس از همه، خارج می - شوند

همسایه مسجد کیست؟

هر چند تأکید و تشویقهایی که در زمینه رفت و آمد به مسجد صورت گرفته، عمومی و همگانی است اما در مورد همسایه مسجد، تأکید بیشتری به عمل آمده و روایات فراوانی در این زمینه وارد شده است. امیرالمؤمنین بارها این جمله را بیان می - فرمودند که

« لَيْسَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ صَلَاةٌ إِذَا لَمْ يَشْهَدْ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِغًا صَحِيحاً

همسایه مسجد اگر مانعی برایش نبوده و سالم باشد و با این حال برای نماز واجب در مسجد حاضر . نشود نمازش مقبول در گاه الهی نخواهد بود». در برخی روایات، همسایه مسجد را چهل خانه از هر طرف ذکر نموده - اند. در حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) آمده است

«

حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا

حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا

».

حریم مسجد چهل ذراع و همسایه -های آن چهل خانه از چهار طرف است». کسانی که صدای «
:اذان را می - شنوند نیز همسایگان مسجد معرفی شده -اند. امیرالمؤمنین (ع) می -فرمایند

لا صلاه لجار المسجد الا في المسجد الا ان يكون به عذر او به عله فقيل: و من جار المسجد يا «
». «امیرالمؤمنین؟ قال: من سمع النداء

همسایه مسجد چنانچه عذر بیماری نداشته باشد، نمازش جز در مسجد مقبول در گاه الهی نخواهد «
بود. از آن حضرت (ع) سؤال شد: همسایه مسجد چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسی که صدای اذان
». «را بشنود

سیمای مسجد

از برخی روایات استفاده می -شود که ساختن مناره و گلدسته برای مساجد در زمان نبی اکرم (ص)
رایج نبوده و این امر بعدها در میان مسلمین رایج شده است. در روایات از بلند ساختن مناره نهی شده
است. امام صادق (ع) می -فرمایند

: «

« أَنْ عَلِيًّا عَ مَرَّ عَلَى مَنَارِهِ طَوِيلَهُ فَأَمَرَ بِهِدْمَهَا ثُمَّ قَالَ لَا تُرْفَعُ الْمَنَارَةُ إِلَّا مَعَ سَطْحِ الْمَسْجِدِ

علی (ع) به مناره - ای بلند برخورد نمودند فرمان داد تا آن را خراب کنند آنگاه فرمودند: مناره را « بایستی هم سطح با پشت - بام مسجد ساخت ». همچنین در حدیث دیگری از ایشان در مورد ساختن کنگره برای مسجد آمده است: امیرالمؤمنین علیه - السلام در کوفه، مسجدی را که دارای کنگره بود مشاهده نمود، فرمودند: این مسجد مانند معابد یهود و نصاری است. مسجد را بایستی صاف و بدون کنگره ساخت. در روایات آمده که هنگامی که قائم آل محمد (عج) قیام کنند، کنگره هر مسجدی در روی زمین را ویران می - کند. ساختن محراب نیز به شکل متداول در زمان ما که تنها ایجاد اثری بر روی دیوار مسجد است و یا همراه با مقداری کمی فرو رفتگی در دیوار می - باشد و از آن برای تعیین سمت قبله استفاده می - شود، کراهتی ندارد، بلکه آنچه در کتب فقهی به عنوان یکی از مکروهات بنای مسجد، شمرده شده ساختن (محراب داخل) برای مسجد است. امام صادق (ع) روایت می - کنند که:

« عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ كَانَ يَكْسِرُ الْمَحَارِبَ إِذَا رَأَاهَا فِي الْمَسَاجِدِ وَيَقُولُ كَأَنَّهُا مَذَابِحُ الْيَهُودِ »

امیرالمؤمنین (ع) هنگامی که در مساجد به محرابی برخورد می - نمودند آن را شکسته و می « - فرمودند: اینها شبیه به کشتارگاههای یهود است

محلی در خانه به عنوان مسجد

قرار دادن محلی در خانه به عنوان نمازخانه نه - تنها بلا مانع است بلکه مستحب نیز می - باشد. پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) در روایات به ساختن چنین مکانی در خانه توصیه فرموده - اند. امام صادق (ع) می - فرمایند

كَانَ عَلَىٰ عَقْدٍ جَعَلَ يَتَأْتِي دَارَهُ لَيْسَ بِالصَّغِيرِ وَلَا بِالْكَبِيرِ لِصَلَاتِهِ وَكَانَ إِذَا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ مَعَهُ « :
» بِصَبِيٍّ لَا يَبِيتُ مَعَهُ فَيُصَلِّي فِيهِ

امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه خود اتاقی متوسطی را که بزرگ و کوچک نبود به عنوان محل نماز قرار داده بودند شبها برای نماز خواندن، طفل کوچکی را که نمی - خوابید با خود به اتاق برده و نماز می - خواندند». از برخی روایات استفاده می - شود که علت به همراه بردن طفل آن است که تنها بودن انسان در خانه و اتاق مکروه است.

مَسَاجِدِي كِه نَام عَلٰی (ع) فَرِيْن وَ مُتَبَرَكْ بِه اَنَان اِسْت

:

مسجدالحرام که خانه کعبه در آن قرار دارد برترین مسجد خدا بر روی زمین است. قرآن کریم در آیات فراوانی با عظمت و احترام از آن یاد کرده است و کفار و مشرکین را از تصدی امور آن و حتی ورود به آن ممنوع کرده است. چنین جایگاه مقدس و با فضیلتی محل تولد حضرت علی (ع) است. محل تولد جانشین و وصی پیامبر و برحق - ترین انسان بعد از اوست

مَسْجِدْ كُوفَه

همان گونه که مکه حرم خدا و مدینه حرم پیامبر (ص) است، کوفه هم حرم امیرالمؤمنین است. بر پایه حدیثی از علی (ع)، دعای گرفتاران در این مسجد مستجاب است. این مسجد مقدس در طول تاریخ پیوسته مورد توجه بندگان صالح خدا و اولیای بزرگ او بوده است. مسافر می - تواند در مسجد کوفه همچون مسجدالحرام و مسجدالنبی و مسجدالاقصی که از برترین مساجد خدا بر روی زمین هستند نماز خود را تمام بخواند، (امیرالمؤمنین این چهار مسجد را چهار قصر بهشتی دنیا توصیف نموده

است). از روایات استفاده می- شود که این حکم الهی، سری از اسرار خداوند است. در حدیثی از حضرت علی (ع) آمده است: «اگر مردم قصایل و برکات این مسجد را می- دانستند از راههای دور حتی با عبور از روی برفها هم که شده خود را به آن می رساندند، گویا می- بینم که این مسجد در روز قیامت مانند محرمی که دو جامه احرامی بر تن دارد حاضر می- شود و برای اهل خود و نماز گزارانش شفاعت می- کند و شفاعت او مورد پذیرش قرار می- گیرد. هیچ مؤمنی نیست مگر این که در این مسجد حضور یافته و یا مشتاق و دلداده حضور در آن است». این مسجد جایگاه شهادت و عروج آن حضرت بوی محبوبش است و همچنین جایگاهی اصلی برای پاسخ به سؤالات و مشکلات مردم و رسیدگی و قضاوت میان آنها بوده است. از جمله آن حادثه بیت الطشت و دکه القضاء است. دکه القضاء کانچه- ای بود که در آنجا حضرت علی (ع) بر روی آن می- نشستند و قضاوت و حکم می- نمودند و در آن موضع ستون کوتاهی بوده که بر آن آیه کریمه

«ان الله يأمر بالعدل و الاحسان»

نوشته شده بوده است و بیت الطشت همان محلی است که معجزه امیرالمؤمنین (ع) ظاهر گردیده است در باب دختری باکره و بی- شوهر که یک وقتی در میان آب بوده که زالویی در شکمش داخل شده و کم- کم از مکیدن خون بزرگ شده بود و شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود برادران دختر گمان بردند که او حامله است و خواستند او را بکشند برای حکم او را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند. حضرت امر فرمود، در جانب مسجد پرده کشیدند و آن دختر را در پی آن پرده نشانیدند و قابله کوفه را امر فرمود که او را تفتیش کند. قابله پس از تفتیش عرض کرد یا امیرالمؤمنین این دختر آبستن است و فرزند در شکم دارد پس حضرت امر فرمود طشتی مملو از لجن آوردند و دختر را بر روی آن نشانیدند. آن زالو هنگامی که بوی لجن را شنید از شکم آن دختر بیرون آمد و بدین ترتیب یکی دیگر از جلوه- های حقانیت حضرت علی و اسرار امامت او ثابت گردید

مسجد رد الشمس یا شمس

این مسجد بر تپه مرتفعی در شرق مسجد قبا واقع شده و چون خورشید در اولین زمان طلوع به این مسجد می-تابیده نام «شمس» بر خود گرفته است. بعضی آن را با مسجد فضیخ اشتباه گرفته-اند. اما بر اساس آنچه که شیعه معتقد است این مسجد مکان بازگشتن خورشید برای اقامه نماز عصر حضرت علی (ع) بوده یعنی حادثه «الشمس» در این مکان رخ داده است. گویند: رسول خدا (ص) در این مکان بر زانوی علی (ع) به خواب رفتند، هنگامی که بیدار شدند، خورشید غروب کرده بود. آن حضرت به علی (ع) گفتند: آیا نماز عصر خوانده-ای؟ علی (ع) گفت: خیر، پیامبر (ص) دست به دعا برداشته و فرمودند: «خدایا! اگر علی در طاعت تو و رسول تو است خورشید را بر او بازگردان» اسماء گوید: «من دیدم که خورشیدی پس از غروب کردن بر کوهها و زمین نورافشانی کرد و علی (ع) نماز عصر را به جا آورد. بعضی نیز گفته -اند: این اتفاق در خیبر رخ داده است. . {همان طور که می دانیم و از واضحات است این روایت نه در اینجا که منبعی ندارد بلکه در کتب روایی هم ضعیف و به قول اساتید مان این روایت جسارت است به مقام حضرت امیر سلام الله علیه} {مصحح}

مسجد مباحله یا مسجد الاجابه

امام مسلم در صحیح از عامرین سعد روایت کرده است: رسول خدا (ص) روزی به مسجد «بنی معاویه» وارد و پس از اقامه نماز به دعا پرداختند، دعای آن حضرت طولانی شد. پس از پایان دعا، در پاسخ به سؤال ما در مورد طولانی شدن دعا فرمودند: از خداوند سه چیز خواستم که دو خواسته را به من عطا فرمود و یکی را منع کرد. این مسجد به سبب اجابت دعای رسول خدا (ص) به «الاجابه» معروف شد. پیامبر (ص) در همین مکان برای «مباحله» با «مسیحیان نجران» و به منظور روشن ساختن حقانیت خود و دین اسلام، همراه اهل بیت یعنی علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) حضور یافتند. در این حادثه مهم و تاریخی، مسیحیان نجران با مشاهده آثار روحانی و معنوی و چهره مصمم

و صادقانه اهل بیت رسول خدا (ص) حاضر به مباحله نشده و به پرداخت جزیه تن دادند. بدیهی بود که برای این عده بر حق بودن پیامبر اکرم (ص) از این-رو مسلم بود که اگر کسی نسبت به ادعای خود شک داشته باشد هیچگاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را به معرض خطر نمی-اندازد زیرا در مباحله، دو طرف به یکدیگر نفرین کرده و از خداوند نابودی طرف ناحق را طلب می-کنند. از این-رو مسیحیان که در ادعای خود نیز سست بودند ترسیده و تسلیم شدند. موقعیت کنونی این مسجد در سمت راست شارع ستین (ملک فیصل کنونی) قرار دارد

روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: بزرگترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت می کند، چیست؟ حضرت رضا فرمود: این فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام (که می گویی) در آیه مباحله است، آن جا که خداوند می فرماید: «هرکس بعد از آنچه از علم برای آمده است، با تو مخاصمه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، خودمان و خودتان را فراخوانیم. سپس مباحله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم» (بر اساس این آیه) رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان پسرانش، فاطمه علیها السلام را به عنوان زنانش، و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود آورد. از آنجا که هیچ یک از مخلوقات خداوند، بالاتر و برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، در نتیجه بنابر حکم خداوند «عزّ و جلّ، کسی برتر از نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود

مسجد براثا

مسجدی است در عراق در میان راه بغداد به کاظمین. با آن که در طول تاریخ، فراز و نشیب هایی را طی کرده، اکنون مسجدی آباد و پایرجاست. براثا نام قبیله-ای است که حتی قبل از بنای بغداد نیز وجود داشته است. امیر المؤمنین (ع) در بازگشت از جنگ نهروان از آن-جا عبور کرده و در نقطه-ای از این مسجد نماز گزارده است. بر پایه برخی از روایات، این مسجد جایگاه نماز عینی و مادر او مریم، ابراهیم خلیل و دیگر پیامبران الهی (ع) بوده است. در معجم البلدان آمده که براثا محله-ای بود

در طرف بغداد در قبله کرخ و جنوبی باب محول و برای آن مسجد جامعی بوده که شیعیان در آن نماز می-گذاشتند و خراب شده و گفته که قبل از زمان «راضی بالله» خلیفه عباسی شیعیان در آن مسجد جمع می-گشتند و؟؟؟ صحابه می-نمودند. راضی بالله امر کرد که ناگهانی در آن مسجد ریختند و هر که را یافتند بگرفتند و جلس نمودند و مسجد را بعد از آن خراب کرد و با زمین هموار نمود. شیعیان این خبر را به امیرالامراء بغداد «بحکم ماکانی» رساندند. بحکم حکم کرد با عاده بنا و وسعت و احکام آن و نوشت در صدر آن اسم راضی بالله را و پیوسته آن مسجد معمور و محل اقامه نماز بود. براثا پیش از بناء بغداد قریه-ای بوده که گمان مردم آنست که علی (ع) مرور کرده به آن در زمانی که به مقابله خوارج نهروان می-رفت و در مسجد جامع مذکور نماز خوانده و داخل شده در حمامی که در آن قریه بوده است و به این براثا منسوب است ابو شعیب براثی عابد و او اولین کسی است که در براثا و در کوخی ساکن شد یعنی در خانه-ای که از نی ساخته شده بود و عبادت خدا می-کرد در آن، تا اینکه بکوخی او، دختری از اولاد مستوفیان کبار از ابناء روزگار که در قصرها تربیت و بزرگ شده بود از آنجا می-گذشت. هم ینکه نظرش به ابو شعیب افتاد و حال و وضع او را مشاهده نمود از آن حال خوشش آمد و جذبه ابوشعیب او را کشید بحدی که اسیر و عاشق او گردید لاجرم در ترد آن عابد زاهد آمد و گفت من اراده کردم که خادم تو باشم گفت: تو را قبول می-کنم به شرط آنکه از این زی و هیئت و تشریفات مجرد شوی و دوری گزینی. آن دختر سعادت‌مند نیز قبول کرد و از آنچه مالک آن بود تجرد اختیار کرد و متلبس شد به لباس نساک و زاهدان و عابدان. آنگاه ابو شعیب او را تزویج نمود هم ینکه آن دختر وارد کوخی شد قطعه حصیری دید که ابو شعیب برای حفظ از رطوبت زمین آنرا در زیر بدن خود افکنده، به ابو شعیب گفت: من ترد تو نخواهم آمد مگر وقتی که این قطعه حصیر را از زیر خود دور افکنی زیرا که از تو شنیدم که می-گفتی زمین می-گوید

«یا بن ادم تجعل بینی و بینک حجابا و انت غدا فی بطنی» :

یعنی: ای پسر آدم مابین من و خود حجاب قرار می‌دهی و حال آنکه فردا در شکم من خواهی بود.
پس ابو شعیب آن را دور افکند و آن دختر ترد او ماند و با هم به نیکوترین وجهی عبادت می‌
نمودند تا هر دو وفات کردند.

«مسجد شجره یا مسجد «آباء علی

این مسجد که امروزه به نامه ای «شجره» «ذوالحلیفه» «آباء علی» مشهور است یکی از مساجد بسیار
مهم خارج از مدینه بوده و به عنوان یکی از میقاتها و مساجد احرام از اهمیت بسزائی برخوردار است.
پیامبر اکرم (ص) پس از اقامه دو رکعت نماز در این مکان احرام بسته و فرمودند: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ان الحمد لك و الملك، لا شريك لك لبَّيْكَ» از آن جهت عامه مردم در
سالهای متمادی آن را «آباء علی» گفته -اند که حضرت علی (ع) برای آبیاری نخلستانها، چاه های
فراوانی در این منطقه حفر کرده و آباء نیز اسم جمع «بئر» یعنی چاه است. فیروز آبادی که در قرن
هشتم آن را توصیف کرده می- گوید: این مسجد جز به نام آباء علی (ع) شناخته نیست

مسجد غدیر خم

غدیر خم» نام منطقه- ای در نزدیکی «جحفه» شمال غربی مکه است. در صدر اسلام حجاج عراق، «
شام، یمن از این منطقه برای بازگشت به کشورهای خود از یکدیگر جدا شده و هر یک مسیر خاص
خود را در پیش می -گرفتند. «غدیر خم» که مسجدی به همین نام در آن بنا شده، شاهد یکی از وقایع
مهم و تعیین کننده در تاریخ اسلام بوده است. در سال دهم هجری، رسول خدا (ص) هنگام بازگشت
از آخرین حج خود «حجه الوداع» در این منطقه به فرمان خداوند تبارک و تعالی، حضرت علی (ع) را
به عنوان وصی و جانشین خود به مسلمانان معرفی می- نمودند. سمت چپ این مسجد به سمت قبله
مکان ایستادن پیامبر برای انتخاب علی (ع) به جانشینی است که از سایر نقاط مسجد برای نمازگزاران

افضل است. نماز در این مسجد فضیلت بسیار دارد، زیرا مکانی است که پیامبر (ص) علی (ع) را به خلافت برگزیدند و حق آشکار شد. عبدالرحمن بن حجاج می -گوید: «از امام موسی کاظم (ع) راجع به نماز در مسجد غدیر به هنگام مسافرت سؤال کردم. امام علیه -السلام فرمودند: در این مسجد نماز بخوان، این مسجد دارای فضیلت است و پدرم و امام صادق (ع) نیز به نماز خواندن در این مسجد.» «فرمان می -داد».

مشاهده مشرفه

نماز خواندن در مشاهد ائمه (ع) محل قبور مطهر آنان مستحب است. این مشاهد همان خانه - هائی است که خداوند متعال، تعظیم و ذکر نام خود در آنها را رخصت داده است. بلکه مشاهد مشرفه از مساجد فضل است. در حدیث وارد شده است که یک رکعت نماز در مشهد امیرالمؤمنین (ع) مساوی با دویست هزار رکعت است. همچنین نماز در روضه انبیاء و جایگاه اولیا و صالحین و علما و عباد بلکه زندگان آنها مستحب می -باشد. قرآن کریم در این باره می -فرماید: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصال.....» در خانه - هائی که خداوند به بزرگداشت آن فرمان داده و ذکر نام خود در آنها رخصت داده است مردانی یافت می -شوند که صبحگاهان و شامگاهان.... خداوند را تسبیح می -کنند

هنگامی که پیامبر (ص) این آیه را تلاوت نمودند از آن حضرت سؤال شد: مراد از خانه - ها چیست؟ فرمودند مراد خانه - های پیامبران است. ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا خانه علی (ع) و فاطمه (ع) نیز از همین خانه - هاست؟ پیامبر (ص) فرمود: آری و از برترین این خانه - هاست^{۴۸}

عایشه درباره علی (ع) می گوید: دیدم در مجلسی پدرم ابوبکر به علی (ع) خیره شده و چشم از او بر نمی دارد. بعد از مجلس، به پدرم گفتم چر به علی (ع) خیره شده بودی؟ گفت چون از رسول خدا ص شنیدم نگاه به صورت علی (ع) عبادت است (الغدیر)

!جوان با نفرین پدرش شد

روزی علی (ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم. پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال !من مانده ام این پاهای شل

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید و او شفایافت (مفاتیح الجنان)

در روایت است که پیامبرانی چون یونس (ع) دچار گرفتاری شدند زیرا در پذیرش ولایت دچار شک شدند

عطیه رو می شناسین؟

جالبه بدونید اسم عطیه رو حضرت علی (ع) انتخاب کرد. عطیه عوفی یکی از دوستان اران □ ← حضرت علی، دانشمند، مفسر و اسلام شناس عصر خودش بود جوری که حتی اهل سنت هم او رو مورد اعتماد میدونستن و تاییدش میکردن

اون تفسیر قران رو در پنج جلد نوشته و از شاگردان ابن عباس بود

خطبه فدک رو برای پسر امام حسن نقل کرده و در زیارت اربعین با جابر عبدالله انصاری بود و □ ✓
اولین زائر اربعین محسوب میشه

زمانی که حجاج ابن یوسف به فرمانروایی رسید، دستور داد عطیه رو دستگیر کنن و به نزدش □ 
بیارن

حجاج رو به عطیه کرد و ﴿﴾

گفت: میدونی در زمان حکومت من، بردن اسم علی (ع) جرمه؟ +

گفت: میدونم -

میدونی در زمان من کسی پسر بچه دنیا بیاره و اسم بچه شو علی یا از مشتقات علی بذاره جرمه؟ +

گفت: میدونم -

میدونستی کسی اگه حتی تو چاردیواری خونهش فضائل علی رو برای خانوادهش بگه، من اون +
خونه رو بر سرش خراب میکنم؟

گفت: میدونم -

حجاج با چکمه لگد زد تو صورت عطیه و گفت پس تو غلط میکنی تو این فضا، فضایل علی رو ●
...میگی

صورت عطیه پر خون شد و دماغش شکست

...حجاج گفت الان میدم صورت و سرتو بتراشن و گردنتو بزنین. عطیه هیچی نگفت □ x

یه کم که حجاج آروم تر شد، گفت: اما اگه یه کاری بکنی از خونت می گذرم

عطیه گفت چه کاری؟ □♦

حجاج گفت: روز جمعه، تو شلوغی مسجد، قبل از خطبه های نماز جمعه، بری بالای منبر جلوی همه مردم علی رو لعن کنی

عطیه گفت باشه این کارو انجام میدم. حجاج گفت واقعا؟ □!

عطیه گفت: بله بالاخره حفظ جون واجبه

حجاج دستور داد جارچی ها جار بزنن همه جمعه بیان نماز جمعه، که عطیه میخواد علی رو لعن  کنه

تاریخ نوشته: اون روز خونه ها خالی از سکنه شده بود و همه اومده بودن نماز جمعه. وقتی عطیه □ ←
از پله های منبر میرفت بالا، مردم جیغ میزدن. گریه میکردن که عطیه نکن این کارو
ما حاضریم به جای تو جون بدیم، تیکه تیکه بشیم ولی تو این کارو نکنی

...عطیه گفت واستین تماشا کنین. رفت بالای منبر 

بعد از حمد و ثنای خدا، فریاد زد و گفت 

...پیغمبر فرمود خودم در عرش از خدا شنیدم گفت: علی خیر بشر

...علی بهترین بشره، هر کس ابا کنه کافره ▼

...و هیچ کس در این جمع مصداق این روایت نیست جز این ملعون، حجاج ابن یوسف... این کافره ●

...با این سخن عطیه، همه تکبیر گفتند و ذکر علی گرفتند ■

اما □ ✂

حجاج دستور داد عطیه رو از منبر کشیدن پایین. موهای سر و محاسنش رو تراشیدن، زبون عطیه رو از پشت سر بیرون کشیدن... سرش رو بریدن و کنار منبر آویزون کردن

:تا یه ماه جارچی ها جار میزدن، این پاداش کسیه که در زمان حجاج، بگه □

...علی خیر بشر

مادنیا را نمی خواهیم

روایت شده که علی علیه السلام و اصحابش در مسجد کوفه بودند . مردی به حضرت گفت : « پدر و مادرم به فدایت ، من تعجب می کنم که دنیا در دسترس مردم است ، ولی در دسترس شما نیست » .

علی علیه السلام فرمود: « ای فلان! آیا تو گمان می کنی که ما دنیا را می خواهیم و به ما داده نمی شود
». سپس حضرت دست مبارکش را دراز کرد و مقداری از سنگریزه ها را در دست گرفت و ناگهان
آنها تبدیل به جواهر گرانبها شدند!

علی علیه السلام فرمود: « اگر می خواستیم بود ، ولی نمی خواهیم » و آنها را پرتاب نمود و آنها به حال
اول برگشتند^{۴۹}.

ما شیخی داریم که هرگاه دچار مشکل شویم و او را صدا بزنیم او مشکلات ما را حل می کند

مرحوم علامه سیدمحمد حسین طهرانی در کتاب ارزشمند معادشناسی از استادشان مرحوم علامه

:طباطبائی نقل میکنند که

در کربلا واعظی بود به نام سیدجواد که ساکن کربلا بود ولی در ایام محرم و عزا برای تبلیغ به نواحی و روستاهای دوردست میرفت نماز جماعت میخواند و مسائل شرعی میگفت و سپس به کربلا برمیگشت. (او میگفت): یکبار گذرم افتاد به روستائی که همه اهالی آن سنی مذهب بودند و در آنجا برخورد کردم با پیرمردی محاسن سفید و نورانی و چون دیدم سنی است با او از در صحبت و مذاکره وارد شدم ولی دیدم الآن نمیتوانم تشیع را به او بفهمانم چون این مرد ساده لوح و پاکدل چنان قلبش از محبت غاصبین خلافت سرشار است که آمادگی ندارد و شاید گفتن حقیقت مطلب به او نتیجه برعکس بدهد. تااینکه یک روز برای اینکه راه مذاکره با او را باز کنم وبه تدریج ایمان در دل او پیدا شده و شیعه گردد از او پرسیدم: شیخ شما کیست؟ (عربها به بزرگ و رئیس قبیله شیخ میگویند) پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت دارد. چقدر گوسفند دارد. چقدر شتر دارد. چهارهزار نفر تیر انداز دارد. چقدر عشیره و قبیله دارد... من گفتم: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است! پیرمرد رو کرد به من و پرسید: شیخ شما کیست؟

گفتم: شیخ ما یک آقائی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده میکند. اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم و گرفتاری و پریشانی پیش آید و او را صدا بزنی فوراً به فریادت میرسد و رفع مشکل از تو میکند. پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است شیخ خوب است اینگونه باشد. اسمش

چیست؟ گفتم: شیخ علی. دیگر در این باره صحبتی نشد ولی احساس کردم پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده و دائم در فکر سخن من است. دهه محرم تمام شد و به کربلا برگشتم و بعد از مدتی دوباره به آن روستا عزیمت کردم و ایندفعه با شور و علاقه فراوانی. با خود میگفتم: آئروز سنگ بنا را گذاشتم و نامی از شیخ علی بردم. ایندفعه بنا را تمام نموده و شیخ علی رابه طور کامل معرفی میکنم و پیرمرد روشن دل را با مقام مقدس ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) آشنا میسازم. تا وارد روستا شدم سراغ او را گرفتم. گفتند: از دنیا رفته است! خیلی متاثر شدم و با خود گفتم: عجب پیرمردی به او دل بسته بودم که او را با ولایت آشنا کنم. حیف که بدون ولایت از دنیا رفت

چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست بلکه القائات و تبلیغات سوء او را از گرایش به ولایت محروم نموده است

به دیدن فرزندانش رفتم و پس از تسلیت تقاضا کردم که مرا سر قبر او ببرند. بالای قبر او گفتم: خدایا من به این پیرمرد امید داشتم. چرا او را از این دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیع نزدیک بود. افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت. از قبرستان که برگشتیم شب را در منزل همان پیرمرد استراحت کردم. وقتی خوابیدم درعالم رویا از دری وارد شدم دیدم یک دالان درازی است و در یکطرف آن نیمکتی است بلند که روی آن دو نفر نشسته اند و آن پیرمرد سنی نیز درمقابل آنهاست. پس از سلام و احوالپرسی دیدم در انتهای دالان دری است شیشه ای که از پشت آن باغی بزرگ دیده میشود. از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: اینجا عالم قبر و برزخ من است و باغ در انتهای دالان متعلق به من و قیامت من است. گفتم: چرا به باغت نمیروی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده. اول باید این دالان را طی کنم. گفتم: چرا طی نمیکنی؟ گفت: این دونفر معلم من هستند. آمده اند تا مرا تعلیم ولایت کنند. وقتی ولایتم کامل شد می روم. سپس به من گفت: آقا سیدجواد گفتی و نگفتی! گفتی: شیخ ما چنین و چنان است ولی نگفتی که او علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. به خدا قسم همین که

صدایش زدم به فریادم رسید. پرسیدم: قضیه چیست؟ گفت: وقتی از دنیا رفتم و مرا دفن کردند نکیر و منکر به سراغم آمدند و از من سوال کردند که: «من ربک؟ ومن نبیک؟ ومن امامک؟» من دچار وحشت و اضطرابی شدید شدم و هرچه میخواستم پاسخ دهم زبانم نمیچرخید. با آنکه مسلمان بودم ولی نمیتوانستم نام خدا و پیغمبرم را بر زبان جاری کنم. دور مرا احاطه کردند و میخواستند مرا عذاب کنند. من که به تمام معنا بیچاره شده بودم و میدیدم که هیچ راه گریز و فراری نیست ناگهان به یاد حرف تو افتادم که میگفتی: «ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند هر جا باشد فوراً حاضر میشود و از او رفع گرفتاری میکند» من هم فریاد زدم: ای علی به فریادم برس.

فورا آقای بزرگواری حاضر شدند و به آن دو مامور فرمودند: دست از این مرد بردارید. معاند نیست. او از دشمنان ما نیست. اینطور تربیت شده

حضرت آن دو را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقائد مرا کامل کنند. این دو نفری که روی نیمکت نشسته اند همان دو هستند که به امر حضرت مرا تعلیم عقائد میکنند. وقتی عقائد من صحیح شد اجازه دارم این دالان را طی کنم و وارد آن باغ گردم.

دوستان و دشمنان امام علی(ع)

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان علیه السلام! دزدی کرده‌ام، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید مضطر بوده‌ای؟» برای بار دوم آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان علیه السلام! دزدی کرده‌ام مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید از دیوار دزدی نکرده‌ای؟» برای بار سوم آمد

و تقاضای جاری شدن حد نمود. حضرت فرمود: «برو شاید به اندازه نصاب شرعی نبوده است؟» برای بار چهارم آمد و علی علیه السلام دستور داد، دست راست او را قطع کنند. او پس از اجرای حد دست قطع شده خود را برداشت و رفت. در راه به ابن ابی الکواء رسید و او از غلام سؤال کرد: چه کسی دستت را قطع نموده است؟ غلام مدح علی علیه السلام را گفته و جواب داد که: «امیرمؤمنان و

پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد». ابن ابی الکواء نزد علی علیه السلام آمد و گفت: «چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده‌اید ولی او مدح شما را می‌گوید». علی علیه السلام فرمود: «دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر غسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من ندارند». سپس دستور داد که غلام را برگردانند و دعائی خوانده و دست او را در جای قبلی خود گذاشت، که به اعجاز الهی سالم شد و گویا هیچگاه قطع نشده بود.^{۵۰}

ناکثین و قاسطین و مارقین

بعد از رحلت پیامبر (ص)، در حالیکه علی (ع) مشغول غسل و کفن و نماز و دفن پیامبر بود، عده ای در سقیفه جمع شدند و بعد از مباحثاتی، ابوبکر را به خلافت برگزیدند. ابوبکر هم در هنگام رحلت، عمر بن خطاب را خلیفه بعد از خود اعلام کرد. عمر هم در هنگام مردن، شورای 6 نفره را مأمور تعیین خلیفه نمود. که با ترندهایی، عثمان به خلافت رسید.

مدت 25 سال علی (ع) آن معدن رحمت و خزانه علم و بازوی شجاعت و صالح ترین انسان برای جانشینی پیامبر، خانه نشین بود تا اینکه در سال 35 با کشته شدن عثمان، مردم علی (ع) را به خلافت برگزیدند. حدود 5 سال بار خلافت به گردن علی (ع) بود و 3 جنگ مهم در این مدت اتفاق افتاد. علی (ع) در دوران خلافتش سه دسته را از خود طرد کرد و با آنان به پیکار برخاست: اصحاب جمل که خود آنان را «ناکثین» نامید و اصحاب صفین که آنها را «قاسطین» خواند و اصحاب نهروان یعنی خوارج که خود آنها را «مارقین» می خواند.

فلما نهضتُ بالامر نکث طائفة و مرقت اخرى و قسط اخرون

پس چون به امر خلافت قیام کردم، طایفه ای نقض بیعت کردند، جمعیتی از دین بیرون رفتند، جمعیتی از اول سرکشی و طغیان کردند. (خطبه شقشقیه)

ناکثین از لحاظ روحیه، پول پرستان بودند، صاحبان مطامع و طرفدار تبعیض

سخنان او درباره عدل و مساوات بیشتر متوجه این جمعیت است.

اما روح قاسطین روح سیاست و تقلب و نفاق بود. آنها می کوشیدند تا زمام حکومت را در دست گیرند و بنیان حکومت و زمامداری علی(ع) را در هم فرو ریزند. عده ای پیشنهاد کردند با آنها کنار آید و تا حدودی مطامعشان را تامین کند. او نمی پذیرفت، زیرا که او اهل این حرفها نبود. او آمده بود که با ظلم مبارزه کند نه آنکه ظلم را امضا کند. و از طرفی معاویه و تیپ او با اساس حکومت علی(ع) مخالف بودند. آنها می خواستند که خود مسند خلافت اسلامی را اشغال کنند، و در حقیقت جنگ علی(ع) با آنها جنگ با نفاق و دو رویی بود

دسته سوم که مارقین هستند روحشان روح عصبیتهای ناروا و خشکه مقدسی ها و جهالتهای خطرناک بود. علی(ع) نسبت به همه اینها دافعه ای نیرومند و حالتی آشتی ناپذیر داشت

یکی از مظاهر جامعیت و انسان کامل بودن علی(ع) این است که در مقام اثبات و عمل، با فرقه های گوناگون و انحرافات مختلف روبرو شده است و با همه مبارزه کرده است. گاهی او را در صحنه مبارزه با پول پرست ها و دنیا پرستان متجمل می بینیم، گاهی هم در صحنه مبارزه با سیاست پیشه های ..دو رو و صد رو، گاهی با مقدس نماهای جاهل و منحرف.

جنگ جمل (ناکثین):

عده ای از افرادی که با علی(ع) بیعت کردند، امیدوار بودند که امیرمؤمنان(ع) به آنان توجه نموده و از ثروت و جاه و مقام برای آنان سهمی بگذارد. اما کم کم متوجه شدند که امیرمؤمنان(ع) فرقی بین آنان و دیگر مسلمین، در هنگام تقسیم بیت المال قائل نیست. لذا اشخاصی مانند طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و عده ای دیگر، جلسات مخفیانه ترتیب دادند و تصمیم به مقابله با حضرت را گرفتند. طلحه و زبیر به بهانه حج به مکه رفتند و با عایشه، گروهی را بدور خود جمع نمودند و به بهانه انتقام خون عثمان، بطرف بصره حرکت کردند و در آنجا بعد از مقدماتی جنگ بین یاران عایشه و طلحه و زبیر از یکسو و لشکر ظفرمند علی مرتضی(ع) از سوی دیگر آغاز شد و با کشته شدن شتر عایشه و طلحه و زبیر و عده زیادی از دو طرف، جنگ به پیروزی امیرمؤمنان(ع) تمام شد.

جنگ صفین (قاسطین):

بعد از شکست ناکشین «عهدشکنان» در جنگ جمل، معاویه که حکومت خود را در شام با خطر مواجه می دید و امیر مؤمنان (ع) او را از استانداری شام عزل کرده بود، به بهانه خون عثمان لشگری هشتاد هزار نفره تهیه دید و بسوی عراق حرکت کرد. امیر مؤمنان (ع) نیز سپاهی نود هزار نفره که 900 نفر از انصار و 800 نفر از مهاجرین در آن شرکت داشتند، فراهم آورد.

در کناره های فرات، دولشگر مقابل هم قرار گرفتند و بعد از مقدماتی جنگ شروع شد و نود روز طول کشید. شخصیت هایی در این جنگ در کنار امیر مؤمنان (ع) بودند که حضور هر کدام از آنها در کنار علی (ع)، برای باطل بودن و ناحق بودن معاویه کافی بود. اشخاصی مانند عمار یاسر، اویس قرن، ابویوب انصاری، مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابوبکر، هاشم مرقال، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن حنفیه، در این نبرد شرکت داشتند. وقتی عمار و هاشم مرقال بشهادت رسیدند، لشگر امیر مؤمنان، حملات پیروزمندی را به لشگر معاویه نمودند. در اینجا بود که نیرنگ های عمرو عاص و اشعث بن قیس و دیگر مشاورین معاویه شروع شد و کار به آنجا کشیدند که قرآن ها بر سر نیزه کردند و تقاضا نمودند که قرآن درباره این جنگ حکم کند! از لشگر علی (ع) عده زیادی ساده لوح و عده ای هم از منافقین که می دانستند قضیه چیست، امیر مؤمنان (ع) را تحت فشار قرار دادند تا به حکمیت راضی شود و اینکار را بر علی (ع) تحمیل نمودند. آن اسوه مظلومیت مجبور شد که تن به حکمیتی بدهد که تا آخر آن برای حضرت روشن بود. با کشته شدن نزدیک به هفتاد هزار نفر از دو طرف، این جنگ بجایی نرسید و معاویه بانیرنگ هایی که بکار برد، نجات یافت.

جنگ نهروان (مارقین):

از حکمیتی که بر اثر نیرنگ پدید آمده به ضرر لشگر امیر مؤمنان تمام شد، گروهی بنام خوارج زائیده شدند. اینها همان کسانی بودند که حکمیت را بر علی (ع) تحمیل کردند. ولی بعد از مشخص شدن نیرنگ معاویه، از علی (ع) می خواستند که بخاطر پذیرفتن حکمیت، توبه کند! و در مقابله

با علی (ع) کارشان به آنجا کشید که گفتند: اصلاً ما حاکم لازم نداریم چون قرآن گفته است: **إِنَّ الْحُكْمَ** **اللَّهِ**. حاکم فقط خداست و علی (ع) و معاویه هر دو باید کنار بروند!

در میان اینها افرادی بودند که نماز و عبادتشان بسیار پر رونق بود و آثار سجده در پیشانی بعضی دیده می شد. اما از تقوا و عقل در آنها اثری نبود.

چهار هزار نفر از این گروه خوارج، در کنار نهر نهروان برای جنگ با امیر مؤمنان (ع) و قرآن ناطق جمع شدند. امام ابتدا پیکهائی را روانه کرد تا شاید خونشان حفظ شود ولی فقط 1200 نفر پشیمان شدند و برگشتند و بقیه بر سر تصمیم خود ماندند. طی جنگی که امیر مؤمنان (ع) با آنها نمود فقط 10 نفرشان زنده ماندند و بقیه کشته شدند.

باقیمانده خوارج در مکه جمع شده و طی گفتگوئی باهم تصمیم گرفتند که در شب 19 رمضان سال 40 هجری سه نفر را از بین ببرند: علی (ع)، معاویه و عمرو عاص. اما خدا مقدر نکرد که معاویه و عمرو عاص در محراب عبادت کشته شوند. لذا این دو جان سالم به در بردند و فقط امیر مؤمنان (ع) بود که با بهترین حالت بشهادت رسید. در سحر، شب قدر، در محراب عبادت، ماه رمضان و... که در هنگام فرود آمدن ضربت بر فرق نازنینش، صدا زد: **فَزْتُ رَبِّ الْكَعْبَةِ** ای خدا کعبه سو گند! رستگار شدم.

فضائل و مکارم اخلاق امیرمؤمنان علی(ع)

به شهادت کتب حدیث و تاریخ و سیره، حضرت علی علیه السلام یک انسان کامل و تجسم یافته همه فضائل و مکارم است. او، واجد همه کمالات و فضائل، آن هم در حد اعلا، و منزّه از همه عیوب و زشتی ها بود.

با این که دشمنان از نشر فضائل او جلوگیری می کردند، در خطبه ها و بر منبرها، سال ها از او بد می گفتند و لعن می کردند، دوستانش نیز از ترس دشمن جرئت ذکر فضائل او را نداشتند و حتی به اتهام تشیع کشته می شدند، کتب اهل سنت و شیعه، از فضائل و مناقب آن حضرت پُر است.

محمّد بن منصور طوسی می گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: «آن همه فضائل که برای علی ابن ابی طالب آمده، برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامده است.⁵¹»

گریه معاویه برای فضائل امیر مومنان (ع)

اصبغ بن نباته می گوید: روزی، ضرار بن ضمیره، بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد. معاویه به او گفت: «علی را برای من توصیف کن.» گفت: «مرا از این کار معاف بدار.» گفت: «نه؛ باید او را توصیف کنی.»

ضرار گفت: «خدا، علی را رحمت کند! وقتی در جمع ما بود، به مانند یکی از ما بود؛ هنگامی که نزدش می رفتیم ما را به خود نزدیک می کرد؛ اگر سؤال می کردیم پاسخ می داد؛ وقتی به زیارت او می رفتیم، ما را می پذیرفت و حاجب و دربان نداشت؛ با این که ما را درقرب خود می پذیرفت، در «عین حال، از هیبت او قدرت تکلم نداشتیم؛ تبسم او، همانند لؤلؤ منظوم بود

«معاویه گفت: «باز هم بگو»

ضرار گفت: «خدا، رحمت کند علی را! به خدا سوگند! شب بیداری او زیاد و خوابش کم بود؛ شب و روز، قرآن را تلاوت می کرد؛ قلبش را تسلیم خدا می کرد و با اشک دیدگانش به سوی او باز می گشت؛ پرده ها برایش نمی آویختند و دیدارش را از ما دریغ نمی کرد؛ در جلسات برای راحتی تکیه نمی داد، و تکیه ندادن را دشوار نمی دانست

ای معاویه! کاش علی را در تاریکی شب مشاهده می کردی که ریش خود را به دست می گرفت و همانند شخص مار گزیده به خود می پیچید. گریه می کرد و می گفت: «ای دنیا! تو به سوی من توجه کرده ای. هیهات! هیهات! من به تو نیاز ندارم و تو را سه طلاقه کردم.» بعد از آن می گفت: «آه! آه! از دوری سفر و کمی توشه و دشواری راه

ترجمه الإمام علی ابن ابی طالب، ج 3، ص 63⁵¹

اصبغ ابن نباته گفت: «در این حال، معاویه گریست و گفت: و پس کن ای ضرار! به خدا سوگند! علی [3].» «همین گونه بود. خدا رحمت کند ابوالحسن را.⁵²

سعید بن کلثوم می گوید: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم. سخن از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام به میان آمد. او را بسیار ستایش کرد و فرمود: «به خدا سوگند! علی ابن ابی طالب علیه السلام در طول عمر، لقمه حرامی میل نفرمود. اگر دو امر مباحی پیش می آمد، آنچه را برای دینش بهتر بود، همان را انتخاب می کرد. هیچ حادثه دشواری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش نمی آمد، جز این که علی را دعوت می کرد، چون به او اعتماد داشت. هیچ انسانی قدرت نداشت عمل رسول الله را انجام دهد جز علی. عمل آن حضرت به گونه ای بود که گویا بین بهشت و دوزخ واقع شده، همواره به بهشت امیدوار بود و از عقاب دوزخ می ترسید. در طول عمر، هزار بنده را از اموال شخصی که با تلاش خود و عرق ریزی تهیه کرده بود، خرید و در راه خدا آزاد کرد. [3].» خوراک خودش و خانواده اش زیتون و سرکه و خرما بود. لباسش فقط از کرباس بود

:پی نوشت

- ترجمه الإمام علی ابن ابی طالب، ج 3، ص 63[1]

- بحار الأنوار، ج 41، ص 14[2]

- بحار الأنوار، ج 41، ص 110: سعید بن کلثوم، قال: كنت عند الصادق جعفر بن محمد عليه [3] السلام فذكر أمير المؤمنين عليه السلام فأطراه و مدحه بما هو أهله، ثم قال: «والله ما أكل علي ابن ابی طالب عليه السلام من الدنيا حراماً قط حتى ينتهي سبيله، و ما عرض له أمرٌ قط هما لله رضا إلا أخذ بأشدهما عليه في دينه. و ما نزلت برسول الله صلى الله عليه و آله نازلة قط إلا دعاه ثقة به و ما أطاق عمل رسول الله صلى الله عليه و آله من هذه الأمة غيره. و أن كان ليعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار يرجوا ثواب هذه و يخاف عقاب هذه. و لقد اعتق من ماله الف مملوك في طلب وجه الله

والنجاه من النار مما كدّ بیدیه و رشح منه جینه. و أن كان ليقوت اهله الزيت و الخل والعجوة. و ما
».«كان لباسه إلا الكرايس

زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از شهرهای اسلامی حمله شد و زر و زیورآلات زن ها، به غارت برده شد. خبر به گوش حضرت رسید، حضرت فرمود مردها چیکار کردن؟ گفتن هیچ کاری،
:حضرت انقدر ناراحت شدن که فرمود

اگر مسلمانی از این شنیدن اتفاق بمیرد نباید تعجب کرد. در همین خطبه یا جای دیگه هست،
امیرالمؤمنین با عتاب می فرماید: مگر چندین بار به شما نگفتم که تو خونه هاتون ننشینید و برید خارج
از مرزها و در همونجایی که دشمن هستش بجنگید و گرنه ضربه می خورید و ذلیل خواهید شد؟ اونجا
به دشمن حمله کنید قبل از اینکه تو محل زندگی شما به شما حمله کنن

(خطبه ۲۷ نهج البلاغه)

شجاعت:

شجاعت علی(ع) از عجایب روزگار بوده است. شخصیتی که ذره ای ترس در وجودش نبود و از
سن ۲۰ سالگی وارد معرکه جنگها شد و تا سن ۶۳ سالگی پیوسته در مبارزه با دشمنان دین بود. اگر چه او
در دهها جنگ شرکت کرد اما هیچکدام برای هوای نفس و قدرت نمائی و غیره نبود. همه برای استقامت
اسلام و یاری پیامبر و بخاک انداختن کفار و مشرکین و منافقین انجام شد.

گویند: ضربات علی(ع) بکربود. یعنی با همان ضربه اول دشمن کشته می شد و نیاز به ضربه دوم
نبود. وقتی علی(ع) بشهادت رسید، معاویه گفت:

قل للارنب ترع حیثما سلکت وللظیاء بلا خوف و لاحذیر یعنی: به آهوان و خرگوشهابگو که هر کجا می
خواهند بدون هراس بروند و بچرند. (زیرا شیر بیشه شجاعت کشته شده است)

ابن ابی الحدید می نویسد: پادشاهان فرنگ و روم صورت علی (ع) را در عبادتخانه های خود کشیده و شمشیر خود را بنام او اسم می گذاشتند. پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود می کشیدند و بر شمشیرهای آلب ارسلان و ملک شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود. عمر درباره علی (ع) می گوید: اگر شمشیر علی (ع) نبود، اسلام استقامت نمی گرفت. علی (ع) فرمود: اگر همه عرب برای جنگ با من بیایند، من پشت نخواهم کرد.

خود حضرت چنین می فرماید: «... در جاهایی که شجاعان باز می ماندند، با جانم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را یاری می نمودم.»^{۵۳}

آن حضرت در خطبه «قاصعه» چنین می فرماید: «من در نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم.» حضرت بارها قسم یاد کرده اند که از مرگ و شهادت در راه خداوند نهراسیده؛ بلکه مشتاق آن است. این مطلب ایشان با جمله فزت و ربّ الکعبه در آن لحظات حسّاس و مهیب ضربت خوردن، به اثبات رسیده است.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره قدرت فوق العاده خویش می فرماید: «والله در قلعه خیبر را با نیروی جسمانی نکندم؛ بلکه با نیروی الهی از جا در آوردم»

درباره عظمت جهاد مخلصانه و شجاعت مولای مؤمنان، روایاتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که از آن جمله است

لمبارزة علی بن ابیطالب علیه السلام لعمر بن عبدود يوم الخندق افضل من عبادة امتی الی يوم القيامة^{۵۴}؛ هر آینه مبارزه علی بن ابیطالب با عمرو بن عبدود در روز خندق، از عبادت امت من تا روز قیامت، برتری دارد

:امام نکته سنج مان قدس سره می فرماید

^{۵۳} نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷

^{۵۴} الحکم الزاهرة، علیرضا صابری یزدی، ج ۲، ص ۱۲۸،

شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام و فرود آوردن شمشیر، و به دشمن آن شمشیر را ضربه زدن و او را کشتن، این امری است که در همه جا واقع می شود و بسیاری از اشخاص این اعمال را کرده اند و می کنند. ارزش به اینها نیست؛ ارزش به آن است که در قلب علی بن ابیطالب علیه السلام چه می گذشته است و مرتبه اخلاص او چه اندازه بوده است؟! آن مرتبه اخلاص است که یک ضربت را عبادت ثقلین، عبادت جنّ و انس، مقابل کرده است.^{۵۵}

آری! ملکوتیان هم به عظمت و جودی و شجاعت و بی باکی آن حضرت اعتراف دارند، به طوری که طبق روایتی از امام صادق علیه السلام ملکی در روز بدر (احد) از آسمان ندا سرداد: لاسیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی^{۵۶}

لا فتی الا علی، لاسیف الا ذوالفقار^{۵۷}

علی علیه السلام در دوران حکومت خود نیز روش های انسانی را به کار گرفت. حضرت در جنگ جمل، صفّین و نهروان هرگز در شروع جنگ، پیشقدم نشد، بلکه به نصیحت و خیرخواهی گمراهان پرداخت. حتی وقتی آن حضرت آگاهی یافت که عده ای از یاران ایشان قبل از جنگ به اهل شام دشنام می دهند، آنها را نهی کرد و فرمود:

بهرتر آن است که به جای دشنام، بگویید: خدایا! خون ما و آنها را حفظ کن و بین ما و آنان صلح بر قرار فرما و آنها را از گمراهیشان به هدایت آور تا آنان که حق را نمی شناسند، بشناسند و دست از دشمنی و گمراهی بردارند.^{۵۸}

دلسوزی و جوانمردی حضرت باعث کوتاهی در دفاع از دین اسلام و جهاد در راه خداوند نشد؛ بلکه فرمود: «تا وقتی دشمن (لشکریان معاویه) با شما جنگ را آغاز نکرده، شما به جنگ و کشتار آنان برخیزید.»^{۵۹}

^{۵۵} صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۳۱

^{۵۶} الحکم الزاھرۃ، ج ۲، ص ۱۲۸

^{۵۷} دیوان کمپانی، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی

^{۵۸} نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶

^{۵۹} نامه ۱۴

حضرت به فرزند ارشد خود، امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «تو هرگز کسی را به مبارزه دعوت نکن؛ ولی اگر به مبارزه دعوت شدی، اجابت کن؛ چرا که دعوت کننده به جنگ، سرکش است و انسان سرکش، مغلوب می گردد.»^{۶۰}

امیرمؤمنان علیه السلام هنگام مبارزه، همچون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درباره ضعیفان، زنان و کودکان و حتی اموال مردم سفارش می فرمود که به آنها تعرضی نشود. ماجرای صفین هم نمونه ای از همین جوانمردی هاست. معاویه دستور داد اطراف چاه های آب را به محاصره در آورند. تشنگی بر یاران امیرمؤمنان علیه السلام فشار آورد و با فرمان آن بزرگوار، یاران آن حضرت حمله نموده و چاه ها را از تصرف شامیان جفاکار و سنگدل در آوردند. ولی امام در مقابل درخواست یاران خویش برای مقابله به مثل، فرمود: «والله! رفتار آنها را انجام نمی دهم.» و سپس فرمان داد تا برای آب برداشتن لشکر معاویه، راهی باز کنند.

حتی در ماجرای صلح تحمیلی، وقتی به آن حضرت پیشنهاد شکستن عهدنامه و ادامه جنگ شد، نپذیرفت. حضرت همیشه به حفظ پیمان سفارش می کرد؛ اگرچه یاران خود را به هنگام صلح از نیرنگ دشمن بر حذر داشته و آنها را به هوشیاری سفارش می فرمود.

رحم و شفقت امام تا بدان حد است که به هنگام شهادت، درباره قاتل خویش - که شقی ترین انسان ها است - سفارش می فرماید: «اگر از این ضربه جان باختم، تنها یک ضربه به او بزنید و هرگز او را.» مثله نکنید

چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

و حقیقت آن است که کسی جز معصوم توان بیان فضایل آن حضرت را ندارد، چه رسد به درک آن فضایل و واقعیات. اما آیا این عذر، می تواند مجوز باشد تا به کندوکاو هرچند کم و ناقص، در حد توان خویش، نپردازیم؟

علی (ع) کودکان یتیم را می خنداند

شبی آن حضرت به زن مسکینی که کودکانی گرسنه داشت، برخورد کرد. کودکان آن زن از گرسنگی گریه می کردند. زن دیگی را که فقط آب در آن بود، بر آتش نهاده بود تا کودکان خیال کنند مادر برایشان غذا می پزد. زن آنقدر با آنها بازی کرد تا به خواب رفتند.

آن فریادرس گرفتاران، به همراه قنبر به منزل آمد و ظرفی از خرما و آرد و مقداری دنبه و برنج و تعدادی نان بردوش مبارک نهاد. قنبر خواست آن را حمل کند؛ ولی حضرت قبول نکرد. آن وجود مبارک وقتی به درب منزل زن فقیر رسید، اجازه خواست و وارد شد. آنگاه مقداری برنج و دنبه در دیگ ریخت و پس از پخته شدن، آن را نزد کودکان آورد و به آنها فرمود تا بخورند. پس از آنکه کودکان سیر شدند، در اتاق چون برّه ای حرکت کرد و صدا درآورد و در این هنگام، کودکان شروع به خندیدن نمودند.

وقتی از منزل آن زن بیرون آمد، قنبر عرض کرد: ای مولای من! امشب چیز عجیبی دیدم. علت برداشتن توشه را دانستم که برای ثواب بردن بود؛ اما راز بر روی دست و پا حرکت کردن و صدا در آوردن را، نفهمیدم برای چه بود؟

وصی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای قنبر! نزد کودکان رسیدم؛ در حالی که از شدت گرسنگی گریه می کردند. پس دوست داشتم از نزدشان بروم در حالی که با شکم سیر می خندند و هیچ راهی جز آنچه انجام دادم، برای آن نیافتم!»⁶¹

به شجاعت‌های امیرمؤمنان (ع) در جنگ‌ها اشاره ای می نمائیم:

جنگ بدر:

جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری واقع شد. تعداد لشگردشمن 950 نفر و تعداد نفرات سپاه اسلام 313 نفر بوده است. در ابتدای جنگ، برادر هند بنام ولید بدست علی (ع) کشته شد و پدرش عتبه بدست

61. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین (ع)، حسن بن یوسف حلّی، ص 114

حمزه کشته شدند. سپس سعید بن عاص و حنظلہ بن ابی سفیان و طلحہ بن عدی و نوفل بن خویله که از شیاطین قریش بود، بدست علی (ع) کشته شدند. و همین طور علی (ع) از سپاه دشمن می کشت تا اینکه نیمی از کشته های مشرکین که هفتاد نفر بودند، بدست علی (ع) بهلاکت رسیدند و باهمت سایر یاران پیامبر از جمله حمزه، لشکر اسلام پیروز شد.

جنگ اُحُد :

جنگ اُحُد در سال سوم واقع گردید. نفرات دشمن، پنج هزار نفر و تعداد یاران پیامبر، هزار نفر بودند. در ابتدا طلحہ بن طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید. کسی جرأت میدان او را نداشت. علی (ع) پیش آمد و با او مبارزه نمود و او را کشت. در این موقع پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس برادرش مصعب که علمدار مشرکین بود به میدان آمد که او هم بدست علی (ع) کشته شد. بعد عده زیادی از قبیله بنی عبدالدار پرچم را گرفته و سپس کشته شدند. در این هنگام از دشمن غلامی بنام صواب که در بزرگی جثه مثل گنبد بود و دهانش کف کرده بود و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون بود، مبارز طلبید. کسی از مسلمانان جرأت نکرد به جنگ او برود. علی (ع) بر او حمله کرد و او را کشت. سپس مسلمانان بر دشمن هجوم آوردند و کفار را وادار به عقب نشینی نمودند. مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمت شدند و کمانداران مسلمان کوه عینین بادیدن این صحنه محل تنگه را ترک کردند و برای جمع آوری غنیمت خود را به میدان جنگ رساندند. گروهی به فرماندهی خالد بن ولید از این فرصت استفاده کرده و کوه را دور زده و از پشت به مسلمانان یورش بردند. پرچم مشرکین دوباره بالا رفت. دشمنان در حال فرار نیز چون پرچم خود را دیدند و برگشتند. از طرفی شخصی صدا زد: محمد کشته شد! مسلمانان از این خبر دچار وحشت شدند و عقب نشینی و فرار نمودند. پیامبر تنها ماند و فقط چند نفر از او محافظت می کردند. از جمله علی مرتضی که دشمن از هر طرف به پیامبر حمله می کرد، علی (ع) آنرا دفع می نمود. تا آنکه نود زخم و جراحت بر بدن علی (ع) وارد شد. فداکاری علی (ع) طوری اعجاب انگیز بود که جبرئیل در آسمان ندا کرد: لا فتی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار. «منتهی الامال»

جنگ خندق :

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد. مشرکین باده هزار نفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند. بعضی از مسلمانان از کثرت لشگردشمن دچار هراس شده بودند. در این زمینه قرآن می فرماید: «إِنَّ جَائِكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَأَسْفَلَ مِنْكُمْ وَادْزَاغَتِ الْبَصَارُ» یاد بیاورید آن زمانی را که دشمن از بالا و از پایین بر شما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن 27 روز مدینه را محاصره کرد. سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضراب بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند. عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید. احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی (ع) خارج شد و در مقابل او قرار گرفت. پیامبر در این موقع فرمود: تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است. علی (ع) بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد. که پیامبر فرمود: ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، برتر است.

شکست دشمن آغاز شد و مخصوصاً طوفان، سنگریزه و خاک را بر لشگردشمن می ریخت. یکی از مسلمانان هم در لشگردشمن رخنه کرد و اتحاد یهود با آنان را برهم زد. با این عوامل لشگر دشمن عقب نشینی کرد و به مکه بازگشت.

جنگ خیبر :

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد. مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی (ع) مأمور فتح آن شد. او برای فتح این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت. سپس ربیع و عترب خیبری و مره و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای درآورد. یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند. علی (ع) در عملی

اعجاب انگیز در قلعه را از جادر آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل :

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یابس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشکر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد. تا اینکه علی (ع) فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بر دشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره و العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

جنگ حنین :

در جنگ حنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی (ع) که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابو جردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

زهد و بی اعتنائی به دنیا:

او نمونه یک انسان زاهد و پرهیزکار بود. لباس خود را آنقدر وصله زد که دیگر از وصله کننده خجالت می کشید. نان جو غذای امام، آنقدر خشک و سفت بود که گاهی ناچار می شد آنرا با سر زانوی خود، خورد کند! او می فرمود: که شکم خود را مقبره حیوانات نکنید!

در نامه به فرماندار مصر می نویسد: اگر می خواستم که غذای خود را عسل تصفیه شده و مغز گندم و لباسم را ابریشم قرار دهم می توانستم! ولی هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد، آنوقت من باشکم سیر بخوابم؟

علی(ع) در مسجد معتکف بود که عربی که امام را نمی شناخت، وارد مسجد شد. در هنگام افطار خدمت حضرت آمد. امام از کیسه غذای خود مقداری نان جو به او داد. او نانها را نخورد بلکه آنها را به گوشه عمامه بست و برای صرف غذا از مسجد خارج شد. در کوچه ها به خانه حسنین(ع) رسید و مهمان آنان گردید. او بعد از خوردن غذا، به حسنین(ع) گفت: در مسجد کسی را دیدم که غذای نامناسبی داشت. اجازه بدهید از این غذا مقداری برای او ببرم؟ حسنین(ع) به گریه افتادند و فرمودند: او پدر ما امیرمؤمنان است که بادنیا و نفسش مبارزه می کند.

یکروز دیدند که امام، شمشیر خود را می فروشد و می فرماید: بخدا اگر پول یک شلوار را داشتم، این شمشیر را که با آن غم و اندوه از صورت پیامبر برطرف می نمودم، را نمی فروختم!

عبادت:

امیرمؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

امام سجاد(ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرِ عَلَى 'عبادة علی؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟

او «تاج البکائن» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود.

شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً هو الضحاک اذا اشتد الضراب یعنی: علی در شب در محراب، بسیار می گریه. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد.

در یکی از شبهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می‌بارید، امام مشغول خواندن نماز نافله بود.

او می‌فرمود: خدایا! تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی‌کنم! بلکه تورا چون شایسته عبادت می‌دانم، عبادت می‌نمایم.

علم و حکمت:

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هربابی هزار باب دیگر باز می‌شود. و هر که می‌خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می‌نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است!

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و توئی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی‌شود.

و خود فرمود: اگر بخواهم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می‌شود. و فرمود: از فتنه‌ها از من پرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای

زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان
از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشناترم!

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن
نقطه ویا الف نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف!

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنْهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ
وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حمدته حمدمقر بر بویته، متخضع لعبوديته، متنصل من خطيئته، متفرد
بتو حیده...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش
بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می گویم، سپاس
کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد و در شناخت
یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الحمد لله الم محمود، المالك الودود، مصدر كل مولود ومآل كل
مطرود. ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرار ومدركها ومدمر
الاملاك ومهلكها ومكور الدهور ومكررها...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی
مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می
دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوههای عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می فرستد
و نیازهای خلق را او بر می آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکها و هلاک کننده
آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می کند و...

از ابن عباس آن مفسر بزرگ قرآن، پرسیدند: علم تو در مقایسه با علم علی (ع) چقدر است؟ گفت: مانند
قطره ای در مقابل دریا!

سخاوت و بخشش:

او بعد از پیامبر، بخشنده ترین افراد بود. شبها کیسه های غذا بر دوش بطور ناشناس، به در خانه فقراء و نیازمندان می رفت و به آنان کمک می کرد.

در حال رکوع، به فقیر انگشترش را بخشید که در شأنش آیه نازل شد: سرپرست شما، خدا، و رسول هستند و همچنین سرپرست شما آنان هستند که به خدا ایمان آورده و نماز برپا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند. مائده 55

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

شخصی به پیامبر مراجعه کرد و گفت: من غریبم و نیاز به غذا و جادارم. علی (ع) او را به خانه خود برد. چون غذا به اندازه کافی نبود، در هنگام انداختن سفره، علی (ع) چراغ را خاموش کرد و لب و دندان خود را به حرکت درمی آورد تا مهمان خیال کند که او مشغول خوردن است. روز بعد پیامبر از این ایثار و مهمان نوازی علی (ع) خبر داد.

در وسط جنگ، یکنفر از دشمنان گفت: ای علی! شمشیر خود را به من می دهی؟ حضرت هم شمشیرش را به او بخشید!

عدالت خواهی:

همانگونه که پیامبر فرمود: علی با حق است و حق هم با علی!

حق و عدالت همیشه با علی بودند. او خود فرمود: اگر دنیا را با آنچه در آنست بمن دهند تا دانه ای از دهان مورچه ای به ظلم بستانم، قبول نخواهم کرد. و فرمود: بخدا! اگر شب تا به صبح بر روی خارهای

تیز و بُرندهٔ سعدان بیدار باشم و در حالیکه دست و پایم در غل و زنجیر است، مرا از این سو به آن سو بکشند، برایم بهتر است تا اینکه در روز قیامت، خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به عده ای ستم کرده و مال کسی را غصب کرده باشم! و عدالت علی (ع) بود که عده ای بخاطر تحمل نکردن این عدل، از او جدا شدند و به آغوش دیگران پناه بردند.

نجاشی شاعر علی (ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را بر او جاری کند. قبیلهٔ او جمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشد. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به ترک حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را بر او جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده شد. وقتی معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم علی است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینت خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدایا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی(ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام!

اصحاب امیر مؤمنان:

مالک اشتر:

علی(ع) درباره مالک اشتر فرمود: او شمشیر خدا بود که تیزی آن کندنمی شد و ضربتش بی اثر نبود. مالک فرزند حارث بن عبد یغوث بن مسلمه بن ربیعہ بن حارث بن خزیمه بن نخع بن مذحج(1) معروف به مالک اشتر، مالک را بدان جهت اشتر می گویند که در جنگ یرموک که در زمان ابوبکر بین مسلمانان و رومیان اتفاق افتاد، وی شرکت کرد و بر اثر ضرباتی که از جانب رومیان به او وارد شد پلک های چشم او شکافته شد و برگشت، و عرب به کسی که چشمش چنین باشد «اشتر» می گویند.(2) عرب مالک اشتر را در زمره کسانی نام برده که قصیر النسب اند. زیرا در عرب کسی را که اسمش دلالت واضحی بر وجودش دارد و احتیاج به شمردن نسب او نیست به این نام می خوانند، یعنی: وقتی گفته شود مالک اشتر، همه می فهمند که منظور مالک اشتر نخعی از اصحاب امیر المومنین، سردار پیروز جنگهای مشهور و صاحب شخصیت عظیمی که ذلت و خواری را هرگز نپذیرفته است.(3) کنیه اش ابو ابراهیم است.(4) وی از اهالی یمن بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرف اسلام نایل آمد و چون به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله توفیق نیافت لذا او را جزو تابعین [ر. ک: همین اثر، ج 1، ص 34.] به شمار آورده اند. [مناقب ابن شهر آشوب، ج 2،

(5) ص 7.]

مالک از یمن به کوفه آمد و در همان جا ساکن گردید و چون مردی شجاع و دلاوری با تقوا بود در جنگ ها و فتوحات اسلامی از جمله در جنگ تبوک در سال 13 هجری در عصر خلافت ابوبکر به مصاف رومیان رفت [تاریخ طبری، ج 4، ص 401.] و در فتح دمشق به فرماندهی ابو عبیده جراح شرکت داشت [تاریخ طبری، ج 4، ص 441.]

او در عین دلاوری مقابل دشمنان و منحرفان در برابر ضعیفان و درماندگان دلی رحیم و قلبی مهربان داشت.

در زمان خلافت عثمان به علت اعتراض به کارگزار ناصالح کوفه به شام تبعید شد و از آن جا به کوفه بازگردانده و سپس به «حمص» تبعید گردید و سرانجام در سرنگونی خلافت عثمان به یاری اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت.

مالک پس از کشته شدن عثمان، در خلافت امیر مؤمنان علیه السلام بسیار تلاش کرد و اولین شخصی بود که با حضرت بیعت نمود، ابن ابی الحدید می نویسد: چون عثمان کشته شد، مالک اشتر خدمت حضرت علیه السلام آمد و گفت: یا علی، مردم برای بیعت با شما جمع شده اند و به حکومت و خلافت تو راغب هستند، به خدا سوگند اگر از آن خودداری کنی، چشمت برای بار چهارم بر آن اشک خواهد ریخت. امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمدند و در محلی نشستند. [در شرح ابن ابی الحدید آمده: فی بئر سکن ولی در کتاب الجمل آمده: فی بیت سکن فیه.] و مردم همه اجتماع کردند که بیعت کنند، در همین حال طلحه و زبیر آمدند ولی آن دو می خواستند که حکومت توسط شورا تعیین شود. اما مالک اشتر گفت: آیا مگر منتظر کسی هستید؟ ای طلحه برخیز و بیعت کن! طلحه برخاست و جلو آمد و بیعت کرد، کسی در میان جمع و موقع بیعت تفأل بدی زد و گفت: نخستین کسی که با علی علیه السلام بیعت کرد، شل بود، این کار به انجام نمی رسد و تمام نمی شود! انسان های شریف همواره در کارها تفأل به خیر و نیکی می زنند و از تفأل به شرّ و بدی خودداری می کنند.

سپس اشتر به زیر گفت: پسر صفیه برخیز، او هم برخاست و بیعت کرد و سپس مردم بر علی علیه السلام هجوم آوردند و بیعت کردند

و از سرداران بزرگ سپاه حضرت گردید

وی از شیعیان بسیار پای بند و یاری دهندگان به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، به طوری که رابطه دوستی او با مولای متقیان آن قدر زیاد بود که امام علی علیه السلام پس از مرگ وی فرمود: رحم الله مالکاً، فلقد کان لی کما کنت لرسول الله صلی الله علیه و آله؛ خداوند مالک را رحمت کند، او برای (6) من همان گونه بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم

از آن جا که معاویه از این رابطه معنوی بین امام علیه السلام و مالک آگاهی داشت دستور داده بود که در خطبه ها علاوه بر لعن امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، نیز به مالک اشتر و عبدالله بن عباس هم لعن کنند. [شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 99.]

در شجاعت و دلاوری این مرد الهی همین بس که ابن ابی الحدید درباره اش می گوید: پاداش مادری که چون مالک اشتر را پرورده است با خدا باد، که اگر کسی سوگند بخورد که خداوند متعال میان عرب و عجم شجاع تر از او، جز استادش علی علیه السلام نیافریده است، من بر او بیم گناه ندارم، [شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 213.]

(7) مالک در حدیث پیامبر

ابن ابی الحدید می نویسد: محدثان، روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که بر فضیلت و منزلت والای مالک اشتر دلالت می کند و آن شهادت و گواهی قاطع پیامبر صلی الله علیه و آله بر مؤمن بودن مالک است و حدیث مزبور چنین است؛ ابوذر می گوید: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: یکی از شما در فلات دور افتاده ای می میرد و گروهی از مؤمنان بر جنازه اش حاضر می شوند و آن کس من هستم که در بیابان ربنده از دنیا می روم و عده ای از راه خواهند رسید و مرا کفن و دفن خواهند نمود و طولی نکشید که عده ای از مسلمانان از راه رسیدند و او را کفن و دفن کردند. از جمله این افراد مالک اشتر است که پیش نماز آن گروه شد و بر جنازه ابوذر نماز گزارد. [ر. ک:]

شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 99؛ رجال کشی، ص 65، ح 117. [بنابراین مالک اشتر از جمله کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایمان و صالح بودن او به طور غیابی شهادت داده است.

مردم مدینه پس از کشته شدن عثمان، یک صدا با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند تا جامعه اسلامی بدون رهبر نماند. [ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 7.] حتی سران ناکشین یعنی طلحه و زبیر با اختیار کامل با آن حضرت دست بیعت دادند. مالک اشتر از جمله کسانی بود که در این راه پیش گام شد و جزو نخستین کسانی بود که با سخنان خود مردم را برای بیعت با آن حضرت تشویق نمود.

در نقلی دیگر آمده است: نخستین کسی که با علی علیه السلام بیعت کرد، مالک اشتر بود. او گلیم سیاهی را که بر دوش داشت، افکند و شمشیرش را بیرون کشید، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و بیعت کرد و به زبیر و طلحه گفت: برخیزید و بیعت کنید و پس از بیعت این دو، مردم بصره که برای برکناری عثمان به مدینه آمده بودند، برخاستند و با حضرت بیعت کردند و اول کسی که از بصریون با حضرت بیعت کرد، عبدالرحمان بن عریس بود، سپس سایر مردم بیعت کردند. [ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 7.]

(8) نمونه هایی از ایمان، اخلاص و تدبیر و سیاست و اعتقاد مالک به امیرالمؤمنین هنگامی که مردم در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام اجتماع کردند تا با حضرت بیعت کنند، مالک - 1 اشتر برخاست خطاب به مردم مطالبی گفت که در امام شناسی او بسیار گویا و گواه بر این مدعا است، او چنین گفت

.ای مردم، این علی وصی اوصیا و وارث علوم پیامبران است، گرفتاریش بزرگ و تحملش نیکو است اوست آن که کتاب خدا به ایمانش گواهی و پیامبر، بهشت را برایش شهادت داده است، همه فضائل در وجودش جمع است و هیچ کس از گذشتگان و آیندگان در تقدم او بر دیگران و علم و فضلش شک ندارد. [قاموس الرجال، ج 7، ص 466.]

امیر مؤمنان علیه السلام قبل از حرکت به جنگ با شامیان بر فراز منبر رفته، مردم را به جهاد علیه - 2 شامیان تحریض نمود، اما در این میان فردی از قبیله بنی فزاره را متهم به جنگ علیه مسلمانان کرد.

:مالک اشتر پاسخ او را داد و خطاب به امیر مؤمنان گفت

ای امیر مؤمنان، آنچه دیدی تو را سست نکند و آنچه از این مرد بخت برگشته و سرکش شنیدی تو را نا امید نسازد، همانا همه این مردم شیعیان تو هستند و برای جان های خود در قبال جان تو ارزشی قائل نیستند و پس از تو ماندن را نمی خواهند، اگر می خواهی ما را به مقابله دشمن ببر، به خدا سوگند این گونه نیست که هر کس از ما از مرگ بترسد، بتواند از آن رهایی یابد و به کمند آن گرفتار نگردد، و این گونه هم نیست که هر کس به زندگی کوتاه این جهان دل خوش کند، جاوید و پاینده بماند، ما خود در این خصوص برهانی قاطع و دلیلی محکم داریم و نیک می دانیم که هرگز انسانی قبل از فرا رسیدن اجلش نخواهد مرد، و ما چگونه با قومی فاسد و منحرف بدان گونه که شما آنان را توصیف کردید جهاد نکنیم و حکم خدا را در موردشان اجرا ننماییم

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام تجلیل از سخنان دلگرم کننده و سازنده مالک فرمود: راه مشترک است و مردم در حق برابرند و هر کس سعی خود را برای خیر خواهی همگان به کار برد تکلیفش را به انجام رسانده است. [وقعه صفین ص 94، با کمی اختصار؛ شرح ابن ابی الحدید ج 3، ص 173.] هنگامی که قرارداد حکمیت بین امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو، و معاویه از دیگر سو نوشته - 3 شد، مالک اشتر را فراخواندند که همراه دیگر گواهان پای آن را گواهی کند؛ اما مالک گفت

دست راستم بر بدنم نباشد و دست چپم برایم بی فایده باشد اگر در این صحیفه نام من برای صلح و ترک مخاصمه نوشته شود، آیا مگر من در این مورد دارای دلیلی روشن از خداوند خود نیستم؟! آیا یقین به ضلالت و گمراهی دشمنم ندارم؟! آیا اگر شما تن به پستی نمی دادید، پیروزی را به دست نمی آوردید؟

مردی اشعث بن قیس، طبق نقلی از میان مردم به اشتر گفت: به خدا سوگند، نه پیروزی را دیدی و نه پستی و زبونی را، اینک برخیز و بر خودت گواهی بده و آنچه را در این صحیفه نوشته شده، اقرار کن

و تو را از مردم چاره ای نیست

اشتر گفت: آری به خدا سوگند، همانا من در دنیا برای منافع این جهانی از تو روی گردان و در امر آخرت برای ثواب های آخرت نیز از تو بی رغبتم، و خداوند با این شمشیر من خون مردانی را ریخته است که تو در نظرم بهتر از آنها نیستی و خون تو هم از خون آنها محترم تر نیست. سپس گفت: آری آنچه امیرالمؤمنین در آن داخل شده است، داخل می شوم و از آنچه خارج شده است، خارج می شوم؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام داخل نمی شود مگر در هدایت و صواب. [وقعه صفین، ص 512.]

وقتی خبر تصرف بصره توسط ناکثین به سمع امیر مؤمنان علیه السلام رسید، آن حضرت که در 4- ذی قار بود، سخنرانی مهمی ایراد کرد و در ضمن آن از اعمال ظالمانه طلحه و زبیر به خدا شکایت نمود و گفت:

اللهم انّ طلحه و الزبیر قطعانی و ظلّمانی و ألّبا علیّ، و نکثا بیعتی، فاحلل ما عقداه، و انکث ما أبرما، و لا تغفر لهما أبداً، و أرهما المساءة فیما عملا و أملاً؛

پروردگارا، همانا طلحه و زبیر از من بریدند و بر من ستم کردند و بر من شورش نمودند و بیعت مرا شکستند. پروردگارا، آنچه را آنان گره زده اند بگشای و آنچه را استوار کرده اند از هم بگسل، و آن دو را هرگز نیامرزد و در آنچه کرده اند و به آن دل بسته اند فرجامی ناخوش بهره ایشان فرمای

:چون سخنان امام علیه السلام تمام شد مالک اشتر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا چنین گفت: ای امیرالمؤمنین سخن تو را شنیدیم و همانا درست می گویی و خدا تو را موفق دارد، یا علی، تو پسر عمو و داماد و وصی پیامبر مایی و نخستین کسی هستی که او را تصدیق کردی، و همراهش نماز گزاردی، و در همه جنگ های او شرکت نمودی، از این رو در این موارد بر همه امت فضیلت داری و از همه برتری و برای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از همه سزاوارتری، یا علی، هر کس از تو پیروی کند به بهره خود رسیده و مژده رستگاری را دریافته است و آن کس که از فرمان تو سرپیچی نماید و از تو روی گرداند به جایگاه خود در هاویه دوزخ منزل گزیده است.

ای امیرالمؤمنین، سوگند به جان خودم که کار طلحه و زبیر و عایشه برای ما آسان و ماهیتشان برایمان روشن و شناخته شده است آنها بی آن که از تو خلافی بینند و یا ستمی نموده باشی از تحت فرمان تو خارج شده اند و به این اقدام خطیر مبادرت نموده اند، اگر آنان می پندارند که خون عثمان را طلب می کنند، نخست باید از خود قصاص بگیرند که آن دو، نخستین کسانی بودند که مردم را بر او شوراندند و مردم را به ریختن خونس واداشتند، و خدا را گواه می گیرم که اگر به بیعتی که از آن بیرون رفته اند باز نگردند آن دو را نیز به عثمان ملحق خواهیم ساخت چرا که شمشیرهای ما بر دوش های ماست و دل های ما در سینه هایمان محکم و استوار است، و ما امروز همان گونه ایم که دیروز بودیم.

مالک این سخنان قاطع و محکم را گفت و بر جای خود نشست. [شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 309.]

برپایی پل رقه: امام علیه السلام در مسیر حرکت خود به جانب صفین در سرزمین رقه فرود آمد و 5- از آن جا نامه ای به معاویه نوشت [ر. ک: وقعه صفین، ص 150]. [و مجدداً حجت را بر او تمام کرد تا شاید بدون خون ریزی جلو یاغی گری معاویه گرفته شود. اما معاویه در پاسخ نامه، آن حضرت را تهدید به جنگ کرد، از این جهت امام علیه السلام فرمان حرکت از رقه به جانب صفین را صادر کرد، ولی مشکل سپاهیان علی علیه السلام رود فرات بود که بدون زدن پل امکان پذیر نبود، حضرت از مردم رقه خواست که وسیله عبور او و سپاهیان را فراهم کنند، ولی مردم این سرزمین از زدن پل خودداری کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در عین قدرت عکس العملی از خود نشان نداد و تصمیم گرفت که سپاهیان خود را از روی پل دورافتاده ای که در محلی به نام مَنبِج بر وزن مسجد بود عبور نماید.

در این هنگام مالک اشتر آنان را تهدید به جنگ نمود و آنان از ترس خود، پل را ساختند. [ر. ک: همان، ص 151؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 565.]

امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاهی گران مسیر راه را طی کرد و وارد سرزمین صفین شد، و به پیش 6-

قراولان و طلایه داران سپاه خود که مالک اشتر آنان را فرماندهی می کرد، پیوست. اما علی علیه السلام وقتی قدم به صفین گذارد که دشمن میان سربازان او و آب فرات لشکر بزرگی را مستقر کرده و امکان استفاده لشکر عراق را از آب فرات سلب کرده بود.

نگرانی بر سپاه امام علیه السلام مستولی شد، اما نظر سپاه امام این شد که باید با یک حمله غافلگیرانه. ورود فرات از دست دشمن آزاد شود.

امام علیه السلام فرمود: اختیار با شماست سپس موضع تمرکز نیروهای اشتر را معین کرد و بعد خطبه ای بسیار غرّا و کوبنده خواند که سپاهیان را به طوری تهییج کرد که با یک حمله برق آسا، سربازان معاویه را درهم شکستند و فرات را آزاد کردند.

در یکی از روزهای سخت جنگ در صفین، جناح راست سپاهیان عراق در برابر حمله شدید 7- سپاهیان شام، در هم شکست و نیروها پا به فرار گذاشتند. امیر مؤمنان علیه السلام با مشاهده فرار جناح راست سپاهیان، آهنگ جناح خود کرد و از مردم می خواست برگردند و به نبرد ادامه دهند، در همین حال از کنار مالک گذشت و فریاد زد: ای مالک به این جماعت در حال فرار بگو، از چه و به کجا می گریزید، آیا از مرگی که هرگز نمی توانید آن را عاجز کنید و به زندگانی که برای شما باقی نمانده است، فرار می نمایید؟

مالک حرکت کرد و در برابر فراریان ایستاد و سخنان امیرالمؤمنین را برایشان بازگفت و به آنان فریاد زد: ای مردم من مالک بن حارثم، و مکرر خود را معرفی کرد و گفت: من مالک بن حارثم، حال پیرامون من جمع شوید، ولی از آن گروه یک نفر هم به او توجه نکرد و هم چنان در حال فرار و دور شدن از صحنه نبرد بودند.

در این لحظه، مالک با خود پنداشت که نام اشتر میان مردم مشهورتر است به این سبب او فریاد زد: ای مردم من اشترم، ای مردم من اشترم، به من نزدیک شوید و فرار نکنید. در این هنگام گروهی به جانب او آمدند، مالک به آنان گفت: آنچه امروز انجام دادید، بسیار ناپسند بود، ای مردم از دشمن استقبال کنید و بر آنان حمله کنید و با سرعت و تهور به دشمن یورش برید.

ای مردم مگر نمی دانید هدف دشمن خاموش کردن نور خدا و سنت پیامبر و زنده کردن بدعت ها است، پس در راه خدا و دفاع از دین ایثار کنید؛ فرار از میدان نتیجه ای جز خواری و مرگ و عذاب. دردناک الهی ندارد.

آن گاه مذحجیان را ملامت نمود که: امروز خدا را خشنود نکردید و به وظایف خود عمل ننمودید، این رفتار فرار از جنگ از شما بعید بود، مگر نه این که شما دست پرورده جنگ و بزرگ شده رزم و پیکارید و اصحاب تهاجم و ارباب جوان مردی، شما که هرگز به درماندگی و بیچارگی معروف...نبودید.

سخنان نافذ مالک در آنان و سایر فراریان اثر گذاشت، لذا خطاب به او گفتند به هر جا که می خواهی. ما را ببر، مالک گفت: من با شما هم پیمان می شوم که تا پیروزی نهایی یا شهادت بجنگیم. آن گاه به همراه آنان به بخش مرکزی سپاه معاویه حمله کرد و قوی ترین ستون سپاه دشمن را مورد حمله قرار داد. این گروه به حدی پایداری از خود نشان داد که دشمن را به وحشت و ترس انداخت و سپس به اردوگاه سپاه علی علیه السلام بازگشت و بدین ترتیب مالک اشتر از گروه فراری نیروهای ساخت که دشمن را به شگفتی و حیرت واداشت.

بعد از این واقعه امام علیه السلام از بازگشت آنان به میدان جنگ و حماسه آفرینی آنان به ویژه مالک اشتر ابراز رضایت نموده و خطبه ایراد فرمودند. [ر. ک: وقعه صفین، ص 255 - 250؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 203 - 199.]

جریان احضار مالک اشتر توسط امام علیه السلام را از زبان ابراهیم فرزند مالک اشتر نقل می - 8 کنیم: مردی از قبیله نخع می گوید: من نزد معصب بن زبیر بودم که ابراهیم بر او وارد شد و مصعب درباره پدرش مالک از او سؤال کرد. او چنین شرح داد که: در آن هنگام که پدرم بر لشکر معاویه در صفین اشراف داشت تا حمله کند و کار را بر آنها تمام نماید، من نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر بودم که او را مجبور کردند که دست از جنگ بردارد و پدرم مالک را از صحنه نبرد فراخواند. حضرت به ناچار یزید بن هانی را نزد پدرم فرستاد و پیام امام علیه السلام را که بازگشت به پشت جبهه

بود، به اطلاع او رسانید

ابراهیم می گوید: پدرم مالک در پاسخ به یزید بن هانی گفت: خدمت علی علیه السلام برگرد و بگو، شایسته نیست در این لحظه ها و ساعت های سرنوشت ساز، مرا از جایگاهم فراخوانی که امیدوار به فتح و پیروزی هستم و در مورد احضار من شتاب مکن

یزید بن هانی نزد حضرت علیه السلام بازگشت و موضوع را گزارش داد. پسر مالک می گوید: همین که ابن هانی برگشت، بانگ هیاهو و گرد و غبار از جایی که پدرم ایستاده بود، برخاست و نشانه های فتح و پیروزی برای مردم عراق نمودار و شکست و خواری برای مردم شام آشکار شد، ولی در این هنگام همان گروه جاهل و ظاهربین و فریب خورده به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: به خدا سوگند ما چنین می بینیم که تو به اشتر فرمان دادی بجنگد. امام فرمود: من هرگز با مأمور خود در حضور شما محرمانه سخن نگفتم، هر چه گفتم شما آن را شنیدید، چگونه مرا بر خلاف آنچه که آشکارا گفتم، متهم می کنید؟! اما سران مخالفین گفتند: دوباره کسی را بفرست تا فوراً مالک بازگردد و گرنه به خدا قسم از تو کناره می گیریم. امیرالمؤمنین علیه السلام به یزید بن هانی فرمود: ای پسر هانی، بشتاب. و به مالک بگو که سریعاً نزد من آید که فتنه واقع شد

یزید بن هانی نزد پدرم رفت و او را آگاه کرد. مالک به ابن هانی گفت: آیا این آشوب و فتنه تنها به دلیل برافراشتن این قرآنها است؟ گفت: آری. مالک گفت: به خدا قسم، هنگامی که قرآنها برافراشته شد، گمان بردم که این عمل بذر اختلاف و تفرقه را در دل های اصحاب ما می کارد هر چند که خداوند زمینه های فتح و پیروزی ما را فراهم ساخته بود و این توطئه پسر نابغه عمروعاص است. سپس اشتر به یزید بن هانی گفت: آیا نشانه فتح را نمی بینی؟ آیا نمی بینی چه بر سر آنها آمده و خداوند چه رحمتی برای ما فراهم آورده است؟ آیا سزاوار است این فرصت را از دست بدهیم و از آن بازگردیم؟ یزید بن هانی به مالک اشتر گفت: آیا دوست داری تو این جا پیروز شوی و اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام خالی باشد و او را تسلیم دشمن کنند؟ اشتر گفت: سبحان الله، به خدا سوگند من هرگز چنین چیزی را دوست ندارم

پس از جنگ صفین و تحمیل حکمیت بر امام علیه السلام و خروج معاویه بن حدیج بر ضد محمد -9 بن ابوبکر - والی مصر از سوی امام علیه السلام - اوضاع مصر در معرض خطر بود و نیازمند حاکمی شجاع و کارآزموده بود و این اوصاف تنها در مالک وجود داشت، لذا امام طی نامه ای او را از نصیبین و بلاد آن فراخواند تا به مصر اعزام نماید، نامه امام علیه السلام به مالک چنین بود:

اما بعد، من تو را از معدود کسانی می دانم که برای برپایی دین از او کمک می جویم تا ریشه های نخوت و خودکامگی خودکامگان را بخشکانم و این شکاف عمیق و خطرناک - مصر - را مسدود نمایم. من محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر منصوب نمودم، اما گروهی بر ضد او خروج کرده اند و او به دلیل جوانی و عدم برخورداری از تجارب و فنون جنگی نمی تواند از عهده برآید، پس نزد من بیا در مورد آنچه لازم است بیندیشیم و یکی از یاران خیرخواه و قابل اعتماد خود را برای اداره امور محل انتخاب کن و به سوی ما حرکت نما، و السلام

لذا مالک اشتر، شیب بن عامر را برای جانشینی خود گمارد و خود به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد. [ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 73؛ امالی مفید، ص 80.]

حضرت اوضاع مصر را بیان کرد و سفارش های لازم را به او گوش زد نمود و مالک با توصیه های امام علیه السلام عازم مصر شد. [ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 73؛ امالی مفید، ص 80.]

(9) شهادت مالک

مالک اشتر پس از دریافت دستورات امام علیه السلام به جانب مصر حرکت کرد، اما جاسوسان معاویه خبر دادند که مالک عازم مصر شد، معاویه سخت نگران و ناراحت شد، زیرا او چشم طمع به مصر داشت و می دانست با حضور مالک در مصر، هرگز نمی تواند بر آن جا تسلط یابد، لذا به فکر افتاد که نگذارد مالک وارد مصر شود تا به اوضاع نابسامان آن جا سامان بخشد، از این رو برنامه قتل مالک را طراحی کرد.

از این رو یکی از بردگان آزاد شده خانواده عمر را بر اشتر گمارد. آن مرد در نیمه های راه به مالک و عائله اش ملحق شد و به خدمتش کمر همت بست و در خدمت گزاری به مالک و احترام به علی علیه

السلام و خاندان بنی هاشم نهایت سعی و تلاش را از خود نشان داد، از همین رو مالک سخت شیفته او شد و به او اعتماد و اطمینان کرد تا این که به قُلم - در نزدیکی رود نیل - رسید، مالک آب طلب کرد، همان مرد خائن گفت: آیا شربت آمیخته به آرد سرخ کرده می خوری؟ او در این محل شربت سویق را به سمی کشنده آلوده کرده بود [در تاریخ طبری عسل مسموم ذکر کرده که در نقلی دیگر آمده است.] به مالک اشتر داد و مالک ساعاتی پس از نوشیدن آن جان سپرد، و بدین گونه شمشیر برنده اسلام در غلاف فرو رفت. سپس همراهان مالک هر کجا آن مأمور را تعقیب کردند، وی را نیافتند. [ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 76؛ تاریخ یعقوبی، ج 5، ص 95 و ج 2، ص 194.]

معاویه مکر دیگری هم به کار بست و آن این که از مردم شام خواست تا برای خلاصی از شر مالک اشتر دعا کنند، در حالی که قبلاً نقشه قتل او را کشیده و به شهادت رسانده بود. [ر. ک: امالی مفید، ص 81.]

(10) امام در سوگ مالک

همین که خبر شهادت مالک اشتر منتشر شد، به همان اندازه که مردم شام را مسرور کرد، مردم عراق و امام علیه السلام را اندوهگین ساخت و در این میان امیرالمؤمنین علیه السلام از همه کس در مرگ :مالک بیشتر سوخت؛ به طوری که با صدای بلند در غم شهادت او گریست و فرمود
 اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اَللّهُمَّ اِنِّیْ اُحْتَسِبُ عَنْدَكَ، فَاِنْ مَوْتَهُ مِنْ مِصَائبِ الدَّهْرِ، فَارْحَمِ اللّٰهَ مَالِکاً فَقَدْ وَفِیْ بَعْدِهِ وَ قَضٰی نَحْبَهُ وَ لَقِیْ رَبَّهُ...؛

ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. و ستایش و حمد برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است. خدایا، من مصیبت مالک را در راه تو به حساب می آورم، زیرا مرگ او از مصیبت های روزگار است. رحمت خدا بر مالک باد، که او به پیمان خود وفا کرد و عمر خود را به پایان رساند و پروردگار خود را ملاقات کرد، با این که ما با خود عهد بستیم که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر هر مصیبتی شکیا باشیم، با این حال می گویم که این مصیبت ما را غمگین و ناراحت کرد. [

اعیان الشیعه، ج 9، ص 39.]

راوی در ادامه می گوید: علی علیه السلام روزهای زیادی در فراق مالک گریست و ایام مدیدی هم چنان محزون بود و سوگوار ماند و می فرمود: به خدا سوگند که دیگر نظیر او را نخواهم یافت و احدی برایم مثل او نخواهد شد. [اعیان الشیعه، ج 9، ص 39.]

این گونه تأثر و اندوه امام علیه السلام در فراق مالک، حکایت از عمق ایمان و اعتقاد مالک به اسلام و امامت علی علیه السلام دارد. اما در شام وقتی معاویه از شهادت مالک آگاه شد بسیار شادمانی نمود و مردم آن جا را جمع کرده و گفت: علی علیه السلام دو دست داشت: یکی عمار یاسر بود که در صفین قطع شد و دست دیگرش امروز و مردم بی خبر شام از مرگ مالک خوش حال شده و به یک دیگر تبریک گفتند. [ر. ک: الاختصاص، ص 81؛ الامالی مفید، ص 83.]

در خاتمه باید گفت که مالک اشتر، قهرمان قهرمانان و بازوی توانمند و دست راست امیرمؤمنان علیه السلام و پیش مرگ آن حضرت علیه السلام بود، او برای علی علیه السلام همان گونه بود، که علی علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، معاویه مالک را بازوی راست علی می خواند و با مسموم شدن او راه برای تسخیر مصر، حجاز، عراق و یمن توسط شامیان هموار شد. زندگی او ذلت شام بود و مرگش ذلت عراق، نفوذ او در میان ملت عراق به حدی بود که پس از شهادت او، لشکر عراق هرگز نتوانستند موضع محکم و روشنی اتخاذ نمایند، خود مردم بارها می گفتند: اگر ما در اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه ضعیف و ناتوانیم تنها به این دلیل است که دیگر مالک اشتر نیست که در برابر تنگ نظری و سست عنصری این جمع پراکنده بایستد و مردم را به دور امیرمؤمنان مجتمع سازد و در همین خصوص امیرمؤمنان آنان را نکوهش می کرد و می فرمود: وای بر شما، مگر حق من بر شما از حق مالک کمتر است، آیا مگر او حقی فراتر از حق جوار و حق مسلمانی بر گردن شما داشت و حال آن که من ولی و امیر شما هستم و با این وجود سخنم را نمی شنوید؟! خدایش او را رحمت کند. ما هم در ادامه دعای امام علیه السلام می گوئیم: خدایا مالک را رحمت کن و در جوار مولایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار ده، آمین یا رب العالمین

: جهت مطالعه بیشتر

زندگی پر افتخار مالک اشتر قهرمان قهرمانان، محمد مهدی اشتہاردی

اصحاب امام علی ج 2، سید اصغر ناظم زاده قمی

آثار ادبی اصحاب امیر المومنین ترجمہ دیوان مالک اشتر، ترجمہ: سید مرتضی موسوی گرمارودی

:پاورقی ها

محمد مهدی اشتہاردی، زندگی پر افتخار مالک اشتر قهرمان قهرمانان، چاپ سوم: 1375، 1-

. انتشارات پیام آزادی، ص 16

همان، ص 21-2

مولف: قیس عطار، آثار ادبی اصحاب امیر المومنین ترجمہ دیوان مالک اشتر، ترجمہ: سید 3-

مرتضی موسوی گرمارودی، چاپ اول: 1379، انتشارات دلیل، ص 11

محمد مهدی اشتہاردی، زندگی پر افتخار مالک اشتر قهرمان قهرمانان، ص 21-4

سید اصغر ناظم زاده قمی، اصحاب امام علی ج 2، چاپ اول: 1385، ناشر موسسه بوستان کتاب، 5-

صص 1021-1023

محمد مهدی اشتہاردی، زندگی پر افتخار مالک اشتر قهرمان قهرمانان، ص 151-6

سید اصغر ناظم زاده قمی، اصحاب امام علی ج 2، صص 1023-1024-7

همان، صص 1028-1058-8

همان، ص 1059-9

همان، صص 1059-1062-10

کمیل بن زیاد:

[12.05.22 09:46], هوالمحبوب

ولادت و نسب

کمیل پسر زیاد بن نهیک بن هشتم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن نخع از [۱]. قبیله مذحج (یکی از قبایل یمن) می باشد

از زمان دقیق تولد کمیل، اطلاعی در دست نیست؛ ولی با توجه به این که وی در سال ۸۳ هجری (زمان شهادت) ۹۰ سال از عمرش می گذشته، می توان تولد او را ۷ سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله [۲]. علیه و آله؛ یعنی سال پنجم بعثت دانست. کمیل فرد با نفوذی در بین قومش و از عباد کوفه بود

اسلام آوردن کمیل

کمیل، دوران نوجوانی عمر خویش را سپری می کرد که حضرت علی علیه السلام از طرف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجری مامور شد که برای تبلیغ احکام و معارف الهی به سرزمین یمن برود؛ در همین سفر بود که کمیل به اسلام گروید و از همان زمان شیفته امام علی علیه [۳]. السلام شد

کمیل صحابی یا تابعی؟

بیشتر رجال شناسان، کمیل را «تابعی» [۴] معرفی نموده و صحابه نگاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز نامی از وی به میان نیاورده اند؛ ولی از آن جا که او بخشی از دوران جوانی خود را در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذرانده، صحابی بودن وی با گمان قوی همراه است؛ چرا که طبق آنچه برآورد نمودیم، در زمان رحلت آن حضرت، کمیل ۱۸ سال داشته است

از این رو، ابن حجر عسقلانی (۸۵۲-۷۷۳ ق) می‌گوید: له ادراك، قد ادرك من الحياة النبوية ثمانی عشرة سنة [۵]؛ کمیل ۱۸ سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده است.

تحقیق و جمع بین سخنان مختلف، آن است که چنانچه «صحابی» را کسی بدانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده یا دیده باشد، در حالی که مسلمان بوده، کمیل جزء اصحاب آن حضرت بشمار می‌رود؛ ولی اگر «صحابی» را کسی بدانیم که از ایشان بدون واسطه روایت هم نقل کرده باشد، او را نمی‌توان جزء اصحاب محسوب نمود؛ چرا که کمیل روایتی را از حضرتش بدون واسطه نقل نکرده است. و اما معصومان دیگری که کمیل در خدمت آنان بوده، عبارتند از: امام علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام؛ بلکه به گواهی دانشمندان رجال، او از خواص آن بزرگواران محسوب می‌شود.

کمیل در دوران امیرمؤمنان علیه السلام

کمیل از کسانی است که در زمان امام علی علیه السلام از مدافعان سرسخت آن حضرت بود. امام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۸ نهج البلاغه به نام برخی از یاران مورد اعتماد خود، اشاره می‌نماید [۶] و کمیل را می‌توان یکی از مصادیق این سخن یافت. چه اینکه روزی آن حضرت به کاتب خود، عبدالله بن ابی رافع فرمان داد تا ده نفر از معتمدان ایشان را حاضر نماید. عبدالله عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آنان را مشخص فرمایید. حضرتش ده نفر، از جمله کمیل را نام برد. [۷] این حدیث، بیانگر جایگاه ویژه کمیل نزد امام علی علیه السلام است.

برخی روایات که کمیل از امام علی علیه السلام نقل نموده است به خوبی نشان از جایگاه رفیع معنوی او و قرب او به آن حضرت دارد. به عنوان نمونه او خود نقل می‌کند: با علی علیه السلام در مسجد

در حدیث دیگری موسوم به حدیث حقیقت، کمیل خود از امام سوال می کند که آیا من صاحب سر تو نیستم و امام جوابی می دهد که هم تایید می کند او صاحب سر امیر المومنین علیه السلام است و هم مقام رفیع و ژرفای وجود آن حضرت را به کمیل گوشزد می کند: قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ تَرَشَّحَ عَلَيَّكَ

ما يَطْفَحُ مِنِّي؛ گفت بله صاحب سر من هستی لیکن می ریزد بر تو آنچه از دیگ سینه من بجوش
[۹].آید

مخالفت و اعتراض‌های کمیل به عثمان

در کتب مشهور تاریخی از حالات کمیل در زمان خلافت ابوبکر (۱۳-۱۱ هجری) و عمر (۲۳-۱۳ هجری) که او در سنین جوانی بوده، گزارشی نقل نشده است، ولی در زمان خلافت عثمان (۳۵-۲۴) حضور پررنگ کمیل به خوبی مشاهده می شود که نقش آفرینی او عمدتاً به صورت اعتراض و مخالفت با شیوه حکومتی عثمان و تحمل آزار و اذیت‌های عثمان بود. نمونه بارز این اعتراض، قیام بر ضد سعید بن عاص، والی کوفه، بود که باعث دستگیری آنان شد و داروغه و پلیس شهر، آنان را به بهانه زیاده خواهی به شدت مورد ضربت و شتم قرار داد و سخت مورد غضب سعید بن عاص و عثمان قرار گرفتند. در پی آن عثمان با اطلاع از موضوع دستور داد که کمیل و بعضی از دوستانش مانند مالک اشتر و صعصعه بن صوحان را از کوفه به شام تبعید و از خانواده و دوستانشان جدا کنند. [۱۰] اما آنان در شام نیز به مبارزات سیاسی خود بر ضد حکومت عثمان و معاویه - که والی عثمان در شام - بود، ادامه دادند. آنان مخالفت‌ها و اعتراضات خود را با شیوه‌های مختلف ابراز می داشتند؛ به طوری که معاویه در نامه ای به عثمان، از کنترل آنها اظهار عجز کرد. اینجا بود که آنها به دستور عثمان دوباره از شام به کوفه نزد سعید بن عاص برگشتند.

آنان در کوفه بیش از پیش به انتقاد خود ادامه دادند. با شکایت سعید بن عاص به عثمان، او دستور داد که آنان را نزد عبد الرحمن بن خالد بن ولید به حمص بفرستد. بدین ترتیب کمیل، مالک، صعصعه، جندب و ...، به جرم دفاع از حضرت علی علیه السلام و مبارزه با ظلم به حمص تبعید شدند. عبد

الرحمن بن خالد به شدت ایشان را مورد آزار و اذیت و بی احترامی قرار می داد و حتی هرگاه سوار اسب می شد، ایشان را با پای پیاده به دنبال خود در شهر می گرداند و با آنان بد رفتاری می کرد. بعد از مدتی عبد الرحمن بن خالد به عثمان نامه ای نوشت و تقاضای عفو ایشان را کرد و آنان را به کوفه برگرداند که عثمان هم پیشنهاد او را پذیرفت

در اواخر حکومت عثمان کمیل بن زیاد به همراه مالک اشتر و چند تن از اصحاب دیگر از کوفه پیش عثمان آمدند و از او خواستند سعید بن عاص را از کوفه عزل کند. سعید هم از کوفه حرکت کرد و همان هنگام که آنان پیش عثمان بودند، او هم رسید و عثمان از عزل او خودداری کرد و به او دستور داد به کار خویش بازگردد.[۱۱] این اقدام موجب شد که در بازگشت این جمع به کوفه مالک اشتر برای مردم خطبه بخواند و قیام مسلحانه انجام داده با تهدید سعید بن عاص به قتل مانع بازگشت او [۱۲]. گردد و ابوموسی اشعری را به جای او بگمارد

مطابق با گفته بلاذری در کتاب انساب الاشراف کمیل از اولین کسانی است که برای خلع عثمان دعا [۱۳]. کرد و با علی (ع) بیعت کرد

کمیل و عمرو بن زراره فرزند قیس نخعی مردم را دور خود جمع کرده و در جمع آنها به سخنرانی پرداخته و گفتند: «ای مردم، عثمان در حالی که حق و باطل را به خوبی از هم تشخیص می دهد، عمداً آن را پشت سر انداخته و نادیده گرفته است. اشخاص پست و ناشایست را بر جان و مال پاکان و [۱۴]... صلحای شما مسلط کرده و به آنها قدرت و حکومت داده است

حضور کمیل در جنگهای امام علی علیه السلام

کمیل در جنگ صفین حضور داشت [۱۵] و هم چنین در جنگ دیرالجماجم که بین ابن اشعث و حجاج واقع شد در لشکر ابن اشعث حضور داشت. حجاج سپاه خود را به مقابله کمیل بن زیاد فرستاد. وی مردی بود که در نبرد معتبر و دلیر و در نزد افراد مورد اطمینان و معتمد بود. دسته سواره نظام وی دسته سوار قاریان نام داشت که از حمله حریفان از جا نمی رفتند و زمانی که حمله می کردند با تمام [۱۶]. توان خود می جنگیدند و به این ترتیب مشهور بودند

کمیل در جنگ نهروان نیز حضور داشت، اما در نبرد جمل (سال ۳۶)، ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق) می گوید: به علی علیه السلام گزارش داده شد که عایشه و طلحه و زبیر همدست شده، آهنگ خروج بر علیه حکومت وی را دارند. آن حضرت، مردم مدینه را در جریان قرار داده، از ایشان برای مقابله با دشمن دعوت به عمل آورد؛ ولی آنان سستی به خرج دادند. آن گاه علی علیه السلام کمیل نخعی را نزد عبدالله بن عمر فرستاد و از او درخواست یاری نمود، که او نیز همکاری خود را مشروط به [۱۷]. همراهی مردم مدینه نمود

فرمانداری امام علی علیه السلام

[12.05.22 09:46], هوالمحجوب

در سال ۳۹ هـ. ق. کمیل بن زیاد از طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرمانداری شهر هیت منصوب شد. پس از مدتی خبر به وی رسید که یاران معاویه به فرماندهی «سفیان بن عوف» قصد یورش به هیت را دارند، کمیل به خیال اینکه آنها در «قرقیسا» هستند، بدون اجازه امام علی (علیه السلام) ۵۰ نیروی مسلح را برای دفاع در شهر گذاشت و خود و یارانش به طرف آنجا حرکت کرد، تا در جنگ

پیشدستی کرده باشد. سپاهیان معاویه از فرصت استفاده کرده به هیت حمله کردند و به غارت پرداختند. امام علی (علیه السلام) نامه ای به کمیل بن زیاد نوشت و او را به این نحو سرزنش کرد: [۱۸]

«پس از یاد خدا و درود! سستی انسان در انجام کارهایی که بر عهده اوست، و پافشاری در کاری که از مسؤولیت او خارج است، نشانه ناتوانی آشکار، و اندیشه ویرانگر است. اقدام تو به تاراج مردم «قریسا» در مقابل رها کردنِ مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، اندیشه ای باطل است. تو در آنجا پلی شده ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت هجوم آورند، نه قدرتی داری که در کنار تو نبرد کنند، و نه هیتی داری که از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می توانی حفظ کنی، و نه شوکت دشمن را می توانی درهم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می کنی، و نه امام خود را راضی نگه می [۱۹]» داری

کمیل از اینکه اسباب ناراحتی امام را فراهم کرده بود، به شدت رنج می برد و دنبال فرصتی می گشت که ضعفش را جبران کند تا اینکه معاویه، لشکری را به فرماندهی «عبدالرحمان بن قباث» برای غارت شهرهای جزیره [۲۰] رهسپار کرد. از قضا «شبيب بن عامر» (یار مخلص علی علیه السلام) در شهر «نصیبین» که در همین محدوده واقع شده است، می زیست؛ او ماجرای ورود سپاه معاویه را در ضمن نامه ای به کمیل، که در هیت بود، گزارش داد

کمیل، لشکری متشکل از ۶۰۰ نفر سواره ترتیب داده، به آن منطقه گسیل کرد. دو لشکر در منطقه ای به نام «کَفَرْتُوْثَا» به یکدیگر برخورد نمودند و جنگ در گرفت؛ اما کمیل توانست سپاه شام را درهم شکسته، افراد زیادی از آنان را از بین ببرد. او دستور داد نه به تعقیب فراری پردازند و نه به مصدومان آسیب رسانند. در این جنگ تنها دو نفر از یاران کمیل به شهادت رسیدند

پس از این واقعه، کمیل نامه‌ای به امام علی علیه السلام نوشته و پیروزی خود را به ایشان گزارش داد. آن حضرت نیز پاداش خوبی به کمیل عنایت کرد و نامه‌ای همراه با ابراز رضایت از وی ارسال [۲۱]. نمود

کمیل در زمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام

پس از شهادت حضرت امیر در ماه رمضان ۴۰ هجری، مردم کوفه با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند. جناب کمیل هم که همه خصایص حضرت امیر را در فرزندش امام حسن علیه السلام متجلی می دید، با حضرتش بیعت کرد و جزء سربازان و فدائیان حضرتش گردید. مرحوم مجلسی به نقل از ابن شهر آشوب، کمیل بن زیاد را از اصحاب امام حسن علیه السلام می شمارد

در زمان امام حسین علیه السلام مردانی چون: کمیل و قنبر غلام حضرت علی علیه السلام به دستور معاویه و یزید و به جرم دلدادگی و طرفداری از اهل بیت علیهم السلام به زندان افتادند و درست یک روز بعد از واقعه عاشورا از زندان آزاد شدند

کمیل بن زیاد در نگاه دیگران

جایگاه والای «کمیل بن زیاد» نزد دانشمندان شیعه بر کسی پوشیده نیست. همه محدثان، مورخان و اهل رجال، او را در زمره مقربان حضرت علی علیه السلام ثبت نموده‌اند. او به خلوص در بارگاه ائمه اطهار علیهم السلام معروف است

آیت الله سید ابوالقاسم خویی می‌فرماید: شیخ طوسی، کمیل را از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شمرده و شیخ مفید در کتاب اختصاص او را از سابقین و مقربین به علی علیه السلام

معرفی نموده و ابن داود نیز کمیل را از خواص اصحاب این دو امام معصوم علیهما السلام یاد کرده است. آیت الله خویی در پایان می گوید: اقول جلاله کمیل و اختصاصه بامیرالمؤمنین علیه السلام من الواضحات التي لا يدخلها ريب [۲۲]؛ عظمت و قرب کمیل نزد علی علیه السلام از واضحاتی است که شکی در آنها نیست.

اکثر دانشمندان اهل سنت نیز کمیل را به نیکی و عظمت یاد نموده اند. ابن سعد زهری (متوفی ۲۳۰ ق) می گوید: کان شریفاً مطاعاً فی قومه [۲۳]؛ کمیل، مردی شریف و در خاندان و قبیله خود فرمانروا بود. و حافظ ابوحجاج یوسف المزی (۶۵۴-۷۴۲ ق) می نویسد: کان شریفاً مطاعاً فی قومه و کان ثقة [۲۴]؛ کمیل، مردی شریف و در خاندانش مورد اعتماد بود.

البته برخی از عالمان اهل سنت چون: ابن حبان (متوفی ۳۵۴ ق) زبان به مذمت کمیل گشوده و اشکالاتی نسبت به او ایراد نموده اند؛ مانند: رافضی بودن، افراط در حُبّ علی علیه السلام و نقل معجزات علی علیه السلام و بدین سبب برخی از آنان در مورد کمیل گفته اند: و کان بلاء من [۲۵]. البلاء

دعای کمیل

برای تفصیل رجوع کنید: دعای کمیل

[12.05.22 09:46]، هوالمحبوب

کمیل روایتگر دعای معروف کمیل است. این دعا یکی از ادعیه معروف است و علامه مجلسی آن را از بهترین دعاها می داند. مطابق با روایتی دعای معروف به دعای کمیل، دعای حضرت خضر علیه

السلام است که امیر المومنین علیه السلام آن را به کمیل آموخت. این روایت در کتاب اقبال الاعمال
:سید بن طاووس چنین آمده است

کمیل می گوید: با مولایم امیرالمؤمنین در مسجد بصره نشسته بودم و اصحابش با او بودند، یکی از
آنان گفت معنی قول خدای عزوجل فیها یفرق کل امر حکیم چیست؟ امام فرمود: شب نیمه شعبان
است سوگند به کسی که جان علی در دست او است هیچ بنده‌ای نیست مگر این که جمیع خیر و شر
برای او در این شب تا همان شب آینده مقسوم است، و هر بنده‌ای که این شب را احیاء کند و دعای
خضر علیه السلام را بخواند دعای او به اجابت می رسد، پس چون حضرت منصور شد و مراجعت
فرمود شب به خدمت او رفتم همین که مرا دید پرسید که ای کمیل چه می خواهی و چه چیز سبب
آمدن تو شده است؟ گفتم یا امیرالمؤمنین به طلب دعای خضر آمده‌ام. فرمود بنشین ای کمیل چون
این دعا را حفظ کرده‌ای در هر شب جمعه یا در هر ماه یک بار و یا در سال یک بار و یا در عمر
یک بار بخوان تا از بدی‌ها باز داشته شوی و یاری شده و روزی داده شوی و هرگز از آمرزش
محروم نمایی، ای کمیل طول صحبت تو با ما موجب شد که چنین نعمت و عطائی را به تو

[۲۶]. بیخشم

کمیل و روایت حدیث

مطابق با گفته ابن حجر و ذهبی، کمیل از عمر، عثمان، امام علی (علیه السلام) و عبدالله بن مسعود و
جماعت بسیاری از تابعین حدیث نقل کرده است. [۲۷] اهل سنت، کمیل را به «قلیل الحدیث» بودن،
متصف نموده‌اند [۲۸] اما این، مربوط به جوامع حدیثی اهل سنت است؛ چرا که در جوامع و منابع
حدیثی شیعه، روایات کمیل بسیار است. [۲۹] از کمیل افراد بسیار چون عبدالرحمن بن جندب و
ابوحمره ثمالی، عبدالرحمن بن عابس، ابواسحاق السبّعی، الاعمش و دیگران روایت نقل
[۳۰]. کرده‌اند

:چند حدیث به روایت کمیل

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «یا کمیل! مرا اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجهٔ من هو نائم» [۳۱]؛ ای کمیل! به خاندانت امر کن در کسب اخلاق کریمانه، سرعت ورزند و به رفع حاجت نیازمندی که در خواب است، پردازند.

۲. امام رضا علیه السلام فرمود: از جمله فرمایشات علی علیه السلام به کمیل این بود که یا کمیل «اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت» [۳۲]؛ دین تو برادرت است پس تا می توانی در مورد دینت احتیاط نما

۳. امام علی علیه السلام در مورد آداب غذاخوردن به کمیل فرمود: هرگاه غذا می خوری، آرام میل کن، تا دیگران که هم غذای تو هستند نیز بهره مند شوند و هنگامی که بر سر سفره قرار می گیری، با صدای بلند حمد خدا کن تا دیگران نیز حمد خدا نمایند و بدین سبب برای تو اجر خواهد بود. معده [۳۳]. خود را مملو از غذا قرار نده، بلکه بخشی را برای آب و بخشی را برای هوا (نفس) قرار ده

۴. امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن وصایای بسیار مهم به کمیل فرمود: هیچ علمی نیست مگر این [۳۴]. که من گشاینده آنم و هیچ سِرّی نیست مگر این که قائم علیه السلام خاتم آن است

کمیل می گوید: از امام علی علیه السلام سؤال کردم ارکان اسلام کدام است؟ حضرت فرمود: ۵. هفت چیز

عقل که اساس صبر است؛ ۱.

حفظ آبرو و راستگویی؛ ۲.

تلاوت قرآن، آن چنان که شایسته است؛ ۳.

دوست داشتن و دشمن داشتن در راه خدا؛ ۴.

شناخت حق آل محمد و معرفت به ایشان؛ ۵.

به جا آوردن حق برادران دینی و حمایت از ایشان؛ ۶.

[۳۵]. با مردم رفتار نیک داشتن ۷.

شهادت

شیخ مفید، ماجرای شهادت کمیل را چنین آورده است: چون حجاج بن یوسف فرماندار کوفه شد، در پی کمیل برآمد. کمیل گریخت و پنهان شد. حجاج که این خبر را شنید، حقوق فامیل و قبیله کمیل را از بیت المال قطع نمود. وقتی کمیل از جریان مطلع شد، با خود گفت: من پیری سالخورده هستم و عمرم بسر آمده است؛ روا نیست که به خاطر من حقوق قبیله ام قطع گردد. پس، از مخفیگاه خود بیرون آمده، وارد کوفه شد و خود را تسلیم حجاج نمود. هنگامی که حجاج او را دید، گفت: بسیار دوست داشتم تو را بیابم

کمیل گفت: آوازت را بر من درشت نکن و مرا به مرگ تهدید منما! به خدا سوگند که از عمرم چیزی باقی نمانده جز مانند باقی مانده غبار. هر چه می خواهی درباره من انجام بده، فان الموعد لله؛ زیرا وعده گاه ما نزد خداست و بعد از کشتن، حساب در کار است. و همانا امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل من هستی! حجاج گفت: پس حجت بر تو تمام است! کمیل گفت: این در صورتی است که قضا و قدر به دست تو باشد! حجاج گفت: آری، به دست من است. تو در زمره ...! قاتلان عثمان بن عفان هستی! سپس به مأمورانش اشاره کرد: بزنید گردنش را

[12.05.22 09:46] ,هوالمحبوب

شیخ مفید در پایان این ماجرا می نویسد: این روایتی است که راویان عامه از راستگویان خود نقل کرده اند و شیعیان نیز در نقل با آن ها شریکند، که مضمون آن از معجزات علی علیه السلام و جزء [۳۶] براهین و بینات دانش های غیبی علی علیه السلام است

پانویس

ابن سعد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۱۷ و السمعی؛ .
الأنساب، حیدرآباد، مجلس دایرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ش، ج ۸، ص ۲۵۱ و ابن حزم؛ جمهرۃ
أنساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق، ص ۴۱۵
ابن سعد؛ الطبقات الکبری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۱۷ و ابن حجر عسقلانی؛
الاصابة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۴۸۶
کمیل از اصحاب سر امیرالمؤمنین (ع) / سمت دوم، خُلق مهر و آبان ۱۳۸۷ - شماره ۷، در دسترس
در سایت حوزه

کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده یا از ایشان روایت ننموده باشد

الاصابة فی تمییز الصحابة، احمد بن علی بن حجرالعسقلانی، ج ۳، ص ۳۲۵، دارالکتب العلمیة، بیروت

انتم الانصار علی الحق والاخوان فی الدین، والجُنن یوم البأس، والبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِکُمْ أَضْرَبُ
المَدْبِرُ، وَارْجُوا طَاعَةَ الْمُقْبِلِ... (نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۱۸)

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۳۰، ص ۲۳۵، مؤسسه آل البيت

الامالی، شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ق)، ص ۲۴۷-۲۵۰، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. این حدیث علاوه بر این که در بسیاری از جوامع روایی شیعه نقل گردیده، مورد شرح و بسط فرزانه‌گانی چون: شیخ بهایی (متوفی ۱۰۳۱ ق) در اربعین نیز قرار گرفته است

مجموعه رسائل فیض کاشانی، ج ۳، کلمات مکنونه، ص ۴۲

ترجمه تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۹۹

الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (م ۷۴۸)؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق
عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ط الثانية، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۳۲

محسن محمد زاده، سعید بن عاص بن سعید، دانشنامه پژوهی، بازیابی: ۱۴ مرداد ۱۳۹۶

البلاذری؛ انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۵۱۷.

نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۱۷۳

ابن اعثم کوفی؛ پیشین، ج ۲، ص ۳۸۷ و السمعانی؛ پیشین، ج ۱۳، ص ۶۹ و ابن حجر؛ پیشین، ج ۵، ص ۴۸۵.

الطبري، محمد بن جرير؛ تاريخ الطبري، بيروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش، ج ۶، ص ۳۵۰ و .
ابن اثير؛

الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۲۰۵

سفينة البحار، ج ۷، ص ۵۳۹

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتي، ص ۵۹۹

جزيره»، محدوده شمال بين النهرين (دجله و فرات) را گویند كه بين عراق و تركيه واقع شده است «
(المنجد، لويس معلوف)

الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۴۲۸

معجم رجال الحديث، آيت الله خويي، ج ۱۴، ص ۱۲۸، نشر مدينة العلم

الطبقات الكبير، ج ۸، ص ۲۹۹

تهذيب الكمال، ج ۲۴، ص ۲۱۹

همان؛ ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (متوفى ۷۴۸ق)، ج ۳، ص
۴۱۵، دارالمعرفة، بيروت

نقل از ولايت تكويني، حسن زاده آملی، ص 41

ابن حجر؛ پیشین، ج ۵، ص ۴۸۶ و الذهبي؛ تاريخ الاسلام، بيروت، دارالكتب العربي، ۱۴۱۳ق، .
چاپ دوم، ج ۵، ص ۵۱۶

الذهبي؛ پیشین، ج ۶، ص ۱۷۷ و خيرالدين زركلي، الاعلامبيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۹م، ج ۳، .
ص ۲۳۴

.تهذيب الكمال، ج ١٥، ص ٤١٦

.الذهبي، تاريخ الاسلام، ج ٦، ص ١٧٦ و زرکلی؛ پيشين، ج ٥، ص ٢٣٤ .

.بحار الانوار، ج ١، ص ٢٢٣

.همان، ج ٢، ص ٢٥٨

.همان، ج ٦٦، ص ٤٢٤

تحف العقول، ص ١٧١

.همان، ج ٦٨، ص ٣٨١

.الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ج ١، ص ٣٢٨، علميه اسلاميه

میشم تمار:

[12.05.22 09:48], هوالمحبوب

:میشم تمار

وی فرزند یحیی و از سرزمین «نهروان» که منطقه‌ای میان عراق و ایران است. بعضی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته‌اند»¹.

لقب تمار را از این جهت به میثم داده‌اند که وی در کوفه خرما فروش بود.2

:ابن حجر عسقلانی می‌نویسد

میثم برده زنی از بنی اسد بود . علی (علیه‌السلام) او را خریداری کرد و آزاد نمود ولی او به گونه «
ای دیگر اسیر شد ، اسیر ولای علی و محبت و عشق او

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (ع) علم و حکمت بیاموزد. از این رو دل و جان خود را در بست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت (ع) نیز که او را لایق و با استعداد یافت، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموخت، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشت. از این رو میثم تمار را (صاحب سر) امیر المؤمنین می دانند.3

:ابن حجر عسقلانی و شیخ مفید و عده‌ای دیگر از مورخان نوشته‌اند

حضرت علی (علیه السلام) روزی به میثم گفت: تو بعد از من دستگیر می شوی و به دار آویخته خواهی شد. روز سوم از بینی تو خون خواهد آمد و محاسنت از آن خون خضاب خواهد شد. تو بر در خانه عمرو بن حریث، جزء آن ده نفری خواهی بود که به دار آویخته می شوند. چوبه دار تو از همه آنها کوتاه تر است. سپس حضرت آن نخله را به وی نشان داد و فرمود: تو را بر آن به دار آویخته خواهی شد. میثم همواره کنار آن نخل می آمد و نماز می خواند و با آن نخل سخن می گفت. و به عمرو بن حریث می گفت: من همسایه تو می شوم، برای من همسایه خوبی باش. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم را بخری و نمی دانست که منظور میثم چیست. 4

این روایات نشان دهنده مقام معنوی میثم تمار در نزد حضرت علی می باشد به گونه ای که حضرت اخبار زندگی و آینده وی را برایش بیان می کند.

در روایتی آمده است: «پس از آنکه میثم را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد به او گفت: تو باید از علی (علیه السلام) براثت بجویی و از او بدگویی کنی ... و الا دست و پایت را قطع می کنم و تو را به دار می آویزم میثم می گوید: من گریه کردم. ابن زیاد از علت گریه من سؤال کرد. گفتم: از قول و عمل تو گریه نمی کنم. از شکی که آن روز از خبر مولایم بر من عارض شد گریه می کنم. ابن زیاد

پرسید: مگر مولای تو چه گفته؟ سپس میثم جریان را نقل کرد، ابن زیاد گفت دست و پای او را قطع می‌کنم. اما زبانت را باقی می‌گذارم تا دروغ تو و مولایت را آشکار سازم. سپس دست و پای او را قطع کرد و او را بالاتر دار برد. او در بالای دار صدا می‌زد؛ ای مردم هر کسی می‌خواهد احادیث علی (علیه‌السلام) را بشنود جلو بیاید. مردم جمع شدند. عمرو بن حریث به عبیدالله بن زیاد گفت: می‌ترسم او دل‌های مردم کوفه را دگرگون کند و آن‌ها بر علیه تو خروج کنند. عبیدالله دستور داد: برو زبانش را قطع کن سپس زبان او را قطع کردند و میثم به شهادت رسید.⁵

ابن حجر عسقلانی درباره میثم تمار می‌نویسد

میثم در سال آخر عمرش به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت امّ سلمه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت و گویی میان ایشان صورت گرفت. وقتی او به کوفه برگشت و دست گیر و زندانی شد، به مختار ثقفی که او نیز در زندان بود، این گونه می‌گوید

إِنَّكَ سَفَلْتِ وَتَخَرَجْتَ نَائِرًا بَدَمَ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلْ هَذَا الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَكَ؛⁶

تو به زودی آزاد خواهی شد و از مرگ نجات می یابی و انتقام خون حسین علیه السلام را از کسانی
که قصد جان تو را کرده اند خواهی گرفت

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردشان با او در صحنه
عمل ، می توان دریافت . صفا و صمیمیتی که میان علی (ع) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان
را از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت . حضرت ، حتی به مغازه خرمافروشی میثم
می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت

خدمات میثم

میثم یکی از فقیه ترین و عالم ترین اصحاب حضرت علی می باشد. او علم تفسیر قرآن، علم غیب، علم
حدیث را در مکتب علی (ع) فرا گرفت و در زمینه های مختلف به جهان اسلام خدماتی ارائه نمود

علم تفسیر و تأویل قرآن 1.

میثم یکی از بزرگترین مفسران جهان اسلام می باشد که این علم را از علی (ع) آموخت، به حدی میثم در تنزیل، تفسیر و تأویل قرآن متبحر بود، که ابن عباس مفسر و شاگرد علی (ع) که تفسیرش اعجاب همگان را برمی انگیزخت، وقتی در پای تفسیر و تأویل قرآن میثم نشست، دستور داد قلم و کاغذ برایش بیاورند تا سخنان میثم را درباره قرآن بنویسد. 7

2. راوی حدیث و مناقب

[12.05.22 09:48], هوالمحبوب

میثم احادیث بسیار زیادی از حضرت علی (ع) شنید و کتابی از شنیده های خود گردآوری نمود که متأسفانه جز اندکی روایات، چیزی از آن باقی نمانده است، بیشتر روایات میثم درباره فضائل امام علی (ع) می باشد. پس از او پسرانش نوشته های او را بازگو می کردند. 8 میثم در این زمینه یکی از مولفان شیعه محسوب می گردد و بیشتر روایاتی که او نقل کرده درباره ی فضایل علی (ع) بود

3. معرفی امام علی (ع)

او به معرفی امام علی(ع) بسیار مشتاق بود، او افکار عامه را متوجه حقانیت امام و عظمت امام می نمود و حتی مدتی که از چنگال ابن زیاد فراری بود ، در هر فرصت مناسب ، مناقب و فضائل علی(ع) را بیان می کرد .

روشن بینی و علم غیب 4.

پیشنهاد ویژه

برنامه لاغری دکتر کرمانیان بادیگارد نمیداره رژیمت رو بشکنی! ارتودنسی، جراحی فک، متخصص ارتودنسی دیگه لبخندت رو به خاطر دندونات پنهون نکن! لیزر موهای زائد، عوارض لیزر موهای زائد، اصلاح لبخند سفید کردن دندان با مواد مخصوص در 1 جلسه

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد . میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی(ع) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد ، خواهی کشت. 9

او شهادت خود و شهادت حبیب بن مظاهر را پیش گویی کرده بود و وقتی معاویه مرد میثم خبرش را در کوفه منتشر کرد. 10

:خطابه و سخنوری

میثم، بیانی رسا و نطقی گویا داشت و در بازار کوفه، رئیس صنف میوه فروشان و سخنگوی آنان بود. او هنگام شکایت بازاریان کوفه از ابن زیاد، به عنوان نماینده آنان نزد والی کوفه رفت

امن ترین صرافای رمز ارز ایران کجاست؟ (ثبت نام کنید!)

!بازی که نمیتونی چشم ازش برداری

دیدگاه علی(ع) و ائمه نسبت به میثم

جایگاه والای میثم را در چشم ائمه از سخنان آنان نسبت به وی و نیز از برخوردها با او در صحنه عمل، می توان دریافت . صفا و صمیمیتی که میان علی(ع) و میثم بود و میزان رابطه مودت آمیزشان را

از انس و الفت این دو نسبت به هم می توان شناخت . حضرت ، حتی به مغازه خرمافروشی میثم می رفت و در آن جا با او صحبت می کرد و قرآن و معارف دین را به او می آموخت. 11

علاوه بر این ، نزدیکی معنوی میثم با علی (ع) را در لحظه ها و موقعیتهای دیگر هم می توان دید ، از جمله این که میثم ، پابه پای افراد زبده ای چون « کمیل » در مواقف نیایش و عبادت مولا حضور می یافت و انیس شبهای عرفانی آن حضرت و راز و نیازهای امام با پروردگار بود. 12

میثم دانای رازها بود، او از بسیاری حوادث آینده و فتنه ها آگاهی داشت و در صورت لزوم با تشخیص ظرفیت افراد، مردم را از آن آگاه می کرد، از جمله: پس از شهادت مسلم، در کوفه، ابن زیاد حاکم کوفه، میثم، مختار و جمعی از شیعیان را دستگیر کرد . میثم به مختار گفت: تو از زندان رها می شوی و به خون خواهی حسین بن علی (ع) قیام می کنی و ابن زیاد را که ما را می کشد ، خواهی کشت

مزار شهید

میثم بنا به نقلی ده روز قبل از آمدن امام حسین (علیه السلام) به عراق بوده است. 13

مدتی پیکر پاک و مطهر میثم پس از شهادتش بر سر دار بود. ابن زیاد برای اهانت بیشتر به میثم اجازه نداد که بدن مقدس او را فرود آورده و به خاک بسپارند؛ به علاوه می خواست با استمرار این صحنه، زهر چشم بیشتری از مردم بگیرد و به آنان بفهماند که سزای مدافعان و پیروان علی (ع) چنین است، ولی غافل از آن بود که شهید، حتی پس از شهادتش هم، راه نشان می دهد، الهام می بخشد، امید می آفریند و مایه ترس و تزلزل حکومت های جور و ستم است

هفت تن از مسلمانان غیور و متعهد که از همکاران او و خرما فروش بودند، این صحنه را نتوانستند تحمل کنند که میثم شهید، همچنان بالای دار بماند؛ با هم، هم پیمان شدند تا پیکر شهید را برداشته و به خاک بسپارند. برای غافل ساختن مامورانی که به مراقبت از جسد و دار مشغول بودند، تدبیری اندیشیدند و نقشه را به این صورت عملی ساختند که: شبانه در نزدیکی های آن محل، آتشی افروختند و تعدادی از آنان بر سر آن آتش ایستادند

نگهبانان، برای گرم شدن به طرف آتش آمدند، در حالی که چند نفر دیگر از دوستان شهید، برای نجات پیکر مقدس میثم از آتش دور شده بودند. طبیعتاً، ماموران که در روشنایی آتش ایستاده بودند، چشمشان صحنه تاریک محل دار را نمی‌دید. آن چند نفر، خود را به جسد رسانده و آن را از چوبه دار باز کردند و آن طرفتر در محل برکه آبی که خشک شده بود دفن نمودند

[12.05.22 09:48] ,هوالمحبوب

صبح شد . ماموران جنازه را بر دار ندیدند؛ خبر به ابن زیاد رسید. ابن زیاد می‌دانست که مدفن او مزار هواداران علی(ع) خواهد شد . از این رو جمع انبوهی را برای یافتن جنازه میثم ، مامور تفتیش و جستجوی وسیع منطقه ساخت ، ولی آنان هرچه گشتند ، اثری از جنازه نیافتند و مایوس گشتند . 14

اینک مزار شهید یک مشهد است و به شهادت ایستاده است . مرقد میثم تمار در چند صد متری مسجد کوفه و در کنار خیابان اصلی کوفه - نجف قرار دارد . بر روی قبر مطهر میثم ضریحی کوچک و بر بالای آن گنبدی آبی رنگ وجود دارد و گواه پیروزی حق و شاهد رسوایی و نابودی باطل است . در سرزمین عراق در محلی میان نجف اشرف و کوفه ، بارگاهی است که مدفن میثم تمار است . بر سنگ مزارش نام میثم به عنوان یار و مصاحب علی - علیه السلام نوشته شده است

آفتاب روز محشر، بیشتر می سوزدش

«هر که اینجا درد و داغ عشق، کمتر می کشد

محمد بن ابوبکر:

محمد بن ابوبکر: "محمد بن ابوبکر" در 25 ذیقعدہ سال 10 هجری، زمانی که پیامبر اسلام (ص)، قصد انجام آخرین حج زندگی خویش را داشتند، متولد شد و "عایشه"، خواهر وی کنیه او را "أبا القاسم" گذاشت. "اسماء بنت عمیس"، مادر محمد بن ابوبکر، از زنان پاک روزگار خود بود. این بانو، نخست، همسر "جعفر بن ابی طالب" بود. پس از شهادت جعفر در جنگ موته، به عقد "ابوبکر بن ابی قحافه" درآمد. حاصل این ازدواج، محمد بن ابوبکر بود. اسماء بعد از مرگ ابوبکر، به عقد حضرت علی (ع) درآمد که حاصل این ازدواج "یحیی بن علی بن ابی طالب" بود

محمد بن ابوبکر، از همان سنین کودکی، با حضرت علی (ع) آشنا شد، بعد از مرگ ابوبکر، و ازدواج اسماء با حضرت علی (ع)، محمد در خانه آن حضرت پرورش یافت و از نزدیک با شیوه زندگی امام علی (ع) و سیره آن حضرت آشنا شد، و این باعث شد که محمد علاقه وافری به حضرت پیدا کند، حضرت علی (ع) نیز متقابلاً محمد را دوست می داشت و می فرمود: «محمد از صلب ابوبکر و فرزند من است.» محمد کم کم در خانه امیرالمؤمنین رشد کرد و معارف دین را بی واسطه از آن حضرت فرا می گرفت و از مردان بزرگ روزگار خود به حساب می آمد

یکی از مهم ترین حوادث دوران زندگی محمد بن ابوبکر، واقعه "یوم الدار" یا همان جریان کشته شدن عثمان است که روایات ضد و نقیضی در این باره نقل شده است. در کتاب "استیعاب ابن عبد

کند، ولی البر اندلسی"، چندین روایت آمده که محمد بن ابوبکر را به عنوان قاتل عثمان معرفی می نویسنده استیعاب، در پایان با عنوان صحیح ترین روایت، این روایت را آورده که: «اسد بن موسی از محمد بن طلحه روایت می کند: در کتاب "البدایه و النهایه" آورده که محمد بن ابوبکر، عثمان را نکشته، بلکه از کسانی بوده که فقط وارد خانه عثمان شد، بلکه عثمان را مورد عتاب قرار داده که چرا دین خدا را منحرف کردی و سنت رسول خدا(ص) را نابود کردی، ولی پس از مشاجراتی که بین آن دو صورت گرفت، بیرون رفت و عده ای از اهل مصر عثمان را کشتند

شخصی به اسم کنانه گفت: من در یوم الدار، در زمان کشته شدن عثمان حضور داشتم و شهادت می دهم که محمد بن ابی بکر، عثمان را نکشت، بلکه وارد خانه عثمان شد و عثمان به او گفت: «لَسْتُ بِصَاحِبِي: من بزرگ تر تو نبودم» و با محمد صحبت کرد، بعد از آن محمد از پیش عثمان بیرون آمد، بدون این که به عثمان آسیب برساند، محمد به طلحه گفت: پس چه کسی او را کشت؟ گفت: مردی «از اهل مصر که به او "حیلۀ بن الایهم" گفته می شود

وقتی حضرت علی(ع) محاصره خانه عثمان را دید، به امام حسن و امام حسین(ع) فرمودند: که خانه عثمان را مورد محافظت قرار دهند، همچنین طلحه و زبیر با دیدن این جریان، فرزندان خود را به این کار گماردند. در این اثنا مردم که به ستوه آمده بودند، حمله کردند و به سوی خانه عثمان یورش بردند و قصد از بین بردن او را داشتند، در این حین، سر مبارک امام حسن(ع) شکسته شد، به طوری که خون بر سر و صورت حضرت جاری شد و وضع بدی پیدا کرد، عده ای از مصریان به همراه محمد بن ابی بکر، از پشت خانه عثمان وارد شدند و کسی متوجه آنها نشد و البته این جای سؤال است که چطور مردان و غلامان عثمان، متوجه ورود آنها نشدند؟

به هر صورت، عثمان به جنگ مصریان افتاد، محمد بن ابوبکر، عثمان را گرفت و به زمین زد و از او پرسید، چرا معاویه به کمک تو نیامد؟ چرا اطرافیان، تو را یاری نکردند؟ چرا دین خدا را منحرف کردی؟ عثمان به محمد گفت: اگر پدر تو، مرا در این حالت می‌دید، بر من می‌گریست. محمد با این سخن، عثمان را رها کرد و از خانه عثمان، بیرون آمد، ولی عده‌ای از مصریان بیرون نیامدند و عثمان را کشتند، که قاتل عثمان، مردی از مصریان، به نام "سودان بن حمران مرادی" بود

به دستور حضرت علی(ع)، محمد بن ابوبکر بعد از عزل "قیس بن سعد"، در سال 36 هجری، به جای او به ولایت مصر منصوب شد. محمد وقتی وارد مصر شد در میان مردم حاضر شد و نامه علی(ع) را برای آنان قرائت کرد. حضرت در آن نامه فرمودند: «ای محمد، تقوا پیشه کن و از خداوند اطاعت نما»...و در نهان و آشکار، از خداوند بترس و ظاهر و باطن خود را یکی کن

محمد بن ابوبکر، یک ماه در مصر توقف کرد و بعد برای کسانی که از بیعت با علی(ع)، خودداری کرده بودند، نامه فرستاد که یا بیاید و بیعت کنید و یا از شهر ما خارج شوید. اما این گروه از بیعت امتناع کردند و از وی خواستند که به آنان مهلت بدهد، ولی محمد بن ابوبکر، پیشنهاد آنان را قبول نکرد. در همین اثنا جریان جنگ صفین پیش آمد، این گروه متمرّد وقتی شنیدند که جریان جنگ صفین، به پایان رسید و شامیان به شام و عراقیان به عراق برگشتند، بر محمد بن ابوبکر شورش بردند، اما شورش‌های آنان با شکست مواجه شد، در این میان شخصی به نام "معاویه بن خدیج" به خونخواهی عثمان، قیام کرد

حضرت علی(عم) در نامه‌ای دیگر برای محمد بن ابی بکر و مردم مصر نوشت و به آنان این چنین فرمود: «ای مردم، شما را به تقوا وصیت می‌کنم و از انجام اعمالی که فردا از آن مورد سؤال قرار

خواهید گرفت کوتاهی نکنید، شما در گرو اعمال خود هستید و با آنها حرکت می کنید و روزی به آنها خواهید رسید...: ای بندگان خدا از مرگ بترسید و اسباب و وسائل و زاد و توشه برای آن تهیه نمایید، مرگ شما را، به جاهای سختی می کشاند و حوادث بزرگی در پی دارد...» (حضرت علی (ع) وقتی از حوادث مصر آگاه شد، مالک اشتر را برای آرام کردن اوضاع مصر به آن منطقه فرستاد. در این میان معاویه با دسیسه ای مالک را در منطقه "قلزم مصر" مسموم و به شهادت رساند. مصر برای معاویه اهمیت زیادی داشت، لذا معاویه از هر ابزاری استفاده می کرد تا مصر را تصرف کند. معاویه به کمک عمر و عاص و عده ای از بزرگان قریش طرحی ریختند که با استفاده از آن اوضاع داخلی مصر را ناآرام کرده تا بتواند از بیرون با حمله ای سریع و پر قدرت مصر را بگیرد.

معاویه گفت: برای موافقین و مخالفین خود نامه می نویسم، پیروان خود را به پایداری فرمان دهیم و آنها را منتظر ورودمان به مصر سازیم و دشمن خود را به صلح و سازش دعوت کرده و آنان را از نبرد خود بترسانیم، اگر آنچه می خواهیم، یعنی تصرف مصر، بدون نبرد انجام گیرد، این همان چیزی است که ما دوست داریم و گرنه جنگ با آنان را در پیش می گیریم. عمرو عاص گفت: هر چه خواهی عمل کن اما عاقبت کار جنگ است و نهایتاً همین شد. معاویه لشکری به رهبری عمرو عاص به جنگ محمد بن ابی بکر فرستاد که در این نبرد عمرو عاص با کمک نیروهای داخل مصر، محمد را محاصره کرد و بعد "معاویه بن خدیج" او را دستگیر کرده و او را گردن زد و بدن مبارکش را در شکم یک الاغ مرده گذاشت و سوزاند.

محمد بن ابوبکر این یار مخلص امام علی (ع)، تنها در جنگ جمل توانست به یاری مولا و امام خویش بشتابد و نهایتاً توسط دشمن خود معاویه به شهادت رسید و دعوت حق را لبیک گفت و در بیست و هشتمین بهار زندگی خود در سال 38 هجری به دیدار معبود شتافت.

هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابوبکر را به حضرت علی (ع) رساندند، حضرت به شدت محزون و تاب گشتند. وقتی فردی در آن میان، از علت بی تابی ایشان پرسید، حضرت فرمودند: چرا از مرگ بی او اندوهگین نباشم، او تربیت شده من بود و در خانه ام رشد یافت، او برای فرزندانم، برادر به حساب می آمد. من پدر او بودم و او را فرزند خود می دانستم.

قبر:

قبر سالها در خانه علی (ع) خدمت نمود و از شیعیان مخلص بود.

روزی حجاج خونخوار به اطرافیانش گفت: امروز دوست دارم که یکی از شیعیان ابوتراب را بیاورم و خونس را قربۀ الی الله! بریزم! به او گفتند: غیر از قبر کسی را سراغ نداریم! بدستور حجاج، قبر را آوردند. حجاج به او گفت: از علی بیزاری بجو! قبر امتناع کرد. حجاج او را در نحوه مردن مخیر کرد. قبر گفت: مولایم بمن خبر داد که من مظلومانه ذبح می شوم! حجاج دستور داد سر او را ببریدند. عدی بن حاتم:

او پسر حاتم طائی معروف است. در جنگ جمل خود و پسرانش در رکاب امیر مؤمنان بودند. او در جنگ کور شد و دوپسرش بشهادت رسیدند.

او بعد از شهادت علی (ع) روزی به نزد معاویه رفت. معاویه به او گفت: پسرانت کجاستند؟ گفت: در رکاب علی (ع) شهید شدند. معاویه گفت: علی با انصاف با تو عمل نکرد که دوپسر خودش سالمند ولی پسران تو را بکشتن داد! عدی گفت: من با او به انصاف رفتار نکردم که علی (ع) بشهادت رسید ولی من هنوز زنده ام!

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت و به بعضی ها می گفت: تو به فلان مرض و یا فلان بلا از دنیا می روی!

یکروز علی(ع) و چند نفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیرمؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تورا به همین نخل بدار می کشند! ای رشید! آن زمانیکه زنزاده بنی امیه (ابن زیاد) دست و پا و زبان تورا قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید گفت: آیا عاقبتم آمرزش و بهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت و به آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های انرا بریده اند. باخود گفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کرد و گفت: از علی بیزاری بجو! رشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشید گفت: واللّه که من دروغ نمی گویم و مولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر داد که تو مرا احضار می کنی و امر می کنی که از علی بیزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست در نیاید، من دستور می دهم که دست و پایت را ببرند ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست و پای رشید را بریدند. او را به بازار بردند تا مردم او را ببینند. او در آنحال صدا می زد: ای مردم! قلم و کاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تا قیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند و گفتند: رشید در بازار مشغول سخنرانی است!، دستور داد تا زبان او را هم بریدند!

صعصعه بن صوحان:

امام صادق(ع) درباره او فرمود: در میان یاران علی(ع)، هیچ کس مثل صعصعه آنطور باید و شاید، قدر علی(ع) را بجا نیاورد.

یکروز معاویه او را احضار کرد و دستور داد تا بالای منبر رفته و علی(ع) را لعن نماید! صعصعه بالای منبر رفت و بعد از صلوات بر پیامبر گفت: ای گروه حاضران! من از نزد کسی می آیم که شرّ خود را مقدم

و خیر خود را مؤخر قرار داده است! او مرا دستور داد تا علی را لعن کنم. او را (معاویه) را لعنت کنید و خدا هم او را لعنت کند! همه اهل مجلس گفتند آمین. صعصعہ پایین آمد و نزد معاویه رفت و ماوقع را به او خبر داد. معاویه گفت: قبول نیست و باید بروی و او را صریح لعن کنی! صعصعہ بالای منبر رفت و گفت: معاویه دستور داده تا علی را لعن کنم. ولی من آنکس را لعن می کنم که علی را لعن نماید! همه گفتند: آمین. معاویه وقتی مطلب را شنید، دستور تبعید او را از کوفه صادر کرد.

ابو الاسود دثلی:

او را پدر علم نحو می خوانند. روزی معاویه برای بدست آوردن دل او، برایش هدایای از جمله مقداری شیرینی فرستاد. دختر ابوالاسود مقداری از شیرینی را در دهان گذاشت. پدرش وقتی او را مشغول خوردن دید گفت: دخترم! معاویه اینها را فرستاده تا ما از محبت علی (ع) دست بکشیم! دختر گفت: خدا روی معاویه را سیاه کند. او نیرنگ زده و هلاک شود کسی را که این شیرینی را فرستاد! و هلاک شود کسی که آنرا بخورد. سپس دست در گروی خود فرو کرد و آنچه خورد بود بالا آورد!

حجر بن عدی:

او از شیعیان مخلص و بسیار عبادت کننده بود بطوریکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و مستجاب الدعوه بود. معاویه دستور دستگیری او و یارانش را صادر کرد. سپس امر کرد که از علی (ع) بیزارى بجويند! و چون امتناع کردند، دستور داد تا در حالیکه غل و زنجیر بر آنها بود، آنها را بشهادت رسانند.

اصبغ بن نباته:

ابوالجارود از اصبغ پرسید: مقام علی (ع) در نزد شما چگونه است؟ گفت: اخلاص ما نسبت به علی در حدی است که شمشیرهایمان را بردوش نهاده ایم تا هر کسی را که علی (ع) اشاره کند، بکشیم!

آیاتی که بر مقام علی (ع) دلالت می کند:

« 1- «اجعلتم سقايه الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله. لا يستوون عند الله والله لا يهدي القوم الظالمين» توبه 19

درباره نزول اين آيه آمده است كه: عباس وطلحه وحمزه به هم فخر مي فروختند. عباس عموي پيامبر مي گفت: افتخار من اين است كه آب زمزم در دست ما است وما به حاجيان آب مي دهيم. طلحه مي گفت: من كليدار كعبه هستم. حمزه هم به چيز ديگري افتخار مي كرد. اميرمؤمنان كه حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ايمان آوردم وبپيامبر نماز مي خواندم واز همه بيشتر جهاد نمودم. خواستند داوري نزدي پيامبر ببرند كه اين آيه نازل شد: آيا آب دادن به حاجيان و كليداري كعبه را برابر مي دانيد با كسيكه ايمان به خدا و قيامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ اينها در نزد خدا مساوي نيستند و خدا ظالمين را هدايت نمي كند.

2- «يا ايها الرسول بلغ ما أنزل اليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس.» مائده 67

«اي پيامبر! آنچه را كه از جانب پروردگار تو نازل شده ابلاغ نما كه اگر نكني رسالتش را انجام نداده اي و خدا تو را از مردم حفظ مي كند.»

مفسرين شيعه و سني گفته اند كه اين آيه درباره ابلاغ ولايت علي (ع) به مردم، نازل شده است.

3- «اهدنا اصراط المستقيم» فاتحه 6

پيامبر فرمود: اي علي! تو صراط مستقيم هستي!

4- «أما انت منذر ولكل قوم هاد» رعد 7

5- «الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون» بقره 74

«آنانکه اموال خود را در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

ابن عباس گفته است: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شد. آنزمانیکه آن حضرت چهار درهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب و یکدرهم آشکارا و درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

6- «او فوا بعهدی اوف بعهدکم» بقره 40

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی (ع) وفا کنید تا منم بهشت رفتن شمارا وفا کنم.

7- «وبالوالدین احساناً» نساء 36

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد (ص) و علی (ع) هستند.

8- «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران 102

«به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نور الثقلین آمده که مراد از ریسمان الهی، علی (ع) است.

9- «يا ايها الناس قد جائكم برهانٌ من ربكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً» نساء 174

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی (ع) است.

10- «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين.» توبه 119

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی (ع) است.

آیات دیگر قرآن در شأن علی بن ابی طالب (ع)

آیات زیادی در شأن امیرالمؤمنین (ع) تفسیر شده که باید به کتب تفسیر از جمله نورالثقلین و جامع: و غیره مراجعه شود. تعدادی از آنها در بالا ذکر شد و تعدادی دیگر فهرست وار ذکر می گردد

وعلامات وبالنجم يهتدون» «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» «أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» «رَبِّ» «اشرح لي صدري» «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» «وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ» «قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ بِالْقُرْبَىٰ» «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» «أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكَ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» «وَإِذَا حَاجَّتُمْ...» «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...» «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...» «أَنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» «الْيَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْكَافِرُونَ...» «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» «أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ» «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» «فَلَمَّا جَاءَ بِالْبَيِّنَاتِ...» «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ...» «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَنُورٌ» «وَإِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» «وَهُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِزُكْرِهِ» «بِرَأْيِهِ مِنَ اللَّهِ...» «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ» «قُلْ... هَذِهِ سَبِيلِي» «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبُوا...» «إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ

فرزندان امیرمؤمنان

بیست و هفت فرزند برای حضرت ذکر شده است. 1- امام حسن (ع) 2- امام حسین (ع) 3- عباس (ع) 4- زینب (س) 5- محمد حنفیه 6- ام کلثوم 7- عمر اطرف 8- رقیه کبری 9- جعفر 10- عثمان 11- عبدالله اکبر 12- محمد اصغر 13- عبدالله 14- یحیی 15- ام الحسن 16- رمله 17- نفیسه 18- زینب

صغری 19-رقیه صغری 20-ام هانی 21-ام الکرام 22-جمانه 23-امامه 24-ام سلمه 25-
میمونه 26-خدیجه 27-فاطمه

سخنان و پندها:

- 1-از زمانی که حق را درک کردم، یک چشم بهم زدن درباره آن شک نکردم.
- 2-دراثر سکوت بسیار، هیبت بوجود می آید.
- 3-خدا را شناختم به از هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن مشکلات و تغییر یافتن قصدها.
- 4-صاحب ریاست مثل شیرسوار است! مردم به او حسرت می خورند! ولی او می داند کجا نشسته است!
- 5-از سخن چینی پرهیز که باعث کینه توزی شده و تورا از خدا دور می کند.
- 6-خداوند برای بدیها، قفلهایی قرار داده که کلیدهای آن قفلها، شراب است و دروغ از شراب بدتر می باشد.
- 7-هر که سخن زیاد بگوید، خطایش آشکار شود و هر که خطایش زیاد شد، حیائش کم شود و کم شدن حیا باعث کم شدن تقوا شده و کم شدن تقوا، باعث مرده شدن دل گشته و هر که دلش بمیرد، داخل جهنم شود!
- 8-از شوخی پرهیزید که باعث دلتنگی و کینه می شود. شوخی، ناسزای کوچک است!
- 9-از تملق حذر نمائید که باعث غرور بیجای شخص مخاطب و ذلت متملق می شود.
- 10-از دوستی با عیجویان دوری کنید که دوستان آنان هم از شر آنان درامان نیستند.
- 11-چه بسا ساعتی شهوت، باعث غم و اندوه روزگاری طولانی می شود.

12- اهل دنیا علائمی دارند از جمله: خوردن زیاد و خنده زیاد و خواب زیاد و خشم زیاد. هنگام اطاعت حق، کسل و هنگام معصیت، شجاع است. آرزویش طولانی ولی مرگش نزدیک است! از خودش حساب نمی کشد! کم منفعت و پر حرف است. در هنگام نعمت شکر نمی کند و در هنگام بلا صبر ندارد. بدی های دیگران را یاد می کند ولی خوبیهای آنان را فراموش می نماید!

13- خانه ای که در آن قرآن تلاوت می شود و یاد خدا در آن می گردد، برکتش زیاد شده و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن فرار می کنند و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.

14- ایمان چهار رکن دارد. توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، راضی بودن به تقدیر الهی و تسلیم دستورات خدا بودن.

15- بر شهادت به علم و ادب. که به عالم احترام می گذارند اگر چه بی نسب باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه فقیر باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه جوان باشد.

16- دور کعت نماز مختصر ولی با تفکر، بهتر است از یکشب عبادت!

17- مثل دنیا مثل مار است که وقتی به آن دست می زنی، نرم است ولی در شکمش سم گشوده می باشد! آدم عاقل از مار حذر می کند ولی بچه نادان با او بازی می نماید!

18- کسیکه به درجه شناخت نفس نائل آید، به رستگاری بزرگتر رسیده است.

19- هیچ مالی چه در دنیا و چه در خشکی از بین نمی رود مگر بخاطر ندادن زکات- یا خمس- پس اموالتان را با زکات- یا خمس- محافظت کنید و مریضهایتان را با صدقه درمان نمایید و بلاء را با دعا دفع کنید.

20- کسیکه بسیار بیاد آخرت باشد، گناهش کم می شود.

21- برادری که در راه خدا، با تو برادر شده، نزدیکترین فامیل است و از مادر و پدر بتو نزدیکتر است.

22-بدترین آفتِ عقل، کبراست.

23-حسد، جسم را ازین می رود.

24-پیامبر بمن فرمود:من بر ائمتّم از مؤمن و مشرک نمی ترسم. زیرا خداوند مؤمن را بخاطر ایمانش باز می دارد و مشرک را بخاطر شرکش خوار می سازد. ولی بر شما از منافق دانا می ترسم که آنچه را دوست دارید بر زبان جاری می کند ولی در عمل آنچه را بد می دانید، عمل می کند.

شیرزنی شجاع به نام حرّه

حرّه دختر «حلیمه سعدیه» بر حجاج وارد شد. «حجاج بن یوسف الثقفی، در جنایت و خونریزی ظلم» به شیعیان و سادات شهره خاص و عام است... حجاج از طرز ورود و بی‌اعتنایی او به دستگاه حکومتش دانست که این زن یک بانوی عادی نیست بلکه از متانت و عظمت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردار است پس از اندکی تأمل پرسید: «حرّه دختر حلیمه توئی؟»

در پاسخ گفت: «فراسه من غیر مؤمن» یعنی ای غیر مؤمن درست فهمیدی... حجاج گفت: «من مدّت‌هاست در انتظار دیدار توام به من گفته‌اند که عقیده تو این است که علی افضل اصحاب پیغمبر است و تو علی را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح داده‌ای».

حرّه گفت: «به شما دروغ گفته‌اند چرا که عقیده من درباره امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بیش از آنست که تنها او را بر اصحاب ترجیح دهم، بلکه علی (علیه‌السلام) را بر کسانی که افضل از ابوبکر و عمر و عثمان نیز هستند ترجیح می‌دهم».

«حجاج گفت: «مقصود خود را واضح‌تر بگو»

«گفت: «افضل از اصحاب پیغمبر چه کسانی هستند و چه کسانی از ابوبکر و عمر و عثمان برترند؟»

«گفت: «کسان بسیاری مانند: آدم و نوح و ابراهیم و داوود و سلیمان و موسی و عیسی

حجاج گفت: «وای بر تو که اکتفا نکردی که علی را افضل اصحاب بدانند بلکه او را در ردیف انبیاء نام بردی زود باش و دلیل خود را بر این مدّعی بگو و اگر دلیل واضحی و برهان قاطعی بر این دعوی نیآوری ترا خواهم کشت.»...

حرّه گفت: «این فضیلت را خداوند در قرآن به امیرالمؤمنین علی داده است و آن به این شرح است: خداوند در قرآن مجید درباره آدم گوید: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» [۱] ولی درباره علی (علیه السلام) گوید: «وَكَانَ سَعْيُكَ مَشْكُورًا». (انسان/سوره ۷۶، آیه ۲۲) آدم از همه نعمت‌های بهشتی مستفید بود و در بهره‌برداری از تمام نعمات آزاد بود و تنها از درخت گندم ممنوع بود که «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ». [۲ بقره/سوره ۲، آیه ۳۵] فرمود ولی آدم (علیه السلام) یکسر به سراغ گندم رفت و از گندم خورد و علی (علیه السلام) منعی از گندم نداشت و همه نعمت‌ها بر او حلال و مباح بود ولی با این وجود نان گندم نخورد... حجاج بی اختیار گفت: «احسنت یا حرّه» اما دلیل تو بر افضل بودن علی از نوح و لوط چیست؟» حرّه گفت: خداوند در مورد همسر نوح و لوط می گوید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِينَ». [تحریم/سوره ۶۶، آیه ۱۰]

ولی علی بن ابیطالب را همسری است که خوشنودی او خشنودی خدا و خشم او خشم خداست اگر فاطمه از کسی راضی نباشد خداوند از او راضی نشود..

«حجاج گفت: «احسنت یا حرّه! اما بگو بدانم دلیل برتر بودن علی از ابراهیم چه خواهد بود؟ حرّه گفت: «خداوند در قرآن مجید از قول ابراهیم (علیه السلام) حکایت کرد: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي». [بقره/سوره ۲، آیه ۲۶۰.] و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این باره جمله‌ای فرموده است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه این سخن را از او نقل کرده‌اند و همگی شهادت به صحت آن داده‌اند چه عمل او مصدق گفتارش بود که می فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا». اگر پرده‌ها از جلوی چشمانم کنار رود ذره‌ای بر یقینم افزوده نشود. ((نهج البلاغه)).....

.حجاج گفت: «احسنت یا حرّه! اما دلیل تو بر افضل بودن علی از موسی چیست؟

حرّه گفت: «خداوند در مورد موسی می فرماید: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» پس موسی از شهر خارج شد هراسان.[قصص/سوره ۲۸، آیه ۱۲۱] اما علی در «لیله المبيت» در بستر پیغمبر خوابید و جان خود را بی تشویش فدای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد بطوریکه خداوند بر علی نزد فرشتگان مباحات کرد و در شان او فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» [بقره/سوره ۲، آیه ۲۰۷].....

«حجاج گفت: «احسنت یا حرّه! اما دلیل تفضیل علی بر حضرت سلیمان چیست؟

«گفت: «سخن سلیمان در قرآن این است که: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي خدایا مرا بیامرز و حکومتی ده مرا که مانند آن کسی را بعد از من نباشد.[ص/سوره ۳۸، آیه ۳۵] ولی علی مرتضی گوید: «لَا حَانَ حِينُكَ! هِيَ هَاتِ! غَرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا رَجَعَهُ فِيهَا» [امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۸، حکمت ۷۷] یعنی ای دنیا از من دور شو و سراغ من میا چرا که من ترا سه طلاقه کرده ام و لذا رجوعی از من بر تو نیست.....

«حجاج گفت: «احسنت یا حرّه! اما به کدام دلیل علی را بر عیسی مسیح ترجیح دهی؟

حرّه گفت: «خداوند متعال در قرآن شریف گوید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ آتَتْ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ» [مائده/سوره ۵، آیه ۱۱۶] یعنی «چون خدا، عیسی را گفت که ای عیسی آیا تو مردم را گفتی که من و مادرم را خدا برگیرید عیسی در جواب گفت: خدایا تو مترهی و من کلام ناحق هرگز نگفته ام و اگر گفته بودم تو می دانستی چرا که تو از درون من آگاهی ولی من از درون و افکار تو بی خبرم و فقط تو آگاهی بر غیب داری و من جز آنچه که تو به دستور دادی نگفته ام.» و عیسی قضاوت و حکومت در این مورد را به روز قیامت انداخت ولی چون به علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز قومی در

حدّ پرستش گرویدند و قائل به خدائی او شدند در دنیا آنها را مجازات و کیفر فرمود لحظه‌ای تاخیر و ضعف نشان نداد.»..

حجاج که انگشت تعجب به دندان گزیده بود گفت: «احسنت یا حرّه! بخدا قسم که در دفاعیات تو
»کوچکترین خدشه‌ای وارد نیست

.و آنگاه او را اکرام کرد و جایزه داد^{۶۲}

«اندیشه قم، برگرفته از مقاله «مناظره حره با حجاج»^{۶۲}

:ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد.

ای محمد حق_تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت
بنشان

جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه
السلام را حاضر کرد و او را رو بروی خود نشانید

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض
کرد:

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

:و عرض کرد

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_بن_ابیطالب علیه
السلام بریزی . پیامبر خدا فرمودند

سمعاً و طاعة آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب
روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد

. ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم

: فرمودند

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های
. علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت

[23.05.19 22:24], هوالمحبوب

.....تولد کودکی در کعبه برای اولین بار و آخرین بار

[23.05.19 22:24], هوالمحبوب

:شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود.....

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر آمدند آن دو نیز با فزع و " جزع محضر علی علیه السلام آمدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه اسلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به . خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند

امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند

امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود " آرام باش.

:زمین آرام گرفت. حضرت علی پس از آن فرمود

:من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید"

(۱) إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود "

(۲) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند

" (۳) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) و انسان گوید [زمین] را چه شده است

من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود

.....

[23.05.19 22:24] هوالمحبوب

مامون از امام رضا علیه سلام پرسید که بزرگترین ایه در قران درباره حضرت علی علیه
السلام

[24.05.19 09:19] هوالمحبوب

شب نوزدهم امام مهمان ام کلثوم بود. امام وقتی آمد، مشغول نماز شد. من برای افطار دو عدد نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک سائیده شده، تهیه کرده بودم. آنها را در یک سینی، خدمت امام بردم. وقتی حضرت نماز را تمام کرد و چشمش به سفره افتاد، گریه کرد و فرمود: ای دختر! برای من در یک سینی دونا خورش قرار داده ای؟ مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمویم، حضرت رسول اکرم (ص) تبعیت می کنم؟

ای دختر! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا، بهتر باشد، ایستادنش در قیامت، در مقابل خداوند، طولانی تر باشد. ای دختر! در حلال دنیا حساب و در حرام دنیا عقاب است و

سپس امام فرمود: یکی از دو ظرف شیر یا نمک را بردار! خواستم نمک را بردارم. فرمود: ظرف شیر را بردار که می خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات نمایم

بعد از صرف افطار، حضرت بلند شد و به نماز مشغول شد و پیوسته در رکوع و سجود بود و به درگاه الهی بسیار تضرع و ابتهال (دعا با حالتی خاص) می نمود. در آن شب بسیار از اطاق خود بیرون می رفت

وبر می گشت وبه اطراف آسمان نگاه می کرد وسوره یس تلاوت می نمود ومی فرمود:اللهم بارک
الی فی الموت!خدایا مرگم را مبارک قرار بده

وبسیار می فرمود:أنا لله وأنا الیه راجعون!وزیاد صلوات می فرستاد واستغفار می نمود

امام در تمام آن شب بیدار بود وبرخلاف شبهای قبل،برای نمازشب بیرون نرفت

امّ کلثوم عرضکرد:ای پدر!این بیداری وحالات خاصّ شما دراین شب،برای چیست؟امام فرمود:در
صبح این شب،من شهیدخواهم شد!امّ کلثوم عرضکرد:بفرمائید شخص دیگری بجای شما به مسجد
برود وبا مردم نماز بخواند!امام مظلومان فرمود

«از قضای الهی نمی توان فرار کرد!سپس آماده رفتن به مسجدشد.»¹

وقتی فجرصادق طلوع کرد،ابن تّباح مؤذن اذان گفت.امام برای رفتن به مسجد،به حیاط منزل رفت.در
این موقع،مرغابی ها برخلاف روزهای قبل،مقابل امام آمدند وپر می زدند وفریادوسر وصدای می
کردند!یک نفر از اهل منزل خواست آنها را دور کند،امّا امام فرمود:اینهارا رها کنید!اینها الان سر
وصدا می کنند وبعد از این نوحه کنندگانی خواهند بود

آنگاه امام سفارش مرغابی هارابه ام کلثوم نمود وفرمود:ای دخترم!به حقّی که بر تودارم،اینهارا رها
کن بروند!زیرا پرنده ای را نگاه داشتی که هرگاه گرسنه وتشنه می شود،قادر برسخن گفتن نیست.یا
!آنها را غذا بده وسیراب کن ویا آنها را رهانما تا بروند واز گیاهان زمین بخورند

:چون بدرب منزل رسید،قلاب در به کمر بند امام گیر کرد.امام کمر بند خود را محکم بست وفرمود

«أشدّد حیاضیک للموت فإنّ الموت لا قیک ولا تجزع عن الموت اذا حل بنادیك»

یعنی ای علی!کمرت را برای مرگ محکم نما که مرگ باتوملاقات خواهد کرد وهنگام مرگ بی
!تابی نما

«ولا تغترّ بالدهر وان كان يوافيك كما اضحكك الدهر كذاك الدهر يبيك»

روزگار تورا مغرور نکند، اگرچه بتو وفا نماید. زیرا روزگار

همانطور که تورا می خنداند، تورا خواهد گریاند

[24.05.19 09:21], هوالمحبوب

بعد فرمود: خدایا! مرگ را بر من مبارک گردان و دیدار خود را بر من خجسته نما

!م کلثوم با شنیدن این کلمات، فریاد زد: وابتاه! واغوثة

امام حسن (ع) خود را به امام رساند و فرمود: من می خواهم همراه شما باشم. امام فرمود: تورا بحقی که بر

تو دارم قسم می دهم که برگردی

امام حسن (ع) به خانه برگشت و با ام کلثوم بر حالات و سخنانی که از پدر بزرگوارشان شنیده بودند، می

گریستند.

امام به داخل مسجد رفت و در تاریکی چند رکعت نماز خواند. آنگاه به پشت بام مسجد رفت

و انگشتان مبارک بر گوش گذاشت و اذان گفت. سپس در حالی که ذکر خدا بر لب داشت، پایین آمد

:و این چند بیت را بر زبان جاری فرمود

«خلّوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یبعد غیر الواحد ویوقظ الناس الی المساجد»

راه مؤمنی را که در راه خدای واحد جهاد نموده و مردم را برای رفتن به مسجد بیدار می کند، باز «

»! کنید

ابن ملجم در آن شب بیدار بود و به دمر خوابیده بود و شمشیرش را در زیر لباسش پنهان نموده بود.. وقتی

امام که خفتگان را بیدار می کرد، بالای سر او رسید، به او فرمود: برای نماز بلند شو و اینطور نخواب که

خواب شیاطین است و بر راست بخواب که خواب مؤمنان است. یا به چپ بخواب که خواب حکیمان است. یا بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است

سپس فرمود: کاری می خواهی انجام دهی که نزدیک است از آن آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود!
و کوهسارها سرنگون گردد و اگر بخوایم می توانم خبر بدهم که در زیر لباس چه داری

آنوقت امام به طرف محراب رفت و به نماز نافله ایستاد. وقتی به سجده اول رفت و سر از سجده برداشت، ابن ملجم ضربت شمشیرش را بر فرق علی (ع) وارد کرد و چون بر محلی که در جنگ خندق، شکاف بر داشته بود، فرود آمد تا محل پیشانی و سجده گاه را شکافت. امام صدا زد: بسم الله!
و بالله و علی مله رسول الله! افزت ورب الکعبه! بعد فرمود: فرزند یهودیه، ابن ملجم مرا کشت. اورا بگیرید

اهل مسجد، چون صدای حضرت را شنیدند، عده ای بدنبال ابن ملجم دویدند و عده ای هم بطرف محراب رفتند. ناگهان مشاهده کردند، آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده است! امام از خاکهای محراب بر می دارد و بر محلّ ضربت شمشیر می گذارد و می فرماید: منها
«خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارۃً اخری». طه 55

از خاک شمارا آفریدیم! و به خاک بر می گردانیم! سپس دوباره شمارا از خاک محشور می نمائیم.
خون از فرق مبارک حضرت بر محاسن شریفش جاری بود و محاسن مبارکش رنگین شده و می فرمود: هذا ما وعدنا الله ورسوله. این همان وعده ای است که خدا و رسولش، فرموده بودند

در این موقع جبرئیل در میان آسمان و زمین می گشت و ندا می داد: بخدا سوگند! پایه های هدایت شکست و ستاره های علم الهی خاموش شد و ریسمان الهی پاره شد! کشته شد پسر عموی پیامبر! کشته شد وصی پیامبر! کشته شد علی مرتضی! کشت اورا شقی ترین اشقیاء

علی کیست؟

همو که در کعبه متولد شد-1

همو که پیامبر اورا تربیت نمود-2

همو که در شجاعت پشت تمام قهرمانان عرب را برخاک مالید-3

همو که فقط او شایسته همسری زهرای مرضیه بود-4

همو که اولین ایمان آورنده به پیامبر بود-5

همو که قران ناطق بود-6

همو که پدر حسن و حسین و زینب و ابوالفضل هست-7

همو که ابن عباس مفسر قران گفت علم من در مقایسه با علی مانند قطره درمقابل دریاست-8

همو که استاد جبرئیل بود-9

همو که صاحب نهج البلاغه است فصیح ترین فرد عرب-10

همو که شبی هزار رکعت نماز میخواند-11

همو که نیمه شب برای فقرا غذا می برد-12

همو که اگر یک انبار کاه و یک انبار طلا داشت انبار طلا را زودتر صدقه می داد-13

همو که باغها و چاهها را احیا کرده وقف مردم می نمود-14

همو که خلیفه بودو بر سرزمین های اسلامی حکومت می کرد ولی غذایش نان جود و مقداری -15

سرکه و نمک بود

همو که دنیا را سه طلاقه کرده بود-16

همو که فرمود دوستان من کسانی هستند اگر آنها را قطعه قطعه کنم دست از محبت من بر نمی -17 دارند و دشمنانم کسانی هستند اگر در گلویشان عسل بریزم باز هم با من دشمنی می نمایند

همو که پیامبر فرمود تو صراط مستقیم هستی -18

همو که پیامبر به عمار فرمود اگر همه مردم از یک راه می روند و علی از راه دیگر . تو با علی برو -19

همو که نفس پیامبر و برادر پیامبر و وصی پیامبر و جانشین پیامبر بود -20

[25.05.19 09:04], هوالمحجوب

روزی علی پا به رکاب اسب گذاشته بودند تا سوار شوند یک نفر یهودی پرسید ان چه عددی است که دارای کسور تسعه نیست. یعنی به عدد 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 7 و 8 و 9 تقسیم می شود بدون اینکه کسری داشته باشد!

امام فرمود هفته را در سال ضرب کن! و سوار شدند و رفتند

یهودی حساب کرد دید درسته

ضرب در 360 میشود 2520 7

تقسیم بر 2 می شود: 1260 2520

تقسیم بر 3 می شود: 840 2520

تقسیم بر 4 می شود: 630 2520

تقسیم بر 5 می شود: 504 2520

تقسیم بر 6 می شود: 420 2520

تقسیم بر 7 می شود: 2520 360

تقسیم بر 8 می شود: 2520 315

تقسیم بر 9 می شود: 2520 280

[25.05.19 09:09] ,هوالمحبوب

امیرالمومنین (علیه السلام) و پاسخگویی به معمای یهود

وقتی عمر به خلافت رسید ، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند : ای عمر! تو بعد از محمد (صل الله علیه و آله) و ابی بکر ولی امر مسلمین هستی ، ما می خواهیم سوال هایی از تو بکنیم ، اگر درست جواب دادی علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد (صل الله علیه و آله) پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد (صل الله علیه و آله) پی خواهیم برد.

. عمر گفت : سوال کنید از آنچه برایتان پیش آمده

گفتند : ما را از قفلهای آسمان خبر ده ؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلید های آسمانها مطلع کن. و از قبری که صاحبش سیر کرده ؛ و از کسی که قومش را انداز کرد و از جن و انس نبوده ؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه رفته اند ولی در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما

و نیز برای ما بگو : پرنده اراج در فریاد کردن اش ، اسب در شیهه کشیدنش ، قورباقه در نقیقش (صدا کردن اش) ، الاغ در عرعر کردن اش و مرغ چکاوک در صوت کشیدنش چه می گویند؟

عمر سرش را به زیر انداخت سپس گفت : عیبی نیست برای عمر که وقتی از چیزی سوال شود و پاسخ آن را نداند ، بگوید: نمیدانم ، و اینکه سوال کند از چیزی که نمی داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند : گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل

است. سلمان فارسی (رضی الله) از جا بلند شد و به گروه یهودی گفت : لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خاتهامیرالمومنین (علیه السلام) شد؛ تا اینکه بر آن حضرت وارد شد و گفت : ای ابالحسن! اسلام را دریاب

حضرت فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت . مولا علی (علیه السلام) که عبا ی پشمی رسول خدا (صل الله علیه و آله) را بر تن داشت نزد گروه یهودی آمد. وقتی چشمان عمر به امیرالمومنین (علیه السلام) افتاد ، از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت یا ابالحسن تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه مولا علی (علیه السلام) گروه یهودی را متوجه خود ساخت و فرمود : سوال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبر (صل الله علیه و آله) هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب متنشعب شد

گروه یهود سوالهای خود را مطرح کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود : پاسخ سوالات شما را مطابق آنچه در تورات شماست میدهم؛ مشروط به اینکه شما ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید، گروه یهودی هم قبول کردند و حضرت فرمودند که سوال های خود را جداگانه بیان کنید

: گفتند

ما را از قفل های آسمان خبر ده؟

حضرت فرمودند : قفل هلی آسمان ها شرک به خدا است زیرا بندگان وقتی مشرک باشند عملشان بالا نمیرود

کلیدهای آسمان ها کدامند؟

حضرت فرمودند : شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد (صل الله علیه و آله) بنده و رسول خداست. (بعضی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند : این جوان راست گفت)

ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن؟

حضرت فرمود : ماهی آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود

ما را از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ، آگاه ساز؟

حضرت فرمود : این مورچه سلیمان ابن داوود بود.(گفت : ای مورچه ها وارد خانه هایتان شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها «از شما» آگاهی ندارند)

ما را از پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن؟

حضرت فرمودند : اینها عبارت اند از : آدم ، حوا ، ناقه صالح ، قوچ ابراهیم و عصای موسی

مرغ دراج هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود : او می گوید خدا بر عرش مستولی است

خروس در هنگام آواز خواندن چه می گوید؟

حضرت فرمودند : میگوید ای غافلین خدا را به یاد آورید

اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود : می گوید خدایا بندگان مومن را بر کافرین یاری فرما

الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟

حضرت فرمود : می گوید خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد (باجگیر) او در چشم های شیطان عرعر می کند

قورباقه در صدا کردنش چه می گوید؟

حضرت فرمودند : می گوید منزّه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریا ست

مرغ چکاوک در صوت کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمودند : میگوید خدایا! دشمنان محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) را لعنت کن

پس از آن که گروه یهودی سوالات خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند ، امیر المومنین (علیه السلام) به آنها فرمود : ای گروه یهود ! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست ؟
آن گروه پاسخ دادند : نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی ، ای ابالحسن ! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن ؛ گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد (صلی الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی

[25.05.19 09:09] ,هوالمحبوب

آن گروه پاسخ دادند : نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی ، ای ابالحسن ! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن ؛ گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد (صلی الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی

این قضیه مبین این معنا می باشد که حضرت علی (علیه السلام) عالم به تمام علوم و شارح به تمام عقود بوده پس چرا اعلام به علوم را از خلافت محروم کردند همان اعلمی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود :

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب

بعد از من عالمترین از امت علی بن ابیطالب است

[26.05.19 10:38] ,هوالمحبوب

همینکه امّ کلثوم این خبر را شنید، فریاد زد: وابتاه! واعلیاه! وامحمداه! حسنین (ع) از خانه بطرف مسجد دویدند و مشاهده کردند که مردم گریه می کنند و صدا می زنند: و اماماه! و امیرالمؤمنین! وقتی داخل

مسجد شدند، شنیدند که مردم می گویند: کاش مرده بودیم و این روز را نمی دیدیم. سپس پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است. عده ای می خواهند امام را بلند کنند تا با مردم نماز بخواند، ولی حضرت توانائی بلند شدن نداشت. امام به حسن (ع) فرمود تا بجای او نماز بخواند. و خود نمازش را نشسته خواند. در حالیکه از شدت زهر و زخم، به جانب چپ و راست متمایل می شد. امام حسن (ع) نماز را خواند و بالای سر پدر آمد و او را در بغل گرفت و می گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی! چگونه می توانم شما را به این حالت ببینم؟ امیرمؤمنان چشم گشود و فرمود: ای فرزند! دیگر بعد از این، پدرت دچار سختی و دردی نخواهد بود. اینک جدّت محمد مصطفی (ص) و جدّه ات خدیجه کبری (س) و مادرت فاطمه زهراء (س) و حوریان بهشتی، حاضرند و منتظر پدرت هستند. تو شاد باش «واز گریه دست بر دار که گریه تو، ملائکه آسمان را به گریه انداخته است.»¹

مردم کوفه وقتی خبر ضربت خوردن حضرت را شنیدند، همه بسوی مسجد شتافتند. وقتی وارد مسجد شدند، دیدند که سر امیرمؤمنان در دامن حسن (ع) است. با آنکه محلّ زخم را محکم بسته اند ولی خون جاری است و صورت حضرت به سفیدی متمایل شده است. علی (ع) به آسمان نگاه می کند: «وزبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می فرماید

الهی اسئلك مرافقة الانبياء والاوصياء واعلى درجات المأوى» خدایا از تو مصاحبت با پیامبران «
و اوصیاء آنان و درجات بهشت را می خواهم

امام حسن (ع) به گریه افتاد و قطرات اشکش بر صورت علی (ع) چکید. امام به هوش آمد و چون گریه حسن (ع) را دید، فرمود: ای فرزند! چرا گریه می کنی؟ همانا بعد از من، تو را به زهر ستم شهید می کنند. و برادرت حسین را به تیغ شمشیر بشهادت می رسانند و هر دو به پدر و مادران ملحق می شوید. حضرت را به خانه بردند و ابن ملجم را حبس نمودند. امام سفارش قاتل خود را به حسن (ع) کرد و فرمود: ای پسر! با اسیر 1- منتهی الامال

خود مدارا کن وبا ترحم وشفقت با او رفتارنما!حسن(ع)جواب داد:این ملعون شمارا کشته است!وشما دستور می دهید که با او مدارا کنیم؟

امام مظلومان فرمود:ای فرزند!ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم.از آنچه خود می خوری به او بخوران واز آنچه خود می آشامی به او بیاشام.امام حسن(ع)با گریه وناله عرض کرد:ای پدر!امروز مصیبت تو مثل مصیبت رسول خدا است.گویا گریه را برای مصیبت تو آموخته ایم.امیرمؤمنان حسن(ع)رابنزدیک خود فراخواند وبا دست مبارکش،اشک او را پاک کرد و دست بر سینه مبارکش گذاشت و فرمود:ای فرزند!خداوند عالیه دل تو را به صبر،ثابت و ارام قرار دهد. و اجر تو و برادرانت رادر مصیبت من،بزرگ گرداند.زینب و امّ کلثوم آمدند و در اطراف علی(ع)نشستند و برای آن حضرت،نوحه و زاری می کردند و می گفتند:ای پدر!بعد از تو چه کسی کودکان اهل بیت را تربیت می کند و چه کسی از بزرگان اهل بیت،محافظت می نماید؟ای پدر بزرگوار!اندوه ما بر تو طولانی است و اشک ما هرگز خشک نمی شود

بهترین طیب کوفه بنام اثیر بن عمرو را بر بالین حضرت آماده کردند.او پس از معاینه به امام گفت:وصیت خود را بکن که ضربت این دشمن خدا،کار خود را کرده است و به مغز رسیده و دیگر کار از درمان گذشته است

از محمد بن حنفیه نقل شده است که:شب بیستم،اثر زهر بیشتر در امام ظاهر شد.امام نماز را نشسته می خواند و به ما وصیت می نمود

[26.05.19 10:47]، هوالمحجوب

صبح روز بیستم،امام به مردمی که درب خانه جمع شده بودند تا از امام عیادت کنند،اجازه عیادت داد.آنها وارد می شدند و سلام می کردند و امام جواب می دادند و فرمودند:سلونی قبل آن تفقدونی.قبل از اینکه از میان شما بروم،از من پرسید.ولی بخاطر مصیبت امام خود،مختصر پرسید

مردم با شنیدن این سخن، خروش بر آوردند و سخت به گریه افتادند. امام مقداری شیر طلبید. وقتی آوردند، اندکی آشامید و فرمود: این آخرین روز من از زندگی دنیا است

وقتی شب بیست و یکم شد، امام، فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و با آنها وداع نمود و آنها را به کارهای خیر، سفارش فرمود

در آن شب زهر، زیاد در امام اثر کرده بود و هرچه خوردنی و آشامیدنی می آوردند، از خوردن امتناع می کرد. لبهای مبارکش به ذکر خدا مشغول بود و مانند مروارید، عرق از پیشانی‌اش سرازیر بود و با دست، عرق را از پیشانی پاک کرده و می فرمود: از رسول خدا شنیدم که چون مرگ مؤمنی نزدیک می شود، پیشانی او عرق می کند و درد او آرام می گردد.

سپس کوچک و بزرگ را طلبید و با آنها وداع کرد

امام حسن (ع) عرض کرد: ای پدر! طوری سخن می گوئی که گویا از زندگی مأیوس شده ای؟

امام فرمود: ای فرزند گرامی! شب پیش از این واقعه، جدّ رسول خدا (ص) را در خواب دیدم و از آزارهای این مردم به اوشکایت کردم! فرمود: بر آنها نفرین کن! من گفتم: خدایا! بجای من، بدانرا بر اینها مسلط کن! و بجای این مردم، اشخاص بهتری را روزی من کن! پیغمبر (ص) فرمود: خدا دعای تورا مستجاب کرد و بعد از سه شب، تورا نزد من می آورند. اکنون سه شب گذشته است. مجدداً امام وصیتهایی نمود و فرمود: امشب من از میان شما می روم و به حبیب خود محمد مصطفی (ص)، همانطور

«که بمن وعده داده است، ملحق می شوم.»¹

اصبغ بن نباته گفت: چون حضرت را ضربت زدند و به خانه بردند، من و گروهی از اصحاب آن حضرت، بدر خانه اش رفتیم

و آنجا نشستیم. وقتی از خانه حضرت، صدای گریه بلند شد، ماهم شروع به گریه کردن نمودیم. امام حسن (ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: امیرمؤمنان می گوید که بخانه های خود بروید. مردم رفتند ولی من ماندم. بار دیگر صدای گریه از خانه

حضرت بلند شد، من نیز گریستم. امام حسن (ع) بیرون آمد و فرمود: مگر نگفتم به خانه های خود بروید؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! جانم یاری نمی کند و پایم قوت بر گشتن ندارد و تا امیرالمؤمنین را نبینم، نمی توانم جایی برم. و شروع به گریه کردن نمودم.

امام داخل خانه شد و بعد از مدت کوتاهی بیرون آمد و مرا

منتهی الامال - 1

بداخل خانه برد. چون داخل اطاق شدم، دیدم امیرالمؤمنین

بربالش تکیه داده اند و دستمال زردی بر سر مبارکش بسته اند

و روی مبارکش از بسیاری خونی که از سرش رفته بود، چنان زرد شده بود که ندانستم دستمال زردتر است یا رنگ مبارکش؟ وقتی مولای خود را به این حال دیدم، بی تاب شدم و بر قدم مبارکش افتادم. و می بوسیدم و بر چشمانم می مالیدم و گریه می کردم.

امام فرمود: ای اصیغ! گریه نکن که من راه بهشت را در پیش دارم. گفتم: فدایت شوم! می دانم که شما بسوی بهشت می روید. ولی بر حال خود وجدایی از شما می گریم

حبيب بن عمر می گوید: من به عیادت حضرت رفتم. چون محلّ جراحات امام را دیدم، گفتم: ای امیرمؤمنان! جراحات شما اندک است و خطرناک نیست! امام فرمود: ای حبيب! بخدا قسم من در این ساعت از شما جدا خواهم شد. من به گریه افتادم و

امّ کلثوم که نزدیک امام نشسته بود، نیز به گریه افتاد

امام فرمود: ای دختر گرامی! گریه نکن! بخدا قسم! اگر آنچه من از عالم غیب اکنون مشاهده می کنم، توهم می دیدی، گریه نمی کردی! من پرسیدم: ای امیرمؤمنان! چه چیزی مشاهده می کنی؟ فرمود: ای حبیب! ملائکه آسمانها را بینم که به ترتیب ایستاده اند و منتظرند تا مرا ملاقات کنند. اینک برادرم رسول خدا (ص) نزد من نشسته است و می فرماید: نزد ما بیا که آنچه در پیش داری بهتر است از آنچه در «آن هستی!» جلاء العیون

[27.05.19 18:08] ,هوالمحجوب

خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَا يَسْبِقُهُ الْاَوَّلُونَ بِعَمَلٍ، وَلَا يُدْرِكُهُ الْاٰخِرُونَ

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِيهِ رَأْيَتَهُ، فَيَقَاتِلُ وَ جَبْرِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ

[27.05.19 19:17] ,هوالمحجوب

فضایل حضرت علی علیه السلام: جبرئیل افتابه لگن آورد و گفت خدا دستور داده دست علی را بشوری.... عایشه دید ابوبکر به امام علی خیره شده است... ابن عباس درحالی که نابینا بود..... پزشک یونانی شیشه زهر را شخصی امریکایی اسمش را علی گذاشت... غریبه ای به مسجد کوفه آمد.... ازدها وارد مسجد شد و بطرف منبر رفت... پیامبر در معراج شنید خداوند با صدای علی با او حرف زد... پیامبر در معراج دید علی انجاست از جبرئیل پرسید علی قبل از من آمده؟ گفت این فرشته

ای شبیه علی است... عمرو عاص گفت علی الدر و الذهب المصفی... در جنگ احد کفار قهرمانی
.... داشتند شبیه گنبد بود... در جنگ خیبر مرحب خیبری از سنگ کلاه خودی درست کرده بود

[27.05.19 19:18], هوالمحبوب

خورشید برای امام علی برگشت... در جنگ احد انقدر دلاوری کرد که جبرئیل در آسمان میگشت و
... می گفت لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی

[27.05.19 19:25], هوالمحبوب

روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: بزرگترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام که
قرآن بر آن دلالت می کند، چیست؟ حضرت رضا فرمود: این فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام (که
می گویی) در آیه مباهله است، آن جا که خداوند می فرماید: «هر کس بعد از آنچه از علم برایت
آمده است، با تو مخاصمه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، خودمان و خودتان
را فراخوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم» (بر اساس این آیه)
رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان پسرانش، فاطمه علیها السلام
را به عنوان زنانش، و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خود آورد. از آنجا که هیچ یک از
مخلوقات خداوند، بالاتر و برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، در نتیجه بنابر حکم خداوند
عزّ و جلّ، کسی برتر از نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود

[27.05.19 19:27], هوالمحبوب

داستان چهل حرامزاده

.گفته اند: روزی هارون الرشید از بهلول خواست تا چهل حرامزاده برایش حاضر کند

!جناب بهلول فوراً رفت و بعد از چند لحظه به همراه چهل نفر برگشت

هارون با تعجب پرسید: چگونه به این زودی توانستی اینها را جمع کنی؟

:بهلول در جواب گفت

آسان است ای خلیفه

رفتم روی قصر و صدا زدم: چه کسی دشمن علی بن ابی طالب است؟

با این ندا بیش از هزار نفر! آمدند و من تنها 40 نفر آنها را آوردم همانطور که خواسته بودی

هارون از کار بهلول به خنده آمد

[27.05.19 19:28], هوالمحبوب

هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیکر مطهر امیر المؤمنین را برای دفن به

.نجف میبردند، اسب سواری را مشاهده کردند که بوی خوشی از او ساطع بود

آن سوار به آنها سلام کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود: تو حسن بن علی هستی که از سرچشمه

وحی و قرآن شیر نوشیده است و جانشین امیر المومنین است و سرور اوصیاء میباشد؟

عرض کرد: آری

فرمود: و این حسین بن علی نوه ی پیامبر رحمت است که از منبع عصمت شیر نوشیده و پدر امامان

میباشد؟

گفتند: آری

فرمود: جنازه را به من بسپارید و در امان خدا بروید

امام حسن علیه السلام عرض کرد : پدر ما وصیت فرموده که جنازه ی او را جز به جبرائیل یا خضر
نسپاریم ، شما کدام یک از ایشان هستید؟؟؟

سوار نقاب از چهره برداشت ، ناگهان دیدند او خود امیر المؤمنین است

به امام حسن فرمود: یا ابا محمد ! هیچ کس نمی میرد مگر این که علی نزد او حاضر شود، آیا بر جنازه
ی خویش حاضر نگردد

[27.05.19 19:34] ,هوالمحبوب

پادشاه مجسمه

مغربی روایت می کند که در برگشت علی علیه السلام از نهر روان ، در راه به مجسمه های برخوردیم که
علی علیه السلام فرمود : « آن را نزد من بیاورید » وقتی آوردیم آن را حرکت داد و فرمود : « ای
. « مجسمه ! سخن بگو که چه کسی بودی ؟ فقیر یا غنی ؟ بدبخت یا خوشبخت ؟ پادشاه یا رعیت ؟
ناگهان مجسمه با صدای فصیح گفت : « سلام بر تو ای امیر مؤمنان ! من پادشاه ظالمی بودم به نام دویز
بن هرمز که شرق و غرب عالم را تسخیر کردم

[16.06.19 22:30] ,هوالمحبوب

عمران (ابوطالب) چهار پسر به نامهای طالب، عقیل، جعفر و علی داشت و دارای سه دختر موسوم به
ام هانی، حمانه و

ربطه بود

[16.06.19 22:38] ,هوالمحبوب

پیامبر درباره [?] بود بعد از ارتحال جناب ابوطالب [?] حامی محکم و دائمی رسول خدا [?] پدر امام علی .
او فرمود: تو به خوبی صله رحم کردی و به جزای خیر نائل شدی و سرپرستی از کودک یتیمی
کردی (یعنی پیغمبر اسلام) و او را بزرگ نمودی و در بزرگی از او حمایت و یاری کردی و فرمود:
«لاشفعن لعمی شفاعۀ بها الثقلین؛ از عموم
.ابوطالب) شفاعتی خواهم نمود که همه جن و انس از آن تعجب کنند)

[16.06.19 22:44] ,هوالمحبوب

رسول خدا بعد از ارتحال مادر امام علی پیراهن خود را جهت کفن به او داد و بر او نماز خواند و .
70 مرتبه تکبیر گفت و وارد قبر مادر امام شد و به دیوار و اطراف قبر دست کشید بعد به شدت
گریست و به قبر سفارش مادر امام را کرد و به عمر فرمود: بعد از مادر من که مرا زائید او مادر دیگر
من بود جبرئیل برایم خبر آورد او اهل بهشت است

[16.06.19 22:47] ,هوالمحبوب

در مظلومیت امیرالمومنین همین بس که برای اینکه قبرش بوسیله دشمنان شکافته نشود و بدنش مورد
هتک حرمت قرار نگیرد قبرش تا زمان امام کاظم علیه السلام مخفی بود و در تاریخ آمده که حجاج بن
است را شکافت تا [?] یوسف ثقفی در طول حکومتش حدود 100 قبر را به خیال اینکه قبر امام علی
بدن مطهر امام را بیابد و بدن امام را بسوزاند

[16.06.19 22:51] هوالمحبوب

از حضرت علی درباره توحید و عدل پرسیدند، فرمودند: «التَّوْحِيدَ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلَ أَلَّا تَتَّهَمَهُ»؛
توحید آن است که خدا را در وهم نیاری و عدل آن است که او را متهم نسازی

[18.06.19 17:35] هوالمحبوب

صحیح مسلم، که از معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت است و همه روایات آن رامعتبر می دانند، «
روایت عجیبی در این زمینه از سعد بن وقاص، فرمانده معروف سپاه اسلام، نقل می کند. به این روایت
:توجه کنید

روزی معاویه سعد بن وقاص را دید. به او اعتراض کرد که چرا ابوتراب (علی بن ابیطالب) را سبّ
(ولعن) نمی کنی؟ سعد گفت: سه فضیلت (بسیار مهم) از او به خاطر دارم که پیامبر (صلی الله علیه
وآله وسلم) درباره اش گفته، بدین جهت هرگز او را سبّ (ولعن) نخواهم کرد. اگر یکی از آن سه،
متعلّق به من بود بهتر از تعداد زیادی شتران سرخ مو است (این حیوان از گرانبهاترین سرمایه های
:عرب محسوب می شود). این سه فضیلت به شرح زیر است

در یکی از جنگ ها (جنگ تبوک) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را به عنوان
جانشین خود در مدینه نصب کرد، تا به سمت میدان جنگ حرکت کند. علی عرض کرد: ای رسول
خدا! مرا همراه زنان و کودکان در مدینه می گذاری و خود به جهاد در راه خدا می روی؟
پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت
!به موسی (علیه السلام) باشی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟

در جنگ خیبر (پس از آن که افراد مختلفی فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده گرفته و به خیبر حمله
کرده و دست خالی برگشتند) از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: پرچم را به دست

مردی می سپارم که خدا و رسولش را (از صمیم قلب) دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند (و او پیروز خواهد شد).

همه ما توجّه خود را به سمت پیامبر جلب کرده و با دقّت گوش می دادیم تا بدانیم منظور حضرت کیست. فرمود: علی را صدا بزنید. علی (علیه السلام) در حالی که از درد چشم اذیت می شد (و گویا به همین جهت مشغول استراحت بود) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) مقداری از آب دهان مبارکش را بر چشم علی مالید و (بدینوسیله چشمش شفا یافت، سپس) پرچم سپاه اسلام را به او سپرد و خداوند قلعه خیبر را به دست علی (علیه السلام) گشود.

هنگامی که آیه مباحله (آیه 61 سوره آل عمران) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) علی و 3. فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و به خداوند عرض کرد: «خدایا! اینها اهل بیت من هستند» (صحیح مسلم، ج 4، کتاب فضائل الصحابه، ص 1871، ح 32).

[09.07.19 14:29] هوالمحبوب

عُرِّرُ الْحِکْمَ وَ دُرِّرُ الْکَلِمَ (اندرزهای برتر و سخنان چون دُر) کتابی (تک جلدی) مشتمل بر ۱۰۷۶۰ سخن از سخنان کوتاه امیرالمؤمنین (ع)، تألیف ابوالفتح آمدی از دانشمندان قرن پنجم هجری

[14.08.19 17:53] هوالمحبوب

پیامبر اکرم ص: اگر آسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی ع در یک کفه دیگر. همانا ایمان علی ع برتری می یابد (بحار ج 30 ص 111)

[14.08.19 17:53], هوالمحبوب

:فضیلتی از اقیانوس مواج فضائل مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام

روزی جبرئیل نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شدند.

. جبرئیل به احترام ایشان از جا برخاست:

:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

آیا به خاطر این جوان برخاستی؟:

:جبرئیل عرضه داشت:

!آری! او بر من حق استادی دارد::

.پیامبر از چگونگی آن سؤال فرمودند::

:جبرئیل عرض کرد:

:آن گاه که خدا مرا آفرید، سؤال کرد که ::

تو کیستی و نام تو چیست؟:

و من کیستم و نامم چیست؟:

و من در پاسخ متحیر ماندم. پس این جوان در عالم انوار حاضر شد و پاسخ را به من آموخت ::
گفت بگو:

أنت الربّ الجلیل

و اسمک الجمیل

و أنا العبد الذلیل

و اسمی جبرئیل

تویی پروردگار بزرگ::

نامت نیکوست::

و منم بنده ی خوار::

و اسمم جبرئیل است:

بدین جهت برای او برخاستم و احترامش کردم:

[14.08.19 17:58] ,هوالمحبوب

با نام علی،سنگ،طلا شد

عمار بن یاسر نقل میکند که روزی خدمت مولایم #امیرالمومنین علی علیه السلام شرفیاب شدم

آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند

: از علت آن سؤال فرمودند

عرض کردم ؛ بدهی دارم و طلبکار آن را مطالبه می کند

: امیرالمومنین علی علیه السلام به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند

. آن را بردار و بدهی خود را بپرداز

عمار عرض کرد ؛ این سنگ که ارزشی ندارد

: امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند

.خدا را بواسطه من بخوان تا او را برایت به طلا تبدیل کند

عمار گوید خدا را به اسم آن حضرت خواندم و سنگ برایم طلا گردید

: آنگاه به من فرمودند

به مقداری که احتیاج داری از آن بگیر

عرض کردم ؛ اینکه انعطاف پذیر و نرم نیست چگونه نرم می شود؟

فرمودند

ای کم باور! خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد! همانا به برکت نام من، آهن برای داود

نرم گردید

عمار گوید ؛ خدا را به اسم آن حضرت خواندم و آن نرم شد و به مقدار نیاز برداشتم سپس فرمودند

خدا را به اسم من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل اول خود یعنی سنگ درآید

[14.08.19 18:03] ,هوالمحجوب

:مرحوم علامه امینی می نویسند

شمس الدین ابوالخیر دمشقی شافعی در کتاب خود به نام أنسی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب :
"علیه السلام" می گوید

لطیف ترین و برجسته ترین طریقی که تا به حال برای حدیث غدیر دیده ام آن است : که استادم
: به [سلسله سند خود] از بکر بن احمد قصری نقل می کند

"فاطمه دختر امام کاظم "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام صادق "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام باقر "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام سجاد "علیه السلام

"از فاطمه دختر امام حسین "علیه السلام

"از ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین "علیه السلام

و او هم از

"حضرت فاطمه زهراء "سلام الله علیها

: نقل می کنند که

آیا فراموش کردید که رسول خدا در روز غدیر خم فرمودند هر کس که من مولای او هستم علی نیز
!مولای اوست؟

و آیا فراموش کردید که رسول خدا "صلی الله علیه و آله وسلم" فرمودند منزلت علی در نزد من مانند منزلت هارون نزد موسی است؟

متن عربی؛

أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟

[14.08.19 18:04] ,هوالمحجوب

ملاقات انبیاء الهی با علی در کعبه

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمه الله بر کاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند (علی (علیه السلام) ولید الکعبه، ص 31)

[14.08.19 18:07] ,هوالمحجوب

خوشا بحال شیعیان علی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازنینش آشکار بود، حضرت علی (علیه السلام) سبب آنرا پرسید.

حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخر الامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی (علیه السلام) به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشیدیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خداوندا منهم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی (علیه السلام) دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منهم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم. . (1. و فیات العلماء، ص 37).

[14.08.19 18:12] ,هوالمحبوب

شجاعت و هیبت علی علیه السلام

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعہ و مضر

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساختهند

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مورخین

عموما معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم می‌کردم. و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بو حشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمی‌کردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمۃ دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است! زیادی آب

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبهای که خود را معرفی میکرد پیارهای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاعت‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت (بحار الانوار جلد 45 ص 138)

[14.08.19 18:34], هوالمحبوب

در کتاب ذخیره الملوك است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرفشدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشکیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشک بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابه‌ای آن بنوشاند.

سويد گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم! حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود .

[14.08.19 18:38], هوالمحجوب

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغذای او !!دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکههای نان جوین و کمی نمک است عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود

علل النفس بالقنوع و الا

طلبت منك فوق ما یکفیه

. یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند یکی از رجال ثروتمند حلوائی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیئات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در !قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌های از آن نان خشک را با سرکه خورد و مجدداً سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نانها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها با احترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود. شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانهاش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحیت من راقعها. //////////////

در نامه ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید: من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از غسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیئات که هوی و هوس نفس بر من غلبه

نماید! آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟ ألقع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدھر ؟ علی علیه السلام می فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید

[14.08.19 18:39] ,هوالمحبوب

خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است -
مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت : خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است .
عمر به مجلسیان گفت : نظر شما در این قضیه چیست ؟
گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست ؟ آنان قصه خود را بیان داشتند
آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی ؟
گفت : نه .

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای ؟
گفت : آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می . آورد پس با او همبستر شدم

آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است ؟
. گفت : آری

پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

[14.08.19 18:40] ,هوالمحبوب

امیرالمومنین درباره مالک اشتر می نویسد: میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخواهد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد .////// خبر شهادت وی علی علیه السلام را بی اندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید

[14.08.19 18:44] ,هوالمحبوب

محمد بن ابی بکر: از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که دربارهاش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است، در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه

سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حيله عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مردهای گذاشته و آتش زدند

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود، محمد هنگام شهادت 28 سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح

خاب من انت ابوه و افتضح

انما اخرجنی منك الذی

اخرج الدر من الماء الملح

انسیت العهد فی خم و ما

قاله المبعوث فیہ و شرح

فیک وصی احمد فی یومها

ام لمن ابواب خیر قد فتح

ما تری عذرک فی الحشر غدا

یا لک الویل اذا الحق اتضح

و علیک الخزی من رب السماء

کلما ناح حمام او صدح

یا بنی الزهراء انتم عدتی

و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صح ولائی لکم

. لا ابالی ای کلب قد نبج

سای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم، زیانکار و رسوا است کسی که پدرش تو باشی

همرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد

آیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

آیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیر را گشود؟

فردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود

و از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه)

سای اولاد فاطمه شمائید پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد

و چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد)

[14.08.19 18:49] ,هوالمحبوب

رشید هجری: از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) تورا بخواهد و دستها و دوا و پا و زبان ترا قطع کند؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخلهای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید! عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است

علی علیه السلام فرمود ای رشید تورا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آن درخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریدهاند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن! رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاها و او را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند

[14.08.19 18:49] ,هوالمحبوب

قنبر: غلام مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟ قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولی نعمت من است. حجاج گفت از دین . علی تبری و بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا راهنمایی کن بدینی که بهتر از دین علی باشد

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا تورا بدان قسم بقتل برسانم. قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در .روز قیامت) بقتل میرسانم و بالاخره بدستور حجاج بشهادت رسید

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟ عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمهای بوجود مبارک تو وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمهای برسانند پس قنبر برگشت

[14.08.19 18:51] ,هوالمحبيب

داستان حک شدن اعجاز آمیز نام امام _علی (ع) بر انگشتر پیامبر (ص) چیست؟

شیخ طوسی (ره) در یکی از کتاب های خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام (ص) چنین نقل می کند

روزی پیامبر اسلام (ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی طالب (ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حاک (نگین ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمد بن عبد الله" بنویسد». علی (ع) آن انگشتر را گرفت و نزد نگین ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمد بن عبد الله" را حکاکی کند

نگین ساز آن را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به جای آن، نقش «محمد رسول الله» نوشت. هنگامی که امام علی (ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حكاك اظهار داشت: بلی، صحیح می فرمایید، اما دستم به اشتباه چنین نوشت

پس حضرت علی (ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا (ص) آورد و فرمود: «یا رسول الله! حكاك آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقت بر آن فرمود: «ای علی! من محمد بن عبد الله هستم، و همچنین محمد رسول الله نیز هستم و سپس انگشتر را به دست مبارک خود نمود

زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علی ولی الله» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین (ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «یا مُحَمَّدُ، كَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ كَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم».

[14.08.19 18:52] هوالمحبوب

پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی بن ابیطالب علیه السلام بریزی -
..فرمودند

: ابن شاذان رحمه الله در کتاب «روضه» از ابن عباس نقل می کند که

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند و جمعی از مهاجرین و انصار نزد آن حضرت بودند

: ناگهان جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد

ای محمد حق_ تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید علی را حاضر کن و او را رو بروی خودت
بنشان

جبرئیل این فرمان الهی را رسانید و به آسمان برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم علی علیه
السلام را حاضر کرد و او را رو بروی خود نشانید

جبرئیل دوباره نازل شده و به همراه خود طبقی از خرما آورد و بین آن دو بزرگوار قرار داد و عرض
کرد:

از آن میل کنید و آنها خوردند سپس طشت و آفتابه آبی آورد

:و عرض کرد

ای رسول خدا پروردگارت فرموده است که تو آب را روی دست های علی_ بن_ ابیطالب علیه
السلام بریزی فرمودند

سمعاً و طاعة آنچه را خداوند امر کند اطاعت می کنم آنگاه آفتابه را برداشت و برخاست که آب
روی دست های علی علیه السلام بریزد علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد

. ای رسول خدا من سزاوارترم که آب روی دست های مبارک شما بریزم

: فرمودند

ای علی خداوند چنین فرمان داده است و به من چنین مأموریتی داده است و آب را روی دست های
. علی علیه السلام که می ریخت قطره ای از آن در طشت نمی ریخت

:علی علیه السلام عرض کردند

ای رسول خدا آبها را نمی بینم که در میان طشت بریزد

:فرمودند

ای علی فرشتگان از یکدیگر سبقت می گیرند در اینکه آبی که از دست های تو می ریزد بگیرند و به عنوان تبرک چهره خود را با آن شستشو دهند

[14.08.19 18:54], هوالمحبوب

نسبت علم موسی و خضر با علوم امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی حضرت موسی علیه السلام از نزد خضر برگشت و آن حوادث عجیب مثل سوراخ کردن کشتی و تعمیر دیوار و کشتن آن نوجوان به وقوع پیوست، برادر او هارون از موسی در مورد دانش خضر پرسید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این امر، دانشی است که نداشتن آن ضرر ندارد ولی حادثه ای
!عجیب تر روی داد

: هارون پرسید: چه حادثه ای؟ حضرت موسی علیه السلام گفت

من و خضر کنار دریا ایستاده بودیم که پرنده ای شبیه به چلچله ظاهر شد، با منقار خود قطره ای آب برداشت و به طرف مشرق پرتاب کرد! بار دوم قطره ای دیگر برداشت و آن را به طرف مغرب انداخت، بار سوم آن را به طرف جنوب و بار چهارم به طرف شمال پرتاب کرد! و در دفعه پنجم به طرف آسمان و دفعه ششم به خشکی و دفعه هفتم به دریا انداخت و سپس پر کشید و پرواز کرد

ما دو نفر حیرت زده ماندیم و سرّ این کار را نفهمیدیم تا اینکه خداوند فرشته ای را به صورت آدمی فرستاد و به ما گفت: چرا شما را متحیر می بینم؟

گفتیم : در کار این پرنده متحیریم

گفت : منظور او را نمی دانید؟ گفتیم : خدا بهتر می داند

گفت : این پرنده با عملش می گوید: به حق آنکه شرق و غرب زمین را آفرید و آسمان را بر پا داشت و زمین را به حرکت آورد و بگستراند، بطور قطع خداوند در آخر الزمان پیامبری را خواهد فرستاد که نامش محمد صلی الله علیه و آله است ، او را وصیی است به نام علی_علیه_السلام که علم شما دو نفر روی هم در مقابل دانش آن دو همانند این قطره است در مقابل این دریا

[14.08.19 18:55] ,هوالمحبوب

در احوالات شیخ جعفر مجتهدی آمده،

یک روز که مشغول تلاوت قرآن بودم به این آیه برخورد نمودم که : « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا
« أَصْحَابَ الْيَمِينِ

به فکر افتادم که اصحاب یمین چه کسانی هستند که در روز قیامت همه در گرو اعمالشان می باشند
الا آنها؟

هر چه جستجو کرده و مراجعه نمودم متوجه این مطلب نشدم

تا اینکه نجف در عالم رویا خدمت حضرت مولا امیرالمومنین علی علیه السلام رسیدم و به آقا عرض
کردم مولای من اصحاب یمین چه کسانی هستند که در گرو عملشان نمی باشند؟

حضرت در عالم مکاشفه فرمودند

شیخ جعفر شما که اهل حساب و عدد هستید چطور کلمه یمین را "حساب" نکردید؟

هنگامی که کلمه یمین را به ابجد "حساب" کردم متوجه شدم حاصل آن میشود عدد ۱۱۰. در آن موقع فهمیدم که كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا شِيعِيَانِ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یعنی فردای قیامت همه گرفتار حساب و کتاب اعمالشان هستند مگر شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین که به عنایت و شفاعت حضرت مولا حساب و کتابی بر آنها نیست

[14.08.19 18:57], هوالمحبوب

حکایتی عجیب از امیرالمؤمنین علیه السلام

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، عرض کرد: علی جان! هزار دینار در این شهر نزد فلان شخص گذاشتم و به مدینه آمدم، اکنون می‌گویند که او مرده است. به پسرش مراجعه کردم، گفتم: من نزد پدر شما هزار دینار امانت گذاشتم، آمده‌ام بگیرم. پسرش گفت: والله پدر ما در هیچ کجا، نه در دفتری و نه در وصیتش، چیزی نگفته است.

طلبکار گفت: علی جان! من واقعاً به این پول نیاز دارم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: من نمی‌گذارم که حق تو پایمال شود. به پسر بدهکار فرمود: بیرون مدینه، پشت تپه ای می‌روی و آنجا می‌ایستی، تعداد سگ می‌آیند که یکی از سگها از همه زشتتر و بدترکیتر است، به او بگو: چنین کسی آمده و می‌گوید که من هزار دینار نزد تو امانت گذاشته‌ام، آن را کجا گذاشته‌ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام این قدرت را دارد که گوشه پرده برزخ را کنار بزند و به پسر میّت بگوید که پدرت را ببین. نه این که حضرت آنها را به دنیا آورده باشد، چون عالم برزخ، عالمی بین دنیا و آخرت است.

«سند وجود برزخ بین دنیا و آخرت در قرآن است: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

یعنی شما چهار دنیا را باید طی کنید؛ رحم مادر، دنیا، برزخ و قیامت. قیامت آخرین مرز است که دیگر بعد از آن دنیایی وجود ندارد

نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از برزخ به دنیا آورده باشند، بلکه پسر را فرستاد و گوشه پرده را کنار زد که آن دنیای برزخ را ببیند

پسر رفت، بین آن چند سگ، به سگی که از همه سیاهتر، بدتر و زشتتر بود، گفت: پدر! چنین داستانی است، آیا این طلبکار راست می‌گوید؟ گفت: این هزار دینارش، در خانه و زیر فلان دیوار است. آدرس داد، گفت: برو بردار و به او بده. ای پسر! این را نیز به تو بگویم که تنها راهی که در این عالم درست است، راه علی علیه السلام است و ما بی‌راهه رفتیم و گرفتار شدیم. این راه ما راه علی علیه السلام نیست، بلکه راه ضدّ علی علیه السلام است و روندگان در راه ضدّ علی علیه السلام، بعد از مرگ، به همین صورت محشور می‌شوند

«در قرآن می‌خوانید: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»

خدا حیوانات را نیز محشور می‌کند، یعنی همین حیوانات، وَاَلّا پروردگار که حیوان دیگری را در قیامت «نمی‌آورد. آنهایی که انسان آفریده شدند، ولی «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ

سگ هار شدند و به همه می‌پرند اگر چه شکل فعلی او شکل انسان دو پا است، ولی در قیامت مانند چهار پا محشور می‌شوند

گفت: پسر! ما که دیگر تمام دربها به رویمان بسته شده است. ولی به تو بگویم که راه سالم فقط راه علی علیه السلام است. جالب این است که علمای اهل تسنن نیز این معنا را می‌دانند، نه عوام آنان

[14.08.19 19:04]، هوالمحبوب

! شخصیت علی علیهاالسلام از زبان معاویه

:روزی عبدالله بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت

ای امیرمؤمنان! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم! معاویه گفت: تو را بخدا می‌دانم چه می‌گوئی؟ اما اینکه می‌گوئی او لکنت زبان دارد! بخدا سوگند! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه‌السلام برای جواب دادن به آن کافی است. و اینکه می‌گوئی ترسو است! پس مادرت به عزایت بنشیند! آیا دیدهای کسی با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و اما اینکه گفתי بخیل است! بخدا سوگند! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد،! طلا را قبل از کاه صدقه می‌دهد

عیدالله گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

! گفت: برای خون عثمان

[14.08.19 19:05] ,هوالمحبوب

سخن گفتن با اصحاب کهف -

انس بن مالک نقل کرده است که : فرشی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه آوردند . حضرت به من فرمود : « ای انس ، این فرش را بگستران » من هم فرش را پهن نمودم . حضرت به من فرمود که : ده نفر را دعوت کنم بیایند . وقتی که آنها آمدند دستور داد که روی آن فرش بنشینند . من با آنها کنار فرش نشستم ، سپس پیامبر علی علیه‌السلام را خواست و با او به مدت طولانی در گوشی صحبت کرد . بعد علی علیه‌السلام به طرف فرش رفت و او هم در کنار آن ده نفر نشست و به باد امر کرد که : ما را بلند کند ، باد ما را بلند کرد و آن حضرت را به تندی می‌برد تا آنکه علی علیه‌السلام به باد گفت : « ما را بر زمین بگذار » ! چون بر زمین رسیدیم از ما پرسید که آیا می‌دانید در چه مکانی هستید ؟ ما گفتیم : « نمی‌دانیم » فرمود : « که این محل کهف و رقیم است و این جاییست که اصحاب کهف

خوابیدند . شما بلند شوید و بر آنها سلام کنید . « ما یک به یک بلند می شدیم و بر آنها سلام می کردیم ولی هیچ جوابی به ما ندادند . علی علیها السلام بلند شد و گفت : « السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَعَاشِرَ الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ » . (سلام بر شما ای هم مسلکان راستگویان و شهیدان !) ناگهان شنیدیم که به . « یک باره آنها گفتند : « وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

انس می گوید : « از علی علیها السلام پرسیدم : که اینها چطور جواب ما را ندادند ، ولی به شما گفتند ؟ « حضرت متوجه آنها شد و سؤال کرد که چرا شما جواب سلام برادران

مرا ندادید ؟ » در جواب گفتند : که ما گروه راستگویان و شهیدانیم و مأموریم که بعد از مردن سخن . نگوئیم ، مگر با پیامبری یا وصی پیامبری

سپس علی علیها السلام به باد امر کرد ما را بلند کند . باد ما را بلند کرد و با تندی این فرش را می برد تا اینکه دستور داد که ما را بر زمین بگذارد . چون بر زمین فرود آمدیم ، خود را در زمین مدینه یافتیم . علی علیها السلام فرمود که به رکعت آخر نماز پیامبر صلی الله علیه و آله می رسم . چون رفتیم ، دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رکعت آخر نماز است و قرائت سوره کهف را به اینجا رسانیده که « أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ... » آیا خیال کردی که اصحاب کهف ورقیم از آت عجیب ما هستند ؟

[14.08.19 19:07] ,هوالمحجوب

سزای انکار ولایت علی علیها السلام

در ایام خلافت ابوبکر ، علی علیها السلام آنهایی را که در روز غدیر شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمودند : « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ » به شهادت طلبید ، دوازده نفر شهادت دادند ، ولی

انس بن مالک که ده سال خدمتکار پیامبر اسلام بود و از فضائل بیکران حضرت علی علیه السلام . باخبر بود، شهادت نداد

علی علیه السلام به او فرمود: « ای انس! چه شد که شهادت بر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ، ندادی؟ در حالی که تو شنیدی آنچه که اینان شنیدند » گفت: « ای امیر مؤمنان! سنم زیاد شده و به همین خاطر فراموش کرده‌ام! » علی علیه السلام فرمود: « خدایا اگر دروغ می‌گویی سرش را به عیبی دچار کن که حتی عمامه هم آن عیب را نپوشاند! » راوی می‌گوید: « انس دچار پستی شد که با اینکه عمامه بر سر می‌بست ، ولی آثار آن در میان پیشانی و دو چشمش مشهود بود

[14.08.19 19:11] ,هوالمحجوب

نبرد با جنیان

از اهل تسنن و تشیع نقل شده است که : چون پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ با قبیله بنی المصطلق بیرون رفت . مقداری که از راه را طی کردند ، به درهای رسیدند و شب در آن دره ساکن شدند . آخر شب جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و خبر داد که گروهی از جنیان کافر در اینجا کمین . کرده‌اند و اندیشه بدی نسبت به حضرت و یارانش در موقع گذشتن از آنجا را دارند

پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را خواست و فرمود : « به سوی این وادی برو که عده‌ای متعرض تو می‌شوند و به تو حمله می‌نمایند . تو با قدرتی که خداوند عزوجل به تو عنایت کرده ، آنها را دفع کن و به نامهای ویژه خداوند که تو آنها را بلدی از بدی‌های آنها به خدا پناهنده شو » . سپس پیامبر صلی الله علیه و آله صد نفر را با او روانه کرد و به آنها دستور داد که از اوامر علی علیه السلام . اطاعت کنند

علی علیها السلام با همراهانش به طرف وادی مذکور حرکت کرد و چون به آنجا رسیدند ، به همراهانش دستور داد که همانجا بایستند و بدون دستور او هیچ کاری انجام ندهند . خود حضرت حرکت کردند و جلو رفتند و نامهای الهی را بر زبان جاری کرده و به خدا پناه بردند و به همراهانشان اشاره کردند که نزدیک او بروند . چون دویست قدمی جلوتر رفتند ، ناگهان باد تندی از آن محل بلند شد به طوری که نزدیک بود افراد بر زمین بیافتند و دچار ترس شدیدی شدند ، در این موقع علی علیها السلام با صدای بلند فریاد زد : « من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب وصی رسول خدا و پسر عموی او هستم » . ناگهان عدهای سیاه رو که به نظر می رسید شعلهائی از آتش در دستهای خود دارند ، مشاهده شدند . علی علیها السلام یک تنه به میان دره رفت ، در حالی که قرآن تلاوت می فرمود و شمشیرش را به راست و چپ حرکت می داد ، وقتی علی علیها السلام به میان آن جنیان رفت اصحاب دیدند که آنها به دود سیاهی تبدیل شدند و علی علیها السلام تکبیر گرفت . سپس ایستاد تا آن دودها بالا رفته و آسمان صاف شد . اصحاب علی علیها السلام گفتند : « ای ابالحسن چه دیدی ؟ ما که نزدیک بود از ترس هلاک شویم و بیشتر برای تو می ترسیدیم » . حضرت فرمود : « همین که دشمن از مقابل من آمد ، نامهای خداوند را با صدای بلند صدا زدم که دیدم آنان کوچک شدند و در صدد فرار درآمدند . من بدون ترس به میان آن دره رفتم و اگر می ماندند ، تا آخرین نفرشان را از پای درمی آوردم و خداوند شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد . و باقیمانده آنها پیش از ما به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و مسلمان می شوند . »

چون علی علیها السلام و همراهان بازگشتند و جریان را تعریف کردند ، در حق علی علیها السلام دعای خیر کرده فرمود : « ای علی ! اجنهای که خداوند به واسطه تو آنها را به هراس افکنده بود قبل از تو به نزد من آمده و اسلام آوردند و من اسلامشان را پذیرفتم

علی وارث پیامبر

جابر انصاری می‌گوید: « بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عباس نزد علی علیه‌السلام آمد و میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از او طلبید ، علی علیه‌السلام فرمود: « پیامبر چیزی به جز استرش دلدل و شمشیرش ذوالفقار و عمامه‌اش سحاب به ارث باقی نگذاشته است و نباید چیزی که برای تو نیست بطلبی ». عباس گفت: « من ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌خواهم زیرا من عمو و وارث او هستم » .

علی علیه‌السلام بلند شد و در حالی که عده‌ای از مردم همراه او بودند ، وارد مسجد شد . سپس دستور داد که زره و عمامه و شمشیر و استر را بیاورند . وقتی آنها را حاضر کردند علی علیه‌السلام به عباس فرمود: « اگر توانستی با این زره و عمامه و شمشیر حرکت کنی ، همه آنها مال تو خواهد شد ، زیرا میراث پیامبران به اوصیاء آنها می‌رسد و به مردم و فرزندان‌شان نمی‌رسد ، ولی اگر نتوانستی با اینها حرکت کنی ، تو در اینها حقی نداری » .

عباس قبول کرد و علی علیه‌السلام زره را به تن او پوشاند و عمامه و شمشیر را به دست او داد و به او گفت: « با عمامه بلند شو و راه برو که این نشانهای از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است » .

عباس خواست بلند شود و حرکت کند نتوانست و متعجب و متحیر شد . سپس علی علیه‌السلام به عباس گفت: « ای عمو! این استر که دم در است مال من و فرزندانم است اگر توانستی سوار او شوی » مال تو می‌شود

عباس خارج شد و شخصی از دشمنان علی علیه‌السلام بر او گفت: « ای عمو! پیامبر! علی علیه‌السلام به تو نیرنگ زد ، پس مواظب باش در سوار شدن به استر به تو نیرنگ نزنند و وقتی پایت را در رکاب گذاشتی ، ذکر خدا بر زبان جاری کن و آیه « إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا » را قرائت نما » .

عباس به طرف استر رفت و وقتی چشم استر به او افتاد ، وحشت کرد و صدائی که تا آن موقع از او شنیده نشده بود ، کرد که عباس از این حرکت غش نمود . مردم جمع شدند و خواستند استر را دور کنند ، نتوانستند . علی علیهماالسلام استر را با اسم خواند

استر با حالت ذلیلانه و خاضعانه نزد علی علیهماالسلام رفت و حضرت پایش را در رکاب کرد و بر او سوار شد و پیاده شد و حسن و حسین علیهماالسلام را نیز سوار کرد ، سپس زره و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست گرفت و سوار استر شد و به منزل خود رفت در حالی که این جمله را می فرمود : « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَنَا وَهُمَا أَمْ تَكْفُرُ أَنتَ يَا فَلَان » یعنی : « این از فضل خدا بر من است ، که مرا آزمایش می کند ، که آیا من و آن دو (حسن و حسین علیهماالسلام) شکر می نمائیم یا تو کفران می ورزی ، ای فلان » (بحار الأنوار : ج 26 ، ص 33)

[17.08.19 08:38] ,هوالمحجوب

♂👤👤♀. دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند

پرسیدند: این مجلس متعلق به کیست؟

.گفتند: مجلس درس امام اعظم یکی از بزرگان اهل سنت است

رفیق من که اسمش فضل بن حسن  بود و شیعه و در عین حال با اطلاع از مبانی مذهب بود گفت: من میروم و با این مرد مباحثه می کنم و تا او را ملزم و مجاب نکنم از این مکان نمیروم

 گفت: این عالم بزرگی است و از عهده بحث با او بر نمی آیی 

گفت: من معتقد به مذهب حقم و حق مغلوب نمیشود 

 وارد مجلس شدیم و نشستیم و در یک فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت

ایها العالم! من برادری دارم که شیعه است و من هر چه میخواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله)، خلیفه به حق بوده قبول نمی کند و می گوید علی بن ابیطالب (علیه السلام)، افضل و خلیفه به حق است. شما یک دلیل قاطعی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه راست بیاورم 

آن عالم سنی گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) همواره در میدانهای جنگ، آن دو بزرگوار!! (ابوبکر و عمر) را کنار خود می نشاند و علی (علیه السلام) را مقابل نیزه و شمشیر دشمن میفرستاد و این نشان می دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر (صلی الله علیه واله) بوده اند و چون آنحضرت (صلی الله علیه واله) میخواست که آنها بعد از

خودش جانشین باشند، آنها را حفظ میکرد و چون علی (علیه السلام) را دوست نمیداشت طردش □ 😊! میکرد و به میدان میفرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است

فضل گفت: 😊: بله، من این را به برادرم می گویم ولی او از قرآن به من جواب میدهد که فرموده است: « خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و (نشستگان) برتری داده و اجری بزرگ برای آنان آماده است!!» و به حکم این آیه، علی (علیه السلام) چون مجاهد بوده افضل از ابوبکر و عمر است که □ 🙌🏻? قاعد بوده اند

عالم سنی پاسخ داد: به او بگو از این بهتر میخواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه واله) و چسبیده به قبر آن حضرت (صلی الله علیه واله) است در حالی که قبر علی (علیه السلام) از □ 😊. قبر پیامبر (صلی الله علیه واله) دور افتاده و در عراق است

فضل گفت: 😊: بله، این را هم به برادرم میگویم. اما او میگوید آنها غاصبانه در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) دفن شده اند، برای اینکه خداوند فرموده است «ای مؤمنان! بدون اذن و اجازه پیامبر (صلی الله علیه واله) داخل خانه اش نشوید...» و می دانیم که رسول اکرم (صلی الله علیه واله) در خانه خودش دفن شده و آن دو نفر بدون اذن در خانه آن حضرت (صلی الله علیه واله) دفن □ 🙌🏻? شده اند و محل دفن ایشان غصبی است

عالم سنی مذهب که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأملی کرد و سپس با لحنی تند گفت: ☹️: به این برادر خبیث بگو آنها (ابوبکر و عمر) غاصبانه در خانه پیامبر دفن نشده اند، بلکه عایشه و حفصه

که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر (صلی الله علیه واله) بودند و از پیامبر (صلی الله علیه واله) □😊. مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند

فضل گفت □😊: بله، من این مطلب را هم به برادرم گفته‌ام، ولی او باز آیه‌ای برای من میخواند و میگوید پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش بدهکار نبوده برای اینکه خداوند فرموده است: «ای پیامبر (صلی الله علیه واله)! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای، برای تو حلال کردیم.» طبق این آیه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) مهریه زن هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زنهایش □👉□. بدهکار نبوده است

عالم سنی اندکی تأمل کرد و گفت □😊: به این برادرت بگو درست است که همسران پیامبر (صلی الله علیه واله)، مهریه طلبکار نبوده‌اند، اما سهم الارث که از ماترک پیامبر (صلی الله علیه واله) داشته‌اند و ماترک (یعنی آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه‌اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش میرسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر (صلی الله علیه واله) بوده‌اند لذا پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده‌اند و بنابراین غصبی در □😊. کار نبوده است

فضل گفت □😊: بله، من این را هم به برادرم گفته‌ام ولی او میگوید شما آقایان سنی‌ها مگر نمیگویید که پیامبر (صلی الله علیه واله) ارث نمی‌گذارد و خودتان حدیث نقل می‌کنید

که پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فرموده است «ما پیامبران اصلاً ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است! □» پس طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند. به همان دلیلی که شما حضرت فاطمه (سلام الله

علیها) را از فدک محروم کردید و گفتید پیامبر (صلی الله علیه واله) ارث نمی گذارد، لذا آن دو همسر نیز نبا

[17.08.19 08:38] ,هوالمحبوب

♂؟؟؟! ید ارث ببرند. آیا دختر از پدر ارث نمی برد، اما همسر از شوهر ارث می برد؟

حالا بر فرض بپذیریم که آنها سهم الارث داشته‌اند، مگر نه این است که میت اگر فرزند داشته باشد! سهم الارث زوجه اش یک هشتم ماترک می شود؟

در اینجا تمام ماترک پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) فقط یک حجره (اتاق) بوده که وقتی آن اتاق تقسیم بر هشت شود یک قسمت از آن هشت قسمت تقسیم می شود میان همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه واله) که نه نفر بوده اند و در نتیجه سهم هر یک از عایشه و حفصه به قدر یک وجب هم نمی ؟؟؟♂! شود... پس چگونه آن دو هیکل بزرگ در یک وجب زمین جا شده اند؟

سخن که به اینجا رسید، عالم سُنی حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید: (⊖)⊖⊖:

....این مرد را بیرون کنید، این خودش شیعه است و اصلاً برادر هم ندارد

..امیرالمؤمنینی جز علی نیست ♦

..صراط المستقیم جز علی نیست

[17.08.19 14:52] هوالمحبوب

غدير سندی انکار ناپذیر در اثبات ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ 66
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ 67 مائده یعنی: ای پیامبر، به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت در
مورد معرفی پیشوایشان به سوی تو فرو فرستاده شده است ابلاغ کن، و اگر نکنی رسالت او را ابلاغ
نکرده ای، و از مردم بیمی به خود راه مده، که خداوند تو را از گزند آنان مصون می دارد. قطعاً خدا
این مردم کفرپیشه را به اهدافشان (تباه کردن دین حق) راه نمی نماید

غدير سند انکار ناپذیر ولایت علی بن ابیطالب

در هیجدهم ذی حجه سال دهم هجری در هنگام برگشت مسلمانان از حج، وقتی به منطقه غدير خم
رسیدند، پیامبر اسلام دستور داد که مردم که 120 هزار نفر بودند توقف کنند و برای آنان سخنرانی
فرمود و. مساله ولایت علی علیه السلام را برای مردم تبیین فرمودند

اگر شخصی سوال کند چرا پیامبر اسلام، جمله مهم ((من کنت مولا فهذا علی مولا)) را بطور
خصوصی به علی علیه السلام نگفت بلکه در حضور 120 هزار نفر مسلمانانی که تا داشتند از حج بر
می گشتند، در زیر افتاب داغ منطقه غدير خم، اعلام فرمودند و حتی افرادی در بین جمعیت بودند
که سخن پیامبر اسلام را به دیگران با صدای بلند می رساندند. چرا پیامبر این کار را کردند؟ در جواب
می گوییم تا اینکه این سندی غیر قابل انکار در تاریخ اسلام بماند و آیندگان هم بفهمند که پیامبر

اسلام، علی علیه السلام را بعنوان جانشین خود اعلام کردند. تا اینکه هیچ کسی نتواند در ان تحریف ایجاد کند. لذا در کتب اهل تسنن چه در صحیح بخاری ج 7 ص 123 و چه در سنن ابن ماجه ج 1 ص 43 و در سنن ترمذی ج 5 ص 633 و سنن نسائی ج 5 ص 131 و در اکثر کتب روایی مهم اهل تسنن جمله معروف پیامبر اسلام در غدیر خم ذکر شده که فرمود: ((من کنت مولا فهذا علی مولا)) هر که من مولا و سرپرست او هستم علی هم مولا و سرپرست او می باشد

بعد از سخنرانی پیامبر اسلام، چادری مقابل چادر پیامبر عزیزمان نصب کردند و علی علیه السلام در ان نشستند و مردم دسته دسته می آمدند و به حضرت علی علیه السلام تبریک می گفتند و با ایشان بیعت می نمودند

همینکه رسول خدا ص این ماموریت مهم را انجام دادند جبرئیل این ایه را آورد که (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)

امروز دین برای شما کامل کردم نعمت را برای شما تمام نمودم و اسلام را دین شما قرار دادم. و با ابلاغ ولایت دین کامل شد و ماموریت پیامبر در مدت 23 سال نبوت به اتمام رسید و پیامبر بعد از هفتاد روز بعد از غدیر در 28 صفر سال یازدهم رحلت فرمودند

اما منافقین و دشمنان اسلام ناب محمدی نگذاشتند علی علیه السلام خلافت را بدست بگیرد و در اسلام انحراف ایجاد کردند و سرنوشت مسلمانان را به بد سرنوشتی دچار نمودند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید، پهلوی فاطمه را نمی شکستند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید علی را در محراب شهید نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید حسن را مسموم نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید حسین را شهید نمی کردند

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید هشت امام بعد از امام حسین را شهید نمی کردند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید شیعه و سنی ایجاد نمی شد و همه شیعه علی علیه السلام بودند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید مسلمانان این همه محرومیت نمی کشیدند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید مسلمانان پیشرفته ترین ملتها بودند.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید فلسطین غصب نمی گردید.

اگر بعد از پیامبر اسلام علی علیه السلام به خلافت می رسید کشور اسلامی به 58 کشور تقسیم نمی شدند. و همه متحد بودند.

و...

[17.08.19 14:57], هوالمحبوب

: امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

.روز غدیر، روز اظهار گوهر مصون است

مصباح المتعجد ۷۵۶/۲

: حضرت صادق علیه السلام

.روز غدیر، روز اتمام نعمت است

الغدیر ۲۸۵/۱

: حضرت صادق علیه السلام

.روز غدیر، روز عبادت است

الغدیر ۲۸۵/۱

: حضرت صادق علیه السلام

.روز غدیر، عید اهل بیت علیهم السلام است

بحار الانوار ۳۰۰/۹۵

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

.روز غدیر، روز امن و امان است

مصباح المتعجد ۷۵۶/۲

: حضرت رضا علیه السلام

روز غدیر، روز قبولی اعمال شیعیان است

المراقبات / ۲۵۷

: حضرت رضا علیه السلام

روز غدیر، روز زینت است

المراقبات / ۲۵۷

: حضرت صادق علیه السلام

روز غدیر در زمین، روز میثاق نامیده شده است

بحار الانوار ۲۳۱/۹۵

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روز گواهی و گواهان است

مصباح المتعجد ۷۵۵/۲

: امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

.روز غدیر، روز پیمان است

مصباح المتهجد ۷۵۵/۲

: حضرت صادق علیه السلام

.روز غدیر، روز منصوب شدن امیرالمومنین علیه السلام است

الغدیر ۲۸۵/۱

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

.روز غدیر، روز جداسازی حق از باطل است

: حضرت صادق علیه السلام

.حمد خداوند که ما را در این روز کرامت داد

المراقبات / ۲۵۷

: مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روزی است که منزلت شایستگان در آن، بلندی گرفت

مصباح المتعجد ۷۵۵/

: امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روز بیان کردن حقایق ایمان است

مصباح المتعجد ۷۵۵/۲

امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روز آشکار کردن حقیقت است

مصباح المتعجد ۷۵۵/۲

: حضرت رضا سلام الله علیه

همانا روز زبونی شیطان است

بحار الانوار ۳۲۳/۹۵

: حضرت صادق عليه السلام

.در این روز، رضایت خدا نهفته است

بحار الانوار ۳۲۳/۹۵

: امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

.روز غدیر، روز راندن شیطان است

مصباح المتعجد ۷۵۶/۲

: امیرالمومنین علیه السلام

.روز غدیر، روز آزمایش بندگان است

مصباح المتعجد ۷۵۶/۲

:امیرالمومنین علیه السلام

.روز غدیر، روزی است که دلایل خداوند در آن روشن گشت

مصباح المتعجد ۷۵۵/۲

امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روز راهنمایی است

مصباح التهجید ۷۵۶/۲

مولانا امیرالمومنین علی علیه السلام لیه السلام

روز غدیر، روز گشایش است

مصباح المتهجد / ۷۰۰

: امام رضا علیه السلام

روز غدیر، روز لبخند است

المراقبات / ۲۵۷

: حضرت رضا سلام الله علیه

عید غدیر، برترین عید خداوند است

الغدیر ۱/۲۸۶

امام صادق علیه السلام

روز غدیر، روز پیا خواستن است

بحار الانوار ۳۲۳/۹۵

: امام صادق علیه السلام

روز غدیر، روز شادمانی است

الغدیر ۲۸۶/۱

: قال رسول الله صلى الله عليه وآله

يوم غدیر خم افضل اعياد امتی و هو اليوم الذی امرنی الله تعالى ذکره فيه بنصب اخي علی بن ابی " طالب علما لامتی ، يهتدون به من بعدی و هو اليوم الذی اكمل الله فيه الدين و اتم علی امتی فيه النعمة و رضی لهم الاسلام دینا

[17.08.19 18:48] ,هوالمحجوب

:مقام_معظم_رهبری

امروز ما - هم مسؤولانمان هم مردم مان - در قبال مسئله غدیر مسؤولیم ❁

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم در سالروز عید سعید غدیر خم 24/12/79

[17.08.19 18:49], هوالمحبوب

احکام عقد اخوت و برادری

این عقد، فقط میان دو مرد یا دو زن بسته می شود و هیچ زن و مردی نمی توانند این عقد را بین خود جاری کنند و خواهر و برادر شوند. (در اسلام چیزی به نام صیغه خواهر برادری نداریم)

این عقد تعهداتی همچون ارث و محرمیت افراد وابسته به طرفین ایجاد نمی کند. بنابراین این -2-
افراد از هم ارث نمی برند و هیچ گونه رابطه محرمیت میان وابستگان آنها ایجاد نمی شود

لازم نیست صیغه عقد اخوت حتماً به عربی خوانده شود، بلکه اگر آن را به فارسی یا زبان -3-
دیگری هم جاری کنند صحیح است؛ اما باید الفاظی را بکار برند که معنی این عقد را برساند. (رجوع
به مفاتیح)

با توجه به نکات گفته شده مضمون این عقد رعایت برخی امور معنوی نسبت به یکدیگر در دنیا □ *

و پس از مرگ است. مثلاً برادران متعهد می‌شوند که در دنیا همدیگر را از دعا فراموش نکنند و در آخرت هم اگر از اهل نجات و شفاعت باشند، همدیگر را شفاعت کنند.

شیوه برقراری: دو برادر یا دو خواهر دست راست خود را به هم می‌دهند و یکی از آنان صیغه عقد ❖

أُخُوْت را می‌خواند و دیگری مفاد آن را قبول می‌کند

مفاتیح الجنان، اعمال روز عید غدیر ﷺ

[19.08.19 06:18]، هوالمحبوب

فضایل عجیب روز غدیر ﷻ

خداوند در روز عید غدیر دو برابر شب قدر، دو برابر شب عید فطر، دو برابر ماه مبارک رمضان، □ 1

از آتش جهنم نجات می‌دهد.

!هر کاری ثوابی در روز غدیر، ثواب هشتاد ماه عبادت دارد □ 2

!طعام به مؤمنین در روز غدیر، مانند اطعام همه انبیاء و صدیقین است □ 3

ثواب دویست هزار برابری صدقه در راه خدا □ 4

امام رضا(ع) هر کسی را که در روز غدیر به خانه‌شان می‌آمد برای شام، نگه می‌داشت و وقتی □ 5

!می‌خواست برود، به او هدایای متنوعی -از انگشتر تا پارچه تا هدایای مختلف- می‌دا

در روایت می‌فرماید: مؤمنین در عید غدیر مورد عفو و بخشش و مغفرت و رحمت قرار می‌گیرند،
بیش از ماه مبارک رمضان و شب عید فطر-شب عید فطری که هر کسی در ماه رمضان بخشیده نشده
باشد در شب عید فطر بخشیده می‌شود- و بیش از تمام طول سال. (فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ
مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةٍ وَ يُعْتِقُ مِنَ النَّارِ ضِعْفَ مَا أَعْتَقَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَيْلَةِ
الْفِطْرِ؛ تهذیب الاحکام/24/6)

می‌فرماید: کسی که عید غدیر را گرامی بدارد تا وقتی گناه کبیره‌ای انجام نداده اگر از دنیا برود
«مات شهیداً!» (فَمَنْ تَزَيْنَ الْغَدِيرَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَمِلَهَا صَغِيرَةً أَوْ كَبِيرَةً وَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ
مَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ إِلَى قَابِلٍ مِثْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَإِنْ مَاتَ شَهِيداً وَ إِنْ
عَاشَ عَاشَ سَعِيداً؛ اقبال‌الاعمال/1/464) در عید غدیر شما هر کاری از ثواب انجام می‌دهید، ثواب
هشتاد ماه عبادت را به شما می‌دهند! در روز عید غدیر هر برّی، هر قدمی برای برادران دینی برداشته
شود «لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَى» است.

امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید: اطعام به مؤمنین مانند اطعام همه انبیاء و صدیقین است! (وَ مَنْ
أَطْعَمَ مُؤْمِنًا كَانَ كَمَنْ أَطْعَمَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ؛ اقبال‌الاعمال/1/465)

آن حضرت فردی یهودی را که در مسیر کوفه همسفر ایشان شده بود و سپس مسیرش عوض شد را چند قدم بدرقه کردند و وقتی آن یهودی علت این کار را از حضرت پرسید، امام(ع) فرمود: می‌خواهم قدری تو را همراهی کنم تا حق رفاقت را به جا آورده باشم، زیرا پیامبر ما دستور داده است: «هر گاه دو نفر در راهی همسفر شدند به گردن یکدیگر حق می‌یابند و لازم است شخص، رفیق راهش را هنگام جدایی چند گام بدرقه کند.» این حرکت امام سبب شد آن فرد یهودی مسلمان شود.

•
ماجرای کرامتی که نادرشاه از امیرالمومنین دید

:در کتاب اسرار السلاطین از کتب خطی خزانه حضرت ابوالفضل العباس(ع) نقل است که نادر شاه وزیری شیعه به نام میرزا مهدی خان منشی استرآبادی داشت. بعد از آنکه نادرشاه کشور هندوستان را فتح کرد وزیر شیعی خود را خواست، وزیر از نادرشاه درخواست سفر به عتبات مقدسه در عراق را کرد. زمانی که نادر شاه خواسته وزیر را شنید آن را مسخره کرد و به استهزاء گرفت و به او گفت

شما شیعه مردگان را می‌پرستید، کسی که صدها سال است از این دنیا رفته است آیا می‌روید سر قبر

او و به او سلام می کنید؟

:میرزا مهدی وزیر گفت

شکی در ظاهر نیست که او رحلت کرده است ولیکن آنها کارهایی می کنند که از عهده زنده برنمی آید و این مردم همیشه معجزات و کرامات آنها را می نویسند. و از دلایل این حرف یکی از کرامات پدرش مولا امیرالمومنین علی (ع) سلطان نجف است که حیوان نجس العین نزدیک به مقام پاک او نمی شود و عجیب تر اینکه خمر به نزدیک مقام پاک او نمی رسد مگر اینکه فاسد می شود و تبدیل به سرکه می گردد و خاصیت مستی اش را از دست می دهد.

:زمانی که نادرشاه این حرف را شنید گفت

.اگر چنین باشد که شما می گوئید من با تو می آیم تا این کرامت و معجزه را تماشا کنم

بعد از آن نادرشاه، به سمت عراق حرکت کرد وقتی به نزدیک حرم مولا

رسید شیشه ای را که در آن خمر بود و آن را محکم بسته بود خارج کرد و دید بوی سرکه از آن متصاعد می شود پس، آن را باز کرد و طعمش را چشید و دید که به سرکه تبدیل شده است ، بعد سگی را خواست که به نزدیکی حرم مطهر امیرالمومنین (ع) وارد کند هر چه کوشید نتوانست و سگ اصرار داشت که از جایش حرکت نکند پس زنجیری به گردن او بستند و او را کشیدند تا اینکه زنجیر پاره شد و نتوانستند آن را وارد منطقه ای که محیط به حرم شریف بود وارد کنند.

وقتی نادرشاه این معجزات و این کرامات بزرگ را دید برای مولا خاشع و خاضع شد و گفت من چون این کرامت آشکار را دیدم از شما می خواهم مرا با زنجیر آهنی که سگ را به آن بسته بودید ببندید تا وارد ضریح مولا امیرالمومنین بشوم. مردم کار نادرشاه را تصدیق نکردند و گمان کردند دیوانه شده است و بعد از آن روشن شد که او هیچ باکی ندارد و بعد از لحظاتی مرد غیر آشنایی آمد، با هیبت بود و به نادرشاه نزدیک گردید و زنجیر طلا را به گردن نادرشاه گذاشت و او را به سوی قبر امیرالمومنین (ع) کشاند، چون به قبر مطهر رسید تا خشوع و ترس و ادب وارد شد و تاجی که از

:پادشاهان به او ارث رسیده بود و قیمتش خیلی زیاد بود آن روز به روی ضریح گذاشت و گفت تو پادشاهی ای سید من و ای مولای من و من یکی از بندگان کوچک تو هستم و طمع دارد که سگ در خانه ات باشم

کلب درگاه امیرالمومنین نادر قلی
آنکه در هر کار امیدش به توفیق خداست

ندیم نادرشاه چون دید شراب تبدیل به
: سرکه شده بالبداهه این شعر را سرود

در خاک نجف «ندیم» آسوده بخواب

اندیشه مکن ز پرسش روز حساب

جایی که بدل به سرکه گردد می ناب

بی شبهه گنه شود مبدل به ثواب

سپس در نجف اشرف ماند و مقرر کرد که قبه طاهره را برای حرم مولا
از کاشی تبدیل به طلا نمایند و پس از آن به زیارت عتبات مقدسه در کربلا رفت و از نزدیک
شروع به شنیدن فصول مشاهد واقعه طف دردناک و آنچه بر اهل بیت (ع) در روز عاشورای خونین
گذشت کرد و بسیار متأثر شد و بسیار گریست. در این سیاق حدیث پیرامون قهرمانی های ابوالفضل
العباس (ع) و آنچه که از محنت و مصایب و سختی در آن روزی سخت بر او دور می زد. از حاضران
: همراهش سوال کرد

قبر عباس (ع) کجاست؟

گفتند: قبر عباس (ع) در جهت دیگری است. راهی که به آن منجر می شود به او معرفی کردند به
سوی آن رفت و چون چشمش به حرم صاحب جلال و عظمت و هیبت قمرینی هاشم (ع) افتاد دید که
.هیبت و عظمت آن از حرم برادرش سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین (ع) کمتر نیست

نادرشاه از حاضران سوال کرد علت و حکمت اینکه حضرت عباس(ع) کنار برادرش امام حسین(ع) دفن نشده است چیست؟

جواب دادند که علت آن این است که عباس(ع) به برادرش امام حسین(ع) وصیت کرده در آن مکانی که روز عاشورا به زمین افتاده و به خون آغشته شده است دفن شود. حسین(ع) خم می شود که او را حمل کند عباس(ع) چشم خود را باز کرد و دید که می خواهد او را ببرد. گفت: اراده ی تو کجا است ای برادر؟ گفت: به خیمه. گفت: ای برادر به حق جدت رسول خدا(ص) که مرا با خود نبر و مرا در اینجا بگذارد. پرسید برای چه؟ او گفت: من از دختر تو، سکنه خجالت می کشم چون وعده ی آب به او دادم و آن را نیاوردم.

همه علما کوشیدند و حضار که او را قانع کنند که عباس(ع) خودش خواسته است در آنجا بماند ولی نادرشاه به آن قانع نشد.

در این اثناء صدای جوانی از جانب ضریح مطهر ابوالفضل العباس(ع) و با لهجه ی محلی بلند شد و گفت:

رَايَتُكَ عَالِيَةً يَا أَبُوفَاضِلٍ، مَشْكُورٌ يَخُو زَيْنَبُ!!!

پرچمت بلند باد ای اباالفضل علیه السلام، سپاسگزارم، ای برادر زینب!!!

نادرشاه گفت: این ضجه چیست و چه اتفاقی برای این جوان افتاده و چه می خواهد؟ جوان گفت: من از قبیله مسعود هستم و ساکن خارج شهر کربلا در فاصله دو یا سه فرسخی آن هستم و در نزد قبیله هایمان عادت این است که عروس و داماد را به حرم حضرت عباس(ع) می بریم و نزد او پیمان می بندیم که خیانت به یکدیگر نکنیم و اگر غیر از آن بود عباس(ع) جزای خیانتش را بدهد امشب شب زفاف من است و ما به سمت حرم ابوالفضل(ع) در حرکت برای تلاوت پیمان نزد او بودیم. عده ای از سارقان مسلح به ما حمله کردند و ما اعتراض کردیم، اما در یکی از راه ها زوجه مرا با زور دزدیدند، آمدم نزد حضرت ابوالفضل العباس(ع) برای درخواست نجات و کمک. نادرشاه از شنیدن ماجرا بسیار متاثر شد و به او گفت: به زودی در پیدا کردن زوجه ات و برگشت او به نزدت تا شب می کوشم. اما جوان که نادرشاه را از قبل نمی شناخت توجهی به کلامش نکرد.

جوان گفت: من از تو کمک نمی خواهم بلکه آمده ام به سوی برادر زینب کبری(س) که در حل آن به من کمک کند، و از او می خواهم زوجه مرا به سرعت ممکن به من برگرداند و دزدان را جزای عاجل بدهد.

پس نادرشاه از جرات کلام آن جوان با او قبول نکردن مساعدت او غضبناک شد و گفت: خوب اگر عباس(ع) زوجه ات را به تو برگرداند قبل از رسیدن شب من شخصا به حساب تو اقدام می کنم.

سپس جوان خم شد و با صدای بلند رو به سوی عباس(ع) کرد و گفت:

ای پناهگاه کسی که پناهگاه ندارد، ای پسر امیرالمومنین(ع) به داد من برس.

هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای هلهله و فریاد زنی از داخل حرم مطهر و صدای عروس بلند شد که گوش زائران را کم می کرد و او می گفت:

ای ابوفاضل تو را عالی دیدم متشکرم ای برادر زینب.

نادرشاه دستور داد تا این جوان و عروسش را نزد او ببرند تا از نزدیک داستان او آنچه بر او گذشته بشنود. آن عروس پاسخ داد وقتی دزدان مرا گرفتند و از شوهرم جدا شدم و در دست آنها چون اسیر گرفتار بودم، چاره ای جز توسل به باب الحوائج، ابوالفضل العباس(ع) نداشتم، پس به ایشان توسل کردم و او را قسم دادم و گفتم:

به حق خواهرت زینب کبری(س) مرا نجات بده از آنچه که گرفتار شده ام.

در این اثناء اسب سواری از طرف کربلا آمد و به دزدان دستور داد که مرا رها کنند آنها کلام اسب سوار را رد کردند و به او هجوم بردند که او را بکشند. در این هنگام با شمشیر، برق آسا گردن آنها را زد و جسد آنها را در صحرا انداخت. این بود آنچه من دیدم.

بعد از آنکه نادرشاه ماجرا را شنید و این کرامت بزرگ را به چشمش دید قانع شد که ابوالفضل

العباس(ع) نزد برادرش حسین(ع) این منزلت بزرگ را داشته باشد و بعد از آن دستور به توسعه حرم مطهر قمر بنی هاشم(ع) و بنای مسجد در پهلوی سر شریف را داد و نیز دستور به تعمیر صحن شریف و رواق محیط به آن را داد و آن سال ۱۱۵۳ قمری بود.

و در عقیده الشیعه آمد است و قبه این مشهد غیر طلا است چون می گویند نادر شاه وقتی که دستور به ساختن آن داد در خواب شخصی را دید و گمان کرد که ابوالفضل العباس(ع) است که او را سرزنش

کرد و گفت:

من به جهت سن از حسین کوچکترم و من نیستم جز خاک پای او، بر تو است که در بنا بین سید و بنده فرق بگذاری.^{۶۳}

کرامتی دیگر

مرحوم سید محمد علی، ذکر کرده است که: سفری به عنوان زیارت به نجف اشرف رفتم و مبلغی پول که با خود برداشته بودم تمام شد و هیچ وسیله نداشتم، حتی شخص آشنایی که از او پول به عنوان قرض بگیرم یافت نمی شد. از مناعت طبع حاضر نمی شدم مطلب را به یکی از علماء برسانم.

لذا شب به حرم رفتم و مطلب خود را خدمت آن حضرت عرضه نمودم و به او

گفتم: اگر حاجتم روا نشود، هر طور شده مقداری از طلاهای تو را برداشته و به مصرف می رسانم. و به منزل برگشتم و شب را گرسنه گذراندم. صبح دیدم کسی مرا صدا می کند. من خود را به او معرفی نمودم.

گفت: من ملا رحمه الله خادم شیخ می باشم و او تو را می خواهد. و فرموده است در این کاروانسرا در این اطاق تو را پیدا کنم. با او به خدمت شیخ رفتم. آن بزرگوار کیسه ای به من داد و فرمود: اینها سی تومان ایرانی هستند که جدت برای مخارجت به تو داده. من کیسه را برداشتم، چون چند قدمی از او دور شدم صدایم زد و آهسته فرمود: دیگر به طلای حضرت دست مزنی!

مطلب را حواله دادیم!

از یکی از سادات و علماء نجف نقل شده که اجاره خانه اش مدتی تاخیر افتاده بود، صاحب خانه هر روز فشار می آورد که اگر تا فردا وجه الاجاره تاخیر افتاده را پرداخت نکنی، اثاثیه ات را به کوچه خواهم ریخت. این مرد عالم به حالت افسرده به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده و به آن

- کتاب منتخب التواریخ ص ۱۱۹^{۶۳}
تحفة الزائر ص ۳۱

حضرت متوسل می شود و در آن حال به خواب می رود . در عالم خواب حضرت علی علیه السلام را می بیند که از او سؤال می کند چرا ناراحتی؟ سید جریان خود را به حضرت می گوید . امام می فرماید : ما الان تو را می بینیم . عرض می کند : آقا من هر شب دو ساعت سعادت تشریف در حرم شریف شما را دارم ، حضرت می فرماید نه ما الان شما را می بینیم . با این حال مسئله ای نیست مطلب را حواله دادیم! سید از خواب بیدار می شود و با تعجب از خود می پرسد این چه حواله ای بود و حضرت مرا به که حواله دادند . به منزل باز می گردد . سحرگاه درب خانه اش به صدا در می آید . پس در را باز می کند و خود را در مقابل آیت الله ابوالحسن اصفهانی می بیند چون انتظار وی نداشت ، دست و پای خود را گم کرده و شتابزده می گوید : آقا بفرمائید : آیت الله اصفهانی می فرمایند : ماموریت ما تا همین جا بود و پاکتی بدست او داده و دور می شوند . وقتی پاکت مرا باز می کند ، با کمال تعجب می بیند داخل پاکت درست همان مبلغی که وی به صاحب خانه بدهکار بود ، پول قرار داده شده است

۶۴ .

به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!

گویند بعد از وفات میرزای قمی ، شخصی از اهل شیروان قفقاز همیشه در مقبره میرزا خدمت می کرد و پولی هم دریافت نمی نمود .

از او پرسیدند چگونه شما بدون توقع مزد در این جا خدمت می کنی؟ گفت من از بزرگان شیروان قفقازم و ثروت زیادی داشتم . در سفر حج ، هنگام مراجعت از مدینه به قصد زیارت عراق سوار کشتی شدم که در حین سوار شدن پولهایم به دریا افتاد و من با فروش اثاثیه ام خود را به نجف اشرف رساندم . در آنجا با دست خالی به امیرالمؤمنین علیه السلام توسل پیدا کردم . حضرت در خواب بمن فرمود ناراحت مباش و بعد از زیارت عتبات عالیات به قم برو و کیسه پولت را از میرزای قمی بخواه!

من هم به قم آمدم و به درخانه میرزای قمی رفتم . خادمش گفت آقا در خواب هستند . گفتم من غریبه‌ام و از راه دور آمده‌ام . خادم گفت پس خودت در را بکوب . وقتی در را کوبیدم ، صدای میرزا بلند شد که ای فلان شخص! آمدم . سپس در را باز کرد و کیسه پول مرا به من داد . و فرمود به شهرت برگرد و تا زنده‌ام راضی نیستم این مطلب را به کسی بگویی . من هم به شهرم برگشتم و بعد از مدتی تصمیم گرفتم به خدمت ایشان بیایم ولی وقتی به قم برگشتم ایشان از دنیا رفته بود لذا تصمیم دارم که خادم قبر ایشان باشم^(۶۵) .

درهای حرم به رویش باز شدند!

علامه مجلسی ، مقدس اردبیلی را در ردیف کسانی که در عصر غیبت کبری با امام دوازدهم (عج) ملاقات نموده‌اند ، ذکر کرده است . و در این رابطه داستانی نقل شده است که :

سید میر علام گفت : در یکی از شب‌ها در صحن مطهر علی علیه السلام بودم و از شب ، زیاد گذشته بود و من در اطراف صحن قدم می‌زدم که دیدم شخصی به طرف قبر مطهر علی علیه السلام می‌رود من بطرف او رفتم و هنگامی که نزدیک او شدم او را شناختم او ملا احمد اردبیلی بود . من خود را از او مخفی کردم و دیدم که او به طرف درب حرم رسید و درب قفل بود . ولی ناگهان درب برای او باز شد . او داخل روضه موزه علی ع شد و شنیدم صحبت می‌کرد و آهسته با کسی حرف می‌زد ، پس بیرون آمد و درب بسته شد . من پشت سر او می‌رفتم تا از نجف بیرون و بطرف مسجد کوفه حرکت کرد . وقتی وارد مسجد شد ، بطرف محرابی که علی ع در آن شهید شد رفته و مدت زیادی ماند ، آنگاه برگشت و از مسجد خارج شده و بطرف نجف اشرف حرکت کرد . من همین طور پشت سرش بودم ، تا نزدیک مسجد حنانه که در این موقع سرفه به من دست داد و نتوانستم جلوی خودم را بگیرم ، مقدس اردبیلی متوجه شده و وقتی مرا دید ، شناخت و گفت : تو میر علامی؟ گفتم : آری فرمود : اینجا چه می‌کنی؟ گفتم از اولی که داخل روضه مطهر علی علیه السلام شدید و بعد به مسجد کوفه رفتید ، من دنبال شما بوده‌ام و شما را بحق صاحب این قبر مطهر قسم می‌دهم که مرا از ماجرای امشب

⁶⁵ منتخب التواریخ : ص 176 ، محمد هاشم خراسانی .

خبر دهی؟ فرمود: می گویم ولی بشرطی این که تا من زنده هستم به کسی نگویی. چون از من تعهد گرفتم گفت: من در دلم افتاد که در بعضی از مسائل که حل آنها بر من مشکل است به خدمت علی علیه السلام بیایم و از آن حضرت سؤال کنم. چون به درب مرقد حضرت رسیدم با این که قفل بود، برایم باز شد و من داخل شدم و در کنار ضریح حضرت بسوی خدا تضرع کردم تا مولایم علی علیه السلام جواب سؤالات مرا بدهد. پس صدایی از قبر شنیدم که فرمود: برو به مسجد کوفه و از حضرت مهدی (عج) سؤال کن و از او پرس که او امام زمان تو می باشد. من هم به مسجد کوفه رفتم و نزدیک محراب از آن حضرت سؤالات خود را پرسیدم و حضرت مهدی (عج) جواب دادند و اکنون به منزلم برمی گردم.

علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب الغدير

نقل شده است که: علامه را به سمیناری در بغداد دعوت می کنند که همه حاضران در جلسه سنی بوده و فقط علامه شیعه بود. هنگامی علامه وارد می شود کسی به او اعتنایی نمی کند و علامه در پایین مجلس می نشیند؛ بعد از چند لحظه ای پسری نوجوان روبه روی علامه آمده و به او خیره نگاه می کند و سپس جملاتی عربی به شخصی در آنجا گفته و او هم جواب او را داده و آن نوجوان می رود. علامه از آن شخص سؤال می کند که این نوجوان چه کسی بود و چه می گفت: آن شخص جواب داد که مادر این پسر به مرض صرع دچار بوده و چون علاج پزشکان فایده ای نداشته پیش یکی از علمای شیعه رفته و ایشان دعایی نوشتند و دستور دادند این خانم دعا را در روسری خود همراه داشته باشد و چون این کار را کردند مرض صرع خانم خوب شد. حالا چند روزی است که دعا را گم کرده اند و این خانم مرضش عود نموده و این پسر می گفت: آیا این شیخ، همان عالم است؟ و من گفتم: نه او شخص دیگری بوده است.

علامه به آن شخص گفت: من هم دعا بلدم و می توانم مرض این خانم را علاج کنم و بلافاصله آیه ای از قرآن نوشته و به آن شخص داد تا به آن خانم برسانند. همین که آن شخص رفت دعا را

بدهد ، علامه عبا را بر روی سر انداخته و به طرف مرقد علی علیه السلام توجهی نموده فرمود :ای امیرمؤمنان ، من همان کسی هستم که جهت ثابت نمودن این که شما بعضی شب ها هزار رکعت نماز می خواندید ، یک شب تا به صبح در حضور علمای اهل سنت نماز خوانده ام . حالا از شما می خواهم این خانم را شفا بدهید . پس از لحظه ای آن پسر با آن شخص برگشته و با حالت خوشحالی گفتند : خانم خوب شد؛ همین که این مطلب به گوش اهل جلسه رسید ، همه به احترام علامه بلند شده و او را با احترام جلو مجلس برده و از او تجلیل نمودند .

علامه بجای امیرمؤمنان؟

در مقدمه کتاب «شهیدان راه فضیلت» آمده است : مرحوم علامه امینی؛ در یکی از مسافرت های خود به اصفهان ، به منزل آیت الله خادمی؛ وارد شد؛ یکی از روحانیون محترم شب قبل در خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین (ع) به منزل آقای خادمی تشریف آوردند . وقتی که صبح به آن جا رفت که خواب خود را برای آیت الله خادمی نقل کند ، متوجه شد که علامه امینی؛ به آن جا وارد شده است (۶۶) .

شفای فرزند عالم سنی

عالم سنی برای علامه امینی نوشت که تو ارتباطت با امیرالمؤمنین علیه السلام خوب است، من بچه ای دارم که دکترها او را جواب کرده اند ولی خیلی به او علاقه مندم . علامه امینی همانجا در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف نشست و در جواب نامه نوشت: همین که نامه من به دست شما برسد، بچه تان خوب شده است .

علامه می گوید: این نامه را نوشتم و به خانه رفتم . با خود گفتم که اگر تا زمان رسیدن نامه، بچه مرده بود چه کنم؟ نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! آبروی من در خطر است، اما آبروی شما بیشتر در خطر است .

پس از چند روز عالم سنی نامه ای فرستاد و در آن نوشته بود که: الان بچه مثل دسته گل در مقابل ماست و راحت راه می رود . امینی تو چه کردی؟ حتی نوشتی انشاءالله خوب می شود؛ بلکه بدون قید نوشتی بچه ات خوب می شود!^{۶۷}

حکم قتل علامه امینی!

نقل می کنند: یکی از علمای سنی حکم قتل علامه امینی را صادر کرده بود و از قضا علامه دنبال مطلبی می گشت ، و شنیده بود که آن مطلب در کتابی است که فقط در پیش آن عالم سنی پیدا می شود . لذا علامه امینی شجاعانه به درب منزل آن عالم رفت و هنگامی که آن عالم سنی در را باز کرده و سؤال کرد کیستی؟

فرموده بود: من همانم که حکم قتل مرا صادر کرده اید و دنبال مطلبی می گردم که فقط در کتابخانه شما پیدا می شود . آن عالم سنی ایشان را به داخل خانه خود برده و گفته بود که اگر نبود که مهمان من هستی همین الان تو را می کشم . پس او را به

داخل برده و گفت: چنانچه تا فلان ساعت آن مطلب را پیدا نکنی تو را به قتل می رسانم علامه قبول کرده و وارد کتابخانه شد .

وقتی نگاهش به کتاب ها افتاد ، دید که پیدا کردن چنین مطلبی به این آسانی میسر نیست ، اسم علی ع را بر زبان برده و دست کرد کتابی را از کتابخانه درآورد و نگاه کرد دید همان کتابی است باز نام علی ع را بر زبان جاری و صفحه ای را آورد و دید همان مطلب در همان صفحه است . پس پیش صاحب خانه آمد و آن عالم سنی از این مطلب بسیار متعجب شد .

علامه امینی نیازی به کتاب «صراط المستقیم» اثر شیخ زین الدین عامل پیدا می کند و مطلع می شوند که یک نسخه از آن در اختیار فردی در نجف است . در صحن امیر علیه السلام او را می باید و از او تقاضای استفاده از آن نسخه را مس نمایند . فرد یاد شده ، امتناع می کند . علامه امینی ، حتی به این

⁶⁷ پای درس علماء ص 326

مطلب رضایت می دهد که در راهروی منزل آن شخص بنشیند و او نسخه را بیاورد و ایشان در همان جا رونویسی کند . اما او این پیشنهاد را نیز نمی پذیرد . این برخورد ایشان را آزرده خاطر می سازد . به حرم حضرت امیر تشرف می یابند و با سوزدل ، بر مظلومیت حضرتش می گریند . این که پس از چهارده قرن ، شیعه ای از شیعیان وی ، قصد نگارش کتابی درباره وی را دارد و به نسخه ای از کتابی ، نیازمند است و حتی شیعه مدّعی پیروی او ، از واگذاری و همراهی در این راه ، مخالفت می ورزد .

علامه امینی گفتند : پس از این ، در قلبش ، ناگاه تغییری حاصل شد و تصمیم به زیارت کربلا گرفتند . در ابتدای ورود به کربلا ، شخصی از آشنایان را دیدند و به هنگام برخورد ، او پیشنهاد کرد که مقداری کتابهای خطی و کهنه ، در اختیار دارد و از ایشان خواست که آن کتابها را ببیند و علامه امینی پس از رؤیت کتابها ، به اولین کتابی که برخورد می کند همان کتاب مورد نیاز ایشان «صراط المستقیم» بوده است .

سیراب شدن علامه امینی

از قول فرزند علامه امینی قدس سره نقل می کند :

وقتی پدرم را دفن کردیم ، یکی از بزرگان آمد و به من تسلیت گفت و فرمود :

من در این فکر بودم بینم مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چه مرحمتی در مقابل زحمات

و خدمات مرحوم امینی می نمایند .

در عالم خواب دیدم :

حوضی است و آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بر لب آن ایستاده اند . افراد می آیند و مولا از آن حوض ، به آنها آب می دهند . گفتند : این حوض کوثر است .

در این حال آقای امینی به نزدیک حوض رسید حضرت ظرف را گذاشتند ، آستینها را بالا زده و دستان مبارکشان را پر از آب کردند و به علامه آب خوراندند و خطاب به او فرمودند :

بیض الله وجهک کما بیضت وجهی (پروردگار رو سفید کند تو را کما اینکه مرا رو سفید کرد).^{۶۸}

کرامت علامه امینی

دکتر صاوی می گوید: «روزی جوانی را دیدم که گردن بندی از طلا با نقش علی (ع) بر گردن داشت. به خاطر عشق زیاد به علی (ع) با خود گفتم: ای کاش آن گردن بند از آن من بود، ولی افسوس که گردن بند طلا برای مرد حرام است. فردای آن روز که در خدمت علامه امینی بودم، یکی از عالمان ایرانی وارد شد و کیسه ای به علامه داد. علامه آن کیسه را گرفت و به من داد، و فرمود: «آن چه می خواستی در این کیسه است

وقتی بیرون آمدم و کیسه را باز کردم، دیدم گردن بندی از مرمر است که نقش علی (ع) بر آن حک شده است. با شگفتی از خود پرسیدم: چگونه علامه از خواست و اراده درونی من آگاه شد؟! سپس فهمیدم که او دارای کشف و کرامت است.

خواب عجیب

- دکتر محمدهادی امینی از قول یکی از مراجع تقلید معاصر نقل می کند: «روزی در نجف، خدمت علامه امینی بودم که در مورد یکی از عالمان آن زمان سخن به میان آمد. علامه به خاطر عملکرد او در یک موضوع ولایی، به شدت از او انتقاد کرد. به خاطر این انتقاد، کدورتی در دل من نسبت به علامه پیدا شد. پس از درگذشت علامه، شبی در عالم رؤیا دیدم که عرصات محشر است. بسیار تشنه بودم. به همین دلیل، به سوی حوض کوثر رفتم تا از دست صاحب کوثر سیراب شوم. وقتی به آن جا رسیدم، با شگفتی دیدم علامه امینی به جای امیرالمؤمنین ایستاده است و مردم را سیراب می کند. به این ترتیب، مقام علامه بر من آشکار شد و از کرده خود پشیمان گشتم».⁴

پای درس علماء 328⁶⁸

- نویسنده کتاب جرعه نوش غدیر به نقل از یکی از مراجع تقلید در قم می نویسد: «روزی علامه 3
امینی در کربلا به خانه ما آمد و در میان صحبت هایشان فرمود: روزی پولم تمام شده بود و چیزی در
بساط نداشتم. حتی دو روز بود غذایی در منزل نبود. به حرم امیرالمؤمنین مشرف شدم. پس از زیارت،
قرآن را باز کردم و آیه «انَّ اللّٰهَ هُوَ الرّزّاقُ ذوالقوّة المتین» را برای حضرت خواندم و عرضه داشتم: «یا
علی! من معنی این آیه را نمی فهمم» و از حرم خارج شدم. از صحن مطهر، بیرون رفته بودم که پول
به دستم رسید و از آن وقت تا حال، هیچ گاه بی پول نشده ام». 5

4- «صبح روز ورود علامه امینی به منزل آقای خادمی در اصفهان، حجت الاسلام فیروزیان که از
ورود علامه بی خبر بود، به خانه ایشان می رود و می گوید: شب گذشته در خواب دیدم که جمعیت
انبوهی جلوی منزل شما گرد آمده اند و به شدت ابراز احساسات می کنند. پرسیدم: چه خبر است؟
گفتند: «امیرالمؤمنین آمده است

فرق بین عالم و عامی!

آیه الله بهاء الدینی نقل کرده اند؛ مرحوم علامه امینی موقعی به کتابی جهت نوشتن الغدیر نیاز پیدا
کرده و به محضر امیر مؤمنان (ع) متوسل می شوند ولی مدتی می گذرد خبری نمی شود در آن حین
روزی در حرم بوده اند یک عرب بیابانی می آید رو به ضریح کرده و با جسارت می گوید: یا علی،
اگر مردی کار مرا انجام بده و هفته بعد موقعی که علامه در حرم بوده در همان نقطه برمی گردد و
می گوید: یا علی، مردی، کارم انجام شد. علامه ناراحت می شوند که چطور حاجت ایشان روا
نمی شود. شب در عالم رؤیا حضرت را زیارت کرده به ایشان می گویند: آخر آنها بدوی هستند و طبق
طفولیتشان با ایشان برخورد می کنیم نباید آنها را معطل کرد. اما شما که با ما آشنائی دارید، معطل هم
بشوید از ارادت شما کاسته نمی شود. صبح فردا، پیرزنی کتابی را در دستمالی بسته محضر علامه
می آورد، علامه مشاهده می کند که همان کتابی است که از حضرت خواسته بودند

محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است

حکایت؛ حجت الاسلام سید محمد نوری که در کتابخانه نجف اشرف، ملازم علامه امینی بود، گفته است: علامه امینی می فرمود: در یک شب جمعه، زائر حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مشغول زیارت و دعا بودم، از خدا می خواستم به خاطر حضرت امیر علیه السلام کتاب «درالسمطين» را . که در آن زمان کمیاب بود و در تکمیل مباحث کتاب الغدير به آن نیاز داشتم، برای من مهیا کند

در این هنگام، یک عرب ساده و بی آرایش برای زیارت حضرت مشرف شد و از حضرت می خواست که حاجت او را برآورده کند و گاوش را که مریض بود شفا دهد، یک هفته گذشت ولی کتاب را پیدا نکردم؛ بعد از آن، دوباره برای زیارت مشرف شدم، از حسن اتفاق در وقتی که مشغول زیارت بودم، دیدم همان مرد به حرم مشرف شد و از حضرت تشکر کرد که حاجت او را برآورده کرده است. وقتی من کلام آن مرد را شنیدم، محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است

خطاب به حضرت (علیه السلام) عرضه داشتم: جواب این مرد را دادی و حاجتش را برآورده کردی! اما من مدتی است به خدا متوسل می شوم و شما را شفیع قرار می دهم که آن کتاب را برای من مهیا کنید ولی آن کتاب مهیا نشده، آیا من کتاب را برای خودم می خواهم، یا به خاطر کتاب شما؟

آنگاه گریه برایم مستولی شد و با حالت ناراحتی از حرم بیرون آمدم، آن شب از ناراحتی چیزی نخوردم و خوابیدم، در عالم خواب دیدم که مشرف به خدمت حضرت امیر (علیه السلام) شده ام و حضرت در آن حال، به من فرمود: آن مرد، ضعیف الایمان بود و نمی توانست #صبر کند ولی تو باید صبر داشته باشی

از خواب بیدار شدم، صبح سر سفره بودم که در زده شد، در را باز کردم، دیدم همسایه ای که شغلش بنایی بود، داخل شد و سلام کرد و گفت: من خانه جدیدی خریده ام که بزرگ تر از این خانه است، بیشتر اثاث خانه را به آنجا منتقل کرده ام و این کتاب را در گوشه آن خانه پیدا کردم، خانمم گفت: این کتاب به درد تو نمی خورد، آن را به شیخ عبدالحسین امینی هدیه کن، شاید او استفاده کند

من کتاب را گرفتم، غبارش را پاک کردم و دیدم همان کتاب خطی «در السمطين» است که دنبالش بودم. در این هنگام، بر این نعمت، سجده شکر کردم.^{۶۹}

سید جمال الدین گلپایگانی

سید جمال الدین گلپایگانی شخصیتی که سید علی قاضی به ایشان می گفت: فدایت شوم.

: همچنین مرحوم قاضی وصیت کرد سید جمال الدین بر بدنش نماز بخواند، فرمودند

من وقتی از اصفهان به نجف اشرف مشرف شدم تا مدتی مردم را بصورت‌های برزخیّه خودشان میدیدم؛ بصورت‌های وحوش و حیوانات و شیاطین، تا آنکه از کثرت مشاهده ملول شدم

یک روز که به حرم مطهر مشرف شدم، از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستم که اینحال را از من بگیرد، من طاقت ندارم. حضرت گرفت و از آن پس مردم را بصورت‌های عادی می دیدم

سید جمال الدین گلپایگانی

دو سه خاطره از خودشان برای یکی از شاگردان نقل کرده بودند به این شرح: شبی، عده زیادی از بستگان، که برای زیارت به نجف اشرف آمده بودند، به منزل ما وارد

شدند. شام نخورده بودند و ما هم در منزل چیزی نداشتیم برای تهیه غذا از منزل خارج شدم مغازه‌ها

بسته بودند. عبا را بر سر کشیدم و به سمت مرقد حضرت امیر علیه السلام رفتم. آن جا هم مغازه‌ها

بسته بودند. متحیر بودم که خدایا چه کنم.

کتاب علامه امینی جرعه نوش غدیر⁶⁹

گفتم: خدایا! اینا زوَّار حضرت امیر علیه السلام هستند و از بستگان من. در این حال که این حرفها را بخود زمزمه می کردم، دیدم: مغازه‌ای در آن طرف باز است. حال آنکه من چنین مغازه‌ای را قبلاً ندیده بودم. چند گام به طرف مغازه رفتم یک وقت متوجه شدم که مغازه دار سلام کرد. گفت چه می خواهی؟ آنچه احتیاج داشتم به او گفتم تمامی آنچه را که می خواستم، به من داد. قرار شد پولش را بعد، پرداخت کنم. چند قدمی که آمدم، برگشتم و به عقب نگاه کردم. نه مغازه‌ای بود و نه کسی!

سید جمال الدین گلپایگانی

باز نقل می کند: یک وقت بسیار بدهکار شده بودم. مدتی به حرم حضرت امیر علیه السلام می رفتم و برای پرداخت قرضه‌هایم دعا می کردم ولی فرجی نشد.

روزی به همسرم گفتم: شما بروید حرم و برای ادعای قرضه‌هایمان دعا کنید شاید خداوند می خواهد دعای شما را اجابت کند. ایشان به حرم رفتند پس از مدتی برگشتند با پای برهنه و خیلی ناراحت گفت: کفشهایم را هم از دست دادم!

خیلی ناراحت شدم بلند شدم و عبا را بر سر کشیدم و به حرم مشرف شدم مختصری زیارتنامه خواندم و شروع به عرض حال کردم به حضرت از حرم آمدم بیرون. در حرم، شخصی ناشناس، پول زیادی به من داد، این پول به حدی بود که قرضه‌هایم را پرداخت کردم و تا مدتی هم، برای مخارج روزانه، از آن استفاده کردم^(۷۰).

از کوزه همان برون ترواد که در اوست

مقام بخشش امام علی (ع):

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه باشما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند بزرگانتان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیرانرا روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است.

برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران..

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد

اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تنیدی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

- نصیب شدن طیّ الارض

فاضل محقق جناب آقای میزرا محمود مجتهد شیرازی ، نزیل سامره - رحمه الله علیه - نقل فرمود از مرحوم حاج سید محمد علی رشتی که غالب عمرش را در ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانیه گذرانیده بود در اوقاتی که در مدرسه حاج قوام نجف ، طلبه و مشغول تحصیل علم بودم در بین طلاب مشهور بود که شخص پاره دوزی که درب باب طوسی است ((طی الارض)) دارد و هر شب جمعه نماز مغرب را در مقام مهدی علیه السلام در وادی السلام می خواند و نماز عشا را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بجا می آورد ، در صورتی که بین نجف و کربلا بیش از سیزده فرسنگ و تقریباً دو روز راه پیاده روی است ، من خواستم این مطلب را تحقیق نمایم و به آن یقین کنم ، پس با آن مرد صالح پاره دوز آمد و شد نموده و رفاقت کردم و چون رفاقت با او محکم شد روز چهارشنبه به یکی از طلاب که با من هم مباحثه و به او اعتماد داشتم گفتم امروز برای کربلا حرکت کن و شب جمعه در حرم باش ببین رفیق پاره دوز را می بینی ؛ چون رفت غروب پنجشنبه با یک تاءثری نزد رفیق پاره دوز رفتم و اظهار ناراحتی کردم .

گفت تو را چه می شود ؟ گفتم مطلب مهمی است که باید الان به فلان طلبه رفیقم برسانم و متأسفانه کربلا رفته و به او دسترسی ندارم . گفتم مطلب را بگو خدا قادر است که همین امشب به او برسد ، پس نامه ای که نوشته بودم به او دادم ، ایشان نامه را گرفت و به سمت وادی السلام رفت ، دیگر او را ندیدم تا روز شنبه که رفیقم آمد و آن نامه را به من داد و گفت شب جمعه موقع نماز عشا رفیق پاره دوز به حرم آمد و آن نامه را به من داد .

چون چنین دیدم یقین کردم که پاره دوز ، طی الارض دارد ، در مقام برآمدم که از او درخواست کنم که جاگرج بشود من هم دارای طی الارض گردم .

پس او را به خانه ام دعوت کردم چون هوا گرم بود پشت بام رفتیم و گنبد مطهر حضرت امیر علیه السلام نمایان بود ، پس از صرف شام مختصری به ایشان گفتم غرض از دعوت این است که من یقین کردم شما طی الارض دارید و آن نامه ای که به شما دادم برای یقین کردن من بود ، الحال از شما خواهش می کنم مرا راهنمایی کنید که چکنم تا طی الارض نصیب من هم بشود .

تا این را شنید و دانست که سرّ او فاش شده ، صیحه ای زد و مثل چوب خشک افتاد به طوری که وحشت کردم و گفتم از دنیا رفت . پس از آنکه به حال خود آمد ، فرمود ای سید ! هر چه هست به دست این آقااست و اشاره به گنبد مطهر کرد و گفت و هر چه می خواهی از او بخواه ، این را گفت و رفت و دیگر در نجف اشرف دیده نشد و هر چه تحقیق کردم دیگر کسی او را ندید.^{۷۱}

نورافشانی ضریح حضرت امیر (علیه السلام) و باز شدن دروازه نجف

شخصی از علما نقل کرد شبی ، دوساعت از شب گذشته به قصد خرید ترشی از خانه بیرون آمدم و دکان ترشی فروشی نزدیک سور شهر بود (سابقا شهر نجف اشرف حصار و دروازه داشته و دروازه آن متصل به بازار بزرگ و بازار بزرگ متصل به درب صحن مقدس و درب صحن محاذی ایوان طلا و درب رواق بوده است به طوری که اگر تمام درها باز بود ، شخص از دروازه ، ضریح مطهر را می دید) و شیخ مزبور هنگام عبور می شنود عده ای پشت دروازه در را می کوبند و می گویند : (یا علی ! أَنْتَ فَكُّ الْبَابِ ؛ یعنی یا علی ! خودت در را باز کن) . و ماءمورین به آنها اعتنایی نمی کنند ، چون اول شب که در را می بستند تا صبح باز کردنش ممنوع بود

آقای شیخ می رود ترشی می خرد و برمی گردد چون به دروازه می رسد این دفعه عده زواری که پشت در بودند شدیدتر ناله کرده و عرض می کنند یا علی ! در را باز کن و پاها را سخت به زمین می کوبند . آقای شیخ پشت خود را به دیوار می زند که از طرف راست چشمش به سمت مرقد مبارک و از طرف چپ دروازه را می بیند ، ناگاه می بیند از طرف قبر مبارک ، نوری به اندازه نارنج آبی رنگ خارج شد و دارای دو حرکت بود ، یکی به دور خود و دیگری رو به صحن و بازار بزرگ و با کمال آرامی می آید . آقای شیخ نیز کاملاً چشم به آن دوخته است با نهایت آرامش از جلو روی شیخ می گذرد و به دروازه می خورد ناگاه در و چهارچوب آن از دیوار کنده می شود و بر زمین می افتد .

عربها با نهایت مسرت و بهجت ، به شهر وارد می شوند .^{۷۲}

⁷¹داستانهای شگفت

⁷²داستانهای شگفت

- عنایت علوی

عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد صدر بوشهری نقل فرمود هنگامی که پدرم مرحوم حاج شیخ محمد علی از نجف اشرف به هندوستان مسافرتی نمود، من و برادرم شیخ احمد در سن شش هفت سالگی بودیم، اتفاقاً سفر پدرم طولانی شد به طوری که آن مبلغی که برای مخارج به مادر ما سپرده بود تمام شد و ما بیچاره شدیم.

طرف عصر از گرسنگی گریه می کردیم و به مادر خود می چسبیدیم، پس مادرم به من و برادرم گفت وضو بگیرید و لباس ما را طاهر نمود و ما را از خانه بیرون آورد تا وارد صحن مقدس شدیم، مادرم گفت من در ایوان می نشینم شما هم به حرم بروید و به حضرت امیر علیه السلام بگویید پدر ما نیست و ما امشب گرسنه ایم و از حضرت خرجی بگیرید و بیاورید تا برای شما شام تدارک کنم.

ما وارد حرم شدیم و سر به ضریح گذاشته عرض کردیم: پدر ما نیست و ما گرسنه هستیم دست خود را داخل ضریح نموده گفتیم خرجی بدهید تا مادرمان شام تدارک کند، مقداری گذشت اذان مغرب را گفتند و صدای قدقامت الصلوه شنیدم، من به برادرم گفتم حضرت امیر علیه السلام می خواهند نماز بخوانند (به خیال بچگی گفتم حضرت نماز جماعت می خوانند) پس گوشه ای از حرم نشستیم و منتظر تمام شدن نماز شدیم، کمتر از ساعتی که گذشت شخصی مقابل ما ایستاد و کیسه پولی به من داد و فرمود به مادرت بده و بگو تا پدر شما از مسافرت بیاید هرچه لازم داشتید به فلان محل (بنده فراموش کردم نام محلی را که حواله فرمودند) مراجعه کن. و بالجمله فرمود مسافرت پدرم چند ماه طول کشید و در این مدت به بهترین وجهی مانند اعیان و اشراف زادگان نجف معیشت ما اداره می شد تا پدرم از مسافرت برگشت.^{۷۳}

شرافت علما

داستانهای شگفت⁷³

و نیز نقل فرمود که جد من مرحوم آخوند ملا عبدالله بهبهانی شاگرد شیخ اعظم یعنی شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - بود و در اثر حوادث روزگار به قرض زیادی مبتلا می شود تا اینکه مبلغ پانصد تومان (البته در یکصد سال قبل خیلی زیاد بود) مقروض می گردد و عادتاً ادای این مبلغ محال می نمود ، پس خدمت شیخ استاد حال خود را خبر می دهد ، شیخ پس از لحظه ای فکر ، می فرماید سفری به تبریز برو ان شاء الله فرج می شود

ایشان حرکت می کند و وارد تبریز می شود و در منزل مرحوم امام جمعه - که در آن زمان اشهر علمای تبریز بود - می رود . مرحوم امام چندان اعتنایی به ایشان نمی کند و شب را در قسمت بیرونی منزل امام می ماند .

پس از اذان صبح درب خانه را می کوبند ، خادم در را باز کرده می بیند رئیس التجار تبریز است و می گوید به آقای امام کاری دارم ، خادم امام را خبر می دهد ، ایشان می آیند و می گویند سبب آمدن شما در این هنگام چیست ؟ می گوید آیا شب گذشته کسی از اهل علم بر شما وارد شده ؟ امام می گوید بلی یک نفر اهل علم از نجف اشرف آمده و هنوز با او صحبت نکرده ام بدانم کیست و برای چه آمده است .

رئیس التجار می گوید از شما خواهش می کنم میهمان خود را به من واگذار کنید . امام می گوید مانعی ندارد ، آن شیخ در این حجره است پس رئیس التجار می آید و با کمال احترام جناب شیخ را به منزل می برد و در آن روز قریب پنجاه نفر از تجار را برای صرف نهار دعوت می کند و پس از صرف نهار می گوید آقایان ! شب گذشته که در خانه خوابیده بودم در خواب دیدم بیرون شهر هستم ، ناگاه جمال مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که سوار هستند و رو به شهر می آیند ، دویدم و رکاب مبارک را بوسیدم و عرض کردم یا مولای ! چه شده که تبریز ما را به قدوم مبارک مزین فرموده اید ؟ حضرت فرمودند قرض زیادی داشتم آمدم تا در شهر شما قرضم ادا شود .

از خواب بیدار شدم در فکر فرو رفتم پس خوابم را چنین تعبیر کردم که لابد یک نفر که مقرب درگاه آن حضرت است قرض زیادی دارد و به شهر ما آمده بعد فکر کردم و دانستم که مقرب آن

درگاه در درجه اول سادات و علما هستند ، بعد فکر کردم کجا بروم و او را پیدا کنم ، گفتم اگر اهل علم است ناچار نزد آقایان علما وارد می شود پس از ادای فریضه صبح ، از خانه بیرون آمدم به قصد اینکه خانه های علما را تحقیق کنم و بعد مسافر خانه ها و کاروانسراها را و از حسن اتفاق ، اول به منزل آقای امام جمعه رفتم و این جناب شیخ را آنجا یافتم و معلوم شد که ایشان از علمای نجف هستند و از جوار آن حضرت به شهر ما آمده اند تا قرض ایشان ادا شود و بیش از پانصد تومان بدهکارند و من خودم یکصد تومان می دهم ، پس سایر تجار هم هریک مبلغی پرداختند و تمام دین ایشان ادا گردید و با بقیه وجه ، خانه ای در نجف اشرف می خرد .

مرحوم صدر می فرمود : آن منزل فعلا موجود و به ارث به من منتقل شده است .

انتقام علوی

عالم زاهد و محب صادق مرحوم حاج شیخ محمد شفیع محسنی جمی - اعلی الله مقامه - که قریب دو ماه است به دار باقی رحلت فرموده ، نقل انتقام علوی (علیه السلام) نمود که در ((کنکان)) یک نفر فقیر در خانه ها مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانده و مردم به او احسان می کردند ، تصادفا به خانه قاضی سنی ناصبی می رسد و مدح زیادی می خواند ، قاضی سخت ناراحت می شود در را باز می کند و می گوید چقدر اسم علی را می بری چیزی بتو نمی دهم مگر اینکه مدح عمر کنی ! و من به تو احسان می کنم ، فقیر می گوید اگر در راه عمر چیزی به من بدهی از زهرمار بدتر است و نخواهم گرفت .

قاضی عصبانی می شود و فقیر را به سختی می زند ، زن قاضی واسطه می شود و به قاضی می گوید دست از او بردار ؛ زیرا اگر کشته شود تو را خواهند کشت ، بالاخره زن قاضی را داخل خانه می آورد و از فقیر هم کاملا دلجویی می کند که فساد واقع نشود .

قاضی به غرفه اش می رود پس از لحظه ای زن صدای ناله عجیبی از او می شنود ،

وقتی که می آید می بیند قاضی حالت فلج پیدا کرده و گنگ هم شده است .

بستگانش را خبر می کند از او می پرسند چه شده ؟ آنچه که از اشاره خودش فهمیده شد این بود که تا به خواب رفتم مرا به آسمان هفتم بردند و بزرگی سیلی به صورتم زد و مرا پرت نمود که به زمین افتادم .

بالجمله او را به مریضخانه بحرین می برند و قریب دوماه تحت معالجه واقع می شود و هیچ فایده نمی بخشد . او را بکویت می برند ، مرحوم حاج شیخ مزبور فرمود ، تصادفا در همان کشتی که من بودم او را آوردند و به اتفاق هم وارد کویت شدیم .

به من ملتجی شد و التماس دعا می کرد ، من به او فهماندم که از دست همان کسی که سیلی خورده ای باید شفا بیابی و این حرف به آن بدبخت اثری نکرد و بالجمله چندی هم به بیمارستان کویت مراجعه کرد فایده نبخشید و فرمود تا سال گذشته در بحرین او را دیدم به همان حال با فقر و فلاکت در دکانی زندگی می کرد و گدایی می نمود .

- عنایت علوی

فاضل محقق آقای میرزا محمود شیرازی - که داستانهای 5 تا 9 از ایشان نقل گردید - فرمود : مرحوم شیخ محمد حسین جهرمی از فضلالی نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری - اعلی الله مقامه - بود و با شخص عطاری در نجف طرف معامله بود ؛ یعنی متدرجا از او قرض الحسنه می گرفت و هرگاه وجهی به او می رسید می پرداخت .

مدتی طولانی وجهی به او نرسید که به عطار بدهد ، روزی نزد عطار آمد و مقداری قرض خواست ، عطار گفت آقای شیخ ! قرض شما زیاد است و من بیش از این نمی توانم به شما قرض دهم .

شیخ مزبور ناراحت شده به حرم مطهر می رود و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت می کند و می گوید : یا مولای ! من در جوار شما و پناهنده به شما هستم ، قرض مرا ادا کنید .

بعد از چند روز ، یک نفر جهرمی می آید و کیسه پولی به شیخ می دهد و می گوید این را به من داده اند که به شما بدهم و مال شماست ، شیخ کیسه را گرفته فوراً نزد عطار می آید و چنین قصد می کند که تمام قرض خود را بپردازد و بقیه را به مصرف فلان و فلان حاجت خود برساند . به عطار می گوید : چقدر طلب داری ؟ می گوید زیاد است ، شیخ گفت هرچه باشد می خواهم ادا کنم ، پس عطار دفتر حساب را آورده جمع آوری می کند و می گوید فلان مقدار (مرحوم میرزا مبلغ را ذکر نمود و بنده فراموش کرده ام) . پس کیسه پول را می دهد و می گوید این مبلغ را بردار و بقیه را بده .

عطار در حضور شیخ ، پولها را می شمارد ، می بیند مطابق است با آنچه طلب داشته بدون یک فلس کم یا زیاد . شیخ با دست خالی با کمال ناراحتی به حرم مطهر می آید و عرض می کند یا مولای ! مفهوم که حجت نیست (یعنی اینکه عرض کردم قرض مرا ادا کنید ، مفهوم آن که چیز دیگر نمی خواهم مراد من نبوده) یا مولای من ! فلان و فلان حاجت دارم و بالجمله چون از حرم مطهر خارج می شود ، وجهی به او می رسد مطابق آنچه که می خواسته و رفع احتیاجش می گردد .

ص: 85

- معجزه علوی

در اوقات مجاورت حقیر در نجف اشرف در ماه محرم ، سنه 1358 از طرف حکومت عراق اکیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دستجات منع شده بود ، شب عاشورا برای اینکه در حرم مطهر و صحن شریف سینه زنی نشود از طرف حکومت اول شب درهای حرم و رواق را قفل کردند و همچنین درهای صحن را و آخرین دری که مشغول بستن آن شدند در قبله بود و یک لنگه آن را بسته بودند که ناگاه جمعیت دسته سینه زن هجوم آورده وارد صحن شده و رو به حرم مطهر آوردند درها را بسته دیدند در همان ایوان مشغول عزاداری و سینه زنی شدند ناگاه عده ای شرطی با رئیس آنها آمده و آن رئیس با چکمه ای که بپا داشت در ایوان آمده و بعضی را می زد و امر کرد آنها را بگیرند ، سینه زنها بر او هجوم آوردند و او را بلند کرده و در صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممکن است قوای دولتی تلافی کنند و بالاخره مزاحمشان شود ، با کمال التجا

و شکستگی خاطر ، همه متوجه در بسته حرم شده و به سینه می زدند و می گفتند (یا علی فُکَّالباب)
(ای علی در را باز کن ! ما عزادار فرزندات هستیم .

پس در یک لحظه ، تمام درهای حرم و رواق و صحن گشوده گردید و بعضی موثقین که مشاهده کرده بودند برای حقیر نقل کردند که میلهای آهنین که بین درها و دیوار بود وسط آنها بریده شده بود .

و بالجمله سینه زنان وارد حرم مطهر می شوند سایر نجفی ها که با خبر می شوند همه در صحن و حرم جمع می شوند و شرطی ها پنهان می گردند .

موضوع را به بغداد گزارش می دهند دستور داده می شود که مزاحم آنها نشوید . در آن سال در نجف و کربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزرا شد و این معجزه باهره را شعرا در اشعار خود نقل نموده و منتشر ساختند .

عنایت علوی

جناب حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام - اعلی الله مقامه - که داستان 37 و 38 از ایشان نقل گردید فرمودند هنگامی که مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینه بود ، سنگهای آن را به یک نفر سید حجار که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود ، کترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد به طوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود ، خلاصه پریشان حال و بیچاره شد .

شب جمعه نماز جعفر طیار را می خواند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای گشایش کارش به درگاه الهی وسیله قرار می دهد و همچنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر علیه السلام به او می فرمایند فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم . چون بیدار می شود متحیر می شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالی که نشانه ای ندارم شاید مرا تکذیب کند .

بالاخره در حسینه می آید و گوشه ای با هم و غم می نشیند و ناگاه می بیند حاج قوام با فراشها و ملازمانش آمدند در حالی که آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود . همینطور نزدیک می آید تا برابر سید حجار می رسد ، می گوید مرا به تو کاری است بیا منزل . وقتی که حاج قوام به منزلش برمی گردد سید می آید و ملازمان با کمال احترام او را نزد حاج قوام حاضر می کنند .

چون وارد می شود و سلام می کند حاج قوام بدون پرسش از حالش بلافاصله سه

کیسه که در هر یک یکصد اشرفی یک تومانی بود تقدیمش می کند و می گوید بدهی خودت را پرداز و دیگر حرفی نمی زند .

از این داستان دانسته می شود که متمکین سابق در کارهای خیر تا چه حد دارای صدق و اخلاص بودند تا اندازه ای که مورد عنایت و التفات بزرگان دین قرار می گرفتند و همراه خود می بردند و در این دوره اولاد ثروتمندان غالبا در فکر زیاد کردن ثروت خود هستند و توفیق صرف کردن در امور خیریه نصیب آنها نیست . و ثانیاً هرگاه مختصری از دارائی خود را صرف خیری کنند نوعاً از صدق و اخلاص محرومند و به خیال مدح خلق و ستایش دیگران ، کار خیری انجام می دهند و چون برای خدا خالص نیست نتیجه باقی هم برای آنها نخواهد داشت و بحث در اطراف ریا کردن در اعمال خیر که سبب بطلان عمل می شود در رساله گناهان کبیره مفصلاً ذکر شده خداوند ثروتمندان ما را موفق بدارد که از اندوخته خود نتیجه بگیرند و از آنچه جمع آوری کرده اند بهره های باقی ببرند :

شعر :

مال را کز بهر حق باشی حمول *** نعم مال صالح گفتش رسول

تقدیم به حضرت زهرا (س)

شهر مزار شریف در ولایت بلخ افغانستان قرار دارد و دارای بارگاهی با عظمت و باشکوه بوده و ﴿﴾ ﴿﴾
مورد توجه شیعیان افغانستان است

گرفتاران بسیاری از این بارگاه حاجت گرفته اند

مشهور است کبوتران با هر رنگی به این بارگاه بیایند به رنگ سفید درمی آیند

روی سنگ قبر نوشته شده است

هذا مزار شریف علی بن ابیطالب

اینجا مزار شریف علی ابن ابیطالب است

باوری غلط وجود دارد که پیکر مطهر امام علی (ع) اینجا است

این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه ای مرقد مطهر آن حضرت در نجف اشرف است

قضیه واقعی مزار شریف که متأسفانه به گوش کمتر شیعه ای در ایران رسیده به این شرح است

سالیان پیش حاکم بلخ که سنی مذهب بود دچار زخمی در ناحیه پا گردید

مداوای فراوان نمود

لیکن پایش بهبود نیافت

شبى حضرت علی (ع) را در خواب میبند

حضرت به او امر میکند که روغن 2 لا برای خوب شدن پایش استفاده کند

حاکم تمام علما و زرا اطبای شهر را جمع کرده و میگوید برای من روغن 2 لا بیاورید

اطبا و علما جواب میدهند ما در تمام عمر خود نام این روغن را نشنیده ایم و بعید است چنین روغنی وجود داشته باشد

حاکم جواب داد چون حضرت علی(ع) امر کرده پس این روغن باید در جایی از جهان وجود داشته باشد

دستور داد که هر کس روغن 2 لا را بیاورد پاداش بزرگی دریافت میکند

خبر شهر به شهر روستا به روستا چرخید

لیکن هیچ کس نتوانست روغن 2 لا را یافته و نزد حاکم بیاورد

در ولایت بلخ عالمی شیعه که غریب و گمنام بود به نزد حاکم آمد و گفت حاکم باید روغن زیتون استفاده کند

حاکم چنین کرد و به سرعت زخم کهنه پایش بهبود یافت

پرسید از کجا فهمیدی منظور حضرت علی(ع) از روغن 2 لا روغن زیتون است؟

آن عالم شیعه گفت از انجایی که خدا در آیه 35 سوره نور فرموده است

شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه

درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی

چون 2 تا لا دارد (لا شرقیه و لا غربیه) پس منظور روغن زیتون بوده است

حاکم از این جواب شگفت زده شد

و گفت لیاقت تو بالاتر از پاداش نقدی است تو از امروز ندیم خاص ما هستی

عالم غریب شیعه حالا شده ندیم خاص و همه کاره دربار پادشاه شهر

مدتی گذشت

علما و وزیران که اهل سنت بودند به این مقام و جایگاه یک مرد شیعه حسادت کردند
به حاکم گفتند ما فهمیده ایم که این مرد شیعه زیارت عاشورا میخواند و به عمر و ابوبکر لعن
میفرستد

حاکم در حضور علما و وزرا از عالم شیعه پرسید آیا این موضوع صحت دارد؟
عالم شیعه نیامد تقیه کند سیاه نمایی کند برای حفظ مقام و ثروت خود دروغ بگوید
لذا با شهادت پاسخ داد

من نه تنها عمر و ابوبکر را لعن میکنم بلکه به آنها توهین هم میکنم

جماعت از این پاسخ شگفت زده شدند

علما گفتند حکم این مرد اعدام است

حاکم گفت این مرد فاضل و حکیم است

حتما دلیلی دارد به راحتی پشت پا به این مقام و ثروت زده و خریدار مرگ خود شده است

از عالم شیعه پرسید چرا به عمر و ابوبکر که مورد احترام ما اهل سنت است لعن میکنی؟

عالم شیعه جوابی داد که آن مجلس تبدیل به مجلس روضه حضرت زهرا(س) شد و همه ❀❀

❀❀ حاضرین گریه نمودند

آن عالم شیعه جواب داد

حاتم طایی مردی کافر بود ولی در نهایت سخاوت و بخشندگی

قبل از مرگ مردم را جمع کرد و گفت

آی کسانی که گرسنه بودید و حاتم طایی لقمه نانی در دهان شما گذاشت

آی کسانی که برهنه بودید و حاتم طایی لباسی به شما پوشانید

آی کسانی که لقمه نانی سر سفره حاتم طایی خوردید

الان وقت مرگ من شده و من از شما توقع هیچ پاداشی را ندارم

فقط دختری از من به یادگار مانده

جان شما و جان این دختر

اگر میخواهید محبت های مرا جبران کنید به این دختر محبت کنید

خلاصه حاتم طایی مردم را به خوش رفتاری با دخترش سفارش ها نمود



آنگاه عالم شیعه گفت

روزی این دختر به نزد پیامبر(ص) آمد

پیامبر(ص) به احترام پدرش که سفارش کرده بود و مرد باسقاوت و بخشنده ای بود آن دختر را

اطعام و اکرام کرد و هدایایی نیز به او بخشید

حالا مردم من حرفم این است

پیامبر(ص) که برای دین اسلام زحمات زیادی کشید و خون دلها خورد روز آخر فرمود من از شما

توقع هیچ پاداش و قدر دانی ندارم

اگر میخواهید به من محبت کنید به دخترم فاطمه محبت کنید

جان شما و جان فاطمه

مبادا از گل نازک تر به او بگویید

هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده خاطر کرده است

و خلاصه پیامبر(ص) در مورد خوش رفتاری با حضرت زهرا(س) سفارش ها نمود

لیکن چند روز از رحلت پیامبر(ص) نگذشته بود که این 2 نفر(عمر و ابوبکر) برخلاف سفارشات

پیامبر(ص) نه تنها هیچ گونه خوش رفتاری و محبتی نسبت به دختر رسول خدا نداشتند بلکه

ناجوانمردانه خانه اش را آتش زدند به صورتش سیلی زدند پهلویش را شکستند

هدیه که ندادند هیچ باغ فدک را نیز از تنها یادگار پیامبر(ص) به ناحق گرفتند

حالا شما قضاوت کنید

ما الان باید از اینها تجلیل کنیم یا اینها را لعن نماییم!

داستانی شنیدنی از مرحوم آقای درچه ای از تأثیر کلام امیرالمؤمنین(ع)

قضیه ای دارد مرحوم آقای درچه ای، استاد آیه الله العظمی بروجردی، درباره صبر و تحمل در

مباحثات علمی با اهل سنت، که شنیدنی است.

مرحوم آقای درچه ای یک هم حجره ای داشت در «نجف» که «سنی» بود. حدود هشت سال با هم

در یک حجره بودند. بعد از ازدواج هم نزدیک بیست سال با هم هم مباحثه ای بودند. در طول این

بیست و چند سال نه آقای درچه ای از او سؤال می کند که چرا تو سنی هستی، و نه او از ایشان می

پرسد که چرا تو شیعه هستی.

روزی رفیق سنی آقای درچه ای می گوید: ما در این بیست و چند سال، یک بار از هم نپرسیدیم که مذهب تو حق است یا مذهب من. بیا دوستانه با هم مباحثه کنیم. فقط باید از محیط مدرسه دور بشویم تا طلبه ها، صدای مباحثه ما را نشنوند. چون اگر بشنوند مرا از حوزه بیرون می کنند. این دو نفر، موقع غروب می رفتند «وادی السلام»، یک گوشه ای می نشستند و با هم بحث می کردند.

مرحوم درچه ای می گوید: روز اول من هر چه بلد بودم گفتم، دیدم اثری روی رفیق سنی ام نگذاشت، روز دوم، سوم، تا چهل روز، روزی دو ساعت، سه ساعت، با هم بحث کردیم، ولی ایشان فقط حرف خودش را تکرار می کرد و از من نمی پذیرفت.

روز چهارم عصبانی شدم، بلافاصله بعد از بحث با رفیق سنی ام، مستقیم رفتم حرم امیرالمؤمنین، به قدری هم عصبانی بودم که موقع ورود به حرم، یادم رفت «اذن دخول» بخوانم. رفتم کنار ضریح و به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین! من هر چه بلد بودم در این چهل روز گفتم، اگر چیزی هست به من بگو، فردا به رفیق سنی ام بگویم و گر نه من بحث را ادامه نمی دهم. خیلی گریه کردم و تضرع کردم. شب در عالم رؤیا دیدم که وارد حرم شدم، حضرت امیرالمؤمنین ایستاده بود، به ایشان عرض کردم آقا من هر چه بلد بودم گفتم شما بفهمائید من چه بگویم. حضرت فرمود: فردا رفتی به مباحثه، به رفیقیت بگو، چرا قبر فاطمه زهرا مخفی است؟

آقای درچه ای می گوید: از خواب بیدار شدم و از این که حضرت را در خواب دیده ام خیلی خوشحال بودم ولی از این که این سؤال را باید پرسم ناراحت بودم. من ده ها دلیل از آیات و روایات برای او خوانده ام اثری نکرده، حالا بروم پرسم که قبر حضرت زهرا چرا مخفی است! بعد از مدتی با خودم گفتم: به من چه ارتباطی دارد، قطعاً کلام حضرت یک رمز و رموزی دارد. من می روم و فردا همین سؤال را از رفیق سنی ام می پرسم.

فردا که رفتیم برای بحث، من به رفیقم گفتم: تمام این چهل روز تو سؤال کردی، امروز می خواهم من یک سؤال از تو بکنم. از او پرسیدم: چرا قبر حضرت زهرا مخفی است؟

وقتی این سؤال را کردم، دیدم رفیقم سرش را انداخت پائین. مدتی گذشت حرفی نزد. گفتم: آقا من سؤال کردم، چرا جواب نمی دهی؟ سرش را که آورد بالا، دیدم اشک چشمش جاری شد، و گفت: آقای درچه ای! این سؤال، سؤال تو نبود، چهل روز حرف زدی در من اثر نکرد، ولی این یک سؤال، قلب من را تسخیر کرد!

من هر چه فکر می کنم که چرا قبر حضرت زهرا مخفی است، می بینم چون خودش وصیت کرده است. از خودم می پرسم که چرا وصیت کرده؟ چون نمی خواست ابوبکر و عمر در تشیع جنازه اش حاضر شوند! چرا نمی خواست آن دو نفر در تشیع جنازه اش شرکت کنند؟ چون در حقش ظلم کرده بودند. از خودم می پرسم که فاطمه با آن دو نفر بیعت کرده بود یا نه؟ ...

من هر سؤالی در ذهنم آمد، دیدم بلافاصله جوابش آماده است. لذا من شهادت می دهم که مذهب شیعه حق است، و تصریح می کنم به حقانیت شما.

آقای درچه ای می گوید: بعد از چهل روز بحث و گفتگو، این جمله که حضرت امیر (سلام الله علیه) یادم داده بود، رفیق سنی من را منقلب کرد.

شیخ مهدی امامی مازندرانی از علمای بزرگی است که از جمله شاگردانش:

، امام خمینی (ره)، سید محمد حجت کوه کمره ای، استاد شهید مرتضی مطهری، سید جلال الدین آشتیانی، شیخ ابو الحسن ایازی، شهید محراب اشرفی اصفهانی، سید عزالدین حسین زنجانی، و... بودند.

*** مدرسه صدر تهران**

خودش می گفت: چند ساعتی از آمدنم به مدرسه صدر تهران گذشت که مردی ناشناس مرا صدا کرد، بعد از معرفی، مرا با اصرار به بیرون برد استری با زین آماده داشت مرا سوار کرد و خودش افسار را گرفت و پیاده می رفتیم. بعد از صرف غذا در منزلش گفت: هفته پیش حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدم که به من فرمود: یکی از طلاب فاضل ما به اینجا می آید که هدفش تحصیل و رسیدن به قرب حق است از شما می خواهم به ایشان رسیدگی کنید. آن مرد نیازهایم را برطرف می کرد بدون این که از او چیزی بخواهم.^{۷۴}

حضرت علی - علیه السلام - فرمودند: «خُذِ الْحِكْمَةَ حَيْثُ كَانَتْ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» ترجمه: "حکمت" را هر جایی است فرا بگیر و نگاه کن به آنچه گفته می شود نه به گوینده
☆ سخن. (غرر الحکم و درر الکلم)

برای فهم دقیق روایت باید به نکات ذیل توجه نمود

حکمت (ولو از غیر مسلمانان) وارد شده است

حضرت امیرالمؤمنین در روایت دیگری می فرماید «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ» ترجمه: حکمت گمشده مؤمن است، پس حکمت را فرا بگیر و لو از اهل نفاق. (نهج البلاغه، دشتی حکمت 80)

اینکه فرموده «حکمت گمشده مؤمن است»، یعنی حالت مؤمن برای دریافت حقایق باید به مانند حالت کسی باشد که شیء نفیس و گرانبهائی از او گم شده و دائماً در جستجوی آن است

اینکه فرموده «حکمت را فراگیر و لو از منافقین»، یعنی اگر احساس کردی که آنچه او دارد، درست است و علم و حکمت است، فکر نکن که او کافر است، مشرک است، نجس است، مسلمان نیست، برو و یاد بگیر

یافت شود، باید فرا گرفته شود و شخصیت افراد نباید مانع و سدّی در پذیرش آن شود

"یا" سخن حق" می باشند؛ نه هر سخنی. یعنی توجه به اصل سخن (بدون توجه به گوینده سخن) در همه جا معقول و جایز نیست؛ بلکه «صرفاً» آنجایی که سخنِ ارائه شده «حکمت» می باشد نباید به گوینده توجه داشت و باید سخنش را أخذ کرد.

گذار است؛ یعنی به هر میزان که شخص از دانش و تخصص بیشتری برخوردار باشد، به همان میزان کلامش از اتقان و استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود.

نتیجه اینکه □ *

نمی توان برای گوش کردن به هر سخنی به روایت مذکور استناد کرد؛ زیرا روایت امیرالمؤمنین در مقام بیان اهمیت فراگیری "حکمت و دانش" است نه فراگیری به نحو مطلق.

علی علیه السلام از نگاه معاویه

قیس بن ابی حازم: «مردی نزد معاویه آمد، و مسئله ای پرسید، معاویه گفت: «برو از علی بن ابی طالب پرس، زیرا او اعلم و داناتر است». مرد گفت: من از تو پاسخ می خواهم. معاویه گفت: «وای بر تو، خوش نداری پاسخ مردی را بشنوی که رسول خدا صلی الله علیه و اله طعام دانش را از زبان خود در کام جان او ریخت است و رسول خدا صلی الله علیه و اله به او گفت: تو نسبت به من، در مقام هارون (1)». نسبت به موسی می باشی

بی ماندی علی علیه السلام در ساده زیستی

احنف بن قیس: «روزی احنف بن قیس در ماه مبارک رمضان بر سفره معاویه به افطار نشسته بود. انواع زیاد و فراوان غذا او را متحیر کرد؛ اشکش جاری شد. معاویه علت را پرسید؛ گفت: به یاد افطاری افتادم که در خانه ی علی علیه السلام دعوت بودم که چه ساده بود. معاویه گفت: از علی مگوی که او (2)». را مثل و مانند نیست

خبر شهادت علی علیه السلام و عکس العمل معاویه

معاویه سئوالاتی که جواب آن ها را نمی دانست، از علی علیه السلام استفتا می کرد، وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین به معاویه رسید گفت: «فقه و علم با مردن علی بن ابی طالب رخت (3)». بربست

ستایش علی علیه السلام از زبان معاویه

روزی محضن ضبی بر معاویه وارد شد، معاویه از او پرسید از کجا می آیی؟ او گفت: از نزد بخیل ترین مردم، علی بن ابی طالب! در این حال معاویه بانگ برآورد و گفت: «وای بر تو، چگونه علی را ابخل الناس می گویی در حالی که علی علیه السلام اگر یک خانه پر از طلا و یک خانه پر از نقره داشت، طلاها را بیشتر از نقره ها به بینوایان می داد، و به طلا و نقره می گفت: ای طلای زرد و ای نقره ی سفید! غیر علی را فریب دهید، آیا متعرض من می شوی یا مرا تشویق می کنی و می فریبی؟ هرگز،

هرگز فریب تو را نمی خورم، به تحقیق که تو را سه طلاقه کردم که دیگر رجوعی در این (4)» نیست

اعترافات معاویه به فضایل علی علیه السلام

معاویه در نامه ای به علی علیه السلام نوشت: «به جانم سوگند که من منکر فضایل اسلام و

(5)» خویشتاوندی تو با رسول خدا صلی الله علیه و اله نیستم

معاویه به ابوهریره گفت: «گمان نمی کنم که من برای زمامداری، از علی علیه السلام، سزاوارتر (6)» باشم

امام احمد بن حنبل و دیگران از قیس بن ابی حازم نقل کرده اند که گفت: مردی به نزد معاویه رفت و از مسئله ای سؤال نمود. معاویه گفت: «از علی علیه السلام سؤال کن که او از من داناتر و آگاه تر است. آن مرد گفت: ای امیر به نظر من جواب تو از این مسئله خوشایندتر از جواب علی علیه السلام باشد. معاویه گفت: چه بد حرفی زدی و به انگیزه ی کار ناشایسته ای بدین جا آمدی! تو از مردی کراحت می ورزی که رسول خدا صلی الله علیه و اله - همانند مرغی که جوجه اش را غذا می دهد - ...وی را از علم و دانش فراوان سیر و سیراب می نمود

علی علیه السلام با حق است و حق با علی علیه السلام

ابن عساکر و دیگر شخصیت های حدیث و تاریخی اهل سنت نقل کرده اند: معاویه در سفر حج به مدینه رفت، پس در مجلسی که ابن عباس، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر حضور داشتند شرکت کرد و پس از بحث و گفت گو با ابن عباس و سعد بن ابی وقاص که: چرا حق مرا از باطل غیر نشناختی؟ سعد به معاویه پاسخ داد به این که من خودم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله به :علی علیه السلام گفت

انت مع الحق، و الحق معك حیثما دار؛ ای علی تو با حق هستی و حق هم با تو است، به هر جهتی « که حق دور زند

معاویه گفت: باید برای این ادعا شاهد بیاوری. سعد گفت: این ام سلمه - زوجه پیامبر - حی و حاضر

است و بدان شهادت می دهد. پس همه برخاستند و به خانه ام سلمه رفتند، و ام سلمه شهادت داد که رسول خدا صلی الله علیه و اله این حدیث را در همین خانه من خطاب به علی علیه السلام ایراد فرمود. در این موقع معاویه خطاب به سعد گفت

ای ابواسحق هم اکنون در نزد من از تو پست تر کسی نباشد، که خود این حدیث را درباره ی علی « علیه السلام از رسول خدا شنیده ای و از بیعت و همکاری با او سرپیچی و تخلف نموده ای ! همانا اگر من این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده بودم تا به هنگام مردنم خادم و نوکر علی علیه (7)» السلام بودم

علی علیه السلام یگانه رواج دهنده فصاحت در بین قریش

ابن ابی الحدید نوشته است: روزی که محفن بن ابی محفن ضبی بر معاویه وارد شد. معاویه از او پرسید از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد کسی آمده ام که ناتوان ترین کس در اداء سخن و گفتگو باشد و مقصودش علی علیه السلام بود. پس معاویه گفت: «وای بر تو پسر گنده دهن، آیا درباره ی علی علیه السلام این چنین سخن می گویی؟ چگونه او ناتوان ترین شخص در ایراد سخن بود، در حالی که به خدا قسم جز علی کسی فصاحت و گویایی در سخن را در بین قریش رواج نداد و برقرار (8)» نکرد

ابن قتیبه چنین آورده که عبدالله بن ابی محجن وارد بر معاویه شد و گفت: ای امیرالمؤمنین من از نزد شخصی کند زبان، ترسو و بخیل به نزد تو آمده ام و او ابن ابی طالب باشد

معاویه گفت: «خدای را در نظر بگیر، تو فهمیدی چه گفתי؟

اما این گفתי: او کند زبان است. پس به خدا قسم اگر زبان های همه مردم را در یک جا جمع و آن ها همه را در یک زبان قرار دهند، زبان علی علیه السلام به تنهایی در برابر آن خودنمایی کند و پاسخ گو باشد. و اما این که گفתי: او ترسو باشد. پس مادرت به عزایت بنشیند، آیا دیده ای او با کسی مبارزه کند و وی را نکشد. و اما این که گفתי: او بخیل است. پس به خدا قسم اگر او را دو انبار پر از طلا و . کاه باشد، نخست انبار طلا را ببخشد و سپس انبار کاه را

پس ابو محجن گفت: در این صورت چگونه به مقاتله و کشتار با وی برخاسته ای؟ معاویه پاسخ داد:

«به خاطر خون خواهی عثمان

خوبان خلق خدا

ابن عساکر به نقل از جابر آورده است که گفت: در حالی که نزد معاویه بودم سخن از علی علیه السلام به میان آمد. پس معاویه از علی و پدر و مادرش تمجید کرد، آن گاه گفت: «چگونه این چنین دم از خوبی آن ها نزنم در حالی که این ها خوبان خلق خدا باشند و عترت پیامبرش، خوبان، فرزندان (9)». خوبان

تنها معلم قانون سخن

معاویه بن ابی سفیان: «به خدا قسم راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر از علی علیه السلام (10)». نگشوده و قانون سخن را کسی غیر از او تعلیم نکرده است

گریه کردن معاویه در شهادت علی علیه السلام

جریر از مغیره نقل می کند: «زمانی که علی علیه السلام شهید شد معاویه خواب بود، او را بیدار کردند و خبرشهادت آن حضرت را به وی رساندند. پس معاویه برخاست، نشست و سپس شروع کرد به «گریه و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون

زن او فاخته هم از خواب بیدار شد و گفت: تو دیروز بر علی علیه السلام طعن می زدی و در حق وی ناسزا می گفتی و امروز برای او گریه می کنی؟ معاویه گفت: «وای بر تو! من گریه می کنم بر کسی که مردم از علم، حلم و بردباری اش محروم شدند. وای بر تو ای فاخته، آن چه از علم و فضل و «سوابق او از بین رفت تو نمی دانی

ابن عبدالبر قرطبی نوشته است: وقتی خبرشهادت حضرت علی علیه السلام به معاویه رسید گفت: «با «مرگ پسر ابوطالب فقه و علم از میان رفت

ذکر اوصاف علی علیه السلام و گریه معاویه

حقانیت و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بدان جا واضح بود که حتی معاویه با خصومت شدید و دیرینه ای که نسبت به این حضرت داشت نتوانست آن را انکار کند و گاه بدان اعتراف می نمود؛ از جمله هنگام بود که «ضرار بن ضمره» - یکی از یاران علی علیه السلام - را طلبید و از او خواست تا از علی علیه السلام برایش سخن بگوید. و ضرار از بیم جان امتناع ورزید و معاویه او را سوگند داد و در امان داشت. آن گاه ضرار با عباراتی جذاب فصلی از فضایل امیرمؤمنان علیه السلام را بر شمرد که:

خلاصه ترجمه آن چنین است

به خدا او را همتی والا، و توانی فوق العاده بود. حق می گفت، و به عدل داوری می کرد. علم از پیرامونش می جوشید، و حکمت از زبانش سخن می گفت. از دنیا و زیبایی هایش گریزان، و با شب و تنهایی اش مأنوس بود. اشکی ریزان، و تفکری عمیق داشت. از لباس، کوتاه، و از غذا، ناگوارش را می پسندید. در میان ما چون یکی از ما بود. به پرسش هایمان پاسخ می داد، و دعوتمان را اجابت می نمود و به خدا با این که ما را به خود نزدیک می کرد و از ما فاصله نمی گرفت، هیبت و شخصیت او مانع سخن گفتن ما می شد. او دین داران را بزرگ می شمرد، و به مستمندان نزدیک می شد. قدرتمندان، طمع به باطلش نمی بستند، و ضعیفان از عدلش مأیوس نبودند. به خاطر دارم لحظه هایی را که شب، پرده تاریکش را گسترده و ستارگان در دل آسمان پنهان شده و او محاسن خود را به دست گرفته و هم چون مارگزیده به خود می پیچید و با گریه های اندوهناک می گفت: ای دنیا! غیر مرا بفریب. آیا به دلربایی من چشم دوخته ای؟ هیئات! که من تو را سه طلاقه کرده ام، طلاق که رجوع در آن نباشد. عمر تو کوتاه است، و ارزش تو ناچیز، آه! آه! من قله الزاد و بعد السفر و وحشه. الطريق؛ آه! آه! از ره توشه اندک و سفر طولانی و راه پر وحشت معاویه با شنیدن این سخنان گریست و گفت: «رحم الله أبالحسن. کان والله كذلك؛ خدا ابوالحسن را (11)». رحمت کند. به خدا او چنین بود

مشاعره معاویه و عمر و عاص در بیان فضایل علی علیه السلام در کتب تاریخ ثبت است روزی معاویه در مسجد شام جلسه با عظمتی فراهم آورد و به خطیبی پول زیادی داد تا این که او در بالای منبر از علی علیه السلام مذمت کند، و خطیب پس از این که از آل

سفیان مدح فراوانی کرد به علی علیه السلام که رسید فقط گفت: علی «انزع البطين» است، و از منبر پایین آمد. معاویه او را خواست و به او پرخاش زیادی کرد که چرا از علی علیه السلام انتقاد نکردی؟ گفت: برای آن هر چه دقت کردم در او چیزی را در مذمتش پیدا کنم چیزی به نظرم نیامد، و همین که گفتم او انزع البطين است مردم خیال کردند مذمت او نمودم و حال آن که این دو صفت همین در علی علیه السلام بیان فضیلت او می باشد. برای این که «انزع» به کسی می گویند که جلو سر او کم مو باشد و کمی مو در جلو سر نشانه عقل، زکاوت و خرد شخص است، و اما این که گفتم «بطين» است زیرا سینه ی او ظرف متراکم تمام علوم نبی اکرم صلی الله علیه و اله است، و خود معاویه هم روز با عمر و عاص مشاعره کردند که هر یک شعری در فضیلت علی علیه السلام بگویند تا شعر هر کس بهتر بود قالیچه ی نفیسی را که از مصر آورده بودند بردارد. معاویه ابتدا این شعر پر محتوا و پر معنی را گفت:

خیرالوری من بعد احمد حیدر

الناس ارض و الوصى سماء

یعنی، بهترین مردم بعد از احمد حیدر است؛ زیرا تمام مردم به منزله ی زمین می باشند و علی علیه السلام به مثابه آسمان است، و هر چه برکت از زمین به دست می آید از آسمان است، و هر چه برکت از زمین به ست می آید از آسمان است؛ زیرا اگر آسمان نبارد و آفتاب به زمین نتابد... هرگز از زمین چیزی روییده نخواهد شد و حقاً شعر خوبی انشاد کرده است

عمر و عاص در مقابل او گفت

و هو الذی شهد العدو بفضله

و الفضل ما شهادت به الأعداء

یعنی، علی کسی است که مثل معاویه دشمن او، او را ستایش و تمجید می کند، و فضیلت آن است که دشمن بگوید: پس علی علیه السلام کسی است که دوست و دشمن اعتراف به فضل او دارند و او (12). را ستایش می کنند

در امر خلافت جز علی علیه السلام کسی شایستگی ندارد

ابوسفیان در مورد ولایت حضرت علی علیه السلام خطاب به فرزندان هاشم می گوید: «فرزندان هاشم! سکوت را بشکنید تا مردم خصوصاً قبیله های «تمیم» و «عدی» در حقوق مسلم شما چشم طمع ندوزند. امر خلافت مربوط به شما و به سوی شماست و برای آن جز علی علیه السلام کسی شایستگی (13).» ندارد

اعتراف مروان بن حکم
روزی مروان بن حکم، که پس از یزید بن معاویه به خلافت رسید، با امام سجاد علیه السلام روبرو «شد و گفت: «هیچ کس از مسلمانان بیش از علی علیه السلام از عثمان طرفداری نکرد و مانع کشتن و نشد.» امام سجاد علیه السلام فرمود: پس چرا بر منابر دشنامش می دهید؟» مروان گفت: «کار ریاست و (14).» سلطنت ما جز به این گونه استوار نمی شود

فضایل علی علیه السلام از زبان خواهر عمرو بن عبدود
در جنگ خندق نبرد سختی بین علی علیه السلام و عمرو و بن عبدود از شجاعان عرب در گرفت. در نبرد طولانی و سخت، عمرو و فرصتی پیدا کرد و شمشیر خود را بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد، به آن حضرت جراحتی رسانید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون شیر زخم خورده شمشیری بر پای او زد و پای او را قطع کرد عمرو، به زمین افتاد، حضرت بر سینه اش نشست، عمر گفت: «یا علی قد جلست منی مجلساً عظیماً؛ ای علی در جای بزرگی نشستی.» آن گاه گفت: چون مرا کشتی جامه از تن من باز مکن، حضرت فرمود: این کار بر من خیلی آسان است. ابن ابی الحدید و دیگران گفته اند: چون امیرالمؤمنین علیه السلام از عمرو ضربت خورد چون شیر خشمناک بر عمرو شتافت و با شمشیر سر پلیدش را از تن جدا کرد و بانگ تکبیر برآورد، مسلمانان از صدای تکبیر علی علیه السلام دانستند که عمرو کشته گشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله «فرمود: «ضربت علی علیه السلام در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت خواهر عمرو، وقتی بر بالین او رسید دید زره عمرو را که مثل آن در عرب پیدا نمی شد با سایر اسلحه و جامه از تن عمرو و بیرون نیاورده اند، گفت: «ما قتله الا کفو کریم؛ برادر مرا نکشته است مگر

مردی کریم.» سپس پرسید، کیست کشته‌ی برادرم؟ گفتند علی بن ابی طالب علیه السلام. آن گاه

:این دو بیت شعر را سرود

لو کان قاتل شمر و غیر قاتله

لکنت ابکی علیه آخر الأبد

لکن قاتله من لا یغاب به

من کان یدعی ابوه بیضه البلد

یعنی، اگر کشته‌ی عمرو، غیر کشته‌ی او «علی علیه السلام» می بود، هر آینه گریه می کردم بر او تا

آخر الزمان لیکن کشته‌ی عمرو کسی است که به او عیب گرفته نمی شود. عمرو به دست کسی

.کشته شد که پدرش مهمتر و سرور مردم بود

:پی نوشتها

1- 371 ج 1، ص 371-1

2- 344 ج 2، ص 344-2

3- همان

4- 345 ج 4، همان

5- همان

6- همان

7- 156 ج 3، پاورقی، ص 156-7

8- 25-24 ج 1، ص 25-24-8

9- 77 ج 3، ص 77-9

10- 252، نشر پیام آزادی

11- رهبر، محمدتقی، علی علیه السلام ابرمرد مظلوم، ص 115-116، نقل از صواعق المحرقة، ص 11-

385-384.

12- 140-139 ج 3، ص 140-139-12

انصاری، عذرا، جلوه ی ولایت، ص 286-13

سراج، محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص 352-14

فضایل امام علی (ع) از زبان خلفا و علمای اهل سنت

نگاه بزرگان اهل سنت به این چهره جهانی است که در میان آنها اسامی خلفای راشدین و ائمه اهل سنت دیده می شود.

ابوبکر:

هر کس دوست دارد به مردی بنگرد که نزد رسول خدا «ص» عظیم ترین منزلت را داشت و قرابتش نیز به آن جناب نزدیک تر و دخالتش در رفع حوائج آن جناب و بی نیازی خودش از دیگران بیشتر بود به این مرد یعنی علی نگاه کند. (1)

عمر بن خطاب:

«او (علی «ع) مولای من است. زیرا پیامبر شرف را در ولایت علی می دید. لذا می گفت: نسبت به افراد شریف و با شخصیت محبت و دوستی از خود نشان دهید و در رابطه با حفظ آبروی خود از افراد پست و بی شخصیت پرهیزید و بر حذر باشید و دانسته باشید که هیچگونه شرفی به درجه تمامیت نرسید مگر به ولایت علی.» (2)

«مانند علی کسی حق دارد که تکبر ورزد و به خود بیالد. به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود، اساس اسلام استوار نمی شد. و علاوه بر آن او داناترین فرد این امت در امر قضااست و با سابقه ترین و شریف ترین آنان است. (3)

عایشه:

به خدا قسم بین من و علی در قدیم مطلبی جز آنچه که بین زن و خویشان شوهرش می باشد وجود نداشته است... و در نظر من او از نیکان است... (4)

سعد بن ابی وقاص

عامر پسر سعد بن ابی وقاص نقل می کند: معاویه پس از طواف کعبه در دارالندوه پدرم را پهلوی خود بر تخت نشاند و به پدرم گفت چه چیز تو را باز می دارد که به پسر ابوطالب ناسزا نمی گویی؟ پدرم از معاویه ناراحت شد و گفت: به خدا قسم مادام که من سه جمله از رسول خدا درباره او به یاد دارم او را ناسزا نمی گویم. برای اینکه اگر یکی از آن سه را درباره من فرموده بود از تمامی نعمتهای ارزنده بیشترش ارج می نهادم. اول اینکه شنیدم درباره علی که در بعضی از جنگ ها که او را جانشین خود کرد و به جنگ نبرد، علی غمناک شد و گفت: آیا مرا از فیض جهاد محروم می فرمایی؟ پیامبر فرمود:

آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی، با این تفاوت که دیگر بعد از من نبوتی نیست؟

دوم اینکه شنیدم در روز فتح خیبر درباره او فرمود: فردا بیرق جنگ را به دست کسی می‌دهم که رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. و چون فردا شد همه گردن کشیدیم شاید ما را صدا بزند و نزد خود بخواند ولی ناگهان فرمود: علی را نزد من بخوانید و چون او را خواندند درد چشم داشت. پس آب دهان در دیدگان او انداخت و رایت جنگ به به دست او داده و در نتیجه خدا قلعه را به دستش گشود.

سوم اینکه وقتی آیه «انما یرید الله...» نازل شد علی و فاطمه و حسنین را نزد خود خواند و گفت: بارالها اینان اهل بیت منند. (5)

طلحه:

علامه خوارزمی از ابی عامر انصاری روایت می‌کند که در لحظات آخر جان کندن طلحه در جنگ جمل نزد او رسیدم. او گفت: تو که هستی؟ گفتم از یاران امیرالمومنین علی. گفت دست را بده تا با تو با امیرالمومنین بیعت کنم. من دست دراز کرده و او بیعت کرد. (6)

عبدالله بن عمر:

از دنیا هیچ اندوه و تاسفی ندارم جز اینکه چرا به همراه علی با فئه باغیه (گروه سرکش) نجنگیدم. (7)
ابن عمر در جواب مردی که به او گفت: من علی را دشمن می‌دارم، فرمود: پس خدا هم به خاطر علی تو را دشمن می‌دارد. (8)

ابوسعید خدری:

ما منافقین انصار را با دشمنی آنان با علی می شناختیم. (9)

جابر بن عبدالله انصاری:

او بهترین انسان است. (10) ما منافقین را به نشانی دشمنی با علی می شناختیم. (11) زاهدتر از علی بن ابیطالب در دنیا ندیده‌ام (12)

عبدالله بن مسعود:

افضل اهالی مدینه علی بن ابی طالب است. (13)

حسن بصری:

خدا علی را رحمت کند. به خدا سوگند که او برای دشمنانش همچون تیری صائب و به هدف خورده از جمله تیرهای الهی بود و از همه داناتر و از همه به پیامبر نزدیک‌تر و درویش این امت بود. چنانکه به مال دنیا رغبتی نداشت و در فرمان‌پذیری امر الهی نیز سستی به خرج نداد و از ملامت نکوهش گران‌باک نداشت و قرآن محور هدف و دانش و عمل او بود و از این راه بر بهشتی زیبا دست یافت. (14)

ابوحنیفه:

در جنگ میان علی و مخالفان او حق به جانب علی بود. (15)

شافعی:

ایشان در جواب فردی که به او گفت: در این مساله با علی بن ابی طالب مخالفت نموده‌اید، گفت: این مسئله را از علی با سند و دلیل ارائه کن تا پیشانی بر خاک بگذارم و اظهار خطا کنم و از رایم برگردم و به رای علی تمسک جویم. (16)

احمد بن حنبل:

عبدالله فرزند احمد بن حنبل از ایشان نقل می‌کند: «علی بن ابی طالب از اهل بیت است و کسی با آن‌ها قابل مقایسه نیست.» عبدالله همچنین نقل می‌کند: در حق علی باید بگویم که خلافت علی را مقام و منزلت نداد، بلکه علی به خلافت منزلت بخشید.» (17)

بخاری:

ایشان در کتاب صحیح بخاری به نقل مناقب حضرت علی «ع» پرداخته که از آن جمله روایات مربوط به کنیه ابوتراب، دادن پرچم پیروزی در روز خیبر به علی و حدیث منزلت است. او از خلیفه دوم نقل می‌کند: پیامبر رحلت فرمود در حالی که از علی راضی بود. (18)

مسلم بن حجاج:

ایشان در کتاب مناقب صحیح مسلم به نقل روایاتی در منقبت علی «ع» از پیامبر «ص» می‌پردازد. او روایاتی همچون دادن پرچم پیروزی را در روز خیبر به علی با اسناد مختلف، ابوتراب خواندن علی «ع» از جانب پیامبر «ص»، و سفارش پیامبر در رعایت حرمت اهل بیت و همچنین سخنان سعد بن ابی وقاص را در مقابل معاویه نقل می‌کند. (19)

نسائی:

ایشان با نوشتن کتاب خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، حدود 178 روایت در مناقب آن حضرت ذکر می‌کند. خوارزمی نقل می‌کند که امام نسائی گفته است در فضیلت هیچ یک از یاران پیامبر «ص» به اندازه فضیلت علی «ع» روایت وجود ندارد. (20)

ابن عبدالبر:

فضائل علی در میان برگ‌ها نمی‌گنجد... بنی امیه علی را به باد ناسزا می‌گرفتند و از او بدگویی می‌کردند اما این حرکات جز بلندی مرتبه و شان و محبت در نزد علما چیز دیگری بر علی نمی‌افزود (21)

فخر رازی:

هر که علی «رض» را پیشوای دینی خود قرار دهد حقا به دستاویز محکمی در دین و دنیای خود چنگ زده است. (22) هر که در دین خود به علی بن ابی طالب اقتدا کند حقا هدایت یافته است به دلیل آنکه پیامبر «ص» فرمود: خداوند حق را بر همان محوری بگردان که علی می‌گردد. (23)

ابن حجر عسقلانی:

نزد اکثر اهل علم علی «رض» اولین کسی است که اسلام آورد و در دامن پیامبر اکرم «ص» پرورش یافت و هیچگاه از او جدا نشد. در تمام جنگ‌ها یار و همراه پیامبر «ص» بود مگر در تبوک. در این جنگ پیامبر «ص» به خاطر تاخیر علی «رض» به او فرمود: آیا نمی‌خواهی نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی. (24)

جلال الدین سیوطی:

ایشان در کتاب حدیثی معروف خود «جامع الاحادیث» حدود 3158 روایت در مسند علی «ع» نقل می‌کنند. (25)

شیخ عبدالحق دهلوی حنفی:

مناقب علی «رض» بسیارند و خارج از حد و حصر و احصا مذکور است. (26)

شیخ محمد عبده:

در میان دانشمندان و سخن‌شناسان زبان و ادبیات عرب کسی نیست که به عظمت علی «رض» اعتراف نکند. کلام امام علی بن ابی طالب پس از کلام خدا و پیغمبرش، شریف‌ترین و برترین سخن و محتوا را دارد. هنگامی که پاره‌ای از عبارات نهج البلاغه را با دقت می‌خواندم صحنه‌هایی در نظرم مجسم می‌گشت که شاهد زنده‌ای برای پیروزی نیروی سخن و بلاغت بود. آنجا که دل‌ها با برهان حقایق

آمیخته می گشت، و سپاه سخنان محکم و نیرومند، چنان به درهم شکستن باطل و یاری حق به پا می خواست که هر شک و باطلی را نابود می کرد. قهرمان میدان که پرچم پیروزی را به اهتزاز در آورده بود، امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود. (27)

ابراهیم نظام معتزلی:

علی «رض» در جنگ های خود بر حق بود و کسانی که با او جنگیدند بر خطا رفتند. (28)

ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی:

نادانی و کوردلی بزرگ تر این است که معاویه را قابل سنجش با علی بدانند و این همان چیزی است که پاره ای از عوام سرگردان و فرومایگان از حشویه که با حقیقت فاصله دارند به آن معتقد شده اند. (29)

ابن ابی الحدید معتزلی:

اگر علی را در مورد خصائص اخلاقی و فضائل نفسانی و دینی بنگری، او را سخت درخشان و بر اوج شرف خواهی دید. اما در مورد شجاعت چنان است که نام همه شجاعان پیش از خود را از یاد مردم برده است و نام همه کسانی را که پس از او آمده اند را محو کرده است... اما از نظر جود و سخاوت، حال علی «رض» در آن آشکار است. روزه می گرفت و با آنکه از گرسنگی سست می شد، باز خوراک و توشه خود را ایثار می فرمود و آیات نهم و دهم سوره انسان درباره او نازل شده است که می فرماید: «و خوراک را با آنکه دوست دارندش به درویش و یتیم و اسیر می خوراندند، جز این نیست که می خورانیم شما را برای رضای خدا و از شما پاداش و سپاسگذاری نمی خواهیم» (30)

ابن میثم بحرانی:

پیشوای بزرگ ما امیرالمومنین صاحب نشانه‌های آشکار و نورهای درخشان علی بن ابی طالب «رض» در تمام آنچه از سخنانش به ما رسیده است و آنچه از کارها و دستورالعمل‌ها که از آن بزرگوار صادر شده، مقصود و منظورش این است که آنچه شریعت ارزشمند از اغراض و اهداف دربردارد و آنچه قرآن از قوانین و قواعد داراست همه را توضیح و تشریح کند. به گونه‌ای که حتی یک جمله در غیر این منظور از آن حضرت یافت نشده است. چون سخنان آن حضرت این ویژگی را دارد، ناگزیر سخن او سخنی است که رنگ و نمودی از کلام خدا دارد. در عین حال دارای بوی خوش کلام پیغمبر «ص» است. (31)

صبحی صالح:

هیچ مسلمانی نیست که خویشاوندی نزدیک و منزلت ویژه پسرعموی پیامبر اکرم «ص» حضرت علی کرم الله وجهه را نزد آن حضرت نداند... علی کرم الله وجهه در حمایت از پیامبر «ص» قدمهایی برداشت که پهلوانان از آن عاجزند و قدم‌ها می‌لغزند... با ارزش‌ترین مقام‌ها در تاریخ به نام او ثبت شد. جنگاوری روز بدر، کشتن عمرو بن عبدود در غزوه خندق، پایداری و وفا در غزوه احد و حنین و پرچمداری روز خیبر امتحان خوبی بود. (32)

منابع:

1. کنزالاعمال، ج 13، ص 115

2. المناقب الخوارزمی، ص 97

3. طبقات ابن سعد، ج 2، ص 337
4. كامل ابن اثير، ج 3، ص 197
5. صحيح مسلم، جلد 7، ص 120
6. المناقب للخوارزمي، 112
7. المستدرک، جلد 3، ص 115
8. المسندالجامع، جلد 10، ص 771
9. فضائل الصحابه، ج 2، ص 579
10. فضائل الصحابه، ج 2، ص 564
11. فضائل الصحابه، ج 2، ص 639
12. مناقب للخوارزمي، ص 71
13. فضائل الصحابه، ج 2، ص 646
14. البدايه و النهايه، جلد 8، ص 6
15. الاصابه ابن حجر، ج 2، ص 50
16. الائمہ الاربعہ، ج 4، ص 114
17. الائمہ الاربعہ، ج 4، ص 117
18. صحيح بخارى، ج 5، ص 22 – 24
19. صحيح مسلم، ج 7، ص 120 – 124

20. المناقب للخوارزمی، ص 6
21. استیعاب در حاشیه اصابه، ج 3، ص 26
22. تفسیر کبیر، ج 1، ص 205
23. تفسیر کبیر، ج 1، ص 207
24. الاصابه، ج 2، ص 507
25. جامع الاحادیث، ج 15 و 16
26. مناقب علی بن ابی طالب «رض»، ص 354
27. شرح نهج البلاغه عبده، ص 3
28. تاریخ اندیشه‌های کلامی، ج 1، ص 229 به نقل از مقالات الاسلامیین، ج 2، ص 130
29. المعیار و الموازنه، ص 37
30. مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 5
31. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج 1، ص 33
32. مقدمه شرح نهج البلاغه صبحی صالح، ص 1-2

لزوم درج نشان خیانت بر سینه کارگزاران فاسد

حضرت امیر در عهدنامه به حاکم اسلامی دستور می دهند در امور مدیران و کارگزاران □ !
"تجسس" کن و طبق گزارش های موثق، عمل کن...سخنرانی فائده ای ندارد، عمل کن آنهم به
...سختی و تندی و بدون رعایت شأن و منزلت و سابقه و جایگاه فرد خاطی

ای مالک! «سپس با فرستادن مأموران مخفیِ راستگو و باوفا کارهای آنان (کارگزاران) را □ !
زیر نظر بگیر! زیرا بازرسی مداوم پنهانی، سبب می شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به
زیردستان ترغیب شوند.

اعوان و انصار خویش را سخت زیر نظر بگیر اگر یکی از آنها دست به خیانت زد و مأموران مخفی □ !
تو به اتفاق چنین گزارشی دادند. به همین مقدار از شهادت قناعت کن و او را زیر تازیانه کیفر بگیر و
به مقدار خیانتی که انجام داده ، او را کیفر نما، سپس وی را در مقام خواری و مذلت بنشان و نشان
خیانت را بر او بگذار و گردنبد ننگ را به گردنش بیفکن تا عبرت دیگران شود»/ نهج البلاغه

از زید بن ارقم منقول است به روایت ائمه کرام و اجله عظام که گفت: روزی امیرالمؤمنین علی _
کرم الله وجهه _ با اصحاب فرمود که به خدای سوگند می دهم که در این مجلس کیست که از
حضرت رسالت شنیده است که: من کنت مولاة فعلى مولاة، الحدیث؟ جمعی از اصحاب برخاستند
که در میان، دوازده کس بودند همه فضیلت حرب بدر دریافته و

راوی _ که زید بن ارقم است _ می گوید: من نیز این حدیث از رسول شنیده بودم و در آن حالت
برنخوایم و کتم شهادت کردم، لاجرم نابینا شدم.^{۷۵}

عیسی بن عبدالله از پدر خویش نقل می کند که گفت: مردی به ابن عباس فرمود که: سبحان الله! چه
بسیار است مناقب علی بن ابی طالب، من گمان می برم که سه هزار منقبت داشته باشد؛ ابن عباس
گفت: من شبهه ندارم که قریب به سی هزار هست.^{۷۶}

چهل حدیث نبوی در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین از منابع اهل سنت

منابع حدیثی اهل سنت مملو از روایاتی است که فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده اند. آنچه در زیر از نظر می گذرانید چهل حدیث برگزیده نبوی از این منابع در باره فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که نقل می کنیم

1.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عليّ باب علمي ومبين لأمتي ما أرسلت به من بعدى، حبه إيمان وبغضه نفاق. (اللتالي سيوطي: ج 1 ص 173)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: علی - علیه السلام - دروازه دانش من است و پس از من پیام های مرا برای امتم تبیین می کند. دوستی با او ایمان و دشمنی با او نفاق است

2.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أقدم أمتي سلماً و أكثرهم علماً و أصحابهم ديناً و أفضلهم يقيناً و أكملهم حلماً و أسمحهم كفاً و أشجعهم قلباً على، وهو الإمام على أمتي. (ينابيع المودة قندوزی حنفی : ص76)

رسول خدا - صلى الله عليه وآله - فرمود: على - عليه السلام - پیشتازترین در مسلمان شدن و پربهره ترین در علم و خالص ترین در دین و برترین در یقین و کاملترین در بردباری و بخشنده ترین و پردل ترین امت من است و او امام و پیشوای امت (پس از من) است

3.

عن أبي أيوب الأنصاري قال: إن فاطمة أتت في مرض أبيها . و بكت، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا فاطمة! إن لكرامة الله إياك، زوجتك من هو أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً، إن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض اطلاعة، فاختارني منهم فبعثني نبياً مرسلًا، ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلك، فأوحى إليّ أن أزوجه إياك و أتخذه وصياً. (ينابيع المودة : ص93)

ابو ایوب انصاری روایت می کند که فاطمه - سلام الله علیها - در بیماری پدرش رسول الله - صلى الله عليه وآله - به عیادت ایشان آمد و گریست. پیامبر به فاطمه فرمود: به خاطر کرامتی که خداوند برای تو قائل شده است، من کسی را که پیشتازترین امت در اسلام آوردن و فزون ترین آنها در علم و بلند مرتبه ترین آنها در حلم است (یعنی علی علیه السلام) به ازدواج تو در آوردم. خداوند - عز و جل - به اهل زمین نظر افکند و از میان آنها من را به عنوان پیامبر مرسل برگزید. بار دیگر نظر افکند و

شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که او را به ازدواج تو در آورم و نیز به عنوان جانشین خویش برگزینم.

4.

عن جابر بن عبد الله قال: كنا عند النبي صلى الله عليه واله، فأقبل عليّ فقال رسول الله: قد أتاكم أخي، ثم التفت إلى الكعبة فمسها بيده ثم قال: والذي نفسي بيده إن هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة، ثم قال: إنه أولكم إيماناً معي و أوفاكم بعهد الله و أقومكم بأمر الله و أعدلكم بالرعية و أقسمكم بالسوية وأعظمكم عند الله مزية، قال فنزلت: إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية (بَيِّنَةُ: 7) قال: فكان الصحابة إذا أقبل عليّ قالوا: قد جاء خير البرية. (ينابيع المودة: ص 74)

جابر بن عبد الله انصاری روایت می کند: نزد رسول خدا - صَلَّى الله عليه و آله - نشسته بودیم که علی بن ابی طالب - علیه السلام - آمد. رسول خدا فرمود: برادرم نزد شما آمده، سپس رو به کعبه نموده و آن را با دست خود لمس کرد و فرمود: به پروردگار این خانه سوگند که علی و شیعیان او در روز قیامت رستگار هستند. سپس فرمود: او پیش از همه شما همراه من به خدا ایمان آورده و با وفاترین شما در عمل به پیمان خدا و استوارترین شما برای اجرای حکم خدا و عادلترین شما در میان مردم و منصفترین شما در رعایت مساوات و بزرگترین شما نزد خدا به جهت مرتبت و منزلت است. جابر گوید: آن گاه این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین آفریدگانند)

جابر گوید: هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بر جمع صحابه وارد می شد، می گفتند: خیر البریه آمد.

5.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تبارك وتعالى اصطفاني واختارني وجعلني رسولاً وأنزل عليّ سيد الكتب، فقلت: إلهي، وسیدی! إنك أرسلت موسى إلى فرعون فسألك أن تجعل معه أخاه هارون

وزیراً، یشد به عضده و یصدق به قوله، و انی أسألك یا سیدی و إلهی، أن تجعل لی من أهلی وزیراً
تشد به عضدی، فاجعل لی علیاً وزیراً وأخاً، واجعل الشجاعة فی قلبه وألبسه الهیئة علی عدوه، وهو أول
من آمن بی و صدقنی، وأول من وحد الله معی، و انی سألت ذلک ربی عزوجل فأعطانیه، فهو سید
الأوصیاء، اللّٰحق به سعادة و الموت فی طاعته شهادة، و اسمه فی التوراة مقرون إلی اسمی، و زوجته
الصديقة الكبرى ابنتی، و ابنه سیدا شباب أهل الجنة ابنای، وهو وهما و الأئمة من بعدهم حجج الله علی
خلقه بعد النبین، و هم أبواب العلم فی أمتی من تبعهم نجا من النار، و من اقتدی بهم هدی إلی صراط
مستقیم، لم یهب الله محبتهم لعبد إلا أدخله الله الجنة. (ینایع المودة: ص 74)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی مرا برگزید و اختیار نمود و
رسول گردانید و سید کتاب ها را بر من نازل فرمود، پس عرض کردم: ای خدا و سید و معبود من، تو
موسی را به سوی فرعون فرستادی و او از تو درخواست نمود که برادرش هارون را با او همراه کنی تا
وزیرش باشد و بازویش را بدو قوی گردانی و سخن او را به وی تصدیق کنی، من نیز ای خدا و
سرورم از تو می خواهم از خاندانم وزیری برای من قرار دهی که بازوی مرا بدو قوی گردانی! پس
علی را وزیر و برادر من قرار ده و شجاعت را در دل وی افکن و در برابر دشمنش با هیبت گردان و او
نخستین کسی است که به من ایمان آورده تصدیقم نمود و اولین کسی است که به همراه من خدا را
به یکتایی می پرستید

من او را از پروردگارم عزوجل در خواست نمودم و او وی را به من عطا فرمود. او سید اوصیاست و
همراهی با او سعادت، و مرگ در راه فرمانبرداریش شهادت است و در تورات نامش مقرون نام من
است و همسرش صدیقه کبری دخت من است و دو پسرش دو سرور جوانان اهل بهشت پسران منند،
او و آن ها و امامان بعد از ایشان حجّت های خدا بر خلق او پس از پیامبرانند و آن ها دروازه های
علم در اُمت منند، هر کس دنباله رو آن ها باشد از آتش نجات می یابد و آن که به ایشان اقتدا کند، به
سوی صراط مستقیم رهنمون گردد، و خدای عزوجل مهر آن ها را در دل بنده ای نیندازد مگر اینکه
او را وارد بهشت کند

6.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی: أنت أول من آمن بى وأنت أول من يصفحنى يوم القيامة وأنت الصديق الأكبر وأنت الفاروق الذى يفرق بين الحق والباطل وأنت يعسوب المسلمين والمال يعسوب الكفار. (ينابيع المودة: ص 73)

پیامبر - صلى الله عليه وآله - خطاب به امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: تو اولین کسی بودی که به من ایمان آوردی و اولین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه خواهی کرد. تو صدیق اکبر و فاروقی هستی که حق را از باطل جدا می کنی. تو پیشوای مؤمنان و مال پیشوای کافران است.

7.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا على! أنت صاحب حوضى وصاحب لوائى، وحبيب قلبى ووصيى ووارث علمى، وأنت مستودع مواريث الأنبياء من قبلى، وأنت أمين الله على أرضه، وحجّة الله على بريته، وأنت ركن الإيمان وعمود الإسلام، وأنت مصباح الدجى ومنار الهدى، والعلم المرفوع لأهل الدنيا. يا على! من اتّبعك نجا ومن تخلف عنك هلك، وأنت الطريق الواضح والصراط المستقيم، وأنت قائد الغر المحجلين ويعسوب المؤمنين، وأنت مولى من أنا مولاه، وأنا مولى كل مؤمن ومؤمنة، لا يحبك إلا طاهر الولادة، ولا يبغضك إلا خبيث الولادة، وما عرجنى ربى عز وجل إلى السماء وكلمنى ربى إلا قال: يا محمد اقرأ علياً منى السلام، وعرفه أنه إمام أوليائى، ونور أهل طاعتى، وهنيئاً لك هذه الكرامة. (ينابيع المودة: ص 158)

رسول خدا - صلى الله عليه وآله - به علی بن ابی طالب - علیه السلام - فرمود: یا علی، تو صاحب حوض و پرچمدار منی و محبوب دل و وصی و وارث علم منی، و تو خزانه میراث پیامبران از سوى من و امین خدا بر روی زمین وى هستی و حجّت خدا بر خلق اویى و تو رکن ایمان و ستون (خیمه)

اسلام و چراغ شب دیجور و مناره هدایتی و تویی آن پرچم برافراشته برای اهل دنیا؛ هر که از تو پیروی کرد نجات یافت و آن که از تو باز ماند هلاک گشت، و تو آن راه روشن و صراط مستقیمی، و تو جلودار رو سپیدان و بزرگ مؤمنانی، و تو مولای هر کسی هستی که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مؤمنم، جز پاکیزه زاد تو را دوست نمی‌دارد و جز پلید زاد از تو نفرت ندارد، و هرگز پروردگارم مرا به آسمان نبرد و با من سخن نگفت مگر اینکه به من فرمود: ای محمد، سلام مرا به علی برسان و آگاهش کن که او پیشوای اولیای من و نور اهل طاعت من است، پس ای علی، این کرامت بر تو گوارا باد

8.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: نزل جبرائيل صبيحة يوم فرحاً مستبشراً وقال: قرت عيني بما أكرم الله أخاك ووصيك وإمام أمتك عليّ بن أبي طالب! قلت: وبما أكرم الله أخي؟ قال: باهى الله سبحانه بعبادته البارحة ملائكته وحمله عرشه وقال: يا ملائكتي! انظروا إلى حجتى فى أرضى كيف عفر خده فى التراب تواضعاً لعظمتى، أشهدكم أنه إمام خلقى ومولى بريتى. (ينابيع المودة: ص 92)

رسول خدا - صلى الله عليه و آله و سلم - فرمود: یک روز صبح جبرئیل نزد من فرود آمد و گفت: به آنچه خداوند در حق برادر و وصی تو و امام امت علی بن ابیطالب اکرام فرمود چشمانم روشن شد. گفتم: پروردگار، برادرم را به چه چیز اکرام بخشید؟ گفت: با عبادتی که دیشب انجام داد بر فرشتگان و حاملان عرشش، مباهات و افتخار کرد. و فرمود: ای فرشتگانم! به حجت من (پس از پیامبرم) در زمین بنگرید که چگونه صورتش را برای اظهار فروتنی در مقابل عظمتم به خاک مالید. شما را گواه می‌گیرم که او امام مخلوقاتم و مولای آفریدگانم است

9.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: يا علي! أنت أخي وأنا أخوك، أنا المصطفى للنبوّة وأنت المجتبي للإمامة، أنا وأنت أبوا هذه الأمة، وأنت وصي و وارثي وأبو ولدي، أتباعك أتباعي وأولياؤك أوليائي وأعداؤك أعدائي، وأنت صاحبي على الحوض، وصاحبي في المقام المحمود، وصاحب لوائي في الآخرة، كما أنت صاحب لوائي في الدنيا، لقد سعد من تولاك وشقى من عاداك، وإن الملائكة لتتقرب إلى الله بمحبتك وولائتك، وإن أهل مودتك في السماء أكثر من أهل الأرض! يا علي أنت حجة الله على الناس بعدى، قولك قولي، أمرك أمري، نهيك نهىي، وطاعتك طاعتي ومعصيتك معصيتي، وحزبك حزبي حزب الله، ثم قرأ «ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون» (مائده: 56). (ينابيع المودة: ص 146-147)

رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: علی! تو برادر منی و من برادر توام، من برای نبوت برگزیده شده‌ام و تو برای امامت انتخاب شده‌ای، من و تو پدران این امت هستیم، ای علی، تو وصی و جانشین، وزیر، وارث و پدر فرزندان منی، شیعه تو شیعه من است و یاران تو یاران منند و دوستانانت دوستانان منند و دشمنان تو دشمنان منند. ای علی، فردای قیامت، تو در کنار حوض کوثر همراه منی و تو در مقام ستوده همراه منی و تو پرچمدار من در آخرتی همان‌طور که در دنیا پرچمدار من هستی. خوشبخت کسی است که ولایت تو را پذیرفته باشد و بدبخت آن که با تو به دشمنی برخاست، و قطعاً فرشتگان با محبت و ولایت تو به خداوند - عز و جل - تقرب می‌جویند، به خدا سوگند که دوستانان تو در آسمان بیشتر از زمین است. ای علی، تو بعد از من حجت خدا بر مردم هستی، سخن تو سخن من و فرمان تو فرمان من است و نهی تو نهی من و اطاعت از تو اطاعت من است، نافرمانی تو نافرمانی من و حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده: 56) (و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولی خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمنداند)

حدثنا عمرو ابن ميمون، قال: إني لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا أبا عباس إما أن تقوم معنا وإما أن يخلونا هؤلاء، قال: فقال ابن عباس: بل أقوم معكم، قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى، قال: فابتدءوا فتحدثوا فلا ندرى ما قالوا، قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له عشر: وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه واله: لأبعثن رجلا لا يخزيه الله أبدا يحب الله ورسوله، قال: فاستشرف لها من استشرف، قال: أين على؟ قالوا: هو في الرحل يطحن، قال: وما كان أحدكم ليطحن، قال: فجاء وهو أرمم لا يكاد يبصر، قال: فنفت صلى الله عليه واله في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فأعطاه إياه فجاء بصفية بنت حبي. قال: ثم بعث صلى الله عليه واله فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فأخذها منه قال: لا يذهب بها إلا رجل مني وأنا منه. قال وقال صلى الله عليه واله لبنى عمه: أيكم يواليني في الدنيا والآخرة، قال: وعلى معه جالس فأبوا، فقال علي: أنا وأليك في الدنيا والآخرة، قال صلى الله عليه واله: أنت ولي في الدنيا والآخرة، قال فتركه ثم أقبل على رجل منهم فقال أيكم يواليني في الدنيا والآخرة، فأبوا، قال فقال علي: أنا وأليك في الدنيا والآخرة، فقال صلى الله عليه واله: أنت ولي في الدنيا والآخرة. قال: وكان أول من أسلم من الناس بعد خديجة. قال: وأخذ رسول الله صلى الله عليه واله ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين فقال: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا (احزاب: 33) قال: وشرى على نفسه لبس ثوب النبي صلى الله عليه واله ثم نام مكانه، قال: وكان المشركون يرمون رسول الله فجاء أبو بكر وعلي نائم، قال وأبو بكر يحسب أنه نبي الله، قال فقال: يا نبي الله، قال فقال له علي: إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فأدركه، قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار، قال: وجعل على يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله وهو يتصور قد لف رأسه في الثوب لا يخرج حتى أصبح ثم كشف عن رأسه، فقالوا: إنك للئيم كان صاحبك نرمة فلا يتصور وأنت تتصور وقد استنكرنا ذلك. قال وخرج بالناس في غزوة تبوك قال فقال له علي: أخرج معك؟ قال فقال له نبي الله صلى الله عليه واله: لا، فبكى علي، فقال له: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنك لست بنبي إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي. قال: وقال له رسول الله صلى الله

عليه واله: أنت وليي في كل مؤمن بعدى. وقال: سدوا أبواب المسجد غير باب علي، فقال: فيدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره. قال وقال صلى الله عليه واله: من كنت مولاه فإن مولاه علي. (مسند احمد: ج 1 ص 331)

مسند احمد بن حنبل از عمرو بن ميمون روايت کرده است که گفت: من در کنار ابن عباس نشسته بودم که گروهی نه نفره نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس، یا با ما بیا و یا اینکه ما را تنها بگذارید. ابن عباس گفت: من با شما خواهم آمد. راوی گوید: و در آن روز وی سالم بود و هنوز نابینا نشده بود. راوی گوید: سپس آن ها با هم به گفتگو پرداختند بی آنکه بدانیم باهم چه گفته اند. سپس ابن عباس در حالی آمد که پیراهن خویش را می تکاند و می گفت: اُف و تف بر آنان که به مردی ناسزا می گویند و خرده می گیرند که از ده خصلت برخوردار است. از مردی عیب جویی می کنند که پیامبر - صلى الله عليه و آله - در باره وی فرمود: «مردی را روانه میدان جنگ می کنم که خداوند هرگز خوارش نخواهد ساخت، خدا و رسول او را دوست می دارد.» پس خیلی ها امید داشتند خود از این شرافت برخوردار شوند، فرمود: علی کجاست؟ عرض کردند: در آسیاب مشغول آرد درست کردن است. فرمود: آیا در میان شما کسی نبود که آرد درست کند؟ راوی گوید: پس علی که از چشم درد رنج می برد و تقریباً چیزی را نمی دید، آمد. راوی گوید: پس رسول خدا از آب دهان خود بر چشمان وی مالید، سپس پرچم را سه بار به اهتزاز در آورده، آن را به علی علیه السلام داد و با همسرش صفیه بازگشت.

ابن عباس گوید: سپس فلانی (ابوبکر) را با سوره توبه فرستاد تا آن را ابلاغ کند، لیکن علی علیه السلام را در پی وی فرستاد که آن را از او گرفته و خود مأموریت را انجام دهد و به علی فرمود: «این سوره را کسی جز من یا مردی که او از من باشد و من از او، نباید ابلاغ کند

گوید: و به عموزادگانش فرمود: کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهید بود؟ و در آنجا علی علیه السلام با آن ها نشسته بود اما همه از پاسخ دادن امتناع کردند، سپس علی علیه

السَّلام عرض کرد: من در دنیا و آخرت دوست و همراه شما خواهم بود. اما پیامبر توجهی به وی نفرمود، پس رو به یکی از آن‌ها کرده و فرمود: کدام یک از شما دوست و همراه من در دنیا و آخرت خواهد بود؟ همه امتناع کردند، پس علی علیه السَّلام عرض کرد: من در دنیا و آخرت دوست و همراه شما خواهم بود، آن‌گاه پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: تو دوست و همراه من در دنیا و آخرت هستی.

.گوید: و او نخستین کسی از میان مردم بود که بعد از خدیجه اسلام آورد

گوید: و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جامه خود را گرفته و روی علی، فاطمه، حسن و حسین - صلوات الله علیهم - انداخته، سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند).

گوید: و علی علیه السلام جان خود را با خدا معامله کرد، جامه پیامبر را بر تن نمود سپس در جای وی خوابید؛ مشرکان قصد رسول خدا را داشتند. پس در حالی که علی خوابیده بود، ابوبکر آمد در حالی که گمان می کرد او پیامبر خداست؛ پس علی علیه السلام به وی فرمود: پیامبر به طرف چاه میمون رهسپار گشته، خود را به وی برسان؛ پس ابوبکر روانه گشت و با پیامبر وارد غار گردید. و مشرکان شروع کردند به پرتاب سنگ به طرف علی همان طور که به سوی پیامبر پرت می کردند و علی نیز بر خود می پیچید در حالی که سر خود را تا صبح پنهان کرده بود و آن را بیرون نمی آورد و چون صبح شد سر خود را بیرون آورد، پس مشرکان به وی گفتند: به راستی که تو پستی، دوست تو را سنگ می زدیم بر خود نمی پیچید لیکن چون تو بر خود می پیچیدی این کار بر ما غریب بود

گوید: و مردم عازم جنگ تبوک شدند، پس علی علیه السلام به پیامبر - صلی الله علیه و آله - عرض کرد: با شما بیایم؟ پس نبی خدا به وی فرمود: نه، پس علی بگریست. پیامبر به وی فرمود: آیا خوشنود

نمی-شوی که نزد من منزلت هارون از موسی را داشته باشی با این تفاوت که تو پیامبر نیستی؟
نمی-توانم بروم مگر اینکه تو را جانشین خود (بر مدینه) کرده باشم

گوید: و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به وی فرمود: تو پس از من ولیّ هر مرد و زن مؤمنی هستی.

گوید: و در خانه-هایی را که به مسجد باز می-شدند بست مگر در خانه علی علیه السّلام را و علی تنها کسی بود که می-توانست در حال جنابت از مسجد النبی بگذرد چون راه دیگری جز این راه نداشت.

گوید: و آن حضرت - صلی الله علیه و آله - فرمود: «هر کس من مولایش بوده-ام، بی-شک علی «مولای اوست

11.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: إنّ وصيّی وخیر من أترك بعدی ینجز موعدی ویقضی دینی علیّ بن ابی طالب. (شواهد التنزیل حافظ حسکانی: ج 1 ص 98)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: همانا وصیّ من و جانشین من و بهترین کسی که بعد از من می ماند، وعده ام را به انجام می رساند و بدهی مرا می پردازد، علی بن ابی طالب است

12.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: ما تریدون من علیّ؟ ما تریدون من علیّ؟ ما تریدون من علیّ؟ ما تریدون من علیّ؟ إنّ علیاً منّی وأنا منه و هو ولیّ کل مؤمن بعدی. (سنن الترمذی: ج 5 ص 632)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من و من از علی هستم و او ولیّ هر مؤمن بعد از من است

13.

عن ابن عباس قال: تصدَّق عليّ عليه السلام بخاتمه وهو راکع، فقال النبیّ صلی الله علیه واله للسائل: من أعطاک هذا الخاتم؟ قال: ذاک الراكع، فأنزل الله: إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون. (سوره مائده: 55) (الدر المنثور، للسيوطی: ج 2 ص 93).

ابن عباس روایت می کند که علی علیه السلام در حال رکوع انگشترش را صدقه داد. پیامبر - صلی الله علیه و آله - از فقیر پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو داد؟ فقیر گفت: این کس که در رکوع است. در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

14.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: إن الله قد فرض عليكم طاعتي ونهاكم عن معصيتي، وفرض عليكم طاعة علي بعدى ونهاكم عن معصيته، وهو وصيي ووارثي، وهو مني وأنا منه، حبه إيمان وبغضه كفر، محبه محبي ومبغضه مبغضي، وهو مولی من أنا مولاه، وأنا مولی كل مسلم ومسلمة، وأنا وهو أبوا هذه الأمة. (ینایع الموده: ص 146)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: خداوند اطاعت از من را بر شما واجب و از نافرمانی من بازداشته است و نیز بر شما اطاعت از علی را بعد از من واجب کرده و از نافرمانی او بازداشته است. علی وصی و وارث من است. او از من و من از اویم. دوستی با او ایمان و دشمنی با او کفر است. دوستدار او دوستدار من و نفرت از او نفرت از من است. او مولای هر کسی است که من مولای او هستم و من مولای هر مرد و زن مسلمانم. من و علی پدران این امت هستیم.

15.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: كنت أنا وعلى نوراً بين يدي الله عز وجلّ، يسبح الله ذلك النور و
يقدّسه قبل أن يخلق الله آدم بألف عام، فلمّا خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم يزل في شيء
واحد، حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففِيّ النبوة وفيّ على الخلافة. (مناقب على بن ابي طالب، ابن
المغازلي شافعي: ص 87- 88)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: من و علی هزار سال قبل از آفرینش آدم نوری در برابر خدای
عزوجل بودیم و آن نور خدا را تسبیح و تقدیس می کرد. چون خداوند آدم را خلق کرد این نور را
در پشت او قرار داد. ما پیوسته یکی بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا گشتیم که نبوت
در من و خلافت در علی قرار گرفت.

16.

إن في علي خصالاً لو كانت واحدة منها في رجل اكتفى بها فضلاً وشرفاً: قوله صلى الله عليه واله: من
كنت مولاه فعلى مولاه، وقوله صلى الله عليه واله: على منى كهارون من موسى، وقوله صلى الله عليه
واله: على منى وأنا منه، وقوله صلى الله عليه واله: على منى كنفسى طاعته طاعتي ومعصيته معصيتي،
وقوله صلى الله عليه واله: حرب على حرب الله وسلم على سلم الله، وقوله صلى الله عليه واله: ولي على
ولي الله وعدو على عدو الله، وقوله صلى الله عليه واله: على حجة الله على عباده، وقوله صلى الله عليه
واله: حب على إيمان وبغضه كفر، وقوله صلى الله عليه واله: حزب على حزب الله وحزب أعدائه حزب
الشیطان، وقوله صلى الله عليه واله: على مع الحق والحق معه لا يفترقان، وقوله صلى الله عليه واله: على
قسيم الجنة والنار، وقوله صلى الله عليه واله: من فارق علياً فقد فارقتني ومن فارقتني فقد فارق الله، وقوله
صلى الله عليه واله: شيعه على هم الفائزون يوم القيامة. (ينابيع المودة: ص 65 ب 7)

قندوزی حنفی در کتاب خود ینابیع الموده می نویسد: در علی بن ابی طالب - علیه السلام - ویژگی
هایی است که اگر یکی از آنها در فردی باشد برای فضیلت و شرافت او کافی است. این فضیلتها
عبارتند از: این سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - که: هر کس من مولای او هستم، علی مولای

اوست. و این سخن پیامبر: نسبت علی با من مانند نسبت هارون با موسی است. و این سخن پیامبر: علی از من است و من از علی هستم. و این سخن پیامبر: علی مانند نفس من است، اطاعت او اطاعت من و نافرمانی او نافرمانی من است. و این سخن پیامبر: جنگ با علی جنگ با خداست و صلح با علی صلح با خداست. و این سخن پیامبر: دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست و این سخن پیامبر: علی حجت خداوند بر بندگانش است و این سخن پیامبر: دوستی علی ایمان و دشمنی با او کفر است. و این سخن پیامبر: حزب علی حزب الله و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. و این سخن پیامبر: علی با حق است و حق با علی است که هرگز از هم جدا نمی شوند. و این سخن پیامبر: علی تقسیم کننده بهشت و جهنم است و این سخن پیامبر: آن کس از علی جدا شود از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است. و این سخن پیامبر: علی و شیعیانش در قیامت رستگارانند.

17.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: ستكون من بعدى فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يرانى وأول من يصفحنى يوم القيامة وهو معى فى السماء الأعلى وهو الفاروق بين الحق والباطل. (تاريخ دمشق لابن عساكر، ج 42 ص 450)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: پس از من فتنه ای رخ خواهد داد، پس هر گاه چنین شد با علی بن ابی طالب همراه شوید. او اولین کسی است در قیامت مرا می بیند و با من مصافحه می کند. او با من در آسمان اعلی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.

18.

عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال: كنت مع عليّ عليه السلام يوم الجمل فلما رأيت عائشه واقفه دخلني بعض ما يدخل الناس، فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر، فقاتلت مع أمير المؤمنين عليه السلام فلما فرغ ذهبت إلى المدينة، فأتيت أم سلمة فقلت: إني والله ما جئت أسأل طعاماً ولا شرباً ولكني مولى لأبي ذر. فقالت: مرحباً، فقصصت عليها قصتي، فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرها؟ قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس. قالت: أحسنت، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ لن يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض (المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 124)

از ثابت غلام ابوذر روایت شده است که گفت: با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل حاضر شدم. چون عایشه را در پیش صف مخالفان دیدم شکی در دل من پیدا شد چنانکه اکثر مردم به آن سبب در شک افتاده بودند. هنگام نماز ظهر حق تعالی پرده شک را از دل من برداشت و در لشکر امیرالمؤمنین مشغول جنگ با مخالفان شدم. بعد از آن به نزد ام سلمه همسر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمدم و به او گفتم سوگند به خدا برای خوردنی و نوشیدنی نزد شما نیامده ام. من غلام ابوذر هستم. ام سلمه گفت: خوش آمدی. آن گاه قصه خود را برای او نقل کردم. پس گفت: در وقتی که مرغ دلها از آشیانه های خود پرواز کرده بودند چه کردی؟ گفتم: هنگام زوال خورشید و نماز ظهر خداوند آن حجاب تردید را از دلم برداشت. ام سلمه گفت: کار خوبی کردی. من از رسول خدا شنیدم که می گفت: علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض. کوثر به نزد من آیند.

19.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرض موته: أيها الناس يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي وقد قدمت إليكم القول معذرة إليكم، ألا إني مخلف فيكم كتاب ربي عز وجل وعترتي أهل بيتي، ثم

أخذ بيد عليّ عليه السلام فرفعها فقال: هذا عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ لا يفترقان حتى يردا عليّ الحوض فاسألهما ما خلفت فيهما. (الصواعق المحرقة، ابن حجر: ص 75)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در بیماری آخر خود که به رحلت آن حضرت انجامید، فرمود: ای مردم! به زودی خداوند روح مرا خواهد گرفت و از میان شما خواهم رفت. این سخن را برای اتمام عذر و حجت با شما در میان نهادم. بدانید که من پس از خود، کتاب خدا و عترت و اهل بیت را به جا می گذارم. سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی. این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. من از این دو (قرآن و علی) درباره برخوردی که با آنها شده است خواهم پرسید.

20.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: جعلتك علماً فيما بيني وبين أمتي، فمن لم يتبعك فقد كفر. (تاريخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 388)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خطاب به علی علیه السلام فرمود: من تو را پرچم (هدایت) بین خود و امتم قرار دادم، پس هر کس از تو پیروی نکند، کافر شده است.

21.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع عليّاً فقد أطاعني، ومن عصى عليّاً فقد عصاني. (المستدرک علی الصحيحین: ج 3 ص 121)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: آن کس که از من اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است و آن کس که از من نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است و آن کس که علی را اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و آن کس که از علی نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است.

22.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: من آمن بي وصدقني فليتولّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام فإنّ ولايته ولايتي وولايتي ولاية الله. (تاريخ دمشق ابن عساكر، ج 42 ص 239)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر کس به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است باید به ولایت علی بن ابی طالب گردن نهد چرا که ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خداوند است.

23.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: من سرّه أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنات عدن التي غرس فيها قضيباً ربّي، فليوال علياً وليوال وليه، وليقتد بالأئمة من ولده من بعده، فإنهم عترتي خلقوا من طينتي، ورزقوا فهماً وعلماً، وويل للمكذّبين بفضلهم من أمتي، القاطعين فيهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتي. (ينابيع المودة: ص 151)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر که خوشحال می شود به زندگی من زنده باشد و به مرگ من بمیرد و ساکن بهشت عدنی شود که درخت آن را پروردگارم غرس نموده، پس بعد از من علی را و دوست او را دوست بدارد و به ائمه بعد از او که از نسل او هستند، اقتدا کند، زیرا ایشان عترت منند که از سرشت من خلق شده اند و فهم و علم روزیشان شده است. وای بر تکذیب کنندگان فضایلشان از امت من و قطع کنندگان رابطه من! خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند.

24.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی علیه السلام: إذا كان يوم القيامة، يؤتى بك يا علی بسریر من نور، وعلی رأسك تاج، قد أضاء نوره وكاد يخطف أبصار أهل الموقف، فيأتي النداء من عند الله جل جلاله: أين وصی محمد رسول الله؟ فتقول: ها أنا ذا. فينادی المنادی: أدخل من أحبك الجنة وأدخل من عاداك في النار، فأنت قسيم الجنة والنار. (ينابيع المودة: ص 96)

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - فرمود: وقتی هنگامه قیامت بر پا شود تو را با تختی از نور حاضر می کنند در حالی که بر سرت تاجی از نور است که نور آن چنان تابناک است که نزدیک است چشمان اهل محشر را خیره و تار کند. پس صدایی از جانب خداوند می پرسد: جانشین محمد رسول خدا کجاست؟ تو می گویی: من اینجایم. آن گاه منادی ندا می دهد که هر کسی را که دوست دارد به بهشت ببر و هر کس را با تو دشمنی ورزیده است به جهنم ببر که تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی.

25.

نظر النبی صلی الله علیه وآله إلی علی علیه السلام فقال: هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيامة. (تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 333)

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نظر کرد و فرمود: تنها علی و شیعه او رستگاران در روز قیامتند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أوصی من آمن بی و صدقني بولایة علی بن أبی طالب، فمن تولاه تولائي، ومن تولائي تولي الله. (تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 239)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر کس را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می کنم. پس هر کس ولایت علی را بپذیرد ولایت من را پذیرفته و پذیرش ولایت من به معنای پذیرش ولایت خداوند است

چهل حدیث نبوی در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین از منابع اهل سنت

27.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: علىّ خير البشر، من أبى فقد كفر. (تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 372)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: علی - علیه السلام - بهترین انسان است، هر کس از پذیرش ولایت او سرباز زند، کافر است

28.

وعن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه واله وهو في بيتها لما حضره الموت: ادعوا لي حبيبي، فدعوت له أبا بكر، فنظر إليه ثم وضع رأسه، ثم قال: ادعوا لي حبيبي، فدعوا له عمر، فلمّا نظر إليه وضع رأسه، ثم قال: ادعوا لي حبيبي، فقلت: ويلكم ادعوا له علىّ بن أبى طالب، فوالله ما يريد غيره، [فدعوا عليّاً فأثابه] فلمّا رآه أفرد الثوب الذى كان عليه ثم أدخله فيه، فلم يزل يحتضنه حتّى قبض صلى الله عليه واله ویده علیه (تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 42)

از عائشه روایت شده که گفت: چون وقت وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرا رسید در حالی که در خانه اش بود، فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. پس ابوبکر را صدا زدم. پیامبر نگاهی به ابوبکر انداخت سرش را برگرداند و دوباره فرمود: دوستم را به نزد من بخوانید. عمر را صدا زدند و چون

نگاهش به عمر افتاد، دوباره فرمود: دوستم را به نزد من فرا بخوانید. پس من گفتم: وای بر شما. علی بن ابی طالب را صدا بزنید. به خدا قسم منظور پیامبر کسی غیر او نیست. چون علی - علیه السلام - را دید جامه ای که بر رویش بود به روی او کشید و او را وارد آن کرد و پیوسته در کنار پیامبر بود تا اینکه پیامبر جان داد در حالی که دست پیامبر بر بدن امیرالمؤمنین بود

29.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: ضربه على يوم الخندق أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة. (ينابيع المودة: ص 163)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: ضربت علی در روز نبرد خندق از همه اعمال (نیک) امت من تا روز قیامت با فضیلت تر است

30.

عن البراء بن عازب قال: أقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه واله في حجة التي حج فنزل في بعض الطريق فأمر الصلاة جامعة فأخذ بيد علي عليه السلام فقال: أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم، قالوا: بلى، قال: أأنت أولى بكل مؤمن من نفسه، قالوا: بلى، قال: فهذا ولي من أنا مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه (سنن ابن ماجه: ج 1 ص 43 - مسند احمد، حديث: 906)

براء بن عازب روایت می کند که ما در حجه الوداع با رسول الله - صلی الله علیه و آله - بودیم که در میانه راه فرود آمد و فرمود تا همه حاجیان همراه او جمع شوند. آنگاه دست علی - علیه السلام - را گرفت و بلند کرد و فرمود: آیا من سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستم؟ جمعیت فریاد زد: بله، باز حضرت فرمود: آیا من سزاوارتر به هر مؤمنی از خودش نیستم؟ همه پاسخ دادند: بله چنین است.

آنگاه فرمود: این (علی) ولیّ هر کسی است که من مولای او هستم. خدایا با هر که با او دوستی کرد (و ولایت او را پذیرفت)، دوستی کن و با هر که با او دشمنی کرد، دشمنی کن.

31.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: من آذى عليا فقد آذاني (مسند أحمد: حديث 15394)

.پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر کس علی را بیازارد من را آزرده است

32.

عن أم سلمة: أن النبي صلى الله عليه واله جلل على على وحسن وحسين وفاطمة كساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا، فقالت أم سلمة: يا رسول الله أنا منهم؟ قال: إنك إلي خير. (مسند أحمد: حديث 25383)

ام سلمه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی را بر علی و حسن و حسین و فاطمه - صلوات الله علیهم - افکند و فرمود: خداوند! اینان اهل بیت و برترین افراد من هستند. خدایا از آنان پلیدی را ببر و به بهترین شکل پاکیزه شان گردان. ام سلمه می گوید: به رسول خدا عرض کردم: آیا من هم از آنها هستم. حضرت فرمود: نه اما تو در مسیر خیر و هدایت هستی

33.

عن أم سلمة قالت: والذي أحلف به أن كان عليّ لأقرب الناس عهداً برسول الله صلى الله عليه واله قالت: عدنا رسول الله صلى الله عليه واله غداة بعد غداة، يقول: جاء عليّ؟ مراراً وأظنه كان بعثه في حاجة فقالت: فجاء بعد فظننا أن له إليه حاجة فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب فكنّت من أدناهم إلى الباب فأكبّ عليه عليّ فجعل يساره ويناحيه ثم قبض صلى الله عليه واله من يومه ذلك، فكان أقرب الناس به عهداً (تاريخ دمشق ابن عساكر، ج 42 ص 394)

از امّ سلمه روایت شده که گفت: سوگند به آنکه به وی سوگند یاد می‌کنم علی نزدیک‌ترین

فرد از مردم به رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بود. هر روز صبح که رسول الله را ملاقات می کردیم می‌فرمود: علی آمد؟ و بارها آن را تکرار می‌فرمود. گمان می کردم که وی را در پی کاری فرستاده است. سپس آن روز علی آمد، پس گمان کردم که با وی کاری شخصی دارد از این رو از خانه خارج شدیم و کنار در نشستیم. و من از همه به در نزدیک‌تر بودم. پس علی علیه السلام به طرف وی خم گشت و سپس رسول خدا شروع کرد در گوشی با وی سخن گفتن تا اینکه رسول خدا در همان حال از دنیا رفت و بدین ترتیب وی نزدیک‌ترین مردم به پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بود.

34.

قال رسول الله صلى الله عليه واله لعلی: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی و لو كان لكنته (تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 176)

پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - به علی - علیه السلام - فرمود: آیا خشنود نمی شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز آن که بعد از من پیامبری نیست که البته اگر بود، آن پیامبر تو بودی

35.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: مثلی و مثل علی مثل شجرة، أنا أصلها وعلی فرعها والحسن والحسين ثمرها، والشيعة ورقها، فهل خرج من الطيب إلا الطيب؟ (تاریخ دمشق ابن عساکر: ج 42 ص 384)

پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود: مثل من و مثل علی مثل درختی است که من ریشه (و تنه) آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگهای آنند. پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه به دست می آید؟

36.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: يا علي، أنا مدينة العلم وأنت بابها، ولن تُؤتى المدينة إلا من قبل الباب، وكذب من زعم أنه يحبني و يبغضك، لأنك مني وأنا منك، لحمك من لحمي، ودمك من دمي، وروحك من روحي، و سريرتك من سريرتي، وعلايتك من علانيتي، سعد من أطاعك وشقي من عصاك، وربح من تولاك وخسر من عاداك، فاز من لزمك وهلك من فارقك، مثلك ومثل الأئمة من ولدك بعدى مثل سفينة نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق، ومثلكم كمثال النجوم كلما غاب نجم طلع نجم إلى يوم القيامة. (ينابيع المودة: ص 36)

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: ای علی! من شهر علمم و تو در آن هستی و هرگز وارد شهر جز از در آن نمی توان شد. دروغ می گوید آن که گمان می برد من را دوست دارد اما با تو دشمن است. چون تو از منی و من از توام. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است. روح تو از روح من و باطن تو باطن من و آشکار تو ظاهر من است. سعادتمند شد آن که از تو اطاعت کرد و بدبخت شد آن که نافرمانی ات کرد. سود برد آن که ولایت و دوستی تو را پذیرفت و زیان کرد آن که با تو دشمنی ورزید. آن کس که همراه تو شد، رستگار شد و آن کس که از تو جدا شد، هلاک شد. مثل تو و مثل امامان از نسل تو بعد از من مثل سفینه نوح است که هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس از آن جا ماند، غرق شد. همچنین مثل شما مثل ستارگان است که هر ستاره ای غائب شود ستاره ای دیگر طلوع می کند و این تا روز قیامت ادامه دارد.

37.

وعن أنس بن مالك قال: كنت جالسا مع النبي صلى الله عليه واله إذ أقبل عليّ ابن أبي طالب عليه السلام فقال النبي صلى الله عليه واله: يا أنس أنا وهذا حجّة الله على خلقه. (تاريخ دمشق ابن عساكر، ج 42 ص 308)

انس بن مالک می گوید: من نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم که علی بن ابی طالب آمد. پیامبر فرمود: ای انس! من و این (علی) حجت خداوند بر مخلوقاتش هستیم.

38.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: علىّ منى مثل رأسى من بدنى (مناقب علىّ بن أبى طالب : ص 92)

.پیامبر - صلى الله عليه و آله - فرمود: على نسبت به من مانند سر من نسبت به بدنم است

39.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: عنوان صحيفة المؤمن حب على بن أبى طالب. (ينابيع المودة:

ص 105)

.پیامبر - صلى الله عليه و آله - فرمود: عنوان صحیفه مؤمن دوستی على ابن ابی طالب است

40.

قال رسول الله صلى الله عليه واله: علىّ عليه السلام أفضى أمتى بكتاب الله، فمن أحبنى فليحبّه، فإن العبد

لا ينال ولايتى إلا بحبّ علىّ عليه السلام. (تاريخ دمشق ابن عساکر، ج 42 ص 241)

پیامبر - صلى الله عليه و آله - فرمود: على - عليه السلام - مسلط ترین و آگاه ترین فرد نسبت به قران

است. پس هر که من را دوست دارد باید او را نیز دوست داشته باشد. همانا هیچ بنده ای به ولایت من

.دست پیدا نمی کند مگر با دوست داشتن على.

فضایل علی (علیه السلام) از زبان اندیشمندان غیر مسلمان

بی نظیری علی (علیه السلام)

مادام دیالافوا - سیاح فرانسوی - گوید : « احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتهی درجه است ، و حقاً هم باید این طور باشد ؛ زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری ها که برای پیشرفت اسلام کرد ، در دانش ، فضایل ، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود ، و نسلی پاک و مقدس هم از خود باقی گذارد . فرزندانش نیز از او پیروی کردند ، و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند . امیرالمومنین علی (علیه السلام) کسی است که همه ی بت هایی را که اعراب ، شریک خدای یگانه می پنداشتند شکست ، و وحدت و یگانه پرستی را تبلیغ کرد . علی کسی است که تمام اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود . علی (علیه السلام) کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود . « مادام دیالافوای مسیحی » در ادامه ی این بحث ، خطاب به خود چنین می گوید :

چشمان من ! گریه کنید و اشک های خود را با آه و ناله ی من مخلوط نمایید ! و برای اولاد پیامبر (1) . « صلی الله علیه و آله » که مظلومانه شهید شدند ، عزاداری کنید

علی (علیه السلام) دارای بزرگواری و شرافت نفس

ژنرال سرپرسی سایکس - از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی - می گوید : « او [علی بن ابیطالب (علیه السلام)] از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور ، و به غایت مراقب حال زیردستان خود بود . القائنات فرستاده ها و نماینده ها در او تأثیری نداشت . به هدیه های آنان ترتیب اثر نمی داد ، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابداً طرف نسبت نبود که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت

ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسایل را برای پیشرفت خودش بر می انگیزد . دقت و مراقبت های خیلی سخت او [علی (علیه السلام)] در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند . لیکن صداقت ، صحت عمل ، دوستی کامل ، ریاضت ، عبادت از روی صدق ، خلوص یا تجرد ، وارستگی ، آداب و خصایل محموده ی قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی به وی داده بود . این که اهالی ایران در او مقام ولایت قایل شده و او را به اصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی می دانند واقعاً این قاعده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است . اگر چه مقام و مرتبه ی او خیلی بالاتر از این (2) . « ها است

تنها راه چاره ، دوست داشتن علی (علیه السلام)

جانین - شاعر آلمانی - گوید : « علی (علیه السلام) را جز آن که دوست بداریم و شیفته او باشیم چاره ای نداریم ؛ زیرا جوان شریف و بزرگواری بود ، وجدان پاکی داشت که از مهربانی و نیکی لبریز بود ، و قلبش مملو از یاری و فداکاری بود ، و از شیر شریزه شجاع تر بود ، ولی شجاعتی ممزوج (3) . « با رقت ، لطف ، دلسوزی ، مهر و عاطفه

برترین افراد عرب

پروفسور استانیلاس - گوریارد - فرانسوی - گوید : « معاویه از بسیاری جهات برخلاف قواعد اسلام رفتار کرده است ، چنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین ، شجاع ترین ، پرهیزگارترین ، فاضل ترین ، و خطیب ترین افراد عرب به (4) . « شمار می رفت ، در افتاد

تخطی نکردن علی علیه السلام از راه راست

جرجی زیدان - نویسنده و دانشمند مسیحی عرب - گوید : « معاویه و دوستانش برای پیشرفت مقاصد فردی خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند ، اما علی (علیه السلام) و همراهان او ، هیچ گاه از راه راست (5) . « ... ، و دفاع از حق و شرافت ، تخطی و تجاوز نمی کردند

بالا تر از مسیح (علیه السلام)

جرجی زیدان : « اگر بگویم مسیح از علی (علیه السلام) بالا تر است عقلم اجازه نمی دهد ، و اگر (5) . « بگویم علی (علیه السلام) از مسیح بالا تر است دینم اجازه نمی دهد

پهلوانی در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب

بارون کاردایفو - دانشمند فرانسوی - گوید : « علی (علیه السلام) مولود حوادث نبود ، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود ؛ اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله ی خود اوست ؛ پهلوانی بود در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب ، و شہسواری بود که هنگام رزم آزمایی ، زاهد از دنیا گذشته بود . به مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت ، و در حقیقت جان خود را فدا نمود . روحی بسیار عمیق داشت که (6) . « ریشه ی آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی او را فرا گرفته بود

پای بند دین در حد شور و عشق

ایلیا پاولویچ - پطروشفسکی مورخ و خاور شناس روسی - گوید : « علی (علیه السلام) ، پرورده ی محمد (صلی الله علیه و آله) عمیقاً به وی در امر اسلام وفادار بود . علی (علیه السلام) تا سر حد

شور و عشق پای بند دین ، صادق و راستگو بود . در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود . هم سلحشور
(7) . « ... بود و هم شاعر ، و همه ی صفات لازمه ی اولیاء الله در وجودش جمع بود

شجاع بی همتا و قهرمان یکه تاز

هوالمحبوبیارون کارادوو - مورخ و محقق فرانسوی - گوید : « علی (علیه السلام) آن شجاع هبی همتا
و قهرمان یکه تازی بود که پهلوی به پهلوی پیامبر می جنگید. و به اعمال برگزیده و معجزه آسایی قیام
نمود ؛ در معرکه ی بدر ، بیست ساله بود که با یک ضرب دست ، یکه سوار قریش را دو نیم کرد؛ در
احد شمشیر پیامبر (ذوالفقار) را به دست گرفت و بر سرها ، خود (کلاهخود) می شکافت و بر تن
ها جوشن می درید ، و در یورش بر قلعه های یهود خیبر ، با یک دست دروازه سنگین آهنین را از
جای کند ، و آن را بالای سر خود سپر ساخت . و اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، او را بسیار دوست
می داشت و به او بسی وثوق داشت . روزی به سوی علی (علیه السلام) اشاره کرد و گفت : « من
(8) . « کنت مولاه فعلی مولاه

بسیار زیرک و سریع الادراک

جرج جرداق - نویسنده ی مسیحی عرب - می گوید : « علی بن ابی طالب (علیه السلام) - در منبر ، با
آرامش خاطر و اعتماد کامل به خویشان و سخن عادلانه ی خود ، می ایستاد و سخن می گفت : او
بسیار زیرک و سریع الادراک بود . و راز دل مردم ، هوس ها و خواست های درونی آنان را به خوبی
می دانست . دلی داشت مالا مال از مهر ، آزادی ، انسانیت و فضیلت ، ... علی بن ابی طالب (علیه
(9) . « السلام) با راستی و راست گویی در زندگی شناخته شد و امتیاز یافت

واقعاً سزاوار است که در جهان امروز ، آتش افروزان جنگ ، عوامل و مسببان بدبختی های ملت ها
و افراد ، به سخنان و کمک قهرمان اندیشه ی عربی ، بزرگ مرد وجدان انسانی علی بن ابی طالب)

علیه السلام) گوش فرا دهند و آن ها را حفظ کنند و در مقابل گوینده ی بزرگ آن سخنان ، سر
(10) «. تعظیم فرود آوردند

علی (علیه السلام) شهید عظمت خود

جرج جرداق در جای دگر کتابش می نویسد : « در نظر من ، فرزند ابوطالب (علیه السلام) نخستین
مرد عرب بود که با روح کلی ، یار و همنشین بود ؛ علی (علیه السلام) شهید عظمت خود شد ؛ او در
حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت ، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت . تازیان
(عرب ها) قدر و مقام راستین وی را شناختند تا آن که از همسایگان پارسی آنان مردمانی برخاستند
(11) . « که گوهر و سنگریزه را به خوبی از یکدیگر باز شناختند

بیدار کننده بردگان

جرج جرداق مسیحی در بحث « بردگی » نظر علی (علیه السلام) و عمر بن خطاب را مقایسه نموده ،
: می گوید

عمر گفت : مردم را چرا به بندگی گرفتید ؟ و در حال که مادرانشان آنان را آزاده زاده اند . این «
گفتار متوجه اربابان است و جز نصیحتی بیش نیست . ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) بردگان را
: بیدار می کرد و می فرمود

(12) . « بنده ی دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است » بلندی اندیشه را بنگر «

علی (علیه السلام) کشته عدالت

جرج جرداق کلام رسایی درباره عدالت امام علی (علیه السلام) دارد : « قتل فی محرابه لعدالته » علی (13) . « (علیه السلام) به خاطر عدالت خویش در محراب نمازش کشته شد

متلاطم نشدن دریای وجود علی (علیه السلام)

جرج جرداق : « آب های عالم ؛ آب حوض ، آب استخر ، آب دریاچه و آب اقیانوس قابلیت تلاطم را دارد ، ولی چیزی که متلاطم نشد ، دریای وجود علی (علیه السلام) بود که هیچ کس و هیچ (14) . « چیزی نتوانست آن را متلاطم کند

قطب عالم اسلام

جرج جرداق : « علی بن ابی طالب ، در خرد ، یگانه بود ، او قطب اسلام و سرچشمه ی معارف و علوم عرب بود ، هیچ دانشی در عرب وجود ندارد ، مگر آن که اساسش را علی علیه السلام پایه (15) . « گذاری کرده ، یا در وضع آن ، سهم و شریک بوده است

سلطنت بردل ها

جرج جرداق : « ای دنیا چه می شود اگر تمام نیروهای خود را فشرده سازی ، و در هر زمان مردی چون علی را ، با خرد و قلب و زبان و ذوالفقارش بیاوری . اگر چه علی (علیه السلام) چون امویان بر مردم حکومت نکرد و رسالتش برای چنان حکومتی نبود ، اما حکومت بر دل های مردم پاک سیرت را از دست نداد . ویژگی هایی که او به عنوان یک انسان نمونه و والا داشت ، این شایستگی را به وی (16) . « داد که بر دل ها سلطنت کند

شهید بزرگوار

جرج جرداق - ادیب و نویسنده مشهور لبنانی - گوید: «علاقه علی (علیه السلام) نسبت به مردم، و محبت و دوستی مردم نسبت به علی (علیه السلام)، گواه آن است که بزرگوار حقیقی، کسی است .» که دوستدار نیکی باشد و در راه آن شهید شود، علی (علیه السلام) همان شهید بزرگوار است

(17)

کوه استوار

جرج جرداق: «آری علی (علیه السلام) در گذرگاه تاریخ به عنوان امام حق و نیکی، همانند کوهی استوار قرار گرفته، به گونه ای که حوادث کوبنده و بادهای سخت، آن را متزلزل نمی کند. آنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشمنی می کردند هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه ساختند و سرانجام سربه زیر خاک فرو بردند و خاموش شدند و از آن ها نام و نشانی، جز لعن و نفرین اسنان های آگاه باقی نماند

وجدان پاک انسان ها، آن ها را از بین رفته و ذلیل می شمارد، اگر گناه و زشتی و تبه کاری، در (18). «پیشگاه وجدان انسان، ارزش داشته باشد آن ها هم ارزشی دارند

علی (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها، و حرارتی نیروبخش در جان ها، و منطقی شفابخش در عقل ها است. او مستند شناخته و معتقد است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) اسلام وصیت کرده، و حتی از صحابه، قلم و دوات خواسته که حضرت علی (علیه السلام) را به جانشینی خود کتباً منصوب کند. ولتر از اجرا نشدن این وضعیت متأسف است و می گوید: آخرین اراده ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) اجرا نشد»، زیرا او علی (علیه السلام) را به

. « جانشینی خود منصوب کرده بود ، و حال آن که پس از مرگش ، عده ای ابوبکر را برگزیدند

(19)

یگانه نسخه ی عالم

شبلی شمیل - از پیشتازان مکتب مادیگری - می گوید : « امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب ، نه در گذشته و نه در امروز صورتی مطابق این (20) . « نسخه ندیده است

همانند پیامبران (علیه السلام)

جبران خلیل جبران - یکی از بزرگترین نویسندگان و متفکران مسیحی عرب - می گوید : « من معتقدم که فرزند ابوطالب نخستین عرب بود که با روح کلی ، رابطه برقرار کرد . او نخستین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه ی روح کلی را در گوش مردمی طنین انداز نمود که پیش از او نشنیده بودند ... او از این دنیا رخت بر بست در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود . او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند ، و به مردمی وارد می شدند که شایسته ی آن پیامبران نبودند ، و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان (21) . « نبود . خدا را در این کار حکمتی است که خود داناست

شهید عدالت

کارلایل - فیلسوف بزرگ انگلیسی - می گوید : « ما را نمی رسد جز آن که علی (علیه السلام) را دوست بداریم و به او عشق بورزیم ، چه او جوان مردی است بس عالی قدر و بزرگ نفس ، از سرچشمه ی وجدانش خیر و نیکی می جوشید ، از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد ، شجاع

تر از شیر ژیان بود ولی شجاعتی ممزوج با لطف و رحمت و عواطف رقیق و رافت ... در کوفه کشته شد ، شدت عدلش موجب این جنایت گردید ، چنانکه هر کس را ماند خود عادل می دید ، پیش از مرگش درباره ی قاتل خود گفت : و اگر زنده ماندم خودم نمی دانم [با ضارب چه کار کنم] و اگر در گذشتم کار به دست شما است ، اگر خواستید قصاص نمایید در برابر یک ضربت تنها زنید ، اگر (22) . در گذرید به تقوا نزدیک تر است

علی (علیه السلام) مظهر حق

میخائیل نعمیه - نویسنده صاحب نظر و متفکر مسیحی عرب - می گوید : « قدرت نمایی و قهرمانی امام علی (علیه السلام) تنها در حدود میدان های جنگ نبود ، قهرمانی بود در صفای بصیرت ، و طهارت وجدان ، و سحر بیان ، و حرارت ایمان ، و عمق روح انسانیت ، و بلندی همت ، و نرمی طبیعت ، و یاری محروم و رهایی مظلوم از چنگال متجاوز و ظالم ، و فروتنی برای حق به هر صورت و مظهري که حق برایش تجلی نماید ، این نیروی قهرمانی همیشه محرک و انگیزنده است گر چه ... روزگارها از آن بگذرد

دانشمندان غربی پای منبر علی (علیه السلام)

نویسیان - دانشمند مسیحی - می گوید : « اگر امام علی (علیه السلام) این خطیب با عظمت و این گوینده ی زبر دست ، امروز در همین عصر ، بر منبر کوفه می نشست ، شما می دیدید که مسجد کوفه با آن همه وسعت ، از مردم مغرب زمین و دانشمندان جهان برای استفاده از دریای خروشان علم (23) . « علی (علیه السلام) موج می زد

شیر خدا

واشنگتن ارونیک - محقق و نویسنده آمریکایی - می گوید : « علی (علیه السلام) از برجسته ترین خانواده های نژاد عرب ، یعنی قریش بود . او دارای سه خصلت بزرگ : شجاعت ، فصاحت ، و سخاوت بود . روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود ، لقبی که پیغمبر (24) . «صلی الله علیه و آله) به او عطا فرمود

ستاره درخشان علم و ادب

دکتر بولس سلامه - ادیب و حقوق دان بزرگ مسیحی - می گوید : « علی (علیه السلام) به مقامی رسیده است که یک دانشمند ، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند ، و یک نویسنده برجسته ، از شیوه نگارش او پیروی می کند ، و یک فقیه ، همیشه بر تحقیقات و ابتکارات او تکیه دارد . علی (علیه السلام) در قضاوت های خود استثنایی قایل نمی شد ، و به طور مساوی آنچه را که شایسته بود حکم می کرد ، و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی گذاشت . علی (علیه السلام) همواره از (25) . « وضع رقت بار یتیمان و فقیران بسیار متأثر و غمگین می شد

دانشمند بی نظیر اسلام

رودلف زیگر - محقق و نویسنده آلمانی - می گوید : « در صدر اسلام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) ، یکی از دانشمندان بی نظیر اسلام بود . علی (علیه السلام) در کشورهای دیگر به خصوص در ایران به خوبی شناخته می شد در حالی که مردی جوان به شمار می آمد ، و کمتر اتفاق می افتاد که (26) . « یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خویش معروفیت و احترام پیدا کند

نمونه کامل تقوی

ویل دورانت - خاورشناس مشهور انگلیسی - می گوید : « علی (علیه السلام) در جوانی ، نمونه کامل تواضع ، تقوا ، نشاط و اخلاص ، در راه دین است . خوش منظر و نیکو خصال ، و پر اندیشه و درست (27) . » پیمان بود

دروازه ی شهر علم

لامنس - خاورشناس معروف بلژیکی - می گوید : « برای علی (علیه السلام) این بس است که تمام اخبار و معارف اسلامی ، از او سرچشمه می گیرد ، او حافظه و نیروی شگفت انگیزی داشته است . همه علما و دانشمندان ، اخبار و احادیث خود را برای وثوق و اعتبار به او می رسانند . علمای اسلام از مخالف و موافق ، از دوست و دشمن ، مفتخرند که گفتار خود را به علی (علیه السلام) مستند کنند ؛ چه گفتار او حجیت قطعی داشت و او دروازه ی شهر علم بود ، و با روح کلی پیوستگی کامل داشت (28) . »

دریا فضایل

رینولدالین نیکلسون - محقق و خاورشناس معروف انگلیسی - می گوید : « علی (علیه السلام) برجستگی ها و فضایل بسیار داشت . او هوشیار ، دور اندیش ، شجاع ، صاحب رای ، حلیم ، وفادار و (29) . » شریف بود

علی (علیه السلام) مرد عقیده و احتجاج

ابوالفرج اهرن مشهور به ابن العبری - مورخ و دانشمند مسیحی - می گوید : « علی (علیه السلام) بود که در عصر خلفا ، خلأ ناشی از فقدان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را جبران نمود . او

مبارزات عقیدتی را ، پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر عهده داشت . احتجاجات و مناظرات آن حضرت ، در تاریخ گواه این مدعی است .

وجود مقدس حضرتش ، در کنار خلفا ، خلائی را که از فقدان مقام والای نبوی حاصل شده بود ، پر می کرد و کتاب های شیعه و سنی ، سرشار است از این گونه مسایل ، و نمونه بارزش سخن عمر : « (30) . « لولا علی لهلك عمر » است ؛ که حداقل هفتاد بار آن ، در تاریخ ضبط گردیده است

: پی نوشت

1.

. اسد علیزاده ، اکبر ، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه ، ص 100-101

2.

. همان ، ص 101 - 102

3. سراج ، محمد ابراهیم ، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب ، ص 324

.

4.

. همان

5.

. همان ، ص 325

6.

. کریم خانی ، صمدانی ، علی علیه السلام فرانسوی ادیان ، ص 16

7.

. سراج ، محمد ابراهيم ، امام على عليه السلام خورشيد بى غروب ، ص 325

8.

. همان ، ص 331

9. همان ، ص 333

.

10.

جرج جرداق ، امام على عليه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه ی هادی خسرو شاهى ، ج 4 ، ص

468 .

11.

. همان ، ص 467

12.

. جرج جرداق ، الأمام على عليه السلام صوت العدالة الإنسانية ، ج 5 ، ص 1222

13.

جرج جرداق ، امام على عليه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه ی هادی خسرو شاهى ، ج 1 ، ص

227 .

مظاهرى ، حسين ، چهارده معصوم ، ص 49. 14.

.

15. همان ، ص 52

.

16.

. جرج جرداق ، الأمام على عليه السلام صوت العدالة الأنسانيه ، ج 1 ، ص 103

17. رهبر ، محمد تقى ، على عليه السلام ابر مرد مظلوم ، ص 292

18.

جرج جرداق ، امام على عليه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه هادی خسرو شاهى ، ج 6 ، ص

716 .

19. همان ، ص 716 – 717

20.

. جمعى از دبيران ، داستان غدیر ، ص 293

21. جعفرى ، محمد تقى ، ترجمه و تفسير نهج البلاغه ، ج 1 ، ص 171

22.

عبدالفتاح عبدالمقصود ، الأمام على بن ابى طالب عليه السلام ، ج 1 ، مقدمه ، ترجمه ی سيد محمد

. مهدى جعفرى ، ص سيزده

23.

. همان ، ص پانزده

24. رضایی ، عبدالرحمن ، در آستانه آفتاب ، ص 39

25.

. کریم خانی ، صمدانی ، علی علیه السلام فراسوی ادیان ، ص 15

26.

. همان ، ص 20

27.

. همان ، ص 23

28.

. همان ، ص 24

29.

. همان ، ص 25

30. همان ، ص 27

31.

. همان ، ص 33

نام های ترکیبی با علی

حضرت علی (ع) انقدر در مردم ایران اثر گذار بوده است که خیلی ها نام خود را با نام ان حضرت ترکیب می کردند و غالباً نام «علی» را جزء نام های خود قرار می دهند که یک جزء آن علی است و جزء دیگرش یا نام ماهی است که در آن ماه، چشم به عالم هستی گشوده مانند مهر علی، صفر علی، رجب علی، شعبان علی، رمضان علی، و یا نام فصلی است که در آن فصل قدم به عرصه وجود نهاده مانند نوروز علی، بهار علی و... خلاصه یک جزء از نام ها را به مناسبتی انتخاب و آن را با نام علی مزین می کنند و آن را نام می گذارند.

در این مطلب اسامی ترکیبی پسرانه با اسم علی را مشاهده می کنید

اسم علی به معنای بلند، بلند بر آمده، بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا، کلان، نامی از نام های خدای تعالی، (در اعلام) نام امیرالمؤمنین علی (ع) می باشد

نام های ترکیبی با علی

- علی رضا (علیرضا) : کسی که علی علیه السلام از او راضی است مرکب از دو اسم علی و رضا
- امین علی : امین (استوار، امانت دار درستکار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- امان علی : امان (پناه، فرجه، امن، ایمن) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- امانت علی : امانت (درستکاری، راستی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- ایمان علی : ایمان (اطمینان، اعتقاد، باور، باورداشت، عقیده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- اسلام علی : اسلام (دین حق) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- آقام علی : آقام (سلطان بزرگ، امیر والامقام) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- ابوعلی : ابو (پدر) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- اهل علی : اهل (صلاحیت دار، مطلع، وارد) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- اکرم علی : اکرم (بخشنده تر، گرمی تر) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- افضل علی : افضل (برتر، بهتر، فاضل تر) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- امجد علی : امجد (بزرگوار و جوانمرد و باشرف) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- اسد علی : اسد (شیر، شیر درنده، کنایه از شجاعت و بی باکی است) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- احیا علی : احیا (زندگی، زندگی از نو، خاندان) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- امیر علی : امیر (حاکم، درجه ای پایین تر از پادشاه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- احمد علی : احمد (ستوده ترین) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- علی آقا : آقا (سلطان بزرگ، امیر والامقام) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- علی آرمین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) آرمین (مرد همیشه پیروز)
- علی آریا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) آریا (آزاده، نجیب)

- علی آرین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) آرین (مرد آریایی)
- علی احسان : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) احسان (انعام، بخشش، خوبی)
- علی اکبر : علی بزرگتر، نام پسر امام حسین (ع)
- علی اصغر : ابن حسین بن علی ع بن ابی طالب فرزند شیر خواره امام حسین ع
- علی بابا : علی بابا نام شخصیتی در داستان علی بابا و چهل دزد بغداد
- (علی حسین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) حسین (علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا
- علی حسام : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) حسام (تیغ، سیف، شمشیر)
- علی محمد : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) محمد (ستوده، بسیار تحسین شده)
- علی معین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) معین (آشکار، روشن، مشخص، معلوم)
- علی حکیم : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) حکیم (عارف، فیلسوف، دانش پژوه، دانشمند)
- علی مراد : مرکب از علی (بلندمرتبه) + مراد (آرزو)، نام یکی از پادشاهان زندیه
- علی مهران : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مهران (به معنی دارنده ی مهر)
- علی محمود : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) محمود (ستوده، ممدوح، ستایش شده، نیک)
- علی میرزا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) میرزا (شاهزاده و امیرزاده)
- علی نیکان : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) نیکان (منسوب به نیک)
- علی پناه : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) پناه (امان، پناهگاه)
- علی داد : علی (عربی) + داد (فارسی) داده علی (ع)
- علی همت : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) همت (فتوت، والا منشی)
- علی همایون : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) همایون (بختیار، خجسته، خوش یمن)
- علی کرم : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) کرم (بخشش، بخشنده گی)
- علی یار : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) یار (جانانه، جانان، دلبر، دلداده)
- علی یاور : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) یاور (پشتیان، حامی، دستگیر، دستیار)
- علی بالا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) بالا (اوج، راسر، صدر)
- علی جمعه : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) جمعه (آدینه)

- (علی کیان : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) کیان (دارا، پادشاهان و سلاطین)
- علی گوهر : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) گوهر (اصل، تبار، حسب، نژاد)
- علی ماهان : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) ماهان (نام پسر کیخسرو، پسر اردشیر)
- علی مبین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مبین (آشکار کننده، آشکار، روشن، هویدا)
- علی متین : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) متین (باوقار، جافتاده، سنگین)
- علی مولا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مولا (آقا، اربابسرور، صاحب)
- علی مصلح : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مصلح (اصلاحگر، اصلاح کننده، خیراندیش)
- علی ماشاءالله : مورد تحسین
- علی مهدی : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مهدی (هدایت شده)
- علی فرحان : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) فرحان (شاد، شادان، مسرور، خوشحال)
- علی عباس : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) عباس (اخمو، عبوس)
- علی طاها : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) طاها نگارش فارسیانه طه می باشد] - نام سوره ای

در قران کریم

- علی سالار : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) سالار (سردار، فرمانده، رئیس، سرور)
- علی ساجد : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) ساجد (سجده کننده، سجده گر، سجاد)
- علی سام : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) سام (بیماری، مرض، ناخوشی، ورم)
- علی سینا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) سینا (از شخصیت‌های شاهنامه)
- علی سناء : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) سناء (موجب روشنایی)
- علی عماد : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) عماد (پالار، رکن، ستون، تکیه گاه)
- علی عطا : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) عطا (احسان، انعام، بخشش، تعارف)
- علی قلی : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) قلی (بنده)
- علی رحم : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) رحم (بخشایش، عفو)
- علی یار : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) یار (جانانه، جانان، دلبر، دلداده)
- علی رام : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) نرم (مطیعنرم شانه، آرام)

- علی قاسم : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) قاسم (بخش کننده، مقسم)
- علی یاشار : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) یاشار (جاویدان، همیشه زنده)
- علیسان : مانند علی بلند قدر، بزرگ
- علیرام : علی مرام، علی صفت
- علیسا : شبیه علی
- علیشا : بلند قدر
- عبدالعلی : بنده علی
- عباس علی : عباس (اخمو، عبوس) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مرتضی علی : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) مرتضی (پسندیده شده، مورد رضایت)
- مهر علی : مهر (عاطفه، عشق، عطوفت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مراد علی : مراد (تقاضا، حاجت، خواہش) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- چراغ علی : چراغ (فارسی) + علی (عربی) روشنایی ای که از علی می تابد
- سبز علی : علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا) سبز (بانشاط)
- رحمان علی : رحمان (مهربان و بخشاینده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- زلف علی : زلف (کاکل، گلاله، گیسو، گیس، مو) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- خیر علی : خیر (صدقه ده، صدقه رسان، نیکوکار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- غلام علی : غلام (جوان، طفل، فرزند، بنده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- صاحب علی : صاحب (معاشر، همراه، هم سفر) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حسین علی : حسین (خوب، نیکو) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حسن علی : حسن (وجاهت، خویخوشی، نیکویی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- قادر علی : قادر (باقدردت، پرتوان، توانا) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- قدرت علی : قدرت (توان، زور، قوت، قوه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- راه علی: در مسیر علی حرکت کردن

- پنج علی : پنج (فارسی) + علی (عربی) مرکب از پنج (پنجه) + علی (بلند مرتبه)
- شاد علی : شاد (بانشاط، بشاش، خرم، خشنود) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- بابا علی : بابا علی ممکن است اشاره به اشخاص و شخصیت های ذیل باشد: بابا علی رودباری، بابا شیخ علی رودباری از عرفای اصفهان
- بهار علی : بهار (شکوفه، بت خانه، بتکده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- بنیاد علی : بنیاد (بیخ، پایه، ته، اصل، ریشه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- باقر علی : باقر (شکافنده، گشاینده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- بشارت علی : بشارت (خبرخوش، مژدگانی، مژده، نوید) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- پیر علی : پیر (جافتاده، سالخورده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- پناه علی : امان (امان، پناهگاه، حفاظ، زنهار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حاجی عل : حاجی (آنکه فریضه ُ حج گذاشته) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حمزه علی : حمزه (شیر، شیر بیشه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حکم علی : حکم (دستور، رایقضاوت، داوری، فرمان) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حیات علی : حیات (جان، زندگانی، زندگی، زیست، طول عمر) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حجت علی : حجت (استدلال، برهان، بینه، دلیل) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حامد علی : حامد (ستایشگر، ستاینده، مداح) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حمایت علی : حمایت (پشتیبانی، جانبداری، حفاظت، حفظ، دفاع) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- خیبر علی : خیبر (خیبر منطقه ای در شمال مدینه است) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- حیز علی : حیز (جا، محل، مکان، کرانه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- خیرات علی : خیرات (اعمال حسنه. کارهای نیکو) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- دین علی : دین (آیین، شرع، شریعت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- دنیا علی : دنیا (آفاق، جهان، دهر، زمانه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)

- دوست علی : دوست (آشنا، رفیق) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- ذکر علی : ذکر (یاد، یادمان، ورد) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- ذوالفقار علی : ذوالفقار (نام شمشیر حضرت علی (ع)) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - رضا علی : رضا (خشنود، خوشحال، خوشدل) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - رضوان علی : رضوان (بهشت، خشنودی، رضامندی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - ریاض علی : ریاض (روژه ها، باغها) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - رحم علی : رحم (بخشایش، دلسوزی، مهربانی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - رحمت علی : رحمت (بخشش، رافت، رحم، شفقت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
 - (ربیع علی : ربیع (بهار، بهاران) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- سعادت علی : سعادت (بختیاری، برکتخجستگی، خوشبختی، خوشی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- سخاوت علی : سخاوت (بخشش، بخشندگی، جوانمردی، جود) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- سلامت علی : سلامت (بهداشت، صحت، راحت، امنیت، بهبود) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- سحاب علی : سحاب (ابر، رباب، غمام، غمامه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- شمس علی : شمس (، خورشید، شید، مهر، میترا، هور) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- شعبان علی : شعبان (نام ماه هشتم از سال قمری) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- شوق علی : شوق (آرزومندی، اشتیاق، دلبستگی، ذوق) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- شجاعت علی : شجاعت (جنگجویی، دلاوری، دلیری، رشادت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- شفقت علی : شفقت (ترحم، دلجویی، دلسوزی، رافت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- فضل علی : فضل (ترحم، دلجویی، دلسوزی، رافت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- فیض علی : فیض (بخشش، برکت، عنایت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)

- قامت علی : قامت (اندام، بالا، تنه، قد، هیکل) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- قاضی علی : قاضی (حاکم، حکم، دادرس، داور) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محرم علی : محرم (رازپوش، رازدار، رازنگهدار، سرنگهدار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محب علی : محب (حبیب، دوست، دوستدار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مروت علی : مروت (انسانیت، انصاف، رحم، جوانمردی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- میرزا علی : میرزا (شاهزاده و امیرزاده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مرد علی : مرد (بشر، رجل، شایسته) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مرحمت علی : مرحمت (احسان، اکرام، تفضل، رافت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مهدی علی : مهدی (هدایت شده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- منور علی : منور (درخشان، رخشنده، روشن، نورانی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محسن علی : محسن (شاهنده، صالح، نیکوکار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مؤمن علی : مؤمن (باایمان، بادیانت، پارسا، پرهیزگار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مجتبی علی : مجتبی (برگزیده شده، انتخاب شده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محبت علی : محبت (دلدادگی، دوستی، شفقت، صمیمیت) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محمد علی : محمد (ستوده، بسیار تحسین شده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محمد انور علی : محمد (ستوده، بسیار تحسین شده) + انور (روشن تر) + علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- محمد جعفر علی : محمد (ستوده، بسیار تحسین شده) + جعفر (نام فرزند ابوطالب و برادر امام علی (ع)) + علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مرتضی علی : مرتضی (پسندیده شده، مورد رضایت و پسند) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مونس علی : مونس (آشنا، انیس، همدم، هم راز) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- مصطفی علی : مصطفی (برگزیده، منتخب) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- نور علی : نور (روشنایی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- نوروز علی : نوروز (بزرگترین جشن ملی اقوام ایرانی) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)

- ناصر علی : ناصر (غالب، فاتح، مددکار، یار، یاریگر، یاور) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- ناد علی : علی را بخوان، نام دعایی
- هاشم علی : هاشم (شکننده، خرد کننده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- همت علی : همت (فتوت، تصمیم، عزم، اراده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- همراه علی : همراه (دوست، رفیق، همقدم، همگام) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- همدم علی : همدم (انیس، دلارام، دمساز، رفیق) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- یاسین علی : یاسین (سوره ی سی و ششم از قرآن کریم، دارای صد و هشتاد و یک آیه) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- یاشار علی : یاشار (جاویدان، همیشه زنده - عمر کننده) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- یار علی : یار (دلداد، دلدار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- یاور علی : یاور (پشتیبان، حامی، دستگیر، دستیار) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)
- یقین علی : یقین (اطلاع، اطمینان، اعتقاد) علی (بلند قدر، بزرگ، شریف، توانا)

:شیخ صدوق در علل الشرایع نقل می کند که حضرت زهرا فرمود.....

در عهد ابوبکر زلزله ای آمد مردم فزع کنان و با شیون نزد ابوبکر و عمر آمدند آن دو نیز با فزع و " جزع محضر علی علیه السلام آمدند مردم نیز به تبعیت از آن دو خود را به درب منزل حضرت علی رساندند علی علیه اسلام از منزل خارج شده و به طرف مردم آمد در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند اندوهی نداشته و غمگین نبودند

امام از مردم گذشتند و مردم نیز به دنبالشان حرکت می کردند حضرت رفتند تا به تپه ای رسیدند و بر بالای آن نشسته و مردم اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و و حشت زده می دیدند که دیوارها می جنبند و در حال رفتن و آمدن می باشند

امیر المومنین دو لب مبارک را حرکت داده سپس دست بر زمین زدند و فرمودند تو را چه می شود "

آرام باش

زمین آرام گرفت .حضرت علی پس از آن فرمود

:من کسی هستم که خداوند در قرآن درباره او می گوید"

(۱) إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱)آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود "

(۲) وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲)و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند

" (۳) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳)و انسان گوید [زمین] را چه شده است

من همان انسانی هستم که به زمین می گویم تو را چه میشود

.....

امیرالمومنین (علیه السلام) و پاسخگویی به معمای یهود

وقتی عمر به خلافت رسید ، گروهی از احبار یهود به نزد او آمدند و گفتند : ای عمر! تو بعد از محمد (صل الله علیه و آله) و ابی بکر ولی امر مسلمین هستی ، ما می خواهیم سوال هایی از تو بکنیم ، اگر درست جواب دادی علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد (صل الله علیه و آله) پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد (صل الله علیه و آله) پی خواهیم

برد

. عمر گفت : سوال کنید از آنچه برایتان پیش آمده

گفتند : ما را از قفل‌های آسمان خبر ده ؛ آنها چیستند؟ و نیز ما را از کلید های آسمانها مطلع کن. و از قبری که صاحبش سیر کرده ؛ و از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبوده ؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه رفته اند ولی در ارحام آفریده نشده اند؛ ما را آگاه نما

و نیز برای ما بگو : پرنده اراج در فریاد کردن اش ، اسب در شیهه کشیدنش ، قورباکه در نقیقش (صدا کردن اش) ، الاغ در عرعر کردن اش و مرغ چکاوک در صوت کشیدنش چه می گویند؟

عمر سرش را به زیر انداخت سپس گفت : عیبی نیست برای عمر که وقتی از چیزی سوال شود و پاسخ آن را نداند ، بگوید: نمیدانم ، و اینکه سوال کند از چیزی که نمی داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند : گواهی می دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. سلمان فارسی (رضی الله) از جا بلند شد و به گروه یهودی گفت : لحظه ای توقف کنید. سپس متوجه خاتهامیرالمومنین (علیه السلام) شد؛ تا اینکه بر آن حضرت وارد شد و گفت : ای ابالحسن! اسلام را دریاب

حضرت فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت . مولا علی (علیه السلام) که عباي پشمنی رسول خدا (صل الله علیه و آله) را بر تن داشت نزد گروه یهودی آمد. وقتی چشمان عمر به امیرالمومنین (علیه السلام) افتاد ، از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت یا ابالحسن تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه مولا علی (علیه السلام) گروه یهودی را متوجه خود ساخت و فرمود : سوال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا پیامبر (صل الله علیه و آله) هزار باب از علم را به من آموخت و از هر بابی هزار باب متنشعب شد

گروه یهود سوالهای خود را مطرح کردند. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود : پاسخ سوالات شما را مطابق آنچه در تورات شماست میدهم؛ مشروط به اینکه شما ایمان بیاورید و در دین ما داخل شوید، . گروه یهودی هم قبول کردند و حضرت فرمودند که سوال های خود را جداگانه بیان کنید

: گفتند

ما را از قفل های آسمان خبر ده؟

حضرت فرمودند : قفل هلی آسمان ها شرک به خدا است زیرا بندگان وقتی مشرک باشند عملشان .بالا نمیرود

کلیدهای آسمان ها کدامند؟

حضرت فرمودند : شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد(صل الله علیه و آله)بنده و رسول خداست.(بعضی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند : این جوان راست گفت)

ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن؟

حضرت فرمود : ماهی آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود

ما را از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ، آگاه ساز؟

حضرت فرمود : این مورچه سلیمان ابن داوود بود.(گفت : ای مورچه ها وارد خانه هایتان شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگدمال نکنند و اینها «از شما» آگاهی ندارند)

ما را از پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن؟

حضرت فرمود : اینها عبارت اند از : آدم ، حوا ، ناقه صالح ، قوچ ابراهیم و عصای موسی

مرغ دراج هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود : او می گوید خدا بر عرش مستولی است

خروس در هنگام آواز خواندن چه می گوید؟

حضرت فرمودند : میگوید ای غافلین خدا را به یاد آورید

اسب در شیهه کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمود : می گوید خدایا بندگان مومن را بر کافرین یاری فرما

الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟

حضرت فرمود : می گوید خدا لعنت کند کسی را که ده یک می گیرد (باجگیر) او در چشم های شیطان عرعر می کند

قورباقه در صدا کردنش چه می گوید؟

حضرت فرمودند : می گوید منزّه است پروردگارم که معبود و تسبیح شده در سختی های دریا ست

مرغ چکاوک در صوت کشیدن چه می گوید؟

حضرت فرمودند : میگوید خدایا! دشمنان محمّد و آل محمّد (صل الله علیه و آله) را لعنت کن

پس از آن که گروه یهودی سوالات خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند ، امیر

المومنین (علیه السلام) به آنها فرمود : ای گروه یهود ! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟

آن گروه پاسخ دادند : نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی ، ای ابالحسن ! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن ؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمّد (صل الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی

آن گروه پاسخ دادند : نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی ، ای ابالحسن ! ما را یهودی نام مگذار و خطاب مکن ؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمّد (صل الله علیه و آله) بنده او و رسولش می باشد و به راستی یو دانا ترین این قوم هستی

این قضیه مبین این معنا می باشد که حضرت علی (علیه السلام) عالم به تمام علوم و شارح به تمام عقود بوده پس چرا اعلام به علوم را از خلافت محروم کردند همان اعلمی که پیامبر (صل الله علیه و : آله) فرمود

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب

بعد از من عالمترین از امت علی بن ابیطالب است

داستان چهل حرامزاده

گفته اند: روزی هارون الرشید از بهلول خواست تا چهل حرامزاده برایش حاضر کند

!جناب بهلول فوراً رفت و بعد از چند لحظه به همراه چهل نفر برگشت

هارون با تعجب پرسید: چطور به این زودی توانستی اینها را جمع کنی؟

بهلول در جواب گفت

آسان است ای خلیفه

رفتم روی قصر و صدا زدم: چه کسی دشمن علی بن ابی طالب است؟

با این ندا بیش از هزار نفر! آمدند و من تنها 40 نفر آنها را آوردم همانطور که خواسته بودی

هارون از کار بهلول به خنده آمد

هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پیکر مطهر امیر المؤمنین را برای دفن به

نصف میبردند، اسب سواری را مشاهده کردند که بوی خوشی از او ساطع بود

آن سوار به آنها سلام کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود: تو حسن بن علی هستی که از سرچشمه وحی و قرآن شیر نوشیده است و جانشین امیر المومنین است و سرور اوصیاء میباشد؟

عرض کرد: آری

فرمود: و این حسین بن علی نوه ی پیامبر رحمت است که از منبع عصمت شیر نوشیده و پدر امامان میباشد؟

گفتند: آری

فرمود: جنازه را به من بسپارید و در امان خدا بروید

امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر ما وصیت فرموده که جنازه ی او را جز به جبرائیل یا خضر نسپاریم، شما کدام یک از ایشان هستید؟؟؟

سوار نقاب از چهره برداشت، ناگهان دیدند او خود امیر المؤمنین است.

به امام حسن فرمود: یا ابا محمد! هیچ کس نمی میرد مگر این که علی نزد او حاضر شود، آیا بر جنازه ی خویش حاضر نگردد؟

صحیح مسلم، که از معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت است و همه روایات آن رامعتبر می دانند، «روایت عجیبی در این زمینه از سعد بن وقاص، فرمانده معروف سپاه اسلام، نقل می کند. به این روایت توجه کنید

روزی معاویه سعد بن وقاص را دید. به او اعتراض کرد که چرا ابوتراب (علی بن ابیطالب) را سبّ (ولعن) نمی کنی؟ سعد گفت: سه فضیلت (بسیار مهم) از او به خاطر دارم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره اش گفته، بدین جهت هرگز او را سبّ (ولعن) نخواهم کرد. اگر یکی از آن سه،

متعلق به من بود بهتر از تعداد زیادی شتران سرخ مو است (این حیوان از گرانبهاترین سرمایه های
عرب محسوب می شود). این سه فضیلت به شرح زیر است

1. در یکی از جنگ ها (جنگ تبوک) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی (علیه السلام) را به عنوان
جانشین خود در مدینه نصب کرد، تا به سمت میدان جنگ حرکت کند. علی عرض کرد: ای رسول
خدا! مرا همراه زنان و کودکان در مدینه می گذاری و خود به جهاد در راه خدا می روی؟
پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت
!به موسی (علیه السلام) باشی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟

2. در جنگ خیبر (پس از آن که افراد مختلفی فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده گرفته و به خیبر حمله
کرده و دست خالی برگشتند) از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: پرچم را به دست
مردی می سپارم که خدا و رسولش را (از صمیم قلب) دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست
می دارند (و او پیروز خواهد شد).

همه ما توجه خود را به سمت پیامبر جلب کرده و با دقت گوش می دادیم تا بدانیم منظور حضرت
کیست. فرمود: علی را صدا بزنید. علی (علیه السلام) در حالی که از درد چشم اذیت می شد (و گویا
به همین جهت مشغول استراحت بود) خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید. حضرت
رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) مقداری از آب دهان مبارکش را بر چشم علی مالید و (بدینوسیله
چشمش شفا یافت، سپس) پرچم سپاه اسلام را به او سپرد و خداوند قلعه خیبر را به دست علی (علیه
السلام) گشود.

3. هنگامی که آیه مباحله (آیه 61 سوره آل عمران) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی و
فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و به خداوند عرض کرد: «خدایا! اینها اهل بیت من
هستند» (صحیح مسلم، ج 4، کتاب فضائل الصحابه، ص 1871، ح 32).

پیامبر اکرم ص: اگر آسمان ها و زمین ها در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان علی ع در یک کفه دیگر. همانا ایمان علی ع برتری می یابد (بحار ج 30 ص 111)

با نام علی، سنگ، طلا شد

عمار بن یاسر نقل میکند که روزی خدمت مولایم #امیرالمومنین علی علیه السلام شرفیاب شدم

آن حضرت در چهره من افسردگی و دلتنگی مشاهده کردند

: از علت آن سؤال فرمودند

عرض کردم ؛ بدهی دارم و طلبکار آن را مطالبه می کند

: امیرالمومنین علی علیه السلام به سنگی که افتاده بود اشاره نمودند و فرمودند

. آن را بردار و بدهی خود را بپرداز

عمار عرض کرد ؛ این سنگ که ارزشی ندارد

: امیرالمومنین علی علیه السلام به او فرمودند

. خدا را بواسطه من بخوان تا او را برایت به طلا تبدیل کند

عمار گوید خدا را به اسم آن حضرت خواندم و سنگ برایم طلا گردید

: آنگاه به من فرمودند

به مقداری که احتیاج داری از آن بگیر

عرض کردم ؛ اینکه انعطاف پذیر و نرم نیست چگونه نرم می شود؟

فرمودند

ای کم باور! خدا را دوباره به واسطه من بخوان تا نرم گردد! همانا به برکت نام من، آهن برای داود نرم گردید.

عمار گوید ؛ خدا را به اسم آن حضرت خواندم و آن نرم شد و به مقدار نیاز برداشتم سپس فرمودند خدا را به اسم من بخوان تا باقی مانده طلا به شکل اول خود یعنی سنگ در آید

ملاقات انبیاء الهی با علی در کعبه

وقتی که علی (علیه السلام) در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی (علیه السلام) با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمه الله بر کاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیه السلام) بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند (علی (علیه السلام) ولید الکعبه، ص 31)

شجاعت و هیبت علی علیه السلام

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعہ و مضر

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر می‌آمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مورخین عموماً معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم می‌کردم. و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بو حشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمی‌کردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمة دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در

شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشکر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است! زیادی آب

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبهای که خود را معرفی میکرد پاره‌های از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاعت‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت (بحار الانوار جلد 45 ص 138)

خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است -

. مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت : خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری سفید زاییده است
عمر به مجلسیان گفت : نظر شما در این قضیه چیست ؟

گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست ؟ آنان قصه خود را بیان داشتند

آن حضرت علیه السلام به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی ؟

. گفت : نه

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای ؟

گفت : آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می . آورد پس با او همبستر شدم

آن حضرت علیه السلام به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است ؟
گفت : آری .

پس علی علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزند پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید

محمد بن ابی بکر: از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که دربارهاش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است، در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حيله عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مردهای گذاشته و آتش زدند

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود، محمد هنگام شهادت 28 سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح

خاب من انت ابوه و افتضح

انما اخرجنى منك الذى

اخرج الدر من الماء الملح

انسيت العهد فى خم و ما

قاله المبعوث فيه و شرح

فيك وصى احمد فى يومها

ام لمن ابواب خبير قد فتح

ما ترى عذرك فى الحشر غدا

يا لك الويل اذا الحق اتضح

و عليك الخزى من رب السماء

كلما ناح حمام او صدح

يا بنى الزهراء انتم عدتى

و بكم فى الحشر ميزانى رجح

و اذا صح ولائى لكم

. لا ابالى اى كلب قد نبج

سای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم، زیانکار و

رسوا است کسی که پدرش تو باشی

سمرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد

آیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

آیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیر را گشود؟
فردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

و از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه).

ای اولاد فاطمه شما نیک پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد.

و چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد).

رشید هجری: از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) تورا بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود. و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخلهای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید تورا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آن درخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریدهاند

گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولایت برای من نقل کن! رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاها را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند

داستان حک شدن اعجاز آمیز نام امام_علی(ع) بر انگشتر پیامبر(ص) چیست؟

شیخ طوسی(ره) در یکی از کتابهای خود با ذکر سلسله سندی از پیامبر اسلام(ص) چنین نقل می کند:

روزی پیامبر اسلام(ص)، انگشتر خود را به علی بن ابی طالب(ع) سپرد و فرمود: «این انگشتر را نزد حكاك (نگین ساز) ببر، به او بگو که بر نگین آن عبارت: "محمد بن عبد الله" بنویسد». علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد نگین ساز رفته و از او خواست تا بر نگین این انگشتر کلمه "محمد بن عبد الله" را حكاكی کند.

نگین ساز آن را پذیرفت اما در هنگام کار، دست و قلم او خطا رفته و به جای آن، نقش «محمد رسول الله» نوشت. هنگامی که امام علی(ع) خواست انگشتر را بگیرد، در نوشته آن دقت نمود و وقتی دید نقش، غیر از چیزی است که دستور داده بود، به او فرمود: «من چنین موضوعی را نگفته بودم». حكاك اظهار داشت: بلی، صحیح می فرمایید، اما دستم به اشتباه چنین نوشت.

پس حضرت علی(ع) آن انگشتر را گرفت و نزد رسول خدا(ص) آورد و فرمود: «یا رسول الله! حكاك آنچه را گفته بودم، انجام نداده و مدعی است که دستش خطا رفته است». پیامبر خدا آن انگشتر را گرفت و پس از دقت بر آن فرمود: «ای علی! من محمد بن عبد الله هستم، و همچنین محمد رسول الله نیز هستم و سپس انگشتر را به دست مبارک خود نمود

زمانی که صبح شد و بر انگشتر نگاه کرد، دید زیر آن نوشته شده است: «علی ولی الله» این امر سبب تعجب پیامبر گشت، در همین میان، جبرئیل امین(ع) نازل شد و رسول خدا جریان را برای او بازگو نمود. جبرئیل در پاسخ اظهار داشت: «یا مُحَمَّدُ، کَتَبْتَ مَا أَرَدْتَ، وَ کَتَبْنَا مَا أَرَدْنَا؛ آنچه را که تو خواستی نوشته شود، نوشتی و آنچه را که ما خواستیم، نوشتیم

امیرالمومنین(ع) و کمک به خلفای اول تا سوم

امیرالمومنین (ع) با اینکه حقش غصب شد ولی برای حفظ اسلام با خلفای اول تا سوم همکاری می کردند و از هیچ کمکی به آنها دریغ نمودند.

وقتی ابوبکر بر مسند خلافت نشست، در اجرای نیت پیامبر اسلام، مبنی بر جنگ با رومیان مردد بود. وی با بسیاری صحابه پیامبر اکرم مشورت هایی داشت؛ اما باز هم از حالت دودلی خارج نشد. در نهایت به امام علی متوسل شد و رأی او را پرسید. حضرت فرمود: در اجرای دستور پیامبر مردد نباش، حتماً پیروز می شوی. ابوبکر با تشویق امام علی دلگرم شد و با اطمینان خاطر از پیروزی، به اسامه دستور داد، تا لشکر خود را برای جنگ با رومیان تجهیز کند. آن گاه رو به مردم کرده گفت: ای مردم! علی وارث علم پیامبر است؛ هرکس در راستی کلامش شک کند، منافق است. اوست که مرا بر (10). جهاد با رومیان تشویق کرده و وعده پیروزی داده است

وقتی ابوبکر در ذوالقصره مکانی در نزدیک مدینه خود را آماده می کرد تا به جنگ اهل رده برود، امام علی به او فرمود: بهتر است شما خود در این جنگ شرکت نکنید. وقتی خلیفه خود به جنگ برود، نظم جامعه اسلامی در مرکز خلافت از هم می پاشد و تعدیل دوباره آن سخت خواهد بود. (11). ابوبکر پیشنهاد امام را پذیرفت و خالد بن ولید را به جای خود به جنگ فرستاد

بر اساس نقل قزوینی رازی، هر چند امام علی علیه السلام در زمان خلافت ابوبکر، در هیچ جنگی شرکت نکرد و هیچ گاه ابوبکر را تأیید نکرد؛ اما در مدینه به حل و عقد احکام شریعت و مشکلات مردم مشغول بود؛ (12) برای مثال؛ وقتی ابوبکر و عمر، حکم شراب خواری را که علم به حرمت شراب نداشته، ندانستند و از علی استمداد کردند؛ امام فرمود: اگر کسی از مهاجران و انصار، ادعایی مبنی بر قرائت آیه تحریم شراب بر این شخص ندارند، او را باید آزاد کرد. (13) چنان که در مواردی که ابوبکر و اعوانش مورد سوءالاتی از جانب جامعه یهود و نصاری قرار می گرفتند و نمی توانستند به سوءالات آنها پاسخ دهند، امام علی برای اینکه آنها گمان نکنند که اسلام برای سوءالات آنها پاسخی

ندارد، خود به میدان آمده و سوءالات آنها را پاسخ می گفتند. پاسخ امام علی به مرد یهودی، درباره (14). «مکان خداوند» که شیخ مفید آن را نقل کرده از همین دسته است

خلیفه دوم در سال شانزدهم هجرت، پس از فتح مداین، تصمیم گرفت که تاریخ اسلام را ثبت کند. امام علی به او پیشنهاد داد تا آغاز و مبدأ تاریخ اسلام را هجرت پیامبر اکرم، از مکه به مدینه قرار دهد. عمر این پیشنهاد را پذیرفت و دستور داد، تا تاریخ اسلام را بر اساس این مبدأ ثبت کنند: و فتحت المدائن، و قيل ان ذلك كان في سنة 16، و فيها اרך عمر الكتب و اراد ان يكتب التأريخ منذ مولد رسول الله، ثم قال: من المبعث، فاشار عليه علي بن ابيطالب ان يكتبه من الهجرة، فكتبه من (18).الهجرة

در سال 19 هجری، عمر با اصحاب پیامبر، بر سر تقسیم زمین های کوفه به مشورت پرداخت. برخی پیشنهاد دادند که آن ها را بین نسل حاضر تقسیم کن. امام علی علیه السلام فرمود: اگر این زمین ها را بین نسل حاضر تقسیم کنی، برای نسل آینده چیزی نمی ماند؛ اما اگر این زمین ها در دست صاحبان شان باشد و به حکومت مالیات بدهند، هم برای نسل حاضر و هم برای آیندگان سود دارد. عمر این پیشنهاد را پذیرفت و چنین کرد

و شاور عمر اصحاب رسول الله فی سواد الکوفه، فقال له بعضهم: تقسمها بیننا، فشاور علیاً، فقال: ان قسمتها اليوم لم یکن امن یجیء بعدنا شیء، و لكن تقرّها فی ایدیهم یعملونها، فتکون لنا و لمن بعدنا. (19).فقال: وفقک الله! هذا الرأی

خلیفه دوم برای جلوگیری از اغتشاش و بروز اختلاف میان مسلمین، دو سیاست کلان را در شیوه مدیریتی خود اعمال می کرد؛ یکی اینکه به صحابه بزرگ پیامبر، از جمله امام علی علیه السلام و یاران نزدیکش اجازه خروج از مدینه را نمی داد؛ مگر در موارد اضطراری و استثنایی، مثل فریضه حج، و دیگر اینکه استانداران خود را زود به زود تغییر می داد تا هوس قدرت یافتن و شورش در سر نیرووراند. در عین حال، خلیفه دوم نسبت به خلیفه اول و سوم، خود بیشتر از مدینه خارج می شد و به نقاط مختلف قلمروی کشورش سر می زد. نکته حایز اهمیت اینکه اعتماد وی به امام علی به گونه ای

بود که در بسیاری موارد که تصمیم به خروج از مدینه می گرفت، امام علی را به عنوان جانشین خود در مدینه معرفی می کرد و از مردم می خواست که با وی همکاری کنند. متقابلاً امام علی نیز حکومت را از خلیفه دوم قبول می کرد، به ویژه این که بسیاری از سفرهای خلیفه دوم به خارج از مدینه، با مشورت امام علی تصمیم گیری می شد. ذیلاً به دو مورد از مواردی که خلیفه دوم امام علی را به عنوان جانشین خود در مدینه معرفی کرد، اشاره می کنیم

یکم. پس از اینکه امام علی مانع از شرکت مستقیم خلیفه دوم در جنگ ها شد، خلیفه تصمیم گرفت که سپاه مسلمین را از پشت مدیریت و تقویت کند. این امر، گاه مستلزم این بود که خلیفه خود از شهر خارج شود و تا نزدیکی جنگ پیش رود. از این رو یک بار وقتی قرار شد، برای سپاه اسلام، در جنگ قادسیه نیروی کمکی فرستاده شود، خلیفه دوم پس از مشورت با امام علی، خود نیز به همراه لشکریان برود. وی پیش از این دستور داد تا صحابه بزرگ پیامبر جمع شوند و سپس قضیه سفر خود را به آنها گفت و همان جا امام علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود در مدینه معرفی کرد. ابن اثیر در این خصوص می نویسد: ثم جمع وجوه اصحاب رسول الله و ارسل الى علي، و كان استخلفه (20) علی المدینه، فاتاه

دوم. وقتی ابو عبیده، بیت المقدس را گرفت، مردم این شهر از وی درخواست مصالحه، به رسم اهل شام کردند. ابو عبیده طی نامه ای از خلیفه دوم خواست تا خود به شام بیاید و صلح را انجام دهد. ابن ابی الحدید در این خصوص می نویسد: كان سبب قدوم عمر الى الشام، انّ اباعبیده حضر بیت المقدس، فطلب اهله منه ان یصالحهم علی صلح اهل مدن الشام، و ان یكون المتولی للعقد عمر بن الخطاب، فكتب اليه بذلك فسار عن المدینه... لما استمدّ اهل الشام عمر علی اهل فلسطين، استخلف علیاً (21)؛ وقتی خلیفه تصمیم به مسافرت به شام گرفت، مردم مدینه را جمع کرد و طی خطبه ای گفت: ای مردم! من از ترس خطر دشمنان برای مسلمانان، ناگزیر از سفر به شام هستم. علی بن ابیطالب را به جای خود در مدینه می گذارم، از او اطاعت کنید: ایها الناس! انی خارج الی الشام للامر الذی قد علمتم، و لولا انی اخاف علی المسلمین لما خرجت، و هذا علی بن ابیطالب بالمدینه... احتکموا الیه فی (22). امورکم و اسمعوا له و اطیعوا. أفهتّم ما امرتکم به؟ فقالوا: نعم، سمعاً و طاعتاً

یعقوبی می نویسد که عمر در این سفر، عثمان بن عفان را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد. (23)

همکاری یاران امام علی با خلیفه دوم به دستور امام

امام علی (ع) خود هرگز در جنگ های خلیفه دوم شرکت نمی کرد؛ اما به یاران خود اجازه شرکت در آنها را می داد. البته موارد کمی در تاریخ نقل شده که یاران آن حضرت در این خصوص، از وی استجازه داشته باشند؛ اما نظر به شخصیت آن یاران که نیک می دانیم در چنین امور مهمی هرگز بدون اجازه و مشورت با امام کاری انجام نمی دادند یقین داریم که آنها به اشاره امام در این امور شرکت می کردند. برخی یاران و صحابه راستین امام علی که با دستگاه خلافت خلیفه دوم همکاری می کرده اند، به این شرح اند

سلمان فارسی: وی از جانب خلیفه عمر، به استانداری مداین برگزیده شد. سلمان از پذیرش این 1. مسئولیت استنکاف کرد؛ ولی امام علی به او دستور داد تا بپذیرد و وی در نهایت به دستور امام علی به (24).مداین رفت

عمار یاسر: وی در فتح مصر، فرماندهی سواره نظام را بر عهده داشت. (25) پیش از این نیز، عمار 2. در جنگ یمامه که در زمان ابوبکر، علیه مسلمة برپا شد شرکت داشت. وی از جانب خلیفه دوم به (26).استانداری کوفه نیز گمارده شد

(28).مالک اشتر: وی در جنگ قادسیه حضور داشت (27) و نصیبین، به دست او فتح شد 3.

حذیفه بن یمان: وی در جنگ نهاوند شرکت داشت و پس از کشته شدن نعمان بن مقرن، 4. (29).فرماندهی لشکر اسلام را در دست داشت. وی همدان، ری و دینور را فتح کرد

عبد الله بن مسعود ثقفی: وی به همراه مثنی بن حارثه شیبانی به عراق، به قصد جنگ با کسری 5. رفت. کسری مرده بود و دخترش بوران به جایش نشسته بود. در این جنگ، پیروزی بزرگی نصیب (30). مسلمین شد

جریر بن عبدالله بجلي: وی در حمله به عراق و حیره، از فرماندهان سپاه بود؛ همچنان که در جنگ 6. (31). قادیسیه نیز از فرماندهان بود

همکاری یاران امام علی با خلیفه دوم موجب شد که کارهای عمومی جامعه مسلمین با مشکلات کمتری مواجه شود.

همکاری های امام علی با خلیفه سوم

امام علی در موارد زیادی نیز با خلیفه سوم، به اقتضای شرایط و رعایت مصالح، با خلیفه سوم همکاری می کردند. اوج این همکاری ها در جریان محاصره منزل عثمان است؛ زمانی که خلیفه سخت گرفتار است و کمترین یار و یآوری دارد. در چنین شرایطی امام علی به عثمان کمک می کند. مواردی از: این همکاری ها را از نظر می گذرانید

الف. واسطه شدن امام علی بین عثمان و مردم

در اواخر عهد خلافت عثمان، مردم سراسر قلمرو پهنای آن روز، از تبعیض ها و حیف و میل های عمال عثمان به ستوه آمدند. جرقه های اعتراض از گوشه و کنار بلند شده بود؛ ولی عثمان و عمالش، هیچ اعتنایی به این اعتراضات نمی کردند. مردم مدینه به برادران مسلمان خود در سایر شهرها نامه نوشتند و از آنها خواستند تا علیه عثمان جهاد کنند و او را از خلافت خلع کنند. (32) نخستین گروهی که به این ندا لبیک گفتند، مردم مصر بودند. آنها به مدینه آمدند و صریحاً از عثمان درخواست کردند تا توبه کند؛ در غیر این صورت شمشیرهای خود را به کار خواهند گرفت. برخی هم صریحاً (33). گفتند که قربۀ الی الله عثمان را می کشیم

عثمان از امام علی خواست تا با مردم صحبت کند و نگذارد که بر او بشورند. امام علی به این شرط که هر چه از جانب عثمان به مردم وعده می دهد، عثمان به آنها عمل کند، پذیرفت و مردم را به آرامش دعوت کرد. مصریان تعهدنامه ای از جانب عثمان نوشتند و از او خواستند تا آن را امضاء کند (34). و در پایان آن نوشتند که علی از جانب عثمان، ضامن اجرای همه تعهدات است

برخی منابع نوشته اند که تنها کسی که می توانست، از عهده این وساطت به خوبی برآید، امام علی علیه السلام بود؛ حتی دیگران قبل از امام علی خواستند که وساطت کنند؛ اما مردم آنها را قبول نداشتند. (35) به همین دلیل عثمان در مدت محاصره، تنها از امام علی درخواست کمک کرد. (36) ابن شبّه النمیری، در کتاب خود بابی را به استمدادهای عثمان از امام علی اختصاص داده است و به تفصیل به شرح کمک های امام علی به عثمان پرداخته است. (37) از سوی دیگر، از بس امام بین (38). مردم و عثمان واسطه شد، در بسیاری منابع لقب «متکلم القوم» را به او داده اند

عثمان در دوران محاصره، در شرایطی قرار داشت که خود نمی دانست چه می کند. او یک بار ابن عباس را فرستاد تا از امام علی بخواهد، از مدینه خارج شود و به ینبع محلی در اطراف مدینه برود تا مردم، دیگر به نام او شعار ندهند. امام قبول کردند و از مدینه خارج شدند. پس از مدتی، مردم در مدینه به عثمان فشار آوردند و عثمان به ناچار دوباره دست به دامان امام شد و برای حضرت پیغام فرستاد که به مدینه باز گردد. حضرت به مدینه برگشتند. پس دوباره ابن عباس را نزد امام فرستاد تا از حضرت بخواهد، از مدینه خارج شود. امام علی ناراحت شد و فرمود:

ای پسر عباس! عثمان جز این نمی خواهد که مرا چون شتر آب کیش سرگردان نگاه دارد؛ گاهی بروم و گاهی برگردم. یک باره پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که باز گردم، هم اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم؛ به خدا سوگند! آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم: یا ابن عباس! ما یرید عثمان الا ان یجعلنی جملاً ناضحاً بالغرب؛ اقبل و ادبر. بعث الی ان اخرج، ثم بعث الی ان اقدم، ثم هو الان یبعث الی ان اخرج، و الله لقد دفعت عنه حتی خشیت ان اکون آثماً (39).

این فراز نهج البلاغه نشان می دهد که امام علی، در نهایت همکاری با عثمان بوده است. تا جایی که خود امام را گمان بر آن رفت که افراط کرده باشد؛ کمک های امام به عثمان در شرایطی صورت گرفت که نزدیک ترین افراد به عثمان، مرگ و قتل او را آرزو می کردند تا پس از آن به مقاصد شوم خود لباس عمل بپوشانند.

ب. امام علی و فرستادن آب برای عثمان

در زمان محاصره عثمان، مردم به دستور طلحه، آب را به روی عثمان و خانواده اش بستند. (40) امام علی که در ملک خود در خارج مدینه بود، به طلحه پیام فرستاد و از وی خواست تا به عثمان اجازه دهد، تا از چاه متعلق به خودش - رومه - آب بردارد و از تشنگی هلاک نشود؛ اما طلحه زیر بار نرفت، وقتی محاصره کنندگان به شدت عمل خود افزودند و شرایط برای عثمان سخت تر شد، مروان، برای امام پیغام فرستاد و طلب آب کرد. امام با طلحه مذاکره کرد و چون طفره رفتن وی را دید، خشمگین شد تا آنجا که طلحه چاره ای جز موافقت نداشت. (42) سرانجام، امام علی به رغم مخالفت محاصره کنندگان، برای عثمان آب فرستاد. (43) عده ای از موالی بنی هاشم و بنی امیه نیز برای این کار (44). زخمی شدند

ج. مخالفت با قتل عثمان

وقتی به امام علی گزارش دادند که مردم کمر به قتل عثمان بسته اند، ایشان برای دفاع عثمان، به مقابله رویاروی با محاصره کنندگان به پاخاست و به فرزندان خود فرمود: شمشیرهای خود را بردارید و بر در خانه عثمان بایستید و اجازه ندهید، کسی به خلیفه دست یابد.

اذهبا بسیفکما حتی تقوما علی باب عثمان؛ فلا تدعا احداً یصل الیه. فرزندان حضرت در اجرای امر (45). پدر خود را به خانه عثمان

آنان نیز خود را به خانه عثمان رساندند و با مهاجمان به کارزار پرداختند تا آنجا که شد سر و صورت امام حسن (ع) در این ماجرا از خون گلگون گشت و سر قنبر غلام امام علی به سختی مجروح شد. (46) وقتی هم که امام علی خبر قتل عثمان را شنید، خود را به خانه عثمان رساند و به فرزندان

فرمود: در حالی که شما بر در خانه عثمان بودید، او چگونه کشته شد؟ آنگاه به یکی از آنها سیلی و به (47). دیگری مشت زد و با عصبانیت آنجا را ترک گفت

هـ امام علی و تدفین عثمان

داستان دفن عثمان، بسیار دردآورتر از قتل اوست. خلیفه مسلمین آن گونه زندگی کرد که مسلمین بر او شوریده و او را کشته و حال نماز خواندن بر او را ننگ می دانند و دفن او در قبرستان مسلمانان را جایز نمی شمردند. (48) جنازه عثمان سه شبانه روز، بر روی خاک ماند و کسی حاضر به دفن او نشد. روز سوم، امام علی واسطه شد و عده ای را مأمور کرد تا او را دفن کنند. مردم وقتی اطلاع یافتند که قصد دارند عثمان را دفن کنند، دامن های خود را پر از سنگ کردند و بر سر راه جنازه اش نشستند. و جنازه عثمان را سنگ باران کردند. در نهایت عثمان را در «حشّ کوکب» که مکان دفن یهودی ها (49). بود، دفن کردند

:پی نوشت ها

1. اگر علی نبود عمر هلاک می شد.

الغدیر، ج 2، ص 158

ر.ک: الامامه و السیاسه، ج 1، صص 28 33.

وی، یکی از بزرگ ترین و مشهورترین علمای اهل سنت است که کتاب مشهورش «الصحيح» در 3. بین اهل سنت به تالی تلو قرآن معروف است

ارشاد الساری، ج 1، ص 28 نقل از: محمدصادق نجمی، سیری در صحیحین، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ 5، 1376)، ص 59

صحیح البخاری، ج 3، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ح 1456، (بیروت، دار الفکر، 1418)، 4. ص 74

صحیح البخاری، ج 3، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ص 74؛ الامامه و السیاسه، ج 1، ص 32.

- ر.ک: جلیل تاری، «عصر تأویل»، مندرج در: تاریخ اسلام (زیر نظر صادق آیینہ وند)، (قم: 6. معارف، چ 1، 1381)، صص 140 142
7. تأریخ الیعقوبی، ج 2، صص 14 15
8. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 33
9. برای اطلاع تفصیلی از جریان ردّه، ر.ک: تاریخ طبری، ج 3، ص 107 به بعد
10. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 1، ص 97
11. البدایه و النهایه، ج 6، ص 315
12. قزوینی رازی، بعض مثال النواصب، ص 310
13. تهذیب الاحکام، ج 10، ص 108
14. ر.ک: الارشاد، ج 1، ص 108
15. نهج البلاغه، خ 134، ص 133
16. نهج البلاغه، خ 146، ص 141 142
17. برای اطلاع تفصیلی از این موارد، ر.ک: الفتوح، ج 2، ص 78؛ واقدی، فتوح الشام، ص 108؛
- مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 318
18. تأریخ الیعقوبی، ج 2، ص 35
19. تأریخ الیعقوبی، ج 2، ص 43
20. الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 309
21. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 403
22. الفتوح، ج 1، ص 225

23. تأريخ اليعقوبی، ج 2، صص 36 37 23.
24. سید جعفر مرتضی عاملی، فصلنامه تاریخ، س 1، ش 3، ص 37 24.
25. الفتوح، ص 135 25.
26. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ح 38، نقل از: ابن اثیر، اسد الغابه، ج 3، ص 311 26.
27. دینوری، اخبار الطوال، ص 120 27.
28. الفتوح، ج 1، ص 34 28.
29. اسد الغابه، ج 1، صص 442 443 29.
30. تأريخ اليعقوبی، ج 2، ص 31 30.
31. تأريخ اليعقوبی، ج 2، صص 31 32 31.
32. سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، (تهران: منیر، چ 8، 1375)، ص 32. 217؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 380 32.
33. بلاذری، انساب الاشراف، ج 6، ص 211 33.
34. نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 229 230 34.
35. انساب الاشراف، ج 5، ص 111 35.
36. طبقات کبری، ج 3، ص 82 36.
37. تأريخ المدينه المنوره، ج 3، صص 1219 1223، نقل از: تاریخ خلفا، ص 181 37.
38. ابن عبد ربّه الاندلسی، العقد الفريد، ج 4، ص 106 38.
39. نهج البلاغه، خ 240، ق 1 و 2 39.

40. العقد الفريد، ج 4، ص 120.

41. الامامه و السياسه، ج 1، ص 57؛ نقش عايشه در تاريخ اسلام، ج 1، ص 269؛ انساب الاشراف، ج 6، ص 211.

42. نقش عايشه در تاريخ اسلام، ج 1، ص 269.

43. مروج الذهب، ج 2، ص 380؛ العقد الفريد، ج 4، ص 107؛ جلال الدين السيوطي، تاريخ الخلفاء، ص 149.

44. انساب الاشراف، ج 6، ص 185.

45. سيوطي، تاريخ الخلفاء، ص 149؛ انساب الاشراف، ج 6، ص 185.

46. الامامه و السياسه، ج 1، ص 62؛ نقش عايشه در تاريخ اسلام، ج 1، ص 272؛ مروج الذهب، ج 2، ص 381؛ العقد الفريد، ج 4، ص 107 و تاريخ الخلفاء، ص 149.

47. العقد الفريد، ج 4، ص 108؛ تاريخ الخلفاء، ص 149.

48. الامامه و السياسه، ج 1، صص 64 65.

49. تاريخ الطبري، ج 4، ص 138؛ الامامه و السياسه، ج 1، ص 64؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 73؛ جعفریان، تاريخ خلفاء، ص 187؛ نقش عايشه در تاريخ اسلام، ج 1، ص 275؛ العقد الفريد، ج 4، ص 105.

چرا زمانی که به خانه حضرت علی علیه السلام حمله شد و حضرت فاطمه در آن وضعیت قرار گرفتند و حضرت علی (ع) را نیز از خانه بردند، انصار و بنی هاشم چرا از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه دفاع نکردند؟

امیر مؤمنان علیه السلام دفاع نکردن صحابه (اعم از بنی هاشم و صحابه و انصار را) از اهل بیت و علت آن را در بعضی خطبه های خویش بیان کرده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم: الف: استغاثه علی علیه السلام به درگاه حق: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَأَكْفَنُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوَّلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي

الْحَقُّ أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مِتْ مُتَأَسِّفًا فَفَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي

....فَضَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ

نهج البلاغه، محمد عبده، ج 2، ص 202 خطبه 217 و الإمامة والسياسة، ابن قتيبة، ج 1 ص 134، و

مجمع الأمثال، أحمد بن محمد الميداني النيسابوري (متوفى 528)، ج 2، ص 282 و شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحديد، ج 6، ص 95 و ج 11، ص 109

خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و

کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوارترم، متحد

:گردیدند و گفتند

.حق را اگر توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، با غم و اندوه صبر کن و یا با حسرت بمیر

به اطرافم نگریستم، دیدم که نه یآوری دارم، و نه کسی که از من دفاع و حمایت می کند، جز خانواده

.ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد

نهج البلاغه، خطبه 217

ب: تَظَلَّم و دادخواهی علی علیه السلام

روی کثیر من المحدثین انه عقیب یوم السقیفه تالم وتظلم واستنجد واستصرخ حیث ساموه الحضور
والبیعه وانه قال وهو یشیر الی القبر (یا بن ام إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی)، وانه قال وا جعفر
.ولا جعفر لی الیوم واحمزتاه ولا حمزه لی الیوم

بسیاری از روایت کنندگان نقل کرده اند که او (حضرت علی علیه السلام) پس از ماجرای سقیفه
اظهار ناراحتی کرد و حق خود را خواسته و کمک طلبید و فریاد کشید؛ زیرا در نزد وی حاضر نشدند
و بیعت نکردند. و او در حالیکه رو به سوی قبر رسول خدا کرده بود گفت: "ای فرزند مادرم، این
قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند" و فرمود: وای جعفر من امروز جعفر ندارم؛
!!!وای حمزه؛ من امروز حمزه ندارم

ابن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655
هـ)، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 65، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیه

-. بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م

:همین مضامین در کتب شیعه نیز به وفور آمده است

:ج: بیعت تحمیل شده با یادی از خویشان

فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا مَعِيَ مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْهَلَاكِ؛ وَلَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمِّي حَمْرَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبَايَعْ كَرَهَا وَلَكِنِّي بُلَيْتُ بِرَجُلَيْنِ حَدِيثِي عَهْدٍ

بِالْإِسْلَامِ الْعَبَّاسِ وَعَقِيلٍ، فَضَنَنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي عَنِ الْهَلَاكِ، فَأَغْضَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، وَتَجَرَّعْتُ رِيقِي

.عَلَى الشَّجَى وَصَبَرْتُ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ، وَأَلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشِّفَارِ

الحسنی الحسینی، رضی الدین أبی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس

(متوفای 664هـ)، کشف المحجّة لثمره المهجّة، ص 249، ناشر: بوستان کتاب - قم، الطبعة الثانية،

1375ش ؛

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 30 ص 15، تحقیق: محمد الباقر البهبودی،

ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م

امیر مؤمنان فرمود: نگاه کردم که نه کمک کاری دارم و نه یاری کننده ای؛ پس خواستم که خاندان

خود را از نابودی حفظ کنم؛ و اگر برای من پس از رسول خدا عمویم حمزه و جعفر بودند با زور

بیعت نمی کردم؛ ولیکن من مبتلا به دو نفر تازه مسلمان شدم؛ عباس و عقیل؛ پس خواستم که خاندان

خود را از نابودی حفظ کنم؛ چشم خود را با وجود خار (در آن) بستم و آب دهان را با وجود تیغ

فرو بردم و بر چیزی تلخ تر از علقم (گیاهی تلخ) صبر کردم؛ و بر چیزی درد آور تر از تیغ برای

قلب، صبر نمودم

د: شکوه علی علیه السلام از کمی یاران

فَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ [وَعَضِبَ مِنْ قَوْلِهِ] فَمَا يَمْنَعُكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ حِينَ بُوِيعَ أَخُو تَيْمٍ بْنُ مُرَّةَ وَأَخُو

بَنِي عَدِيٍّ بْنُ كَعْبٍ وَأَخُو بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَهُمَا أَنْ تُقَاتِلَ وَتَضْرِبَ بِسَيْفِكَ وَأَنْتَ لَمْ تَخْطُبْنَا خُطْبَةً مُنْذُ كُنْتَ

قَدِمْتَ الْعِرَاقَ إِلَّا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ عَنْ مَنَبَرِكَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَمَا زِلْتُ مَظْلُومًا

مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَضْرِبَ بِسَيْفِكَ دُونَ مَظْلَمَتِكَ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ (علیه السلام) يَا ابْنَ قَيْسٍ [قُلْتَ فَاسْمَعْ الْجَوَابَ] لَمْ يَمْنَعْني مِنْ ذَلِكَ الْجُبْنُ وَلَا كَرَاهِيَةُ

لِلِقَاءِ رَبِّي وَأَنْ لَا أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِي مِنَ الدُّنْيَا وَالْبَقَاءِ فِيهَا وَلَكِنْ مَنَعَنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ

رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَعَهْدُهُ إِلَيَّ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِمَا أَلُمُّهُ صَانِعُهُ بِي

بَعْدَهُ فَلَمْ أَكُ بِمَا صَنَعُوا حِينَ عَايَنْتُهُ بِأَعْلَمَ مِنِّي وَلَا أَشَدَّ يَقِينًا مِنِّي بِهِ قَبْلَ ذَلِكَ بَلْ أَنَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ

(صلى الله عليه وآله) أَشَدُّ يَقِينًا مِنِّي بِمَا عَايَنْتُ وَشَهِدْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ

قَالَ: إِنَّ وَجَدْتَ أَغْوَانًا فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَغْوَانًا فَكُفِّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَجِدَ

عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي أَغْوَانًا وَأَخْبَرَنِي (صلى الله عليه وآله) أَنَّ أَلُمُّهُ سَتَحَذُّلُنِي وَتُبَايَعُ

غَيْرِي وَتَتَّبِعُ غَيْرِي وَأَخْبَرَنِي (صلى الله عليه وآله) أَنِّي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنَّ أَلُمُّهُ سَيَصِيرُونِ

مِنْ بَعْدِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَمَنْ تَبِعَهُ وَالْعِجْلِ وَمَنْ تَبِعَهُ إِذْ قَالَ لَهُ مُوسَى يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا.

أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي. قَالَ يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَقَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي وَإِنَّمَا [يَعْنِي] أَنْ مُوسَى أَمَرَ

هَارُونَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَيْهِمْ أَنْ ضَلُّوا فَوَجَدَ أَغْوَانًا أَنْ يُجَاهِدَهُمْ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَغْوَانًا أَنْ يَكُفَّ يَدَهُ

وَيَحْقِنَ دَمَهُ وَلَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ] وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقُولَ لِي ذَلِكَ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ ص [لِمَ] فَرَّقْتَ بَيْنَ أَلُمُّهُ

وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَقَدْ عَهِدْتُ إِلَيْكَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَغْوَانًا أَنْ تَكُفَّ يَدَكَ وَتَحْقِنَ دَمَكَ وَدَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ

وَشِيعَتِكَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَالَ النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَأَنَا مَشْغُولٌ بِرَسُولِ

اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَغُسْلِهِ وَدَفْنِهِ ثُمَّ شُغِلْتُ بِالْقُرْآنِ فَالَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَرْتَدِيَ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى

أَجْمَعَهُ [فِي كِتَابٍ] فَفَعَلْتُ ثُمَّ حَمَلْتُ فَاطِمَةَ وَأَخَذْتُ بِيَدِ ابْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَلَمْ أَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ

بَدْرٍ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَّا نَاشَدْتُهُمُ اللَّهَ فِي حَقِّي وَدَعَوْتُهُمْ إِلَيَّ نُصْرَتِي فَلَمْ يَسْتَجِبْ

لِي مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي

أَصُولُ بِهِ وَلَا أَقْوَى بِهِ أَمَّا حَمْزَةُ فَقُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَمَّا جَعْفَرٌ فَقُتِلَ يَوْمَ مَوْتِهِ وَبَقِيَتْ بَيْنَ جَلْفَيْنِ جَافَيْنِ

ذَلِيلَيْنِ حَقِيرَيْنِ [عَاجِزَيْنِ] الْعَبَّاسُ وَعَقِيلٌ وَكَانَا قَرِيبَيِ الْعَهْدِ بِكُفْرِ فَأَكْرَهُونِي وَفَهَرُونِي فَقُلْتُ كَمَا قَالَ

هَارُونَ لِأَخِيهِ - ابْنِ أُمٍّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلْيَ بِهَارُونَ أَسْوَأَ حَسَنَةً وَلِيَ بِعَهْدِ رَسُولِ

اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حُجَّةٌ قَوِيَّةٌ

اشعث بن قیس که از سخن علی علیه السلام خشمگین بود گفت: ای پسر ابوطالب! چرا هنگامی که

افرادی از تیم بن مرّه و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنو امیه با ابوبکر بیعت کردند، ننگیدی و

شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده ای در هر سخن و خطبه ای که با ما داشته ای نبوده که

در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان

سزاوارترم، از پگاه درگذشت رسول خدا همواره به من ستم شده است»؛ پس چرا در دفاع از حقت

!شمشیر نزدی؟

علی علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! گفתי و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که

مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در

آن است بهتر می باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا با من

بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مرا از آنچه امت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر

داده بود؛ بنابراین هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می دانستم که رسول

خدا صلی الله علیه و اله و سلم به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه

وصیت و سفارشی به من دارید؟

فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که

». «برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی

جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا

خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی، و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت

همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون گفت: ای

هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی، آیا می خواستی مرا نافرمانی کنی؟!

«گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند» و گفت: ای برادر! مرا سرزنش

مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی! یعنی هنگامی که

موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان

جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده شان نسازد. و من

ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من چنین گوید که: چرا میان امت

پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی، به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون

خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی؟

پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم به ابوبکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون نهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در باره حَقِّم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همه آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند: سلمان، ابوذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند»، هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم حجتی

!.نیرومند

الهلالى، سليم بن قيس (متوفى 80هـ)، كتاب سليم بن قيس الهلالى، ص 666، ناشر: انتشارات هادى -

قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.

المجلسى، محمد باقر (متوفى 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 29، ص 468، تحقيق: محمد الباقر

البهبودى، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م

:و در سخنى ديگر فرمود

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُوَيْعِ أَخَوَيْتَيْمِ الَّذِي عَيَّرْتَنِي بِدُخُولِي فِي بَيْعَتِهِ

أَرْبَعِينَ رَجُلًا كُلُّهُمْ عَلَى مِثْلِ بَصِيرَةِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ قَدْ وَجَدْتُ لَمَّا كَفَفْتُ يَدِي وَلَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ وَلَكِنْ لَمْ

أَجِدْ خَامِسًا [فَأَمْسَكْتُ] قَالَ الْأَشْعَثُ فَمَنْ الْأَرْبَعَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْمَانُ أَبُو ذَرٍّ

وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ بْنُ صَفِيَّةَ قَبْلَ نَكْثِهِ بَيْعَتِي فَإِنَّهُ بَايَعَنِي مَرَّتَيْنِ أَمَّا بَيْعَتُهُ الْأُولَى الَّتِي وَفَى بِهَا فَإِنَّهُ لَمَّا بُوَيْعَ أَبُو

بَكْرٍ أَتَانِي أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَبَايَعُونِي [وَفِيهِمُ الزُّبَيْرُ] فَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا عِنْدَ بَابِي

مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ فَمَا وَفَى لِي وَلَا صَدَقَنِي مِنْهُمْ أَحَدٌ غَيْرُ أَرْبَعَةٍ سَلْمَانَ وَأَبُو [أَبِي] ذَرٍّ

....وَالْمِقْدَادُ وَالزُّبَيْرُ

قسم به کسی که دانه را شکافت و مردمان را خلق کرد اگر روزی که با ابوبکر بیعت شد - که تو به

خاطر آن بر من عیب می گیری - چهل سرباز داشتم که هر کدام بینش آن چهار نفر را که یافتم

داشتند، به طور قطع دست خود را کوتاه نمی نمودم و در مقابل این قوم می ایستادم؛ ولیکن من

پنجمی (برای این چهار نفر) پیدا نکردم؛ پس (خود را) نگاه داشتم

اشعث گفت: این چهار نفر چه کسانی بودند یا امیر المومنین؟ فرمود: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن

صفیه پیش از شکستن بیعت من؛ پس بدرستی که او با من دو بار بیعت کرد؛ بار اول همان بود که به

آن وفا کرد؛ هنگامی که با ابوبکر بیعت کردند چهل نفر از مهاجرین و انصار به نزد من آمدند و با من

بیعت کردند و زبیر در میان ایشان بود. به آن ها دستور دادم که فردا صبح با سری تراشیده همراه با

سلاح درب خانه من جمع شوند؛ کسی از ایشان به وعده خود برای من وفا نکرد و کسی از ایشان مرا

....تصدیق نکرد؛ مگر چهار نفر؛ سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای 80هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص 669، ناشر: انتشارات هادی -

قم، الطبعة الأولى، 1405هـ.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111هـ)، بحار الأنوار، ج 29، ص 471، تحقیق: محمد الباقر

البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م

:و نیز فرمود

ثُمَّ أَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَابْنَيْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَدُرْتُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَأَهْلِ السَّابِقَةِ فَنَاشَدْتُهُمْ حَقِّي
وَدَعَوْتُهُمْ إِلَيَّ نُصْرَتِي فَمَا أَجَابَنِي مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةُ رَهْطٍ سَلَمَانُ وَعَمَّارٌ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ... لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ
...بُيْعِ أَخَوَاتِي أَرْبَعِينَ رَهْطًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَيَّ أَنْ أُبْلِيَ عَذْرِي

دست فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را گرفته و نزد اهل بدر و سابقین رفتم و آنان را بر گرفتن حق

خودم قسم داده و به یاری خویش دعوت کردم؛ کسی از ایشان جز چهار نفر به من پاسخ نداد؛ سلمان

و ابوذر و مقداد و زبیر؛ افرادی که برای کمک به آنان دل بسته بودم همه رفتند... قسم به کسی که

محمد را به حق فرستاد اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد چهل نفر می یافتم در راه خدا می

جنگیدم تا وظیفه ام را انجام داده باشم

الطبرسی، أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب (متوفای 548هـ)، الاحتجاج، ج 1 ص 98، تحقیق:

تعليق وملاحظات: السيد محمد باقر الخراسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف،

1386 - 1966 م

:و در روایت دیگری فرمود

أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَهُمْ أَعْدَاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تُتَوَلَّوْا

إِلَى الْحَقِّ وَتُنِيبُوا لِلصِّدْقِ فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْقِ وَآخَذَ بِالرِّقِّ اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

قسم به خدا اگر به اندازه تعداد یاوران طالوت یا تعداد اهل بدر نیرو داشتم و ایشان با شما دشمنی می

کردند (یاور من می شدند) شما را با شمشیر می زدم تا به حق باز گردید و به راستی میل کنید؛ پس

.آن بهتر بود برای جمع کردن فاصله ها و نگهداشتن آرامش

الکلینی الرازی، أبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ)، الأصول من الکافی، ج 8

. ص 32، ناشر: اسلامیه ، تهران ، الطبعة الثانية، 1362 ش

امیرالمومنین (ع) و خانواده

منبع: برگرفته از مقاله «اخلاق خانوادگی در رفتار و گفتار حضرت علی علیه السلام» از محمدجواد رحمانی

این نوشتار مجموعه کوچکی از رفتار و گفتار امیرمؤمنان علی (ع) درباره اخلاق خانوادگی است که در آن ابتدا به اقتصاد و مدیریت منزل پرداخته سپس به رفتار و گفتار ایشان در رابطه با همسر اشاره گردیده است.

اقتصاد خانواده -1

الف) تامین هزینه زندگی

یکی از اصول مهم در مدیریت منزل، تامین هزینه زندگی است. مرد باید با کار و تلاش فراوان، نیازهای اقتصادی خانواده را برطرف سازد تا سربار جامعه نگردند.

امیرمؤمنان علی (ع) با کار و تلاش و حفر چاه و درختکاری و احداث باغ در منطقه ینبع در اطراف مدینه توانست سرمایه فراوانی بدست بیاورد؛ هزار برده آزاد کند و برای عمه ها و خاله های خود خانه بخرد و زنان و فرزندان خود را آبرومندانه اداره کند. وصیت نامه حضرت به عنوان نامه 24 نهج البلاغه در تاریخ ثبت گردیده است. در آن دستور العمل اقتصادی برای اداره زنان و فرزندان خود

تاکید می کند که درخت ها و زمین ها را نفروشد بلکه با درآمد سالانه آن نیازهای اقتصادی خانواده [1] آن حضرت را بر طرف سازند

(ب) تعدیل و میانه روی در مصرف

اعتدال و میانه روی در هر کاری مقبول و پسندیده است و میانه روی در امر اقتصاد و خرج کردن درآمدهای خانواده می تواند راحتی و آسایش طولانی تری را برای خانواده به ارمغان بیاورد. در اهمیت اعتدال و میانه روی همین بس که امام علی (ع) در لحظات پایان عمر گرانقدر خود به فرزندش امام حسن (ع)، او را به میانه روی در زندگی سفارش می کند؛ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيٌّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَابْنُ عَمِّهِ وَصَاحِبِهِ... وَاقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ [2]... این آن چیزی است که علی بن ابیطالب برادر رسول خدا و پسر عمویش و همنشینش وصیت می کند... پسر جانم در زندگانی راه اعتدال و میانه روی را پیش گیر

گاهی حضرت امیر درمواقع بی پولی رویه ای بکار می بردند که معمولاً بسیاری از مردم آنگونه عمل نمی کنند آن هم صبر کردن تا زمانیکه پولی بدست ایشان برسد در حالیکه افراد معمولاً با قرض کردن و یا خرید نسیه مانند ایشان عمل نمی کنند، نمونه ای از عمل حضرت اینگونه نقل گردیده است؛ رُوی اَنْ عَلِیَّ (ع) اجْتَارَ بِقَصَّابٍ وَ عِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِیْنٌ فَقَالَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِیْنٌ اِشْتَرِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَیْسَ الثَّمَنُ حَاضِرًا فَقَالَ اَنَا اَصْبِرُ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لَهُ اَنَا اَصْبِرُ عَنْ اللَّحْمِ [3] روایت شده است روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام از مقابل قصابی عبور می کردند، قصاب به حضرت عرض می کند: ای امیرمؤمنان گوشت خوبی است از آن بخرید اما حضرت می فرماید: پولی برای خرید

ندارم قصاب عرض می کند من برای گرفتن پولش صبر می کنم. حضرت می فرمایند: من در برابر خوردن گشت صبر می کنم.

(ج) رابطه گناه و درآمد

خانواده ها سعی می کنند تا راهی برای افزایش درآمدهای خود پیدا کنند اما گاهی نیز مسائلی پیش می آید که باعث می شود درآمد خانوار کم شود. این در حالی است که معمولاً افراد دلیل این اتفاقات را نمی دانند اما امام علی (ع) دلیل آن را وجود گناهان معرفی می کنند؛ ... تَوَقُّوا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَلَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا بِذَنْبٍ... قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا ... [4] عَنْ كَثِيرٍ

خود را از گناهان دور کنید زیرا هیچ بلا و هیچ کم شدن رزق و روزی نیست مگر بخاطر گناهان... خداوند متعال می فرماید: هر مصیبتی به شما می رسد، به خاطر کارهایی است که کرده اید. و خدا [6] بسیاری از گناهان را عفو می کند.

مدیریت خانه - 2

در اینکه مدیریت منزل با چه کسی است نظرات مختلفی وجود دارد اما طبق فرموده حضرت امیر مدیریت منزل با مرد است؛ كُلُّ امْرِئٍ تُدَبِّرُهُ امْرَأَةٌ فَهُوَ مُلْعُونٌ [5] هر کس که امورش را زنی بگرداند و مدیریت کند ملعون است. طبیعی است مراد حضرت کسانی نیستند که کسی را غیر از همسر خود ندارند و خودشان بدلائیل مختلف قادر به کسب درآمد و مدیریت منزل نمی باشند مانند افراد بیمار

در ارتباط با همسر -3

:چگونگی رفتار با همسر -3-1

قرآن کریم می فرماید: و عاشروهنّ بالمعروف «نساء 18» با زنان به نیکویی زندگی کنید

:الف) روابط اجتماعی آنان

[12.05.22 10:05] ,هوالمحبوب

از آنجایی که مرد مسئولیت هدایت خانواده را به عهده دارد بنابراین باید مواظب رفت و آمدهای همسر خود نیز باشد تا مبادا در رفت و آمدهای خود دچار وسوسه های شیطان شده و از راه به در شود؛ حضرت امیر در یک دستور العمل اخلاقی، اجتماعی خطاب به فرزندش می نویسد: وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ يَا هُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَكَيسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدِّ مِنْ [6]إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ

زنان را روی پوشیده دار تا چشمشان به مردان نیفتد، زیرا حجاب، زنان را بیش از هر چیز از گزند نگه دارد. خارج شدنشان از خانه بدتر نیست از این که کسی را که به او اطمینان نداری به خانه در آوری. اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسد چنان کن

:ب) غیرت ورزی

یکی از خصلت‌هایی که خداوند متعال در نهاد مردان به ودیعت گذاشته است غیرت و رزیدن نسبت به ناموس و محارم خویش است که خودبخود جلوی بسیاری از مفاسد و ناهنجاری‌های اجتماعی را می‌گیرد اما گاه می‌شود که این ویژگی در فرد بدلائل گوناگون ضعیف می‌شود. حضرت امیر این افراد را اینگونه مورد سرزنش و لعن خود قرار می‌دهد. یا أَهْلَ الْعِرَاقِ نُبِّئْتُ أَنَّ نِسَاءَكُمْ يُوَافِينَ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَغَارُ [7] ای اهل عراق شنیده‌ام که زن‌های شما در راه رفتن با مردها برخورد پیدا می‌کنند آیا خجالت نمی‌کشید خدا لعنت کند بی‌غیرت‌ها را.

(ج) غیرت نابجا ممنوع

درست است که غیرت و رزیدن مطلوب است اما گاه خود بعنوان معضلی بزرگ جلوه می‌کند و آن زمانی است که در موضعی غیر از موضع خود بکار گرفته شود؛ حضرت امیر استفاده نابجا از غیرت را بعنوان خطر اینگونه مطرح می‌کند؛ إِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيبِ [8] امیرمومنان (ع) به امام حسن (ع) می‌فرمایند: بپرهیز از غیرت بی‌جا (و سختگیری نامعقول و احیاناً متهم کردن همسر) زیرا این کار زن پاکدامن را به آلودگی گرایش می‌دهد.

(د) محدوده اختیارات زن

یکی دیگر از روایای ارتباط با زن محدوده اختیارات و قدرت اعمال نظر زنان در زندگی است، این مطلب را می‌توان در قسمت مدیریت منزل هم ذکر کرد زیرا به نحوی اختیار داشتن زن و محدوده آن در نحوه مدیریت منزل بسیار تأثیرگذار خواهد بود. امیر مؤمنان محدوده اختیارات زن را اینگونه به

فرزند خود گوشزد می نمایند؛ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ يَا بُنَيَّ إِذَا قَوَيْتَ فَاقُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُمْلِكَ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَافْعَلْ فَإِنَّهُ أَذْوَمُ لِحِمَالِهَا وَارْخَى لِبَالِهَا وَأَحْسِنْ لِحَالِهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا لِيَصْفُوَ عَيْشُكَ [9] حضرت امیر مومنان در سفارش خود به محمد حنفیه فرمودند: ... اگر بتوانی که زن را بیش از آنچه مربوط به خود اوست اختیار ندهی انجام ده چرا که این کار جمال زن را پیوسته و خاطرش را آسوده و حال او را نیکو می کند. همانا زن گل است نه کارفرما با او به هر حال مدارا کن و نیکو برخورد نما تا زندگی تو باصفا شود.

ه: (خوش رویی با همسر

حضرت در ضمن بیاناتی که راجع به صفات ناپسند برخی زنان همانند تکبر و خودپسندی، ناشکری و بی صبری و مانند اینها ایراد نمود و توصیه فرمود که مراقب زن ها باشید تا به هلاکت نیفتند و سرپرستی خانواده را به آنان نسپارید و فرمودند: فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا لِيَصْفُوَ عَيْشُكَ [10] با زن ها در هر حال مدارا کنید (سخنان تند و زشت بر زبان نیاورید) شاید (در اثر این نیکویی شما) آنها کارهای خود را اصلاح کنند.

[12.05.22 10:05] ,هوالمحجوب

کمک به همسر -3- 2-

برخی از مردان فکر می کنند چون در خارج از منزل مشغول کار و تلاشند وقتی به منزل می آیند دیگر نباید هیچ کاری را انجام دهند و خود را بسیار خسته نشان می دهند. برخی دیگر نیز کار در منزل و کمک به همسر را زشت می شمردند و آن را عار و ننگ می دانند اما سیره رفتاری امیر مؤمنان

علی (ع) خلاف هر دو دسته فوق بوده است، ایشان با آن همه مشغله ای که در زمان حیات رسول گرامی اسلام داشتند (شرکت در جنگهای گوناگون، رفتن به مأموریت هایی که پیامبر او را می فرستاد و...) با این حال در کارهای منزل کمک کار بی بی دو عالم فاطمه زهرا (س) بودند. نمونه هایی از آن ها اینگونه در تاریخ نقل شده است؛ الف) **كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَحْتَطِبُ وَيَسْتَقِي وَ** [يَكْنُسُ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ (س) تَطْحَنُ وَ تَعْجِنُ وَ تَخْبِزُ] 11

امام صادق (ع) فرمودند: حضرت امیر (ع) هیزم تهیه می کرد و از چاه آب برای منزل می آورد و جاروب می کرد و حضرت فاطمه (س) نیز گندم را آرد می نمود و خمیر می کرد و نان می پخت. (پس کار در منزل برای مرد عار نیست گرچه از نظر تقسیم کار به عهده زن است که کار منزل را بعهده گیرد)

تقسیم کار با همسر 3-3

یکی از عوامل سعادت و شادابی خانواده تقسیم کار و تعیین حدود و وظایف زن و شوهر است؛ **تَقَاضَى عَلَى وَ فَاطِمَةُ (ع) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي الْخِدْمَةِ فَقَضَى عَلَى فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَا دُونَ الْبَابِ وَ قَضَى عَلَى عَلِي (ع) بِمَا خَلْفَهُ قَالَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (س) فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَكْفَأُنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَحْمِلَ رِقَابَ الرِّجَالِ [12]** امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل می کند که فرمودند: حضرت امیر با حضرت زهرا (ع) راجع به تقسیم کار از پیامبر نظر خواستند پیامبر (ص) فرمودند: کارهای تا دم درب خانه به عهده فاطمه و کارهای پشت درب خانه بر عهده علی باشد. حضرت زهرا فرمودند: از این تصمیمی که پیامبر گرفت و مرا از سر و کار داشتن با مردها بی نیاز کرد. آنقدر شادمان شدم که جز خدا کسی نمی داند.

عدالت بین همسران 3- 4

درست است که تعدد زوجات یکی از راههای جدی مقابله با مفاسد اجتماعی است اما شرایط و مقررات خاص خودش را دارد که یکی از آنها عدالت رفتاری میان همسران است و قرآن کریم در این باره در آیه 3 سوره نساء هشدار داده است که اگر نمی توانی رعایت عدالت کنی نباید چند زن اختیار کنی. حضرت امیرمومنان چون همسران متعدد داشتند عدالت را دقیقاً میان آنها رعایت می نمودند. هنگامی که شبی نوبت یکی از آنها بود حتی وضوی خود را هم در خانه او می گرفت یعنی [13] عدالت رفتاری را حتی در وضو گرفتن نیز رعایت می فرمودند.

هدیه برای خانواده 3- 5

یکی از راههای مهم ایجاد عطوفت و مهربانی بین اعضای خانواده و جلب قلوب، هدیه دادن است که حضرت امیر از این نکته مهم نیز غافل نبوده اند؛ *الْهَدِيَةُ تَجْلِبُ الْمَحَبَّةَ* [14] هدیه دادن، دوستی را به دنبال می آورد.

نکات مهم

حضرت امیر نه تنها در زمان حیات خود به فکر درآمد خانواده خویش بودند بلکه با وصیت نامه 1- ای در باره نخلستان ها منبع درآمدی را هم برای بعد از فوت خویش برای خانواده خود بجای گذاردند.

گناهان انسان بر رزق و روزی او تاثیر دارند و باعث کم شدن آن می شوند 2-

غیرت ورزی مردان یکی از راههای حفظ پاکدامنی زنان است اما باید توجه داشت که استفاده -3
نابجا از غیرت اثر عکس بجا می گذارد و باعث آلودگی دامن زنان می شود

برای اصلاح رفتار زنان تندى و خشونت جایی ندارد اما حضرت می فرمایند مدارا و چشم پوشی -4
از خطاهای آنان باعث اصلاح رفتار آنها خواهد شد

حضرت امیر با وجود مشغله فراوان اجتماعی، در کار منزل به حضرت زهرا کمک می کردند -5

:پی نوشت ها

دشتی، امام علی و اخلاق اسلامی، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین، ص 79 -[1]

شیخ مفید، أمالی المفید، وفات مؤلف: 413 ق، ناشر: کنگره شیخ مفید، ص 222 -[2]

حسن بن ابی الحسن دیلمی، إرشاد القلوب، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، -[3]
1412 هجری قمری / ج 1 ص 119

شیخ صدوق، الخصال، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، 1403 هجری -[4]
قمری / ج 2 ص 616

کافی 518/5 ثقة الاسلام کلینی، الکافی، 8 جلد، دار الکتب الإسلامیة تهران، 1365 هجری - [5]
(شمسی)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، 1 جلد، انتشارات دار الهجره قم / نامه 31 - [6]

علامه مجلسی، بحار الأنوار، 110 جلد، مؤسسه الوفاء بیروت - لبنان، 1404 هجری قمری / [7]
ج 76 ص 115

امام علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، 1 جلد، انتشارات دار الهجره قم / نامه 31 - [8]

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، 1413 هجری قمری / [9]
ج 3 ص 556

شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، 1413 هجری - [10]
قمری / ج 3 ص 556

[12.05.22 10:05], هوالمحجوب

ثقة الاسلام کلینی، الکافی، 8 جلد، دار الکتب الإسلامیة تهران، 1365 هجری شمسی / ج 5 - [11]
ص 86

محدث نوری، مستدرک الوسائل، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، 1408 هجری - [12]
قمری/ج 13 ص 48

دشتی / امام علی و اخلاق اسلامی / مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین / ص 304 - [13]

غرر الحکم: 316 - [14]

[12.05.22 10:07], هوالمحبوب

هر زمان که می شد در خانه کمک زهرايش می کرد

عده ها را پاک کرد. آرد را خمیر کرد. تنور را روشن کرد. نان را پخت. جارو هم کرد. سفره که انداخت لقمه گرفت برای بچه ها. آب از چاه کشید و... کارهای خانه را باید چه کسی انجام دهد؟! کار برای خدا باشد هر کس سبقت بگیرد برنده است. هر زمان که می شد در خانه کمک زهرايش «می کرد. «منبع: کافی جلد ۵

برخورد امیر مومنان با مردی که زنش را بیرون کرده بود..

سعد بن قیس همدانی گوید: در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام روزی او را در کنار دیواری دیدم. عرض کردم: ای امیر مومنان چرا در این هنگام (که هوا گرم و زمان استراحت است 9 بیرون آمدی؟

حضرت فرمود: بیرون نیامدم مگر اینکه مظلومی را یاری دهم یا به فریاد داد خواهی رسیدگی کنم در این هنگام بود که زنی به سوی او آمد که ترس و وحشت او را گرفته بود و نمی دانست به کجا مراجعه کند. نزد امام علیه السلام ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان! همسر من ستم و تعدی کرده و قسم یاد کرده است که مرا کتک زند. شما با من بیا و ما را صلح ده

حضرت سرش را پائین انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: نه و الله می روم تا اینکه مظلوم حقش را با صراحت و قاطعیت بگیرد. منزلت کجاست؟

. آن زن گفت: فلان جاست

. امام علیه السلام با او حرکت کرد تا به منزلش رسیدند. زن گفت: اینجا خانه ماست

حضرت کنار درب منزل ایستاد و بر اهل خانه سلام کرد. در این هنگام جوانی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد

امام علیه السلام به او فرمود: از خدا بترس و تقوا پیشه کن، تو همسر خودت را ترسانده ای؟

جوان گفت: مسائل خانوادگی ما چه ربطی به شما دارد؟ به خدا سوگند او را بخاطر سخن تو به آتش می کشم

امام علیه السلام همواره شمشیر خود را به همراه داشت. در این هنگام که جوان گستاخی کرد ضربه شمشیر حضرت را احساس کرد. آنگاه به او فرمود

من به تو امر به معروف نهی از منکر می کنم و تو رد می کنی ؟ همین آلاَن توبه کن و گرنه تو را . خواهم کشت

مردم به خدمت حضرت رسیدند و اطراف او جمع شدند

جوان جسور که طرف خود را شناخته و وحشت زده شده بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین ! مرا ببخش خداوند تو را مورد بخشش خود قرار دهد. به خدا سوگند فرش زمین خواهم شد تا همسرم پا بر روی من گذارد

در اینجا بود که امام علیه السلام به همسرش فرمود: به منزل وارد شود و شوهر داری کند و با خود این :آیه را تلاوت می کرد

. لا خیر فی کثیر من نجوئهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس

.خیر در سخنان آنان نیست مگر کسی که امر به صدقه یا کار خیری کند یا بین مردم را اصلاح نماید

حمد خدائی را که بوسیله من بین زن و مردی را اصلاح کرد. (محجۃ البیضاء، ج 4، 364

!علی (ع) شبی به زن بدکاره صد دینار کمک کرده

سی دینار هدیه دادند به پیامبر. در همان مسجد، رسول خدا صل الله علیه و اله بخشید به علی علیه السلام. از مسجد که بیرون آمد. زنی را دید که با حالی درمانده درخواست کمک کرد. علی صد دینارش را به زن بخشید. زن لکنت گرفت و در سیاهی شب چشمانش مردی را دید که در انتهای .کوچه ناپدید شد

صبح نشده شایعه پیچید. علی دیشب به زن بدکاره صد دینار کمک کرده. شب بعدی مردی درخواست کمک کرد. علی قدم آهسته کرد و صد دینار دوم را هم داد به همان مرد. شایعه ادامه داشت: علی دیشب به یک دزد صد دینار داده است

شب سوم بود و صد دینار سوم را هم به مردی داد که در مسیرش بود و در سکوت نگاه خاصی داشت. دوباره صبح وشایعه! علی دیشب به یک ثروتمند صد دینار داده است. بیکارها و منافقها ایستاده بودند تا علی هر کاری کند خرابش کنند

آمد نشست مقابل رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و اله حال علی را می دانست. خدا نیت های علی را می داند و جبرئیل خبر آورده بود که: خداوند صدقه هایت را پذیرفت. زن بدکاره به دعای تو توبه کرد وبا مردی ازدواج کرد. صد دینار شد خرج ازدواجش! مرد دزد توبه کرد و صد دینار شد سرمایه «اش! مرد ثروتمند هم اهل خمس و زکات نبود به نیت تو توبه کرد!» منبع: کتاب پدر

جلوه هایی از رفتار امام علی (ع) با خانواده و اطرافیان

حُسن همراهی

مرد یهودی در بیرون شهر، علی را دید. باهم همراه شدند تا رسیدند سر دوراهی. باید جدا می شدند. یهودی دید که او دارد همراهش می آید. تعجب کرد علی گفت: «این که همراهت می آیم، حسن همراهی است.» بدرقه اش کرد. یهودی بعدها در جستجوی دوست بیابانی اش به شهر رفت. تازه «فهمید علی علیه السلام کیست! مسلمان شد. به حسن اخلاق علی مسلمان شد.» منبع: کافی، جلد ۲

خلیفه مسلمانان را به کار واداشتی؟

علی داشت از کنار زن می گذشت، دید دارد به زحمت مشک آب را می برد و نفرین هم... رفت و گفت: «خانم بدهید من کمکتان کنم.» در مسیر زن به خلیفه ناسزا می گفت و علی علیه السلام در سکوت تا کنار خانه قدم برمی داشت. از میان حرف ها متوجه شد که همسر شهید است و یتیم دار. رفت و با دست پر آمد. زن دعا به جانش کرد و نفرین به جان علی

اجازه گرفت داخل خانه شد. زن تشکر کرد و شکایت از خلیفه! علی تنورشان را روشن کرد، نان پخت برایشان... زن تنایش گفت و ناسزا به علی علیه السلام! با بیچه هایش بازی کرد، برایشان لقمه «!گرفت. زن همسایه آمد. مرد را دید و شناخت. گفت: «خلیفه مسلمانان را به کار واداشتی؟

موقع رفتن علی از زن حلالیت طلبید و زن مبهوت و شرمنده حرف هایی بود که زده بود. علی علیه السلام همانی بود که نان و خرما هر شب کنار در خانه شان می گذاشت و زن همانی بود که نفهمیده بود.

!در عرب رسم نبود دخترداری

در عرب رسم نبود دخترداری. اما علی علیه السلام دخترانش را می نشاند روی پایش با آن ها بازی می کرد و نازشان را هم می خرید. چنان محترم بزرگشان کرده بود که وقتی زینب سلام الله علی ها وارد اتاق می شد حسین علیه السلام مقابلش بلند می شد

جلوه‌هایی از رفتار امام علی (ع) با خانواده و اطرافیان

ماهم مثل همه مسلمانان

عقیل برادر علی علیه السلام بود. فقر و قرض، زندگی را برای عقیل سخت کرده بود. آمد کوفه، به خانه برادرش علی. امام خوشحال از دیدن عقیل به حسن گفت: «برای عمویت پیراهن بیاور.» حسن پیراهن خودش را آورد و قابل عمو گذاشت. روز خوبی بود تا چشم که دو برادر بالای پشت بام نشستند و از قدیم و جدید صحبت کردند.

سفره شام را که انداختند. عقیل چشم به سفره دوخت و گفت: «غذا همین است؟ همه اش؟» علی علیه السلام بسم الله گویان سر سفره نشست و فرمود: «مگر این نعمت خدا نیست؟ شکر می‌کنم من» عقیل کلافه شده بود. با خودش نالید. پس از لذت غذای ناب خبری نیست حاجت خودم را بگویم و بروم. عقیل گفت: «قرض زیاد دارم. دستور بده بپردازند. برادرت را کمک کن.» علی نگاهش کرد و پرسید: «چقدر مقروضی.» امید به دل عقیل راه پیدا کرد زود گفت: «صد هزار درهم.» امام پاسخ داد: «چقدر زیاد. متاسفم برادر جان من این قدر پول ندارم. ولی وقتی سهمم را از بیت المال بگیرم کمکت خواهم کرد. صبر کن.» عقیل پرسید: «صبر کنم؟ از بیت المال و خزانه که دست توست بردار و بده.» امام دست از غذا کشید. عمیق برادرش را نگاه کرد و فرمود: «تعجب می‌کنم خزانه دولت به من و تو «چه ربطی دارد. ماهم مثل همه مسلمانان هستیم. من از حقوق خودم کمکت خواهم کرد

[12.05.22 10:07] ,هوالمحبوب

عقیل اصرارش زیاد شد؛ و امام اشاره کردند به بازاری که از بالای بام پیدا بود و یک پیشنهاد داد: «حالا که اصرار می‌کنی، در پایین صندوق‌هایی است. بازار خلوت شد برو صندوق‌ها را بشکن و بردار. پول‌های امانی بازاریان است.» عقیل تعجب کرد و با ناراحتی گفت: «عجب! پول مردم بیچاره‌ای که برایش زحمت کشیدند و با توکل به خدا اینجا گذاشتند را بردارم؟» امام از عقیل اعتراف گرفته بود. نفسی کشید و فرمود: «پس چه طور به من پیشنهاد می‌دهی از بیت المال بردارم»

عقیل کوتاه بیا نبود. امام پیشنهاد دوم را داد: «اگر حاضری شمشیر را بردار و برویم نزدیک کوفه. ثروتمندان و بازرگانان آنجا هستند. شیخون بزیم و ثروت زیادی را به دست بیاوری.» چشمان عقیل گرد شد و گفت: «برادر جان من برای دزدی نیامده‌ام. کمی از بیت المالی که در اختیار توست بده تا»
«قرضم را بدهم»

امام حرفش را که همان اول زده بود دوباره گفت: «اتفاقا مال یک نفر را بدزدی بهتر است از اینکه مال صدها مسلمان را بدزدی. چطور دزدیدن اموال یک نفر با شمشیر دزدی است، اما برداشتن مال»
«همه مردم نه!» «منبع: بحارالانوار، جلد ۹»

رفتار و گفتار امام علی (ع) در ارتباط با همسر

چگونگی رفتار با همسر:

قرآن: وعاشروهنّ بالمعروف «نساء ۱۸» ترجمه: با زنان به نیکویی زندگی کنید.

1. روابط اجتماعی آنان

از آنجایی که مرد مسئولیت هدایت خانواده را به عهده دارد بنابراین باید مواظب رفت و آمدهای همسر خود نیز باشد تا مبادا در رفت و آمدهای خود دچار وسوسه های شیطان شده و از راه به در شود؛ حضرت امیر در یک دستور العمل اخلاقی، اجتماعی خطاب به فرزندش می نویسد: زنان را روی پوشیده دار تا چشم شان به مردان نیفتد، زیرا حجاب، زنان را بیش از هر چیز از گزند نگه دارد. خارج شدن شان از خانه بدتر نیست از این که کسی را که به او اطمینان نداری به خانه در آوری. اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسد چنان کن.[1]

حضرت امیر در جایی دیگر مردانی را که در رفت و آمدهای اجتماعی زنان خود، مطیع آن ها هستند را سزاوار خشم و غضب خدا برمی شمرد و می فرماید: هر که در چهار چیز به حرف همسرش گوش کند خداوند به صورت او را در آتش می فکند. پرسیدند آنها چیست؟ فرمودند: در پوشیدن لباس نازک در رفتن به حمام ها (زیرا رعایت عفت کلام و بدن را نمی کنند) در رفتن به عروسی (زیرا رعایت حجاب و جدایی زنان و مردان نمی شود علاوه بر بدزبانی ها و چشم و هم چشمی ها و تفاخرهای بی جا) و نوحه خوانی ها (به طور کلی مرد باید مراقب رفت و آمدهای همسر خود باشد و او را از رفتن به مجالسی که زمینه ساز فساد و موجب وسوسه ی شیطان می باشد منع کند).[2]

۲. پرهیز در روابط زن و مرد نامحرم

از دیدگاه حضرت امیرمؤمنان یکی از راه های سلامت جامعه رعایت فرهنگ پرهیز و حرمت نهادن به جایگاه ارزشی زن و مرد است که در خطبه ی ۸۰ نهج البلاغه چنین می فرمایند: فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ [3] ترجمه آیتی: از زنان بد بپرهیزید و از زنان خوب حذر کنید و کار نیک را به خاطر اطاعت از آنان انجام مدهید، تا به کارهای زشت طمع نکنند.

۳. غیرت ورزی

یکی از خصلت‌هایی که خداوند متعال در نهاد مردان به ودیعت گذاشته است غیرت ورزیدن نسبت به ناموس و محارم خویش است که خودبخود جلوی بسیاری از مفاسد و ناهنجاری‌های اجتماعی را می‌گیرد اما گاه می‌شود که این ویژگی در فرد بدلائل گوناگون ضعیف می‌شود، که حضرت امیر این افراد را اینگونه مورد سرزنش و لعن خود قرار می‌دهد: ای اهل عراق شنیده‌ام که زن‌های شما در راه رفتن بامردها برخورد پیدا می‌کنند آیا خجالت نمی‌کشید خدا لعنت کند بی غیرت‌ها را.[4]

۴. غیرت نابجا ممنوع

درست است که غیرت ورزیدن مطلوب است اما گاه خود بعنوان معضلی بزرگ جلوه می‌کند و آن زمانی است که در موضعی غیر از موضع خود بکار گرفته شود؛ حضرت امیر استفاده نابجا از غیرت را بعنوان خطر اینگونه مطرح می‌کنند؛

إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرُهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ [5] ترجمه: امیرمومنان (علیه السلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌فرمایند: پرهیز از غیرت بی جا (و سختگیری نامعقول و احیاناً متهم کردن همسر) زیرا این کار زن پاکدامن را به آلودگی گرایش می‌دهد.

۵. محدوده ی اختیارات زن

یکی دیگر از روایای ارتباط با زن محدوده ی اختیارات و قدرت اعمال نظر زنان در زندگی است، این مطلب را می توان در قسمت مدیریت منزل هم ذکر کرد زیرا به نحوی اختیار داشتن زن و محدوده ی آن در نحوه ی مدیریت منزل بسیار تأثیرگذار خواهد بود. امیر مؤمنان محدوده ی اختیارات زن را اینگونه به فرزند خود گوشزد می نمایند: حضرت امیر مومنان در سفارش خود به محمد حنفیه فرمودند: ... اگر بتوانی که زن را بیش از آنچه مربوط به خود اوست اختیار ندهی انجام ده چرا که این کار جمال زن را پیوسته و خاطرش را آسوده و حال او را نیکو می کند همانا زن گل است نه کارفرما با او به هر حال مدارا کن و نیکو برخورد نما تا زندگی تو باصفا شود.[6]

۶. خوش رویی با همسر

حضرت در ضمن بیاناتی که راجع به صفات ناپسند برخی زنان همانند تکبر و خودپسندی ناشکری و بی صبری و مانند اینها ایراد نمود و توصیه فرمود که مراقب زن ها باشید تا به هلاکت نیفتند و سرپرستی خانواده را به آنان نسپارید و فرمودند: فَدَارِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا لِيَصْنُقُوا عَيْشُكَ[7] ترجمه: با زن ها در هر حال مدارا کنید (سخنان تند و زشت بر زبان نیاورید) شاید (در اثر این نیکویی شما) آنها کارهای خود را اصلاح کنند.

کمک به همسر:

برخی از مردان فکر می کنند چون در خارج از منزل مشغول کار و تلاشند وقتی به منزل می آیند دیگر نباید هیچ کاری را انجام دهند و خود را بسیار خسته نشان می دهند برخی دیگر نیز کار در منزل و کمک به همسر را زشت می شمردند و آن را عار و ننگ می دانند اما سیره ی رفتاری حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خلاف هر دو دوسته فوق بوده است، ایشان با آن همه مشغله ای که در زمان حیات رسول گرامی اسلام داشتند (شرکت در جنگ های گوناگون، رفتن به مأموریت هایی که پیامبر

اورا می فرستاد و ...) اما با این حال در کارهای منزل کمک کار بی بی دوعالم فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) بودند نمونه هایی از آن ها اینگونه در تاریخ نقل شده است:

الف) امام صادق (علیه السلام) فرمودند: حضرت امیر (علیه السلام) هیزم تهیه می کرد و از چاه آب برای منزل می آورد و جاروب می کرد و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نیز گندم را آرد می نمود و خمیر می کرد و نان می پخت. [8]

پی نوشت:

[1]- امام علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، ۱ جلد، انتشارات دار الهجره قم / نامه ۳۱

[2]- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری / ج ۱۰۰ ص ۲۴۲

[3]- امام علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، ۱ جلد، انتشارات دار الهجره قم / خطبه ۸۰

[4]- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری / ج ۷۶ ص ۱۱۵

[5]- امام علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، ۱ جلد، انتشارات دار الهجره قم / نامه ۳۱

[6]- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هجری قمری / ج ۳ ص ۵۵۶

[7]- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هجری قمری / ج ۳ ص ۵۵۶

[8]- ثقة الاسلام كليني، الكافي، ٨ جلد، دار الكتب الإسلامية تهران، ١٣٦٥ هجری شمسی /ج ٥ ص

٨٦

[9]- شرف الدين خويديكي، كاشف الاستار در ترجمه جامع الاخبار، تعداد جلد: ١، ناشر: كتاب

فروشي اسلاميه، تهران، ١٣٨٨ ق، چاپ: اول ص ١٠٥

[١٠]- محدث نوري، مستدرک الوسائل، ١٨ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، ١٤٠٨ هجری

قمری/ج ١٣ ص ٤٨

[١١]- دشتی /امام علی و اخلاق اسلامي /مؤسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين/ص ٣٠٤

[12]- علامه مجلسي، بحار الأنوار، ١١٠ جلد، مؤسسه الوفاء بيروت - لبنان، ١٤٠٤ هجری

قمری/ج ١٠١ ص ٧٣

هوالمحبوب, [10:10 12.05.22]

ب) روايت است از اميرالمؤمنين عليه السلام كه فرمود داخل شد بر ما رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالي كه فاطمه نشسته بود نزد ديك و من عدس در ديك مي ريختم آن سرور فرمود يا ابو الحسن عرض كردم لييك يا رسول الله فرمود بشنو از من آنچه مي گويم و نمي گويم مگر از امر پروردگار خود؛ نيست مردی كه ياری كند زن خود را در خانه الا آنكه باشد او را بهر موئی كه در بدن اوست عبادت يك ساله كه روز آن روزه دار باشد و شب آن به قيام و بدهد او را خدای تعالی از ثواب، مثل آنچه داده است صابران را و داوود پيغمبر و يعقوب و عيسى عليهم السلام را، يا علی هر كه در خدمت عيال باشد در خانه و ننگ ندارد از آن بنويسد نام او را خدای تعالی در ديوان شهيدان و بنويسد خدا از برای وی به هر روزی و شبی ثواب هزار شهيد و بنويسد از برای او به هر قدمی ثواب حجی و عمره ای و بدهد او را به هر رگی كه در بدن اوست شهری در بهشت، يا علی يك ساعت در خدمت خانه

بهتر است از عبادت هزار ساله و هزار حج و هزار عمره و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار جهاد و عیادت هزار بیمار و هزار جمعه و هزار جنازه و هزار گرسنه را سیر کردن و هزار برهنه را پوشیدن و هزار اسیر آوردن در راه خدا و بهتر است او را از هزار دینار صدقه دادن بر درویشان و بهتر است او را از خواندن تورات و انجیل و زبور و قرآن و از هزار اسیر که بخرد و آزاد گرداند آن را و بهتر است او را از هزار شتر که بدهد بدرویشان و بیرون نرود از دنیا تا آنکه ببیند جای خود را در بهشت، یا علی هر که ننگ ندارد از خدمت عیال داخل گرداند او را خدا در بهشت بی حساب، یا علی خدمت عیال کفاره گناهان کبیره است و بازمی نشاند غضب پروردگار را و مهر حور العین است و زیاد می گرداند حسنات و درجات را، یا علی خدمت نمی کند عیال را مگر صدیق یا شهید یا مردی که خدا خواهد برای وی خیر دنیا و آخرت را [9]

تقسیم کار با همسر :

یکی از عوامل سعادت و شادابی خانواده تقسیم کار و تعیین حدود و وظایف زن و شوهر است. امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: حضرت امیر با حضرت زهرا (علیهما السلام) راجع به تقسیم کار از پیامبر نظر خواستند پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: کارهای تا دم درب خانه به عهده فاطمه و کارهای پشت درب خانه بر عهده ی علی باشد. حضرت زهرا فرمودند: از این تصمیمی که پیامبر گرفت و مرا از سر و کار داشتن با مردها بی نیاز کرد آنقدر شادمان شدم که جز خدا کسی نمی داند. [10]

عدالت بین همسران :

درست است که تعدد زوجات یکی از راه های جدی مقابله با مفاسد اجتماعی است اما شرایط و مقررات خاص خودش را دارد که یکی از آنها عدالت رفتاری میان همسران است و قرآن کریم در

این باره در آیه ی ۳ سوره ی نساء هشدار داده است که اگر نمی توانی رعایت عدالت کنی نباید چند زن اختیار کنی. حضرت امیرمومنان چون همسران متعدد داشتند عدالت را دقیقاً میان آنها رعایت می نمودند. هنگامی که شبی نوبت یکی از آنها بود حتی وضوی خود را هم در خانه ی او می گرفت یعنی عدالت رفتاری را حتی در وضو گرفتن نیز رعایت می فرمودند[۱۱].

هدیه برای خانواده :

یکی از راه های مهم ایجاد عطوفت و مهربانی بین اعضای خانواده و جلب قلوب هدیه دادن است که حضرت امیر از این نکته مهم نیز غافل نبوده اند؛ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اطْرُقُوا أَهَالِيَكُمْ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ بَشَىءٍ مِّنَ الْفَاكِهَةِ كَيَّ يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ [۱۲] ترجمه: برای اهل و عیال خود در هر روز جمعه مقداری میوه ی تازه بخرید تا از جمعه خوشنود شوند. (تا نسبت به شعایر اسلامی احترام کرده محبت شان به دین زیاد شود).

نکات مهم

۱- حضرت امیر نه تنها در زمان حیات خود به فکر درآمد خانواده خویش بودند بلکه با وصیت نامه ای درباره نخلستان ها منبع درآمدی را هم برای بعد از فوت خویش برای خانواده خود بجای گذاردند.

۲- گناهان انسان بر رزق و روزی او تاثیر دارند و باعث کم شدن آن می شوند.

۳- غیرت ورزی مردان یکی از راه های حفظ پاکدامنی زنان است اما باید توجه داشت که استفاده نابجا از غیرت اثرعکس بجا می گذارد و باعث آلودگی دامن زنان می شود.

۴- برای اصلاح رفتار زنان تندی و خشونت جایی ندارد اما حضرت می فرمایند مدارا و چشم پوشی از خطاهای آنان باعث اصلاح رفتار آنها خواهد شد.

۵- حضرت امیر با مشغله ی فراوان اجتماعی که داشتند در کار منزل به حضرت زهرا کمک می کردند.

سوال و جواب از امیرالمومنین (ع)

شخصی از امام (ع) پرسید:

یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟

نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟

عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟

مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟

:امیرالمومنین در پاسخ فرمود

.واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است

.نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است

.عجیب ، بی‌وفایی دنیاست و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای بی‌وفاست

مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر قبر شدن است

و پرسید .

یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟

از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزد و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

:امیرالمومنین فرمود

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق داد عبادت دوم را انجام بدهید

، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را

قبول کرد لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد

اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناه بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادت مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد . همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است که آن عبادت مقبول نبود

اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید

و پرسید .

یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟

:امیرالمومنین فرمود

- 1.خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را کوچک شمارید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما ندانید

2. خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان کرد پس هیچ عبادتی را کوچک شمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

3. خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ، پس هیچ معصیتی را کوچک شمارید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد ...و شما ندانید

4. خدا اجابت خود را در دعاهاى شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی را کوچک شمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

و پرسید

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1. ذکرى که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند

2. توبه ای که نصوص باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید

3. موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند

و پرسید

. یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن

: امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف فرمود

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه شریفه 23)

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد

چرا اگر امام علی (ع) با عمر دشمنی داشت دخترش را به او داد؟

ازدواج ام کلثوم دختر امام علی (ع) با عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ از جمله ماجراهای نقل شده در منابع تاریخی

است که بین شیعیان و اهل سنت درباره انگیزه، چگونگی و حتی در اصل وقوع آن اختلاف شده

است. برخی از اهل سنت، این ازدواج را شاهی بر عدم اختلاف بین امام علی (ع) و عمر بن خطاب

دانسته‌اند. منابع اهل سنت بر وقوع این ازدواج تأکید کرده‌اند. برخی منابع شیعی نیز این ماجرا را ذکر

کرده‌اند، اما عده‌ای دیگر از عالمان شیعه آن را پذیرفته و نقل‌های موجود را بی اعتبار دانسته‌اند. در

برخی روایات نیز این ازدواج را ازدواجی از سر اجبار معرفی کرده‌اند. کتاب‌های بسیاری در ردّ وقوع

این ازدواج نگاشته شده است. علت اهمیت‌نویشتار اصلی: ام کلثوم دختر حضرت علی (ع) ام کلثوم

چهارمین فرزند امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) است. برخی از منابع، از ازدواج او با عمر بن خطاب،

خلیفه دوم، سخن گفته‌اند. علت اهمیت این ازدواج در منابع شیعه و سنی آن است که برخی از عالمان

سنی، وقوع این ازدواج را شاهی بر عدم وجود اختلاف میان امام علی (ع) و عمر بن خطاب پس از

ماجرای سقیفه دانسته‌اند و اثبات این ازدواج را به معنای نفی غصب خلافت و نفی شهادت حضرت

زهرا می‌دانند.[۱] در مقابل، برخی از عالمان شیعه پاسخ داده‌اند که حتی در صورت اثبات وقوع این

ازدواج، این حادثه بدون رضایت امام علی (ع) و ناشی از اجبار بوده است.[۲] روایاتی نیز در منابع

[۳]. حدیثی شیعه در تأیید این مدعا وجود دارد

انگیزه ازدواج

بنابر نقلی عمر گفته است آنچه مرا به این ازدواج راغب می‌سازد لذت و کامجویی نیست؛ بلکه

روایتی است که از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که فرمود: در روز قیامت همه نسب‌ها و سبب‌ها قطع

[۴]. می‌شود مگر پیوند نسبی و سببی من

در منابع شیعی نیز این روایت از امام رضا (ع) نقل شده است.[۵] اما در پاسخ به این مطلب گفته شده

است که «بر فرض صحت این روایت که عمر و اهل سنت به آن استناد کرده‌اند، شرط است که

رسول خدا(ص) از وی راضی باشد و گرنه دیگر خویشان پیامبر نظیر ابوجهل نیز در قیامت در امان

خواهند بود».[۶] از جهت دیگر عمر قبلاً دختر خویش حفصه را به عقد پیامبر(ص) در آورده بود و

پیوند سببی حاصل شده بود

نظریه اول: وقوع ازدواج

اکثر اهل سنت، بر صورت گرفتن این ازدواج تأکید کرده‌اند؛ تا آنجا که مقدار مهریه و فرزندان

[۷]. حاصل این وصلت را نام برده‌اند

طبری ماجرا را این گونه شرح می‌دهد: ابتدا عُمَر، ام کلثوم دختر ابوبکر را از عایشه خواستگاری کرد

و عایشه با خواهرش موضوع را در میان گذاشت. اما ام کلثوم به علت زندگی خشن عُمَر و

سختگیری‌اش به زنان، آن را نپذیرفت. عمرو بن عاص موضوع را به عُمَر رسانید و ام کلثوم، دختر

[۸]. علی(ع) را معرفی کرد تا نسبتی بین او و رسول خدا(ص) برقرار گردد

برخی منابع اهل سنت نیز خواستگاری را بدون واسطه نقل کرده و نوشته‌اند: عُمَر، ام کلثوم را از

علی(ع) خواستگاری کرد و امام(ع) در جواب فرمود: او کوچک است. عُمَر گفت: او کوچک نیست

و تو می خواهی او را به من ندهی. پس او را نزد من بفرست تا او را بینم. امام(ع) او را نزد عُمَر

فرستاد. عمر که او را دید به ام کلثوم گفت: به پدرت بگو چنان که تو می گویی نیست. سپس علی(ع)

[۹]. با وصلت آنان موافقت کرد

در برخی متون دیگر اهل سنت آمده است که عمر دست بر ساق پای ام کلثوم زد و آن را برهنه کرد.

ام کلثوم گفت: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می کردم و دماغت را می شکستم. ام کلثوم که نزد

پدر بازگشت و از عمل عمر شکایت کرد و گفت: مرا نزد پیرمرد بدی فرستادی. [۱۰] سبط بن جوزی

درباره این عمل عمر می گوید: به خدا قسم چنین چیزی قبیح است حتی اگر او کنیز بود؛ عمر حق

[۱۱]. نداشت این کار را انجام دهد چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست

برخی عالمان شیعه نیز وقوع این ماجرا را می پذیرند [۱۲] کلینی، روایتی را نقل می کند که امام

[۱۳]. علی(ع) پس از مرگ عمر، ام کلثوم را به خانه خویش برد

در بعضی از منابع عهده دار این ازدواج حضرت علی[۱۴] و در بعضی عباس بن عبدالمطلب و در

روایتی نیز امام حسن(ع) و امام حسین(ع) عهده‌دار این ازدواج شدند.

ازدواج از روی اجبار

گروهی از عالمان شیعه، با استناد به روایات موجود در این زمینه، وقوع ازدواج را تأیید ولی آن را از

سر اجبار و اکراه دانسته‌اند. برای مثال، سید مرتضی می‌گوید امام علی(ع) از روی ناچاری و تقیه، و با

وساطت عموی خود، این ازدواج را پذیرفته است. او در پاسخ به سوال درباره ازدواج عمر با ام کلثوم

می‌گوید: این ازدواج از روی اختیار و رغبت امام(ع) نبود، بلکه پس از تکرار درخواست و زورگویی

که نزدیک بود به درگیری و مرافعه بیانجامد صورت گرفت.[۱۵] روایاتی نیز در این باره وجود دارد؛

برای مثال از امام صادق(ع) درباره ازدواج ام کلثوم با عُمَر سؤال شد و امام(ع) فرمود: این اولین

[۱۶]. ازدواجی است که در اسلام غصب شده است

همچنین در کتاب کافی آمده است: امیرمؤمنان(ع) خواستگاری عُمَر را نپذیرفت و به او فرمود: او

دختر بچه‌ای بیش نیست. عمر نزد عباس بن عبدالمطلب، عموی علی(ع) رفت و تهدید کرد که به

خدا چاه زمزم را ویران می‌کنم، برای شما کرامتی نمی‌گذارم و شاهد می‌آورم که علی دزدی کرده و

دست راستش را قطع می‌کنم. عباس، جریان را برای امام(ع) نقل کرد و از او خواست امر را به وی

[۱۷]. واگذار و علی(ع) هم پذیرفت

نظریه دوم: عدم وقوع ازدواج

برخی از عالمان شیعه هم، اصل ماجرا را انکار کرده‌اند. شیخ مفید در این باره می‌گوید: حدیث وارده

در باب تزویج ام کلثوم ثابت نیست و زبیر بن بکار که آن را روایت کرده فردی متهم و دشمن

امیرمؤمنان(ع) بوده است. [۱۸] (شیخ مفید در کتاب دیگر خویش این مسأله را پذیرفته و از آن خبر

)) [۱۹]. داده است

ابن شهر آشوب از قول ابو محمد نوبختی می‌گوید: عقد صورت گرفت اما ام کلثوم کوچک بود. وی

[۲۰]. صبر کرد تا بزرگ شود ولی عُمر قبل از وقوع زفاف مُرد

ذبیح الله محلاتی می‌نویسد: با اندکی تأمل به یقین درمی‌یابیم که اصلاً چنین واقعه و ازدواجی صورت

نپذیرفته است. [۲۱] بعضی از معاصرین هم در پرداختن به این ماجرا، مستندات خویش را در عدم

[۲۲]. وقوع این ازدواج ذکر کرده‌اند

«کتاب افحام الاعداء و الخصوم

:آقا بزرگ تهرانی کتاب‌هایی را که در ردّ این ازدواج نوشته شده نام می‌برد

[۲۳]. افحام الاعداء و الخصوم فی نفی عقد ام کلثوم» تألیف ناصر حسین بن امیر حامد حسین»

[۲۴]. تزویج ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین و انکار و وقوعه (اثبات عدمه)» اثر شیخ محمدجواد بلاغی»

[۲۵]. ردّ الخوارج فی جواب ردّ الشیعه» که به زبان اردو و در لاهور چاپ شده است»

رساله فی تزویج عمر لأم کلثوم بنت علی (ع)» نوشته شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی که وی در این «

[۲۶]. رساله مانند شیخ مفید و ابن شهر آشوب ازدواج را رد کرده است

[۲۷]. العجالة المفحمة فی ابطال روایه نکاح ام کلثوم» از سید مصطفی دلدار علی النقوی»

[۲۸]. قول محتوم فی عقد ام کلثوم» اثر سید کرامت علی هندی»

[۲۹]. کنز مکتوم فی حل عقد ام کلثوم» نوشته سید علی اظهر الهندی»

از عالمان معاصر هم کتاب‌هایی با عناوین «تزویج ام کلثوم من عمر» و «فی خبر تزویج ام کلثوم من

[۳۰]. عمر» تألیف سید علی میلانی در شرح و تحلیل این جریان چاپ شده است

نظریه سوم: ام کلثوم، دختر ابوبکر

برخی احتمال داده‌اند، ام کلثومی که با عمر ازدواج کرده دختر ابوبکر بوده نه حضرت علی (ع). نووی

یکی از علمای اهل سنت در کتاب تهذیب الاسماء نیز این احتمال را پذیرفته است. [۳۱] آیت الله

مرعشی نجفی در پاورقی احقاق الحق ضمن تایید این نظریه، ام کلثوم را دختر اسماء بنت عمیس از

ابابکر می‌داند که پس از مرگ ابابکر چون اسماء به ازدواج حضرت علی (ع) در آمد این دختر را نیز

به خانه امام برد و عمر با این دختر ازدواج کرد. از آنجا که وی دختر خوانده حضرت علی محسوب

می‌شود، برخی به اشتباه ازدواج ام کلثوم دختر ابابکر را به نام ام کلثوم دختر حضرت علی (ع) در

[۳۲]. تاریخ ثبت کردند

پی‌نوشت

در این باره، ر. ک ازدواج ام کلثوم با عمر و علت ازدواج ام کلثوم با عمر. 1.

سید مرتضی، رسائل، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۴۹. 2.

کلینی، کافی، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۳۴۶. 3.

4. بيهقي، سنن بيهقي، ج ٧، ص ٦٤. صنعاني، المصنف، ج ٦، ص ١٦٤.
5. عاملي، وسائل الشيعه، ١٤١٤ق، ج ٢٠، ص ٣٨.
6. غروي نائيني، محدثات شيعه، ١٣٨٧ش، ص ١٠٢.
7. ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، ١٤١٥ق، ج ١٩، ص ٤٨٦. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٤٦٤؛
- صنعاني، المصنف، ج ٦، ص ١٦٣.
8. طبري، تاريخ طبري، ١٤٠٣ق، ج ٤، ص ٢٧٠.
9. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٤٦٣.
10. الاصابه، ج ٨، ص ٤٦٤. ذهبي، سير اعلام النبلاء، ١٤١٣ق، ج ٣، ص ٥٠١. ابن عبدالبر، الاستيعاب،
- ١٤١٢ق، ج ٤، ص ١٩٥٥.
11. ابن جوزي، تذكره الخواص، ١٤٢٦ق، ص ٣٢١.
12. شوشتری، قاموس الرجال، ١٤١٩ق، ج ١٢، ص ٢١٦. علم الهدی، رسائل، ج ٣، ص ١٤٩. كليني،
- كافي، ١٣٦٣ش، ج ٥، ص ٣٤٦.

13. کلینی، کافی، ۱۳۶۳ش، ج ۶، ص ۱۱۴، ۱۱۵.
14. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۳.
15. علم الهدی، رسائل، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۴۹.
16. کلینی، کافی، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۳۴۶.
17. کلینی، کافی، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۳۴۶.
18. مفید، المسائل السرویه، ۱۴۱۴ق، ص ۸۶ و ۸۷.
19. مفید، المسائل العکبریه، ۱۴۱۴ق، ص ۶۰.
20. ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۱۸۹.
21. محلاتی، ریاحین الشریعه، ۱۳۶۸ش، ج ۳، ص ۲۴۵.
22. انصاری زنجانی، الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ۱۴۲۸ق، ج ۷، ص ۳۴۰-۳۵۴.
23. تهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۲۵۷.
24. تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۱۷۲. ج ۱۱، ص ۱۴۶.

تهرانی، الذریعه، ج ۱۰، ص ۱۷۵. 25.

تهرانی، الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۴۶. 26.

تهرانی، الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲۳. 27.

تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۱۴. 28.

تهرانی، الذریعه، ج ۱۸، ص ۱۶۸. 29.

پایگاه سیدعلی حسینی میلانی. 30.

نووی، تهذیب الاسماء ۱۹۹۶م، ج ۲، ص ۶۳۰، ش ۱۲۲۴. 31.

شوشتری، احقاق الحق، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۹۰. 32.

**زندگانی و سیره مولای متقیان حضرت علی علیه السلام به عنوان
مؤثرترین و کامل ترین الگو برای جوامع اسلامی است چند نمونه از
ویژگی های سبک زندگی علوی :**

حضرت امیرعلیه السلام در زندگی مشترک شان نکاتی را رعایت می کردند که مورد
آرامش حضرت زهرا سلام الله علیها بود، اولاً در حد کفاف زحمت می کشیدند و
تلاش می کردند تا آسایش حضرت فاطمه سلام الله علیها را در آن حدی که در

توان‌شان بود فراهم کنند، این یک وظیفه مرد است که دین برای او مشخص کرده و براساس فقه ما مرد باید در شأن همسرش همه نیازهای مادی‌اش را تأمین کند و بعد از نظر ارتباطات عاطفی که امروزه در زندگی مشترک خیلی مهم است

حضرت علی علیه‌السلام از نظر ارتباطات عاطفی بسیار به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها توجه داشتند و از تعبیری مثل «حبیبی زهرا؛ (محبوبه من زهرا)» را از حضرت مولی‌الموحدین داریم، یا مثلاً حضرت بارها و بارها به فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها می‌فرمودند «بنفسی انت، (جانم فدات) البته جالب است که حضرت صدیقه کبری سلام‌الله‌علیها پاسخ می‌دادند «روحی لروحک الفداه؛ (روح من فدای روح)» یا حضرت در تعبیری دارند «انا کنا کزوج حمامه فی ایکه (من و زهرا مثل دو کبوتر عاشق در لانه ای بودیم)» اینها نشان می‌دهد که ارتباطات عاطفی عمیقی بین آن بزرگواران وجود داشته است.

نکته بسیار جالبی که در زندگی یا سیره حضرت وجود داشته این است که حضرت علی علیه‌السلام در منزل کار می‌کردند، این امری ثابت شده است، حتی مثلاً گندم آرد می‌کردند، بچه‌داری می‌کردند، امام صادق علیه‌السلام در این خصوص فرمودند: «امیرمومنان هیزم فراهم می‌کرد و آب می‌کشید و خانه را جارو می‌کرد و فاطمه سلام‌الله‌علیها گندم یا جو را با آسیابی دستی، آرد می‌کرد سپس خمیر می‌نمود و نان می‌پختند.» این مسائل چیزهایی است که در زندگی آن حضرت بوده است

از امام علی علیه‌السلام نقل شده است «فوالله - ما اغضبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل الیه و لا اغضبتنی و لا عصت لی امرا و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم و الأخران (به خدا سوگند هیچ گاه فاطمه سلام‌الله‌علیها را به خشم نیاوردم و او را بر کاری - که میل نداشت - وادار نکردم تا روزی که خداوند او را برد و او نیز هیچگاه مرا به خشم نیاورد و از فرمان من سرپیچی نکرد و هر گاه که به او می

«نگریستم نگرانی‌ها و غم‌ها از من زدوده می‌شد»

نکته قابل توجه این است که آن توجه و ظرافت زنانه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از سوی حضرت علی‌علیه‌السلام رعایت می‌شد؛ اما پیروان حضرت علی‌علیه‌السلام باید بدانند که واقعا حضرت وقتی یک چیزی می‌فرمودند، اعتقاد قلبی خودشان هم بوده است، این گونه نبوده است که مطلبی را بیان کنند و خود عمل نکنند، مثلاً ایشان فرموده‌اند «ان المرأة ریحانه (زن ریحانه است)» و واقعا با حضرت زهرا اطهر سلام‌الله‌علیها مثل ریحانه (یک گل لطیف) برخورد می‌کردند

حضرت علی‌علیه‌السلام هرگز بر همسر گرامی‌شان پر خاشگیری نمی‌کردند، زور، قلدری و سلطه هرگز در سبک زندگی علوی جایی نداشته است و برخوردشان فوق‌العاده لطیف بوده است، بنابراین اینها درس‌هایی است که باید از سبک زندگی اسلامی ائمه‌علیهم‌السلام و به طور خاص از حضرت علی‌علیه‌السلام گرفت

زهرا پاسخ داد: از خدای خود شرم کردم که چیزی از تو بخواهم که انجام آن برای
دشوار باشد...

صبح یکی از روزهایی که علی (ع) و فاطمه (س) در کنار هم بودند، علی (ع) برای رفع گرسنگی شدید خود غذایی را از همسرش طلب کرد. زهرا (س) گفت: خود دو روز است که چیزی نخورده‌ام و هر چه در خانه بود برای تو و فرزندان آوردم. علی (ع) فرمود: چرا مرا از این امر آگاه نساختی تا برای تهیه غذا اندیشه‌ای کنم؟ زهرا پاسخ داد: از خدای خود شرم کردم که چیزی از تو بخواهم که انجام آن برای دشوار باشد. علی (ع) از خانه بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. خواست با آن

غذایی تهیه کند که بین راه مقدار را دید. مقدار در هوای گرم مدینه ، در کوچه نشسته بود. حضرت از او پرسید : چرا در این هوای گرم این چنین پریشان در کوچه نشسته ای ؟

مقداد عرض کرد : جواب این سؤال را از من نخواه و بگذار نگویم که بر من و خانواده ام چه می گذرد. علی (ع) فرمود : من از اینجا نمی روم تا اینکه علت پریشانی تو را بدانم. مقداد که چاره ای جز بیان وضعیت خود ندید ، گفت : همسر و فرزندانم از شدت گرسنگی ، دندان های خود را به هم می فشارند و چون این وضع رقت بار .برایم قابل تحمل نبود ، از خانه بیرون آمدم تا شاهد چنین وضعیتی نباشم .دیدگان علی(ع) از اشک پر شد و دانه های اشک بر محاسن مبارکش جاری گشت و رو به مقداد کرد و فرمود : احتیاج تو به این دینار بیش از من است. پول را به او داد .و برای اقامه نماز ، راهی مسجد شد. نماز را با پیامبر (ص) به جا آورد

پیامبر (ص) بعد از نماز رو به علی (ع) کرد و فرمود : آیا دوست داری من مهمان شما باشم ؟ علی (ع) از شرم ، پاسخی نداد. پیامبر (ص) فرمود : چرا پاسخ نمی دهی ؟ علی (ع) گفت : بله تشریف بیاورید. پس از آن به اتفاق یکدیگر وارد خانه شدند. فاطمه ، مشغول عبادت بود پیامبر (ص) پس از سلام و احوالپرسی فرمود : دخترم! زندگی را چگونه می گذرانی ؟

فاطمه (س) از زندگی خود اظهار رضایت کرد. در همین حال ، علی (ع) متوجه ظرف غذایی شد که بوی معطر آن ، فضای اتاق را پر کرده بود ، ظرفی مملو از .طعامی مطبوع و معطر

علی(ع) پرسید : این غذا از کجا آمده است ؟ من تا به حال ، غذایی به این مطبوعی و خوش رنگی ندیده ام

پیامبر (ص) دست خود را بر دوش علی گذاشت و فرمود : این ، در مقابل آن ایثاری است که برای رضای خدا کردی و دیناری را که خود بدان نیازمند بودی ، در راه خدا انفاق نمودی و در همان حال گریست. (بحارالانوار، ج 43، ص 60، فاطمه من

انار برای حضرت فاطمه (س)

روزی امیرالمؤمنین (ع) وارد خانه شد و دید که حضرت فاطمه (س) مریض حال است. از بانو پرسید چه میل داری؟ آن معدن حیا و عفاف فرمود چیزی نمی خواهم. امیرالمؤمنین (ع) اصرار کرد تا اینکه فرمود اگر اناری باشد مایلم. امیرالمؤمنین (ع) شنید که از شام برای یک یهودی مقداری انار آورده اند. نزد او رفت و از او انار خواست. یهودی گفت الحال تمام کردم. اما همسرش گفت یک دانه انار برای خودم کنار گذاشته ام که آن را بشما می دهم. حضرت چهار درهم به یهودی داد. او گفت قیمتش نیم درهم است. حضرت فرمود آری اما چون این انار را برای خودش ذخیره کرده بود، بقیه درهمها مال زنت است. حضرت انار را برداشت و روانه منزل شد. دربین راه صدای ضعیفی شنید که می نالید. امام مشاهده کردند که شخصی نابینا و بیمار روی خاک افتاده است. بر بالینش رفتند و سر او را به دامن گرفتند و فرمودند ای مرد از علی چه می خواهی؟ گفت اگر انار شیرینی باشد بسیار دوست دارم! امام فرمود مریضی دارم که برایش یک انار تهیه نموده ام. نصفش را بتومی دهم. نصف انار را به نابینا دادند اما چون خواستند حرکت کنند، نابینا تقاضا کرد که نصف دیگر را هم به او بدهد! امام به فکر فرو رفت. سپس نصف باقیمانده را هم به نابینا داد و به طرف منزل حرکت نمود. در راه با خود فکر کرد که چگونه با دست خالی به خانه بروم؟ وقتی به خانه رسید از لای در نگاه کرد و دید حضرت فاطمه (س) نشسته و ظرفی انار و برویش می باشد. امام خوشحال شد و نزد حضرت فاطمه (س) رفت و فرمود چه کسی این انارها را آورده است؟ فرمود ای پسر عمو! شما که رفتید، در زدند. فضا در را باز کرد دید

شخصی این انارها را داد و گفت اینها را امیرالمؤمنین (ع) فرستاده است. آقا متوجه شدند که این از طرف خداوند است.

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ «جمل» در بصره جهت عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام علیه السلام بود به خانه ی او رفت وقتی که خانه ی بسیار مجلل و وسیع او را دید فرمود با این خانه ی وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری: آری اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب آخرت برسی.

در این خانه ی وسیع میهمانان را پذیرائی کنی.
به خویشاوندان با نیکوکاری پیوندی.
و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی.
پس آنگاه تو با همین خانه ی وسیع می توانی به ثواب آخرت دستیابی.

علی علیه السلام و خوردن کدو

راوی می گوید خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نخلستانی که قنات می کند بودم، ظهر از قنات بیرون آمد، نماز ظهر و عصرش را خواند، بعد فرمودند: غذایی برای خوردن هست؟ گفتم: کدوی پخته داریم، فرمود: بیاور، می گوید: یک مقدار کدوی پخته برای حضرت علی (علیه السلام) آوردم. دست مبارکشان را با آبی که از شن بیرون می آمد شستند، و غذا را میل فرمودند، سپس گفتند: لعنت خدا بر کسی

که به واسطه شکم به جهنم می رود. راستی هم لعنت خدا بر چنین فردی باد. و نیز کسی که به واسطه جاه طلبی پشت سر مردم غیبت می کند، تهمت می زند، نمایی و سخن چینی می کند و جهنمی می شود، و باز لعنت خدا بر آن کسی که به خاطر شکم به جهنم می رود.

می گوید: ناهار را خورند و به قنات رفتند و کلنگی زدند، اتفاقاً به سنگی خورد و آب فوران کرد به حدی که آب گل آلود تا ریش حضرت (علیه السلام) آمده بود اصلاً نتوانست کار کند، از قنات بالا آمد. بچه ها برای دین علی (علیه السلام) آمده بودند؛ آب مفصل و فراوان را دیدند و مثل اینکه خیلی خوشحال شدند. علی (علیه السلام) در حالی که از قنات بالا نیامده، یک پایش را این طرف قنات و پای دیگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات بیاورید؛ چنانچه کار حضرت علی در آن بیست و پنج ساله بود که بیست و چهار چشمه و قنات در باغستان وقف فقرا و ضعفا و بیچاره ها کرد. می گوید: همانجا در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند: بچه ها و خویشان من، چشم داشت به این قنات نداشته باشید، اینها مال فقرا و بیچاره هاست^{۷۷}

علی علیه السلام و بخشیدن غذای خود

گفته اند: امیر المؤمنین علی (ع) که همیشه غذای ساده می خورد، روزی به جگر کباب شده با نان نرم میل پیدا کرد. با این حال، چیزی از این غذای لذیذ را تهیه نکرد و نخورد. یک سال بعد، در یکی از روزه که روزه داشت، این مطلب را با فرزند بزرگش، امام حسن (ع) در میان گذاشت. امام حسن (ع) غذای مورد علاقه ی پدر را تهیه کرد و ترتیبی داد که ایشان آن را هنگام افطار تناول کند. هنگام افطار که غذا در سفره گذاشته شده بود، نیازمندی به در خانه ی امام (ع) آمد و

اظهار تنگدستی و نیاز کرد. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: ای فرزندان! این غذا را بردار و برای او ببر تا فردا (روز قیامت) در نامه ی اعمال ما چنین خوانده نشود: «أَذْهَبْتُمْ... طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا»⁷⁹⁸⁰

بعضی از قضاوت‌های امیرالمؤمنین (ع)

حکم خدا

رسول خدا (ص) از مردی اعرابی ، ماده شتری به چهارصد درهم خریداری نموده بود ، و هنگامی که اعرابی پول را تحویل گرفت، فریاد برآورد : درهمها و شتر مال من است.

اتفاقا ابوبکر از آنجا عبور می کرد، پیامبر به ابوبکر فرمود : بین من و اعرابی قضاوت کن!

ابوبکر گفت : اعرابی از شما گواه می خواهد.

عمر نیز از آنجا عبور کرد و سخنان ابوبکر را در آن باره تکرار نمود. در این موقع

⁷⁸احقاف 20

⁷⁹سفينة البحار، ماده ی کبد

⁸⁰احقاف 20

علی (ع) از دور نمایان گردید، پیامبر (ص) به اعرابی فرمود: قبول داری این جوان که می آید بین ما قضاوت کند؟

گفت: بلی

حضرت علی (ع) آمد، اعرابی ادعای خود را مطرح کرد.

امیرالمومنین به اعرابی فرمود: شتر را به پیامبر تسلیم کن!

اعرابی اعتنا نکرد تا این که آن حضرت سه بار گفتار خود را تکرار نمود ولی نتیجه

ای نبخشید، در این هنگام علی (ع) اعرابی را با یک ضربه شمشیر، دور کرد.

پس اهل حجاز گفتند: که با آن ضربه سر او را پراند و اهل عراق گفتند: عضوی از

او را قطع کرد.

و آنگاه علی (ع) به پیامبر عرضه داشت: یا رسول الله! ما شما را در وحی تصدیق می

کنیم چگونه در چهارصد درهم تصدیق ننمائیم؟

پدر و مادر سیاه و فرزند سفید

مردی همسرش را نزد عمر برده و گفت: خودم و این زنم سیاه هستیم و او پسری

سفید زاییده است.

عمر به مجلسیان گفت: نظر شما در این قضیه چیست؟

گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. عمر

دستور داد زن را سنگسار کنند، ماموران زن را به جهت سنگسار می بردند در بین راه

امیرالمومنین (ع) به آنان برخورد و به زن و شوهر فرمود: مطلب شما چیست؟ آنان

قصه خود را بیان داشتند.

آن حضرت (ع) به مرد رو کرده و فرمود: آیا زنت را متهم می سازی؟

گفت: نه

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای؟

گفت: آری ، یک شب ادعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم.

آن حضرت (ع) به زن رو کرده و فرمود: آیا شوهرت در آنحال با تو نزدیکی کرده است؟ گفت : آری

پس علی (ع) به آنان فرمود: برگردید که این فرزند شماست و علت سفید شدنش این است که خود حیض بر نطفه غلبه کرده است و وقتی که بزرگ شود سیاه می گردد، و طبق فرموده آن حضرت پس از بزرگ شدن سیاه گردید.

تبانی

در زمان خلافت عمر دو نفر امانتی را نزد زنی به ودیعت گذاشتند و به وی سفارش نمودند که تنها با حضور هر دوی آنان ودیعه را تحویل دهد. پس از مدتی یکی از آن دو به نزد زن رفته مدعی شد که دوستش مرده است و ودیعه را مطالبه نمود. زن در ابتداء از دادن سپرده امتناع ورزید ولی چون آن مرد زیاد رفت و آمد می نمود و مطالبه می کرد، ودیعه را به وی رد کرد. پس از گذشت زمانی مرد دیگر به نزد زن آمده خواستار ودیعه گردید، زن داستان را برایش بازگو نمود که نزاعشان در گرفت ، خصومت به نزد عمر بردند، عمر به زن گفت : تو ضامن ودیعه هستی . اتفاقا امیرالمومنین علیه السلام در آن مجلس حضور داشت ، زن از عمر خواست تا علی علیه السلام بین آنان داوری کند، عمر گفت : یا علی ! میان آنان قضاوت کن . امیرالمومنین علیه السلام به آن مرد رو کرد و فرمود: مگر تو و دوستت به این زن سفارش نکرده اید که سپرده را به هر کدامتان به تنهایی ندهد، اکنون ودیعه نزد من است ، برو دیگری را به همراه خود بیاور و آنرا تحویل بگیر، و زن را ضامن ودیعه نکرد و از این راه توطئه آنان را آشکار نمود؛ زیرا آن حضرت علیه السلام می

دانست که آن دو با هم تبانی کرده و خواسته اند هر دو نفرشان از زن مطالبه کنند تا او به هر دو غرامت بپردازد.

حیله برای امیرمؤمنان

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت نمود، امیرالمومنین علیه السلام را در مکه وکیل و نایب خود گرداند، تا آن حضرت امانت ها و سپرده هایی را که مردم نزد پیامبر داشتند به صاحبانشان رد نموده ، آنگاه به مدینه رود. در آن روزهایی که علی علیه السلام امانت ها را به مردم تحویل می داد، حنظله بن ابی سفیان ، عمیر بن وائل ثقفی را تطمیع نمود تا نزد آن حضرت رفته و هشتاد مثقال طلا از او مطالبه کند، و به وی گفت : اگر علی از تو گواه بخواهد ما گروه قریش برای تو شهادت خواهیم داد، و صد مثقال طلا به عنوان پاداش به وی داد که از جمله آنها گردن بندی بود که به تنهایی سیزده مثقال طلا وزن داشت .

عمیر نزد امیرالمومنین علیه السلام رفت و از آن حضرت مطالبه سپرده نمود. علی علیه السلام هر چند ودایع و امانات را ملاحظه کرد، سپرده ای به نام عمیر ندید و دانست که او دروغ می گوید، پس او را موعظه نمود تا از ادعایش دست بردارد ولی اندر زها سودی نبخشید و عمیر همچنان برگفته خود ثابت بود و می گفت : من بر ادعای خود گواهانی از قریش دارم که آنان برایم گواهی می دهند؛ مانند ابوجهل ، عکرمه ، عقبه بن ابی معیط، ابوسفیان و حنظله . امیرالمومنین علیه السلام فرمود: این نیرنگی است که به تدبیر کننده اش بر می گردد. و آنگاه دستور داد همه شهود حاضر شده در خانه کعبه بنشینند و به عمیر رو کرده و فرمود: اکنون بگو بدانم امانت را چه وقت تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمودی ؟ عمیر: نزدیک ظهر بود که سپرده را به او تحویل دادم و او آن را از دستم گرفته به غلام خود داد. و آنگاه

ابوجهل را طلبیده همان سوال را از او پرسید، ولی ابوجهل گفت: مرا حاجتی به پاسخ گفتن نیست، و بدین وسیله خود را رها کرد. پس از آن ابوسفیان را به نزد خود فراخواند و همان سوال ها را از او پرسید ابوسفیان گفت: نزدیک غروب آفتاب بود که عمیر امانتش را تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و آن حضرت مال از او گرفت و در آستین خود قرار داد. نوبت به حنظله رسید او گفت: به خاطر دارم که آفتاب در وسط آسمان بود که عمیر ودیعه را به پیامبر داد و آن حضرت امانت را در پیش رو گذاشت تا وقتی که خواست برخیزد، آن را به همراه خود برد. و سپس عقبه را احضار کرد و کیفیت را از او جویا شد، وی گفت: به هنگام عصر بود که عمیر امانتش را تحویل پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت امانت را فوراً به منزل فرستاد و پس از او عکرمه را خواست و چگونگی را از او پرسش نمود، عکرمه گفت: اول روز بود که عمیر امانت را به پیامبر تحویل داده پیامبر آن را تحویل گرفت و فوراً به خانه فرستاد. و عمیر آنجا نشسته بود و تمام جریانات و تناقض گویی های آنان را می شنید. آنگاه امیرالمومنین علیه السلام به عمیر رو کرده فرمود: می بینم رنگ صورتت زرد شده و حالت دگرگون گشته است! عمیر گفت: الان حقیقت حال را به شما خواهم گفت: زیرا شخص حيله گر، رستگار نخواهد شد. به خدا سوگند من هرگز امانتی را نزد محمد نداشته ام و تنها عامل محرک من حنظله و ابوسفیان بوده اند و اینکه دینارهایی که مهر هند، زن ابوسفیان بر آنها نقشین است نزد من موجود می باشند که آنها را به عنوان پاداش به من داده اند. و آنگاه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بیاورید شمشیری را که در گوشه خانه پنهان است، شمشیر را آوردند. علی علیه السلام شمشیر را به دست گرفت و به حاضران نشان داد و فرمود: آیا این شمشیر را می شناسید؟ گفتند: آری، این شمشیر حنظله می باشد، از آن میان ابوسفیان گفت: این شمشیر از حنظله سرقت شده است. امیرالمومنین به وی فرمود: اگر راست می گویی پس غلام تو مهلع؛ سیاه چکار کرد؟ ابوسفیان گفت: او فعلاً برای انجام ماموریتی به طائف رفته است. آن حضرت فرمود: ای

کاش ! می آمد و تو یک بار دیگر او را می دیدی و اگر راست می گویی او را احضار کن بیاید. ابوسفیان خاموش شده سخنی نگفت سپس آن حضرت به ده نفر از غلامان اشراف قریش فرمود تا محل معینی را حفر کنند، چون حفر کردند ناگهان به جسد کشته مهلع برخوردند، آن حضرت فرمود: آن را بیرون بیاورید، جسد را بیرون آورده و به طرف خانه کعبه حمل کردند، مردم از مشاهده پیکر بیجان مهلع در شگفت شده سبب قتلش را از آن حضرت پرسیدند. امام علیه السلام فرمود: ابوسفیان و پسرش این غلام را تطمیع کرده و به پاداش آزادیش او را وادار نمودند تا مرا به قتل برساند تا این که در راهی برایم کمین کرد و بناگاه به من حمله نمود و من هم مهلتش نداده گردنش را زدم و شمشیرش را گرفتم . و چون مکر و نیرنگ آنان در این دفعه بجایی نرسید خواستند بار دیگر حيله ای به کار برند ولی آن هم نقش بر آب گردید.

زد و خورد در حال مستی

در زمان خلافت امیرالمومنین علیه السلام به آن حضرت گزارش رسید که چهار نفر در حال مستی یکدیگر را با کارد مجروح نموده اند. امام علیه السلام دستور داد آنان را توقیف نموده تا پس از هشیاری به وضعیتشان رسیدگی کند، دو نفر از آنان در بازداشتگاه جان سپردند. اولیای مقتولین نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و خواستار قصاص از زندگان شدند، آن حضرت علیه السلام به آنان فرمود: شما از کجا می دانید که این دو نفر زنده ایشان را کشته اند و شاید خودشان یکدیگر را مجروح نموده و مرده اند؟ گفتند: نمی دانیم ، پس شما خودتان با استفاده از دانش خدادادی تان بین آنان حکم کنید. امام علیه السلام فرمود: ديه آن دو مقتول به عهده هر چهار قبیله است و بعد از اخراج خون بهای زخم های دو نفر زخمی ، باقیمانده به

اولیای آن دو مقتول رد می گردد.

غرق کردن در آب

شش نفر در آب فرات سرگرم بازی بودند، یکی از آنان غرق شد، نزاع را نزد امیرالمومنین علیه السلام بردند، دو نفر از آنان گواهی دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کرده اند، و آن سه نفر گواهی دادند که آن دو نفر دیگر او را غرق کرده اند، امیرالمومنین علیه السلام دیه او را به پنج قسمت مساوی تقسیم نمود، دو قسمت به عهده آن سه نفری که دو نفر بر علیه ایشان گواهی داده اند، و سه قسمت به عهده آن دو نفری که سه نفر بر علیه ایشان گواهی داده اند. شیخ مفید در ارشاد پس از نقل این خبر می گوید: در این قضیه هیچ قضاوتی تصور نمی شود که از قضاوت آن حضرت به صواب نزدیکتر باشد.

طعمه شیر

شیری را در گودالی دستگیر کرده بودند، مردم برای تماشای شیر ازدحام نمودند، یک نفر در نزدیکی گودال ایستاده بود، ناگهان قدمش لغزید و دست به دیگری زد و دومی به سومی و سومی به چهارمی و همه در گودال افتاده طعمه شیر شدند. این ماجرا در یمن اتفاق افتاد، امیرالمومنین علیه السلام نیز آنجا تشریف داشت ، خبر به آن حضرت رسید، پس درباره آنان چنین قضاوت نمود، که اولی طعمه شیر بوده و به علاوه باید یک سوم دیه به دومی پردازد، و دومی نیز دو سوم دیه به سومی و سومی دیه کاملی به چهارمی باید پردازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قضاوت خبردار گردیده فرمود: ابالحسن به حکم خدا داوری نموده است. مؤلف : علت این تفصیل این است که نفر اول خودش افتاده ، به علاوه افراد دیگری را با

خود انداخته ، از این جهت دیه ای طلب ندارد؛ زیرا مرگش مستند به خودش بوده است . و سبب مرگ نفر دوم ممکن است یکی از سه چیز باشد، کشیدن نفر اول و یا افتادن نفر سوم و یا چهارم بر روی او که خودش عامل آن بوده است بنابراین ، احتمال استناد قتلش به نفر اول 0/33 است و امام علیه السلام هم 0/33 دیه اش را به عهده نفر اول قرار داده است ، و اما نفر سوم ممکن است علت مرگش کشیدن و افتادن نفر چهارم بر روی او باشد که خودش عامل آن بوده و یا افتادن نفر اول و یا دوم بر روی او که عاملش نفر دوم بوده است و امام علیه السلام نیز دو سوم دیه او را بر عهده نفر دوم گذاشته است . و اما نفر چهارم تمام علت مرگش مستند به نفر سوم بوده ، بنابراین ، تمام دیه اش بر عهده نفر سوم می باشد چنانچه امام علیه السلام حکم نموده است

اقرار از روی تهدید

زنی آبتن را که به زنا متهم بود نزد عمر آوردند، عمر از او پرسش کرد، زن به زنای خود اعتراف نمود، عمر دستور داد او را سنگسار کنند، در حالی که زن را می بردند. امیرالمومنین علیه السلام به آنان برخورد نموده به ماموران فرمود: به این زن چکار دارید؟ گفتند: عمر فرمان قتلش را داده است ! امیرالمومنین علیه السلام آنان را نزد عمر برگردانده به او فرمود: آیا تو گفته ای این زن سنگسار شود؟ عمر گفت : آری ؛ زیرا او به زنای خود اقرار کرد. امام علیه السلام به او فرمود: این زن خودش گناهکار است و حق داری درباره او چنین حکم کنی ، اما بر طفلی که در شکم دارد چه حقی داری ؟ و گمانم او را ترسانده ای و در نتیجه اقرار کرده است . عمر گفت : آری ، چنین بوده است . امیرالمومنین علیه السلام به وی فرمود: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشیدی که فرمود: کسی که از روی شکنجه اقرار کند

حدی بر او نیست ، و کسی که با حبس و تهدید اعتراف کند اقرارش نافذ نیست .
عمر زن را آزاد نمود و گفت : زنان جهان عاجزند از این که پسری مانند علی بن
ابیطالب بزایند. سپس گفت : لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود عمر هلاک می
شد.

استدلال به قرآن

هنگامی که هیشم از بعض غزوات به خانه خود بازگشت ، پس از شش ماه تمام
زنش فرزندی به دنیا آورد. هیشم فرزند را از خود ندانسته وی را نزد عمر برد و قصه
را برایش بیان داشت . عمر دستور داد زن را سنگسار کنند. اتفاقا پیش از آن که او
را سنگسار کنند، امیرالمومنین علیه السلام او را دید و از قضیه باخبر گردید، پس به
عمر فرمود: باید بگویی زن راست می گوید؛ زیرا خداوند در قرآن می فرماید: و
حمله و فصاله ثلاثون شهرا؛ مدت حمل و از شیر گرفتن فرزند، سی ماه است و در
آیه دیگر می فرماید: والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین ؛ مادران فرزندان
خود را دو سال تمام شیر می دهند. و وقتی که بیست و چهار ماه دوران شیر دادن از
سی ماه کم شود شش ماه می ماند که کمترین دوران حاملگی است . عمر گفت :
اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید و زن را آزاد نمود.

اتهام به قتل

مردی را در خرابه ای دیدند که کاردی خون آلود در دست داشت و همان نزدیکی
کشته ای بود که در خون خود می غلطید. مرد را دستگیر کردند و نزد حضرت علی
(ع) بردند. علی (ع) فرمود : چه می گویی؟ متهم گفت: من آن مرد را کشته ام علی

(ع) طبق اقرارش دستور داد از او قصاص بگیرند. ناگهان مردی شتاب زده نزد حضرت علی (ع) آمد و گفت من آن مقتول را کشته ام. امیرالمومنین (ع) به مرد اول فرمود: چطور بر علیه خود اقرار کردی؟ متهم گفت: زیرا توانایی انکار نداشتم، چون افرادی مرا در خرابه با کارد خون آلود بر بالین کشته دیده بودند، بیم آن داشتم اگر اقرار نکنم مرا بزنند حقیقت مطلب این است که من در نزدیکی آن خرابه گوسفندی ذبح کردم و با کارد خونی برای قضای حاجتی داخل در خرابه شدم، کشته ای را دیدم پس رفتم و به او نگاه می کردم که این گروه وارد خرابه شدند و مرا دستگیر نمودند. علی (ع) به بعض حاضرین فرمود این دو نفر را نزد فرزندم حسن ببرید و از او حکم مسئله را بخواهید. حضرت امام حسن (ع) در پاسخ آنان فرمود: به امیرالمومنین (ع) بگوئید گر چه این مرد مسلمانی را کشته، ولی جان دیگری را احیاء نموده است و خداوند می فرماید: ((وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)) هر کس جانی را احیاء کند مثل این است که همه مردم را احیاء کرده است)). هر دو آزاد می شوند و خون بهای مقتول از بیت المال پرداخت می گردد.

شکار

عثمان به همراه عده ای عازم مکه شد. در بین راه در منطقه ای شکارچیان کبکی را شکار کرده و آن را به یاران خلیفه دادند. آنان نیز آن را با آب و نمک پخته و به عثمان پیشکش کردند. علی علیه السلام که از جریان آگاه شده بود، فرمود: از آن غذا نخورید. عثمان گفت: ای علی علیه السلام تو چرا با ما سرناسازگاری داری؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ما گروهی هستیم که در جامه احرام هستیم. باید آن گوشت را کسانی بخورند که در جامه احرام نیستند. مثل این واقعه برای پیامبر نیز اتفاق افتاده و ایشان از آن گوشت نخورده اند و بسیاری

از یاران پیامبر شاهد آن ماجرا هستند. عثمان با ناراحتی دست از غذا کشید و به جای خود برگشت و آن خوراک را به همان شکارچیان پس داد

استاد شهریار در آخرین لحظه های حیات چه بر لب داشت؟

استاد شهریار در آخرین لحظه های حیات در حالی که این ابیات از شعر «یا علی» را زیر لب زمزمه می کردند جان به جان آفرین سپردند. ای جلوه جلال و جمال خدا علی در هر چه جز خدا به جلالت جدا علی در تو جمالی از ابدیت نموده اند ای آبگینه ابدیت نما علی ای مظهر جمال و جلال خدا علی یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی از شهریار پیر زمین گیر دست گیر ای دست گیر مردم بی دست و پا علی (ع)

!علی (ع) شبی به زن بدکاره صد درهم کمک کرده

سی دینار (معادل سیصد درهم) هدیه دادند به پیامبر. در همان مسجد، رسول خدا صل الله علیه و اله بخشید به علی علیه السلام. علی علیه السلام ان را به سیصد درهم تبدیل نمود. وقتی حضرت از مسجد که بیرون آمد. زنی را دید که با حالی درمانده درخواست کمک کرد. علی صد درهم را به زن بخشید. زن لکنت گرفت و در سیاهی شب چشمانش مردی را دید که در انتهای کوچه ناپدید شد.

صبح نشده شایعه پیچید. علی دیشب به زن بدکاره صد درهم کمک کرده. شب بعدی مردی درخواست کمک کرد. علی قدم آهسته کرد و صد درهم دوم را هم داد به همان مرد. شایعه ادامه داشت: علی دیشب به یک دزد صد درهم داده است.

شب سوم بود و صد درهم سوم را هم به مردی داد که در مسیرش بود و در سکوت نگاه خاصی داشت. دوباره صبح وشایعه! علی دیشب به یک ثروتمند صد درهم داده است. بیکارها و منافق‌ها ایستاده بودند تا علی هر کاری کند خرابش کنند

آمد نشست مقابل رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و اله حال علی را می‌دانست. خدائیت‌های علی را می‌داند و جبرئیل خبر آورده بود که: خداوند صدقه هایت را پذیرفت. زن بدکاره به دعای تو توبه کرد وبا مردی ازدواج کرد. صد درهم شد خرج ازدواجش! مرد دزد توبه کرد و صد درهم شد «سرمایه اش! مرد ثروتمند هم اهل خمس و زکات نبود به نیت تو توبه کرد!» «منبع: کتاب پدر

نگاهی به مراحل زندگی امیرالمومنین (ع)

پرورش در دامان پیامبر 9

زندگانی حضرت علی (ع) پیش از بعثت از ده سال تجاوز نمی کند. حسّاس ترین رویداد این دوره از

زندگی آن بزرگوار، شکل گیری شخصیت وی به وسیله حضرت محمد بن عبدالله (ص) می باشد. با توجّه به

آگاهی هایی که آن حضرت از آینده داشت و می دانست علی (ع) می باید پس از خود، زمام امور امت اسلامی را

برعهده گیرد، با یک برنامه حساب شده به منظور تربیت آن حضرت، ایشان را پس از سنّ شش

(5). سالگی از منزل پدر به منزل خود منتقل ساخت و تحت تربیت مستقیم خویش قرار داد

حضرت محمد(ص) روی علاقه ای که به حضرت علی (ع) داشت ، هیچ گاه از او جدا نمی شد، حتی زمانی

که برای عبادت به خارج مکه می رفت حضرت علی (ع) را نیز همراه خود می برد. (6) علی (ع) خود این

دوران را چنین توصیف می کند

همه شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خدا(ص) و موقعیت مخصوصی که نزد آن حضرت داشتم ، آگاهید و

می دانید که من در آغوش پر مهر او بزرگ شده ام . پیامبر به هنگام کودکی ، مرا به دامن می گرفت ،

به سینه می چسبانید و در بستر خویش جای می داد، بدنش را به بدنم می چسبانید و من بوی خوش او را

... استشمام می کردم ، غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت

من بسان بچه ای که در پی مادر خود می رود، به دنبال پیامبر(ص) می رفتم ، وی ... هر روز پرچم یکی از فضائل اخلاقی خود را برای من می افراشت و دستور می داد که از

او پیروی کنم ... ((ع))

حضرت علی (ع) در این دوره توانست از اخلاق کریمه و فضائل انسانی پیامبر(ص) بهره

زیادی بگیرد، و تحت رهبری وی به عالی ترین درجات کمال روحی برسد

نخستین مسلمان

دیگر افتخار علی (ع)، پیشگام بودن آن حضرت در پذیرفتن اسلام و یا به عبارت صحیح تر، ابراز اسلام

دیرینه خویش بود

پیش قدم بودن در پذیرش اسلام، از موضوعاتی است که قرآن روی آن تکیه کرده است؛ (8) حتی

کسانی را که پیش از فتح مکه ایمان آورده و جهاد کرده اند، برتری داده است؛ (9) چه رسد به اولین

مسلمان، در دورانی که قدرتی جز قدرت دشمن نبود؛ از این جهت، سبقت در اسلام، از افتخاراتی به شمار می رفت که فضائل دیگر با آن برابری نمی کرد

بسیاری از مورخان نقل کرده اند که حضرت محمد (ص) روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی (ع) روز بعد به وی

(10). ایمان آورد

پیش از همه، خود پیامبر (ص) به سبقت علی (ع) در اسلام تصریح کرده و در مجمع عمومی صحابه

فرمود

نخستین کسی که (در روز ستاخیز) با من در کنار حوض کوثر ملاقات می کند، پیشگام ترین شما در اسلام

(11).، علی بن ابیطالب است

: خود آن حضرت نیز در موارد مختلف به این حقیقت تصریح می کند، از جمله

در آن روز که اسلام هنوز به هیچ خانه ای راه نیافته بود و تنها پیامبر (ص) و خدیجه 1

مسلمان بودند، من سؤمین مسلمان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می

(12). بوییدم

- خداوند! من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت ، پیام تو را شنید و (به دعوت پیامبر 2 تو)

(13). پاسخ گفت

فداکاری بی نظیر

خواهیدن حضرت علی (ع) در بستر پیامبر در شبی که به (لَيْلَةُ الْمَبِيتِ) معروف است و هنگام هجرت رسول

خدا(ص) از مکه به مدینه ، صورت گرفت ، یکی دیگر از افتخارات آن حضرت است که تمام مورخان آن را ثبت کرده اند.

علی (ع) با جانبازی خویش ، جان پیامبر گرامی (ص) را - که دلیران قریش تصمیم گرفته بودند وی را در آن

شب بکشند و بدین منظور خانه آن حضرت را محاصره کرده بودند - حفظ کرد و خطرهای آن را بر خویش . هموار ساخت .

این فداکاری چندان مهم و ارزنده بود که خداوند - طبق آنچه از روایات متعدد

:استفاده می شود (14) - آیه ای در این مقام فرو فرستاد

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ

(رُتُّوْا بِالْعِبَادِ) (15)

. برخی از مردم جان خود را در راه رضایت خداوند می فروشند و خدا بر بندگان ، مهربان است

امین رسول خدا9

پیامبر اکرم (ص) پس از این که مأمور شد به مدینه هجرت کند، در بین افراد خانواده و قبیله اش کسی

را امین تر از علی (ع) پیدا نکرد، از این رو او را جانشین خود کرد تا امانت های مردم را - که در دست آن

حضرت بود - به صاحبانش بازگرداند و قرض هایش را ادا کند و دختر گرامی اش ، حضرت فاطمه (س) و برخی دیگر

از زنان را به مدینه آورد

حضرت علی (ع) پس از هجرت رسول خدا(ص) - برای انجام دادن سفارش های آن حضرت - سه روز در مکه

ماند، سپس همراه فاطمه مادر خود و فاطمه دختر رسول خدا(ص) و فاطمه دختر زبیر و برخی دیگر، با پای پیاده به سوی مدینه راه افتاد و در (قُب ا) (16) به پیامبر(ص) ملحق شد

وقتی دیدگان رسول خدا(ص) به علی (ع) افتاد و دید پاهای آن حضرت - در اثر پیاده روی زیاد - تاول

زده و خون از آن می چکد، در حالی که اشک از دیدگانش می ریخت ، او را در آغوش گرفت و برای وی دعا

کرد، آنگاه از آب دهان مبارک بر پاهای علی (ع) کشید و آثار جراحت برطرف شد. 1(ع)) مرحله شکست

به علت سرپیچی بیشتر کمانداران تنگه (عَيْنِین) از دستور پیامبر(ص) و رها کردن آن ، خالد بن ولید با سواره نظامش کوه را دور زد و از تنگه بر مسلمانان فرود آمد. بر اثر ضربات غافلگیرانه

و کوبنده دشمن - در این مرحله از جنگ - هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیده و بقیه - جز چند نفر -

پا به فرار گذاشتند

نقش حضرت علی (ع) در این مرحله ، حفاظت و دفاع از وجود مقدس رسول گرامی (ص) بود

آن حضرت - در شرایطی که مسلمان - بجز عدّه ای معدود - سعی در حفظ جان خود و فرار از میدان نبرد

داشتند و وجود مقدس پیامبر(ص) از هر طرف مورد هجوم ارتش قریش قرار گرفته بود - با حمله به

سپاه

دشمن ، ضمن جلوگیری از پیشروی آنان ، دسته هایی که قصد نزدیک شدن و ضربه زدن به

پیامبر(ص) را داشتند از

دم شمشیر می گذرانید

فداکاری امیر مؤمنان (ع) آن چنان ارزنده بود که جبرئیل آن را به رسول خدا(ص) تبریک گفت ،

و پیامبر(ص) با بیان این جمله که (عَلَيْ مَنِيَّ وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ)، فداکاری او را ارج نهاد و با

شنیده شدن این ندای غیبی (لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ) دیگران نیز به

(24).عظمت این فداکاری پی بردند

:خود آن حضرت در بخشی از سخنانش در جمع اصحاب ، به فداکاری خود چنین اشاره می کند

هنگامی که ارتش قریش بر ما حمله کرد، انصار و مهاجر، راه خانه خود گرفتند و من با بیش از هفتاد زخم ،

(25). از آن حضرت دفاع کردم

علی (ع) در دفاع از پیامبر(ص) به قدری پافشاری کرد که شمشیر او شکست و رسول خدا(ص)

شمشیر خود را که (ذوَالْفَقَّارِ) نام داشت ، به وی داد و امام (ع) با آن به جهاد خود در راه خدا (

(پرداخت). 26)

همه ایمان

.محاصره مدینه ، توسط بیش از ده هزار سپاه (أَحْزَابِ) نزدیک یک ماه طول کشید

سرانجام دشمن چاره ای جز این ندید که نیروهای سرسخت و قدرتمند خود را به هر وسیله ای شده از خندق عبور

دهد.

به دنبال این تصمیم ، (عَمْرُو بْنُ عَبْدِوَدٍّ) قهرمان نامی عرب به همراه پنج تن دیگر، از نقطه کم

عرض خندق عبور کردند و مبارز طلبیدند. علی (ع) برای نبرد با عمرو و پاسخ به نعره هایش ، گام

پیش

نهاد. و سرانجام پس از نبردی شدید، دلاورترین جنگجوی عرب - که او را با هزار مرد جنگی برابر

می

شمردند - با شمشیر علی (ع) به خاک افتاد. همراهان عمرو چون چنین دیدند پا به فرار گذاردند

و آن

. که نتوانست فرار کند (نَوْفَل) با ضربت امیرالمؤمنین (ع) به عمرو ملحق شد

مرگ عَمْرُو بْنِ عَبْدِوَدٍّ (و برخی عوامل دیگر)، باعث شد که آتش جنگ به خاموشی گراید و

. احزاب مختلف هر کدام به فکر بازگشت به خانه های خود بیفتند

برای بیان ارزش فداکاری حضرت علی (ع) در این جنگ، تنها به سه جمله از رسول

گرامی

. (ص) که در سه مرحله این نبرد، درباره آن حضرت فرمود، اکتفا می کنیم)

هنگام عزیمت علی (ع) به میدان

خدایا! در روز بدر (عُبَيْدَه) و در احد (حَمَزَه) را از من

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ). گرفتی، اکنون علی (ع) را از آسیب حفظ فرما. سپس این آیه را خواند

((أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ)) (2)ع

هنگام رویارویی با عمرو

(بَرَزَ الْإِيْمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ)

(28). هم اکنون (همه ایمان در برابر تمامی شرک قرار گرفت)

پس از مراجعت پیروزمندانه علی (ع)

((...كُلُّهُمَّ وَزَنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص) لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ))

اگر عمل امروز تو با اعمال (پسندیده) همه امت محمد (ص) مقایسه شود (بی تردید) بر آن ها

برتری خواهد

(29). داشت

برادر رسول خدا 9

از اقدامات مهمّ و ثمربخش رسول اکرم (ص) پس از هجرت به مدینه ایجاد پیوند برادری میان مهاجران و

انصار بود. او برای تمام کسانی که در مسجد حضور داشتند - بجز علی (ع) - برادری تعیین کرد. علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد: (برای همه برادری تعیین کردید بجز من؟!) در این هنگام رسول خدا (ص)

:جمله تاریخی خود را که بیانگر مقام و موقعیت علی (ع) در نظر پیامبر (ص) است ، بیان فرمود (سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخته است ، کار برادری تو را به تاءخیر نینداختم مگر بدین

(18). منظور که تو را برادر خود انتخاب کنم ، تو برادر من در این جهان و جهان دیگر هستی علی (ع) و پیکار در راه خدا

علی (ع) به خاطر فداکاری ها و جانبازی هایش در راه حقّ، چهره ای بی نظیر است . وی جز در (19) غزوه

تبوک - که به امر پیامبر (ص) در مدینه ماند - در بقیه غزوات ، حضور داشت و غالباً در اثر ایثار و دلاوری های آن حضرت ، سپاه اسلام بر سپاه شرک غلبه می کرد و اگر جانبازی های این پیشواز اسلام نبود،

چه بسا کفار و مشرکان ، در هر یک از جنگ های مختلفی که برای مبارزه با اسلام تدارک دیده بودند، چراغ

.رسالت را به آسانی خاموش کرده و پرچم حقّ را سرنگون ساخته بودند

اینک گوشه ای از فداکاری های آن حضرت را در میدان های نبرد (بدر، احد، خندق و خیبر) مرور می کنیم

قهرمان بی نظیر جنگ بدر

: حضرت علی (ع) در جنگ بدر از دو نظر درخشش داشت

در نبرد تن به تن

ولید) به) هنگامی که سه تن از دلاوران سپاه شرک به نام های (عُتْبَه)، (شَیْبَه) و

میدان آمده مبارز طلبیدند. به دستور پیامبر(ص) (عُبَیْدَةُ بْنُ حَارِثٍ و حَمْزَةُ بْنُ

عَبْدُ الْمُطَّلِبِ و علی بن ابیطالب (ع) برای نبرد با آنان پیا خاستند. عیبده با عتبه ، حمزه با

.شیبه و حضرت علی (ع) با ولید درگیر شدند

مورخان نوشته اند: علی (ع) در همان لحظات اوّل ، رقیب خود را به خاک افکند، آنگاه به کمک

حمزه

شتافت و حریف او را نیز با شمشیر دو نیم کرد و سپس هر دو به یاری عیبده رفتند و رقیب او را نیز به

هلاکت

(20). رساندند

و بدین ترتیب ، امام در قتل هر سه قهرمان شرک شرکت داشت . خود آن حضرت در نامه ای به

معاویه این

:مساءله را یادآور شده می فرماید

شمشیری که من در یک روز بر جدّ تو (عُتْبَه) و دایی تو (ولید) و برادر تو (حَنْظَلَه) و عموی

(21). تو (شَیْبَه) فرود آوردم ، در نزد من است

در نبردی عمومی

براساس نوشته مورخان ، در جنگ بدر هفتاد نفر از سپاه شرک که تعدادی از آنان

مثل : أَبُوجَهْل ، أُمَیَّةُ بْنُ خَلْفٍ، نَضْرُ بْنُ حَارِثٍ و... از سران برجسته کفار

بودند، کشته شدند. از این تعداد، بین 2(ع) تا 35 نفر به شمشیر حضرت علی (ع) به هلاکت

رسیدند، آن حضرت

در قتل بقیه نیز به گونه ای نقش داشت . بدین جهت مشرکان قریش ، او را (مرگ سرخ) نامیدند،

و این به

(22).خاطر نکبت و ذلّتی بود که به دست امیر مؤ منان (ع) دامنگیرشان شده بود

یگانه مدافع پیامبر(ص): نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ احد را نیز باید در دو مرحله - پیروزی و شکست

مسلمانان - جستجو کرد

مرحله پیروزی

در این مرحله ، پیروزی سپاه اسلام و فرار مشرکین به دست آن حضرت انجام گرفت . پس از این که طلحه بن ابی طلحه اولین پرچمدار قریش با ضربات امام (ع) از پای درآمد، پرچمداران دیگری

پس از دیگری - تانه نفر - پرچم را به دست گرفتند و همگی با شمشیر مولای متقیان به قتل رسیدند. با (23). کشته شدن پرچمداران ، ارتش قریش پا به فرار گذاشت

فاتح خیبر

پیامبر اکرم (ص) (خَیْبَر) مرکز یهودیان را محاصره کرد. در ابتدای این غزوه علی (ع) به خاطر چشم درد، از جنگ ناتوان بود. از این جهت رسول گرامی (ص) پرچم را به دو تن از مسلمانان داد، ولی

. آن دو هر کدام پس از دیگری بدون کسب پیروزی ، بازگشتند

پیامبر(ص) فرمود: پرچم از آن اینان نبود، علی (ع) را بیاورید! به عرض رسید: او درد چشم دارد. فرمود:

او را بیاورید، او مردی است که خدا و پیامبرش را دوست دارد؛ خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.(30)

وقتی علی (ع) به حضور پیغمبر(ص) رسید، رسول خدا(ص) ضمن دعا برای وی از آب دهان مبارک بر چشم او

. کشید، درد برطرف شد. آنگاه پرچم را برافراشت و به میدان رفت

دلاوران یهود از درون (دژ) بیرون آمدند، حارث برادر مرحب نعره زنان به سوی امام شتافت ولی پس از

لحظاتی پیکر مجروح او بر خاک افتاد. مرگ برادر، مرحب را سخت متاثر کرد، لذا برای گرفتن

انتقام ، در

.حالی که غرق در سلاح بود به نبرد حضرت علی (ع) آمد

پس از گفت و شنودی که بین آن دو انجام گرفت چیزی نگذشت که شمشیر برنده قهرمان اسلام بر فرق مَرَحَبْ

فرود آمد و او را به خاک افکند. دیگر دلاوران یهود، گریخته و به درون قلعه پناه بردند و درب را بستند. امام فراریان را تعقیب کرد و چون درب را بسته دید، با قدرت الهی دربی را که بیست تن می بستند،

یک تنه از جا کند و بر روی خندق قلعه یهودیان افکند، تا سربازان اسلام ، از آن گذشتند و آن (31).لانه فساد و کانون خطر را در هم کوبیدند

و از آن جایی که پیروزی چشمگیر مسلمانان در غزوه (خَیْبَر) در پرتو فداکاری و دلاوری امیر مؤ (32).منان (ع) به دست آمد، آن حضرت را ف اتح خیر می نامند

حضرت علی (ع) و جانشینی پیامبر 9

بدون تردید مسأله رهبری امت و ولایت و سرپرستی امور مسلمانان از بزرگ ترین و مهم ترین

مسائل اسلامی است . به لحاظ همین اهمیت ، پیامبر اکرم (ص) سعی داشت مسأله رهبری آینده جامعه

اسلامی را در زمان حیات خود حل کند؛ لذا از اولین روز دعوت ، مسأله ولایت را همراه توحید و نبوت ، با صراحت بیان فرمود. و براساس مجموعه خصوصیات و فضائل و کمالاتی که

در وجود مقدس علی (ع) بود، از سوی خدا فرمان داشت تا سرپرستی و ولایت علی (ع) را بر امور دین و دنیای

.مسلمانان ، و جانشینی وی را پس از خود، اعلام نماید

رسول گرامی (ص) این رسالت الهی را در موارد گوناگون ، اعلام کرد و ما - به منظور رعایت اختصار - تنها

. به سه حدیث : یوم الدّار، منزلت و غدیر اشاره می کنیم

حدیث یَوْمُ الدّار

پس از گذشت سه سال از بعثت ، با نزول آیه (وَ اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ) (33) رسول خدا(ص

ماءمور شد نخست ، خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند. بدین منظور علی (ع) به فرمان (

پیامبر(ص) حدود

چهل تن از سران بنی هاشم ، از جمله : ابوطالب ، ابولهب ، عبّاس ، حمزه و... را مهمان کرد. رسول

اکرم (ص) پس

:از صرف غذا فرمود

ای فرزندان عبدالمطّلب ! در بین جوانان عرب کسی را سراغ ندارم که بهتر از آن چه من

برایتان آورده ام ، آورده باشد. من برای شما خیر و سعادت دو جهان را به ارمغان آورده ام . خدا

فرمان

داده است تا شما را به سوی او بخوانم . کدام یک از شما در این راه مرا یاری خواهد کرد تا همو،

برادر،

وصیّ و جانشین من گردد؟

پیامبر(ص) این تقاضا را سه بار تکرار کرد و هر سه بار تنها علی (ع) برخاست و اعلام آمادگی

کرد.

:در این هنگام ، رسول گرامی (ص) فرمود

همانا این (اشاره به علی (ع)) برادر، وصیّ و جانشین من است . سخنش را بشنوید و از او اطاعت

(34).کنید

عکس العمل امام در برابر جریان سقیفه

اجتماع سقیفه با بیعت عده ای از انصار و مهاجران با ابوبکر، به پایان رسید و آنان برای گرفتن

بیعت عمومی رهسپار مسجد شدند. عمر در بین راه پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد و به هر کس

می رسید او را

و ادار به بیعت با ابوبکر می نمود. (4ع)

حضرت علی (ع) که هنوز مشغول مراسم کفن و دفن پیغمبر (ص) بود، از سر و صدای جمعیت از جریان مطلع

شد، و پس از آن که استدلال و حجت مهاجران برای شایستگی خلافت، به او گفته شد (که آن ها به خویشاوندی

پیامبر (ص) و این که خلیفه باید از قریش و از شاخه های درخت نبوت باشد، احتجاج کرده اند):
فرمود

(48). این ها به درخت استناد کردند، ولی میوه و ثمره آن را نابود ساختند

دومین عکس العمل امام (ع) پس از دفن پیامبر (ص) بود. حضرت علی (ع) و تعداد زیادی از بنی هاشم و

دیگران در مسجد نشسته بودند. برخی از کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند به دور آن حضرت و بنی هاشم

:جمع شدند و گفتند

طایفه انصار و کسان دیگر با ابوبکر بیعت کرده اند، شما نیز با او بیعت کنید و گرنه درباره . شما با شمشیر حکم می کنیم

:حضرت علی (ع) در جواب آنان فرمود

من برای این بیعت سزاوارترم، شما باید با من بیعت کنید، شما به موجب قرابت با رسول خدا (ص) خلافت را از انصار گرفتید، آن ها هم این حق را به شما تسلیم کردند، من نیز با شما چنین

استدلال می کنم. من در زمان حیات رسول خدا و نیز هنگام رحلت او نزدیک ترین فرد به او بودم من وصی

و وزیر و حامل علم او هستم ... من به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) از همه آشناترم، و عواقب امور را بهتر

(49) !از همه شما می دانم و ثبات قدمم از شما بیشتر است ، پس بر سر چه چیز نزاع دارید؟
عمر گفت : (تو را رها نمی کنیم مگر اینکه خواه و ناخواه بیعت کنی .) امیر مؤ منان (ع) با لحنی قاطع

پاسخ

:تو را داد و فرمود

شیری بدوش که قسمتی از آن برای توست . امروز کمر بند خلافت را محکم بر او ببند، که فردا
به تو

(50).برگرداند

: در این هنگام ، ابو عبیده خطاب به امام (ع) گفت

ای پسر عمو! خویشاوندی تو با رسول خدا(ص) و سابقه ات در اسلام و یاری تو آن را و
همچنین علم

تو مورد انکار ما نیست ، و لکن تو هنوز جوانی و ابوبکر از پیرمردان قبیله تو می باشد. او برای
برداشتن این بار بهتر است . اگر خدا عمرت دهد پس از او خلافت را به تو تسلیم خواهند
کرد...

لذا در این موقع ، فتنه و آشوب بر پا مکن . تو خود می دانی دل های عرب با تو چگونه
کینه و

(51).دشمنی دارد

سومین عکس العمل آن حضرت ، خطابه ای است که در برابر مهاجر و انصار ایراد کرده است . در
قسمتی از این

: خطابه آمده است

ای گروه مهاجر و انصار! خدا را در نظر بیاورید و عهد و پیمان پیامبر(ص) را درباره من
...فراموش نکنید، و حکومت محمد(ص) را از خانه او به خانه های خود مبرید

شما می دانید که ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم . مگر شما کسی را نمی خواهید که به
مفاهیم قرآن ، و اصول و فروع دین و به سنت های پیامبر(ص) احاطه کامل داشته
باشد، و جامعه اسلامی را به خوبی بتواند اداره کنند...؟ به خدا سوگند چنین فردی در بین

ماست نه در میان شما. پیروی از هوای نفس نکنید، و از حق دور نشوید، و اعمال گذشته خود

را با اعمال بد فاسد نکنید

بَشِيرِ بْنِ سَعْدٍ با جماعتی از انصار گفتند: (ای ابوالحسن! اگر انصار این سخنان را قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند، حتی دو نفر درباره تو اختلاف نمی کرد.) (52)

یاری خواهی از انصار

حضرت علی (ع) و زهرا (س) پس از رخداد سقیفه شبها به خانه انصار می رفتند و ضمن یادآوری توصیه ها و سخنان پیامبر (ص) در مورد اهل بیت: آنان را به یاری می طلبیدند. آنان در پاسخ می گفتند:

ای دختر رسول خدا (ص)، کار بیعت ما با این مرد تمام شده، چنانچه پسرعمویت پیش از ابوبکر از ما بیعت می خواست، قطعاً کسی را در برابر او قرار نمی دادیم. علی (ع) می فرمود

شگفتا! انتظار داشتید جنازه رسول خدا (ص) را بدون کفن و دفن میان خانه بگذارم و برای به دست آوردن

حکومتی که از آن بزرگوار به جا مانده بود، به کشمکش و نزاع پردازم؟

حضرت زهرا (س) نیز می فرمود

ابوالحسن (ع)، آنچه را که سزاوار بود انجام داد. آنان نیز کاری کردند که خداوند از آن ها (53). بازخواست خواهد کرد

موقعیت حسّاس

موقعیتی که امام (ع) در آن قرار گرفته بود بسیار حسّاس، و وظیفه آن حضرت بس مشکل و خطر بود. از یک طرف می دید خلافت و رهبری اسلامی از مسیر خود بیرون رفته و به

طور طبیعی به

دنبال آن حقوق زیادی پایمال خواهد شد

از سوی دیگر، شاهد گروه گرایی و اختلافات، در میان مسلمانان بود. اکنون باید دید در چنین موقعیت حسّاس وظیفه امام (ع) چیست؟ آیا تحمّل غرض ورزی های جناح فرصت طلب داخلی و سکوت، یا قیام و نهضت؟

گرچه اندرزها و سخنان روشنگرانه امیر مؤمنان علی (ع) و یاران او در مسجد پیامبر(ص) در حضور

مهاجران و انصار، حقیقت را روشن ساخت، و حجّت را بر همه مسلمانان تمام کرد، اما با استقرار : خلافت ابوبکر، در برابر امام (ع) بیش از دو راه در پیش روی آن حضرت وجود نداشت

- قیام و بازپس گرفتن 1

.حقّ خود

- سکوت برای حفظ اسلام 2

دلائل و قرائن زیادی وجود داشت که قیام امام (ع) در آن شرایط به نفع اسلام نبود و نتیجه ای جز . انحلال جامعه اسلامی و بازگشت گروه بی شماری از مسلمانان به عصر جاهلیت نداشت

دلایل خودداری از قیام

با دقّت در سخنان امام (ع) در مقاطع مختلف و بررسی شرایط حاکم بر جامعه اسلامی آن روز،

پاسخ این

سؤال که چرا حضرت علی (ع) قیام نکرد، روشن خواهد شد. اینک برخی از نکات روشنگر این : حقیقت

- کمبود نیروی کافی

:امام در بیانی در پاسخ به سؤال فوق فرمود

کوتاهی من در امر خلافت ، به خاطر ترس از مرگ نبود، بلکه به خاطر این سخن رسول خدا(ص) بود که فرمود: امت درباره تو خیانت کرده ، به عهدهی که من با آنان نموده ام وفا نمی

. کنند در حالی که تو نسبت به من مانند هارونی نسبت به موسی . سپس اضافه می کند: (سؤال کردم تکلیف من در آن موقع چیست ؟ رسول خدا(ص) فرمود؛ اگر

کسی پیدا شد تو را یاری کند، با آنان مبارزه کن و حقّ را بگیر، و گرنه صرف نظر نموده ، خون خود را حفظ

(کن تا مظلومانه پیش من آیی .) (54)

:امام در یکی از سخنانش به این حقیقت تلخ تصریح کرده می فرماید
اگر در میان امت چهل نفر مرد مصمّم برای مبارزه با این قوم می یافتم قیام (55). می کردم

:و نیز می فرماید

هنگامی که به اطرافم نظر کردم ، دیدم جز اهل یتیم یاور دیگری ندارم و حیفم آمد که آن ها را تسلیم

(56). مرگ کنم

- حفظ اسلام و وحدت مسلمانان

هر نوع جنگ داخلی در میان مردم تازه مسلمانی که هنوز عادات و رسوم جاهلیّت در میان آنان ریشه کن

نشده ، و روح ایمان و عقیده اسلامی در قلوب آنان رسوخ نکرده بود، باعث انحلال نیروها و ضعف اسلام جوان می گردید، خصوصاً در شرایطی که اهل (ردّه) (5ع) در بخش

هایی از جزیره العرب پرچم مخالفت با حکومت مرکزی برافراشته بودند، و دو قدرت امپراتوری

ایران و روم منتظر فرصت بودند که علیه دولت جدید پیکار کنند. اگر امام (ع) با وجود این مسلمانان متزلزل و دشمنان خارجی، دست به شمشیر می برد و برای به دست آوردن حق خود با ابوبکر

ستیز می کرد، وحدت جامعه اسلامی و مرکزیت آن در مدینه آسیب می دید و این بهترین فرصت برای حمله

قدرت های خارجی و نابود کردن اساس اسلام بود. شاید با توجه به این جهت بود که آن حضرت در جریان

:رویداد سقیفه طی سخنانی به اهمیت اتحاد و نتایج شوم تفرقه اشاره کرده می فرماید
موج های فتنه را با کشتی های نجات بشکافید. از ایجاد اختلاف خودداری کنید و نشانه های
فخر

فروشی را از سر بردارید... سکوت من به خاطر علم و آگاهی است که در آن فرو رفته ام و اگر
شما هم

(58). مثل من آگاه بودید، بسان ریسمان چاه، مضطرب و لرزان می شدید
- خطر بازگشت به جاهلیت

قرآن مجید در آیه ای تلویحاً از دو دستگی امت، پس از رحلت پیغمبر (ص) و بازگشت گروهی از
آنان به

أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ ...): عصر جاهلیت، خبر داده، می گوید
(عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...) (59)

رسول خدا (ص) با توجه به این آیه از آینده جامعه اسلامی سخت نگران بود. روند سقیفه نشان داد
که چگونه

در آن روز از روی این راز پرده برداشته شد و بار دیگر تعصبات قبیله ای و افکار جاهلیت از لابلای
. سخنان دو طرف پدیدار گشت

گذشته از این ، با انتشار خبر رحلت پیامبر(ص) در میان قبایل تازه مسلمان ، گروهی از آنان مرتد شده به آیین نیاکان خود بازگشتند و با حکومت مرکزی به مخالفت برخاستند

از سوی دیگر، مدعیان نبوت همچون (مُسَيْلَمَه)، (سَجَّاح) و (طَلْحَه) نیز در مناطق نجد و یمامه . پرچم دیگری برافراشته عده ای را گرد خود جمع کرده بودند در چنین اوضاع و شرایطی آیا صحیح بود امام (ع) پرچم دیگری - هر چند حقّ - برافرازد و قیام کند؟ آن حضرت

:در نامه ای که به مردم مصر نوشته به این نکته اشاره کرده می فرماید دیدم گروهی از مردم از آیین اسلام بازگشته اند و درصددند آیین محمد(ص) را نابود ... سازند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم ، باید شاهد شکاف و ویرانی در اسلام باشم که مصیبت آن

برای من بزرگ تر از رها کردن حکومت چند روزه ای است که با سرعت مانند سراب یا ابر از بین (60).می رود

بیشتر مورخان نوشته اند حضرت علی (ع) تا پس از رحلت فاطمه (س) با ابوبکر بیعت نکرد (61).

با از دست دادن فاطمه (س) و مشاهده بی اعتنایی مردم و وضع پریشان مسلمانان ، ناگزیر با ابوبکر بیعت

کرد ولی خاطرات تلخ این روزها را هیچ گاه از یاد نبرد، و پیوسته از آن روزها شکایت می کرد. در خطبه

:شقیه (می فرماید)

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاطَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي ...
(الْحَلَقِ شَجَاً)

برای من روشن بود که - به حکم عقل و وظیفه ای که به عهده داشتم - چاره ای جز صبر و شکیبایی ندارم ؛ لذا تحمل کردم ، ولی به حالتی که گویی خار در چشم و استخوان در

گلو

(62)... دارم

(63) مساءله فدك

هنوز بیش از ده روز از رحلت پیامبر(ص) نگذشته بود که به حضرت فاطمه (س) خبر رسید
ماءموران خلیفه ،

.کارگران او را از سرزمین (فَدَكْ) بیرون کرده و رشته کار را خود به دست گرفته اند
دختر رسول خدا(ص) برای پس گرفتن آن با گروهی از زنان بنی هاشم ، پیش خلیفه رفت و
گفتگوهایی بین او و

: ابوبکر به شرح ذیل انجام گرفت

فاطمه (س): چرا کارگران مرا از (فَدَكْ) اخراج کردی ، و مرا از حقّ خویش بازداشتی ؟
خلیفه : من از پدرت شنیده ام که پیامبران ، چیزی را به ارث نمی گذارند

. فاطمه (س): فدک را پدرم در حال حیات به من بخشیده بود و من در آن زمان مالک آن بودم
خلیفه : آیا برای اثبات این ادعا شهود و گواهانی داری ؟

فاطمه (س): آری ، شهود من عبارتند از: علی (ع) و ام ایمن . و آنان به درخواست زهرا(س) به
مالکیت او در

(64).زمان پیامبر(ص) شهادت دادند

برخی می نویسند: حسن و حسین 8 نیز گواهی دادند. (65) فخر رازی نقل کرده
است غلامی

از غلامان پیامبر(ص) نیز به مالکیت فاطمه (س) گواهی داد. بلاذری به نام او تصریح کرده ، می
گوید: او (رب

(اح) بود.(66)

پس از اقامه شهادت ، علی (ع) خلیفه را به اشتباه خود متوجّه ساخت (زیرا وی از کسی شاهد می
خواست

که فدک در تصرف اوست ، و مطالبه شاهد از مُتصرّف (ذِي الْيَدِ) برخلاف موازین قضایی اسلام

(است)

:و فرمود

هرگاه من مدّعی باشم که در دست دیگری است ، از چه کسی شاهد می طلبی ، از من که مدّعی هستم ، یا از آنکه

مال تحت تصرّف اوست ؟

ابوبکر گفت : از تو شاهد می طلبم . امام (ع) فرمود: مدّتهاست که فدک در تصرّف ماست ، اکنون که

دیگران ادعا می کنند از اموال عمومی است ، باید شاهد بیاورند، نه ما. (6)(ع))

خلیفه در مقابل سخن امام (ع) سکوت کرد، و طبق نقل حلبی ، مالکیت فاطمه (س) را کتبی تصدیق

کرد، ولی در همین هنگام ، عمر وارد شد و گفت : نامه چیست ؟ گفت : مالکیت فاطمه (س) را در این ورقه

تصدیق کرده ام . عمر گفت : تو (در آینده) به درآمد فدک نیازمندی ، زیرا اگر فردا مشرکان عرب بر ضدّ

مسلمانان قیام کردند، از کجا هزینه جنگ با آنها را تأمین می کنی ؟ وی نامه را گرفت و پاره کرد. (68).

اندرزهای حضرت علی (ع) به عثمان

هنگامی که مردم و بزرگان صحابه از روش حکومتی عثمان و عمّال او به ستوه آمدند نزد حضرت علی (ع) رفتند و ضمن شکایت ، از او درخواست کردند که به عنوان نماینده آنان نزد عثمان

رود و او را از اعمال خلاف سیره پیامبر (ص) بر حذر دارد. امیر مؤمنان (ع) نزد عثمان رفت و او را نصیحت

:کرد. در قسمتی از سخنانش فرمود

ای عثمان ، خدا را در نظر بگیر و بر جان خودت رحم کن ... بهترین بندگان خدا، پیشوای عادل

است که هدایت یافته باشد و دیگران را نیز هدایت کند... در مقابل مروان ،
آنگونه مباش که وی تو را با کِبَرِ سن و گذشت عُمر، هرکجا خواهد سوق دهد... (9ع))
مهم ترین فعالیت های امام (ع) در دوران 25 سال سکوت

- 1.. گردآوری و تفسیر قرآن و تربیت شاگردانی در علم تفسیر
- 2 . - پاسخگویی به پرسش ها و شبهات دانشمندان ملل جهان ، به ویژه یهود و نصاری
- 3 - بیان احکام بسیاری از رویدادهای نوظهور، که تا آن زمان در اسلام سابقه نداشت و نصّ به
- خصوصی در
- قرآن و سنت پیامبر(ص) درباره آن ها در دست نبود
- 4 - پاسخگویی و حل مشکلات سیاسی و علمی خلفا و نظرهای کارگشا در مواردی که طرف
- مشورت آنان
- قرار می گرفت ، که به نمونه هایی از آنها اشاره شد
- 5.. تربیت و پرورش شاگردانی که ضمیری پاک و روحی آماده ، برای سیر و سلوک داشتند
- 6 - دلجویی و دفاع از ستمدیدگانی که دست اندرکاران حکومت وقت ، بر آنان ستم روا می
- (101).داشتند
- ع) - تلاش های اقتصادی و عمرانی همچون ایجاد و یا توسعه نخلستان ها و کندن چاه های آب به (
- منظور کمک به
- افراد تهیدست و نیازمند
- پذیرش حکومت
- با کشته شدن عثمان ، مهاجران و انصار برای تعیین رهبر آینده اسلام ، به امیر مؤمنان (ع) روی
- آوردند

در پیشاپیش جمعیت ، صحابه بزرگ رسول خدا(ص) مانند عمار ی اسیر، اَبوالْهَیْثَم، اَبو
ایوب آنصاری ، طَلْحَه و زُبَیْر، دیده می شدند

مردم برای بیعت ، به سوی خانه حضرت علی (ع) هجوم برده اصرار داشتند او زمام امور خلافت را به
دست گیرد.

آنان گفتند:

ای ابوالحسن ! عثمان کشته شد و ما به پیشوا نیازمندیم ، و امروز هیچ فردی را شایسته تر از تو نمی
دانیم . تو در گرایش به اسلام از همه پیش قدم تر و به پیامبر خدا(ص) از همه نزدیک تر هستی
:امیر مؤ منان (ع) فرمود

من نیازی به حکومت بر شما ندارم ، هر که را اختیار کردید من به او رضایت می
(102). دهم

(103). همه گفتند: ما جز تو کسی را نمی خواهیم

مردم اصرار می کردند ولی با عدم پذیرش از جانب امام (ع) مواجه می شدند. سرانجام بدون
دست یافتن

به منظور خود از خانه بیرون آمدند

رفت و آمدها چند بار تکرار شد، ولی حضرت علی (ع) قبول نمی کرد و می فرمود:
(این

کار را مکنید، من وزیر باشم بهتر، که امیر باشم). (104) آنان گفتند: (ما هرگز از تصمیم خود
بر نمی گردیم و باید با تو بیعت کنیم) (105). و از هر طرف برای بیعت به جانب او هجوم
آوردند. خود آن

:حضرت ، چگونگی رو آوردن مردم را چنین توصیف می کند

ناگهان مردم همانند موهای پر پشت یال کفتار، مرا احاطه کردند، بطوری که حسن و حسینم
پایمال شدند و دو طرف جامه ام بر اثر ازدحام جمعیت ، پاره شد. مردم مانند گله گوسفند که بدون
شبان

(106).مانده باشند، به سوی من روی آوردند

ولی باز امام (ع) از پذیرفتن حکومت بدون قید و شرط خودداری کرد و فرمود:
تا فردا صبح به شما مهلت می دهم، بروید فکر کنید، اگر حاضر شدید در
مقابل حکومت من تسلیم باشید. و از من پیروی از روش خلفای پیشین را نخواهید، با این شرط،
فردا صبح

در مسجد اجتماع کنید، و گرنه هر که را می خواهید انتخاب کنید.
روز بعد مردم در مسجد اجتماع کردند. امیرالمؤمنین (ع) بر فراز منبر رفت و فرمود
ای مردم! دیروز از یکدیگر جدا شدیم، در حالی که من از حکومت بر شما کراهت داشتم،
ولی شما

اصرار ورزیدید که بجز من کسی زمام امور شما را به دست نگیرد. آگاه باشید که اختیار اموال شما
بیت المال مسلمانان (با من است). بدانید که من حق ندارم جدای از شما از آن، درهمی بردارم. (اگر
اگر

می خواهید من بر شما حکومت می کنم و گرنه مسؤولیت هیچیک از شما را نمی پذیریم
(10(ع)).

پس از پایان سخنان امیر مؤمنان (ع)، مردم فریاد زدند: (ما بر همان عهد دیروز پایبند، و آماده بیعت
(. هستیم و خدا را بر این امر گواه می گیریم

آنگاه مانند دریای متلاطم به خروش آمده برای بیعت هجوم آوردند. در پیشاپیش همه طلحه و زبیر
بیعت

(108). کردند، بعد افرادی که از مصر، بصره و کوفه آمده بودند و سپس تمام مردم
شادمانی پس از بیعت

پس از انجام بیعت، سرور و شادمانی تمام مردم را فرا گرفت. آنان از این که با وصی و برادر
رسول خدا (ص) بیعت کرده اند خرسند بودند. امام (ع) وضع روحی مردم را پس از بیعت چنین
توصیف می کند:

سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطر بیعت با من، چنان شدت داشت که کودکان نیز به وجد
آمده بودند،

و پیران با پای لرزان خود، به راه افتاده بودند، بیماران بر دوش افراد سوار شده ، و زمین گیران بر آن (109)، حسرت می بردند

علاوه بر خوشحالی عمومی ، عده ای از بزرگان صحابه یکی پس از دیگری برخاستند و در جمع مردم با

ایراد خطابه ، مسرت و رضایت قلبی خود را اظهار نموده ، مردم را به پایداری در برابر پیمان خود و : تقویت پایه های حکومت جدید دعوت کردند، از جمله

- ثابت بن قیس ، سخنگوی انصار 1

ای امیر مؤمنان ! به خدا سوگند، اگر دیگران در زمامداری ، بر تو سبقت گرفتند، ولی در دین (110). نتوانستند بر تو برتری پیدا کنند... آنان به تو نیازمند بودند ولی تو به احدی نیاز نداشتی

- خُزَیمَةُ بْنُ ثَابِتٍ 2

... ای امیر مؤمنان ! ما برای زمام امور خود جز تو را نشناختیم

تو پیش قدم ترین مردم در ایمان ، و عارف ترین آنان نسبت به خدا، و سزاوارترین فرد نسبت به مقامات رسول خدا(ص) هستی ، آنچه دیگران دارند، تو نیز داری ، ولی کمالات و فضائل

(111). تو را دیگران ندارند

- صَعَصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ 3

ای امیر مؤمنان ! مقام خلافت به واسطه تو زینت گرفت . خلافت به تو نیازمند است ولی تو به آن نیاز

(112). نداری

نگرانی قریش

قریش و همه کسانی که از حق روگردان ، و در زمان حکومت عثمان ، از امتیازاتی برخوردار بودند، با اضطراب و نگرانی به حکومت امام (ع) رو آوردند و چاره ای جز تسلیم نداشتند. زیرا افکار عمومی با امیر مؤمنان (ع) بود و آنان چون نمی توانستند برخلاف مسیر جامعه اسلامی

قدم

بردارند ناچار با آن حضرت بیعت کردند، ولی کینه او را به خاطر این که سران مشرکان قریش و کفار را به هلاکت رسانده بود، همچنان به دل داشتند. علاوه بر این، آنان می دانستند که سیاست حضرت علی (ع)، هرگز با چپاولگری و غارت بیت المال، سازش ندارد. قریش به

:اندازه ای کینه امیر مؤمنان (ع) را به دل داشت که ابن ابی الحدید می گوید با اینکه تا آن وقت مدّت زیادی از رحلت پیغمبر (ص) می گذشت ولی بغض و کینه قریش نسبت به علی (ع) نه

(113). تنها کاهش نیافته بود بلکه آنان این دشمنی دیرینه را به کودکانشان نیز تلقین کرده بودند گوشه نشینان

عده معدودی از بیعت امیر مؤمنان (ع) کناره گرفتند. مسعودی نام آنان را قُعَاد نشستگان (114) و ابوالفداء، معتزله (115) (گوشه نشینان) گذارده است. وقتی از امام (ع) درباره آن ها سؤال شد فرمود:

(116). آنان جمعی هستند که حق را یاری نکردند و به یاری باطل هم برخاستند اینان عبارت بودند از: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، قُدامه بن مظعون، مُغیره بن شعبه و چند نفر دیگر (117) (ع). اینان برای توجیه عمل خود عذرهای بیجایی می تراشیدند، به عنوان مثال وقتی به سعد وقاص پیشنهاد بیعت شد گفت: تا همه مردم بیعت نکنند من بیعت نمی کنم. (118) آنان

افرادی بودند که می دانستند امیر مؤمنان (ع) با حق است و حق با او، و از هر جهت بر دیگران برتری دارد، ولی هواهای نفسانی و غرور آنان باعث شد از حق فاصله گیرند. امیر مؤمنان (ع) آن ها را به حال خود گذاشت و مجبور به بیعت نکرد. البته آنان - به ویژه سعد بن ابی وقاص

.و عبدالله بن عمر - بعدها پشیمان شدند

امتیازات بیعت امیر مومنان (ع)

بیعت امیر مؤمنان (ع) در روز جمعه ، 25 ذی الحجه ، سال 35 هجری انجام گرفت و دارای

. امتیازاتی بود که برخی از آنها را می آوریم

- امیر مؤمنان (ع) برای استحکام پایه های حکومت آینده ، مردم را در انتخاب رهبر آزاد گذاشت 1 و به

آنان فرصت داد تا در این مورد به طور دقیق بیندیشند، آنگاه آگاهانه ، زمامدار آینده را انتخاب کنند.

- بیعت امیر مؤمنان (ع) همگانی بود و به صورت یک پیشنهاد عمومی مطرح شد، برخلاف 2 جریان

بیعت خلفای پیشین که پیشنهاد بیعت در آغاز، عمومی نبود؛ بلکه بیعت ابوبکر، به قول عمر ناگهانی

و برخلاف انتظار (فَلْتَهُ) انجام گرفت ، و تنها از طرف دو نفر مانند عمر و ابو عبیده پیشنهاد بیعت مطرح شد.

خلافت عمر نیز بدون پیشنهاد مردم و با نصب ابوبکر انجام گرفت . خلافت عثمان نیز از طرف مردم پیشنهاد

نشد بلکه تنها با موافقت دو نفر دیگر از اعضای شورای شش نفره که خلیفه دوم آنان را برای این کار نامزد

(119). کرد، تحقق یافت

- بیعت حضرت علی (ع) و استقبال مردم با مطالعه قبلی آنان انجام گرفت . برخلاف زمامداران 3 پیش که

مردم فرصت مطالعه و فکر نداشتند؛ بلکه سعی بر این بود که هر چه زودتر کار خاتمه یابد تا مبادا در تاءخیر آن به مانعی برخورد کنند.

- مرکزی که برای بیعت انتخاب شد، مسجد بود، تا تمام مسلمانان بتوانند در آن شرکت کنند و 4 چنانچه کسی

. اعتراضی دارد بیان کند. ولی بیعت خلفای گذشته این ویژگی را نداشت

- در بیعت امام (ع) کسی اجبار نمی شد، چنانکه در جریان خودداری عبدالله بن عمر از بیعت ، 5 گفته

شده که مالک اشتر به امیر مؤمنان (ع) عرض کرد: اجازه دهید، گردن او را بزنم ولی حضرت نپذیرفت و

(120). حتی ضامن او شد تا کسی به او آزاری نرساند

نگرش امام (ع) به حکومت

بدون تردید کسی که کمترین شناخت از امیر مؤمنان علی (ع) و روحیه و طرز زندگی او داشته باشد،

می داند که آن بزرگوار در اصل ، اشتیاقی به حکومت بر مردم نداشته و هدف او از پذیرفتن خلافت

دستیابی به ثروت و یا قدرت و ریاست نبوده است . خود آن بزرگوار در سخنانش بارها این موضع را گوشزد

: کرده است . از آن جمله گفت و گویی است که بین او و ابن عباس واقع شده است

ابن عباس : در منزلی بنام ذی قار (در راه بصره) بر امیرالمؤمنین وارد شدم . او در حالی که کفش

خود را می دوخت به من فرمود: ارزش این کفش چه قدر است ؟ عرض کردم : ارزشی ندارد. فرمود:

وَاللّٰهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقَّهَا، أَوْ أَذْفَعَ)

(باطلاً) (121)

به خدا سوگند، این کفش ، برای من محبوبتر از حکومت بر شما است مگر آنکه حقّی را بپا دارم یا

باطلی را

. از میان بردارم

:و در جمله ای دیگر می فرماید

(122) هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَلُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا))

.زمامداری آبی کثیف و لقمه ای است که گلوگیر خورنده آن می شود

:امیر مؤ منان (ع) در پایان خطبه (شِقْشِقِيَّه) می فرماید

سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت

بسیاری گرداگردم را گرفته ، و با وجود یاوران ، حجت تمام شده ، و اگر نبود عهد و

پیمانی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان

،

سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر روی کوهانش می افکندم ، و آخر آن را با جام اولش

سیراب می کردم

...(123)

امام (ع) در این سخنان ، دو انگیزه مهم را برای به دست گرفتن حکومت مطرح کرده است :

نخست حضور و

. استقبال مردم و اعلام پشتیبانی از حکومت ، و دیگری برقراری عدالت و جلوگیری از ستم

نخستین اقدامات حکومتی

امیر مؤ منان (ع) پس از آن که کار بیعت خاتمه یافت ، سیاست آینده خود را - به منظور تحقق

بخشیدن

به اهداف خویش از پذیرش حکومت - اعلام کرد. خطوط و مواد این سیاست یک امر اتّفاقی و

ناگهانی نبود که

امیر مؤ منان (ع) همان روز آن را ابداع کرده باشد، بلکه مجموعه برنامه و روش رسول خدا(ص) بود

که از وحی

. و قرآن سرچشمه می گرفت

کارهایی که از نظر امیر مؤمنان (ع) اولویت و فوریت داشت شامل سه قسمت بود:
نصب کارگزاران صالح، از میان بردن تبعیضات و احقاق حق و بازگرداندن اموال به
غارت رفته و تقسیم عادلانه بیت المال

- نصب کارگزاران صالح 1

حضرت علی (ع) در نخستین روزهای حکومت، حُکام و عُمال عثمان را از کار برکنار ساخت؛
زیرا

ستمگری و عدم آشنایی آنان با سیاست مردم‌داری و اصول حکومت اسلامی، یکی از
عمده

ترین عوامل قیام بر ضد عثمان بود.

مُغِیرَةُ بْنُ شُعْبَةَ درباره حُکام مزبور با امیر مؤمنان (ع) گفت و گو و پیشنهاد کرد که آن‌ها را
در پست‌هایشان ابقا کند، ولی حضرت نپذیرفت و فرمود: سوگند به خدا در اجرای وظایف دینی ام
سستی نمی

:کنم. (124) و در جای دیگر در مورد انگیزه این اقدام می‌فرماید

من از این اندوه‌ناکم که سرپرستی حکومت این امت، به دست این بی‌خردان و نابکاران افتد،
بیت

المال را به غارت ببرند، آزادی‌بندگان خدا را سلب کنند و آن‌ها را برده خویش سازند. با صالحان،
نبرد

کنند، و فاسقان را همدستان خود قرار دهند

در این گروه افرادی هستند که شراب نوشیده، و حدّ بر او جاری شده است، و برخی دیگر
اسلام را

(125). نپذیرفتند تا برای آن‌ها عطایی تعیین گردید

امام (ع) پس از برکناری فرمانداران عثمان، افراد صالح و دوران‌دیش را به حکومت ولایات
منصوب کرد. در آن روز ایالات بزرگ قلمرو اسلامی را بصره، مصر و شام تشکیل
می

داد، لذا عَثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ را به استانداری بصره ، سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ را به استانداری شام ، و قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ را به استانداری مصر منصوب کرد. و أَبُو مُوسَى أَشْعَرِي ، والی (126). کوفه را با اصرار مالک اشتر، در پست خود ابقا کرد

برکناری معاویه

همانگونه که اشاره شد، هدف امیر مؤمنان (ع) از برکناری عمّال عثمان ، مبارزه با فساد و تحکیم پایه های حقّ و عدالت اجتماعی بود؛ از این رو با ادامه حکومت معاویه که به خوبی از فکر و عملکرد وی آگاه بود، مخالفت کرد، و تصمیم گرفت او را از مسند حکومت بر مسلمانان ، طرد

کند، و در این رابطه سخن هیچ کس - حتی پسر عموی خود ابن عبّاس - را در خصوص ابقای وی ، هرچند برای

. مدّتی کوتاه ، نپذیرفت

مُغِيرَةَ ، پس از این که از پیشنهاد خود نسبت به ابقای همه حُکّام سابق ، نتیجه ای نگرفت ، به امام (ع) گفت :

معاویه را از استانداری شام برکنار مکن ، زیرا وی گستاخ است و مردم شام مطیع او هستند، تو هم در . تثبیتش بهانه داری ، زیرا عمر بن خطاب او را به استانداری شام منصوب کرده است .
ولی امام (ع) فرمود

نه ، به خدا سوگند، برای دو روز هم معاویه را به کار نمی گمارم . (12(ع))

:هنگامی که ابن عبّاس ، از پیشنهاد مغیره آگاه شد، به امیر مؤمنان (ع) عرض کرد
من نیز معتقدم معاویه را در شرایط فعلی برکنار نکنی ، وقتی بیعت کرد و کارت استوار شد، آنگاه . برکنارش کن

:امام (ع) فرمود

(128). نه ، به خدا سوگند جز شمشیر چیزی به او نمی دهم

. در مورد چگونگی این سیاست باید نکاتی را یادآور شویم

امام به خوبی آگاه بود که معاویه به هیچ وجه دست بیعت به سوی او دراز نکرده ، و به فرمانش _
گردن

نخواهد نهاد، زیرا گذشته از داشتن روحیه قدرت طلبی و زراندوزی ، عصبیت های قومی و کینه
های

دیرینه ای که نسبت به امیر مؤمنان (ع) داشت مانع از آن بود که به عنوان کارگزار و نماینده
حکومت امام (ع) عمل کند. و در حقیقت ، روحیه و هدف هر یک از معاویه و حضرت علی (ع)
(در دو قطب

. متضاد، قرار داشت ، و این امر همکاری میان آن دو را در عمل ناممکن می ساخت
اگر امیر مؤمنان (ع) فرمانی مبنی بر تاءید حکمرانی معاویه در شام می نوشت ، چه بسا معاویه از _
فرمان امام (ع) سوء استفاده می کرد و آن را مدرک مشروعیت فرمانروایی خود قرار می داد و با این
روش ،

.جای پای خود را بیش از پیش در شام محکم می کرد
وجود عمال فاسد و مستبدی همچون معاویه و امثال او در دستگاه خلافت ، یکی از مهم _
ترین

عوامل نارضایتی و شورش مسلمانان بر ضد عثمان بود. و اگر در حکومت امیر مؤمنان (ع) نیز
(که

تکیه گاهش طبقات محروم و ستم دیده هستند) امثال معاویه بخواهند بر سر کار بمانند دوباره
موجبات نارضایتی فراهم شده و اکثریت طرفدار امام ، نسبت به او و حکومت آینده اش دلسرد
می

شدند، و میان آنان و اقلیتی که در هر حال تشخیص امیرالمؤمنین (ع) را حجت می دانستند و
به

.او وفادار می ماندند اختلاف می افتاد

دلایل یاد شده و نیز روایتی که از پیامبر (ص) نقل شده که حکومت بر خاندان ابوسفیان حرام است ،
(129)

امیر مؤمنان (ع) را بر آن داشت تا با ارسال نامه ای معاویه را از مقامش عزل و

(130). سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ را به جای وی منصوب کند

- احقاق حق 2

اسلام بر تبعیضات عصر جاهلیت خط بطلان کشید. ولی پس از رحلت پیامبر (ص) این روش

جاهلی به تدریج

دوباره رواج یافت و در زمان خلافت عثمان بیشتر شد

امیر مؤمنان (ع) با به دست گرفتن زمام حکومت، به همه تبعیضات و امتیازات عصر جاهلیت

پایان داد، و تضمین کرد حقوق از دست رفته مسلمانان را به آنان بازگرداند. او در این باره می

فرماید:

ذلیل (و ستمدیده) نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه که حقّ او را از ظالم بازستانم، و زورمند (و

ستمگر) نزد من ناتوان است تا حقّ مظلوم را از او پس بگیرم. (131)

- بازگرداندن اموال به غارت رفته و تقسیم عادلانه بیت المال 3

امیر مؤمنان (ع) در مورد سیاست مالی نیز روش قاطعی در پیش گرفت. او در این زمینه با دو

موضوع مهم

رو به رو بود: نخست، ثروت های کلانی که در دوران خلافت عثمان در اختیار عدّه ی خاصی قرار

گرفته

بود. دوّم، روش تقسیم بیت المال. امام (ع) طی نخستین خطبه هایی که در آغاز خلافت به

منظور

روشن ساختن روش آینده خود ایراد فرمود اعلام کرد: تمام زمین های عمومی را که عثمان به افراد

داده، و

ثروت های فراوانی را که به خویشان خود بخشیده است، به بیت المال بازخواهد گرداند، و نیز به

مردم

اطمینان داد که در تقسیم بیت المال از روش مساوات پیروی خواهد کرد. امیر مؤمنان (ع) در قسمتی از خطبه

فرمود:

من نیز فردی از شما هستم و در سود و زیان شریک شمایم . من شما را به سیره پیامبر(ص)
(رهبری

می کنم و دستورات او را در میان شما اجرا خواهم کرد. آگاه باشید هر (تُیولی) (132) که

عثمان به کسی داده ، و هر مالی از اموال عمومی که به کسی بخشیده است به بیت المال بازگردانده خواهد شد هر چند زنانی را با آن کابین داده و یا کنیزانی با آن خریده باشند، زیرا در عدالت گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، عرصه ظلم و بی عدالتی بر او تنگ تر (133). خواهد بود

:و در خطبه ای دیگر فرمود

مردم ! آگاه باشید فردا کسانی از شما - که دنیا آن ها را به کام خود فرو برده است ، و از این ... طریق

املاک و مزارعی برای خود اندوخته ، نهرها روان ساخته ، بر اسب های تندرو سوار شده ، کنیزان زیارو

برگزیده اند، و با این روش ، ننگ و بدنامی برای خود خریده اند - به خاطر این که من آنان را از شهوات و

لذّاتی که در آن غوطه ورنند، بازداشته ام و به مرز حقوق شناخته شده بازگردانده ام خشمگین نشوند، و

نگویند پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت ... همه شما بندگان خدایید و اموال .بیت المال نیز مال خداست که یکسان میانتان تقسیم می گردد

نزد ما مقداری از بیت المال هست ، فردا همگی - اعم از عرب و عجم ، آنکه حقوق می گرفته ...
و آنکه نمی

(134). گرفته است - بیاید و سهم خود را بگیرید

بدین ترتیب امام (ع) به سرعت و قاطعیت تمام ، به عمر تبعیضات ناروا خاتمه داد.
امیر مؤمنان (ع) در یک اقدام دیگر، نفوذ و قدرت قشری را که در دوران خلافت عثمان به وجود
آمده

بود در هم شکست ، بدین گونه که بسیاری از اموال و ثبوت‌هایی را که عثمان
(135). به آن‌ها بخشیده بود به بیت المال برگردانید

مخالفان حکومت

حضرت علی (ع) در خطبه ای مخالفان حکومت

: خود را به سه دسته تقسیم کرده است

(136)

اصحاب جَمَل (ناکثین)

اصحاب صِفِّین (قاسطین)

اصحاب نَهروان (مارقین)

از ویژگی های روحی (ناکثین)، پول پرستی ، آزمندی و طرفداری از تبعیض بود. سخنان امیر مؤ
منان (ع)

. درباره عدل و مساوات ، بیشتر متوجه این جمعیت است)

قاسطین) که از طُلُق اء (13ع))، بعضی از فراریان ، ناراضیان و کارگزاران عثمان ، تشکیل)
شده

بودند، دارای روحیه حيله گری و نفاق بودند. آنها می کوشیدند حکومت امیر مؤمنان (ع) را ساقط
کنند و

خود، زمام حکومت را در دست گیرند

روحیه دسته سوم ، روحیه عصبیت های ناروا و خشکه مقدسی ها و جهالت های خطرناک ، بود

اینک - با رعایت اختصار - به معرفی و بررسی مواضع و اقدامات هر یک از گروه های فوق در برابر حکومت

. امیر مؤ منان (ع) می پردازیم

الف - ناکثین

طلحه و زبیر از دیر زمانی ، آرزوی رسیدن به مقام حکومت بر جهان اسلام را در سر می پروراندند و چون پس از قتل عثمان ، افکار عمومی متوجه امیر مؤ منان (ع) بود و مردم فقط او را شایسته

این مقام می دانستند آن ها که از دستیابی به قدرت ناامید شده بودند، به بیعت با امیر مؤ منان (ع) .مبادرت ورزیدند و به ظاهر از همه سبقت گرفتند)

آنان از پیشی گرفتن در بیعت ، می خواستند توجه دستگاه خلافت را به خود جلب کنند، تا از این راه

بتوانند به خواسته های خود دست یابند. ولی برخلاف انتظار آنان ، امیر مؤ منان (ع) آنها را با :سایر مسلمانان ، یکسان و برابر قرار داد و بدین گونه نقشه آنان نقش بر آب شد. یعقوبی می نویسد طلحه و زبیر نزد امیر مؤ منان (ع) آمدند و گفتند: بعد از پیامبر خدا(ص) بر ما جفا شده است اینک ما را در

. امر خلافت شریک بگردان

:امام (ع) فرمود

شما در نیرومندی و پایداری دو شریک من هستید و در شدائد و سختی ها دو یاور من

(138).

این نخستین عامل بدینی طلحه و زبیر نسبت به دستگاه خلافت بود که به پیمان شکنی و سرانجام

به پیدایش جنگ (جَمَل) منجر گردید

دوّمین عامل این بود که امیر مؤمنان (ع) بیت المال را در میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم کرد.
این

روش عادلانه امام (ع) برای طلحه و زبیر قابل تحمّل نبود تا آنجا که زبان به اعتراض
گشودند و سهم خود را از بیت المال نگرفتند

امیر مؤمنان (ع) آنان را نزد خود فرا خواند و فرمود: (مگر شما نبودید که پیش من آمدید و
خواستید که زمام خلافت را به دست گیرم ، در صورتی که من از قبول آن اکراه داشتم
؟،

(مگر شما با اختیار خود با من بیعت نکردید؟

گفتند: آری . فرمود: (پس چه خلافتی از من دیده اید که راه اعتراض و مخالفت با من را در پیش
گرفته اید؟)

گفتند: (ما با تو به این امید بیعت کردیم که در کارهای مهمّ مشاور تو باشیم ، ولی حالا می بینیم که
بدون مشورت ما بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کنی ... عاملی که ما را رنجانده است
مخالفت تو

با روش عمر بن خطاب است . او در تقسیم بیت المال سابقه افراد را در نظر می گرفت
ولی تو امتیاز ما را نادیده گرفته ، ما را در ردیف بقیه مسلمانان قرار داده ای ، در صورتی
(. که این اموال با شمشیرها و جانبازی های ما به دست آمده است
:امیر مؤمنان (ع) فرمود

امّا مسأله مشورت در امور خلافت ، من که به خلافت رغبتی نداشتم ، شما بودید که مرا به
سوی

آن خواندید. من نیز از اختلاف و پراکندگی مسلمانان بیم کردم و این مسؤ ولیّت را پذیرفتم
و با مراجعه به کتاب خدا و سنّت پیامبر(ص) حکم هر مسأله و حادثه ای را به دست آوردم و در این
مورد

نیازی به مشورت با شما نداشتم ؛ بلی اگر روزی امر مهمّی پیش بیاید که حکم آن در قرآن و سنّت

نباشد و

خود را محتاج مشورت بینم ، با شما مشورت خواهم کرد

اما مسأله تقسیم بیت المال ، این نیز روش اختصاصی من نیست . در زمان رسول

خدا(ص) دیدیم که او بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کرد

علاوه بر این ، حکم مسأله در قرآن نیز آمده است . این قرآن که در پیش روی شماست و هیچ

سخن باطل در

آن راه ندارد ما را به مساوات و برابری دعوت ، و هرگونه امتیاز بی جا را لغو می کند

اما این سخن که بیت المال با شمشیرهای شما به دست آمده است ، در گذشته نیز کسانی بودند که

با جان

و مال خود، اسلام را یاری کردند؛ ولی رسول خدا(ص) در تقسیم بیت المال برای

(139)...هیچیک از آنان امتیازی قائل نشد

طبری می نویسد:(طلحه چون از هرنوع امتیازی محروم و مایوس شد این مثل را

: گفت

(ما از این کار، بیش از آنچه سگ بو می کشد بهره ای نداریم .) (140)

طلحه و زبیر که از یک سو از رسیدن به هرگونه مقام و امتیازی ناامید شدند و از سوی دیگر اطلاع

یافتند

که عایشه پرچم مخالفت با حضرت علی (ع) را در مکه برافراشته است ، تصمیم گرفتند به سوی

مکه حرکت

.کنند؛ از این رو نزد امیر مؤمنان (ع) آمده و به عنوان عمره ، از وی اجازه خواستند

:پس از رفتن آنان ، امیر مؤمنان (ع) به یاران خود فرمود

به خدا سوگند آنان قصد عمره ندارند بلکه هدفشان پیمان شکنی و خیانت است

(141).

تغییر موضع

عایشه ، در اواخر خلافت عثمان به دلیل این که از مزایای دوران دو خلیفه پیشین محروم گردیده بود از

حکومت او ناراحت و منزجر گشت ؛ بدین جهت ، پرچم مخالفت با عثمان را برافراشت و با سخنان و رفتار خود،

(142). مسلمانان را به شورش علیه خلیفه دعوت کرد

وی چون آتش شورش را برافروخت و خود را در هدفش موفق دید به سوی مکه رهسپار گردید و هر آن در انتظار

. کشته شدن عثمان و بیعت مردم با طلحه بود

وقتی خبر قتل عثمان به او رسید گفت : عثمان از رحمت خدا دور باد. او در اثر کارهایش کشته شد، خداوند بر

(143). بندگان ستم نمی کند

عایشه ، پس از حادثه قتل عثمان ، به مردم می گفت : کشته شدن عثمان ، شما را دلگیر نکند، اگر او

کشته شد، اینک طلحه ، بهترین و لایق ترین فرد برای مقام خلافت ، در میان شما حاضر است . با او بیعت

. کنید و از تفرقه بپرهیزید

او پس از این سخنان با شتاب به سوی مدینه رهسپار گردید و مطمئن بود که مقام خلافت پس از عثمان از

آن طلحه خواهد بود؛ از این رو در میان راه با خود زمزمه می کرد: گویا: با چشم خود می بینم که (144). مردم دست بیعت به طلحه می دهند. مرکب را با سرعت برانید تا خود را به وی برسانم

در بین راه ، به عُبَیْدِ بْنِ اُمِّ کِلَاب - که از مدینه می آمد - برخورد کرد. از اوضاع

مدینه پرسید عبید گفت : مردم عثمان را کشتند و پس از قتل او هشت روز بلا تکلیف ماندند. عایشه گفت :

بعد چه شد؟ گفت : اَلْحَمْدُ لِلّٰه کار به خیر انجامید و مسلمانان یکدل و یکصدا علی بن ابیطالب را برگزیدند

: عایشه با شنیدن این خبر گفت

به خدا سوگند اگر امر خلافت به نفع علی (ع) تمام شود جا دارد که آسمان ها خراب گردد. مرا برگردانید،

(145). مرا برگردانید

از همانجا به مکه بازگشت در حالی که شعار سابق خود را تغییر داده بود و می گفت : عثمان مظلوم

: کشته شده است . من باید به خونخواهی او قیام کنم . عُبَید به او گفت

چگونه خون او را مطالبه می کنی ، در صورتی که نخستین کسی که پیشنهاد کشتن عثمان را داد تو بودی و هم تو

بودی که می گفتی : بکشید (نَعْتَلْ) را که کافر شده است ؛ و امروز او را بی گناه و مظلوم معرفی می ! کنی

: عایشه گفت

.آری عثمان چنین بود ولی توبه کرده بود، و مردم بدون اعتنا به توبه او، وی را کشتند گذشته از آن ، شما را با گفتار دیروز من چه کار؟ آنچه را که امروز می گویم بپذیرید که از سخن دیروزم

(146). بهتر است

عایشه پس از بازگشت به مکه در مقابل درب مَسْجِدِ الْحَرَام از شتر پیاده شد و به سمت حَجْرُ الْأَسْوَد حرکت کرد. مردم از هر طرف دور او را گرفتند. عایشه به سخنرانی پرداخت و در سخنان خود

عثمان را مظلوم معرفی کرد و احساسات جمعیت را بر ضدّ مردم مدینه و غیر آنان که در قتل

عثمان سهیم بودند تحریک کرد و حاضران را به خونخواهی و قیام علیه آنان فرا

خواند.(14ع))

گرد آمدن مخالفان در مکه

مخالفان حکومت امیر مؤمنان (ع) به محض آگاهی برافراشته شدن پرچم مخالفت توسط عایشه در

مکه، از هر سوی به اطرافش گرد آمدند.

طلحه و زبیر پس از پیمان شکنی به وی پیوستند. از سوی دیگر بنی امیه که با امیر مؤمنان (ع) عداوت

دیرینه داشتند و در انتظار فرصت مناسبی به سر می بردند و پس از قتل عثمان، از مدینه به مکه گریخته بودند، زیر پرچم عایشه قرار گرفتند. همچنین

استانداران دوران عثمان که به وسیله امیر مؤمنان (ع) عزل شده بودند با ثروت های کلان، به عایشه روی آوردند، و خلاصه تمام گروه های مخالف که هر کدام عقده خاصی از امام (ع)

به دل داشتند در مکه اجتماع کرده و هسته مرکزی (ن اکثین) را پدید آوردند. سران مخالف، در (منزل

: عایشه جلسه گرفتند و درباره طرح شورش گفت و گو کردند. عایشه گفت

ای مردم! حادثه ای بزرگ و کاری ناپسند رخ داده است. برخیزید و از برادران مصری خود کمک

بگیرید. مردم شام نیز به حمایت شما برمی خیزند. شاید خدا انتقام عثمان و مسلمانان را

(148). بگیرد

طلحه و زبیر نیز طی سخنانی عایشه را تشویق به جنگ با امیر مؤمنان (ع) کردند و از وی خواستند از

مدینه صرف نظر کند و در کنار آنان باشد

به سوی عراق

با تلاش هسته مرکزی (ناکثین)، لشکری مجهّز فراهم شد، سران سپاه در مورد این که عملیات را از کجا

آغاز کنند به مشورت پرداختند. سرانجام تصمیم گرفتند به سوی عراق حرکت کنند و از مردم دو شهر بزرگ

آن دیار یعنی کوفه و بصره که طلحه و زبیر و نیز عثمان در آن ها هواداران و طرفدارانی داشتند کمک

بگیرند و آنگاه از آنجا به مرکز حکومت اسلامی حمله کنند.

به دنبال این تصمیم، منادی در مکه ندا داد که اُمّ المؤمنین و طلحه و زبیر آهنگ بصره دارند هر کس طالب عزّت اسلام و انتقام جویی از خون عثمان است به آنان پیوندد

پس از گرد آمدن هزار مرد جنگی با تجهیزات لازم، مکه را به قصد عراق ترک گفتند. در طول

راه نیز مردم به آنان می پیوستند تا سرانجام تعدادشان به سه هزار نفر (149). رسید

عایشه در پیشاپیش سپاه، بر شتر مخصوص خود که (عَسْکَر) نام داشت سوار بود و بنی امیه اطراف او را

گرفته بودند و به سوی بصره پیش می رفتند. در طول راه، حوادثی رخ داد که تنها به نقل یک مورد آن بسنده می کنیم

آنان به اولین آبی که برخورد کردند با پارس کردن و حمله سگ ها مواجه شدند. عایشه پرسید

نام این محل چیست؟ گفته شد: (حَوَّاب). عایشه به یاد گفتار رسول خدا(ص) افتاد که جریان پارس کردن سگ های (حَوَّاب) را برای همسران خویش پیش بینی کرده و آنان را (از این

(150). سفر بر حذر می داشت

عایشه با دیدن این حادثه مضطرب شد و گفت : اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ. من همان
زنم که رسول خدا(ص) از آینده او خبر می داد. فوری تصمیم به مراجعت گرفت . ولی طلحه و زبیر
که با انصراف

عایشه از جنگ ، تمام آرزوهای خود را بر باد رفته می دیدند، تلاش کردند او را از این تصمیم
بازدارند. و

سرانجام عایشه پس از شهادت دروغ پنجاه نفر که این ، آب (حَوَاءَب) نیست ، قانع شد که
(151).بماند

سپاه (ناکثین) نزدیکی بصره توقف کرد. عایشه (عَبْدُ اللَّهِ بْنِ ع امیر) را به بصره
فرستاد و به عدّه ای از بزرگان بصره نامه نوشت و منتظر ماند تا پاسخ نامه ها
(152).برسد

نمایندگان عثمان بن حنیف به سوی سپاه
عثمان بن حنیف ، استاندار امیر مؤمنان (ع) در بصره پس از آگاهی از رسیدن سپاه عایشه به
حومه

شهر (أَبُو الْأَسْوَدِ دُوَيْلَى) و (عِمْرَانِ بْنِ حَصِين) را نزد سران سپاه فرستاد تا انگیزه آنان
را از حرکت به سوی بصره جویا شود. آنان ابتدا با عایشه تماس گرفتند. از او سؤال کردند: منظور
تو

از آمدن به بصره چیست ؟ گفت : خونخواهی عثمان و انتقام از قاتلان او
از طلحه و زبیر نیز همان سؤال را پرسیدند. آنان نیز همان سخن را گفتند. أَبُو الْأَسْوَد، خطاب به
طلحه گفت : مگر تو با علی (ع) بیعت نکردی ؟ گفت : چرا، ولی زیر فشار اسلحه و
(153).تهدید

نمایندگان ، جریان را به عثمان گزارش دادند. عایشه نیز با نیروهایش از (حَفَرِ أَبُو مُوسَى) حرکت
کرد و وارد بصره شد، و (مِرْبَد) (154) را که میدان وسیعی بود اردوگاه قرار داد
عثمان بن حنیف ، پس از مشورت با نمایندگان خود، تصمیم گرفت ، تا زمانی که دستوری از امیر
مؤ

منان (ع) نرسیده است از ورود سپاه به مرکز شهر جلوگیری کند. از این رو دستور داد مردم سلاح بردارند و

در مسجد جامع اجتماع کنند. پس از اجتماع مردم، فردی به نام (قَیس) از طرف استاندار برای (155). جمعیت سخنرانی کرد و آنان را به پایداری و مقاومت در برابر سپاه عایشه دعوت نمود طبق نقل ابنِ قُتیبَه، خود عُمّ انِ بنِ حُنیف نیز برای یارانش سخن گفت. در بخشی از سخنانش آمده است

این دو نفر (طلحه و زبیر) با علی (ع) بیعت کردند در حالی که رضای خدا را نمی خواستند، لذا شتاب کردند و

قبل از شیرخوارگی فرزند کامل طلب نمودند... آنان گمان می کنند با زور بیعت کرده اند با این که از

مردان زورمند قریش بودند و می توانستند بیعت نکنند... راه همان است که عامّه مردم پیموده و با علی (ع)

بیعت کرده اند. اینک نظر شما در این باره چیست؟)

: حَکیم بنِ جَبَلَه عُبَی (برخاست و گفت)

نظر ما این است که اگر بر ما حمله کردند با آنان می جنگیم و اگر باز ایستادند، از ایشان می پذیریم.

من، در عین این که زندگی را دوست دارم ولی در راه حق هیچ وحشتی از رویارویی با آنان ندارم ...

(156). بقیه نیز رأی او را پسندیدند

نخستین برخورد

پس از ورود سپاه عایشه به (مِرَبَد) عدّه ای از هوادارانِ بصری آنان به سپاه پیوستند و تعداد زیادی از مردم بصره و یاران عثمان نیز در اطراف آنان گرد آمدند

با سخنرانی سران لشکر و تحریک مردم به خونخواهی عثمان، طرفداران عثمان بن حنیف دو

دسته

شدند، گروهی سخنان عایشه ، طلحه و زبیر را تائید کرده می گفتند: برای خوب منظوری آمده اند.

ولی دسته دیگر، آنان را دروغگو توصیف می کردند و می گفتند به خدا دروغ می گوئید ما از آنچه شما بر

. زبان می آورید چیزی نمی فهمیم

در نتیجه این اختلاف ، به روی همدیگر خاک افکندند و ریگ پرانیدند، و اوضاع متشنج شد.(15ع))

سران لشکر به همراه مروان و عبدالله بن زبیر و عدّه ای دیگر، به طرف استانداری رهسپار شدند و از

عثمان خواستند که از آنجا خارج شود؛ ولی او به درخواست آنان اعتنایی نکرد

برخورد شدیدی میان نیروهای عثمان و اشغالگران ، رخ داد و تا نزدیک غروب ادامه یافت و پس از کشته شدن

بسیاری از مدافعان و مجروح شدن تعداد زیادی از دو طرف ، سرانجام با دخالت مردم ، آتش بس برقرار شد و

:طرفین قرارداد صلح موقتی نوشتند موادّ قرارداد عبارت بود از

..استانداری و مسجد و بیت المال همچنان در اختیار عثمان بن حنیف باشد 1

..طلحه و زبیر و کسان آنان آزادند در هر جای بصره رفت و آمد کنند 2

..هیچیک از دو طرف حقّ ایجاد مزاحمت نسبت به طرف دیگر را ندارند 3

- این قرارداد تا وقتی معتبر است که علی (ع) برسد. پس از آن مردم در انتخاب صلح یا جنگ ، 4 آزادند.

با امضای قرارداد، صلح میان طرفین برقرار شد و عثمان بن حنیف به یاران خود دستور داد سلاح (158).خود را کنار گذاشته ، به منزل هایشان بروند

پیمان شکنی

سران سپاه ، پس از استقرار در بصره با بزرگان قبائل تماس گرفته و با وعده هایی آنان را تطمیع کردند؛ از این رو بسیاری از دیادوستان و ریاست طلبان ، دعوت آنان را اجابت کردند . طلحه و زبیر پس از محکم کردن کار خود، قرارداد را نقض کردند و در یک حمله شبانه به استانداری ، عثمان را دستگیر کرده ، سخت شکنجه دادند؛ بدین گونه که پس از ضرب و شتم ، موهای سر و

ابروان و محاسن او را کردند، آنگاه به بیت المال حمله بردند. چهل نفر از نگهبانان محل را کشتند و بقیه را متفرق ساختند و آنچه در خزانه بود به غارت بردند . بدین گونه شهر توسط سربازان مهاجم ، اشغال شد و مراکز حسّاس ، در اختیار آنان درآمد . مهاجمان برای ایجاد رعب بیشتر، پنجاه نفر از دستگیر شدگان را با فجیع ترین وضع در برابر چشم
(159).مردم کشتند

عایشه دستور داد عثمان بن حنیف را نیز به قتل برسانند ولی یکی از زنان مانع شد و گفت :
عثمان

از اصحاب پیامبر(ص) بود. احترام رسول خدا(ص) را حفظ کن . عایشه دستور داد او را زندانی
(160).کنند

حرکت امام به سوی بصره

از آن جا که معاویه به طور رسمی سرکشی خود را نسبت به مقام خلافت اعلام داشته ، بیعت با امام
(ع) را

ردّ کرده بود، امیر مؤمنان (ع) در کار تهیّه مقدمات نبرد با او بود. حضرت به کارگزاران خود از قبیل : عثمان بن حنیف و قیس بن سعد و ابوموسی نامه نوشت که برای مبارزه با معاویه مردم را آماده
کنند .

در این میان خبر قیام و شورش عایشه و طلحه و زبیر و حرکت لشکر آنان به سمت عراق به اطلاع

امیر مؤمنان (ع) رسید. و از آن جا که بصره و کوفه از نظر سیاسی و نظامی از اهمیت خاصی برخوردار بودند امام برای خاموش کردن فتنه آنان قبل از این که زبانه آن بقیه نقاط را فرا گیرد اقدام کرد.

حضرت علی (ع) دستور داد مسلمانان در مسجد گرد آیند. پس از اجتماع مردم برای روشن کردن افکار

:عمومی نسبت به هدف واقعی مخالفان ، سخنانی بدین مضمون ایراد فرمود

ای مردم ! عایشه ، به سوی بصره رفته ، و طلحه و زبیر نیز همراه اویند. هر یک از طلحه و زبیر عقیده دارند که خلافت حقّ اوست نه دیگری ، اما طلحه ، پسر عموی عایشه است ، و زبیر داماد او (و)

عایشه برای آنان تلاش می کند). به خدا قسم اگر آن دو به هدف خود برسند - که هرگز نخواهند رسید - پس از

نزاع سختی که میان آن دو به وجود می آید، یکی گردن دیگری را خواهد زد. به خدا سوگند صاحب شتر سرخ ،

راهی طی نمی کند و گِریهی نمی گشاید مگر در راه معصیت و خشم خدا تا آن که خود و همراهانش را به مهْلَکَه وارد کند.

به خدا سوگند! سرانجام ، یک سوم آنان کشته می شوند، و یک سوم آنان فرار کرده و یک سوم دیگر توبه می کنند.

عایشه همان زنی است که سگ های (حَوَاءَبْ) بر او پارس می کنند. طلحه و زبیر نیز می دانند که به خطا می

روند. و چه بسا عالمی که جهلش او را می کشد بدون اینکه از علمش نفعی ببرد

مرا با قریش چه کار! به خدا سوگند در حال کفرشان آنان را کشتم . اکنون نیز که فریب هوای نفس و شیطان را

(161). ... خورده اند (و آشوب می کنند) آنان را می کشم

روز دوم و سوم نیز برای آماده ساختن افکار مردم ، سخنرانی های مهیجی ایراد و سرانجام اعلان جنگ کرد، سهل بن حنیف را در مدینه جانشین خود کرد (162) و با لشکری مجهز که بالغ بر هفتصد نفر

می شد مدینه را به عزم عراق ترک نمود

در ربهذه

امیر مؤمنان (ع) چند روز در ربهذه توقف کرد. در طول این مدت عده ای از انصار از مدینه از جمله (خُزَیمَةُ بْنُ ثَابِت) و همچنین حدود ششصد سواره نظام از طایفه طیّ، به سپاه امیر (163).مومنان (ع) پیوستند

امیر مؤمنان (ع) هاشم مرقّال را با نامه ای برای استاندار کوفه ، به سوی کوفه فرستاد تا قبل از آن که طلحه و زبیر به آن جا دست یابند از نیروی آنان کمک بگیرد

ولی ابو موسی اشعری (استاندار) نه تنها به نماینده امام (ع) روی خوشی نشان نداد بلکه نامه امام (ع) را از بین برد و هاشم را تهدید به زندان کرد (164) و مردم کوفه را از یاری آن حضرت برحذر) داشت و گفت :

(165). اگر بنا بر جنگ باشد نخست باید با قاتلان عثمان بجنگیم آن گاه به دیگران پردازیم نماینده امام (ع) جریان را برای امیر مؤمنان (ع) نوشت . نامه در محلی به نام (ذیقار) به دست امام

ع) رسید. امیر مؤمنان (ع) فرزندش امام حسن (ع) و عمّار یاسر را فراخواند و آنان را به همراه نامه) ای

برای مردم کوفه ، مأمور ساخت تا به کوفه بروند و مردم را به یاری آن حضرت بسیج کنند.

حضرت

نامه ای نیز به ابوموسی نوشت و ضمن فرمان عزل او، ابوموسی را به خاطر موضع گیری ناروایش سخت توبیخ کرد. علاوه بر امام حسن (ع) و عمار، مالک اشتر را نیز در پی آنان فرستاد پس از رسیدن امام حسن (ع) و عمار به کوفه و قرائت نامه امام (ع) برای مردم و ایراد سخنرانی، مردم در

اطراف آنان اجتماع کردند و مراتب اخلاص و محبت خود را نسبت به امیر مؤمنان (ع) اظهار کرده، در برابر فرمان او تسلیم گشتند

امام حسن (ع) برکنار شدن ابوموسی را نیز از مقامش اعلام و (قَرَظَةُ بْنُ كَعْبٍ) را به جای وی نصب کرد.

بر اثر تلاش های نمایندگان امیر مؤمنان (ع) و سخنان روشنگرانه آنان عدّه زیادی از مردم اعلام آمادگی کردند. و پس از چند روز حدود هفت هزار نفر در ذی قار به امیر مؤمنان (ع) پیوستند. حضرت علی (ع) از موفقیت امام حسن (ع) خوشحال شد و از فرزندش تشکر (کرد). (166)

شکوه سپاه

لشکر عظیم و مجهّز امیر مؤمنان (ع) که از مدینه و کوفه گرد آمده بود در آستانه بصره قرار گرفت.

. مُنْذِرِ بْنِ جِ ارْؤد می گوید: از بصره بیرون آمدم تا سپاه علی (ع) را نظاره کنم در این هنگام هزار سوار که همگی غرق در سلاح بودند و پیشاپیش آنان (أَبُو أَيُّوبِ انصاری) بر اسب

نیرومندی سوار بود، مشاهده کردم. نیروهای دیگر نیز در دسته های هزار نفری با تجهیزات کامل

به فرماندهی صحابه رسول خدا (ص) همچون خُزَیمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، أَبُو قُتَادَةَ، عَمَّارُ یاسر، قیس بن سعد، و عبدالله بن عباس پشت سر آنان در حرکت بودند

یکی از این دسته ها تحت فرماندهی حضرت امیر مؤمنان (ع) بود که پیشاپیش جنگجویان حرکت می کرد و در

دو سوی حضرت ، امام حسن و امام حسین 8 قرار داشتند. و در پیش روی آن حضرت فرزند دیگرش محمد

بن حنفیه ، پرچم را در دست گرفته بود و عبدالله بن جعفر، پشت سر امام می آمد، و فرزندان عقیل و جوانان بنی هاشم ، امام (ع) را چون نگینی در میان گرفته بودند و جمعی از بزرگان بدّری (از مهاجر و ((انصار) نیز دیده می شدند.(16)ع

امیر مؤمنان (ع) پیش از ورود به بصره در محلی به نام (زاویه) فرود آمد و چهار رکعت نماز گزارد.

آنگاه صورت بر خاک نهاد و قطرات اشکش سرازیر شد. سپس دست هایش را به آسمان بلند کرد و گفت :

پروردگارا! این گروه ، سرپیچی کرده بر من ستم نمودند و بیعت مرا شکستند. خداوندا تو خود ... خون

(168) !مسلمانان را حفظ فرما

تلاش برای جلوگیری از خونریزی

هدف مهمّ امیر مؤمنان (ع) خاموش کردن فتنه (ناکثین) بود و نه جنگ با آنان . برای دستیابی به این

هدف و جلوگیری از کشتار و خونریزی ، تلاش فراوان نمود و از هر راه ممکن استفاده کرد. اینک چند

:نمونه از اقدامات اصلاح طلبانه امام (ع)

- پیش از ورود به بصره (صَعَصَعَةُ بَن صُوحَان) و (عبدالله بن عباس) را جداگانه همراه با 1 نامه ای نزد عایشه و طلحه و زبیر فرستاد تا شاید بتواند با مذاکره و نصیحت ، آنان را از جنگ منصرف

کند. ولی آنان در مقابل نمایندگان و اندرزهای امیر مؤمنان (ع) سر فرود نیاوردند و جز جنگ راه دیگری

(169). انتخاب نکردند

- امام (ع) در روز نبرد پیش از آغاز جنگ تصمیم گرفت قرآن را میان خود و آنان حَکَم قرار دهد، 2 از این رو

قرآن را به دست فردی به نام (مُسْلِم) داد و فرمود: قرآن را بر آنان عرضه کن و بگو: این قرآن بین ما و

شما حاکم باشد، از خدا بترسید و خون مسلمانان را حفظ کنید

جوان، دستور امام (ع) را اجرا کرد؛ ولی آنان دستی را که قرآن را با او گرفته بود قطع کردند. او قرآن را در دست دیگر گرفت و همچنان آنان را به حکومت قرآن دعوت می کرد، ولی آن سنگدلان دست دیگرش را

نیز بریدند و سرانجام شهیدش کردند. (1(ع)0)

- قتل ناجوانمردانه (مسلم)؛ دعوت کننده به حکومت قرآن، امیر مؤمنان (ع) را از اقدامات 3 پیشگیرانه مایوس نکرد. برای آخرین بار، عَمَّار یاسر را برای موعظه پیش فرستاد. وی خطاب به : سپاه دشمن گفت

ای مردم! شما درباره پیامبر (ص) به انصاف رفتار نکردید، زیرا زنان خود را در خانه هایتان محفوظ نگه داشته اید و همسر رسول خدا (ص) را از منزل بیرون آورده، در برابر شمشیرها و نیزه ها قرار داده اید

آنگاه جلوتر رفت و در برابر هودج عایشه ایستاد و با او به سخن پرداخت و تلاش کرد او را از شرکت در

این (فتنه) باز دارد. در این حال تیرهای دشمن از هر طرف به سوی عَمَّار افکنده می شد و او در حالی که سر

خود را به این طرف و آن طرف می گرداند تا مورد اصابت تیرها قرار نگیرد سخن را رها کرد و به

حضور امیر

مؤ منان (ع) رسید و عرض کرد: ... چاره ای جز جنگ نیست. (1(ع)1)

- تیراندازی پیاپی و با شدّت از سوی (ناکثین) شروع شد. فریاد سپاهیان اسلام بلند شد: ای امیر مؤ 4

. منان! دشمن ما را تیرباران می کند، فرمان دفاع صادر کن

. در این هنگام، جنازه مردی را که آماج تیرهای دشمن قرار گرفته بود پیش روی امام (ع) نهادند

امیر مؤ منان (ع) با مشاهده اوضاع، رو به آسمان کرد و گفت: ای خدای دادگر؛ تو گواه باش.

سپس به

یاران خود فرمود: صبر کنید تا حجّت بر دشمن تمام شود. جنازه دیگری آوردند. امام (ع) همان

سخنان را

تکرار کرد. تا آن که عَبْدُاللّهِ بْنُ بُدَيْلٍ صحابی رسول خدا(ص) جنازه

فرزندش را مقابل امام (ع) گذاشت و عرض کرد: ای امیر مؤ منان! تا کی صبر کنیم، و دشمن

همچنان جوانان

ما را بکشد؟ (1(ع)2)

امیر مؤ منان (ع) در مدّت سه روز، تمام سعی خود را برای جلوگیری از جنگ و خونریزی به

کار برد

ولی متأسفانه نتیجه ای نگرفت و خود را در مقابل عمل انجام شده ای یافت. از این

رو، زره رسول خدا(ص) را بر تن کرد، عمّ امه بر سر نهاد، ذوالفقار، به کمر بست و بر استر رسول

خدا(ص)

سوار شد. و پرچم را به دست محمد بن حنفیه داد (1(ع)3) و از سپاهیان خود که تعدادشان بیست (

هزار نفر می

شد، سان دید. طلحه و زبیر از لشکریانشان که بالغ بر سی هزار تن می شدند سان دیدند... و دو لشکر

آماده

.نبرد شدند

دستورالعمل به سربازان

امیر مؤمنان (ع) پیش از یورش بر دشمن نکاتی را به سربازان خود گوشزد کرد و فرمود:
پس از شکست دشمن، مجروحانی که توان مبارزه ندارند و همچنین اسیران را نکشید، فراریان را
تعقیب نکنید و عورتی را برهنه نکنید و کشتگان را (مُثَلَّه) ننمایید، پرده دری نکنید و به
اموالشان نزدیک نشوید، مگر آنچه را که در میدان نبرد، همچون سلاح، اسب و یا غلام و کنیز، به
چنگ

آوردید. (1(ع)4)

آخرین تلاش برای متفرق کردن دشمن
دو سپاه در برابر هم صف آرایی کردند. امیر مؤمنان (ع) پیش از شروع جنگ موفق شد با رو به
رو شدن
با (زبیر) و گفتن چند جمله، تاءثیری عمیق در افکار او بر جای گذارد و از این طریق تشکل
سران را

از هم بپاشد. امام (ع) ضمن سخنان خود با (زبیر) حدیثی از رسول خدا(ص) درباره وی نقل
کرد و
فرمود:

زبیر! به یاد داری روزی را که پیامبر(ص) دید دست به گردن من آویخته بودی از تو
پرسید:

آیا او را دوست داری؟ گفتی: چگونه او را دوست نداشته باشم و حال آن که او پسر
دایی من

است، سپس فرمود: ولی تو در آینده نزدیک با او می جنگی در حالی که نسبت به او ستمگر هستی
(1(ع)5)

زبیر با شنیدن سخن پیامبر گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) جریانی را به یادم آوردی
که پس از آن هرگز با تو جنگ نخواهم کرد. سپس بدون توجه به سخنان محرک و وسوسه های
دیگر

سران لشکر، معرکه را ترک کرد. و در محلی به نام (وادی السباع) توسط (عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزٍ) به قتل رسید. (1(ع)6)

امیر مؤمنان (ع) به منظور اینکه شاید طلحه را نیز از جنگ باز دارد و قضیه به خونریزی منجر نشود، با

وی نیز تماس گرفت و فرمود: چه عاملی باعث شد که شورش کنی؟ گفت: خونخواهی عثمان. فرمود

خدا لعنت کند هر یک از من و تو را که سزاوارتر به این نسبت باشیم، آیا من قاتل عثمانم یا تو؟ مگر نشیدی که رسول خدا(ص) درباره من فرمود: (خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد و دشمن آن کس باش

که با علی دشمنی ورزد) آیا تو از اولین کسانی بودی که با من بیعت کردی، سپس بیعت را شکستی؟ طلحه گفت

استغفار می کنم. آنگاه بدون پندگیری بازگشت. (1(ع)7(ع):

ولی سرانجام او نیز به سرنوشتی شبیه زبیر دچار شد؛ زیرا مروان که در لشکر عایشه بود وقتی دید امیر مؤمنان (ع) با طلحه به گفت و گو پرداخته است ترسید او نیز مانند زبیر تحت تاءثیر سخنان روشنگر علی (ع) قرار گیرد؛ از سوی دیگر مروان او را به همدستی در قتل عثمان، متهم می دانست؛ از

این رو، از فرصت استفاده کرد و در گرماگرم نبرد از پشت سر تیری به جانب طلحه رها کرد و او را از پای

درآورد. (1(ع)8)

جنگ نهایی

قراین و شواهد گوناگون از قبیل: سخنرانی های تحریک آمیز سران سپاه، مجهز کردن لشکری بالغ بر سی

هزار نفر، ارسال پیام های کتبی و شفاهی برخی از آنان برای سران قبایل، و حتی شهرهای مختلف و دعوت آنان به شورش، اشغال نظامی بصره و کشتن عده ای از

مسلمانان ،

و دستگیر و شکنجه کردن استاندار و... همه گواه بر این بود که سران لشکر مخالف هدفی جز جنگ و ساقط

کردن حکومت امیر مؤمنان (ع)، ندارند. و طبیعی بود که نصایح دلسوزانه و اقدامات صلح

طلبانه آن حضرت بر دل های آنان اثر نکند. از این جهت پس از تیراندازی به سوی سپاه امیر مؤمنان (ع)

و کشتن چند نفر از سربازان ، حمله را از راست و چپ آغاز کردند)

امیر مؤمنان (ع) به پرچمدار سپاه (محمد حنفیه) دستور داد به قلب سپاه دشمن حمله کند؛ ولی او در برابر باران تیرها که پیش چشم او را تیره و تار کرده بود کمی مکث کرد. امام (ع) خطاب به فرزندش فرمود:

چرا پیش نمی روی ؟ محمد عَلت توقف خود را باز گفت

امیر مؤمنان (ع) پرچم را از دست فرزندش گرفت و خود بسان شیر غُرّان بر دشمن یورش برد و آنان را

مانند خاکستری که دچار تند بادی شده باشد پراکنده کرد. (1(ع)9) ولی طوایفی از اعراب همچون

أَرْژُ، (بَنی نَاجِیَه) و (بَنی ضَبَّه)، در اطراف (جمل) فرماندهی متمرکز شده ، فداکاری فوق العاده ای در یاری جنگ افروزان از خود نشان دادند

لشکر عایشه برخلاف معمول ، پرچم نداشت و پرچمش همان (شتر) بود که پیشاپیش حرکت می کرد و با این

کار به سپاهیان روحیه می داد و تا آن شتر سرپا بود دشمن هیچ ضعف و شکستی در خود احساس نمی

کرد.

امیر مؤمنان (ع)، به مالک اشتر فرمان داد بر میسره دشمن حمله کند. با یورش مالک به جناح چپ، صف های

دشمن در هم شکست و سپاهیان پا به فرار گذاشتند. باقی مانده لشکر، همچنان از (شتر) و (شتر سوار)

دفاع می کردند. به طور طبیعی حملات سربازان امیر مؤمنان (ع) نیز به این نقطه متمرکز (180). گردید. و جنگ شدید و خونی در اطراف (جمل) در گرفت

سرها بود که از بدن ها جدا می شد، دست های بریده بود که به هوا پرتاب می گشت و شکم ها بود که

دریده می شد با این حال، سپاهیان عایشه همچون سد آهنینی (جمل) را در میان گرفته به سختی از آن دفاع می کردند

امیر مؤمنان (ع) دید تا (شتر) برپاست جنگ نمی خوابد؛ از این رو خطاب به لشکر خود فرمود:

شتر را پی کنید، که با پی شدن شتر دشمن متفرق می شود. (181) با فرمان امام (ع) (شمشیرها

بالا رفت و تیرها از هر سو به سوی (جمل) سرازیر شد بگونه ای که چوبه های تیر بر تمام اعضای

. شتر فرو نشست

کسانی که افسار شتر را در دست داشتند و در حقیقت پرچمداران سپاه به حساب می آمدند یکی از پس دیگری

از پای در می آمدند. اولین آنان (کعب بن سور) قاضی معروف بصره بود که قرآنی به گردن آویخته بود، در یک دستش عصا و در دست دیگرش افسار شتر را داشت. پس از او قریش پیشدستی کردند و افسار را به

دست گرفتند و تا هفتاد نفر یکایک در این راه جان دادند. پس از قریش به ترتیب، (بنی ناجیه)، (بنی

ضَبَّهَ) و (أَزْدُ) افسار را در دست گرفتند و همگی به قتل رسیدند. و خلاصه به قول ابن (182). زبیر، هر کس افسار را به دست می گرفت بلافاصله کشته می شد

امیر مؤمنان (ع)، به همراه گروهی از یارانِ نَخَعِی و هَمْدانی حمله را بر نقطه مرکزی شدت بخشید و دشمن را متفرق ساخت و به (بَجِیرِ) نخعی فرمود: اینک شتر در دسترس توست آن را پی کن. (بجیر)

با شمشیر بر (شتر) حمله کرد. شتر نعره عمیقی سر داد و بر زمین افتاد. با پی شدن شتر، باقی مانده نیروها

هر یک به سویی فرار کردند

سپاهیان امیر مؤمنان (ع) طبق دستور آن حضرت پس از این که کجاوه عایشه را به کناری منتقل کردند شتر را کشته ، بدنش را آتش زدند و خاکسترش را بر باد دادند
امیر مؤمنان (ع) برای تاءیید و تثبیت فرمان خود در مورد شتر از کتاب خدا استشهاد کرد و فرمود:

مردم! این شتر، مانند گوساله بنی اسرائیل ، حیوان شوم و شررباری بود

:سپس این آیه را که حضرت موسی (ع) به سامری خطاب کرد خواند

وَانْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ

(لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا) (183)

بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی چگونه آن را می سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می

پاشیم .

و بدین ترتیب ، جنگ (جمل) که پس از گذشت کمتر از شش ماه از حکومت امیرالمؤمنین (ع) بر آن حضرت

تحمیل شد در ماه جمادی الاخر، سال 36 هجری با شکست کامل (ناکثین) و تحمّل تلفات از

. دو طرف پایان گرفت

گذشت پس از پیروزی

امیر مؤمنان (ع) پس از پیروزی بر دشمن، دستور داد فرمانی که قبل از جنگ به سپاهیان ابلاغ شده بود، دوباره برای آنان خوانده شود.

و نیز اعلام شد: زنانی را که شوهرانشان را در جنگ از دست داده اند به ازدواج خود در نیاورید مگر

پس از انقضای عده وفات. (184) و در خصوص عایشه به محمد بن ابی بکر دستور داد نزد خواهرش رود و

ضمن دلجویی از او اگر تیر یا زخمی به وی رسیده است او را مداوا کند. خود نیز پس از محمد نزد عایشه رفت

:و در حالی که با چوب دستی به کجاوه عایشه اشاره می کرد فرمود
ای (حُمَیرا)! آیا رسول خدا(ص) به تو این چنین سفارش کرده بود؟ آیا به تو نفرموده بود در خانه ات

بنشین؟ به خدا سوگند! آنان که تو را از خانه ات بیرون آوردند درباره ات انصاف نکردند؛
(185). زنان خود را در سراپرده ها جا دادند و تو را به میدان جنگ کشاندند

امیر مؤمنان (ع) عایشه را همراه برادرش عبدالرحمن، سی تن از سربازان و بیست نفر از زنان قبیله عَبْدُ الْقَیْسِ و (هَمْدان) برای مراقبت از وی به جانب مدینه روانه کرد. آنان کمال
(186). خدمت و احترام را از او به عمل آوردند

نکته قابل توجه در این رابطه مراقبت بیش از حد امیر مؤمنان از عایشه بود تا مبادا در این جریان آسیبی به او برسد. علت این امر ممکن است احترام از مقام همسری رسول خدا(ص) و در نتیجه احترام از مقام رسالت باشد. علاوه بر آن امام (ع) از این بیم داشت که با ریختن خون او فتنه ای شبیه قتل (عثمان) بر پا شود چنان که عمرو عاص پس از پایان جنگ به عایشه

گفت :

ای کاش در جنگ کشته شده بودی! وقتی عایشه علّتش را سؤال کرد، گفت: اگر کشته می

شدی تو به بهشت می رفتی و ما این مسأله را مهم ترین وسیله برای حمله به علی (ع) قرار می دادیم.
(18(ع))

ورود به بصره

امیر مؤمنان (ع) پس از خاتمه جنگ، سه روز در محلّ درگیری توقّف کرد و بر کشتگان نماز خوانده،

دستور داد مقتولان دشمن را جمع آوری و دفن کنند. شهدا را طبق فرمان آن حضرت با همان لباس خودشان

دفن کردند. (188) و اعضای جدا شده را نیز در یک قبر بزرگ دفن نمودند

حضرت، غنائم جنگی را (بجز سلاح هایی که نشان دولتی داشت) به طور مساوی میان سربازان

خود تقسیم کرد و خود نیز یک سهم برداشت، و بقیّه اموال به دست آمده - که

(189). جزو غنائم محسوب نمی شد - به مسجد برده شد تا به صاحبان یا وارثانشان تحویل شود

امام (ع) آنگاه وارد بصره شد و مستقیم به مسجد رفت. تمام مردم، حتی مجروحان، با آن حضرت بیعت

کردند. امیرالمؤمنین (ع) ابن عباس را به سِمَت استانداری و زیاد را به سِمَت مسؤل امور

مالی و جمع آوری خراج منصوب کرد. (190) آنگاه وارد خزانه بیت المال شد. وقتی نگاهش به

:طلا و نقره ها افتاد، فرمود

یا صَفَرَاءُ، ی اَبْنِیْضَاءُ، غُرّی اَغْیَری. ای طلاهای زرد و ای نقره های سپید! دلربایی خود را)

بر دیگری بنمایید و شخص دیگری را فریب دهید

سپس دستور داد اموال موجود را به پانصد، پانصد، قسمت کنند. وقتی پول ها را شمردند دیدند - بدون کم و زیاد - شش میلیون درهم است که به هر یک از اصحاب ، پانصد درهم رسید.

مردی حضور امام (ع) رسید و عرض کرد: به من نیز چیزی بدهید؛ چون گرچه من به علتی نتوانستم در جنگ

(191)، شرکت کنم ، ولی قلبم با شما بود. امیر مؤمنان (ع) سهم خود را به او بخشید

نتایج ناگوار جنگ جمل

.جنگ جمل آثار زیانباری را در پی داشت که به بعضی از آن ها اشاره می شود

- کشته شدن بیش از بیست هزار نفر (192) از مسلمانان که در حقیقت قربانی حسادت و ریاست طلبی

ناکثین گردیدند. شیخ مفید از قول بعضی مورخان ، شمار کشتگان را بیست و پنج هزار نفر نقل کرده است .

سپس نقل عبدالله بن زبیر مبنی بر کشته شدن پانزده هزار نفر را بعید و مخالف نقل مشهور میان آگاهان

می داند که تنها رقم دست و پا قطع شدگان را که منجر به قتل آن ها گردیده است ، چهارده هزار نفر ذکر

(193)، کرده اند

- از بین رفتن روح برادری و باز شدن باب فتنه و فساد به روی امت مسلمان که یکی از میوه های

تلخ آن ، شعله ور گشتن آتش جنگ صَفِّین بود. در واقع این دو جنگ با ریسمان محکمی که ابتدای آن کنار بصره

و انتهایش در صَفِّین بود به هم پیوند خورده بودند، زیرا شورش عایشه که هیچ گونه قرابتی با عثمان نداشت راه را برای طغیان معاویه که از خاندان امیّه و از خویشان عثمان بود باز کرد. و بهانه ای به

دست

او داد تا علاوه بر مبارزه علیه حکومت امیر مؤمنان (ع)، خلافت را در بین خاندان خود که خاندان خلیفه مقتول بود، به صورت موروثی درآورد

- نتایج زیانبار جنگ جمل حتی پس از جنگ صفین نیز ادامه داشت و جنگ (نهروان) در 3 حقیقت مولود

دو جنگ پیشین (جمل و صفین) بود، زیرا این دو جنگ در روح عده ای از مردم تنگ نظر و کوتاه

فکر، آثار سوئی گذاشت به طوری که در عمل گرفتار تشویش و اضطراب شدند و حالت تردید در آنان

به وجود آمد و با نظر عداوت و بدبینی به هم می نگرستند

عده ای که بعدها عنوان (خوارج) پیدا کردند عقیده داشتند سران (ناکثین) به خاطر مخالفت و شورش بر

ضد پیشوایشان، امیر مؤمنان (ع)، کافر گردیده اند. سپس معتقد شدند امیر مؤمنان (ع) نیز با موافقت موضوع تحکیم و امضای آن، از آیین اسلام خارج شده است

عده ای دیگر، امام را در جنگ جمل ذی حق می دانستند ولی از لحاظ این که وی تمام ثروت اهل بصره را به غنیمت نگرفت و زنانشان را اسیر نکرد، او را تخطئه کرده دشنامش می دادند دسته سوم، هر دو گروه را تکفیر کردند و قائل به مخلد بودن آنان در جهنم (194)، شدند

کوفه؛ مقرر حکومت

امیر مؤمنان (ع) پس از فراغت از جنگ جمل و تنظیم امور حکومتی بصره، نامه هایی برای مردم مدینه و کوفه نوشت و گزارش مختصری از جنگ جمل را در نامه های خود منعکس

کرد. در نامه ای که برای اهل کوفه نوشت، افزود: به همین زودی ها به کوفه خواهم آمد. (195) به دنبال این تصمیم، قریب یک یا دو ماه پس از جنگ، بصره را به عزم کوفه ترک کرد.

عده ای از بزرگان بصره نیز در رکاب آن حضرت بودند. مردم کوفه از جمله قاریان قرآن برای استقبال

امام (ع) بیرون شهر آمده بودند و برای آن حضرت دعا می کردند. امیر مؤمنان (ع) در دوازدهم ماه رجب

سال 36 هجری در محله ای به نام (رَحْبَه) (196) فرود آمده از آنجا به مسجد اعظم رفت و دو رکعت نماز بجای

آورد. (19ع))

نماینده امام به سوی معاویه

امیر مؤمنان (ع) قبل از آغاز جنگ با معاویه برای اتمام حجّت ، (جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ) را همراه نامه ای به سوی او فرستاد (200) و ضمن درخواست بیعت ، جریان پیمان شکنی طلحه و زبیر را

:یادآور شد و در پایان افزود

اگر تو نیز خود را در معرض بلا قرار دهی (بیعت نکنی) با تو نیز پیکار می کنیم ، تو از آزادشدگانی هستی که نه شایستگی خلافت دارند و نه در امور خلافت طرف مشورت قرار می گیرند. (201)...

جریر نامه را به معاویه تسلیم کرد. معاویه با خواندن نامه حیرت زده شد، به جریر گفت : برای پاسخ منتظر بمان . معاویه برای چاره جویی ، در برابر وعده حکومت مصر (عمرو عاص) را نزد خود فراخواند و به

پیشنهاد او سران شام را در مسجد جمع کرد و سخنرانی مشروحی ایراد نمود و ضمن تجلیل و تمجید از

مردم شام و تحریک احساسات آنان برای (خونخواهی عثمان) ، از جمعیت در این باره نظرخواهی کرد. حاضران

برخاستند و ضمن اعلام آمادگی برای مطالبه خون عثمان ، با معاویه بیعت کردند که تا سر حدّ مرگ در این راه بایستند و حتی اموال خود را در اختیار او بگذارند

جریر با دیدن این صحنه ، نزد امیر مؤ منان (ع) برگشت . وقایع را به آن حضرت گزارش کرد و گفت : مردم

شام با معاویه بر عثمان گریستند و نسبت به جنگ با شما هم عقیده اند؛ چون می گویند: علی ابن ابیطالب (ع)

(او را کشته و قاتلان او را پناه داده است .(202)

موجبات سرکشی

در این جا لازم است هر چند به طور اختصار به برخی علل و انگیزه های طغیان و سرکشی . معاویه در برابر حکومت امیر مؤ منان (ع) اشاره کنیم

کینه توزی

بنی امیه و در رأس آنان (معاویه) نسبت به خاندان (هاشم) به ویژه پیامبر اسلام (ص) و امیر مؤ منان (ع)

کینه فوق العاده ای داشتند که از زمان رسالت پیامبر(ص) و برخوردهای پس از آن سرچشمه می (گرفت .

چندان که معاویه از عظمت نام رسول خدا(ص) رنج می برد. داستان ذیل حاکی از این :واقعیت است : (مُطَرِّفُ بْنُ مُعِیْرَه) نقل می کند

پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و هر بار که به خانه می آمد از فکر و هوش او سخن می گفت . شبی آمد ولی

آن قدر ناراحت بود که غذا نخورد. گفتم چرا ناراحتی ؟ گفت : امشب از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم آمدم . گفتم : چه شده است ؟ گفت : (نزد معاویه بودم) و چون خلوت شد به وی گفتم : ای

امیر مؤ منان ! سنی از تو گذشته و پیر شده ای ، خوب است (اینک) به عدل رفتار کرده ، نیکی را

گسترش دهی و به برادرانت از بنی هاشم نظر افکنی و با آنان صله رحم کنی زیرا آنان چیزی ندارند

که از

.آن بترسی . (علاوه بر آن که) این کار موجب بقای یاد تو و حصول أجر می گردد
معاویه گفت : هرگز، هرگز! به امید بقای چه نام نیکی باشم . برادر (تیم) (ابوبکر) به حکومت رسید و
عدالت

پیشه نمود و کرد آنچه کرد، ولی وقتی فوت کرد، یادش نیز از بین رفت . فقط بعضی می
گویند:

ابوبکر. سپس برادر (عدی) (عمر) حکومت کرد و ده سال آستین بالا زد و کوشید. ولی
پس از

مرگش نامش نیز نابود شد. تنها برخی می گویند: عمر. ولی همه روزه به نام فرزند (ابی کُثَشه)
(محمد بن

عبدالله (ص) پنج بار فریاد زده می شود (أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) با این
وصف چه عمل و یادی از من باقی می ماند. به خدا سوگند، زیر خاک خواهم رفت و
نامم دفن

(203).خواهد شد

پس از قتل عثمان و شورش (طلحه و زبیر) فرصت تبلیغاتی مهمی بر ضد حکومت امیر مؤمنان (ع) در
اختیار

.معاویه قرار گرفت . و آن جریان خونخواهی عثمان بود

معاویه برای تحریک احساسات مردم شام (پیراهن خون آلود عثمان) و انگشت بریده شده
(نائله)

همسر او را که (نُعم ان بنِ بَشیر) ربوده و به شام آورده بود (205) در مسجد نصب کرد. و عده ای از
مردم

عوام بویژه پیرمردان را در کنار آن به نوحه سرایی واداشت . این جریان تبلیغاتی به قدری در افکار
مردم

اثر گذاشت که به محض ایراد خطابه ای محرک ، همه برخاستند و یکصدا گفتند: ما طالب

خون عثمان

(206).هستیم . و تا پای مرگ در این راه با معاویه بیعت کردند

بسیج عمومی

امیر مؤمنان (ع) پس از آماده کردن افکار عمومی برای جهاد با طغیان گران ،نامه هایی به کارگزاران خود در مناطق مختلف و همچنین به فرماندهان نظامی و مسؤلان خراج و مالیات نوشت و از آنان

برای بسیج مردم مناطق حوزه مسؤلیت خود و شرکت در این جهاد مقدس دعوت کرد.(214).

خود نیز برای تقویت روح اخلاص و فداکاری در مردم به منبر رفت و خطابه ای ایراد کرد. در بخشی از

:سخنانش فرمود

معاویه و سپاهش همان گروه باغی و سرکشی هستند که شیطان ، زمامشان را در دست گرفته و با وعده

های فریبنده ، آنان را به گمراهی واداشته است . شما داناترین مردم به حلال و حرام خدا هستید پس به آنچه می دانید اکتفا کنید و از آنچه خداوند شما را از آن برحذر داشته (215).اجتناب ورزید

برای نشان دادن اهمیّت مسأله پس از سخنرانی امیر مؤمنان (ع)، فرزندان بزرگوارش امام حسن و امام حسین 8

(216).نیز به ترتیب برخاستند و سخنانی ایراد کردند

.با پایان گرفتن سخنان علی (ع) و فرزندان بزرگوارش ، بیشتر مردم برای نبرد آماده شدند تشکیل تیپ ها و تعیین فرماندهان

امیر مؤمنان (ع) پس از انجام کارهای مقدماتی تصمیم به حرکت گرفت . از این روح اِربِ بنِ اَعُوْرَ، طبق فرمان امام اعلام کرد: همه نیروها به سمت (نُخَيْلَه) بیرون بروند و در آن جا خیمه زنند. (مِ الْکِ بْنِ حَبِیب) رئیس شهربانی کوفه نیز ماءموریّت هماهنگی و اعزام نیرو به

قرارگاه را یافت و عَقْبَةُ بن عمرو انصاری به جانشینی امام در کوفه ماند. امیر مؤمنان (ع) پس از این اقدامات به طرف قرارگاه حرکت کرد. نیروها نیز همراه آن حضرت (حرکت

کردند. (21ع)) پس از اجتماع سپاهیان، آنان را به هفت تیپ قسمت و برای هر یک فرماندهی به

:شرح زیر تعیین کرد

1. - سَعْدُ بنِ مَسْعُود ثَقَفی را بر نیروهای قَیس و عَبْدِ الْقَیْس

- مَعْقِل بنِ قَیس یَرْبُوعی را بر قبایل: تَمی م، ضَبّه، رَب اب، قُرَیش، کِنَانَه و 2
اَسَد.

3. - مِخْنَف بنِ سُلَیم را بر قبایل: اَزْد، بَجِیلَه، خَثْعَم، انصار و خُزاعه

4. - حُجْر بن عَدی را به فرماندهی قبایل: کِنْدَه، حَضْرَمُوت، قُضاعه و مَهْرَه

5. - زیاد بن نَضْر را بر طوائف: مَذْحِج و اَشْعَری

6. - سعید بن قیس هَمْدانی را بر مردم هَمْدان و قبیله حِمیر

(218ع). - عَدی بن حاتم را بر طایفه طَیّ، گماشت

ابن عباس نیز (أَبُو الْأَسْوَدِ دُثَلِی) را به جانشینی خود در بصره گذاشت و همراه لشکری

(219). متشکل از پنج تیپ در (نُخَیْلَه) به امیر مؤمنان (ع) پیوست

امیرالمؤمنین (ع) پس از تعیین فرماندهان و تنظیم نیروها (زیاد بن نَضْر) (فرمانده تیپ مَذْحِج و

اشعریان) و شُرَیح بنِ هانی را خواست و پس از تذکرات و سفارش های لازم، آنان را همراه

دوازده

هزار سرباز، پیشاپیش فرستاد و دستور داد: گزارش ها و اخبار را به حضرت

(220). برسانند

حرکت به سوی صفین

به دنبال عزیمت پیشتازان سپاه، امیر مؤمنان (ع) نیز روز چهارشنبه

پنجم شوال ، سال 36 هجری با لشکر عظیمی که تعدادشان (به اضافه پیشروان) نود هزار نفر می شد (221)

نُخَيْلَه) را به عزم صِفِّین ترک کرد(

پس از رسیدن سپاه اسلام به ساحل فرات ، گروهی پیشنهاد کردند برای اتمام حجت و دعوت معاویه به

ترک لغزش هایش ، صلاح است نامه ای به او نوشته شود. حضرت علی (ع) به پیشنهاد آنان ترتیب اثر داد و

: برای چندمین بار نامه نصیحت آمیزی برای او نوشت . در بخشی از نامه امام (ع) آمده است ای معاویه ! سزاوارترین فرد به مقام خلافت کسی است که از همه به پیامبر خدا(ص) نزدیک تر و (به کتاب خدا

و احکام اسلام داناتر باشد؛ پیش از همه اسلام آورده ، و بیشتر و بهتر از هر کس جهاد کرده ...باشد

. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و اجتناب از خونریزی این امت دعوت می کنم معاویه ، جواب امیر مؤمنان (ع) را تنها با یک شعر تهدید آمیز داد که حاصل : مضمون آن چنین است

(222). میان من و تو، بجز شمشیر و جنگ چیز دیگری حاکم نیست

اعلام حالت فوق العاده در شام

معاویه چون خبر حرکت لشکر عراق به سوی شام را شنید، فهمید که کار از مرحله نامه به مرحله

حادثی رسیده است . از این رو دستور داد مردم در مسجد اجتماع کنند. حدود هفتاد هزار نفر گرد

آمدند. معاویه در حالی که پیراهن خون آلود عثمان را در برابر دیدگان مردم قرار داده بود بر فراز : منبر رفت و گفت

ای مردم شام! شما پیش از این ، مرا در جریان علی تکذیب می کردید ولی اینک برای همه روشن شده که

قاتل خلیفه جز علی کسی دیگر نیست . او بود که دستور قتل را صادر کرد و قاتلان او را پناه داد. و امروز از همانان ارتشی تشکیل داده و برای نابودی شما به سوی شام (223). حرکت کرده است

مردم پس از خاتمه سخنان مهیج معاویه از هر سو به وی روی آوردند و سخنانش را تاءید (224) کردند. او نیز با استفاده از فرصت ، مردم را گروه گروه به سمت (صَفِین) گسیل داشت . در سراسر شام نیز اعلام وضعیّت فوق العاده کرد و دستور بسیج عمومی داد نیروهای شام - که بالغ بر 85 هزار (225) نفر می شدند - زودتر از سپاه امیرالمؤمنین (ع) به صَفِین رسیدند و در محل وسیعی که مناسب ترین جا برای دسترسی به آب فرات بود (چون باقی نقاط ساحل ،

مرتفع و دسترسی به آب مشکل بود) اردو زدند

معاویه (أَبُو الْأَعْوَرِ سَلْمَى) را که فرمانده گروه پیشرو بود با چهل هزار . سوار بر راه آب گماشت

اولین برخورد

پیشتازان سپاه امیر مؤمنان (ع) پس از این که مطلع شدند معاویه بان نیروی عظیمی به سوی صَفِین حرکت کرده است ، از بیم این که مبادا در محاصره دشمن قرار گیرند، دریا را از محلی به نام (هیت) پشت سر

گزاردند و به امیر مؤمنان (ع) ملحق شدند. امام پس از دریافت گزارش علّت بازگشت آنان ، راءى و تدبیر

فرماندهانشان را ستود. (226) سپس مجدداً آنان را به خط مقدم اعزام کرد. آنان پس از برخورد با

پیشتازان سپاه معاویه جریان را برای حضرت امیر(ع) گزارش و کسب تکلیف کردند. امام مالک

اشتر را با

:گروهی به یاری آنان فرستاد و به وی دستور داد

پس از پیوستن به ایشان تو امیر باش ، ولی هرگز ابتدا به جنگ مکن . چون با دشمن برخورد کردی
برای

اتمام حجت ، با او به گفتگو پرداز و به سخنانشان گوش کن ، هرگز کینه و عداوت موجب
آغاز جنگ

نشود. (زیاد) را بر میمنه و (شریح) را بر میسر سپاهت بگمار. نه چندان به دشمن نزدیک شو که
تصور کنند

. تو در صدد افروختن آتش جنگی ، و نه چندان دور بایست که گمان برند از آنان بیمناکی

نامه ای نیز به زیاد و شریح نوشت و از آنان خواست در اطاعت مالک باشند. (22ع))

مالک با سرعت حرکت کرد و خود را به مقدمه سپاه رساند. چون شب فرا رسید (أَبُو الْأَعْمُرُ) -
فرمانده سپاه پیشتاز معاویه - بر مالک شبیخون زد؛ ولی چون با مقاومت سرسخت نیروهای اسلام
مواجه شد

. ناچار عقب نشست

روز بعد (ه اِشْمِ بْنِ عُتْبَةَ) با (أَبُو الْأَعْمُرُ) به زد و خورد پرداختند و با

ردّ و بدل شدن چند پیام میان فرماندهان دو طرف درگیر و پایان گرفتن روز، درگیری نیز پایان گرفت
.

(228). بامداد روز دیگر امیر مؤ منان (ع) رسید و در نزدیکی معاویه فرود آمد

! جلوگیری از آب

امیرالمؤمنین (ع) هر چه تلاش کرد مکان مناسبی را بیابد که بتواند به فرات دسترسی پیدا کند
نیافت ، تنها یک راه وجود داشت که آن را هم (ابوالاعور) با چهل هزار نیرو مسدود
کرده

.بود و از ورود سپاهیان اسلام بدانجا جلوگیری می کرد

لشکریان اسلام مدّتی تحمّل کردند ولی بالا خره تشنگی بر آنان فشار آورد. از امام کسب تکلیف

:کردند. حضرت (صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ) را نزد معاویه فرستاد و به او پیغام داد در این راهی که قدم گذارده ام ، دوست ندارم پیش از مذاکره و اتمام حجّت ، با تو بجنگم . ولی پیشتازان

سپاه تو با آغاز کردن جنگ (و حمله به مقدمه سپاه ما) و جلوگیری از آب فرات ، ستیز و جدال در پیش گرفته

اند. به نیروهای خود دستور ده از مسیر آب کنار روند تا با هم درباره امری که بدینجا آمده ایم گفتگو کنیم . در عین حال ، اگر مایلی هدف اصلی را رها کنیم و بر سر آب با یکدیگر بجنگیم تا آب از آن . پیروزمند باشد بحثی نیست

معاویه پس از دریافت پیام با یارانش مشورت کرد. برخی گفتند: همان گونه که آنان آب را بر روی

عثمان بستند، تو نیز چنین کن تا از تشنگی هلاک شوند. ولی عمرو عاص این کار را بی فایده دانست و

گفت : (علی ع) تشنه نخواهد ماند در حالی که تو سیراب باشی ... تو خود می دانی که او دلاوری بی باک است و

مردم عراق و حجاز همراه او هستند. من و تو از او شنیده ایم که - روزی که خانه فاطمه را (تفتیش می کردند - می گفت : اگر چهل نفر همراه من بود قیام می کردم .) (229) با این حال معاویه نظر صریحی به نماینده امام (ع) نداد و گفت : نظر من به زودی به شما خواهد رسید.

صَعْصَعَةُ به حضور امیر مؤمنان (ع) بازگشت و جریان را گزارش داد معاویه پس از رفتن (صَعْصَعَةُ) دسته ای از سپاه خود را به کمک (ابوالاعور) فرستاد و تاءکید کرد .علی را همچنان از آب منع کن . چون این خبر به امیر مؤمنان (ع) رسید، فرمان جنگ داد

أَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ (پیشنهاد کرد انجام این کار به عهده او گذارده شود. پس از موافقت امام ، وی) با گروهی به جانب فرات حرکت کرد و جنگ سختی میان دو طرف در گرفت چندان که پیاپی از سوی فرماندهان

دو سپاه ، نیروی تازه نفس فرستاده می شد. آتش جنگ لحظه به لحظه شعله ور می گشت ، سرانجام سپاهیان

.امیر مومنان (ع) پیروز شدند و راه منتهی به فرات را به تصرف خود درآوردند
برخی پیشنهاد کردند ما نیز مقابله به مثل کنیم . چون این موضوع به گوش امیر مؤمنان (ع)
(رسید،

دستور داد به قدر نیازتان آب بردارید و سپاه معاویه را نیز برای استفاده آب آزاد بگذارید؛ زیرا
(230). خداوند شما را پیروز و ظلم و تجاوز آنان را دفع کرده است

اعزام نماینده

امیر مؤمنان (ع) پس از تصرف راه آب ، دو روز صبر کرد. پس از آن ، سه نفر از سران سپاه خود
به نام های

بَشِيرِ بْنِ عَمْرٍو، سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ و شَبَّثِ بْنِ رَبْعِي را نزد معاویه فرستاد و به آنان
فرمود: (به سوی این مرد بروید و او را به اطاعت خدا و بیعت با من و پیوستن به جماعت فرا خوانید).
(231)

نمایندگان در اول ذی الْحِجَّه بر معاویه وارد شدند و مذاکرات خود را شروع کردند. ابتدا بشیر گفت
ای :

معاویه ! دنیا سپری می شود و آخرت بر تو روی می آورد، و خداوند تو را به عملت پاداش می
دهد. بیا و

از ایجاد تفرقه میان امت ، و خونریزی دست بردار. معاویه سخن او را برید و گفت : چرا این
سفارش را به مولایت نکردی ؟ بشیر پاسخ داد: او مثل تو نیست ، او از نظر دین و
فضیلت و سابقه در اسلام و قرابت با رسول اکرم (ص) برترین و سزاوارترین فرد به این امر
است .

پس از او (شَبَثُ) نیز سخنانی ایراد کرد. معاویه که از سخنان منطقی و کوبنده او جا خورده بود، پاسخی جز ناسزا گفتن نداشت و در حالی که سخت خشمناک شده بود، گفت: برخیزید و دور شوید که میان

من و شما تنها شمشیر داوری می کند. (شَبَثُ) گفت: ما را از شمشیر می ترسانی؟ به خدا سوگند

به زودی تو را در گرداب آن گرفتار می سازیم، سپس برخاستند و نزد حضرت امیر(ع) (232). باز گشتند

امیر مؤمنان (ع) پس از آن به سپاهیاناش فرمان داد تا دسته دسته و به نوبت با همواردان و قبایل هم

شأن خود در سپاه معاویه بجنگند

(233). و بدین ترتیب طرفین سرتاسر ذی الحجة را به جنگ و زد و خورد پرداختند

اعزام مجدد هیأت

فرا رسیدن مُحَرَّم بهانه خوبی برای ترک مخاصمه بود؛ از این رو قراردادی مبنی بر ترک جنگ تا پایان

مُحَرَّم بسته شد. بدون تردید حضرت امیر(ع) این فرصت را بهترین وسیله برای انجام اقدامات صلح طلبانه

خود می دانست؛ بدین منظور هیأتی مرکب از: عَدِیُّ بنِ حِ اَتَم، یَزیدِ بنِ قَیس، شَبَثِ بنِ

رُبَیع و زی اد بنِ خَصَفَه را به سوی معاویه فرستاد

هر یک از نمایندگان آنچه لازم می دانستند گفتند. ولی معاویه منطق همیشگی خود را که (من دست از جنگ

برنمی دارم، تنها شمشیر بین من و او حاکم است) تکرار کرد و افزود: جماعتی که شما ما را به طاعت و

پیروی از آنان دعوت می کنید (ما) هستیم نه پیشوای شما چرا که او خلیفه ما را کشته و

جمعیتّمان را پراکنده کرده است . سفرای حضرت امیر(ع) بدون نتیجه
(234). باز گشتند

نمایندگان معاویه

معاویه نیز هیأتی متشکل از: حَبِیب بن مَسْلَمَه ، شُرَحْبِیلُ ، و مَعْنِ بن یزید نزد امیر مؤمنان (ع) فرستاد. آنان موضوع قتل عثمان را مطرح کردند و افزودند: اگر تو در ادّعای خود - مبنی بر نکشتن عثمان - صادق هستی ، قاتلان او را به ما تسلیم کن . پس از آن نیز از خلافت کناره بگیر تا کار مردم

به شوری واگذار شود و مردم با اتّفاق ، کسی را انتخاب کنند .
امیرالمؤمنین (ع)، ضمن تندی با آنان و ردّ شایستگی شان برای طرح مسائل فوق ، جریان قتل عثمان و بیعت مردم با خویش و سوابق بنی امیه - بخصوص معاویه - و خصومت آنان با حقّ

را بیان کرد. نمایندگان معاویه که پاسخی در برابر بیانات امام نداشتند، از نزد آن حضرت
(235). رفتند

جنگ نهایی

با پایان گرفتن محرمّ ، مذاکرات نیز پایان یافت و دو طرف آماده جنگ شدند. امیرالمؤمنین (ع)
(فرمان

:داد خطاب به سپاهیان شام ندا دهند

ای مردم شام ! امیر مؤمنان (ع) می فرماید: من به شما مهلت دادم شاید به سوی حقّ باز گردید. و به
کتاب

خدا با شما احتجاج کردم ، ولی شما از سرکشی و طغی ان دست برنداشتید و دعوت حقّ را پاسخ
نگفتید. پس

.آماده جنگ شوید که خدا خیانتکاران را دوست ندارد

(236). آنگاه به تنظیم صف های لشکرش پرداخت . معاویه نیز نیروهای خود را آراست

:امیر مؤمنان (ع) هنگام آراستن سپاه ، خطاب به آنان فرمود

به جنگ آغاز مکنید مگر این که دشمن مبادرت ورزد، زیرا شما بحمدالله دارای حجت هستید و

آغازگر بودن آنان حجت دیگری است علیه ایشان ؛ پس هرگاه آنان را شکست دادید، آن که گریخته

است نکشید و بر زخمیان نتازید، و عورتی را کشف نکنید، و کشته ای را مثله نسازید. هرگاه به آنان دست یافتید وارد خانه ای نشوید مگر با اجازه من . اموالشان را نگیرید مگر آن قسمتی را که در میدان افتاده باشد. زنان را نیازارید گرچه شما و رؤسا و نیکانتان را ناسزا گویند؛ زیرا آنان ناتوان و کم

خرد هستند.... (23ع)

پس از آن (مالک اشتر) را به فرماندهی سواران کوفه ، و (سهل بن حنیف) را به فرماندهی نیروهای بصره منصوب کرد. فرماندهی پیاده نظام کوفه را به (عمار یاسر) و پیاده نظام بصره را به (قیس بن سعد) و فرماندهی قاریان کوفه و بصره را به (مسعر بن فدکی) داد. پرچم را نیز به هاشم مرق ال سپرد. (238)

در اولین روز ماه صفر، سال 3ع، جنگ میان دو سپاه آغاز شد. نیروهای کوفه به فرماندهی (مالک)

و نیروهای شام تحت فرماندهی (حبيب بن مسلمة) جنگ سختی را شروع کردند که تا بعد از ظهر ادامه یافت .

. روز بعد (هاشم مرقال) به میدان رفت و با لشکریان شام تحت فرماندهی (أبوالأغور) به نبرد پرداخت . و پس از نبرد سختی با شامیان به اردوگاه خویش بازگشتند

روز سوم (عمار یاسر) همراه بدریان - از مهاجر و انصار - به میدان رفت و در برابر (عمرو عاص) به : جنگ پرداخت . عمار خطاب به سربازانش گفت

آیا می خواهید دشمنان خدا و رسول او (ص) را ببینید که با خدا و پیامبر (ص) ستیز کردند و مشرکین را یاری رساندند، و چون خداوند دین خود را گرامی داشت و نصرت بخشید ناچار از

روی ترس

به اسلام گردن نهادند؟ هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد، او (معاویه) دشمنی و کینه خود را نسبت

به مسلمانان آشکار کرد. هان ای مسلمانان! این فرد، معاویه است؛ با او بجنگید. او از کسانی است که

.آهنگ خاموش کردن نور الهی را دارند

سپس به فرمانده سوار نظام خود (زیاد بن نَضْر) فرمان داد حمله کند. خود نیز حمله کرد و عمرو عاص را

.عقب نشاند

روز چهارم (محمد حنفیه) فرزند امام (ع) به میدان رفت و با (عُبَیْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ) جنگ کرد. دو طرف نبرد سختی کردند. سرانجام عبیدالله، محمد را به نبرد تن به تن فراخواند. او نیز پیش رفت. ولی

.حضرت امیر (ع) مانع شد و خود به مبارزه عُبَیْدُ اللَّهِ رفت. و فرزند عمر حاضر نشد

روز پنجم (عبدالله بن عباس) در برابر (وَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ) قرار گرفت و پس از نبرد سختی ولید) را به مبارزه تن به تن دعوت کرد. او ترسید. و سرانجام، سپاه اسلام با پیروزی بازگشت (239).

. روز ششم (قیس بن سعد) به جنگ (ذی الکلاع) رفت و پس از نبرد سختی بازگشت. روز هفتم، دوباره (مالک) با رقیب سابق خود رو به رو شد. و ظهر به اردوگاهش بازگشت (240).

نبرد عمومی

امیر مؤمنان (ع) دید یک هفته از جنگ می گذرد و افراد بسیاری از دو طرف - بی آن که پیروزی نصیب

سپاهیان اسلام گردد - کشته شده اند. دستور حمله عمومی داد و فرمود: چرا نباید از تمام نیروی خود

برای جنگ با اینان بهره جوییم؟ از این رو شب چهارشنبه، هشتم صفر، برای سربازان سخنرانی کرد

:و فرمود

آگاه باشید که شما فردا با دشمنان رو به رو خواهید شد. پس شب را به قیام و عبادت سپری کنید و قرآن را

بسیار بخوانید. و از خداوند صبر و نصرت بخواهید و با تلاش و استواری با آنان رو به رو شوید و راستگو

باشید.

سربازان، با پایان گرفتن خطبه امیر مؤمنان (ع) به سوی شمشیرها و نیزه ها و زوبین ها شتافتند و آن ها را صیقل دادند. حضرت امیر(ع) تا بامداد به آرایش لشکر پرداخت. منادی به فرمان آن

حضرت به دشمن اعلان جنگ کرد و گفت: ای شامیان! بامدادان شما را در رزمگاه دیدار می کنیم (241).

صدای منادی در سپاه دشمن ضجّه و وُلُوكَه افکند. همه با دلهره به معاویه متوجّه شدند. او تمام اُمّرا و فرماندهان را احضار کرد و دستور داد نیروهای خود را آماده کنند

امیر مؤمنان (ع) پس از آراستن نیروها به پاخاست و برای تحریض سپاهیان بر جنگ، خطبه ای خواند و

:فرمود

خداوند شما را به تجارتی راهبری کرده است که شما را از عذاب می رهاند و به خیر فرامی خواند. و

آن تجارت، ایمان به خدا و رسول و جهاد در راه خداست. و پاداش آن را آمرزش گناهان و

مسکن های پاک در بهشت جاودان، و (در نهایت) رضوان خدا که از همه اجرها بزرگتر می باشد، قرار داده

است . خداوند در قرآن مجید از محبوبش خبر داده و فرموده است : (خداوند مجاهدان راه حق را که

همچون بنای استوار در برابر دشمن ایستاده و نبرد می کنند دوست می دارد.) (242) صفهای خود را چون

.بنای سربی ، محکم و فشرده سازید. زره داران را پیشاپیش و بی زرهان را عقب لشکر بگمارید دندان ها را بفشارید؛ زیرا سبب مصون ماندن جمجمه از ضربات شمشیر و نیرومندی قلب و آرامش دل می گردد. صداها را خاموش کنید؛ زیرا باعث رستن از سستی و شکست می شود و متانت و وقار می

آورد... پرچم ها را جا به جا نکنید و آن ها را فقط به دست دلاوران با حَمِیتِ بسپارید؛ کسانی که در مصائب و سختی ها شکیبا هستند و به همه سوی پرچم چیره اند، آن را از راست و چپ و جلو و پشت (243)...سر حفظ می کنند

پس از سخنان امیر مؤ منان (ع) هر یک از اصحاب وی نیز با سخنانی ، نیروهای قبیله خود را برای

جنگ برانگیختند. از جمله : (سعید بن قیس) در جمع یارانش برخاست و ضمن تجلیل از

مقام حضرت امیر(ع) و یاران او، به معرفی معاویه پرداخت و یاران خود را به جنگ با او تشویق کرد.(244).

پس از آمادگی دو سپاه ، نبرد سختی در روز چهارشنبه درگرفت . با فرا رسیدن شب ، دو طرف - بدون

(245) دستیابی به پیروزی نهایی - به قرارگاه خود بازگشتند

امیر مؤ منان (ع) روز پنج شنبه نماز صبح را خواند و پس از ایراد خطابه و تشویق سربازان به جنگ ، اسبی طلبید (246) و پس از سوار شدن ، رو به قبله ایستاد و در حالی که دستان خود را به آسمان بلند

کرده بود

: عرضه داشت

پروردگارا! گام ها به سوی تو حرکت می کند و بدن ها به رنج می افتد و دل ها به وحشت و لرزه می افتد و دست ها به سوی تو افراشته می شود و دیدگان ، مات تُوَأْنَد. سپس این

آیه را خواند. (پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی .) (24ع))

:در پایان ، خطاب به سپاهیان فرمود

(248) سِيرُوا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ.)

. بروید خدا پشت و پناhtان

امیرالمؤمنین (ع) پیش از نبرد، نام یکایک قبایل شام را پرسید، سپس به قبایل سپاه خود فرمان داد هر یک در برابر افراد قبیله هم نام و هم شائن خود که در صف دشمن قرار

(249). دارند به جنگ پردازند

علامت سربازان اسلام پارچه های سفیدی بود که به سر و بازوهای خود بسته بودند و

شعارشان : ی

اَللّٰهُ، ی اِاَحَدُ، ی اَصَمُّ، ی اَرْبُّ مُحَمَّدٍ، ی اَرْحَمُ نُّ، وَ ی اَرْحِیْمُ بود

ولی نشانه سپاهیان معاویه پارچه های زردی بود که به سر و بازوان خود بسته بودند و شعارشان

چنین

(250) بود: نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا، یا لثاراتِ عُثْمَانَ

دعوت به قرآن

امیر مؤمنان (ع) پیش از آن که با نیرنگ (عمرو و عاص) رو به رو گردد برای بیدار کردن افکار جمعیت

و اتمام حجّت به دشمن ، آن هم در وقتی که کمترین ضعفی در نیروهای او احساس نمی شد،

پیشهاد

کرد: شخصی قرآن را بگیرد و پس از نزدیک شدن به دشمن آنان را به حکومت قرآن دعوت نماید. فردی به نام

سعید) برخاست و اعلام آمادگی کرد. امام بار دیگر پیشنهاد خود را تکرار کرد؛ و تنها همان (جوان

.استقبال کرد؛ چون بیشتر افراد کشته شدن را قطعی می دانستند

: سعید) قرآن را گرفت و خطاب به سربازان دشمن گفت (

ای مردم! طغیان و سرکشی را کنار بگذارید. امیر مؤمنان (ع) شما را به حکومت و داوری قرآن دعوت می

.کند. راه راست اختیار کنید! راهی که مهاجران و انصار رفته اند

(251). ولی شامیان او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه کردند

امیر مؤمنان (ع) در صحنه کارزار

امیر مؤمنان (ع) علاوه بر سِمَت فرماندهی کل سپاه، در بسیاری از صحنه های نبرد - بویژه مواقع حسّاس - خود پیش می رفت و در برابر حملات دشمن قرار می گرفت. و با این که یاران و فرزندان با

حایل شدن میان آن حضرت و دشمن، سعی در محافظت آن بزرگوار داشتند، مانع این کار می شد. به عنوان

نمونه در یکی از صحنه های نبرد، غلامی از بنی امیه به نام (أَحْمَرُ) که فردی دلاور بود جلو آمد. وقتی چشم حضرت علی (ع) به او افتاد به سوی او حرکت کرد

در این هنگام غلام امام که (کَیْسُ ان) نام داشت پیشی گرفت و پس از ردّ و بدل شدن چند ضربه، به دست احمر کشته شد. سپس به سوی امام آمد تا حضرت را از پای درآورد. امیر مؤمنان (ع)

پیش از انجام هرگونه اقدامی از ناحیه رقیب، دست برد، گریانش را گرفت و از اسب جدا کرد (و پس

از بلند کردن بالای سر، آنچنان بر زمین زد که شانه و بازویش در هم شکست ، سپس در کناری ایستاد و

فرزندان علی(ع) (امام حسین (ع) و محمد حنفیه) او را با شمشیر به هلاکت رساندند
راوی اضافه می کند: پس از قتل (احمر) شامیان (که امام را تنها دیدند) به امیر مؤمنان (ع)
(نزدیک

شدند و قصد جاننش را داشتند. ولی نزدیک شدن آنان به حضرت ، کوچک ترین
تاءثیری در

.کیفیت حرکت امام به سوی لشکر خویش نداشت . (و او همچنان آهسته گام برمی داشت)
:امام حسن (ع) (خطاب به پدر عرض کرد

چه زیان دارد اگر به سرعت خود بیفزایی و به یاران خود که در برابر دشمن ایستاده اند ملحق
شوی ؟

:امیر مؤمنان (ع) در پاسخ فرمود

فرزندم ! پدرت برای بدرود این جهان ، روز معینی دارد که پس و پیش نمی رود. همانا پدرت باکی
ندارد که

(252).مرگ را در آغوش بگیرد یا مرگ او را دریابد

:سعید بن قیس) نیز در یکی از صحنه های نبرد به امام عرض کرد(

ای امیر مؤمنان ! آیا نمی ترسی به خاطر نزدیکی بیش از حدّ به دشمن مورد سوء قصد قرار گیری ؟
:فرمود

هیچ کس نیست مگر آنکه خداوند بر او نگهبانانی گمارده است که او را از فرو افتادن در چاه ، یا
ویران

شدن دیوار بر او، و یا بلاهای دیگر نگاه می دارد. و هرگاه اجل فرا رسد این حفظ و
مراقبت

(253).از میان می رود

حمایت از یاران

امیر مؤمنان (ع)، ضمن حضور و حتی پیشگام بودن در صحنه پیکار، در فرصت های لازم نیز با به خطر

: انداختن جان خویش به یاری اصحاب خود می شتافت . از جمله

در یکی از روزها، (غَرَّارِ بْنِ أَدْهَمَ) یکی از سواران نامی شام ، (عباس بن ربیعَه) را به مبارزه تن به تن فرا خواند. (254) عَبَّاس از اسب پایین آمد و با (غَرَّار) به نبرد پرداخت و پس از

نبردی سخت سرانجام موفق شد شکافی در زره شامی پدید آورد. سپس با شمشیر بر سینه او زد تا کشته شد. و

. فریاد مردم به تکبیر برخاست

:أَبُو الْأَغَرِّ (ناقل داستان) می گوید

ناگهان شنیدم کسی از پشت سر، این آیه را می خواند: (بکشید آنان را، خداوند به دست شما آنان را

عذاب می کند و خوارشان می گرداند و شما را یاری می کند و دل مؤمنان را شفا می بخشد و

زنگ از قلوبشان می زداید.) (255) برگشتم . دیدم امیر مؤمنان (ع) است . سپس به من فرمود: چه کسی از ما با

دشمن جنگید؟ عرض کردم : پسر برادر شما عَبَّاس بن ربیعَه . حضرت به وی فرمود: مگر تو و ابن عَبَّاس را از جنگ

نهی نکردم ؟ گفت : چرا ولی دشمن ، مرا به مبارزه دعوت کرد. فرمود: اگر از پیشوایت اطاعت می کردی شایسته

تر بود تا این که به دعوت دشمن پاسخ گویی . آنگاه از خدا خواست از لغزش عَبَّاس بگذرد و پاداش جهاد

.به وی عطا فرماید

کشته شدن (غَرَّار)، معاویه را به شدت ناراحت کرد. دو نفر از طایفه (لُخَم) طبق فرمان معاویه و وعده جایزه، (عَبَّاس بن ربیعہ) را به مبارزه طلبیدند. ولی امیر مؤمنان (ع) به وی اجازه نداد و فرمود: معاویه دوست دارد کسی از بنی هاشم را زنده نگذارد. آنگاه خود لباس و سلاح عَبَّاس را

پوشید و بر اسب او سوار شد و به سوی آن دو آمد و آنان را به هلاکت رسانید. پس از آن، سلاح عباس را

(256). به وی برگرداند و فرمود: هر کس تو را برای مبارزه طلب کرد نزد من بیا این داستان می رساند که امیر مؤمنان (ع) نسبت به بنی هاشم بویژه خاندان رسالت عنایت و توجه خاص داشته و در حفظ جان آنان کوشش می کرد. چنان که در بحران جنگ وقتی تیرها بر آن حضرت می بارید، و فرزندان آن بزرگوار خود را هدف تیرها قرار می دادند امام (ع) این کار را دوست نمی داشت، خود پیشتر

می رفت و تیرها را با دست به این سو و آن سو می انداخت. (25) (ع))



توصیه به پایداری

در حالی که قسمت مرکزی لشکر اسلام همچنان در قلب سپاه دشمن به نبردی سخت

مشغول بود، جناح راست بر اثر تهاجم سخت (حَبِیبِ بْنِ مَسْلَمَه) عقب نشست و نیروها پا به فرار گذاشتند. امیر مؤمنان (ع) چون چنین دید به مالک فرمان داد: (به سوی این فراریان برو و به آنان بگو: از مرگ به کجا می گریزید، آیا به سوی حیاتی که ناپایدار است؟) مالک به سوی فراریان

رفت و چند بار فریاد زد: مردم! من مالکم. ولی کسی به او توجه نکرد. چون او را بیشتر به نام

(اشتر)

می شناختند. لذا وقتی فریاد زد: مردم! من مالک اشتر هستم فراریان برگشتند و اطراف او را گرفتند مالک با سخنان خویش بار دیگر آنان را برای رزم آماده کرد. سپس قبیله (مَذْحِج) را که افرادی سلحشور

و جنگجو بودند به طور خصوصی دعوت کرد و از آنان خواست مردانگی کنند و دشمن را عقب نشانند. همه آنان

اعلام آمادگی کردند و گفتند: در فرمان تو هستیم. طایفه (هَمْدان) که بالغ بر هشتصد تن می شدند

و همچنین عده ای از خردمندان و پرواپیشگان و وفاداران، نزد (اشتر) بازگشتند و دیگر بار جناح راست

سپاه منظم گردید. چندان که به هر نیرویی یورش می بردند از میان می رفت و نابود می شد (258) در نتیجه

حملات سخت و شدید آنان دشمن وادار به عقب نشینی شد. سرزنش فراریان

امیر مؤمنان (ع) پس از آن که فراریان بازگشتند، برای جلوگیری از تکرار این عمل خطاب به آنان فرمود:

من، هم چابکی و دلاوری شما را دیدم و هم سر بر تافتنتان را از صفوف دیگر سربازان. اهل (شام)

که جفاکارانی بدخو و فرومایه و عرب های بادیه نشین هستند، شما را گریزانند؛ در حالی که شما برازندگان و نخبگان عرب و تلاوت کنندگان قرآن در دل شب هستید. آنگاه که دیگران گمراه بودند، شما مردم را به سوی حق دعوت می کردید. اگر پس از فرار باز نمی گشتید کیفر بزرگی که

(259). خداوند برای فراریان از جنگ مقرر داشته است گریبان شما را می گرفت

باید بدانید آن کس که فرار می کند، خشم خدا را برمی انگیزد و خویش را نابود می سازد و ...
مذلت

جاودان و ننگ ابدی و سیه روزی را برای خود فراهم می نماید. شخص گریزان نه بر عمرش افزوده
می شود و نه

موجب رضامندی پروردگارش می شود. پس مرگ ، بسی گواراتر از یافتن این صفات ذمیمه است
(260).

چهره مالک در جنگ

مالک اشتر مردی بلند قامت ، درشت استخوان ، لاغر ولی بسیار قوی و نیرومند بود.(مُنْقَذ) و (حَمِير)
فرزندان قیس) درباره مالک گفت و گو می کردند. منقذ گفت : اگر انگیزه مالک چون عملش (باشد، در

(261) . میان عرب همتایی ندارد.(حمیر) گفت : عمل او بیانگر نیت (خالصانه) اوست

مالک غرق در سلاح بود؛ چندان که شناخته نمی شد. شمشیری یمانی به کف داشت که هرگاه در
دست او می

چرخید گمان می رفت که در آن ، آبی جاری می جوشد و هرزمان هوا را می شکافت پرتو آن ،
چشم ها را

(262). خیره می ساخت

اِبْنِ جُمَه ان)، وقتی دید آتش از شمشیر او می بارد و بهت آور به دشمن می تازد، از پیکارش در)
شگفت

ماند. به وی گفت : (خداوند، در برابر این فداکاری در راه دفاع از امیر مؤ منان (ع) و مسلمانان به تو
(پاداش خیر دهد). (263)

مالک همراه هَمْدانیان بر صفوف پنجگانه ای که چون حصارهایی معاویه را در محاصره خود
درآورده بودند و در این راه با او پیمان مرگ بسته بودند، یورش برد، و موفق شد چهار صف را در

هم

(264).شکند

وجود این فرمانده لایق در میان سپاهیان ، موجب تقویت روحیه و دلگرمی آنان در جهاد می شد. او به

هر لشکری یورش می برد می گریخت و هر نیروی پراکنده را تشکل می بخشید. وقتی دید دو

: تن از فرماندهان و پرچمداران میمنه سپاه اسلام ، پس از نبردی سخت به شهادت رسیدند، گفت
سوگند به خدا! این صبری جمیل و عملی کریمانه است . آیا نباید کسی که از جنگ روی برمی تابد
- بی آن که

(265) کسی را بکشد یا کشته شود - شرمگین باشد؟

پیشنهاد نهایی

توقف دو لشکر در سرزمین (صَفِینَ) به طول انجامید و در این مدت ، دو طرف ، تلفات
سنگینی متحمل شدند. امیر مؤمنان (ع) در یکی از صحنه های نبرد، پس از این که چند تن از
دلاوران دشمن را یکی پس از دیگری به هلاکت رساند، مبارز طلبید؛ اما کسی به میدان نیامد. امام در
حالی که سوار بر اسب بود پیش آمد و در برابر سپاه شام قرار گرفت و معاویه را فرا خواند.
معاویه

گفت : از او پرسید چه مطلبی دارد؟ فرمود: (دوست دارم معاویه در برابر من قرار گیرد تا با او
سخنی

:گویم) معاویه به اتفاق عمرو عاص پیش آمد. امیر مؤمنان (ع) فرمود
وای بر تو! چرا میان مردم کشتار به راه انداخته ای ؟ تا کی باید این دو سپاه بر روی هم شمشیر
.بکشند؟ بیا با یکدیگر تن به تن بجنگیم ، هر که غالب شد، حکومت از آن او باشد
معاویه به عمرو گفت : نظر تو چیست ، آیا با او مبارزه کنم ؟ عمرو گفت : پیشنهاد منصفانه ای
است . اگر

از این کار سربرتابی ، هماره خود و دودمانت گرفتار ننگ ابدی خواهید شد
: معاویه گفت

مانند من ، هرگز فریب نمی خورد. سوگند به خدا، علی بن ابیطالب با کسی درنیفتاده مگر این که زمین را از

(266). خون او سیراب کرده است

این را گفت و چنان واپس نشست که در انتهای صفوف لشکر خود قرار گرفت . امیرالمؤمنین (ع)
(از دیدن این

منظره خندید و به جایگاه خود بازگشت .(26(ع))

اعتراف سران دشمن

برخی از سران لشکر شام همچون عمرو عاص ، عُبَیْه ، وُلَید، عبدالله بن عمرو پسر طلحه شبی نزد معاویه جمع شدند و درباره امیر مؤمنان (ع) به گفتگو پرداختند. عتبّه گفت : جریان ما با علی شگفت انگیز است ؛ زیرا هیچ یک از ما نیست که مورد ستم او قرار نگرفته باشد. امّا نسبت به من ،
جدم

عتبه و برادرم حنظله را کشته و در خون عمویم شیهه نیز شرکت داشته است . امّا نسبت به تو ای ولید!
پدرت

. را به قتل رسانده است . و تو ای مروان بگونه ای دیگر از علی ضربه خورده ای

معاویه گفت : (اینها اعترافات شما درباره علی است ، شما در مقابل او چه کردید؟)
مروان گفت : می خواهی چه کار کنیم ؟ گفت : او را با نیزه ها قطعه قطعه کنید. مروان پاسخ داد:
گویا

قصد شوخی داری و می خواهی خودت را از ما آسوده کنی . ولید نیز اشعاری سرود که مضمونش
: چنین است

معاویه به ما می گوید آیا کسی نیست که بر ابوالحسن حمله کند و انتقام کشتگان را از او بگیرد. ولی گویا پسر هند شوخی می کند و یا همچون شخص غریبی است که علی را نمی شناسد. آیا

می خواهی ما را گرفتار ماری کنی که در شکم بیابان ها جا داشته است که اگر بگذرد راه علاج ندارد. ما در

برابر علی همچون گفتاری هستیم که در دشت پهناوری گرفتار شیر مهیب و درنده ای شده باشد. این عمرو عاص

بود که توانست با حيله جان‌ش را نجات دهد در حالی که دلش از ترس می تپید

: عمرو عاص از اشعار ولید به خشم آمد و در پاسخ او گفت

ولید فریاد مهیب و ترسناک علی را به یاد من آورد، حال آنکه هرگاه قریش
دلاوری های او را در جنگ ها به یاد می آورد دل های قوی از ترس او پرواز می کند. معاویه
و ولید

از رو به رو شدن با او وحشت دارند در عین حال مرا سرزنش می کنند. تو ای ولید! اگر راست
می گویی و

سوار دلیری هستی ، با علی رو به رو شو. سوگند به خدا اگر صدای علی را بشنوی ، قلبت از جا
کنده می

(268).شود و رگ هایت باد می کند و زن ها برایت عزاداری می کنند

شدّت نبرد

روز نهم ، در حالی که پرچم در دست هاشم مرقال بود، جنگ میان طایفه (مَذْحِج) از سپاه اسلام و
طوایف (عَکّ)، (لَحْم) و (اشعریّون) از سپاه شام به شدت خود رسید. امیرالمؤمنین (ع) با شمشیر
بیش از

پانصد نفر از بزرگان و دلاوران عرب را کشت ؛ چندان که شمشیرش کج شد

راوی گوید: ما شمشیر را می گرفتیم و راست می کردیم سپس آن حضرت از دست ما می گرفت و
در صف دشمن فرو

(269).می رفت . به خدا سوگند هیچ شجاعی نسبت به دشمن سخت تر از او نبود

در این روز، دو لشکر سخت به جان هم افتادند. نخست با تیر و سنگ ، سپس با نیزه ها می
جنگیدند.

و چون نیزه ها شکست ، با شمشیرها و گرزهای آهنین بر یکدیگر تاختند؛ به گونه ای که صدایی جز
چکاچک سلاح

ها به گوش نمی رسید. صدای هولناکی که از بانگ صاعقه ها و به هم خوردن کوه ها رعب
آورتر بود

خورشید بر اثر شدت گرد و غبار به زوال گرایید و پرچم ها و بیرق ها گم شد. اشتر میان
میمنه و میسره سپاه در حرکت بود و به هر قبيله و لشکری که می رسید به ادامه نبرد تشویق می کرد
نبرد تا نیمه شب ادامه داشت . دیگر فرصت نماز خواندن هم نبود. (2(ع)0) اشتر همچنان پیش می
رفت تا آن که عرصه
جنگ را پشت سر نهاد

امام مجتبی (ع) پیش تاخت تا بر دشمن یورش برد؛ ولی امیر مؤمنان (ع) فرمود
(2(ع)1):

از این فرزند جلوگیری کنید! من نسبت به حفظ این دو (حسن و حسین 8) عنایت خاص دارم تا ()
مبادا نسل

(پیامبر(ص) در روی زمین از بین برود

امیر مؤمنان (ع) در قلب لشکر و پیشاپیش همه قرار داشت . مالک در جناح راست و ابن عباس در
جناح

چپ سپاه بودند. سرانجام روز نهم و شب دهم که به (لَيْلَةُ الْهَرِير) معروف است با تحمل
تلفات سنگین از دو طرف (2(ع)2) و خستگی جنگجویان ، سپری شد؛ ولی خستگی در اهل
شام و نشانه های فتح و

ظفر در سپاه عراق آشکار بود

شهادت دو فرمانده سپاه اسلام

از حوادث دردناک روز نهم ، شهادت دو تن از دلاوران و فرماندهان سپاه امام به نام های (عمار
یاسر) و (هاشم مرقال) بود. عمار بیش از نود سال از عمرش می گذشت ولی به قدری
چابک و دلیر

بود و از خود، جوان مردی و خروش نشان می داد که مایه دلگرمی جوانان شده بود

: عمار، هنگامی که به سوی میدان رفت دست ها را به دعا بلند کرد و عرضه داشت

پروردگارا! تو خود گواهی که اگر بدانم رضای تو در آنست که خود را در آغوش دریا
افکنم ،

البته چنین خواهم کرد. و اگر بدانم خشنودی تو در آنست که تیزی شمشیر را با دل و سینه
خویش

آشنا کنم بگونه ای که از پشتم ، سر برون آرد بی گمان چنین خواهم کرد. ولی براساس آنچه که به
من آموخته

ای می دانم که امروز هیچ عملی همچون جهاد با تبه‌کاران ، تو را خشنود نمی سازد... (2(ع)3)
عمار، دلاور مخلص و جنگجوی نستوهی بود که عاشقانه می جنگید و شمشیر مرگبارش مخالفان
حق را به

جهنم می فرستاد و برای مدافعان حق قوّت قلب بود؛ زیرا او بر پایه سخن رسول گرامی (ص)
که فرموده بود: (عمار با حق می زید و حق با عمار است) (2(ع)4) میزان حق بود و هر کس در)
جبهه او جهاد

. می کرد یقین داشت که مدافع حق است و در صورت کشته شدن جایگاهش بهشت است
میزان حق بودن عمار میان مسلمانان معروف بود؛ چندانکه گاهی برای تشخیص جبهه حق از
باطل ، به عمل و حضور عمار استناد می کردند. از جمله (ذی الکلاع حمیری) شامی ، عموزاده
خود

را که در سپاه عراق بود فراخواند و گفت : تو را فراخواندم تا درباره حدیثی که عمرو عاص از
رسول

خدا(ص) نقل کرده است سخن گویم . سپس حدیث را چنین نقل کرد که رسول خدا
:فرمود

مردم شام و عراق رو در روی هم قرار می گیرند. در حالی که در یکی از دو لشکر، حق و)
پیشوای هدایت

: است و عمار در کنار اوست . (2(ع)5) (أَبُو نُوحٍ) گفت

سوگند به خدا عمار در میان ماست و بیش از همه در جنگ با شما اصرار دارد. دوست داشتم همه شما

یک تن بودید و من آن را ذبح می کردم و نخست از تو که پسر عمویم هستی آغاز می نمودم ...
چون ما بر حقیق و
. شما بر باطل

سپس به درخواست ذوالکلاغ نزد عمرو عاص رفت تا او را نیز از وجود عمار در جبهه امیرالمؤمنین (ع) و جدیتش نسبت به جهاد با شامیان آگاه کند؛ شاید وجدان و فطرتش بیدار شود
عمرو عاص نیز ضمن سخنان خود اعتراف کرد که از رسول خدا (ص) شنیده است که
عمار را

گروهی جفاکار و باغی می کشند. آنگاه به پیشنهاد عمرو عاص ترتیب ملاقات وی با عمار داده شد.
ابتدا،

عمرو، عمار را موعظه کرد و او را به خودداری از جنگ و خونریزی دعوت کرد و از خدا و قبله و
قرآن و

: پیامبر مشترک سخن گفت . عمار گفت

خدا را سپاس که تو را به این اقرارها واداشت همه اینها که گفתי به من و یارانم مربوط می شود،
نه

شما. اینک به تو می گویم که چرا من با شما می جنگم ؛ رسول خدا فرمان داد تا
با (ناکثین) بجنگم من نیز چنین کردم . به من دستور داد تا با (قاسطین) جهاد کنم و شما همانان
هستید. (2ع)6

سرانجام گفت و گوها به جایی نرسید و عمار در برابر نیروهای دشمن که تحت فرماندهی عمرو
عاص

: بودند قرار گرفت . وقتی چشمش به پرچم عمرو عاص افتاد گفت

سوگند به خدا با این پرچم سه بار (در برابر دیگران - بجز عمرو عاص) جنگیده ام و این راه به جایی نمی

برد و راه یافته تر از آن ها نیست. (2(ع)(ع))

عمار در میان یاران خود فریاد می زد: کجایند کسانی که رضوان پروردگار را می خواهند و به مال و اولاد

تعلق ندارند. (2(ع)(8) آنگاه خطاب به افرادی که برای شهادت در راه خدا پیشگام شده بودند ! گفت : ای مردم

همراه ما به مصاف کسانی بشتابید که به گمان خود، در پی خونخواهی عثمان هستند... (2(ع)(9) عمار، پیوسته هاشم مرقال را که پرچمدارش بود به پیشتازی تشویق می کرد. او نیز با دلاوری کم

نظیری راه را بر جنگجویان می گشود. و هرگاه نیزه اش می شکست عمار نیزه دیگری به او می داد. نبرد

بی امان و حماسی این دو فرمانده چنان رعب و وحشتی در دل عمرو عاص افکنده بود که

فریاد زد: (این که پرچم سیاه به دست گرفته اگر به همین شکل پیش رود، تمام عرب ، هم امروز به هلاکت می

(رسد) (280)

سرانجام عمار این اسوه رشادت پس از به هلاکت رساندن تعداد بسیاری از شامیان ، در درگیری با دو تن از دلاوران سپاه معاویه ، بر اثر ضربه های نیزه یکی از آنان ، از پای درآمد و آن دیگری سرش را از تن جدا کرد (281)، و بدین ترتیب عمار، سری را که در آستان معبود خویش بر خاک

ساییده بود، در میدان جهاد تقدیم او کرد

ه اشیم بن عتبّه (قهرمان دیگر این صحنه بود که دو زره بر تن داشت . امیر مؤ منان (ع) هنگامی که پرچم را به وی داد از روی مزاح فرمود: آیا نمی ترسی که یک چشمی (

282))

ترسو باشی ؟ عرض کرد

خواهی دانست ای امیر مؤمنان (ع). سوگند به خدا چنان جمجمه های آنان را در هم پیچم ؛ بسان

کسی که قصد رفتن

به دنیای دیگری دارد

سپس نیزه ای گرفت و به شدت تکان داد تا شکست . نیزه دیگری برایش آوردند ولی چون خشک

بود انداخت

سرانجام نیزه نرمی خواست و پرچم خود را بر آن آویخت و حمله را به سمت خیمه ای که معاویه

و عمرو عاص

و یاران معاویه در آن بودند، متمرکز ساخت . آن روز به قدری کشتار زیاد بود که هیچ کس مانند آن

را ندیده

(283). بود و به خاطر نمی آورد

آخرین بار که امیر مؤمنان (ع) پرچم سپاه را به هاشم داد و از او خواست جنگ را یکسره کند، به او

فرمود: (ای هاشم ! تا چند باید بخوری و بیاشامی ؟) عرض کرد: (چندان در این راه جهاد خواهم

کرد که دیگر

).(برنگردم .) فرمود: در برابر تو ذی الکلاع است ، و در نزد او مرگ است ، مرگ سرخ

هاشم پیش رفت و چون به معاویه نزدیک شد. معاویه پرسید: (این کیست که در

حال پیشروی است ؟) گفته شد: (هاشم مرقال (284) است) گفت : (همان یک چشم بنی زهره ؟

خدا او را

(بکشد). (285)

هاشم همراه یارانش که از قاریان قرآن و عاشقان لقای پروردگار بودند، چندین بار صف

دشمن را

در هم شکست ، تا وقتی که به پرچم طایفه (تنوخ) رسید. حدود ده نفر از دلاوران آنان را به هلاکت

رسانید و پرچمدار معاویه را نیز که فردی از طایفه (عُذْرَة) بود کشت . آنگاه ذوالکلاع به جنگ

او برخاست و در اثر ضرباتی که میان آن دو ردّ و بدل شد هر دو کشته شدند. (286)
فرزندش

عبدالله (بی درنگ بیرق پدر را برداشت و به جهاد پرداخت. (28(ع))

بازتاب شهادت عمّار

شهادت عمّار یاسر و هاشم مرقّ ال هر چند امیر مؤمنان (ع) و یارانش رامتاء اثر کرد؛ بگونه ای که
در

: سوگ عمّار گریست و شعری سرود که

ای مرگی که رهایم نخواهی کرد، مرا نیز راحت کن . زیرا تمام دوستانم را از من گرفتی ، می
بینم

(288). دوستانم را خوب می شناسی . گویا به کمک راهنما به سراغشان می روی

ولی مرگ وی چهره باطل را نیز برملا ساخت و روحیه جمعی از سپاهیان شام را

متزلزل کرد؛ چندان که عده ای از آنان ، از جمله عبدالله بن سوید - با یادآوری حدیثی

که رسول خدا(ص) درباره عمّار فرموده بود - باغی و باطل بودن معاویه برایشان

. آشکار شد و از یاری او دست کشیدند و به امیر مؤمنان (ع) پیوستند

شهادت عمّار به قدری روحیه سپاه دشمن را متزلزل کرد که عمرو عاص مجبور شد برای خنثی

کردن

آثار آن ، دست به نیرنگ و دروغ پردازی زند. از این رو اعلام کرد (قاتل عمّار ما نیستیم ؛

.) بلکه قاتل او علی است که او را به جبهه و جنگ کشانده است

معاویه نیز به جرم این که عمرو عاص درباره عمّار حدیثی از رسول خدا(ص) نقل کرده

و

با این کار، سپاه شام را به تباهی کشانده است ، او را مورد سرزنش قرار داد و گفت : مردم شام را

: علیه من شوراندی ! آیا لازم است هر چه از رسول خدا(ص) شنیده ای بیان کنی ؟ گفت

من چه می دانستم روزی جنگ صفین رخ خواهد داد. آن روز که این حدیث را نقل

کردم

عمار همراه و موافق من و تو بود. و تازه خود تو نیز عین آنچه که من از رسول
(289). خدا(ص) نقل کرده ام، بر زبان آوردی (اگر منکری) از مردم شام بپرس

تلاش برای رهایی

معاویه و عمرو عاص پس از تحمّل شکست های مکرّر از ناحیه سپاهیان اسلام به این نتیجه
رسیدند که توان مقاومت در برابر امیر مؤمنان (ع) را ندارند و به همین زودی با شکست قطعی رو
به رو

خواهند شد؛ از این رو برای رهایی از جنگ و حفظ موقعیت موجود، تلاش پی گیری را آغاز
کردند. نخست

برای برخی از سران عراق پیام فرستادند و درخواست متارکه جنگ کردند. معاویه به برادرش (عتبه
(

که مردی فصیح بود دستور داد با (أَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ) از سپاه امام ملاقات کند و او را در مورد پایان
دادن به جنگ متقاعد سازد.

عتبه با اشعث ملاقات کرد. نخست از او تجلیل کرد و گفت: (تو رییس مردم عراق و یمن هستی و
ضمن این که

با عثمان وصلت داشتی، فرماندار او نیز بودی. تو برخلاف سایر یاران علی تنها به انگیزه حمیت و
غیرت

. طایفگی با شامیان می جنگی

آنگاه خواسته خود را مطرح کرد و گفت: جنگ به جای بدی رسیده است ما از تو نمی خواهیم علی
را رها کنی؛

. لیکن خواستاریم جنگ را به آخر رسانی و از نابودی سپاهیان جلوگیری کنی

اشعث ضمن پاسخ به تعریف و تمجیدهای عتبه، سخن او را که جنگ وی با مردم شام براساس
ایمان و

عقیده نیست، تاءید کرد و گفت: (حمایت من از اهل عراق برای این است که هر
کس

باید از خانه خود دفاع کند.) در مورد پایان دادن به جنگ نیز جواب منفی نداد و گفت : نظرم به زودی اعلام

(290).می شود

عتبه در این ملاقات ، موفق شد زمینه تمایل به صلح را در اشعث به وجود آورد و او را برای پذیرش پیشنهادها و طرح های بعدی و اجرا و تبلیغ آن ها در میان سپاهیان عراق به عنوان یک عامل با نفوذ، آماده سازد.

معاویه علاوه بر این که دستور داد جریان ملاقات عتبه با اشعث و حرف هایی که میان آن دو رد و بدل

شده است در میان سپاه عراق منتشر شود، از عمرو خواست نامه ای به ابن عباس بنویسد. او چنین نوشت :

تو پس از علی سرور این جمع هستی ، بنابراین گذشته را فراموش کن و به فکر آینده ات باش سوگند به

خدا این جنگ برای ما و شما زندگی و توان باقی نگذاشته است . بدانید! هر یک از شما و عراق به دست نمی

آیند مگر با نابودی دیگری ، و صلاح هیچ کدام از دو طرف در هلاکت طرف مقابل نیست . در میان ما و شما

هستند کسانی که از جنگ بیزاری می جویند. تو مشاور امینی هستی ؛ لیکن اشتر مردی سنگدل

(291).است و روا نیست که طرف مشورت قرار گیرد

:ابن عباس نامه را به امیرالمؤمنین (ع) عرضه کرد. امام خندید و فرمود

. خدا بکشد عمرو عاص را چه چیز او را وادار کرده که درباره تو طمع بورزد؟ پاسخش را بده

ابن عباس با بیانی مستدلّ و افشاگرانه به عمرو پاسخ داد و امیدش را قطع کرد (292).

نیرنگ نهایی

معاویه موفق شده بود تاحدودی زمینه را برای طرح نقشه نهایی خویش در برخی از سپاهیان عراق ، آماده سازد. چون شنید امیر مومنان (ع) در جمع نیروهای خود فرموده است : (فردا کار را یکسره می

کنم) عمرو عاص را خواست و گفت : تنها امشب فرصت داریم . فردا کار جنگ یکسره می شود.
: نظر تو چیست ؟ گفت

نه مردانت توان مقاومت در برابر مردان او را دارند و نه تو همانند علی هستی . او بر سر دین با تو می جنگد و تو بر سر دنیا. تو بقا را جویا هستی و او از شهادت باکی ندارد. مردم عراق از غلبه تو

در هراسند ولی مردم شام از پیروزی علی نمی ترسند. لیکن من پیشنهاد می کنم : راهی جلوی پای آنان

بگذار که اگر بپذیرند یا ردّ کنند، اختلاف در میانشان سایه اندازد. آنان را به حکمیت قرآن فرا بخوان . در این صورت به مقصودت می رسی . من همواره این موضوع را برای روز نیاز به تاءخیر انداخته

. بودم

(293).معاویه نظر او را پسندید

اشعث بن قیس پس از خطابه امیر مؤمنان (ع) مبنی بر این که (دشمن آخرین نفس های خود را می کشد... من

فردا بر آنان می تازم تا آنان را در پیشگاه خدا محاکمه کنم) (294)، در میان طایفه خویش (کِنْدَه) به پا

: خاست و گفت

ای مسلمانان! دیدید بر شما چه گذشت. مردم عرب هلاک شدند. سوگند به خدا هرگز در ...
طول عمرم مثل

چنین روزی ندیده بودم. حاضران به غایبان برسانند که اگر فردا نیز به همین منوال سپری شود، نسل
عرب

نابود می شود و زنان و فرزندان بی سرپرست می مانند

جاسوسان معاویه سخنان اشعث را به او منتقل کردند. معاویه همان سخنان را محور و اساس نیرنگ
خود قرار

:داد و ضمن تاءید مطالب اشعث، دستور داد نیمه شب در میان عراقیان فریاد زنند

ای مردم عراق! اگر هر یک از ما و شما یکدیگر را بکشیم چه کسی سرپرست زنان و
(295)، فرزندانمان خواهد بود. لااقل آنچه باقی مانده حفظ کنید

روز جمعه (يَوْمُ الْهَرِيرِ) مالک اشتر همچنان پیش می تاخت، چندان که نیروهایش خسته شدند. از
این

(رو خطاب به آنان گفت: (پناه می برم از شما به خدا از این که در باقیمانده روز، (زنده بمانید و
گله را بدوشید) (296) سپس اسبش را خواست و در میان سپاهیان به راه افتاد در حالی که فریاد
می زد

کدام یک از شما حاضر است جان خود را به خدا بفروشد و همراه اشتر بجنگد تا پیروز شود و یا به
شهادت

برسد؟

به دنبال این سخنان، افراد زیادی دورش را گرفتند و همراه او به نبرد پرداختند، و سپاه شام را تا
قرارگاه لشکر به عقب راندند. ولی در قرارگاه با مقاومت سخت دشمن مواجه شدند، به گونه ای که

پرچمدار

.مالک شهید شد

امیر مؤمنان (ع) که دید مالک در آستانه پیروزی است گروهی را به کمک او
فرستاد. (29ع))

ضربات کوبنده مالک و یورش به قرارگاه دشمن ، فتح و پیروزی را در آینده نزدیک نوید می داد.
پیرمردان

:شامی فریادشان بلند شد

(298) اللَّهُ، اللَّهُ، فِي الْحُرُمَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ))

.مردم ! خدا را درباره زنان و دختران در نظر آورید

معاویه که وضع را وخیم و شکست را قطعی دید به عمرو عاص گفت : (ما که نابود شدیم
نیرنگ پنهانی

خود را به کار گیر) (299) عمرو عاص فریاد زد: (ای مردم ! هر که با خود قرآنی دارد بر سر
(نیزه کند

حدود پانصد قرآن بالای نیزه رفت . همراه قرآن ها فریادها نیز بلند شد که : (کتاب خدا بین ما و
(شما حاکم باشد. اگر ما را بکشید چه کسی مرزهای شام را حفظ خواهد کرد؟) (300

عکس العمل سپاه عراق

برخی از سپاهیان عراق ، تحت تاءثیر نیرنگ و شعارهای فریبنده و تحریک آمیز دشمن قرار
گرفتند. بویژه پس از آن که بعضی از سران همانند اشعث (که در دل به معاویه
متماایل بودند و جزو منافقان سپاه امیر مومنان (ع) محسوب می شدند) جمعیت را برای پذیرش
نیرنگ دشمن

:تحریک کردند. از این رو فریاد برآوردند

(301). دعوت شما را به کتاب خدا اجابت کرده بسوی او باز می گردیم

امیر مؤمنان (ع) چون این وضع را دید، برای روشن کردن افکار سپاهیان و برحذر داشتن آنان از
نیرنگ دشمن

:فرمود

بندگان خدا! همچنان پیش روید و راستی و درستی را در جهاد با دشمن از دست ندهید. همانا
معاویه و عمرو عاص و ابن ابی مُعِیْط...، اهل دین و قرآن نیستند. من بهتر از شما آنان را می

شناسم . از کودکی تا بزرگی شان با آنان معاشرت داشته ام . بدترین کودکان و بدترین مردان بودند.

آنان از این جهت که قرآن را می شناسند و بدان عمل می کنند آن را برنیفراشتند بلکه از روی

(302).نیرنگ و نفاق چنین کردند

:امیر مؤمنان (ع) پیش از این ، در نامه ای به معاویه ، این صحنه را پیش بینی کرد و فرمود
گویا می بینم به همراه پیروانت بر اثر ضربات کوبنده و تحمل کشتار
فراوان و درماندگی حتمی ، مرا به کتاب خدا دعوت می کنی . با این که آنان (دعوت کنندگان) یا
کافرند یا

(303).منافق و یا روگردان از حق

از این رو برای خنثی کردن توطئه دشمن و بیدار کردن افکار دو سپاه ، در آغاز رودررویی دو
طرف ،

.سعید) را به همراه قرآن به سوی شامیان فرستاد و آنان را به حکومت قرآن دعوت کرد)
اختلاف نظر در سپاه عراق

سخنان و هشدارهای امیر مؤمنان (ع) جز در عده ای اثر نبخشید و اکثریت ، لجاجت ورزیدند و به
ترک

جنگ اصرار داشتند و فریاد می زدند: (جنگ ، ما را خورد. مردان ، همه کشته شدند؛
دعوتشان را بپذیر! از میان رفتیم). در راءس طرفداران ادامه جنگ مالک اشتر بود، او چنین
استدلال می کرد

معاویه نیروی جایگزین ندارد؛ در حالی که شما نیروی نظامی فراوان و با نشاط در اختیار دارید. و
اگر معاویه نیروی شما را داشت توقّف نمی کرد

: دوّمین نفر عَدِيّ بنِ حاتم بود که گفت

هر چند عده ای از ما کشته و مجروح شده اند ولی چون مدافع حقیم پایدارتر از اهل شامیم. اکنون آنان به درماندگی و جزع افتاده اند. لازم است از فرصت استفاده کنیم و با آنان بجنگیم.

: عَمْرُ بْنُ حَمِقٍ نیز برخاست و گفت

ای امیر مؤمنان! ما تو را بر باطل یاری نکردیم؛ بلکه برای خدا و برپاداشتن حق یاریت کردیم (304). ، اکنون کار به آخر رسیده است و همه ما تحت فرمان توایم

: در برابر این گروه اشعث ایستاد و گفت

ای امیر مؤمنان! ما امروز برای تو همان یاران دیروز هستیم؛ ولی پایان کار ما چون آغاز آن نیست. هیچ کس دوست تر از من نسبت به مردم عراق و دشمن تر از من نسبت به شامیان نیست. دعوت آنان به

کتاب خدا را بپذیر؛ زیرا تو بدان سزاوارتر از آنان هستی. مردم طالب بقا هستند و هلاکت را دوست ندارند.

امیر مؤمنان (ع) برای حفظ هماهنگی و خودداری از برانگیختن سران، در برابر خود، نخست فرمود: در این قضیه باید فکر کرد ولی پس از این که زمزمه صلح از گوشه و کنار زیاد شد، فرمود:

بندگان خدا! من به پذیرفتن کتاب خدا از هر کس سزاوارترم؛ لیکن معاویه و عمرو عاص نه اهل دینند و نه اهل قرآن... سخن آنان کلمه حقّی است که باطل از آن اراده میشود. برافراشتن قرآن ها بر سر نیزه ها نه از روی معرفت و تعهد بدان است که از سر خدعه و نیرنگ و دستاویز ساختن است.

شما تنها یک ساعت سرها و بازوان خود را به من بسپارید، حقّ به نتیجه آشکار رسیده و چیزی به بریده شدن

. ریشه ستمگران نمانده است

ولی اشعث که نادیده گرفتن نظرش برایش غیر قابل تحمل بود، به انتشار و رواج آن در میان سپاهیان پرداخت و بیش از همه درباره ضرورت آتش بس سخن گفت. و این در لحظاتی

بود که آسیاب

جنگ همچنان به دست مالک می چرخید و افراد دشمن را چون دانه های گندم در زیر ضربات

کوبنده خویش در هم

می شکست ، و می رفت که حق را روشن و پیروزی را آشکار سازد و تنها چند گام مانده بود که

آخرین

.سنگهای دشمن سقوط کند

شامیان که حیاتشان به رشته نازک امید معاویه و عمرو عاص بسته بود سراسیمه شدند و بر سر معاویه

داد

:زدند

معاویه ! مردم عراق را نمی بینیم که دعوت ما را اجابت کنند. پیشنهادت را با بیتابی تکرار کن . تو با

این

(305). دعوت دشمن را گستاخ کرده و نسبت به خود به طمع انداخته ای

از سوی دیگر تلاش های اشعث موجب شد که حدود بیست هزار نفر غرق در آهن ، سلاح به دست

، شمشیر به

دوش همراه جمعی از قُرّاء که بعدها جزو خوارج شدند در حالی که پیشاپیش آنان مِسْعَرِ بْنِ فَدَاكِيٍّ

.و زَيْدِ بْنِ حُصَيْنٍ بودند بر امام شوریدند و بر لجاجت و خودسری تاءکید کردند

:آنان برای اولین بار به جای لقب امیر مؤ منان گفتند

ای علی ! اینان تو را به کتاب خدا دعوت کردند بپذیر! و گر نه مانند عثمان تو را نیز به قتل می

.رسانیم و به خدا سوگند این کار را خواهیم کرد

:امام فرمود

وای بر شما! من نخستین دعوت کننده به قرآن و اولین اجابت کننده آن هستم . سزاوار نیست که به

حکمیّت قرآن فرا خوانده شوم و آن را نپذیرم . من با آنان می جنگم تا به حکم قرآن گردن

نهند؛

زیرا آنان عصیان امر خدا کرده ، پیمانش را شکسته و کتاب خدا را رها ساخته اند. لیکن بارها به

شما

اعلام کردم که آنان قصد عمل کردن به قرآن را ندارند؛ بلکه با این کار شما را فریب می دهند.

اینک

در آنچه گفتم و نیز حرف های خود با دقت بنگرید. اگر از من اطاعت می کنید، بجنگید! و در صورت تخلف از

(306).فرمانم هر تصمیمی دارید بگیرید

آنان بدون توجه به سخنان امیر مؤمنان (ع) گفتند: به اشتر پیغام فرست دست از جنگ بردارد و باز گردد. (30ع))

باز گشت مالک

امیر مؤمنان (ع) ناگزیر توسط یزید بن هانی به مالک پیغام داد تا برگردد. مالک که مقاومت

:دشمن را در هم شکسته بود و در آستانه پیروزی نهایی قرار داشت ، پاسخ داد

حالا موقعی نیست که مرا از موضع دور کنی ، امیدوارم خداوند پیروزی را نصیب گرداند،
. درباره من تعجیل مکن

وی پیام مالک را به امام رساند. در همان لحظات ، گرد و غبار شدید و بانگ و خروش رزم آوران در میدان

. نبرد بالا گرفت . پیروزی مالک و شکست شامیان نمایان گشت

ولی هیچ یک از این نشانه های پیروزی ، متمرّدان را که امیر مؤمنان (ع) را در حلقه محاصره خود درآورده

بودند از لجاجتشان بازنداشت و با خشم فریاد زدند: حتماً خودت به مالک فرمان داده ای که آتش

جنگ را بیشتر برافروزد. فرمود: (وای بر شما! مگر من در برابر شما پیکم را به سویش نفرستادم و

گفتارم آشکارا به گوشتان نرسید؟ گفتند: (بار دیگر پیغام بده که برگردد و گرنه از تو دوری می
جویم)

حضرت مجدداً پیغام فرستاد که در این جا فتنه بر پا گردیده است برگرد. اشتر به پیک گفت :
(لابد

درباره بالا بردن این قرآن هاست). گفت: آری. مالک گفت: (به خدا سوگند وقتی قرآن ها بالا رفتند

(گمان بردم که اختلاف و تفرقه رخ می نماید. این طرح و نقشه فرزند نابغه - عمرو عاص - است سپس به یزید گفت: آیا نمی بینی خداوند چگونه پیروزی را نصیب ما کرده، آیا سزاوار است این فرصت را

رها کنم و بازگردم؟ یزید گفت: (آیامیل داری در این جبهه پیروز شوی، ولی از آن سوامیر مؤ منان (ع

را به دشمن تسلیم کنند؟) گفت. (سُبْحَ انَ اللّٰه، سوگند به خدا این را نمی پسندم) این را گفت و (میدان

(308). را ترک کرد

سرزنش متمرّدان

مالک پس از بازگشت، به کسانی که اطراف امیر مؤ منان (ع) را احاطه کرده بودند پرخاش کرد و

گفت: (ای ذلّت پذیران سست عنصر! آیا وقتی که دشمن، شما را غالب و پیروز می بیند، دعوت به

حکمیّت قرآن می کند؟ سوگند به خدا آنان اوامر الهی در قرآن و سنّت پیامبر(ص) را زیر پا

نهاده اند. بنابراین دعوتشان را نپذیرید. به من به اندازه یک رفت و برگشت مهلت دهید.

پیروزی

را به دست آمده می بینم). گفتند: نمی شود. گفت: (لااقل به اندازه تاختن یک اسب به من فرصت دهید). گفتند: (در این صورت در گناه تو شریک خواهیم بود). گفت: (شما از خودتان سخن

بگویند که نخبگان کشته و سفلگان بازمانده اند. چه هنگام بر حقّ بوده اید، آیا وقتی که شامیان را می کشتید یا اکنون که دست از قتال کشیده اید؟ در صورت دوّم باید بپذیرید که

کشتگانتان -

.(که نمی توانید منکر فضلشان شوید و بهتر از شما بودند - در آتش هستند

:آنان که هیچ پاسخی در برابر منطق مالک نداشتند گفتند

دست از سر ما بردار. ما در راه خدا با آنان جنگیدیم و در راه خدا هم دست می کشیم . ما از تو

اطاعت نمی

...کنیم . از ما دور شو

.مالک از امیرمؤ منان (ع) خواست جنگ با شامیان را بر متمرّدان تحمیل کند

لیکن آنان فریاد زدند که علی ، امیرالمؤ منین (ع) حکمیت را پذیرفته و به حکم قرآن خرسند شده

است

و جز این اجازه ندارد. اشتر گفت : (اگر امیر مؤ منان (ع) حکمیت را پذیرفته است من نیز بدان

خشنود

).(هستم

امام که دید متمرّدان در حضور آن حضرت به وی دروغ بستند، بی آن که سخنی بگوید ابتدا

نگاهش را

:به زمین دوخت ؛ (309) ولی پس از این که همه ساکت شدند به پا خاست و فرمود

شما با من هماهنگ بودید و می جنگیدید تا زمانی که جنگ ناتوانتان کرد. سوگند به خدا

ناتوانی جنگ شما را گرفت و رهاتان کرد؛ ولی دشمن را همچنان اسیر خود ساخته است . خصم

بیش از شما

دچار صدمه و زیان گشته است . آگاه باشید که من تا دیروز امیرالمؤ منین بودم ولی امروز ماءمور

شده ام . تا دیروز اختیار دار و بازدارنده بودم ولی امروز مورد نهی واقع شده ام . شما زندگی را

(310). می جویید و من نمی توانم شما را برخلاف میل تان وادار کنم

امیر مؤ منان (ع) پس از ایراد خطابه نشست رؤ سای قبائل عقاید خودشان را

(311).اظهار کردند؛ برخی طرفدار جنگ و برخی هواخواه صلح بودند

دعوت به حکمیت

معاویه پس از ایجاد اختلاف میان سربازان عراق و مطرح کردن مسأله حکمیت، نامه ای به امام (ع) نوشت: (اختلاف ما به درازا کشیده است و هر یک از ما خود را بر حق دانسته از دیگری اطاعت نمی

کند. در این میان کسان بسیاری از دو طرف کشته شده اند، و از این بیم دارم که وضع از گذشته وخیم

تر شود. و مسؤولیتش برعهده من و توست. آیا موافق هستی که از خونریزی مردم جلوگیری شود و

أَلْفَتْ دینی برقرار گردد...؟ راهش این است که دو حَکَم معتبر؛ یکی از میان یاران من و دیگری از میان

یاران تو انتخاب شوند و براساس کتاب خدا حکم کنند. این برای من و تو بهتر است. از خدا بترس و

(به حکم قرآن راضی شو اگر اهل قرآن هستی.) (313)

البته معاویه آن قدر نادان نبود که نداند امیر مؤمنان (ع) با این ظاهر سازی ها فریب نمی خورد. لابد فکر می کرد مضمون این نامه ها به گوش افراد منافق و کج اندیش سپاه عراق می رسد و در آنان

اثر می گذارد.

امیرالمؤمنین (ع)، با بیانی مستدل و لحنی قاطع پاسخ معاویه را داد و در قسمتی از نامه اش نوشت

:

معاویه! تو مرا به حکمیت قرآن فراخوانده ای، در حالی که می دانم تو اهل قرآن نیستی و جویای حکم آن نیز نمی باشی. ما دعوت قرآن را به حکمیت می پذیریم نه دعوت تو را. (314).

به سوی معاویه

: اشعث سردسته مخالفان و صلح طلبان، پس از انتشار خبر نامه معاویه، نزد امام آمد و گفت

می بینم مردم از دعوت شامیان به حکمیت ، راضی و شادمانند. اگر بخواهی نزد معاویه می روم تا از او

(315). پیرسم چه می خواهد

آیا اشعث واقعاً نمی دانست معاویه چه می خواهد و برای رسیدن به چه هدفی می کوشد؟ او همه این ها را

می دانست و نیز می دانست که اکنون تصمیم گیرنده کیست . او هنوز سخن امام را که لحظاتی

قبل فرموده بود: (امیر بودم و اینک ماءمور شده ام) فراموش نکرده بود ولی با وجود این ، از امام . کسب تکلیف کرد تا در هیئت یک ماءمور به نظر آید

امیر المؤمنین (ع)، با بی اعتنایی فرمود: (برو پیش معاویه اگر می خواهی .) (316) اشعث - که در واقع رهبری آن

موقعیت را به دست گرفته بود - به ظاهر به عنوان نماینده امیر مؤ منان (ع) نزد معاویه رفت و سؤالاتی مطرح کرد. معاویه همان سخنانی را گفت که در نامه اش به امام نوشته بود

. اشعث گفت : (این همان حقّ است .) سپس نزد حضرت امیر(ع) بازگشت

. مردم ، پس از گزارش ماءموریت اشعث ، فریاد زدند: (ما به این حکم خشنودیم و آن را پذیرفتیم) پس از آن ، قُرّاء اهل عراق و شام در میان دو لشکر جمع شدند و اتفاق کردند تا حکم قرآن را زنده

کنند. (31(ع))

انتخاب حَکَمَین

از ابتدا معلوم بود که حَکَم معاویه عمرو عاص است . و مردم شام هم با انتخابش موافقت. از این رو، معاویه بدون هیچ گونه درنگ و مشورتی او را انتخاب کرد و نیروهایش را با انتخاب عمرو مطمئن ساخت .

ولی مردم عراق که در اثر تخلف از فرمان پیشوای خود به پرتگاه نزدیک تر شده بودند این جا نیز حق

انتخاب را از امیر مؤمنان (ع) سلب کردند. اشعث به همراه قاریان قرآن (و خوارج آینده) فریاد زدند:

ما ابوموسی اشعری را انتخاب کردیم. (علی (ع) فرمود: (من به ابوموسی رضایت ندارم و) او را

شایسته این کار نمی دانم). أَشْعَثُ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ مِسْعَرُ بْنُ فَدَاكٍ همراه جمعی از قرّاء گفتند: (ما فقط به او راضی هستیم؛ زیرا او بود که ما را از وقوع در این جنگ برحذر داشت

امام فرمود: (او مورد رضایت من نیست؛ زیرا مرا ترک کرد و مردم را از یاری من بازداشت،). سپس

گریخت تا این که پس از ماه ها به او امان دادم. من برای این کار ابن عباس را شایسته می دانم

ولی آنان همچنان بر لجajتشان پافشاری کردند و گفتند: (سوگند به خدا فرق نمی کند تو باشی). یا ابن

(.عَبَّاس . ما می خواهیم (حَكَم) فردی باشد که نسبت به تو و معاویه بی طرف و یکسان باشد امام فرمود: (پس مالک اشتر را تعیین می کنم). اشعث فریاد زد: آیا آن که زمین را به آتش کشید جز

اشتر بود؟. اگر او را بپذیریم باید در قید حکم او باشیم. فرمود: (مگر حَكَم مالک چیست؟) گفتند: (این

). (است که با شمشیر به جان هم بیفتیم تا مقصود تو و او برآورده شود

امام که از لجajت و سبکسری آنان به خشم آمده بود فرمود: (پس بجز ابوموسی کسی را نمی پذیرید؟) گفتند:

نه. فرمود: پس هر چه می خواهید بکنید

. آنان ابوموسی را به عنوان حَكَم سپاه عراق برگزیدند

قرارداد حکمیت

:پس از تعیین (حَكَمَيْن) قرارداد صلح چنین نوشته شد
هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي
(...سُفْيَانَ).

ولی معاویه اعتراض کرد و گفت : (اگر او را امیرالمؤمنین می دانستم با وی نمی جنگیدم).
عمرو

نیز گفت : (هر چند علی امیر شما است ولی امیر ما که نیست بنابراین نام او و پدرش را بنویسید).
(318)

ولی احنف بن قیس گفت : (او را حذف نکن هر چند به کشتار و جنگ کشیده شود. چون بیم دارم
که دیگر این لقب
(برنگردد). (319)

امیرالمؤمنین (ع) مدتی دراز به اندیشه پرداخته تا این که اشعث سر رسید و با چشمی پر از تفاخر و
زبانی

سرشار از خیانت گفت : (این اسم را محو کن !)

امیرالمؤمنین (ع) گذشته را به یاد آورد؛ زمانی که قرارداد (صُلحِ حُدَیْبِیَّه) را می نوشت که
(هَذَا مَا تَصَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو)

.سُهَيْلُ لَجَاجَتٍ می کرد که عنوان (رسولُ الله) حذف شود و پیامبر(ص) شکیبایی به خرج می داد.
حضرت علی (ع) از پاک کردن آن اکراه داشت ؛ ولی پیامبر(ص) دستور داد آن را محو کردند
:و فرمود

محو این عنوان باعث محو رسالت من نخواهد شد). سپس به علی (ع) فرمود: (و تو نیز چنین)
امری در

(پیش داری و به تو خواهد رسید در حالی که در رنج و عذاب). (320)

اکنون آن زمان موعود رسیده است . حضرت با اطمینان و تسلیم در برابر آنچه که
رسول گرامی (ص) پیش بینی کرده بود، فرمود: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ؛ تاریخ تکرار

می شود (321). ... امروز من برای فرزندان آنان می نویسم همچنان که رسول خدا(ص)
(برای

((322)). پدرانشان نوشت

سرانجام ، متن قرارداد با حذف عنوان امیرالمؤمنین بگونه ای که مورد توافق طرفین بود
: نوشته شد، که به برخی از مواد مهم آن اشاره می کنیم

- دو طرف ، تسلیم حکم خدا در قرآن و سنت پیامبر(ص) باشند و آنچه برخلاف حکم قرآن و 1
سنت است برای از
میان بردن آن بکوشند

- (حَكَمَيْنِ) ابوموسی اشعری و عمرو عاص هستند و باید - تا زمانی که از حق تجاوز نکنند - جان و 2
مال و

ناموسشان در امان باشد

- (حَكَمَيْنِ) و همه مسلمانان موظفند حکم موافق قرآن و سنت را بپذیرند و 3
بدان عمل کنند

- تا زمان حُكْمِ حَكَمَيْنِ آتش بس برقرار است و هیچ یک از دو طرف حق تعرض به دیگری را 4
ندارد

- داوران می توانند برای داوری نقطه متوسطی بین شام و عراق را اختیار کنند. و هیچ کس - 5
بجز

افرادی که مورد توافق دو طرف باشند - حق شرکت در مجلس داوری را ندارد. مدت داوری نیز تا
آخر ماه

. رمضان است

- اگر داوران تا زمان مقرر بر پایه قرآن و سنت حکم نکردند، دو طرف مجازند به حال 6
اول برگردند و با یکدیگر بجنگند

قرارداد را عده ای از رجال همچون : عبدالله بن عباس ، مالک ، امام حسن و امام حسین 8، سعید بن
قیس و

اشعث و... از اصحاب امیر مؤمنان (ع) و حیب بن مسلمه ، أَبُو الْأَعْوَرِ و بُسْر... از یاران معاویه (323). امضا کردند

بدین ترتیب جنگ صفین پس از یکصد و ده روز نبرد دو سپاه و پدید آمدن بیش از هفتاد برخورد میان

(325). آنان ، (324) سرانجام در هفدهم ماه صفر، سال 3 (ع) هجری پایان یافت مورخان ، آمار تلفات را مختلف ذکر کرده اند. بعضی مجموع کشته ها را یکصد و ده هزار نفر شمرده اند که نود هزار آنان از سپاه شام ، و بیست هزار از مردم عراق بودند. برخی ، تلفات دو طرف را

(326). هفتاد هزار نفر ذکر کرده اند؛ چهل و پنج هزار از شامیان و بیست و پنج هزار از مردم عراق اشعث ، قرارداد حکمیت را برداشت و در میان دو سپاه به راه افتاد و مفاد آن را برای همه خواند. شامیان با شنیدن مفاد آن شادمان شدند و پذیرفتند؛ ولی سربازان عراق برخی اظهار رضایت کردند و عده ای به دل اکراه داشتند. و گروهی هم سخت ، مخالف و معترض بودند.

صدای مخالفت ، نخست از طایفه (عَنْزَه) که بالغ بر چهارهزار نفر می شدند شنیده شد. ابتدا دو

نفر از آنان فریاد زدند (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) جز خداوند کسی حق حاکمیت ندارد. سپس به لشکر معاویه حمله کردند تا کشته شدند. (328) شعار بالا در دومین مرحله از زبان قبیله (بنی تمیم) شنیده شد و حتی یکی از آنان بر اشعث حمله برد و گفت : (مگر می توان افراد را در امر خدا حاکم قرار داد.

(در این صورت خون های ما چه خواهد شد؟) (329)

مدتی نگذشت که شعار (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) از حلقوم بیشتر سپاهیان بیرون آمد. و اعمال گذشته خود را چنین اصلاح کردند که تن دادن ما به (حکمیت) لغزشی بود که از

ما صادر شد؛ ولی اینک از کرده خود پشیمان گشته و توبه کرده ایم و به امیر مؤمنان (ع) گفتند: (تو نیز باید بازگردی آنچنان که ما بازگشتیم و گرنه از تو بیزاری می جویم). (330) و با این فوریت و جدیت، خواستار نقض قرارداد آتش بس شدند و سخنان امیر مؤمنان (ع) که با استناد

به آیه شریفه: (أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا) (331) و آیه: (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) (332)، آنان را از مخالفت با عهد و پیمان بر حذر داشت، (333) کمترین تاءثیری در ذهن سست و اراده متزلزل آنان نکرد. و هنوز آثار

خستگی از جنگ از چهره ها زایل نشده بود که بذر فتنه دیگری ریخته شد.

ج - مارقین

امیر مؤمنان (ع) پس از پایان جنگ صفین به کوفه بازگشت؛ ولی آنان که در اوج درگیری با تهدید به

قتل امام خواستار آتش بس شدند، پس از تعیین حکمیت، شعار (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) سر دادند، راه خود را از آن حضرت جدا کردند و حدود دوازده هزار نفر در ناحیه ای به نام (حُرُوراء) (334) اقامت گزیدند و

گروه مستقل و متشکلی به وجود آوردند. شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ را فرمانده و عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَوَّاء را امام جماعت خود کردند. (335) بدین ترتیب، سومین حزب مخالف حکومت امیر مؤمنان (ع) تحت

. عنوان (مارقین) یا (خوارج) شکل گرفت

یاران امیر مؤمنان (ع) وقتی این قضیه را شنیدند، برای آن که وفاداری مجدّد خویش را نسبت به امام (ع)

ابراز نمایند پیمان دیگری با آن حضرت بستند که با دوستان وی دوست و با دشمنانش دشمن باشند؛ (ولی

خوارج آن پیمان را معصیت و کفر دانستند و به شیعیان گفتند: شما و شامیان، همچون دو اسبی

که

برای رسیدن به مقصد مسابقه می گذارند به سوی کفر پیش دستی کردید

در میان خوارج

امیرالمؤمنین (ع) پس از کناره گیری خوارج برای آن که از نزدیک با آنان روبه رو شود و عقده

های فکری

شان را بگشاید، نخست ابن عباس را به سوی آنان فرستاد. و چون می دانست قانع ساختن آنان - به خاطر نداشتن قدرت تجزیه و تحلیل - مهارت و بصیرت فوق العاده ای لازم دارد به ابن عباس سفارش کرد در سخن گفتن با آنان عجله نکند و درنگ کند تا وی بیاید. (336) ولی با ورود ابن عباس آنان

بحث و گفتگو را آغاز کردند. او نیز ناچار به سخن پرداخت و با استناد به آیه ای از قرآن (33ع) و حکم عقل، مشروعیت (حکمیّت) را ثابت کرد؛ ولی آنان در پاسخ همان حرف های

(338).همیشگی خود را تکرار کردند

به دنبال ابن عباس امام نیز به سوی آنان رفت و در خیمه یزید بن قیس - که از قبل شناسایی شده بود - وارد شد. و پس از اقامه دو رکعت نماز به سوی جمعیت حرکت کرد. ابتدا

پرسید: رهبر شما کیست؟ گفتند: (ابن الکوّاء) فرمود: چه چیز شما را علیه ما برانگیخت؟ گفتند: تعیین حکمیت از ناحیه شما. فرمود: حکمیت چیزی بود که خود شما پیش آوردید و من سخت مخالف آن بودم.

آنان ضمن تاءید سخنان آن حضرت، روش فعلی خود را چنین توجیه کردند که کارهای گذشته ما کفر بوده و

. ما از آن توبه کرده ایم. تو نیز توبه کن تا بار دیگر با تو بیعت کنیم

امام فرمود: (إِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ) خوارج که تصور کرده بودند

حضرت از پذیرش حکمیت توبه کرده است همگی با امیر مؤمنان (ع) به کوفه باز گشتند و به

حسب ظاهر

(339). غائله پایان یافت

تحریکات منافقین

منافقان و فرصت طلبان که اقتدار حکومت و آرامش مملکت رانمی توانستند تحمل کنند پس از بازگشت خوارج ، دست به شایعه پراکنی زدند و چنین مطرح کردند که امیر مؤمنان (ع)

از موضوع حکمیت پشیمان شده ، آن را گمراهی می داند و درصدد فراهم آوردن امکانات (جنگ است تا

(340). به سوی معاویه بازگردد

شایعات به گوش معاویه رسید. فردی را به کوفه فرستاد تا اطلاعات بیشتری کسب کند. معاویه هر چند

آن حضرت را می شناخت و می دانست که امام هرگز از مسیر قرآن و اسلام بیرون نخواهد رفت و پیمانی را که

بسته است نقض نمی کند؛ ولی شاید برای این که نشان دهد مراقب اوضاع و حرکات امام است ، دست به چنین

اقدامی زد

شاید بتوان گفت : عامل تحریک معاویه - برای استفسار از شایعات نقض آتش بس - اشعث بوده است ؛ کسی که

به قول ابن ابی الحدید معتزلی : منشاء هرگونه فساد و تباهی در حکومت علی (ع) و عامل هرگونه (342). اضطراب و نگرانی برای مسلمانان بود (341) و امام او را منافق پسر کافر خوانده است

مسأله ای که این احتمال را تقویت می کند این که وی همزمان با رسیدن پیامی از شام برای امیر مؤمنان (ع) و برحذر داشتن آن حضرت از مخالفت قرارداد، نزد امیر مؤمنان (ع) رفت و در حالی که عدّه

زیادی در حضور امام بودند گفت : مردم نقل می کنند که شما تحکیم را گمراهی دانسته و پایداری

بر آن را

(343). موجب کفر می دانید

امیر مؤمنان (ع) لازم دید برای تکذیب شایعات و روشن کردن افکار مردم به مسجد رود و خطابه ای ایراد

:نماید. آن حضرت در ضمن سخنانش فرمود

هر کس گمان کرده من از پیمان حکمیت منصرف شده ام دروغ گفته است و هر مسلمانی تحکیم را موجب

(344). گمراهی بداند خود گمراه تر است

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که فریادی از گوشه مسجد برخاست: ای علی! افراد را در دین خدا

شریک قرار دادی. (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ). به دنبال او فریادهای (لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)

(345). فضای مسجد را پر کرد

نتیجه تحریکات منافقین این شد که نه تنها خوارج به حال اول بازگشتند بلکه در کینه و عناد خود جدی تر شدند. پس از پایان جلسه با خشم و نفرت بیش از پیش از شهر خارج شده ،

به اردوگاه سابق خود بازگشتند

اجتماع داوران

معاویه که می دید ماجرای حکمیت عدّه زیادی از سپاهیان عراق را برضد امیر مؤمنان (ع) شورانده است

سعی می کرد هر چه زودتر با دستیابی به نتیجه مطلوب حکمیت ، جبهه مخالفت و سرکشی علیه آن حضرت را گسترش دهد و موقعیت سیاسی خویش را تثبیت نماید. به همین منظور نمایندگان

.اعزام می داشت و از امیر مؤمنان (ع) می خواست هر چه سریع تر داوران ، کار خود را آغاز کنند

سرانجام در سال 38 هجری ، دو هیئت نمایندگی همراه چهارصد نفر در (دُومَةُ الْجَنْدَلُ) (346) اجتماع کردند. سرپرستی هیئت اعزامی امیر مؤمنان (ع) به عهده ابن عباس ((بود. (34)ع

برخی از یاران علی (ع) هنگام حرکت هیئت ، سفارش ها و توصیه های لازم را به ابوموسی کردند؛ (348) ولی سخنان آنان کمترین تأثیری در وی نبخشید و او همچنان به داماد خود (عَبْدُ اللّٰه

(بن عمر) نظر داشت و می گفت : به خدا سوگند، اگر بتوانم سیره عمر را زنده می کنم. (349) عمرو عاص در اولین برخورد با ابوموسی از وی احترام و تجلیل کرد و کوشید دل او را به سوی خود جذب کند. آن دو پس از انجام کارهای مقدماتی به شور نشستند. سایر افراد، در دو سوی

ایستادند و منتظر نتیجه ماندند. ولی هیئت نمایندگی شام از نظم و انضباط خاصی برخوردار بود. ملاقات

ها و گفتگوها با احتیاط انجام می گرفت . معاویه برای عمرو عاص نامه نوشت اما کسی جز وی

از مضمون نامه آگاه نشد. اما هیئت نمایندگی عراق ، به دور از احتیاط به بحث و هیاهو می پرداختند. امیر مؤمنان (ع) نامه ای برای ابن عباس نوشت . هنوز پیک از شترش پیاده نشده بود که پیرامونش را گرفتند و خبر نامه را می پرسیدند. این کار را با ابن عباس نیز تکرار کردند. و چون وی ،

مطلب را از آنان پنهان داشت ، گمان بد درباره اش بردند و اظهار نظرهای مختلف کردند. چندان که ابن

: عباس از حماقتشان ناراحت شد و با لحنی سرزنش آمیز به آنان گفت

وای بر شما تا کی بر سر عقل نمی آید. نمی بینید پیک معاویه می آید و هیچ کس نمی داند برای چه

آمده است . از آنان سر و صدایی شنیده نمی شود؛ و حال آن که شما نسبت به من هر روز به (350). بدگمانی مشغولید

نتیجه و بازتاب حکمیت

بحث و گفتگو میان داوران ، حدود دو ماه به طول انجامید. ابوموسی می کوشید ضمن مذاکرات ، خلافت

عبدالله بن عمر را بر عمرو عاص تحمیل کند. از سوی دیگر عمرو عاص با تعریف و تمجید از معاویه و معرفی وی به عنوان ولی دم عثمان ، سعی می کرد ابو موسی را به پذیرش خلافت وی . متقاعد کند

سرانجام بر این اتفاق کردند که حضرت علی (ع) و معاویه را از خلافت خلع کنند و امر خلافت را به

(شوری) واگذارند. پس از این توافق ، اعلام کردند مردم برای استماع نتیجه حکمیت جمع شوند) پس از اجتماع مردم ، ابوموسی رو به عمرو عاص کرد و گفت : منبر برو و نظریه خویش را اعلام کن . عمرو

عاص - که از روز نخست برای چنین روزی از او تجلیل می کرد - با تعجب گفت : (سُبْحَ انَ

الله! حاشا که من (چنین جسارتی بکنم و) پیش از تو منبر روم ؛ در حالی که خداوند تو را در ایمان و هجرت مقدم داشته و تو نماینده اهل یمن به سوی رسول خدا(ص) و بالعکس ،

. نماینده رسول گرامی به سوی آنان هستی . علاوه بر آن که تو از نظر سنی نیز از من بزرگ تری (بنابراین تو ابتدا صحبت کن). (351)

ابوموسی خواست سخن آغاز کند ولی ابن عباس به وی گفت : عمرو عاص قصد فریب تو را دارد. بگذار

او نخست سخن گوید؛ زیرا او مردی غدار و نیرنگ باز است . گمان ندارم به آنچه که رضایت

داده است عمل

: کند. ولی ابوموسی بدون توجّه به سفارش ابن عبّاس بر فراز منبر رفت و گفت

ما به کار این امت نگریستیم و دریافتیم که هیچ چیز بیش از وحدت نظر نمی تواند نابسامانی آن را اصلاح کند؛ از این رو من و همتایم (عمرو) توافق کردیم که علی و معاویه را عزل کرده ، امر خلافت را به شورایی از مسلمانان واگذار کنیم تا هر کسی را که دوست دارند برگزینند . سپس با لحن تاءکید آمیزی گفت : (من علی و معاویه را خلع کردم)

: پس از او عمرو عاص رفت و با صدای بلند اعلام کرد

مردم ! سخنان این شخص را شنیدید. من نیز همانند او علی را از مقام خود خلع می کنم ولی دوست خود

. معاویه را به این منصب می گمارم ؛ زیرا او خونخواه عثمان و سزاوارترین فرد به این مقام است . این را گفت و از منبر فرود آمد

مجلس یک پارچه فریاد و آشوب شد. مردم از خشم به ابوموسی حمله بردند. و برخی با تازیانه

به عمرو عاص یورش بردند. ابوموسای شکست خورده به همتای خیانت پیشه خود اعتراض کرد که تو را

چه شده ؟ خدا توفیقت ندهد! خیانت کردی و معصیت کردی ؛ مَثَل تو همانند سگ است

که اگر بر او حمله کنی یا او را رها کنی پارس می کند. عمرو پاسخ داد مَثَل تو نیز همانند الاغ است که بر

(352). روی او کتاب باشد

جریان حکمیت با این فرجام تلخ پایان گرفت . ابوموسی برای حفظ جان خود به مکه فرار کرد. و عمرو

.عاص ، پیروزمندانه به شام بازگشت و به عنوان خلیفه مسلمانان بر معاویه سلام کرد

نتیجه حکمیت ، آثار نامطلوبی در روحیه مردم عراق گذاشت ؛ زیرا از سویی خشم خوارج را که انتظار

داشتند امیر مؤمنان (ع) به نقض قرارداد راضی شود و به معاویه اعلام جنگ کند، بیش از پیش . برانگیخت

و از سوی دیگر با انتشار خبر تاءسّف انگیز خلع امام در میان مردم کوفه و بصره و سایر بلاد، اختلاف و شکاف بیشتری بین مسلمانان به وجود آمد؛ به گونه ای که به همدیگر ناسزا می گفتند . امیرالمؤمنین (ع) برای رفع اختلاف و کاهش آثار حزن و اندوه از چهره مردم و روشن کردن افکار عمومی

نسبت به مسأله حکمیت ، به فرزند خود حضرت مجتبی (ع) دستور داد تا برای مردم سخنرانی کند. امام

:حسن (ع) بر فراز منبر رفت و فرمود

ای مردم ! درباره حکمّین ، سخن بسیار گفته اید. آنان انتخاب شدند تا بر اساس قرآن حکم کنند ولی

با پیروی از هوای نفس ، بر ضدّ قرآن حکم کردند. بنابراین نباید آنان را (حکّم) خواند بلکه (مخکوم (

هستند.

:ابوموسی - که عبّداللّه بن عمر را پیشنهاد کرد - از سه جهت دچار خطا شد

نخست این که برخلاف عمر عمل کرد؛ چون عمر او را شایسته خلافت نمی دانست و به همین جهت وی را جزو (شوری)

.قرار نداد

دیگر این که این تصمیم بدون مشورت با عبدالله گرفته شده بود و معلوم نبود که وی بدان رضایت دهد. و سوم

.آن که عبدالله شخصی نبود که مهاجران و انصار نسبت به وی توافق داشته باشند

امّا اصل مسأله حکمیّت ، (چیز تازه ای نیست بلکه کاری است که پیامبر اسلام (ص) حتّی در جنگ ها

بدان عمل می کرده است). رسول خدا(ص) (سَعْدِ بْنِ مُعِ اذ را درباره طایفه بنی قُرَیْظَه حَکَم قرار داد. و چنانچه حکمیت برخلاف رضای خدا بود پیامبر(ص) بدان رضایت نمی داد

پس از امام مجتبی (ع) (عبداللّه بن عبّاس و عبداللّه بن جعفر به فرمان امیر مؤ (353). منان (ع) برخاستند و با ایراد خطابه ، مردم را آگاه ساختند

موضع امام در برابر خوارج

امیر مؤ منان (ع) پس از شکست جریان حکمیّت ، خود را برای نبرد بامعاویه آماده کرد تا پس از سپری

شدن مهلت مقررّ به سوی صِفّین بازگردد. ولی خوارج به جای اطاعت از امام ، دست به طغیان و سرکشی

زدند و همچون گذشته با تمسّک به شعار (لا حُکَمَ اِلَّا لِلّهِ) امیر مؤ منان (ع) و معاویه را کافر دانستند

آنان در هر فرصت وارد کوفه می شدند و هنگامی که حضرت امیر(ع) در مسجد بود شعار همیشگی خود

را ابراز می داشتند و در سطح شهر به تبلیغ مرام و عقیده خود می پرداختند

حضرت امیر(ع) خاموش و آرام و بدون هیچ گونه عکس العملی به حرکت خود ادامه داد و با آنان با

مسالمت و مدارا رفتار کرد و با این که اِعمال هرگونه سیاستی برایش مقدور بود، کوچک ترین تغییری

:در روش خویش نسبت به فعّالیّت های تبلیغی آنان نداد و به آنان فرمود

: سه حقّ مسلّم شما نزد ما محفوظ است

. - هرگز شما را از اقامه نماز در مسجد جامع شهر و از شرکت در اجتماعات منع نمی کنیم 1

. - حقوقتان را از بیت المال تا هنگامی که با ما هستید می پردازیم 2

(354).. تا شما به روی ما شمشیر نکشید، هرگز به جنگ شما اقدام نخواهیم کرد 3

خوارج بدون این که به امیر مؤمنان (ع) اقتدا کنند در اجتماع نمازگزاران حضور پیدا می کردند و به دادن شعار و آزار امام مبادرت می ورزیدند. روزی در حالی که امیر مؤمنان (ع) به نماز ایستاده بود یکی از خوارج به نام ابن کواء با صدای بلند آیه ذیل را قرائت کرد:

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ

(لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (355)

:آیه ، خطاب به پیامبر (ص) است که می فرماید

به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که در صورت مشرک شدن ، اعمال از میان می رود و از زیانکاران

خواهی بود.

ابن کواء با قرائت این آیه خواست به امیر مؤمنان (ع) گوشه بزند که هر چند سوابق و خدمات تو در اسلام قابل انکار نیست ولی با کفر خودت ، اعمال گذشته ات را به هدر دادی . امام سکوت کرد و چون آیه به آخر رسید، نمازش را ادامه داد. ابن کواء برای دومین بار آیه را خواند.

مجدداً امیر مؤمنان (ع) سکوت کرد. پس از چند بار که وی آیه را تکرار کرد و می خواست وضع نماز را بر هم

:زند، امام این آیه را خواند

(356). فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ))

. صبر کن ، وعده خدا حق است (و خواهد رسید). مردم بی ایمان یقین تو را سبک نسازند

و بی اعتنا به نماز ادامه داد. (356ع))

روش امیر مؤمنان (ع) این بود که پاسخ شعارها و اعتراض های آنان را با منطقی روشن می داد تا شاید به

:لغزش های فکری خود پی برند و از آن دست بردارند. از این رو می فرمود

خوارج اگر سکوت کنند آنان را جزو جماعت خود می دانیم و اگر لب به اعتراض بگشایند، با منطق و

(358). برهان ، برخورد می کنیم و اگر بر ضدّ ما قیام کنند، به جنگشان می رویم
شورش

خوارج هر چند در ابتدا آرام بودند و تنها انتقاد و اعتراض می کردند. رفتار امیر مؤمنان (ع) نیز درباره آن ها، همان بود که بیان شد. ولی کم کم روش خود را عوض کردند و تصمیم بر شورش گرفتند

آنان در منزل عبدالله بن وهب راسبی گرد آمدند. وی خطابه مهیجی ایراد کرد و ضمن آن ، هم :
مسئله‌کنش را به قیام و شورش دعوت کرد و گفت
برادران ! از این شهر ستمگر نشین به نقاط کوهستانی بیرون روید تا در مقابل

(359). این بدعت های گمراه کننده ، قیام کنیم

پس از آن (حُرْقُوصِ بْنِ زُهَيْر) نیز به سخن پرداخت . سخنان این دو نفر تاءثیر فراوانی در روحیه خوارج گذاشت و آنان را آتشین تر ساخت . جلسه دیگری نیز در منزل (ذُفَرِ بْنِ حُصَيْن ط ائی) برگزار شد. وی پس از ایراد خطابه ای مشروح ، گفت
من به قدری در این عقیده استوارم که حتی اگر یک نفر هم مرا همراهی نکند به تنهایی قیام می کنم . ای

(360). برادران ! چهره ها و پیشانی هایشان را با شمشیر بزنید تا خدای رحمان اطاعت شود سپس پیشنهاد کرد نامه ای به خوارج اهل بصره نوشته شود تا هر چه زودتر در (نَهْرِوان) به آنان
(361). پیوندند. بصری ها، پاسخ مثبت دادند و به گروه کوفه پیوستند

خوارج مبارزات خود را خارج از کوفه ، به صورت گردنه گیری و راهزنی دنبال کردند.

امنیت راه ها را سلب کردند و غارت گری و آشوب را پیشه خود ساختند و به ترور طرفداران امیر مؤمنان

(ع) پرداختند)

زمانی ، در میان راه به دو نفر برخوردند. یکی از آنان را که مسلمان بود به جرم طرفداری از حضرت امیر(ع)

(کشتند، و فرد دیگری را که مسیحی بود رها کردند.(362)

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ خُبَّابٍ، مرد سرشناس و کارگزار امیر مؤمنان (ع) به همراه همسرش با خوارج مواجه شد. به محض دیدن وی گفتند: (قرآنی که بر گردنت آویز است دستور قتل تو

: را صادر کرده است). پیش از قتل ، از وی خواستند حدیثی از پدرش نقل کند. گفت پدرم می گفت : از پیامبر اسلام (ص) شنیدم که فرمود: دیری نمی باید که پس از من امواج فتنه

همه جا را فرا می گیرد در آن هنگام قلب برخی از درك حقایق می ایستد و می میرد، همان گونه که تن ،

می میرد. در چنین زمانی بعضی افراد شبانگاه مؤمنند؛ ولی هنگام صبح کافر می گردند. در آن وقت نزد

(363). خدا مقتول باش (از حق دفاع کن هر چند به قیمت جانت تمام شود) اما قاتل و خونریز مباش عبدالله ، با نقل این حدیث ، وضع جامعه آن روز مسلمانان را ترسیم کرد تا شاید پندی برای خوارج باشد؛ ولی آنان با وضع رقت باری دست و پای او را بستند و پس از شکنجه و آزار، کنار جوی آب بردند و

همانند گوسفندی سرش را بریدند. همسر حامله اش را نیز کشتند، شکمش را پاره کردند. و جَنی نش را ذبح

(364). نمودند

قتل عبدالله به قدری ناجوانمردانه بود که مورد اعتراض فردی مسیحی قرار گرفت . وی باغبان بود. پس از مشاهده این جریان ، مقداری خرما برای آنان برد؛ ولی آنان حاضر نشدند بدون پرداخت قیمت ،

خرما را بگیرند. مسیحی گفت : شگفتا! شما فرد بی گناهی همچون عبدالله را می کشید و از خوردن خرمایی بدون

(365) پرداخت قیمت آن امتناع می ورزید

جنگ با معاویه

امیر مؤمنان (ع) پس از سپری شدن مدّت قرارداد حَکَمِیّت و همزمان با اجتماع خوارج کوفه و بصره در (حُرُوراء) تصمیم بر جنگ با معاویه گرفت و در سراسر شهر اعلام آماده باش داده شد. پس از آن ،

:خطبه ای در تحریض و ترغیب مردم به جهاد ایراد کرد و فرمود

اکنون برای جهاد و حرکت به سوی دشمن آماده شوید و بامداد دوشنبه در اردوگاه (نُخَيْلَه) اجتماع کنید؛ زیرا ما داوران را برگزیدیم که براساس قرآن حکم کنند ولی دیدید که برخلاف کتاب و سنّت حکم کردند. سوگند به خدا با آنان می جنگم هر چند تنها باشم (366).

سپس به سوی (نُخَيْلَه) حرکت کرد. برای ابن عبّاس ؛ استاندار بصره نامه نوشت و از وی نیز یاری

خواست . خوارج ، پس از آگاهی از اجتماع سپاه اسلام در نُخَيْلَه ماندن در حُرُوراء را خلاف مسائل امنیتی دانستند و تصمیم گرفتند آنجا را ترک کنند. ولی پیش از ترک آنان ، امیر مؤمنان (ع) برای اتمام حجت ، طی نامه ای از ایشان دعوت کرد به دیگر سپاهیان ملحق شوند تا به سوی معاویه بروند و با وی

جنگ کنند. ولی آنان پاسخ ردّ دادند.(36ع))

امیر مؤمنان (ع) چون از بازگشت خوارج به حقّ مایوس شد صلاح دید آنان را به حال

خود واگذارد و هدف اصلی خود را تعقیب کند. خطبه ای نیز در (نُخَيْلَه) خواند و نیروها را به نبرد با معاویه تشویق کرد و اضافه نمود نامه ای نیز به برادران بصری شما نوشته ام، به محض رسیدن آنان به سوی

(368). دشمن حرکت خواهیم کرد

نیروهای بصری که بالغ بر سه هزار و دویست نفر می شدند رسیدند. مجموع سپاهیان، حدود شصت و هشت هزار

(369). شد

تغییر تصمیم

جنايات خوارج و اخلال گری ها و ناامنی های ایجاد شده توسط آنان به گوش مردم می رسید و همین مسأله

موجب شد تا برخی سپاهیان گرد آمده در نخيله، اولویّت را به نبرد با ایشان داده و به امام پیشنهاد دهند: خوب است نخست به جنگ با خوارج برویم و کار آنان را یکسره کنیم، پس از آن عازم . صفین شویم

امام پذیرفت؛ چون دید این بار، مسأله، صرف اظهار عقیده نیست؛ بلکه اخلال . به امنیت اجتماعی و برهم زدن نظم عمومی و قیام مسلحانه علیه حکومت حق است

قتل عَبْدَاللّٰهِ بْنِ حَبَّابِ چنان بر امیر مؤمنان (ع) گران آمد که در برابر خوارج - که اقرار کردند ما همه قاتل اویم - فرمود

به خدا سوگند! اگر تمام مردم روی زمین، خود را شریک قتل او بدانند و من توانایی قصاص

داشته باشم همه را خواهم کشت. (3ع) (0)

امیر مؤمنان (ع) برای کسب اطلاعات بیشتر حارث بن مُرّه را نزد خوارج فرستاد. آنان او را کشتند. این اقدام ، بیش از پیش ، سپاهیان را خشمناک و متاءثر کرد؛ به گونه ای که یکصد نفریاد زدند

ای امیر مؤمنان ! آنان را رها می کنی تا پشت سر ما هر چه خواستند بر سر ناموس و اموال ما بیاورند؟ نخست ما را به سوی آنان ببر پس از فراغت از آنان ، به سوی دشمن شامی خواهیم رفت

(ع) 3(1).

امام سپاه را برای تعقیب خوارج از (پل) (3(ع) 2) گذراند و به سمت دَیْر ابوموسی حرکت کرد و در ساحل

فرات در سرزمین (نَهروان) (3(ع) 3) فرود آمد

در مسیر، به امام گزارش شد که خوارج از (پل) عبور کرده اند. امیر مؤمنان (ع) برای تحکیم عقیده یارانش و

آگاهی آنان از عظمت معنوی اش ، پرده از روی یک راز غیبی برداشت و فرمود:
قتلگاه آنان این سوی نهر است . سوگند به خدا در این پیکار ده تن از آنان نجات پیدا نمی کنند،
از

شما نیز ده نفر کشته نمی شوند. (3(ع) 4)

هنگامی که سپاه به نزدیک نهر رسید، معلوم شد که خوارج از آب نگذشته اند. امام تکبیر گفت و فرمود:

اَللّٰهُ اَكْبَرُ، صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ. (3(ع) 5)

تلاش برای هدایت

دو سپاه ، در کنار آب نهروان رو در روی هم قرار گرفتند. امیر مؤمنان (ع) پیش از آغاز نبرد تمام تلاش خود

را برای بازگشت آنان به حق و جلوگیری از خونریزی بکار برد

- از آنان خواست قاتلان (عَبْدُ اللَّهِ بْنِ حُبَابٍ) و سایر شهدا را تسلیم کنند. تا دست از آنان 1 بردارد و رهسپار شام گردد. آنان همگی خود را قاتل معرفی کردند و افزودند: (ریختن خون شما و آنان

(را روا می دانیم). (3(ع)6

- پیشنهاد کرد: چه کسی حاضر است قرآن را بردارد و این گروه را به کتاب خدا دعوت کند؟ 2 جوانی از

طایفه (بنی عامِر) اعلام آمادگی کرد. قرآن را گرفت و خوارج را بدان دعوت کرد. خوارج وی را تیرباران

کردند و در حالی که صورتش هدف تیرهای زیادی قرار گرفته بود به سوی امام بازگشت و پس از لحظاتی به

شهادت رسید. (3(ع)6(ع))

- علاوه بر سخنانی که یاران امیر مؤمنان (ع) همچون قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری به عنوان 3 :اتمام حجّت، در برابر خوارج ایراد کردند، خود امام نیز برای آخرین بار خطاب به آنان فرمود من شما را بیم می دهم، مبادا فردا مورد لعنت امت اسلامی قرار گیرید، در حالی که جسدهایتان در کنار این نهر روی زمین افتاده باشد، بدون این که (برای اقدام خود) به دلیلی استوار و یا سنتی استناد کرده باشید.

سپس ماجرای تاءسّف بار حکمیت و نقش خود و خوارج را در این رابطه و تخلف و سرپیچی آنان از

:دستور خویش را بیان کرد و افزود

هر چند حَکَمین با کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) مخالفت ورزیدند و بر پایه تمایلات نفسانی خویش حکم

کردند؛ ولی ما بر همان روش سابقمان هستیم. پس دیگر چه می گوئید و شما از کجا آمده اید؟

(3(ع)8)

:- پس از اتمام سخنرانی ، پرچم امان را به دست اَبُو اَيُّوب انصاری سپرد و دستور داد اعلام کند 4 هر کس به طرف پرچم بیاید در امان است . و نیز هر کس وارد شهر شود و یا به سوی عراق برگردد در امان

است ما نیازی به ریختن خون شما نداریم .(3(ع)9)

:سخنان امام و برافراشتن پرچم امان ، سبب شد گروه زیادی بانگ برآورند
(اَلْتَّوْبَةُ، اَلْتَّوْبَةُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ)

سپس حدود هشت هزار نفر از آنان دست از مخالفت کشیدند و اطراف پرچم امان گرد

(380).آمدند

درگیری دو سپاه

به رغم تلاش های امیر مؤ منان (ع) برای پیش گیری از جنگ ، باقی مانده خوارج که بالغ بر چهارهزار

نفر می شدند تحت فرماندهی عَبْدُاللهِ بْنِ وَهَب ، همچنان بر عقیده

:باطل خود و لزوم نبرد پافشاری کرده و فریاد می زدند

(الرَّواحُ، الرَّواحُ اِلَى الْجَنَّةِ)

. پیش به سوی بهشت

(381).و بر سپاه امیرالمؤمنین (ع) حمله بردند

حضرت امیر(ع) صف های سپاه خویش را آراست . میمنه را به حُجْرِ بْنِ عَدِیّ، میسره را به شَبَثِ بْنِ

ربعی و فرماندهی سواره نظام را به اَبُو اَيُّوب انصاری و پیاده نظام را به ابو قُت اده داد. قَیْسِ بْنِ سعد را نیز فرمانده مردم مدینه - که حدود هشتصد نفر بودند - کرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت
(382).

:تیراندازی از سوی خوارج آغاز شد. زمانی که پیکر آغشته به خون فردی را نزد امام آوردند، فرمود

(383). اینک کشتن این قوم بر ما روا شد. بر آنان یورش برید

دو سپاه به هم درآویختند. در آغاز، گرچه سواره نظام سپاه اسلام بر اثر سنگینی حمله دشمن، از موضع

خود عقب نشست و نظم از هم پاشید و خوارج چون تیری از میان آن، وارد شدند و به عزم قلب سپاه پیش

تاختند؛ لیکن چند لحظه بیش نگذشت که وضع دگرگون شد. تیراندازان، - ستونی که از پیش در مواضع

مشخصی پس از سواره نظام، قرار داده شده بودند - آنان را هدف تیرهای خود ساختند و غافلگیرشان

کردند؛ بگونه ای که نه راه پیشروی داشتند و نه راه بازگشت و نیروی سواره که خوارج می پنداشتند پشت

کرده اند همراه دو جبهه چپ و راست که بطور گازانبری خوارج را در میان گرفته بودند، با نیزه و شمشیر بر

آنان یورش بردند و جبهه میانی لشکر اسلام که بدون هیچ آسیبی بر جای مانده بود، برای تکمیل سرکوبی شان حمله کرد. عَبْدَ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ، فرمانده سپاه دشمن و برخی... دیگر از فرماندهان، همچون: دُوَالْثُدِيَّة (384)، أَخْنَس ط ایی و مَالِكِ بْنِ وَصَّاحْ با شمشیر امیر مؤمنان (ع) به هلاکت رسیدند. (385) خوارج که در میان حلقه ای سخت بسته

، گرفتار مانده بودند در کمتر از دو ساعت بسان برگ درختان پاییزی روی زمین ریختند گویی

با یک امر تکوینی به آنان گفته شد بمیرید و مردند! از میان چهار هزار نفر تنها نه نفر یعنی به . تعداد شهدای سپاه اسلام، جان سالم بدر بردند. و پیشگویی امیر مؤمنان (ع) تحقق یافت

توجه افکار به دشمن اصلی

امیر مؤمنان (ع) پس از سرکوبی خوارج ، متوجه دشمن اصلی ، یعنی معاویه شد و در اهمیت و ویژگی

مبارزه با خوارج و تحریض و تحریک لشکریان اسلام به جهاد مقدس علیه معاویه ، و بیم دادن جمعیت از

:عواقب وخیم حکومت معاویه ، خطابه ای ایراد کرد و فرمود

ای مردم ! پس از آنکه امواج فتنه در همه جا گسترده شد و هاری آن به آخرین درجه شدت رسید و کسی جرأت

. نداشت به معرکه وارد شود، من بودم که چشم فتنه را کور کردم

آگاه باشید ترسناک ترین فتنه ها فتنه بنی امیه است . فتنه ای است کور و ظلمانی که سایه اش ... همه

. جا را فراگیرد ولی بلایش مخصوص نیکوکاران است

شکنجه هایشان بر شما طولانی خواهد بود. چندان که پیروزی شما بر آنان ، پیروزی بردگان ... بر

مالک خویش و یا پیرو بر پیشوایش می ماند... در آن هنگام قریش دوست دارد آنچه در دنیاست از دست بدهد تا

یک بار مرا ببیند؛ گرچه لحظاتی کوتاه و به اندازه کشتن شتری باشد. تا با اصرار چیزی را

(386).بپذیرم که امروز پاره ای از آن را می خواهم و نمی دهند

پیامدهای جنگ نهروان

نبرد نهروان هر چند با سرکوبی خوارج پایان یافت ولی عواقب سوء و حوادث اندوهباری به بار آورد، از

: جمله

- ایجاد اندوهی فراوان در قلب مردم عراق به خاطر افزونی کشتگان و بروز دو دستگی و 1

اختلاف میان

.آنان . همچنین بدین شدن بسیاری از خویشاوندان و دوستان کشته شدگان نسبت به امیر مومنان (ع)

- افزایش روح تمرّد و عصیان در ارتش اسلام ، چندان که به بهانه خستگی از جنگ د برابر فرمان 2 امام

سستی نمودند. بویژه پس از بازگشت به آغوش گرم خانواده و مشاهده حزن و اندوه در چهره خانواده ها. این

عامل و عوامل دیگر باعث شد آنان برای همیشه جنگ را رها کنند و سازش با معاویه را بر جنگ با وی ترجیح

دهند.

مورّخان نوشته اند: امیر مؤ منان (ع) پس از خاتمه جنگ نهروان ، در برابر سپاهیان خود به پا خاست و

فرمود:

خداوند برای شما آزمایش خوبی پیش آورد و یاریتان کرد. اکنون با سرعت به جانب معاویه و پیروان

ستمگر او حرکت کنید. آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته ، در قبال آن بهای اندکی به دست آوردند

:سپاهیان در پاسخ گفتند

ای امیر مؤ منان ! نیروهایمان تمام شده ، زره هایمان پاره گشته ، شمشیرهایمان شکسته و نوک نیزه ها

خم شده است . ما را به وطنمان بازگردان تا سلاح خود را آماده سازیم ، نشاط بیشتری پیدا کنیم و

به تعداد خود بیفزاییم . در این صورت بهتر می توانیم با دشمن پیکار کنیم .(38ع))

امیر مؤ منان (ع) هر چند عاقبت بازگشت آنان را می دانست ، ولی چون اکثریت را متمایل به آن نظر نفاق انگیز دید، ناچار با آنان همراهی کرد و به نُخَيْلَه بازگشت . در آنجا

تاءکید کرد که سربازان اردوگاه را ترک نکنند و کمتر به دیدن همسران و فرزندان خود

بروند و

خود را آماده جهاد کنند. ولی سپاهیان بجز عدّه ای معدود بدون توجّه به توصیه های امام پس از چند روز توقّف ، به تدریج به خانه های خویش بازگشتند و به راحتی و به زندگی (388). پرداختند

دعوت به جهاد

حضرت علی (ع) پس از بازگشت به کوفه تلاش می کرد تا از هر راه ممکن مردم را به جهاد با معاویه تشویق کند.

در یکی از خطابه هایش فرمود

ای مردم ! برای حرکت به سوی دشمنی که پیکار با او موجب تقرّب به خداست ، آماده شوید؛ گروهی که

در کار حقّ سرگردان ، و از کتاب خدا بدور، و از دین وامانده اند، و در کوری و گمراهی فرو رفته اند. هر چه می توانید از نیرو و اسب بر ضدّشان مهیا کنید و به خدا توکل نمایید

جمعیت در برابر سخنانش کوچک ترین حرکت و آمادگی ای از خود نشان ندادند. امام آنان را چند روزی به

حال خود وا گذاشت . و در این فرصت ، سران قوم را فراخواند و نظرشان را خواست . بعضی تعلّل و تمّ

ارض (389) کردند. برخی دیگر نارضا بودند، و عدّه کمی نیز اجابت کردند. امام دوباره در جمع مردم برخاست

و فرمود

بندگان خدا! چرا هر وقت فرمان می دهم به زمین می چسبید؟ مگر به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید

و به جای عزّت به ذلّت و زبونی تن داده اید؟! چرا وقتی به جهاد دعوتان می کنم چشمانتان می گردد؟

گویی به حال مرگ هستید. انگار که دلهاتان آشفته است که نمی فهمید و چشمانتان بسته است که نمی بینید

آفرین بر شما که به هنگام فراغت شیران بیشه اید، ولی وقتی به جنگ فراخوانده می شوید روبهان (390). گریزان را می مانید! من به شما اعتماد ندارم

نصب مالک به استانداری مصر

مالک اشتر یکی از سران با نفوذ و فرماندهان قدرتمند امیر مؤمنان (ع) و ازیاران آن حضرت بود. وی پس

: از قتل عثمان، نخستین کسی بود که با امیر مؤمنان (ع) بیعت کرد و با ناراحتی گفت

(391). آیا پس از سه نفر باز هم حاضر نیستی زمام امر را به دست گیری؟

: روز بعد در حضور مردمی که برای بیعت به مسجد آمده بودند، گفت

این وصی پیامبران، وارث علم انبیاء، کسی که آزمایشش بزرگ بوده، کتاب خدا به ایمان او و رسول خدا

به بهشت رضوان شهادت داده اند. کسی که فضائلش به مرحله کمال رسیده است و در سابقه

!نیک و دانشش، گذشتگان و آیندگان شک نکرده و نخواهند کرد. بپا خیزید و با وی بیعت کنید (392)

و پس از آن در تمام صحنه ها با دلاوری بی نظیر خود در کنار امیر مؤمنان (ع) حضور داشت. نفوذ و

تأثیر سیاسی او را نیز می توان از فرمانی که امام هنگام نصب او به حکومت مصر نوشت و نیز از

نامه های آن حضرت خطاب به او و مراکزی که فرمانروایی آنجا را برعهده داشته، به دست (393). آورد

پس از جنگ صفین و جریان حکمیت بر اثر ضعف تدریجی و تشتی که در سپاه عراق پدید آمد مردم -

.بویژه در نقاط دور دست - کم کم نشاط خود را در پایداری و جنگ با معاویه از دست دادند

امیر مؤمنان (ع) خبر یافت که یکی از یاران معاویه به نام مُعَاوِيَةُ بْنُ حُذَيْفٍ به تحریک ارباب خود، در مصر، به خونخواهی عثمان برخاسته است. اَمْنِيَّت را مختل و موقعیت استاندار مُحَمَّد بنِ اَبی بَکر را متزلزل و مردم را نگران ساخته است. امام تصمیم بر تعویض استاندار گرفت. و مالک اشتر را که پس از جنگ صفین به محل مأموریت خود

نَصِیْن (394) رفته بود فراخواند، و پس از بازگو کردن مسائل مصر، او را جانشین محمد بن ابی بکر ساخت
:و فرمود (395)

(396). کسی جز تو شایسته آنجا نیست؛ پس بدان سوی حرکت کن

: و به همراه او برای مردم نوشت

از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به مسلمانان مصر، آنان که وقتی در زمین از فرمان خدا سرپیچی شد، به

خاطر خدا خشم کردند... من یکی از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترس نمی

خوابد. و در ایام سخت و بحرانی از دشمنان نمی هراسد و نسبت به بدکاران از آتش سوزنده تر

. است. و آن مالک بن حارث است

شهادت مالک

مالک آماده رفتن به مصر شد. جاسوسان معاویه در کوفه جریان را به وی گزارش دادند. معاویه که می

دانست با ورود اشتر به مصر، هرگز به تصرف آنجا موفق نخواهد شد، مخفیانه به مسؤؤل خراج ناحیه

قُلُزْم (39ع) فرمان داد تا به هر وسیله ممکن پیش از رسیدن مالک به مصر او را از بین ببرد (

و

.قول داد - در صورت مَوْفَقِیَّت - خراج آن دیار را مادامی که زنده است به وی خواهد بخشید
وی پس از این فرمان فریبکارانه ، مردم را به جلسه نیایش فراخواند تا برای نابودی مالک دعا کنند
تا در صورت کارگر شدن نیرنگش بتواند مردم را اغفال کند و بگوید: دعای شما این کار
را
کرد.

مالک چون به قُلُوم رسید، شخص مأمور (398) نزدش آمد و از او دعوت کرد بر او وارد شود.
مالک

پذیرفت . میزبان ، آن قدر از امیر مؤ منان (ع) و حکومت او سخن گفت که اعتماد مالک را به
خود جلب

کرد و سرانجام سفره ای گسترد و شربتی از عسل که با سَمی مُهَلِک ممزوج بود در آن
گذارد.

(399).مالک از این خورد و پس از مدّت کوتاهی از پای درآمد
شهادت مالک ، امیر مؤ منان (ع) را سخت ناراحت و معاویه را خوشحال ساخت . سخنان
هر یک

. از آن دو پس از شهادت مالک گویای عظمت فاجعه است
عده ای از سران قبیله (نَخَع) برای عرض تسلیت به حضور امام رسیدند. آنان حال
آن حضرت را چنین توصیف کرده اند

او از شهادت مالک سخت ناراحت بود و فرمود: پاداش مالک با خدا باد. چه مالکی ! به خدا
سوگند اگر از کوه ساخته شده بود یکتا و ممتاز بود، و اگر از سنگ بود سرسخت و محکم
بود. هیچ

(400). مَرکَبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به اوج آن راه نمی یافت

: معاویه هنگامی که خبر فوت مالک را شنید گفت

علی دو دست داشت ؛ یکی در جنگ صفین قطع شد و آن عمار بود و دیگری امروز که مالک (401). اشتر است

لشکرکشی به مصر

معاویه پس از این که متوجه شد ارتش عراق از فرمان حضرت علی (ع) تخلف کرده ، روش تن پروری و

راحت طلبی را پیشه خود ساخته اند، مشاوران خود از قبیل : عمرو عاص ، ضحاک بن

قیس بسر بن اوطاه و ابو الاعور سلمی را به حضور طلبید و با آنان به شور

نشست . سرانجام بر این توافق کردند که با اعزام سپاهیان به قلمرو حکومتی امیر مؤمنان (ع) آن ها را

تحت تسلط خود درآوردند

و از آنجا که مصر از اهمیت ویژه ای برخوردار بود (زیرا به شام نزدیک تر بود تا عراق و اکثر مردم

آن دیار از مخالفان عثمان بودند، و از این جهت معاویه از آنجا نگران بود. علاوه بر این ها می توانست

در صورت تسلط بر مصر از افزونی مالیات و نیروی انسانی آنجا بر ضد امیر مؤمنان (ع) بهره جوید) درصدد برآمد تا با استفاده از عناصر طرفدار عثمان در مصر، لشکرکشی را از آنجا آغاز

نماید. قبل از اعزام نیروی نظامی ، نامه ای به یاران خود از قبیل : مع اویة بن

حدیج و مسلمة بن مخلد نوشت و یادآور شد سپاه انبوه من به زودی به یاریتان خواهد

(402). شتافت

سپس سپاهی در حدود شش هزار نفر به فرماندهی عمرو عاص - که از مدت ها هوای فرمانروایی مصر را در سر

می پروراند - به مصر اعزام کرد. هواداران عثمان نیز از بصره به وی پیوستند

عمرو عاص پیش از ورود به شهر، نامه ای به مُحَمَّد بن ابی بکر نوشت و از وی خواست قبل

از آن که به دست سربازان شام کشته شود از مقام خود کناره گیری کند و مصر را ترک گوید. مُحَمَّد نامه عمرو عاص را به ضمیمه نامه ای که معاویه برایش نوشته بود و همچنین نامه ای که خود . نوشته بود برای امام فرستاد و از آن حضرت یاری خواست

حضرت امیر(ع) در پاسخ نامه مُحَمَّد، او را به پایداری و لزوم محافظت از شهر، توصیه کرد و دستور داد: کُنْ

أَنْتَ بِنِ بَشْرٍ را که فردی آزموده و با تجربه و جنگجو است به سوی مهاجمان بفرستد و افزود: من نیز مردم را بر هر مرکبی سوار کرده به سویت می فرستم . (403) آنگاه بر فراز منبر رفت و

فرمود:

فرزند نابغه (404) با سپاه انبوهی بر مصر یورش برده است . هم اینک محمد بن ابی بکر و دیگر

برادران مصری شما نیاز به کمک دارند. هر چه زودتر به فریادشان برسید، مبادا مصر را از دست شما

بگیرند. مصر اگر در دست شما باشد موجب عزّت شما و ضعف دشمنانتان خواهد بود، میعادگاه ما فردا،

(405). اردوگاه (جَرَعَه)

امام پیش از دیگران به اردوگاه رفت و تا ظهر صبر کرد ولی مردم کمتر از صد نفر آمده بودند. ناچار به کوفه بازگشت . چون شب شد سران قبائل را فراخواند و فرمود خدا را در برابر این قضا و قدر که مرا به شما مبتلا کرده است ، سپاس می گویم . ای گروهی که هرگاه

فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان نمودم اجابت نمودید!... برای یاری کردن خویش و جهاد

در راه حقّ خود منتظر چه هستید؟ مرگ ، یا ذلّت ؟... آیا در میان شما دینی نیست که شما را متحد سازد؟ و

آیا غیرتی نیست که شما را بسیج کند؟... آیا شگفت آور نیست که معاویه ، جفا پیشگان پست را فرا می

خواند و آنان بدون انتظار بخشش و کمکی متابعتش می کنند؛ ولی من شما را - که بازماندگان اسلام و

بقایای مردمید - دعوت می کنم ، مخالفت می کنید. مرا تنها می گذارید و پراکنده می شوید
(406)

سخنان امیر مؤمنان (ع) غیرت م الک بن کعب را برانگیخت . از میان جمعیت برخاست و اعلام

آمادگی کرد. امام به خدمتگزارش (سَعْد) دستور داد در میان مردم بانگ زند و همراه مالک به سوی

مصر حرکت کنند. پس از گذشت یک ماه حدود دو هزار نفر به گرد مالک جمع شدند و به سوی مصر حرکت کردند.

پس از پنج روز پیمودن راه ، نماینده حضرت علی (ع) به آنان ابلاغ کرد: محمد بن ابی بکر شهید

شده است . مالک به دستور امام (ع) از همان جا به کوفه بازگشت . (40ع))

شهادت محمد بن ابی بکر

محمد بن ابی بکر پس از دریافت نامه امیر مؤمنان (ع)، نامه های معاویه و عمرو عاص را با لحن تند و

قاطعی پاسخ داد. و مردم را به پیکار با مهاجمان دعوت کرد. و از نیروهایی که اعلام آمادگی کرده

بودند حدود دو هزار نفر را تحت فرماندهی کَن اَنَّهُ بنِ بَشْر به سوی دشمن روان ساخت ، و خود با دو هزار

تن دیگر در پشت سر او قرار گرفت . در اوّلین برخورد بین دو سپاه ، موج های پی در پی هجوم
پیشتانان

سپاه شام بر مدافعان و یاران محمد بن ابی بکر ارتش تدافعی کوچک مصر را در هم شکست . عمرو
برای معاویه

بن حُدَیج پیغام فرستاد و از او یاری خواست . اندکی نگذشت که معاویه با سپاهی انبوه میدان را پر
کرد .

مهاجمان با تمام نیرو در برابر کَن انه قرار گرفتند. کُناهِه وقتی دید از شدّت در هم
فشردگی دشمن ، نمی تواند اسبش را حرکت دهد، به زمین پرید، یاران او نیز پیاده شدند. کُناهِه
در

:حالی که افراد دشمن را سخت می کوبید این آیه را می خواند

(408) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا)

. هیچ کس جز به اذن خدا نخواهد مرد. (مرگ) بر طبق سرسیدی است که تعیین شده است
و. آن قدر جنگید تا به شهادت رسید

باقی مانده سپاه ، پس از شهادت کُناهِه و از هم گسستن رشته فرماندهی از گرد محمد بن ابی بکر
پراکنده شدند و او ناچار به خرابه ای پناه برد. ابن حُدَیج رهبر شورشیان مصر به جستجویش
پرداخت تا سرانجام او را در ویرانه ای یافت و دستگیر کرد. و پس از اینکه با شمشیر گردنش را
جدا کرد

(409). بدنش را در پوست خَر مرده ای کرد و آتش زد

چون خبر قتل محمد بن ابی بکر به معاویه و مردم شام رسید اظهار شادمانی کردند. عَبْدُالرَّحْمَنِ بنِ
:مسیّب می گوید

هرگز شادی و سروری همچون سروری که در شام موقع اعلام خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر
مشاهده کردم

(410). ، ندیده بودم

:ولی وقتی این خبر به امیر مؤ منان (ع) رسید فرمود

اندوه ما بر کشته او به قدر مَسَرَّت معاویه و یارانش است . از هنگامی که وارد این جنگ ها شده ام بر هیچ

کشته ای چنین غمین نشده ام . او در خانه من بزرگ شده بود و من او را پسر خود می دانستم و نسبت به

من خیرخواه بود. پس بجاست در برابر از دست دادن چنین افرادی محزون باشیم و پاداش خود را از خدا

(411). بخواهیم

گروه های ترور و غارت

معاویه ، با همه قدرت و نفوذی که در خود و مردم شام سراغ داشت ، وبا همه پراکندگی که در میان سپاه

عراق به وجود آورده بود، مطمئن نبود که بتواند با تهاجم به مرکز حکومت امیر مؤمنان (ع)، پیروز گردد.

چون صحنه های هولناک نبرد (صفین) و ضرب شست هایی که از امام (ع) خورده بود، به وی اجازه چنین اقدامی

نمی داد. و پیشرفت هایی که تاکنون نصیب وی شده بود، در سایه اِعم ال نیرنگ بود؛ از این رو در

: پاسخ پیشنهاد برخی از یارانش مبنی بر حمله به کوفه ، جواب منفی داد و گفت

تنها راه از پای درآوردن مردم عراق ، و تضعیف حکومت مرکزی ، جنگ و گریز، و یورش و غارت به وسیله

واحدهای پراکنده در مناطق مختلف عراق است ؛ زیرا این روش سبب خواهد شد طرفداران ما به تدریج

نیرومند، و جبهه عراق گرفتار ضعف و اندوه شود. به طور طبیعی بزرگان و اشراف عراق با مشاهده این وضع ،

به سوی ما آمده ، علی را ترک خواهند کرد

به دنبال این تصمیم ، تیم هایی تحت فرماندهی افرادی چون : نُعْمِ انِ بْنِ بَشِيرٍ ، سُفْيَانِ بْنِ عَوْفٍ ،
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعَدَةَ ، ضَحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ و بُسْرِ بْنِ أَرطَاهُ تشکیل داد و به
مناطق مختلف عراق گسیل داشت ، تا فرمان او را که ارمغانی از نابودی و ترس و رعب برای مسلمانان
به

همراه داشت ، اجرا کنند

داستان اسفبار این تجاوزها و غارت ها را ضمن شناسایی سردسته های غارتگر - بطور اختصار - باز می
گوییم

نُعْمِ انِ بْنِ بَشِيرٍ

وی ، که از انصار و طایفه خَزْرَج بود، در شورش های دوران عثمان از هواداران خلیفه بود. و پس از
قتل

عثمان ، پیراهن خون آلود او را به شام برد و تسلیم معاویه کرد و از آن پس همراه معاویه شد. او بعدها
از

طرف معاویه مدتی حاکم کوفه و پس از آن حاکم (حِمَص) شد

معاویه ، نعمان را در سال 39 هجری با دو هزار نفر به (عَيْنُ التَّمْرِ) (412) فرستاد

نعمان ، به پادگان نظامی که حدود صد نفر از سربازان امیر مؤمنان (ع) در آنجا بودند، حمله
کرد.

ولی مدافعان دلاور، غلاف های شمشیرهایشان را شکستند و سرسختانه به دفاع پرداختند، در این میان
پنجاه نفر نیروی کمکی از اطراف بدانان پیوست . سربازان نعمان که گمان برده بودند نیروهای
کمکی

(413).زیادی برای مدافعان رسیده است شبانه منطقه را ترک کرده و به شام بازگشتند

سُفْيَانِ بْنِ عَوْفٍ

او از طرف معاویه ماءموریت یافت تا به نقاطی در عراق حمله کند. معاویه، هنگام بدرقه وی سفارش

کرد:

با هر که برخورد کردی که با تو هم رأی نبود بی درنگ به قتل برسان، آبادی های مسیر خود را ویران ساز. اموال را غارت کن؛ زیرا غارت اموال مثل کشتن است، بلکه در پاره ای از

موارد جانگدازتر

سپس از وی خواست نخست به شهر (هیت) (414) یورش برده، پس از آن، دو شهر آنب ار و مدائن را به

تصرف خویش در آورد. سفیان، با شش هزار سرباز حرکت کرد و چون در هیت کسی را ندید به شهر انبار

یورش برد و پس از این که عده زیادی از محافظان شهر را کشت به قتل مردم و غارت شهر پرداخت و با اموال

(415). فراوانی به شام بازگشت

امیر مؤمنان (ع) چون از این وقایع خبر یافت، خطبه مشروحی در فضیلت جهاد و عواقب وخیم ترک این وظیفه

:اسلامی ایراد کرد، و ضمن آن فرمود

من شب و روز، پنهان و آشکار شما را به پیکار این جمعیت دعوت کردم و گفتم پیش از آن که با شما

بجنگند، با آنان نبرد کنید... ولی شما سستی به خرج دادید و تکلیف جهاد را به گردن یکدیگر افکندید تا آنکه از اطراف، پی در پی مورد حمله و غارت قرار گرفتید و سرزمین های شما را مالک

شدند. این، مرد غامدی است که با سربازانش به شهر آنب ار حمله کرده و حَسَّانِ بْنِ حَسَّانِ . بکری فرماندار آن شهر را کشته و سربازان شما را از پایگاه هایشان بیرون رانده است

به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و اهل کتاب تَحْتُ الْجَمِ ایه مسلمانان ، وارد شده و زینت آلات آنان را از تن شان بیرون آورده است ، سپس با غنیمت فراوان بازگشته

اند؛ بدون اینکه حتی یک نفر از آنان زخمی گردد و یا قطره خونی از آنان ریخته شود. اگر به خاطر این

(416). حادثه ، مسلمانی از روی تاءسف بمیرد، بجاست و هرگز قابل سرزنش نخواهد بود

عبدالله بن مسعوده

عبدالله ، در ابتدا از علاقمندان به امام بود؛ ولی به خاطر دنیاپرستی پس از مدتی جذب

معاویه شد و در ردیف سرسخت ترین دشمنان امیر مؤمنان (ع) درآمد

:معاویه ، او را با هزار و هفتصد نفر به سوی (تیم اء) (41ع)) فرستاد و فرمان داد

. به هر آبادی که رسیدی زکاتشان را بگیر و هر کس امتناع کرد او را بکش

عبدالله از شهرهای مدینه و مکه گذشت . چون خبر به امام رسید مُسَيَّب بن نَجَبَه فَز اری را با دو هزار تن به مقابله او فرستاد. دو سپاه در (تیم اء) رو در روی هم قرار گرفتند و پس از درگیری و

(418). مجروح شدن فرمانده شامی ، سرانجام ابن مسعوده شبانه به سوی شام گریخت

ضَحَّاك بن قیس

ضَحَّاك از فرماندهان نظامی معاویه بود. وی مدتی ریاست شرطه دمشق و زمانی نیز حکومت کوفه

را برعهده داشت . ضَحَّاك به فرمان معاویه با سه هزار سرباز از سرزمین (تَعْلَبِيَّه) (419) حرکت کرد و

تمام قبائل آن نواحی را که از امام اطاعت می کردند، غارت کرد. سپس به سوی کوفه پیش رفت ، در ناحیه

.قُطُوط اَنَه) (420) با عَمْرُو بن عُمیس که عازم حج بود برخورد. و کاروانش را غارت کرد)

(421). و آنان را از ادامه حرکت بازداشت

امیر مؤمنان (ع) برای مقابله با وی حُجْرَ بْنَ عَدِيّ را با چهار هزار سرباز بر سر راهش فرستاد. حُجْر در (تَدْمُر) (422) با ضحّاك برخورد کرد. سپاه شام پس از تحمّل نوزده (423). کشته با فرا رسیدن شب به سوی شام گریخت

بُسْرَ بْنَ أَرْطَاهُ

بُسْر از قریش و یکی از خون خوارترین فرماندهان اعزامی معاویه به عراق و حجاز بود. معاویه هنگام بدرقه به او سفارش کرد

پیش برو تا به مدینه برسی . مردم را پراکنده کن ، و با هر که برخوردی او را بترسان . اموال کسانی را

. که در اطاعت ما نیستند غارت کن

بُسْر همراه سه هزار نفر حرکت کرد. به هر آبادی که می رسید چارپایان مردم را ضبط می کرد و در اختیار

نیروهای خود می گذاشت . پس از رسیدن به مدینه به سخنانی پرداخت و ضمن پرخاش و ناسزاگویی فراوان

به مسلمانان ، آنان را با تهدید وادار به بیعت کرد. و پس از اینکه چندین خانه را آتش زد اَبُو هُرَيْرَةَ را جانشین خود گذاشت و به سوی مکه حرکت کرد. در بین راه ، افراد زیادی از قبیله خُزَاعَه و غیر آن را به قتل رساند و اموال زیادی را غارت کرد. و چون به مکه رسید افراد زیادی از فرزندان ابولهب را کشت . سپس به سمت (سَرَاءُ) پیش رفت و دوستان امام را به قتل

رسانید. در نَجْرَان و یَمَن نیز کشتارهای فراوان کرد، حتّی دو فرزند خردسال عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاس فرماندار یمن را به دست خود سربريد. و سرانجام پس از این همه غارت و (424). کشتار که تا مرز سی هزار تن هم نوشته اند به شام بازگشت

عکس العمل امام

امیر مؤمنان (ع) چون خبر یورش ها و حملات ناجوانمردانه بُسر راشنید مردم را برای مقابله با وی دعوت

:کرد و فرمود

به من خبر رسیده که بُسر بر یمن تسلط یافته است . سوگند به خدا می دانستم این ها به زودی بر شما

مسلط می شوند؛ زیرا آنان بر باطلشان مجتمع و شما در راه حق، متفرق هستید. شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته اید. ولی آنان در باطل شان از پیشوای خود اطاعت می کنند.

آنان نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما خیانت . آنان در شهرهای خود به اصلاح

مشغولند و شما به افساد، اگر قذحی به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم دارم که بند آن (425). را بدزدد

کوفیان ، همچون گذشته ، سخنان امام (ع) را با سردی تلقی کردند. تا این که حضرت پس از مدتی سپاهی

مرکب از هزار تن تحت فرماندهی ج اریّه بن قُدّامه ترتیب داد. جاریه ابتدا به بصره رفت . سپس از راه حجاز به یمن رفت . بُسر که از حرکت جاریه مطلع شده بود راه خود را به سمت یمّ امّه کج کرد. جاریه با سرعت ، بدون این که در منزلی فرود بیاید، همه جا دنبال بُسر بود. ولی بُسر، از ترس ، از این سو به آن سو می گریخت تا از قلمرو حکومت امام بیرون رفت . مردم که وی را در حال فرار می دیدند

به او حمله می کردند. ترس رسیدن ج اریّه او را چنان نگران کرده بود که نه می توانست از خود دفاع کند و نه کالاهای به غارت گرفته شده را همراه ببرد. سرانجام ج اریّه بدون برخورد با بُسر به . کوفه بازگشت

بسیاری از یاران و طرفداران حکومت امیر مؤمنان (ع) در این حملات ناجوانمردانه به قتل رسیدند. قبیله (همدان) که همه از علاقمندان به امام بودند مورد حمله بُسر قرار گرفتند

مردانشان کشته شدند و زنانشان به اسارت بُسر درآمدند و جزو اولین زنان مسلمانی بودند که به (426).عنوان برده در بازار فروخته شدند

آخرین تلاش

امیر مؤمنان (ع) برای جلوگیری از تهاجم ها و لشکرکشی های معاویه که در سال سی و نه و چهل هجری شدّت بیشتری پیدا کرده بود - علاوه بر اعزام گروه های بازدارنده ، تصمیم گرفت تمام تلاش خود را برای بسیج نیروی لازم و حرکت به سمت شام به کار گیرد و

برای همیشه راه تجاوزهای معاویه را سدّ کند؛ زیرا آن حضرت تنها راه چاره را جنگ تمام عیاری می

دید که بتواند در سایه آن شرّ معاویه را دفع کرده ، او را سر جای خود بنشانند. بدین منظور مَعْقِل بنِ قَیس را برای دعوت و بسیج مردم اطراف ، به سَوَادِ کوفه (42ع) فرستاد. (428) نامه ای نیز به

قَیس بنِ سَعْد؛ والی آذربایجان نوشت و ضمن اعلام آمادگی و وحدت نظر مردم برای حرکت به سمت شام ، او

را برای شرکت در این پیکار فراخواند. (429) خود نیز برای ایجاد آمادگی در مردم کوفه ، خطابه

:مشروحی ایراد کرد و در قسمتی از سخنانش فرمود

بندگان خدا!!... توجّه و دقّت در تاریخ ملت های گذشته برای شما آموزش و عبرتی گرانبها است . کجایند غول ها (پادشاهان بزرگ) و فرزندانشان ؟ کجایند فراعنه و فرزندشان ؟ کومدّتیان (رس)؛ همانان که پیامبران را کشتند، و چراغ پر فروغ سنن آنان را خاموش ، و راه و رسم ستمگران را زنده کردند؟

کجایند آنان که با لشکرهای گران به راه افتادند، و سپاهیان میلیونی را در هم شکستند و سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا کردند؟

بندگان برگزیده خدا آماده رحیل گردیدند، و نعمت های اندک دنیای فانی را با آخرت جاوید ... معاوضه کردند. راستی برادران ما، که در صِفِّین خونشان ریخت اگر امروز زنده نیستند چه زیان دیده اند؟

کجا هستند برادران من؛ آنان که راه (جهاد) را در پیش گرفتند و جاده حق را درنوردیدند؟ ... کجاست (عَمَّار) کو (ابن تیهان) و کجاست (ذُوالشَّهَادَتین)؟ کجایند دیگر برادران همانند این افراد . که بر مرگ، پیمان بستند و سرهایشان برای بدکاران برده شد

:آنگاه دست بر محاسن خویش کشید و مدّتی طولانی گریه کرد. پس از آن فرمود
آه و افسوس بر برادرانم! آنان که قرآن را خواندند و در زندگی خویش حاکم قرار دادند. در فرایض دقّت می کردند و آن را به پا می داشتند. سنّت ها را زنده کردند، و بدعت ها را میراندند.

دعوت به جهاد را پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی می کردند

:سپس با صدای بلند فریاد زد

جهاد! جهاد! ای بندگان خدا. آگاه باشید! من هم امروز به سوی اردوگاه حرکت می کنم . هر کس (430). می خواهد به سوی خدا بشتابد، (همراه ما) خارج شود

.در نتیجه این تلاش ها حدود چهل هزار نفر در اردوگاه اجتماع کردند

امیر مؤ منان (ع) - طبق نقل ثُوفِ بکالی - برای امام حسین (ع) پرچمی با ده هزار نفر، و برای قیس در ده هزار، و برای اَبُو اَيُّوبِ اَنصاری در ده هزار، برای دیگران هر کدام تعدادی دیگرتهیه کرد تا به مقصد صِفِّین حرکت کند؛ ولی هنوز جمعه نگذشته بود که اِبْنِ مُلْجَم بر آن حضرت (431). ضربت زد و لشکر ناچار به کوفه بازگشت

شهادت امام

در شرایطی که امیر مؤ منان (ع) - علی رغم همه سختی ها و مشکلات - درصدد عزیمت به شام و نبرد با

معاویه بود، چند تن از خوارج که در ظاهر برای انجام مراسم حجّ در مکه گرد آمده بودند، جلساتی تشکیل دادند و از کشته های خود در نهروان سخن گفتند و از آنان به عنوان افراد بی

گناه

یاد کردند و مُقَصِّرِ اصلی را علی (ع)، معاویه و عمرو عاص دانستند. از این رو، تصمیم گرفتند هر سه نفر را - که به عقیده آنان (ائمه ضلال) بودند بکشند و بدین وسیله به اختلافات، کشمکش ها و بی عدالتی های جامعه اسلامی پایان بخشند.

سه نفر از میان آنان داوطلب شدند تا به حیات و زندگی سه نفر یاد شده خاتمه دهند.

عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ عهده دار قتل امام شد. آنان برای اجرای این توطئه با یکدیگر پیمان بستند و سحرگاه روز نوزدهم رمضان، سال چهارم را زمان عملیات تعیین کردند و از هم جدا شدند.

ابن ملجم وارد کوفه شد و به خانه دختر عمویش (قَطَام) رفت و از وی - که از قبل به

وی عشق می ورزید - خواستگاری کرد. قَطَام - که از خوارج بود و پدر و برادرش در نهروان کشته

: شده بودند و به همین جهت کینه سختی از امام به دل داشت - گفت

به شرطی می پذیرم که علاوه بر پرداخت سه هزار درهم و یک غلام و کنیز، علی را بکشی. اگر در این

کار موفق شوی قلب مرا شفا داده ای و به کام دلت رسیده ای، و چنانچه کشته شوی به پاداشی بزرگ تر

. از نعمت های دنیوی دست خواهی یافت

ابن ملجم، چون با اصرار آن زن مواجه شد، منظور شوم خود را بازگو کرد و گفت: من برای انجام چنین

(432). کاری به کوفه آمده ام

ابن ملجم، شَبِیبِ بْنِ بَجْرَه یکی دیگر از خوارج را به کمک گرفت. قَطَام نیز وَرْدَانِ بْنِ مُجَالِد را برای همکاری با آنان معرفی کرد. آنان اَشْعَثِ بْنِ قَیس را نیز در جریان گذاشتند. اَشْعَثِ آنان (433). را بر انجام مأموریت تشویق کرد

حضرت امیر(ع) وارد مسجد شد و مردم را برای عبادت و مناجات با پروردگار از خواب بیدار کرد. حتی

ابن ملجم را نیز - که از سر شب چشم به راه آن حضرت بود، و در آن لحظه خود را به خواب زده بود - بیدار

کرد. (434) سپس به نماز ایستاد و قلب و زبانش به ذکر خدا مشغول شد
در این هنگام ، شَیب خواست ضربتی بر آن حضرت بزند ولی به طاق محراب اصابت کرد. ابن
ملجم

تبهکار با شتاب پیش آمد. شمشیرش را بالا برد و فریاد زد: (الْحَكْمُ لِلَّهِ لَا لَكَ يَا عَلِيَّ وَلَا
لِأَصْحَابِكَ). ضربت او بر سر امام ، و درست بر جای شمشیر عَمْرٍ بَنِ
عَبْدُودَ (435) فرود آمد. و سرانجام پیکر حقّ و عدالت که به ضربت کفر و اِلْحَادِ صریح از
پا درنیامده بود با ضربت نفاق و تقدّس مآبی ، آمیخته با جهل و تعصّب ، به خاک و
خون غلتید. امام چون ضربه را احساس کرد فرمود

(436) فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ))

. سوگند به خدای کعبه رستگار شدم

فرزندان امام و یاران آن حضرت را هاله ای از غم و اندوه فراگرفت و صدای گریه و ناله از هر سو به
گوش

می رسید. مردم سراسیمه به سوی مسجد هجوم بردند

سر امام در حالی که خون از آن می ریخت در دامن امام حسن (ع) بود، و آن حضرت بر اثر
شدّت جراحت و

خونریزی هنوز بی هوش بود. ابن ملجم را دستگیر کردند و به حضور امام حسن (ع) آوردند.
حضرت مجتبی به

نوی فرمود

ای ملعون ! امیر مؤ منان و پیشوای مسلمانان را کشتی . آیا این پاداش خیرخواهی های او بود که
پناهت داد و به خود نزدیک ساخت ؟

:سپس خطاب به پدر گرامی اش عرض کرد

. پدر! این دشمن خدا و دشمن تو است که بِحَمْدِ اللَّهِ دستگیر شده است و اکنون در نزد تو است

:امام دیدگانش را گشود و خطاب به ابن ملجم فرمود

حادثه بزرگی به وجود آوردی و کاری خطرناک انجام دادی . آیا بد امامی برای تو بودم ؟ مگر من نبودم

. که به تو مهربانی ها و بخشش ها کردم ، آیا این پاداش خدمات من بود؟

:سپس به امام مجتبی (ع) فرمود

. پسرم ! با اسیرت مدارا کن و نسبت به او رئوف و مهربان باش

از هر چه می خوری و می نوشی به او نیز بخوران . اگر مُردَم ، به قصاص خونم او را بکش ... ولی

:مُثَلَّه اش مکن ؛ زیرا شنیدم پیغمبر(ص) می فرمود

حتی سگ گزنده را مُثَلَّه مکنید.) و اگر زنده ماندم ، خود می دانم با او چه کنم . و من از هر کس سزاوارتر به عفو هستم ؛ زیرا ما خاندان ، گنهکار را می بخشیم و بزرگواری می ورزیم .(43(ع))

امام حسن (ع) پدر را به خانه برد و مردم با گریه و فریاد او را بدرقه می کردند چندان که نزدیک بود جانسان به لب رسد

امام مجتبی (ع) گروهی از پزشکان ، از جمله اَثیرِ بنِ عَمْرٍو سَکُونی را که ماهرتر از همه بود، دعوت کرد. وی جگر تازه گوسفندی را خواست و رگی از آن را به جراحَتِ سر مبارک امام (ع) نشان داد و بیرون

آورد. دید سفیدی مغز بر آن نشسته و ضربت تا مغز سرایت کرده است . اثیر گفت : (ای امیر مؤ منان ! وصیتی

(اگر داری بکن .)(438)

آن حضرت فرزنداناش را به مکارم اخلاق وصیت کرد، و درس های ارزنده ای از زندگی به آنان و همه

مسلمانان آموخت . سپس امر خلافت پس از خود را به فرزند بزرگوارش امام حسن (ع) واگذارند. و دیگر

فرزندان و بزرگان خاندان و پیروانش را بر این امر، گواه گرفت ، و کتاب و سلاحش را به وی تحویل داد.

امام چون از وصایایش فارغ شد، علایم مرگ را احساس کرد و به تلاوت قرآن پرداخت . آخرین آیه ای که خواند :

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ(439)

سرانجام در روز 21 ماه رمضان ، سال چهارم هجری ، در حالی که 63 سال از عمر شریفش می

گذشت ، روح پاک و مطهرش از این جهان پرواز کرد و به عالم بقا رهسپار شد

امام حسن (ع) به کمک دیگر فرزندان و یاران امیر مؤمنان (ع) به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و پس از غسل و

کفن ، چون پاره ای از شب گذشت ، آن پیکر مقدس را در حالی که فقط عقب جنازه را گرفته بودند از کوفه

بیرون برد و در محلی که امروز نجف اشرف است ، بر او نماز گزارند و مخفیانه به خاک سپرد (440).

سَلَامٌ عَلَيْهِ

يَوْمَ وُلِدَ

وَيَوْمَ اسْتُشْهِدَ

وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

منايع و مآخذ

قرآن كريم

نهج البلاغه

. الامامه والسياسه ، ابن قتيبه ، مؤسسه حكلي بيروت

. الاستيعاب ، ابن عبدالبر ، دار صادر، بيروت

. اتقان ، جلال الدين سيوطي ، منشورات الشريف الرضي

. اخبار الطوال ، دينوي ، مطبعة السعاده ، مصر

. ارشاد، شيخ مفيد، مؤسسه اعلمي ، بيروت 1399 هـ . ق

. احتجاج ، احمد بن علي بن ابيطالب طبرسي ، مؤسسه اعلمي ، بيروت 1401 هـ

. اسدالغابه ، ابن اثير، مكتبة الاسلاميه ، تهران

. اعيان الشيعة ، سيد محسن امين ، انتشارات دارالتعارف للمطبوعات ، بيروت ، 1403 هـ . ق

. الاغانى ، ابوالفرج اصفهاني ، مؤسسه جمال ، بيروت

. انساب الاشراف ، بلاذري ، مؤسسه اعلمي ، بيروت 1394 هـ . ق

. بحارالانوار، علاّمه مجلسي ، نشر مؤسسه وفا، بيروت 1403 هـ . ق

. البدايه والنّهائيه ، ابن كثير، مطبعة كردستان العلميه ، مصر 1348 هـ

. پژوهشي عميق از زندگي علي (ع)، جعفر سبحاني ، نشر جهان آراء قم

. تاريخ طبري ، محمد بن جرير طبري ، نشر دارالمعارف مصر

. تاريخ يعقوبي ، احمد بن ابي يعقوب معروف به يعقوبي ، دار صادر بيروت

. تاريخ بغداد، خطيب بغدادي ، دار الكتب العلميه ، بيروت

. تاريخ ابوالفداء، عماد الدين اسماعيل ابي الفداء، نشر دارالمعرفه بيروت

. تاريخ الاسلام ، دكتور حسن ابراهيم حسن ، نشر دار احياء التراث العربي بيروت ، 1964 م

. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي ، نشر مطبعة السعاده مصر، 13(ع)1 هـ . ق

. تفسير برهان ، سيد هاشم حسيني بحراني ، مؤسسه اسماعيليان ، قم

. تفسير القمي ، علي بن ابراهيم قمي ، انتشارات علامه قم

- . تذكرة الحفاظ، ذهبی، نشر دار احیاء التراث العربی بیروت
- .التنبیه والاشراف، مسعودی، دارالصاوی، مصر
- تشیع مولود طبعی اسلام، شهید محمدباقر صدر، ترجمه علی حجّتی کرمانی، انتشارات روزبه تهران، 1354
- .جاذبه و دافعه علی (ع)، شهید مرتضی مطهری، انتشارات حسینیه ارشاد، 1349
- . الجمل، مرحوم مفید، انتشارات مکتبه دآوری قم
- . الخصال، محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق
- . خلافت و ولایت، جمعی از نویسندگان، انتشارات حسینیه ارشاد
- .دلائل الامامة، ابی جعفر محمد بن جریر طبری، منشورات رضی، قم 1363
- .دورنمایی از زندگی پیشوایان اسلام، جعفر سبحانی، انتشارات قدر 1363
- . رهبری امت، جعفر سبحانی، انتشارات کتابخانه صدر تهران
- .سُنن ابن ماجه، الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی، نشر دار احیاء التراث بیروت، 1395 هـ .
- ق .
- . السیره النبویّه، ابن هشام، دار احیاء التراث العربی - بیروت
- . السیره الحلبیّه، برهان الدّین حلبی شافعی، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت
- .سیری در نهج البلاغه، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، 1354
- . سیره الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، نشر دارالعلم بیروت 1981 م
- . سیر الائمه، سید محسن امین
- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، نشر دار احیاء التراث العربی بیروت
- . شرح نهج البلاغه، حاج میرزا حبیب الله خوئی، نشر مکتبه الاسلامیه، تهران
- . شرح نهج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، مطبوعات هدف، قم
- .شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، دارالتبلیغ اسلامی، قم، 1348
- . الشیعه والحاکمون، محمدجواد مغنیه، نشر دارالهلال بیروت، 1981 م
- .الصحيح من سيرة النبي، سید جعفر مرتضی، انتشارات جامعه مدرّسین

- . طبقات الكبرى ، ابن سعد، دار صادر بيروت
- . طرح های رسالت ، احمد مطهری ، انتشارات مرتضوی قم
- . عقد الفرید، ابی عبدربه ، نشر دارالکتب العلمیه بیروت (1404 ه . ق)
- . الغارات ، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی ، انتشارات انجمن آثار ملی
- . غایة المرام ، سید هاشم بحرانی ، مؤ سسه تاریخ عربی ، بیروت ، 1422 ه . ق
- . الغدير، علامه امینی ، دارالکتب العربی بیروت
- . الغیبه ، محمد بن ابراهیم نعمانی ، مکتبه الصدوق ، تهران
- . الفتوح ، ابن اعثم کوفی ، دارالندوه ، بیروت
- . فتوح البلدان ، ابوالحسن بلاذری ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، 1398
- . الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر، دار صادر بیروت 1285 ه . ق
- . الکافی (اصول)، محمد بن یعقوب کلینی ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران
- . کشف الغمّه ، علی بن عیسی اربلی ، مطبعه العلمیه ، قم 1388 ه . ق
- . کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، علی بن محمد خرازمی رازی ، انتشارات
- . بیدار قم ، 1401 ه . ق
- . ناسخ التواریخ ، میرزا محمدتقی سپهر، انتشارات کتابفروشی اسلامیّه
- . مجمع البیان ، ابو علی فضل بن حسن طبرسی ، کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی قم
- . مجمع البحرين ، شیخ فخرالدین طریحی ، مکتبه المرتضویه ، تهران
- . مرآة العقول ، علامه مجلسی ، نشر دارالکتب الاسلامیه تهران
- . المراجعات ، عبدالحسین شرف الدین موسوی ، تحقیق حسین راضی
- . مروج الذهب ، مسعودی ، نشر دارالهجره قم 1404 ه . ق
- . المستدرک علی الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، نشر دارالفکر بیروت ، 1398 ه . ق
- . معجم البلدان ، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله بغدادی ، دار صادر، بیروت
- . مسند حنبل ، احمد بن حنبل ، نشر دار صادر، بیروت
- . مقتل الحسين (ع)، موفق بن احمد خوارزمی ، مکتبه مفید قم

. الملل والنحل ، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ، نشر دارالمعرفه بیروت ، 1400 هـ . ق
. مقاتل الطالبیین ، ابوالفرج اصفهانی ، مؤ سسه دارالکتاب قم
. مناقب آل ابی طالب ، محمد بن علی بن شهر آشوب ، مؤ سسه انتشارات علامه قم
. المیزان ، علامه طباطبائی ، مؤ سسه اعلمی بیروت 1394 هـ . ق
. وقعه صفین ، نصر بن مزاحم ، انتشارات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی (1403 هـ . ق)

-
- برای آگاهی از روایات به بحارالانوار، ج 36، صفحات 224 - 2(ع)2 و کفایه الاثر فی 1-
النص علی الاثمه
الاثنی عشر و کتاب الغیبه نعمانی مراجعه شود
- عام الفیل ، سالی که ابرهه و لشکریان فیل سوارش قصد ویران کردن خانه کعبه را 2-
داشتند.
- عمران ، چهار پسر به نام های طالب ، عقیل ، جعفر و علی داشت و به کنیه ابوطالب 3-
مشهور بود
- برخی از مورخان ، نام پدر حضرت علی (ع) را عبد مناف ذکر کرده اند (رجوع کنید به شرح ابن ابی
الحدید، ج
(، ص 111
- مسأله ولادت علی (ع) در کعبه را عدّه ای از مورخان و محدّثان اهل سنّت نیز در 4-
کتاب های خود ذکر کرده اند؛ از جمله مسعودی در مروج الذهب ، ج 2، ص 349؛ حاکم در
مستدرک ، ج 3، ص 483؛
آلوسی در شرح قصیده عبدالباقی افندی ، ص 15؛ برای آگاهی بیشتر از نظرات دانشمندان اهل سنّت
به
الغدیر، ج 6، ص 21 - 23 رجوع کنید

- سیره ابن هشام ، ج 1، ص 262؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 58؛ کشف الغمّه ، ج 1، ص 5-
(ع)9؛ تاریخ طبری ، ج
، ص 2312

.. تاریخ طبری ، ج 2، ص 313؛ شرح ابن ابی الحديد، ج 13، ص 199-6
- نهج البلاغه ، خطبه قاصعه ، خ 192، وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتَّبِعُ أَتَّبِعُ لِي أَثَرُ 7
أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ
- واقعه (56)، آیه 10، السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ -8
کسانی که در گرایش به اسلام پیشگام بوده اند، در کسب رضای حق و نیل به رحمت وی نیز
پیشقدم

هستند.

- حدید (5(ع))، آیه 110، لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ 9-
... وَقَاتِلْ، أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا
- سیره ابن هشام ، ج 1، ص 246؛ تاریخ طبری ، ج 2، ص 310؛ سنن ابن ماجه ، ج 1، ص 10-
5(ع)

- مستدرک حاکم ، ج 3، ص 136؛ تاریخ بغداد، ج 2، ص 81؛ شرح ابن ابی الحديد، ج 3، 11-
ص 258؛ أَوْلَكُمُ

وَرُودًا عَلَى الْخَوْضِ أَوْلَكُمُ إِسْلَامًا عَلَى ابْنِ أَبِيطَالِبٍ

- نهج البلاغه ، خ 192 وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ 12-
غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَخَدِجَةُ وَأَنَا ثَالِثُ الثُّمَمِ أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرُّسُلِ إِلَهُ
وَأَشْمُ رِيحِ النَّبُوَّةِ

.. همان ، خ 131، اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْ أَبَ وَسَمِعَ وَاجِبَ 13-

- برای آگاهی از روایات به تفسیر برهان ، ج 1، ص 206 و تفسیر المیزان ، ج 2، ص 99 و 14-
بحار الانوار، ج

، ص 54-56 و (ع)8 و (ع)8(ع) مراجعه شود 19

.. بقره (2)، آیه 20(ع) -15

- قُبا در دو فرسخی مدینه و محل سکونت قبیله بنی عَمْر و بن عَوْف بود (معجم البلدان ، ج 4 ، -16 ص 301)

. - اعیان الشیعه ، ج 1، ص 3(ع)(ع) به نقل از سیره حلبی و أُسْدُ الْغِ اَبه -17

- (وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مِ اٰخِرَتُكَ اِلَّا لِنَفْسِي ، اَنْتَ اَخِي فِي -18

.الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)، مستدرک حاکم ، ج 3، ص 14

- اصطلاح (غَزَوْه) در جنگ هایی به کار می رود که پیامبر(ص) شخصاً در آن حضور -19 داشته است .

مورخان تعداد آن ها را بین 26 و 2(ع) غزوه ذکر کرده اند و آن جنگ هایی را که پیامبر(ص) شخصاً

.حضور نداشت اصطلاحاً (سَرِيَّة) می نامند و تعداد آن ها را بین 35 تا 66 سَرِيَّة ذکر کرده اند

- الصحيح من سيرة النبي (ص)، ج 3، ص 191 - 192؛ بحارالانوار، ج 19، ص 225، 245 و -20 290.

- الصحيح من سيرة النبي (ص)، ج 3، ص 191 - 192؛ بحارالانوار، ج 19، ص 225، 245 و -21 290.

- الصحيح من سيرة النبي (ص)، ج 3، ص 202 - 203؛ مناقب ، ج 2، ص 68 و نیز -22 مراجعه شود به بحار، ج 19، ص

(ع) 6- 2(ع) 9 و 2(291)

.. بحارالانوار، ج 20، ص 50 - 51؛ الصحيح من سيرة النبي (ص)، ج 4، ص 213 - 218 -23

- مراجعه شود به تاریخ طبری ، ج 2، ص 514؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 154؛ شرح ابن -24 الحديد، ج 14، ص 250

. با اندکی اختلاف

.. بحارالانوار، ج 20، ص (ع) 0- 25

. - همان ، ص 54، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم -26

..بحارالانوار، ج 20، ص 215-27

. - همان -28

.. همان ، ص 205-29

- (أَرُونِي تَرْوَنِي رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) -30

.ارشاد مفید، ص 66

..ارشاد مفید، ص 65؛ بحارالانوار، ج 21، ص 14-31

- مجموعه قهرمانی ها و دلاوری هایی که از حضرت علی (ع) در غزوات مختلف ، به ویژه -32

غزوه بدر، سر زد

- و ما گوشه ای از آن را بیان کردیم - در رقم زدن تاریخ آینده اسلام و زندگی سیاسی آن

حضرت ،

تأثیر بسزایی داشت ، و آثار و نتایج آن را باید در تاریخ اسلام ، پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)

(جستجو

. کنیم

جانبازی های امیر مؤمنان (ع) در راه خدا، و به هلاکت رساندن مشرکان به ویژه سران ایشان آن

چنان

کینه و عداوتی نسبت به آن حضرت و خاندانش ، در میان کفار قریش ، بوجود آورد که بعدها

آثار آن

،، بروز کرد

از جمله سخنان عثمان با علی (ع) را در شورای شش نفره تعیین خلیفه - که حکایت از ادامه کینه

آنان

می کند - می توان نقل کرد. عثمان در گفتگویی که با حضرت علی (ع) بر سر مسأله خلافت

داشت خطاب

به حضرت گفت : (چه کنم که قریش تو را دوست ندارد، به خاطر این که تو هفتاد نفر از بزرگان

و سران

آنان را (در جنگ های بدر، احد و غزوات دیگر) کشته ای (در نتیجه آنان هم نسبت به تو کینه دارند).

نمونه دیگر، اشعار یزید پس از به شهادت رساندن حضرت سیدالشهداء (ع) و (ع) 2 تن از یاران آن حضرت

است. وی در حالی که مست غرور پیروزی بود و سر مقدس حسین بن علی (ع) را پیش رو داشت، اشعاری سرود که

: مضمون برخی از ابیات آن چنین است

- من اگر در مقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) از فرزندانش انتقام نگیرم از نسل خندف، نیستم

- هاشم، به نام دین، با سلطنت بازی کرد و الا نه خبری از غیب آمده و نه وحیی نازل شده است

- ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن سوار شجاع شیردل (حسین بن علی (ع)) را کشتیم. (مقتل)

(الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 59)

.. شعراء (26)، آیه 214-33

- تاریخ طبری، ج 2، ص 320 - 321؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 62 - 63؛ الغدير، ج 2، ص 34-2(ع) 8

- (فَإَيُّكُمْ يُؤَا زِرُنِي عَلِي هَذَا الْأَمْرِ عَلِي أَنْ يَكُونُ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِي -35
فَتِي فِي كُمْ...؟... إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِي فَتِي فِي كُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا). (أَمْ تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)

صاحب غايه المرام در ص 10(ع) - 152 یکصد و هفتاد طریق از محدثان را که حدیث منزلت را نقل کرده

اند، آورده که یکصد طریق آن از اهل سنت است. المراجعات نیز در ص 139 - 141، حدیث را از

صحیح مسلم و

. بخاری و سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم و کتب دیگر اهل سنت نقل کرده است

- ی ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ -36

.فَمَ ابْلَغْتَ رِسَ الْتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، [مائده ، آیه 6(ع)]

..(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهُ ذَا عَلِيٍّ مَوْلَاهُ) -37

- (أَلَلَّ هُمْ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلُ مَنْ -38

خَذَلَهُ) مراجعه شود به الغدير، ج 1، ص 9 - 11

- وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَا اتَّ -39

.أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ... [آل عمران ، آیه 144]

- تاریخ طبری ، ج 3، ص 200؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 323؛ شرح ابن ابی الحدود، ج 1، -40

ص 128

- سَقِيفَه به معنای سایبان است . این محل در مدینه به فاصله 600 متری مسجدالنبی از طرف -41

باب

السلام ، و متعلق به بنی سَاعِدَه بْنِ كَعْبٍ خَزَرَجِي بود، مردم در زیر این سایبان برای حل و

فصل مشکلات ، دور هم می نشستند و بعد به نام (سَقِيفَه بَنِي سَاعِدَه) مشهور شد (معجم البلدان ، ج

3، ص

228).

..الامامة والسياسة ، ج 1، ص 13 (با اختصار) -42

- لازم به تذکر است که عمر بعداً در مورد خطابه ابوبکر اظهار نظر کرد و گفت : هیچ گونه -43

طرح و

نقشه ای را در طول راه در نظر آماده نکردم مگر آن که عین آن یا بهتر از آن را ابوبکر به زبان

آورد.

.تاریخ طبری ، ج 3، ص 219

.. طرحهای رسالت ، ج 1، ص 255 - 25(ع) (با اختصار) -44

- ..الامامة والسياسة، ج 1، ص 16 - 21 و کامل ابن اثیر، ج 2، ص 328 - 329 - 45
- این پنج رأی عبارت بود از سه رأی خود آنان یعنی ابوبکر، عمر و ابوعبیده و دو رأی - 46
انصار
- یعنی بشیر بن سعد و اسید بن حُضَیْر و غیر از این پنج نفر بقیه دنباله رو بودند که رئیس
قبیله به هر کس رأی می داد آنان نیز بدون تامل و تفکر رأی می دادند و هیچ گونه
استقلالی در رأی نداشتند
- .. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 56 - 47
- .. (اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَصْ اَعْوَا الثَّمَرَةَ)، نهج البلاغه، خ 66 - 48
- .. احتجاج طبرسی، ج 1، ص 95 و الامامة والسياسة، ج 1، ص 18 - 49
- (اُحْلَبَ حَلْبَاهُ اِنْ لَكَ شَطْرُهُ وَ شَدَّ لَهُ الْيَوْمَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ غَدًا) - 50
- الامامة والسياسة، ج 1، ص 18، شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 11 - 12؛ احتجاج - 51
طبرسی، ج 1، ص 96
- .. الامامة والسياسة، ج 1، ص 19؛ احتجاج طبرسی، ج 1، ص 96 - 52
- .. الامامة والسياسة، ج 1، ص 19 - 53
- .. الشيعة والحاكمون، ص 18 - 54
- لَوْ وَجَدْتُ اَرْبَعِينَ ذَوِي عِزٍّ مِنْهُمْ لَنَ اَهَضْتُ الْقَوْمَ شرح ابن ابی - 55
الحدید، ج 2، ص 4(ع)
- (فَنَظَرْتُ فَاِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ اِلَّا اَهْلٌ يَتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ - 56
الْمَوْتِ...) نهج البلاغه، صبحی صالح، خ 26
- این جمعیت پس از رحلت پیامبر(ص) علیه حکومت مرکزی اسلام قیام کردند و مبارزاتشان - 57
مدتی ادامه داشت

- نهج البلاغه ، خ 5 (شُقُوا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنْأَفَرَةِ، وَضَعُوا تِجَانَ الْمُفْ أَخْرَهُ... إِنْ دَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ (يُبْحَثُ بِهِ لَا ضَظَرِيَّتُمْ إِضْطِرَّابَ الْأُرْشِيَّةِ، فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ).

- آل عمران (3)، آیه 144. تمام آیه چنین است: (وَمِ الْمُحَمَّدُ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ).

- نهج البلاغه ، نامه 62 (... فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ -60 عَنْ الْأَسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَذَا مَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَى أَعْظَمَ مِنْ قَوْتٍ وَ لَا يَتِيكُمُ الَّتِي هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ لَا يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ).

- برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به اسدالغابه ، ج 3، ص 222؛ تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 61-126؛ استیعاب ، ج 2، ص

؛ التنبيه و الاشراف ، ص 250 و الامامة والسياسة ، ج 1، ص 24420

- نهج البلاغه ، خ 3. لازم به تذکر است که بیعت ظاهری امام (ع) و شرکتش در اجتماعات در -62 حدی بود که

ضرورت دینی برای حفظ اسلام و مسلمانان ایجاب می کرد

- فدک سرزمین آباد و محصول خیزی بود که در نزدیکی خیبر و در فاصله 140 -63 کیلومتری

مدینه قرار داشت . رسول گرامی پس از فتح خیبر هیأتی پیش سران (فدک) فرستاد، پس از بحث و

مذاکره ، ساکنان آن متعهد شدند هر سال نیمی از حاصل آن را در اختیار

پیامبر بگذارند و در مقابل در سایه حکومت ، زندگی کنند

از نظر اسلام سرزمین هایی که بدون برخورد نظامی در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، خالصه شخص پیامبر(ص) و امام پس از اوست با توجه به این مساءله (فدک) خالصه رسول گرامی (ص) گردید).

آن حضرت نیز طبق نقل محدثان و مفسران شیعه و گروهی از دانشمندان سنی - وقتی آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) [اسراء(1)ع]، آیه 26] نازل شد، دختر خود فاطمه (س) را خواست و فدک را به وی واگذار

نمود. (کشف الغمه، ج 1، ص 4(ع)6)

..احتجاج طوسی، ج 1، ص 131-64

..مروج الذهب، ج 3، ص 23(ع)65

- فتوح البلدان، ص 44. در احادیث شیعه، علاوه بر شهود یاد شده، اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ -66
نیز به عنوان شاهد آورده شده است

..احتجاج طبرسی، ج 1، ص 122-67

.. اعیان الشیعه، ج 1، ص 318 به نقل از سیره حلبی -68

69-

صَبَّ عَلَى مَصِائِبٍ لَوْ أَنَّهُ اصْبَتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لِي أ -69

به جانم ریخته چندان غم و درد و مصیبت ها که گر در روزها ریزند گردد تیره چون شب ها

-احتجاج طبرسی، ج 1، ص 149؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 233؛ بلاغات النساء، -70
ص 19؛ دلائل الامامه

طبری، ص 39

- در اینکه مدت بیماری حضرت زهرا(س) چند روز بوده، اختلاف است. ابن شهر آشوب در 71
مناقب می

گوید: بیماری زهرا(س) چهل روز ادامه داشت و با همان بیماری فوت کرد. در روایتی از امام

باقر(ع)

(.آمده : آن حضرت پانزده روز مریض بود سپس فوت کرد.(اعیان الشیعه ، ج 1، ص 319)

..اعیان الشیعه ، ج 1، ص 319-72

- در مورد تاریخ وفات حضرت زهرا(س) و مدت عمر او پس از رحلت رسول 73

خدا(ص) اختلاف

است . آنچه در متن آمده مطابق قول مشهور است . مورخان کمترین مدّت عمر آن

حضرت پس از پدر را چهل روز و بیشترین مدّت را هشت ماه نوشته اند و میان این دو مدت

روایت

. های مختلف از دو ماه تا هفتاد و پنج روز، سه ماه و شش ماه است

..نهج البلاغه ، صبحی صالح ، خ 202 74

..تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 132 75

- کافی ، ج 2، حدیث 16 و ارشاد مفید، ص 10(ع). امام بدین گونه حلّ مشکل کرد 76

که باید دو نفر

وی را در مجالس عمومی ببرند و از آنان پرسند که آیا آیه تحریم شراب را برای این مرد تلاوت

کرده اند

یا خیر در صورت مثبت بودن جواب باید حدّ بخورد و الاّ باید او را توبه داد. خلیفه چنین کرد و

سرانجام

.آن مرد آزاد شد

- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 425، تاریخ طبری ، ج 4، 429 و شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 77

163.

- نهج البلاغه ، خطبه سوم (فَوَا عَجَبًا بَيْنَ اَهُوَ يَسْتَقِي لَهُ اَفِي حَى اَتِهْ اِذْ عَقَدَه 78

.) (لَا اَخْرَبَعَدَ وَف اَتِهْ

- اعیان الشیعه ، ج 1، ص 349، نهج البلاغه ، خ 146، بحارالانوار، چاپ کمپانی ، ج 9، ص 79

501.

.. وَ حَمْلُهُ وَ فِصْ أَلْهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا [احقاف (46)، آیه 15] -80

.. وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ [بقره (2)، آیه 232] -81

.. ارشاد مفید، ص 110؛ اعیان الشیعه، ج 1، ص 330؛ مناقب، ج 2، ص 365 -82

- مورخان نمونه هایی از ارقام متفاوت از مقرری های سپاهیان و کارمندان را ذکر کرده اند، به -83
عنوان مثال حقوق عباس بن عبدالمطلب در یک سال دوازده هزار درهم بود، در حالی که حقوق
یک سپاهی

مصری سیصد درهم بوده است. حقوق سالانه معاویه و پدر او پنج هزار درهم بود در حالی که حقوق
یک فرد عادی

مکی که مهاجرت نکرده بود ششصد درهم بود. حقوق هر یک از زنان پیغمبر شش هزار درهم
بود. در

حالی که حقوق یک سپاهی یمنی 400 درهم بود (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 153 و کامل ابن
اثیر، ج 2، ص 502)

.. مروج الذهب، ج 2، ص 304 و 320؛ کامل، ابن اثیر، ج 3، ص 49 -84

.. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 185 - 18 (ع) -85

- طبق نقل طبری در ج 4، ص 22 (ع)، طلحه در وقت تعیین اعضای شورا در مدینه نبوده و -86
شورا با پنج نفر
باقیمانده تشکیل شد

.. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 188 -87

- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 6 (ع)، شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 191 و تاریخ طبری، ج 4، -88
ص 229

- نهج البلاغه، خطبه 3، (حَتَّى إِذَا مَضَىٰ لِشَيْءٍ لِّهِ جَعَلَهُ فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي -89

أَحَدُهُمْ فِي آلِهِ وَلِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ
مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ كُنْتُ أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُؤُوا وَ
طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَنَعَ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ وَمَا لِي أَلَا خَرُّ لَصِهرِهِ مَعَ هَذِهِ

(وَهَنٍ)

- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 165، شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 19، مروج الذهب، ج 2، 90-
ص 335 و کامل ابن اثیر، ج 3،

ص 10 (ع)

- مروج الذهب، ج 2، ص 343؛ الاغانی، ج 6، ص 356 (با اندکی اختلاف در عبارت) ی 1- 91-
! بَنَى أُمِّيَّةً

تَلَقَّوْهُ ا تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ فَوَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيٍ اَنْ مِ اَزَلْتُ
اَرْجُوهُ ا لَكُمْ وَ لَتَصِيْرُنَّ اِلٰى صِبْنِي اِنْكُمْ وِ رَاثَةً

.. مروج الذهب، ج 2، ص 341 - 343 - 92-

.. همان، 332 - 93-

.. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199 - 94-

. همان 95-

.. همان 96-

- نهج البلاغه، خ 164 (... فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرَوْ اَنْ سَيِّقَةً يَسُوْقُكَ حَيْثُ شِ اءَ بَعْدَ 97
(جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضَى الْعُمْرِ).

.. برای آگاهی از متن نامه ها به الغدير، ج 9، مراجعه شود -98

- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 151 - 152 (لَا اَنْزَعُ قَمِيصاً اَلْبَسْنِيَهُ اللّٰهُ) -99

- در رابطه با قتل عثمان به کتاب های اَلْأُمِّ اَمَةُ وَالسَّيِّ اسَةُ، ج 1؛ والغدير، ج 9؛ شرح ابن 100-
الحدید، ج 2 و کامل ابن اثیر، ج 3 مراجعه کنید

- در تجزیه و تحلیل دوران زندگی امام (ع) از ولادت تا خلافت ظاهری عمدتاً از کتاب 101-
(پژوهشی عمیق از

. زندگی علی (ع)) نوشته استاد و محقق گران قدر جعفر سبحانی استفاده شده است

.. لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمْرِكُمْ فَمَنْ اخْتَرْتُمْ، رَضِيتُ بِهِ -102

- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 190، تاریخ طبری، ج 4، ص 42(ع) و تاریخ ابی الفداء، ج 1، 103- ص 1(ع)1

.. لا تَفْعَلُوا فَإِنِّي أَكُونُ وَزِيرًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ أَكُونَ أَمِيرًا -104

- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 190، انساب الاشراف بلاذری، ج 2، ص 209 و تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 1(ع)1

- نهج البلاغه، خ شقشقیه (خ 3) فَمَ ار اَعْنَى اِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبْعِ اِلَى يَنْتَ -106
اَلُوْنَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنُ اَنْ وَ شَقَّ عِطْفَايَ،
مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِي ضَةً الْغَنَمِ

.. تاریخ طبری، ج 4، ص 428 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 193 107
.. همان -108

- نهج البلاغه، خ 229 (وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ اِيَّايَ اَنْ اِبْتَهَجَ -109
بِهِ الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ اِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَ تَحَ اَمَلْ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَ حَسَرَتْ اِلَيْهِ
(ا. اَلْكَعِ ابُ

.. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 1(ع)9 -110

.. همان -111

.. همان -112

.. شرح ابن ابی الحديد، ج 11، ص 114 -113

.. مروج الذهب، ج 2، ص 353 -114

.. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 1(ع)1 -115

- استيعاب، ج 3، ص 55 (أُولَئِكَ قَوْمٌ قَعَدُوا عَنِ الْحَقِّ وَ لَمْ يَقُومُوا مَعَ اَلْبِ -116
(اِطْلِ

.. مروج الذهب، ج 2، ص 353 117

.. تاریخ ابن ابی الفداء، ج 1، ص 1(ع)1؛ آنس ابُ الأشرافِ بلاذری، ج 2، ص 20(ع) -118

.. خود عثمان هم از اعضاء شورای مزبور بود که به خلافت خود راءى موافق داد -119

.. انساب الاشراف بلاذری ، ج 2، ص 20(ع)، تاریخ طبری ، ج 4، ص 428-120

.. نهج البلاغه ، خ 33-121

.. همان ، خ 5-122

- نهج البلاغه ، خ 3، (أَمْ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا-123

خُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِي أُمُّ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى

الْعَلَمِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبٍ مَظْلُومٍ لَا لَقِيَتْ حَبْلَهُ

(أَعْلَى غَارِيهِ أَوْ لَسَقِيَتْ آخِرَهُ ابْكَاءُ سِوَاهِ أَوَّلِهِ أ

- وَاللَّهِ لَا أَدَاهِنُ فِي دِي نِي . مروج الذهب ، ج 2، ص 354-355 و کامل ابن اثیر، ج 3، 124-
ص 19(ع)

.. نهج البلاغه ، نامه 62-125

.. تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 1(ع)9-126

- لا وَاللَّهِ، لَا أَسْتَعْمِلُ مَعَ أَوِيَّةَ يَوْمَيْنِ أَبَدًا؛ کامل ابن اثیر، ج 3، 127

ص 19(ع)؛ مروج الذهب ، ج 2، ص 256

- لا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِ إِلَّا السَّيْفُ؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 19(ع)؛ تاریخ طبری ، ج 4، ص 128-
444.

.. ر. ک . مقتل الحسين ، خوارزمی ، ج 1، ص 185-129

- برای آگاهی از متن نامه مراجعه شود به شرح ابن ابی الحديد، ج 1، ص 230؛ انساب -130
الاشراف بلاذری

.. ج 2، ص 211؛ سيرة الأئمة الأثني عشر، ج 1، ص 442

- أَلَذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ-131

الْحَقُّ مِنْهُ، نهج البلاغه ، خ 3(ع)

- واگذاری درآمد و هزینه ناحیه معینی است از طرف پادشاه و دولت به اشخاص بر اثر ابراز -132
لیاقت ،

. یا به ازاء مواجب سالانه

- ثَوْرَةُ الْحُسَيْنِ لِلْمَهْدِيِّ شَمْسُ الدِّينِ ، ص 5(ع)؛ شرح ابن ابی الحديد، ج 1، ص 269؛ 133- نهج

. البلاغه ، خ 15، با اندکی اختلاف در عبارت

.. شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد، ج (ع)، ص 3(ع) -134

- در این باره رجوع کنید به مروج الذهب ، ج 2، ص 353؛ شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 3، 135- ص 215؛ شرح ابن ابی

الحديد، ج 1، ص 2(ع)0؛ فی ظلال نهج البلاغه ، ج 1، ص 130؛ شرح نهج البلاغه بحرانی ، ج 1، ص 296؛

.سِيرُ الْأَيْمَةِ، علامه سید محسن امین ، ج 1، جزء دوم ، ص 11

- مراجعه شود به خطبه سوم نهج البلاغه که می فرماید: (فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ -136

نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُونَ) البته قبل از علی (ع)

پیغمبر اکرم (ص) دشمنان امام را پیش بینی کرد و آن ها را به این نام ها نامید آنجا که خطاب (به

علی (ع) فرمود: یَا عَلِيُّ سَتَقُ اتِّلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ. شرح ابن

.ابی الحديد، ج 1، ص 201

- طلقاء کسانی بودند که در جریان فتح مکه به چنگ مسلمانان گرفتار شدند، ولی رسول 137 خدا(ص) همه آن

ها را آزاد کرد و فرمود: (ادْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ)

- تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 1(ع)9 - 180 (أَنْتُمْ أَشْرِيكَايَ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِقَامَةِ وَ عَوْنِ -138
(أَيَّ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ).

.. شرح ابن ابی الحديد، ج (ع)، ص 40 - 42 -139

.. مَالِكُنْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الْأَكْحَسُّ أَنْفِ الْكَلْبِ. تاریخ طبری ، ج 4، ص 429 -140

- وَاللَّهِ إِنْ أَرَادَ الْعُمَرَاءُ وَلَ كِنَّهُمْ إِنْ أَرَادَ الْعُدْرَةَ. تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 141-

180.

- در رابطه با سخنان عایشه و اقدامات وی بر ضد عثمان به الغدير، ج 9، ص (ع)(ع) - 86 - 142
مراجعه شود

- أَبْعَدَهُ اللَّهُ، ذَالِكَ بِمِ اقْدَمَتْ يَدَاهُ وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، -143
همان، ص 83

. - همان، ص 82 به نقل از ابو مخنف، لوط بن يحيى الازدى -144

- كامل ابن اثير، ج 3، ص 206؛ تاريخ طبرى، ج 4، ص 448؛ الغدير، ج 9، ص 80 و 82؛ -145
انساب الاشراف، ج 2، ص 21(ع)

:- عُيِّنَ در پاسخ عایشه اشعارى سرود -146

فَمِنْكَ الْبَدَاءُ وَمِنْكَ الْغَيْرُ وَمِنْكَ الرَّيُّ أَحْ وَمِنْكَ الْمَطَرُ
وَأَنْتِ أَمَرْتِ بِقَتْلِ الْأُمِّ امُوقُلْتِ لَنْ إِنَّهُ قَدْ كَفَرَ
فَهَبْنِ الْأَطْعَنَ أَكْ فِي قَتْلِهِ وَقِ اثْلُهُ عِنْدَنْ مَنْ أَمَرَ

الامامة والسياسة، ج 1، ص 51؛ تاريخ طبرى، ج 4، ص 458 - 459 (يعنى منشاء اين همه)
اختلافات و

تغييرات تويى . توفان هاى سهمگين فتنه ها و آشوب ها از تو برخاسته است . تو بودى كه به قتل
عثمان فرمان دادى و گفتى او كافر شده است . حال بر فرض هم به خاطر اطاعت از
فرمان تو در قتل او شركت جسته باشيم ، باز هم قاتل واقعى وى كسى است كه بر
. قتل او فرمان داده است

- تاريخ طبرى، ج 4، ص 448؛ كامل ابن اثير، ج 3، ص 20(ع)؛ انسب الاشراف 147
بلاذرى، ج 2، ص 218

.. تاريخ طبرى، ج 4، ص 450 - 452 - 148

.. تاريخ طبرى، ج 4، ص 451 - 452 - 149

- متن حديث را مورخان مختلف نقل کرده اند. يعقوبى در ج 2، ص 181 - 150
چنين نقل مى

کند. (لا تَكُونِي الَّتِي تُنْبِئُكَ كِلَابُ الْحَوَاءِ) عایشه از آنانی نباش که سگان حواء

بر آنان پارس می کند. ولی ابن اثیر در ج 3، ص 210 کامل و بلاذری در انساب
الاشراف، ج 2،

ص 224 چنین آورده اند: (لَيْتَ شِعْرِي أَيُّتُكُنَّ تُنْبِئُهُ الْكِلَابُ الْحَوَآبِ) و ابن ابی

. الحدید، در ج 10، ص 310 حدیث را به گونه ای دیگر نقل کرده است

- مروج الذهب، ج 3، ص 35(ع)؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 224؛ الامامة والسياسة، ج 151-
1، ص 60 ولی یعقوبی

. در ج 2، ص 181 تعداد شهود را چهل نفر ذکر کرده است

.. تاریخ طبری، ج 4، ص 461؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 210- 152

- شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 313؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 461- 462؛ کامل 153-
ابن اثیر، ج 3، ص

؛ الامامة والسياسة، ج 1، ص 61؛ البته گفتگوی نمایندگان عثمان با سران لشکر مفصل است 211
که ما برای

. رعایت اختصار خلاصه آن را ذکر کردیم

.. مرید در کنار شهر و میدان مال فروشان بود 154-

.. تاریخ طبری، ج 4، ص 462- 155

.. الامامة والسياسة، ج 1، ص 60- 61- 156

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 212- 213؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 463- 464 157

.. الْجَمَلُ للمفيد، ص 150- 151 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 214- 158

.. مروج الذهب، ج 2، ص 358 و شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 321- 159

.. تاریخ طبری، ج 4، ص 268 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 215- 216- 160

.. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 233 و ارشاد مفید، ص 131- 161

- در الْجَمَلُ المفيد، ص 129 و الامامة والسياسة، ج 1، ص 5 به جای سهل، قُثْمُ بْنُ 162-

. عَبَّاسُ ذکر شده است

- رَبَّذَه محلی است در نزدیکی ذات عرق از راه حجاز که تا مدینه سه روز راه است ؛ -163
(معجم)

(البلدان ، ج 3، ص 24

..الجمال للمفید، ص 130؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 14، ص 9 -164

- تاریخ طبری ، ج 4، ص 4(ع)4(ع) - 4(ع)8؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 2(ع)2(ع)؛ شرح ابن -165
ابی الحدید، ج 14، ص 9

-مراجعہ شود بہ کتاب های مروج الذهب ، ج 2، ص 359؛ الجمال ، ص 130 - 166
138؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص

(ع) - 231؛ تاریخ طبری ، ج 4، ص 482 - 485؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 10 و 14؛ 22
طبری در ج 4، ص 500 و ابن ابی

الحدید در ج 14، ص 21 از ابی الطفیل نقل می کنند: پیش از اینکه سپاہیان کوفہ برسند، امیر مؤ
منان (ع

پیش بینی کرد: از کوفہ دوازده ہزار و یک سرباز خواهند آمد. و همانطور ہم شد. راوی می ()
گوید: من شمردم

.دیدم نہ یک نفر کم است و نہ زیاد

..مروج الذهب ، ج 2، ص 359 - 361 (با اختصار) 167

- همان ، ص 361؛ (اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ خَلَعُوا طَاعَتِي وَبَغَوْا -168
(عَلَيَّ وَنَكَثُوا بِيَعْتَى آلٍ هُمْ أَحَقُّنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ

..الجمال للمفید، ص 16(ع) -169

مروج الذهب ، ج 2، ص 361؛ الجمال للمفید، ص 181؛ تاریخ طبری ، ج 4، ص 509 و 170
511.

.مروج الذهب ، ج 2، ص 362 171

الجمال ، ص 182؛ تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 182؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 111؛ 172
در تاریخ یعقوبی

. و شرح ابن ابی الحدید، مقتول ، برادر عبدالله ذکر شده است

.شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 111 173

.مروج الذهب ، ج 2، ص 262؛ الجمال ، ص 182 174

أَمَّا إِنَّكَ سَتَحْ أَرْبُهُ وَأَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ 175

مروج الذهب ، ج 2، ص 363؛ البته قول دیگری نیز در مورد زبیر است که وی 176
همچون دیگران

تا لحظه آخر با امیر مؤمنان (ع) جنگید و پس از شکست و هزیمت اصحاب جمل ، او نیز
فرار کرد و

در حین فرار توسط ابن جرموز کشته شد (سیره الائمه الاثنی عشر، ج 1، ص 455). جمع بین این
دو قول آن

است که نوشته اند: پس از تصمیم زبیر به کناره گیری ، فرزندش عبدالله او را به ترس متهم کرد
و

برای سوگندش نیز گفت : کفارہ بدہ . زبیر پس از آزاد کردن غلام خود به عنوان کفارہ ، برای رفع
اتهام

از سوی فرزندش شمشیر برداشت و به لشکر امیر مؤمنان حمله کرد.(مراجعه شود به تاریخ ابی
(.الفداء، ج 1، ص 173 - 174

.مروج الذهب ، ج 2، ص 364 177

مروج الذهب ، ج 2، ص 364؛ تاریخی یعقوبی ، ج 2، ص 182؛ انساب الاشراف ، ج 2، ص 178
248؛ الجمال ، ص 204؛ شرح

.ابن ابی الحدید، ج 9، ص 113

مروج الذهب ، ج 2، ص 366؛ الجمل ، ص 183؛ تاریخ طبری ، ج 4، ص 514؛ سیره الائمه 179
 الاثنی عشر، ج 1، ص 45(ع)؛ شرح
 ابن ابی الحدید، ج 1، ص 25(ع)
 .. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 180- 258
 ..إِعْقِرُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ إِنِ عُقِرَ تَفَرَّقُوا، تاریخ طبری ، ج 4، ص 519- 181
 - تاریخ طبری ، ج 4، ص 519؛ اسدالغابه ، ج 3، ص 308؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 182-
 265.
 .. طه (20)، آیه 9(ع)؛ مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 183- 266
 .. منظور امام (ع) این بود که با افراد دشمن باید مانند سایر مسلمانان رفتار شود نه مانند کفار -184
 - مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج 3، ص 255- 258 و تاریخ طبری ، ج 4، ص 534 - 185-
 544.
 . - همان -186
 .. شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 187 322
 .. الجمل ، ص 188- 211
 .. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 255؛ تاریخ طبری ، ج 4، ص 189- 538
 .. تاریخ طبری ، ج 4، ص 541 و 543 و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 190- 256
 .. مروج الذهب ، ج 2، ص 3(ع)1 و شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 191- 249
 - مناقب ، ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 162؛ در رقم تلفات جنگ جمل بین -192
 مورخان اختلاف
 است ؛ ابن اثیر، در ج 3، ص 255 الکامل و طبری ، در ج 4، ص 539 تاریخ خود مقتولان را
 ده هزار نفر ذکر
 کرده اند، از هر طرف پنج هزار تن . مسعودی ، در ج 2، ص 351 مروج الذهب کشته
 های اصحاب
 جمل را سیزده هزار و شهدای سپاه امام (ع) را پنج هزار نفر ذکر کرده است . بلاذری در انساب

الاشراف ، ج 2، ص 265 تنها کشتگان از مردم بصره را بیست هزار تن نوشته است و بالاخره یعقوبی ، در ج 2،

. ص 183 تاریخ خود، تعداد مقتولان از دو سپاه را بیش از سی هزار نفر ذکر کرده است
..الجمل ، ص 223-193

..ر. ك: الملل والنحل ، شهرستانی ، ج 1، ص 121-194

. - شیخ مفید نامه های امام (ع) را در الجمل صفحات 211-215 آورده است -195

..رحبه یکی از محلات کوفه بوده است (معجم البلدان ، ج 3، ص 33) -196

..وقعه صفین ، ص 3 197

..مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج 3، ص 260 و تاریخ طبری ، ج 4، ص 543-544 -198

..شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 231؛ ناسخ التواریخ ، ج 1، ص 38-199

- برخی از مورخان نوشته اند، اعزام جریر بنا به درخواست خود او بوده است و حتی مالک -200
اشتر با

اعزام او مخالفت کرد و گفت : جریر قلباً متمایل به معاویه است ؛ ولی امام (ع)
فرمود: بگذار او را آزمایش کنیم تا ببینیم چگونه به سوی ما برمی گردد. (مراجعه شود به مروج)

الذهب ، ج

.)، ص 3(ع)2، و وقعه صفین ، ص 2(ع)2

- وقعه صفین ، ص 29؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 5(ع)؛ کامل ابن اثیر، ج 3، -201

ص 2(ع)6؛ مروج الذهب ،

ج 2، ص 3(ع)2

..مروج الذهب ، ج 2، ص 3(ع)2؛ وقعه صفین ، ص 31-34 -202

- شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 129؛ برخی جمله آخر سخن معاویه را چنین معنی -203

کرده اند: (سوگند به

خدا تا نام رسول خدا را دفن نکنم از پای نخواهم نشست) ولی ظاهراً - با توجه به قراین موجود در

این

. گفتگو - معنایی که در متن شده مناسب تر است

.. وقعه صفین ، ص 119 - 120؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 189 - 204

.. تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 1(ع)؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 192 و 2(ع)(ع) - 205

.. وقعه صفین ، ص 32؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 8(ع) - 206

.. وقعه صفین ، ص 62 - 63؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 109 - 207

- برای آگاهی از پاسخ های آنان به کتاب وقعه صفین صفحات 63، 1(ع)، 2(ع)، 5(ع) و - 208
(ع)6 مراجعه شود

.. وقعه صفین ، ص 64 - 65 - 209

.. همان ، ص 68 - 210

.. وقعه صفین ، ص 92 - 211

.. همان ، ص 93 - 212

.. همان ، ص 94 - 213

.. برای آگاهی از متن نامه های امام (ع) به کتاب وقعه صفین ، ص 104 - 108 مراجعه شود - 214

.. وقعه صفین ، ص 113 - 215

. - همان - 216

.. وقعه صفین ، ص 121 - 217

.. همان ، ص 11(ع) - 218

. - همان - 219

.. وقعه صفین ، ص 121 - 122 - 220

- مروج الذهب ، ج 2، ص 3(ع)5؛ البته رقم های دیگری نیز گفته شده از قبیل - 221
یکصد

. هزار، یکصد و پنجاه هزار و... (وقعه صفین ، ص 156؛ اعیان الشیعه ، ج 1، ص 4(ع)9)

.. وقعه صفین ، ص 149 - 151 - 222

لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَ قَيْسٍ عِتْ أَبْغَيْرَ طَعْنِ الْكُلَى وَضَرْبِ الرُّقِ اب

.. همان ، ص 12 (ع) -223

- صفین قریه ای ویران از بناهای روم بود و از آنجا تا فرات به قدر سیر یک تیر فاصله بود و -224
کنار شطّ

در مقابل صفین قریب دو فرسخ بیشه ای قرار داشت که پوشیده از نی بود. و در طول این دو
فرسخ

تنها یک راه مفروش از سنگ به شط وجود داشت که برای برداشتن آب استفاده می شد.
(اخبار الطوال
(، ص 16 (ع)

- مروج الذهب ، ج 2، ص 3 (ع) 5؛ اختلافی که در مورد رقم لشکر حضرت علی -225
(ع) نقل شده در مورد
سپاه معاویه نیز وجود دارد

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282؛ وقعه صفین ، ص 152 -226

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282؛ وقعه صفین ، ص 152 -227

.. وقعه صفین ، ص 154 - 155 -228

.. وقعه صفین ، ص 163 -229

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282 - 285؛ وقعه صفین ، ص 160 - 16 (ع) -230

.. اُتُوا هَذَا الرَّجُلَ وَادْعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الطَّاعَةِ وَإِلَى الْجَمَاعَةِ -231

.. وقعه صفین ، ص 18 (ع) - 188؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 285 -232

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 286؛ وقعه صفین ، ص 195 -233

.. وقعه صفین ، ص 19 (ع) - 198 -234

- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 291 - 293؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص (ع)؛ وقعه صفین ، ص 201 -235
.. 202

.. وقعه صفین ، ص 203 - 204 -236

.. همان 237

- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 294؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 11؛ ولی وقعه صفین، ص 205 - 238
: نقل کرده

فرماندهی سواره نظام به عمار و پیاده نظام به عبدالله بُدَیل و اگذار شد

- کامل، ج 3، ص 294؛ ولی در وقعه صفین، ص 222 نقل شده: دو سپاه بدون کسب
پیروزی باز گشتند

- مروج الذهب، ج 2، ص 3(ع)9؛ کامل، ج 3، ص 294 - 295؛ وقعه صفین، ص 214 - 240
.. 223

.. وقعه صفین، ص 226 - 241

- صف (61)، آیه 4. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ
بُنَىٰ أَنْ مَرُصُوصٌ

.. قسمتی از خطبه 124 نهج البلاغه و وقعه صفین، ص 235 - 243

.. وقعه صفین، ص 236 - 244

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 296 - 245

- پیش از این، مرکب امام (ع) استر بود، اما آن روز دستور داد اسبی که پر یال و 246-
دراز دم بود و به خاطر نیرومندی اش دو لجامه بود و زمین را با دو دست می کاوید، برای آن حضرت
آماده
کنند.

- اعراف ((ع))، آیه 89؛ (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ
(الْفَاتِحِينَ))

.. وقعه صفین، ص 230؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 1(ع)6 - 248

- وقعه صفین، ص 229؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 298؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 14 و شرح 249-
ابن ابی الحدید، ج 5، ص 186

.. وقعه صفین، ص 332 - 250

- وقعه صفین ، ص 244 و شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 196. نکته قابل توجه -251
در این قضیه این

که در قبال این اقدام خیرخواهانه امام (ع) هیچیک از سربازان معاویه در تصمیم خود مبنی بر جنگ
تردید

نکردند؛ بلکه با آن جوان چنان برخورد کردند. ولی وقتی جبهه معاویه با شکست مواجه شد و سران
برای

جبران شکست خود قرآن ها را روی نیزه کردند و به دروغ ، سپاهیان عراق را به حکومت قرآن
دعوت کردند،

عده ای از سربازان فریب خورده به امام گفتند: دستور ده مالک برگردد و جنگ پایان پذیرد و گرنه
تو را می
. کشیم

.. وقعه صفین ، ص 249، شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 198 -252
.. همان ، ص 250 و 199 -253

.. عباس ، فرزند ربیعہ ، فرزند حارث ، فرزند عبدالمطلب بود -254
- توبه (9)، آیه 14. (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ -255
(يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ
.. شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 219 -256

.. وقعه صفین ، ص 249؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 198 257
.. وقعه صفین ، ص 250 -253 -258

- شاید اشاره به آیه 15 و 16 از سوره انفال باشد که می فرماید: (يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلا تُؤَلُّوهُمْ الْاَذْبَ اَرِ
وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ الْاَ مُتَحَرِّفًا لِقَاتِ الْاَوِ مُتَحَيِّرًا اِلِى
(فَتَنَّهُ فَقَدْ اَبَا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ مَاءُ وَاٰهُ جَهَنَّمَ وَ بَشْسَ الْمَصِيرُ

- وقعه صفین ، ص 256؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 304؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 25؛ شرح -260

ابن ابی الحديد، ج 5، ص 204

.. وقعه صفین ، ص 254 - 255 - 261

. - همان - 262

. - همان - 263

.. کامل ابن اثیر، ص 302؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 24 - 264

- وقعه صفین ، ص 253 - 254؛ (أَلَا يَسْتَحْيِي الرَّجُلُ أَنْ يَنْصَرِفَ لَمْ يَقْتُلْ وَلَمْ يَقْتُلْ؟)
.. وَاللَّهِ مَا أَبَارَزَ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ رَجُلًا قَطُّ إِلَّا سَقَى الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ - 266

- وقعه صفین ، 2(ع)4 - 2(ع)5 و 316؛ شرح ابن ابی الحديد، ج 5، ص 21(ع)؛ قابل 267
توجه است که این بخش

از تاریخ ، بیان کننده تفاوت روش امام و معاویه ، در برخورد با سپاهیان می باشد. امام بارها
در خط مقدم حاضر شده ، حتی از یاران خود دفاع می کرد، ولی برعکس ، معاویه تمام همش حفظ
جان خود

بود و در همین جریان فوق به عمرو عاص گفت : (تو چقدر نادانی ؟ آیا من به جنگ علی
روم در

..(حالی که قبایل عَكَّ و أَشْعَرِيَّان و جُذَام را در کنار خود دارم !؟) (وقعه صفین ، ص 2(ع)5

..وقعه صفین ، ص 41(ع) - 268

..وقعه صفین ، ص 4(ع) - 269

همان ، ص 475؛ ولی در ص 392 همچنین شرح ابن ابی الحديد، ج 5، ص 249 آمده : اکثر 270
سپاهیان نماز را به اشاره

خواندند.

. نهج البلاغه ، خ 198، فیض الاسلام 271

نصر بن مزاحم در وقعه صفین ، ص 4(ع)5؛ تلفات آن روز و شب را هفتاد هزار کشته ذکر 272 کرده است .

وقعه صفین ، ص 320؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 253 273

برای آگاهی بیشتر از سخنان پیامبر(ص) درباره عمار به معجم رجال 274
الحديث، ج 12، ص 26(ع)؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 187؛ استیعاب، ج 2، ص 436 و وقعه
صفین، ص 342 مراجعه شود

يَلْتَقِ أَهْلُ الشَّامِ وَأَهْلُ الْعِرَاقِ وَفِي إِحْدَى الْكُتُبِ بَيِّنُ الْحَقِّ وَ 275
إِمَامُ الْهُدَى وَمَعَهُ عَمَّارُ بْنُ أَسِيرٍ

وقعه صفین ، ص 333 - 340 276

وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ قَاتَلَتْهُ أَلَا تَعْرَكَ أَتِوَاهُ ذِهِ 277
بِأَرْشَدِهِنَّ، وقعه صفین ، ص 340

أَيْنَ مَنْ يَنْغِي رِضْوَانُ رَبِّهِ وَلَا يُؤْبُ إِلَى مَالٍ وَلَا وَلَدٍ 278
وقعه صفین ، ص 326 279

.. همان ، ص 328 - 280

.. همان ، ص 340 - 281

.. حضرت اشاره دارد به آنکه مرقال یکی از دو چشم خود را از دست داده بود - 282

.. وقعه صفین ، ص 328 - 283

- وی را از این جهت مرقّال می گفتند که بسیار چالاک و سریع بود و چون یکی از 284-
چشمانش را از

دست داده بود، به او اَعْوَرَ می گفتند

.. همان ، ص 346 - 285

.. همان ، ص 355 - 286

.. همان ، ص 348 287

- أَلَا أَيُّهَا الْمَوْتُ أَلَذَى لَسْتِ تَارِكِي أَرَحْنِي فَقَدْ أَفْنَيْتِ كُلَّ خَلِيلٍ 288- 288

أَرَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أَحْبَبْتُمُكَ تَنْحُو نَحْوَهُ بِدَلِيلٍ

.. وقعه صفین ، ص 289- 345

.. وقعه صفین ، ص 290- 408

.. همان ، ص 291- 409 - 413

.. همان - 292

.. وقعه صفین ، ص 4(ع) 293- 6

- همان ؛ (وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا آخِرُ نَفْسٍ... وَأَنَا غَادٍ عَلَيْهِمْ بِالْغَدَاةِ 294-

أَحْأَكِمُهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

.. وقعه صفین ، ص 295- 480

- أَعِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَرْضَعُوا الْغَنَمَ سَائِرُ الْيَوْمِ كَنَاهٍ مِنْ هَذَا مَا فِيهِ 296-

عدم پیروزی همچون زنانی می مانید که شیر می دوشند

.. وقعه صفین ، ص 4(ع) 5؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 297 315

.. وقعه صفین ، ص 4(ع) 9؛ مروج الذهب ، ج 2، ص 298- 390

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 390؛ (هَلُمَّ مُخْبَاتِكِ يَا بَنَعَ اصْ فَقَدْ هَلَكْنَا) 299-

- همان ؛ و بنا به نقلی در همان (لَيْلَةُ الْهَرِيرِ كَمَا جَسَّوَسَانِ مَعَاوِيَةَ ، سَخَنَ اشْعَثُ رَا بَرَايَ اَو - 300

گزارش

کردند معاویه دستور داد قرآن ها را بر نیزه ها کرده آماده کنند.(وقعه صفین ، ص 481).

- نُجِيبُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَنُنِيبُ إِلَيْهِ ؛ تَارِيخُ طَبْرِی ، ج 301-

..، ص 48؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 316؛ مروج الذهب ، ج 2، ص 5390

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 391؛ کامل ، ج 3، ص 302- 316

.. شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 303- 134

.. وقعه صفین ، ص 304- 482 - 483

.. وقعه صفین ، ص 305- 482

..فَإِنْ تُطِيعُونِي فَقَاتِلُوا وَإِنْ تَعْصُونِي فَاصْنَعُوا مَا أَبَدَ الْكُفَّ -306

-مراجعہ شود بہ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 316-31 (ع)، تاریخ طبری، ج 5، ص 49 و وقعہ 307 صفین، ص 489

..وقعہ صفین، ص 490؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 31 (ع)؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 49-308

..وقعہ صفین، ص 491؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 31 (ع)؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 50-309

..همان، ص 484-310

..همان-311

..وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمْ إِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ (حجرات، آیه 8)

..وقعہ صفین، ص 493-313

..وقعہ صفین، ص 493؛ نهج البلاغہ، نامہ 48-314

..وقعہ صفین، ص 498-315

..همان، ص 499 إِيْتَهُ إِنْ شِئْتَ -316

..همان-317

-تاریخ طبری، ج 5، ص 52؛ کامل، ج 3، ص 319؛ وقعہ صفین، ص 508؛ الامامہ -318

والسیاسة، ج 1، ص 114

- لَا تَمَحُ اسْمَ امْرَأَةِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْكَ وَإِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا -319

فَإِنِّي أَتَحَوِّفُ إِلَّا تَرْجِعَ إِلَيْكَ أَبَدًا

-شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 232، وقعہ صفین، ص 508 و الامامہ والسیاسة، ج 1، ص 114-320

..این جملہ معادل فرمایش آن حضرت: (سُنَّةُ بَسَنَّةٍ) آورده شدہ است -321

-فَالْيَوْمَ اكْتُبُ إِلَيْ أَبْنِ إِيْهِمْ كَمَا كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ -322

إِلَى أَبِ إِيْهِمْ سُنَّةً وَمِثْلًا وقعہ صفین، ص 508؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 232 و

تاریخ

.طبری ، ج 5، ص 52

- وقعه صفین ، ص 504؛ الامامۃ والسیاسة ، ج 1، ص 115؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 323-320.

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 324- 393

.. وقعه صفین ، 511- 325

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 326- 393

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 327 394

.. وقعه صفین ، ص 328- 512

. - همان - 329

.. همان مدرک ، ص 513 - 516 - 330

- نحل (16)، آیه 90 به پیمان خدا وقتی که بستید وفا کنید و قسم ها را پس از محکم - 331
کردنش (که خدا را

ضامن آن کرده اید) مشکند

.. مائده (5)، آیه 1 (شما که ایمان دارید) به قرارداد وفا کنید - 332

.. وقعه صفین ، ص 513 - 516 - 333

- حروراء در نیم فرسخی کوفه قرار داشت . و به خاطر اقامت آنان در این نقطه به (حُرُریّه) - 334
معروف شدند (تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 191)

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 326؛ مروج الذهب ، ج 2، ص 335- 395

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 32(ع) - 336

- آیه مورد استناد ابن عباس آیه 35 از سوره نساء است : (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمْ 337

فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ ...) وجه استدلال بدین

گونه بود که خداوندی که جریان داوری را برای اصلاح یک خانواده لازم بداند چطور ممکن است

درباره امتی

بزرگ ، مشروع نداند

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 32(ع) -338

- تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 191؛ کامل ، ج 3، ص 328؛ سیره الاثمه الاثنی عشر، ج 1، ص 339-489؛ عقدالفريد، ج 2، ص 388

.. سیره الاثمه الاثنی عشر، ج 1، ص 489-340

- كُلُّ قَسٍ إِذَا كَانَ فِي خِلَافَةٍ عَلَى وَكُلِّ اضْطِرَابٍ حَدَّثَ فَاصِلُهُ الْأَشْعَثُ: شرح -341
نهج البلاغه ، ج 2، ص 2(ع)9

- عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ. حَ إِكُّ بْنُ حَ إِكِّ!، مَنِ افِقُ -342
بُنْ كَ اِفِرْ، نهج البلاغه ، خ 19

.. سیره الاثمه الاثنی عشر، ج 1، ص 498؛ شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 4، ص 126-343

.. سیره الاثمه الاثنی عشر، ج 1، ص 489-344

.. شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 4، ص 12(ع) -345

. - دَوْمَةُ الْجَنْدَلُ از قرای مدینه است -346

.. مراجعه شود به وقعه صفین ، ص 533؛ مروج الذهب ، ج 2، ص 390-347

.. مراجعه شود به وقعه صفین ، ص 536-348

.. وقعه صفین ، ص 534 و 541؛ وَاللَّهِ أَنْ لَوْ اسْتَطَعْتُ لأُحِيقَ سُنَّةَ عُمَرَ -349

.. وقعه صفین ، ص 534-350

.. مراجعه شود به الامامة والسياسة ، ج 1، ص 118؛ وقعه صفین ، ص 544-351

.. وقعه صفین ، ص 545؛ الامامة والسياسة ، ج 1، ص 118-352

.. الامامة والسياسة ، ج 1، ص 119-353

-إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا. لَا نَمْنَعُكُمْ صَلَ وَهُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَلَا -354

نَمْنَعُكُمْ نَصِيْبَكُمْ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ إِمْ اَكْ أَنْتَ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِيْنَا، وَلَا تُق

.إِتْلُكُمْ حَتَّى تُقِ اتْلُونَ!؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 4(ع)؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 335

..زمر (39)، آیه 65-355

..روم (30)، آیه 60-356

..شرح ابن ابی الحديد، ج 2، ص 311؛ تاریخ طبری، ج 5، ص (ع) 3-357

... إِنْ سَكَتُوا عَمَّيْنِ اهْمُ وَإِنْ تَحَكَّمُوا حَجَجْنِ اهْمُ وَإِنْ 358

.خَرَجُوا عَلَيْنِ اقِ اتْلْنِ اهْمُ؛ تاریخ طبری، ج 5، ص (ع) 2؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 334

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 335-359

- ي اِخْوَانَن اِضْرِبُوا جِب اِهْمُ وَوُجُوهُهُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يُطَاعَ الرَّحْم -360
نُ عَزَّوَجَلَّ

- الامامة والسياسة، ج 1، ص 133؛ تاریخ طبری، ج 5، ص (ع) 5؛ کامل ابن اثیر، ج 3-361
3، ص 336

..شرح نهج البلاغه، خوئی، ج 4، ص 12(ع) -362

- سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ يَمُوتُ فِيهِ الْقَلْبُ الرَّجُلِ كَمْ اَيَمُوتُ بَدَنُهُ -363

يُمْسَى مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَ اِفْرَأَفَكُنْ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَلَا تَكُنِ الْقَى

.اتْلُ، شرح نهج البلاغه خویی، ج 4، ص 128؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 81

- شرح نهج البلاغه خوئی، ج 4، ص 128؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 81؛ اعيان الشيعة، -364
ج 1، ص 522؛ کامل

.ابن اثیر، ج 3، ص 341

..شرح نهج البلاغه خوئی، ج 4، ص 128؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 523-365

..الامامة والسياسة، ج 1، ص 123-366

..الامامة والسياسة، ج 1، ص 123-367

..تاریخ طبری، ج 5، ص (ع) 8؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 339-368

.. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 340-369

وَاللَّهُ لَوْ أَقْرَأَ أَهْلُ الدُّنْيَا كُلُّهُمْ بِقَتْلِهِ هَ كَذَا وَأَنَا 370

أَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِمْ بِهِ لَقَتَلْتُهُمْ. شرح نهج البلاغه خوئی، ج 4، ص 128 و ابن ابی

(الحديد، ج 2، ص 282)

الامامة والسياسة، ج 1، ص 12(ع)؛ تَدْعُهُ وَلَا عِ الْقَوْمَ وَارِثَن ا يُخْلِفُونَن ا فِ عِى 371
الِن ا وَ اَمَو اِلِن ا؟ سِرِبِن ا اِلِيهِم فَاِذَا فَرَعْن ا مِنْهُم نَهَضْن ا
. اِل ا عِدُوْن ا مِنْ اَهْلِ الشَّام

پل (رود) طبرستان که مابین خلوان و بغداد بر جاده خراسان بوده است . (مروج الذهب ، ج 2، 372
ص. 405)

نهروان ، نام سه دهکده بود که در طول هم قرار داشت و با قید اعلی و اوسط و اسفل 373
تفکیک

. می شد و بین (واسط) و (بغداد) قرار داشت

مَص اِرْعُهُم دُون النُّظْفَةِ وَاللَّ هِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا 374
يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ، نهج البلاغه ، خ 59

.مروج الذهب ، ج 2، ص 405 375

اِنَّا كُلُّن ا قَتَلْن اهُمْ وَ كُلُّن ا مُسْتَحِلُّ لِدِم ائِكُمْ وَ دِم ائِهِم 376
.الامامة والسياسة، ج 1، ص 12(ع)

.شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 4، ص 129 377

فَم اَبْوُكُم وَ مِنْ اَيْنَ اَتَيْتُمْ؟ الامامة والسياسة، ج 1، ص 12(ع)؛ تاريخ طبرى ، ج 5، ص 378
و. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 343 84

الامامة والسياسة، ج 1، ص 128؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 345؛ تاريخ طبرى ، ج 5، ص 379
85.

.. شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 4، ص 135- 380

- الامامة والسياسة، ج 1، ص 128؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 346؛ تاريخ طبرى ، ج 5، ص 381-
86.

.. الامامة والسياسة، ج 1، ص 128- 382

.. اَلَا نَ حَلَّ قَت اَلُهُم اِحْمِلُوْا عَلٰى الْقَوْمَ ، مروج الذهب ، ج 2، ص 405- 383

- وی شخصی بود که پیامبر اکرم (ص) او را با ذکر خصوصیاتش ، از جمله کشتگان جنگ -384 نهروان شمرده بود
- تا یکی از دلایل روشن حقّ و تاءید امیر مؤمنان (ع) باشد
- .. شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 4، ص 134 -385
- .. نهج البلاغه ، خ 93 -386
- الامامة والسياسة ، ج 1، ص 128؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 89؛ کامل ابن اثیر، ج 3، 387 ص 349. طبری ،
- گوینده این سخنان را اشعث معرفی می کند
- .. الامامة والسياسة ، ج 1، ص 129 -388
- خود را به بیماری زدن و بیمار نشان دادن ، ولی نه از روی واقع بلکه برای گریز از -389 امری .
- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 349؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 90؛ الامامة والسياسة ، ج 1، ص -390 129. الغارات ، ج 1، ص 35
- .. الامامة والسياسة ، ج 1، ص 4(ع) -391
- .. تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 1(ع) 9 -392
- مالک ، پیش از عهده داری استانداری مصر، والی موصل ، نصیبین ، دارا، سنج -393 ار، آمد، هیت و عانات بوده است (شرح نهج البلاغه ، ناصر مکارم ، ج 3، ص 455)
- نصیبین از شهرهای آباد جزیره و بر سر راه موصل به شام قرار داشت (معجم البلدان -394 ،
- (ج 5، ص 288
- در این که تاریخ نصب مالک به حکومت مصر قبل از شهادت محمد بن -395 ابی بکر
- بوده یا بعد از آن ، اختلاف است . مشهور در نزد مورخان قول اوّل است و نامه 34 نهج البلاغه به محمد بن

ابی بکر مبنی بر توجیه وی در رابطه با تعویضش مؤید همین قول است . ولی مرحوم مفید

در امالی قول دوم را پذیرفته است . (رجوع شود به الغارات ، ج 1، ص 25(ع) پاورقی)

.. الغارات ، ج 1، ص 258؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص (ع) 4-396

- یکی از آبادی های بین راه مصر که فاصله اش تا مصر سه روز راه بوده است (معجم البلدان ، 397 ج 4، ص 388)

.. صاحب الغارات اسم او را (خراخر) آورده است (الغارات ، ج 1، ص 259) -398

.. الغارات ، ج 1، ص 259 - 264 -399

- م إِلِكْ وَمَا إِلِكْ ! وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا جَبَلًا لَكُنَا فِدَاً وَلَوْ كُنَّا حَجَرًا لَكُنَا صُلْدًا، لَا يَرْتَقِيهِ الْحُفْرُ وَلَا يُوفَى عَلَيْهِ الطَّائِرُ. (نهج البلاغه ، کلمات قصار،

ردیف 443 و الغارات ، ج 1، ص 265) با اندکی اختلاف در ذیل

- كَأَنْتَ لِعَلَى بْنِ أَبِيطٍ الْبَيْدِ أَنْ يَمِينٍ أَنْ فَقُطِّعَتْ إِحْدَاهُمَا يَوْمَ صَفِّينَ -401
يَعْنِي عَمَّارِ يَاسِرٍ وَقُطِّعَتْ الْأُخْرَى الْيَوْمَ وَهُوَ مِ الْكُ الْأَشْتَرُ،

.. (الغارات ، ج 1، ص 264؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 353)

.. شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 81 -402

- الغارات ، ج 1، ص 2(ع) 6-280؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 5، ص 82 - 85؛ کامل -403
ابن اثیر، ج 3، ص 356

.. نابغه اسم مادر عمرو عاص بوده است -404

.. جَرَعَةُ نَقْطَةُ أَيْ خَارِجٌ مِنْ كُوفَةٍ بَيْنَ حِيرَةٍ وَ كُوفَةٍ بُوْدَةُ اسْت -405

.. نهج البلاغه ، خ 180، شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 90؛ الغارات ، ج 1، ص 290 -406

.. الغارات ، ج 1، ص 292 - 294؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 91 -407

.. آل عمران (3)، آیه 145 -408

- الغارات ، ج 1، ص 282؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 86؛ کامل ابن اثیر، ج 3، -409
ص 35(ع)

.. همان -410

.. مروج الذهب ، ج 2، ص 409 -411

- آبادی ای در غرب کوفه و در نزدیکی شهر انبار بوده است . (معجم البلدان ، ج 4، ص 412-1.(ع)6)

- الغارات ، ج 2، ص 445؛ تاریخ طبری ، ج 5، ص 133؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 413-3.(ع)5؛ شرح ابن ابی الحدید، ج
، ص 301 -2305

- هیت شهری بوده در کنار فرات و در فاصله بین بغداد و انبار (معجم البلدان ، ج 5، ص 414-420.

- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 85؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 3.(ع)6؛ الغارات ، ج 2، ص 415-464

.. نهج البلاغه ، خ 2(ع) -416

- تيماء، آبادی بوده است در اطراف شام بین شام و وادی الْقُرَى در مسیری که حُجَّاج شام و 417 دمشق

به مکه می رفتند (معجم البلدان ، ج 2، ص 6(ع))

- تاریخ طبری ، ج 5، ص 134؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 3.(ع)6؛ تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 418-196.

- ثَعْلَبِيَّة ، یکی از منازل محلّ توقّف حُجَّاج از راه کوفه بود که بعد از شُقُوق و قبل از 419-
خُزَيْمَه قرار داشت . (معجم البلدان ، ج 2، ص 8(ع))

- محلّی بوده نزدیک کوفه از سمت خشکی ، سرزمین طَفّ و زندان نُعم ان بن مُنْذَر در همین 420-
جا

بوده است . (معجم البلدان ، ج 4، ص 3(ع)4)

- تاریخ طبری ، ج 5، ص 135؛ ولی ثقفی در الغارات ، ج 2، ص 422؛ ذکر کرده : -421
ضَحَّاك ، عَمْرٍو بْنِ

.عُمَيس و همراهانش را به قتل رسانید

- تَدْمُرُ شهر قدیمی در سرزمین شام بوده و فاصله اش تا شهر حَلَبْ پنج روز راه بوده است -422
.

.معجم البلدان ، ج 2، ص 1(ع)

.. تاریخ طبری ، ج 5، ص 135؛ الغارات ، ج 2، ص 425- 423

- مراجعه شود به الغارات ، ج 2، ص 600 ببعده و شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص (ع) - 1(ع) -424
.و الاغانی ، ج 16، ص 266

.. نهج البلاغه ، خ 25- 425

.. اعیان الشیعه ، ج 3، ص 565- 426

- سواد کوفه عبارت بود از اطراف کوفه که پوشیده از درخت ها و نخل های 427
فراوان

بود. و چون به خاطر افزونی نخل ها، از دور به صورت سیاهی دیده می شد به آن
(سواد)

می گفتند طول آن از ابتدای (موصل) شروع می شد تا (آبادان) و عرضش نیز از
(عزب) تا

.حُلوان (امتداد داشت . (مجمع البحرین ، ج 3، ص (ع)2)

.. الغارات ، ج 2، ص (ع)82؛ تنقیح المقال مامقانی ، ج 3، ص 29(ع) -428

.. تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 203- 429

.. مراجعه شود به نهج البلاغه ، خ 182- 430

.. نهج البلاغه ، ذیل خطبه 182؛ مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 194- 431

- مروج الذهب ، ج 2، ص 411؛ بحارالانوار، ج 42، ص 228؛ مقاتل الطالبیین ، ص 18؛ -432
تاریخ طبری ، ج 5، ص
143.
- امام جعفر صادق (ع) در روایتی می فرماید: اشعث بن قیس ، در خون امیرالمؤمنین (ع) -433
(شریک بود
و دخترش (جُعْدَه) امام حسن (ع) را مسموم کرد. پسرش محمد نیز در کربلا در خون امام حسین (ع)
(. شریک بود
(بحارالانوار، ج 42، ص 228).
- .. بحارالانوار، ج 42، ص 226؛ ارشاد، ص 12 -434
- .. شمشیری که در جنگ خندق بر سر مبارک امام (ع) وارد کرده بود -435
- .. مناقب ، ج 3، ص 312؛ بحارالانوار، ج 42، ص 239 -436
- .. بحارالانوار، ج 42، ص 28 (ع) 437
- .. مقاتل الطالبیین ، ص 23 -438
- .. زلزال (99)، آیه 6 -439
- .. بحارالانوار، ج 42، ص 294 -440⁸¹

چرا قبر امیرالمؤمنین علی (ع) ۱۰۰ سال مخفی بوده است؟ / کدام امام محل قبر ایشان را آشکار کرد؟

دوران حکومت امام علی (علیه السلام) را می توان پر آشوب ترین دوران تاریخ اسلام نام نهاد و می توان گفت که در زمان هیچ یک از خلفای پیش از آن حضرت و یا پس از ایشان (امویان و عباسیان)، بدان سان که در زمان ایشان جنگ های داخلی صورت گرفته، فتنه و آشوب های خانگی برپا نشده است.

از آن جا که در زمان حکومت خلفای سه گانه، انحرافات صورت گرفته بود، حضرت علی (علیه السلام) در زمان حکومت خویش در صدد اصلاح امور برآمدند، ولی این کار باعث شد تا مخالفان، سودجویان و صاحبان زر و زور با آن حضرت دشمنی بورزند و جنگ های متعددی به راه اندازند. این دشمنی ها منحصر به دوران حیات آن حضرت نبود، بلکه پس از شهادت ایشان نیز ادامه یافت. ریشه اصلی اختلافی مزار آن حضرت را باید در فراوانی و شدت دشمنی ها نسبت به ایشان جست و جو کرد. معاویه بن ابی سفیان دشمنی را با امام علی (علیه السلام) به آن مرحله رسانید که سب و لعن علی (علیه السلام) را بر منابر رایج نمود و در قنوت نماز خود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را لعن می کرد! این دشمنی ها و کینه توزی ها باعث شد تا فرزندان امام علی (علیه السلام) از بیم دشمنی های

بنی امیه مزار ایشان را بنابر وصیت خود آن حضرت مخفی کنند و طی سال های متمادی آن را پوشیده نگه دارند.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه، رویداد به خاکسپاری امیر مؤمنان (علیه السلام) را چنین نقل می کند: «هنگامی که علی (علیه السلام) به شهادت رسید، فرزندان ایشان تصمیم گرفتند تا قبر ایشان را از بنی امیه پنهان نگه دارند تا مبادا بر ایشان در قبر و یا برای قبر ایشان حادثه ای روی دهد. از این رو در شب شهادت ایشان دست به انجام کارهایی زدند تا کسی از محل خاکسپاری ایشان آگاه نشود. آنها تابوتی را در حالی که از آن بوی کافور استشمام می شد بر شتری بستند و به سوی مدینه بردند؛ چنان که گروهی گمان کردند که امام را به مدینه می برند تا در کنار قبر حضرت زهرا (علیها السلام) دفن نمایند. از سوی دیگر بر اشتری دیگر جنازه ای پیچیده شده گذاشتند و چنان وانمود کردند که می خواهند آن حضرت را در حیره دفن کنند و در آن جا تعدادی قبر در مکان های مختلف کردند. در نهایت فرزندان و اصحاب خاص ایشان آن حضرت را در سحرگاه شب بیست و یکم رمضان در نجف به خاک سپردند و از محل خاکسپاری ایشان هیچ کس دیگر آگاه نشد... و محل دفن ایشان پوشیده ماند. بدین سبب بنی امیه شایعات بسیاری ساختند: گروهی ادعا کردند که جمعی از طایفه طی، شتری را در آن شب یافتند که بر آن شتر صندوقی قرار داشت که راه را گم کرده بود و به ایشان گمان دستیابی به مال و ثروت به آن دست یازیدند و هنگامی که فهمیدند در صندوق چه چیز قرار دارد، از بیم آن که کسی به دنبال آن بیاید، صندوق را با آنچه در آن بود، دفن کردند و شتر را نیز کشتند و خوردند. این شایعه به مذاق بنی امیه خوش آمد تا جایی که ولید بن عقبه در یکی از اشعارش به آن اشاره کرده است:

فَإِنْ يَكُ قَدْ ضَلَّ الْبَعِيرُ بِحِمْلِهِ *** فَمَا كَانَ مَهْدِيًّا وَلَا كَانَ هَادِيًّا

اگر شتری که او را حمل می کرده، گم شده است، پس نه او هدایت کننده بوده است و نه هدایت شده.

برای آگاهی بیشتر از اقوال و گفتارهای موجود درباره خاکسپاری امام علی (علیه السلام) می توانید به کتاب هایی چون تاریخ خلفاء، نوشته سیوطی، ذیل باب ابوالسبتین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) ص ۱۷۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۶، حوادث سنه اربعین، مراجعه کنید.

به طور خلاصه، عامل اصلی پنهان نمودن مزار امام علی (علیه السلام) را می توان در دشمنی بنی امیه با آن حضرت جستجو کرد؛ چرا که هرگونه اطلاع از محل دفن ایشان ممکن بود باعث بی حرمتی و یا حتی نبش قبر آن حضرت شود. بنابر این امام علی (علیه السلام) در وصیت خود دستور داد تا قبر او را مخفی کنند، هم چنان که قبر همسرش حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز مخفی بود و هست.

مزار آن حضرت تا حدود صد سال هم چنان مخفی بود تا آن که امام صادق (علیه السلام) محل آن را برای عموم مردم آشکار کرد. سپس به دستور داود بن علی عباس صندوقی بر مزار ایشان نهاده شد و در زمان خلافت هارون، خلیفه عباسی اتاقی بر روی آن ساخته شد و نخستین بقعه بر مزار ایشان بنا گردید.

نظر دانشمندان و شخصیت های مشهور دنیا در مورد امیرالمومنین(ع)

حضرت علی (علیه السلام) شخصیتی بزرگ و بی بدیل است که در طول تاریخ همواره مورد مدح و ستایش بزرگان قرار گرفته و حتی کسانی که به امامت علی (علیه السلام) باور ندارند نیز ، او را در نوع خود یگانه و بی نظیر می دانند

مطلبی که پیش رو دارید نمونه ای است از گفتار اندیشمندان غیر مسلمان درباره علی (علیه السلام)

: ...

بی نظیری علی (علیه السلام)

مادام دیالافوا - سیاح فرانسوی - گوید : « احترام علی (علیه السلام) در نزد شیعه به منتهی درجه است ، و حقاً هم باید این طور باشد ؛ زیرا این مرد بزرگ علاوه بر جنگ ها و فداکاری ها که برای پیشرفت اسلام کرد ، در دانش ، فضایل ، عدالت و صفات نیک بی نظیر بود ، و نسلی پاک و مقدس هم از خود باقی گذارد . فرزندانش نیز از او پیروی کردند ، و برای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند . امیرالمومنین علی (علیه السلام) کسی است که همه ی بت هایی را که اعراب ، شریک خدای یگانه می پنداشتند شکست ، و وحدت و یگانه پرستی را تبلیغ کرد . علی کسی است که تمام اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود . علی (علیه السلام) کسی است که تهدید و نویدش قطعی بود . « مادام دیالافوای مسیحی » در ادامه ی این بحث ، خطاب به خود چنین می گوید :

چشمان من ! گریه کنید و اشک های خود را با آه و ناله ی من مخلوط نمایید ! و برای اولاد پیامبر (1) . « صلی الله علیه و آله » که مظلومانه شهید شدند ، عزاداری کنید

عدالت علی و شاعر او نجاشی!

قبس بن عمرو بن مالک از بنی حارث معروف به نجاشی، شاعر امام علیه السلام بود. او شاعر خوش ذوقی بود. روزی به دوستش ابا سماک عدوی در کوفه برخورد. ابو سماک به او گفت

نظر تو درباره سر برّه که در داخل شیردان از سر شب تا به صبح در تنور پخته شده باشد چیست؟ در جواب سؤال او نجاشی گفت

وای بر تو در ماه رمضان این را می گویی؟

:ابو سماک در حالی که خودش را به نادانی زده بود به او گفت

ماه رمضان و شوال یکسانند

:ابو سماک مرتب او را به گناه ترغیب کرد تا نجاشی قبول کرد و گفت

بعد از غذا چه به من می دهی تا بیاشامم؟

گفت: شرابی که گویا گیاه ورس است، جان را پاک می کند، در استخوان اثر می گذارد و کلام را آسان می کند

نجاشی طعام را با شراب خورد. و هوشش را از دست داد و صدایش بلند شد. همسایه گزارش آنها را به امام داد. امام علیه السلام کسی را به دنبال آنها فرستاد. ابو سماک فرار کرد ولی مامور، نجاشی را گرفت و به نزد امام علیه السلام آورد. امام بر سر او فریاد زد

«وای بر تو ما روزه ایم و تو افطار می کنی؟»

امام علیه السلام به او هشتاد تازیانه زد و بیست تازیانه دیگر نیز اضافه کرد. نجاشی خشمگین شد و به امام گفت: ای ابوالحسن این بیست تازیانه اضافه برای چیست؟

:امام جواب داد

«این برای جرئت تو بر خدا در ماه رمضان است»

سپس برای تحقیرش به علت شکستن حرمت ماه رمضان او را با شلواری کوتاه که فقط عورت او را می پوشاند به مردم نشان داد. نجاشی به شام فرار کرد. هنگامی که به دربار معاویه رسید، دربار پر از بزرگان شام بود. معاویه به او خوش آمد گفت و پیش روی شامیان گفت

.آفرین بر کسی که حق را شناخت و از آن پیروی کرد و باطل را دید و از آن فرار کرد

:وجدان نجاشی بیدار شد. گفتار معاویه را رد کرد و پاسخ گفت

وای بر تو ای معاویه، من از عدالت و حق فرار کردم و به باطل پناهنده شدم. معاویه از او روی گرداند و با غضب با او برخورد کرد. داستان او را برای امام علیه السلام نقل کردند ایشان فرمودند: «اگر معاویه او را کشته بود شهید مرده بود چون کلمه حق را نزد سلطان ستمکار بیان کرده بود»

دست را بخاطر قرآن بخشیدم...

مردی به نزد امام علی علیه السلام آمد و اعتراف به دزدی کرد و از امام علیه السلام خواست که حد را بر او جاری کند. امام فرمود

.آیا چیزی از قرآن را خوانده ای؟ گفت: بلی! سوره بقره را»

«امام فرمود: «دست را به سوره بقره بخشیدم

:اشعث منافق صدای خود را بلند کرد و گفت

آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟

:امام علیه السلام راه بخشیدن خود را فرمود

تو از کجا این را می دانی؟ اگر بینه بر علیه او اقامه شد امام نمی تواند او را عفو کند، و اگر مرد بر «
» علیه خودش اقرار کرد امام می تواند او را ببخشد یا دست او را قطع کند

بلی، امام حد را قبل از اقامه بینه می بخشد. اما بعد از اقامه بینه بر حسب فقه اهل بیت علیهم السلام این
گونه نیست. ضمن اینکه این حکم بعد از ادای حقوق صاحبان اموال بوده است. به عبارت دیگر
بخشش حد، مانع از ادای حق صاحبان حقوق نمی شود.^{۸۲}

طرماح و نحوه ابلاغ نامه‌ی امیرالمؤمنین(ع) به معاویه

شنبه ۸ خرداد ۱۳۹۵، ۱۱:۰۱ ب.ظ

بعد از حادثه‌ی جنگ جمل که در نزدیکی شهر بصره، میان سپاه امیرمؤمنان (ع) و آشوبگران داخلی
به وقوع پیوست و طی آن طلحه و زبیر -آتش افروزان آن جنگ- کشته شده و جنگ با پیروزی
کامل امیرمؤمنان(ع) پایان یافت؛ معاویه، حکمران شامات، که با روی کار آمدن آن حضرت، سر به
شورش و نافرمانی برداشته بود و دم از استقلال و برابری با امیرمؤمنان(ع) می زد، نامه زیر را برای آن
حضرت نوشته و با قاصدی به کوفه فرستاد:

ای پسر ابوطالب! راهی در پیش گرفته‌ای که به زیان تو است. آنچه را برایت سودمند بود ترک گفتی
و برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار نمودی! تا آنجا که با صحابه‌ی پیامبر(ص)، طلحه و زبیر
چنان کردی! به خدا قسم چنان تیر آتشی به سویت رها کنم که نه آب آنرا فرو نشاند و نه باد آن را
خاموش سازد! چون آن تیر رها شود به هدف اصابت کند و چون در هدف جای گیرد به خوبی
کارگر شود و چون کارگر شود، شعله‌ور گردد. فریفته لشکرها‌ی خود مباش، و آماده‌ی جنگ شو،
که من با سپاهی به ملاقات تو خواهم آمد که تاب دیدار آنرا نداشته باشی! والسلام.

امیرمؤمنان (ع) پس از دریافت نامه‌ی معاویه، پاسخ دندان شکنی خطاب به وی نوشتند که متن نامه‌ی
آن حضرت بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما بعد، ای معاویه دروغ می گویی!

بدان که من علی بن ابیطالب و پدر حسن و حسین ام!

من گُشنده جدّت، عموی مادرت [عُتبه و شیبه] و دائی ات [ولید بن عتبه] هستم.

من کسی هستم که اقوامِ تو را در جنگ بدر، یوم الفتح و اُحُد کُشتم و هنوز شمشیری که آنها را به وسیله آن کُشتم در دست دارم.

من امروز هم، مانند روزی که پیامبر اکرم (ص) آنها را به دست من داد، قویدل و نیرومندم و با یاری خداوند پیروزم.

به خدا قسم! من مانند شما هیچ گاه بت نپرستیدم و چیزی را از اسلام، و کسی را از پیامبر خدا برتر نداشتم؛ و شمشیری جز آن شمشیری که پیامبر (ص) به من داد، انتخاب نکردم. پس خوب بیاندیش و هر چه می خواهی بکن!

من به خوبی می دانم که شیطان بر تو چیره گشته و دست خوش نادانی و سرکشی شده ای. درود بر آن کس که از حقیقت پیروی کند و در اندیشه عواقبِ وخیم فردا باشد!

آنگاه حضرت، طَرِمّاح بن عدیّ که از یارانش بود را طلبیدند. طَرِمّاح مردی تنومند، بلند قامت، دانا، عاقل، سخنگو و فصیح زبان بود.

حضرت، نامه ی مُهر شده را به او داد و فرمود:

«خُذْ كِتَابِي هَذَا فَأَنْطَلِقْ بِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَرُدَّ جَوَابَهُ»

[این نامه را به معاویه بده و جواب آن را بگیر و برگرد].

طَرِمَّاح عَمَّامه را پیچید و بر سر گذارد و بر شتری تیزرو و سرخ موی، سوار شده و با شتاب عازم شام گردید و پس از چند روز به دمشق رسید و پس از رسیدن، بلافاصله خود را به درب کاخ معاویه رسانید.

دربان از او سؤال کرد که با چه کسی می‌خواهی ملاقات کنی؟

طَرِمَّاح گفت: می‌خواهم آن کبود چشمِ أَحْوَل و احمق، شاجع بالغ را ملاقات کنم. در این زمان ابوالأعور السُّلَمی و ابوْمُرَّة درنی و عمرو بن عاص و مروان بن حکم در نزد معاویه بودند.

دربان گفت: معاویه و همراهانش در باب الخضراء می‌باشند.

طَرِمَّاح، برای دیدار آنها به باب الخضراء رفت. چون نامبردگان طَرِمَّاح را با آن هیکلِ درشت و اندام بلند مشاهده کردند، با خود گفتند، خوب است که این مرد را بخواهیم و لحظه‌ای را با وی به گفتگو و مزاح و تفریح بگذرانیم. موقعی که طَرِمَّاح، به نزد آنها رسید، پرسیدند: ای اعرابی! آیا از آسمان‌ها خبر داری که به اطلاع ما برسانی؟

طَرِمَّاح گفت: آری! بی‌خبر نیستم! جبرئیل در سماء، مَلَكُ الموت در هوا و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) در قفاست!

پس ای مردم بدبخت منتظر بلائی باشید که هم اکنون بر سرتان فرود می‌آید!! پرسیدند: از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد آزاد مردی پاک و پاکیزه و نیکو خصال و با ایمان می‌آیم.

گفتند: با چه کسی کار داری؟ گفت: می‌خواهم این بد گوهری که شما او را پیشوای خود می‌دانید ملاقات کنم!

حضار دانستند که وی فرستاده‌ی امیرمؤمنان(ع) است. از این رو گفتند:

ای اعرابی! امیر ما معاویه، در این ساعت با اطرافیان خود سرگرم مشورت در امور مملکت است و امروز نمی‌توانی به حضور او بار یابی!.

طَرَمَاح گفت: خاک بر سر او کنند، او را با رسیدگی به امور مسلمین چه کار؟!.

ناچار به معاویه اطلاع دادند که قاصدی سخنور، حاضر جواب و رشید، از کوفه آمده و از طرف علی بن ابیطالب(ع) حامل نامه‌ای برای تو است. به هوش باش که در جواب او چه خواهی گفت.

سپس از طَرَمَاح خواستند که از شتر فرود آید و نزد آنها بماند تا از طرف معاویه جواب برسد. معاویه فرزندش یزید را خواست و دستور داد مجلسی بپاراید و آنچه لازمه‌ی شوکت و حشمت دربار یک سلطان مقتدر است فراهم سازد.

چون مجلس آراسته شد، طَرَمَاح را بار دادند تا به مجلس درآید. به او گفتند آیا حاضری بر امیرالمؤمنین داخل شوی؟

گفت: بلی، ولی امیرالمؤمنین در کوفه تشریف دارد و امیرالفاسقین در شام است!.

طرم‌اح حرکت کرد تا به نزد معاویه برود. وقتی لشکر را در میدان دید گفت: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اجمعین»، اینها کیستند که همگان زبانه جهنم‌اند و شبیه کسانی هستند که در تنگنای جهنم جمع شده‌اند؟! و وقتی به نزدیکی یزید رسید گفت: کیست این نجس، پسرِ نجس که خرطوم و بینی او نیز مجروح است؟

گفتند: ای اعرابی این حرف‌ها را مزن. او پسر معاویه است.

طَرَمَاح گفت: خدا او را زیاد نکند و به مرادِ خود نرساند. لعنت حق بر او باد.

یزید چون این جمله را شنید غضبناک شد و قصد کشتن او را کرد؛ اما تأمل کرد که بدون اجازه‌ی پدر، کاری نکند و از ترس معاویه او را نکشت و آتش غضب را فرو نشاند و بر طَرِمَاح سلام کرد و گفت: امیرالمؤمنین تو را سلام می‌رساند.

طَرِمَاح گفت: سلام او با من است و از کوفه فراموش کرده‌ام که به همراه بیاورم.

یزید گفت: چه چیز می‌خواهی تا من از طرف پدرم معاویه اجابت کنم؟

طَرِمَاح گفت: حاجت من این است که با او بنشینم تا ببینم از این دو نفر، کدامیک سزاوارتر به خلافت هستند؟. یزید پرده را بالا زد و او را اذن دخول داد.

طَرِمَاح با کفش وارد مجلس شد. به او گفتند کفش را از پایت درآور.

طَرِمَاح به سمت چپ و راست نگاه کرد و گفت: آیا اینجا وادی مقدس است تا کفش را از پای درآورم؟!

چون به اطراف نگاه کرد، معاویه را بر کرسی دید که خواص و دوستان، اطراف او نشسته و بساطی در جلوی آنان است.

سؤال کرد: این که در ابتدای مجلس نشسته کیست؟

حاجب گفت: مروان بن حکم است.

طَرِمَاح گفت:

«تَبَّتْ يَدَا مَرْوَانَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى حَكَمِ بْنِ الْعَاصِ»

[کوتاه باد دست مروان و لعنت خدا بر او و پدرش باد].

پرسید آن دیگر کیست؟ حاجب گفت: بُسْرِ بن أَرطَات است.

طَرْمَاح گفت:

«دَمْرَهُ الله بِعَذَابِهِ الْوَاقِعِ»

[خداوند او با رو به آتش جهنم بیفکند].

پرسید: این دیگری کیست؟ حاجب گفت: ابوهریره است.

طَرْمَاح گفت: خدا او را بکشد، او دشمن خدا و کذاب است. پرسید: آن دیگری کیست؟ حاجب گفت: ابوالاعور السُّلَمی است.

طَرْمَاح گفت: خسران آخرت بر او باد.

طَرْمَاح از دیگری سؤال کرد، حاجب به او گفت: ابوْمُرَّة درنی می باشد.

طَرْمَاح سه بار گفت: لعنت خدا بر او باد.

از دیگری سؤال کرد، حاجب به او گفت: ابوالأحول است.

طَرْمَاح گفت: خدا او را هلاک سازد.

از نفر دیگر پرسید، حاجب گفت: سَرَجُونِ رومی است.

طَرْمَاح فرمود: خدا او را نیست و نابود سازد.

سپس طَرْمَاح پرسید: این فردِ شکم گنده ای که بر تخت نشسته، کیست؟

حاجب گفت: امیرالمؤمنین است.

طَرْمَاح به محض آن که چشمش به معاویه افتاد گفت:

«السلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ»

[سلام بر تو ای پادشاه].

معاویه گفت: چرا مرا امیرالمؤمنین خطاب نکردی؟

طَرِمَّاح گفت: مؤمنین ما هستیم؛ چه کسی تو را بر ما امارت داده که تو را امیر بخوانم؟

معاویه گفت: ای اعرابی، من فکر نمی‌کنم در میان یاران علی، کسی از تو عالم‌تر و خردمندتر باشد.

طَرِمَّاح گفت: وای بر تو ای شقی! برای این سخت از خدا آمرزش بخواه و یک سال به کفاره‌ی آن روزه بگیر. ای شقی! اگر اصحاب ادب و ارباب سخنی را که در کنار امیرالمؤمنین (ع) جمع شده‌اند می‌دید، هر آینه در دریای بی‌کران علومشان غرق می‌شدی. معاویه همین که کلمه شقی را شنید، در غضب شد و گفت: وای بر مادرت ای طَرِمَّاح!

طَرِمَّاح گفت: بلکه درود بر مادرم که مرا مؤمن زایید و از منافقی چون تو چشم پوشید.

معاویه گفت: ای اعرابی چه چیز به همراه داری؟

طَرِمَّاح گفت: نامه‌ی سر به مُهری دارم.

معاویه گفت: پس نامه را به من ده.

طَرِمَّاح گفت: ترس آن دارم که پای بر بساطِ تو گذارم و پایم نجس شود.

معاویه گفت: به وزیر من عمروعاص ده.

طَرِمَّاح گفت: لعنت خدا بر طاغیه‌ی زانیه‌ی نابغه و مادر او باد؛ که او چهار مرد [یعنی ابولهب، هشام، مغیره و ابوسفیان] را دید و عمروعاص را زائید. هیئات که پادشاه ظلم می‌کند و وزیر او خائن است. لعنت خدا مکرّر بر او باد.

پس معاویه گفت: نامه را به پسر یزید بده.

طَرِمَّاح گفت:

من نامه را نگشادم و به ابلیس ندادم چگونه به اولاد ابلیس بدهم؟.

معاویه گفت: پس به غلام من که بالای سرم ایستاده بده.

گفت: این مملوک را که از پول حلال نخریده‌ای و او را به ناحق به کار گرفته‌ای.

معاویه گفت: تو همه‌ی امیران مرا لعن کردی؛ پس نامه را به سَمْرَةُ بن جُنْدَب بده که او از اصحاب رسول الله (ص) است.

طَرِمَّاح گفت: خدا لعنت کند سمره بن جُنْدَب را که دروغگوی حدیث تراش است و لعنت خدا بر پسرِ نجسِ نجسِ او جابر کذاب و ابو هریره‌ی خائنِ فاسقِ غدارِ ملعونِ ابتر باشد.

معاویه گفت: و یحک! ای اعرابی پس به چه شکل، نامه را از تو بگیرم؟

طَرِمَّاح گفت: از جای خود بر می‌خیزی و نامه را از دست من می‌گیری و این باعث افتخار تو خواهد شد.

معاویه چون این مطلب را شنید، از جای برخاست و نامه را از دست طَرِمَّاح گرفت و نامه را باز کرد و خواند و زیر زانو نهاد و گفت:

«كَيْفَ خَلَفْتَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟»

[علی را در چه حالی وداع نمودی؟]

گفت او را در حالی وداع نمودم که وی مانند ماه شب چهارده بود و یارانش همچون ستارگان فروزان، پیرامونش را گرفته بودند؛ یارانی که هر گاه آنها را به کاری فرمان دهد، بر یکدیگر پیشی گیرند و چون از چیزی بر حذر دارد، همگی دوری کنند.

ای معاویه! امیرالمومنین (ع) مردی دلاور و سروری برومند است؛ با هر سپاهی که روبرو شود، آنرا درهم شکند و طومار زندگی آنها را درهم پیچد، و با هر دلیری که مواجه گردد، آن را به خاک هلاکت افکند و اگر دشمنی را بیند، طعمه شمشیر آبدار خویش سازد.

معاویه گفت: حسن و حسین فرزندان علی چگونه‌اند؟

طَرَمَاح گفت: آنها دو جوان پاکیزه و پاک سرشت، سالم و نیکو خصال و دو آقای پرهیزکار دانا و خردمند هستند که سعی در اصلاح امور دنیا و آخرت مسلمین دارند.

معاویه سر به زیر انداخت و لحظه‌ای به فکر فرو رفت؛

سپس گفت: چه فضائلی در علی می‌بینی که من نداشته باشم؟

طَرَمَاح گفت: علی (ع) صفات فراوانی دارد که تو فاقد آنهايي! علی (ع) دارای عصمت، طهارت، عدالت، انصاف، عبادت، پاکی مولد، ایمان و حیا است و البته تو واجد صفات دیگری هستی که آن حضرت فاقد آنهاست.

معاویه خوشحال شد که الآن از او تمجید می‌کند. گفت: ای اعرابی آنها کدام است؟

طَرَمَاح گفت: پدر تو ابوسفیان، فردی بت پرست بود و چندین مرتبه با رسول خدا (ص) وارد جنگ شد و چون مسلمان شد، منافق مُرد؛ ولی امیرالمومنین (ع) چنین پدری نداشت و تو مادری چون هند، بنت عُتبه، داری که او از جمله بغایا و فواحش صاحب عَلم بود و در ذی الحجار، روزی چهل مرد حبشی و سیّاح را به سوی خود می‌خواند و چون تعداد آن مردان به هزار نفر می‌رسید یک عَلم بر درِ خانه‌اش می‌زد؛ و بر درِ خانه‌ی مادرت دوازده عَلم زده شد؛ به نشانه‌ی اینکه دوازده هزار فاجر و

فاسق، با او گناه کردند و او کسی بود که جگر عموی پیامبر - حمزه سید الشهداء - را به دندان گرفت؛ ولی امیرالمومنین (ع) مادری پاکدامن داشت.

و دیگر اینکه تو تا پنج ماه قبل از رحلت رسول خدا (ص) مشرک بودی و پس از آن ایمانی کاذب و عاریه‌ای آوردی؛ و بعد از رحلت آن حضرت ادّعا کردی که کاتب وصیتم و الان ادّعی امارت بر مؤمنین می‌کنی.

مؤمنان خودشان امیر دارند و تو امیر فاسقانی.

دیگر فضیلت امیرالمومنین (ع) بر تو آن است که آن حضرت، فرزندی چون یزیدِ شوم و کریه و نحس و نجس و قبیح الوجه ندارد؛ و او یارانی چون این شیاطینی که بر گردِ تو جمع شده‌اند را ندارد. و این کفر و زندقه‌ای که تو داری، او ندارد.

از سخنان طرّمّاح، غلغله در اهل مجلس افتاد و همگان، از فصاحت و جرأت او تعجّب کردند. معاویه مدت زیادی ساکت شده و چهره‌اش سیاه گردید. سپس سر برداشته و گفت ای اعرابی! به درستی که تو مرد سخنوری هستی!

طرّمّاح گفت: ای معاویه! اگر به حضور امیرمؤمنان علی (ع) شرفیاب شوی، سخنورانِ بهتر از من، زیاد خواهی دید؛ مردانی می‌بینی که آثار سجود در پیشانی آنها نمایان است؛ در عین حال، همین که آتش جنگ شعله‌ور گردد، خود را در آتش می‌اندازند. آنان بسیار قویدل بوده و شب‌ها تا صبح نماز گزارده و روزها روزه می‌دارند؛ و هیچ‌گاه در راه خدا مورد ملامت قرار نمی‌گیرند.

ای معاویه اگر با آنها مواجه شوی، در گرداب هلاکت فرو روی و راه نجات نیابی!.

...

عمر و عاص گفت: ای معاویه! این اعرابی است؛ می‌توان با کیسه‌ای زر او را راضی کرد و خرید تا با تو به نحو دیگری سخن گوید.

معاویه گفت: ای اعرابی! اگر به تو جایزه و زر دهم چه می گویی؟.

طرمّاح گفت:

«أَرَى اسْتِنْقَاصَ رُوحِكَ، فَكَيْفَ لَا أَرَى اسْتِنْقَاصَ مَالِكَ؟»

[دوست دارم عمرت کوتاه شود، چگونه دوست نداشته باشم که از مالت کم شود؟].

پس معاویه امر کرد که به او، ده هزار درهم بدهند. سپس گفت: آیا دوست داری بیشتر عطا کنم؟

طَرِمَّاح گفت: زیاد کن که تو از مالِ پدرت نمی دهی.

معاویه دستور داد که به وی، بیست هزار درهم بدهند.

طَرِمَّاح گفت: این دو ده هزارتایی را طاق کن و زیادتر بده که خدا و تر است و و تر را دوست می دارد.

معاویه دستور داد، سی هزار درهم به او بدهند؛ اما هر چه طَرِمَّاح انتظار کشید و به اطراف نگاه کرد از درهم ها خبری نشد؛ از این رو گفت: ای پادشاه! با این مقامی که داری می خواهی مرا مسخره کنی؟

معاویه پرسید چطور؟ گفت: برای اینکه دستور دادی عطایی به من بدهند که نه تو آنرا می بینی و نه من! گوئی بادی بود که از فراز کوهی وزید!

به دستور معاویه عطای او را حاضر کردند و به وی تسلیم نمودند. عمروعاص گفت: ای اعرابی! جایزه امیرالمؤمنین را چگونه می بینی؟

طَرِمَّاح گفت: این مالِ مسلمانان است و مربوط به معاویه نیست و از خزینه الهی است که فاسقی از مردم گرفته و به مؤمنی می دهد. در این هنگام معاویه رو به اطرافیان خود کرد و گفت: این مرد دنیا را در نظر من تاریک ساخت. سپس کاتب طلبید و جواب امیرالمومنین (ع) را بدین گونه نوشت:

از بنده‌ی خدا پسر بنده‌ی خدا معاویه بن ابی سفیان به سوی علی بن ابیطالب. و اما بعد. به درستی که من رو کرده‌ام به تو با طایفه‌ای از لشگر شام که ابتدای آن لشگر، شام و انتهای آن، کوفه و ساحل دریا است. من به سوی تو لشگری می‌فرستم که تعداد آنها به اندازه‌ی ارزن‌های کوفه است.

طَرِمَّاح نظر به کاغذِ کاتب کرد و گفت: سبحان الله. نمی‌دانم کدام یک از دروغ‌های تو را باور کنم؟ ادّعای اینکه می‌گویی من امیرالمؤمنینم یا دروغی را که کاتب تو نوشته!

اگر این کاتب از پیش خود نوشته، پس خیانت به تو کرده و تو را ضعیف کرده است و اگر به گفته‌ی تو نوشته، پس هر دو خیانت کرده‌اید و دروغ گفته‌اید.

طَرِمَّاح گفت: ای معاویه! علی را به جنگ تهدید می‌کنی، و مرغابی را از آب می‌ترسانی؟ به خدا قسم، امیرالمؤمنین (ع) خروس بزرگی دارد که تمام این ارزن‌ها را به آسانی از روی زمین می‌چیند و در چینه‌دانِ خود انباشته می‌کند! [و منظور وی مالکِ اشتر بود].

سپس معاویه گفت: از پیش من برو به سلامت. طَرِمَّاح نامه را گرفت و کیسه زر‌ها را برداشت و از نزد او بیرون رفت و بر شترِ خود سوار شد و به سوی کوفه حرکت کرد.

معاویه به اصحاب خود گفت: اگر من همه دارائی و اموال دنیایی خودم را به یکی از شما می‌دادم نمی‌توانستید یک دهم از یک دهم آنچه را که این اعرابی از رسالت امامش انجام وظیفه کرد انجام دهید. به خدا قسم که دنیا بر من تنگ و تاریک شد.

عمرو عاص گفت: اگر تو را قرابتی با رسول خدا (ص) مثل قرابتِ علی بن ابیطالب (ع) با پیامبر (ص) بود و اگر حق با تو بود، ما هم به تو بیشتر از آنچه اعرابی انجام داد احترام می‌گذاشتیم.

معاویه گفت: خدا دهن تو را بشکند و پر از طعمی کند که سنگریزه داشته باشد. به خدا قسم، این

[1] سخنِ تو کوبنده‌تر از کلامِ اعرابی بود. به تحقیق که دنیا بر من تنگ و تاریک شد

[1] بحار الأنوار (ط - بیروت)، علامه مجلسی، ج 33، ص 289؛ الاختصاص، شیخ مفید، النص، ص 138؛ سیف الواعظین و الذاکرین: تاریخ تفصیلی جنگهای جمل، صفین و نهروان، علامه محمد حسن بن محمد ابراهیم الیزدی، ترجمه احمدی مهدی، نشر قم، ص 137

چرا سرش شکست؟

(عبدالله بن یحیی) که از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود به خدمت امام آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم، فرمود: در این حال بهره مند و سعادتمند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود (نمونه)

زهد علی (ع)

صالح می گوید: جد م نقل کرد و گفت: هنگام عبور، حضرت علی علیه السلام را دیدم، بار خرما به دوش گرفته بود و منزل می برد، جلو رفتم و سلام کردم، جواب سلام مرا داد، عرض کردم: بار خرما را به من بده، من به مقصد برسانم. (با توجه به اینکه زمان خلافت آن حضرت بود) در پاسخ فرمود

ابوالعیال احق بحمله

.سرپرست خانواده و فرزندان، سزاوارتر به حمل آن است

سپس به من (اصطلاح تعارف کرد) فرمود: از این خرماها بخور

عرض کردم: خیلی ممنون، میل ندارم

آن حضرت به منزل خود رفت، و روز جمعه بود، منتظر بودیم برای امامت نماز جمعه (به مسجد) بیاید

هنگامی که آن حضرت به مسجد آمد، دیدم همان روپوشی که خرما را در میان آن ریخته بود و به منزل می برد، مانند عبا، آن را به تن کرده با همان لباس ساده که مقداری پوست خرما به آن چسبیده بود و دیده می شد، نماز جمعه را خواند.^{۸۳}

علی علیه السلام می گوید: در جنگ بدر چند بار به چادر پیامبر آمدم و هر بار دیدم که در سجده است و می فرماید: «یا حیّ و یا قیّوم»! تا اینکه خداوند سبحان پیروزی را نصیب مسلمین کرد (تفسیر روح البیان 1/400)

علی (علیه السلام) دارای بزرگواری و شرافت نفس

ژنرال سرپرسی سایکس - از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی - می گوید: «او [علی بن ابیطالب (علیه السلام)] از میان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور، و به غایت مراقب حال زیردستان خود بود. القائنات فرستاده ها و نماینده ها در او تأثیری نداشت. به هدیه های آنان ترتیب اثر نمی داد، با حریف مکار و غدار خود معاویه ابداً طرف نسبت نبود که برای رسیدن به مقصودی که داشت سخت ترین جنایات را مرتکب شده و رذل ترین وسایل را برای پیشرفت خودش بر می انگیخت. دقت و مراقبت های خیلی سخت او [علی (علیه السلام)] در امانت و دیانت باعث شده بود که اعراب حریص که تمام امپراطوری را غارت کرده بودند از وی ناراضی باشند. لیکن صداقت، صحت عمل، دوستی کامل، ریاضت، عبادت از روی صدق، خلوص یا تجرد، وارستگی، آداب و خصایل محموده ی قابل توجهی که در او وجود داشت حقیقتاً صورت قابل ستایشی به وی داده بود. این که

اهالی ایران در او مقام ولایت قایل شده و او را به اصطلاح سرپرست حقیقی و مربی الهی می دانند واقعاً این قاعده قابل تحسین و شایان بسی تمجید است . اگر چه مقام و مرتبه ی او خیلی بالاتر از این (2) . » ها است

تنها راه چاره ، دوست داشتن علی (علیه السلام)

جانین - شاعر آلمانی - گوید : « علی (علیه السلام) را جز آن که دوست بداریم و شیفته او باشیم چاره ای نداریم ؛ زیرا جوان شریف و بزرگواری بود ، وجدان پاکی داشت که از مهربانی و نیکی لبریز بود ، و قلبش مملو از یاری و فداکاری بود ، و از شیر شرزه شجاع تر بود ، ولی شجاعتی ممزوج (3) . » با رقت ، لطف ، دلسوزی ، مهر و عاطفه

برترین افراد عرب

پروفسور استانیلاس - گوریارد - فرانسوی - گوید : « معاویه از بسیاری جهات برخلاف قواعد اسلام رفتار کرده است ، چنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پس از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بزرگ ترین ، شجاع ترین ، پرهیزگارترین ، فاضل ترین ، و خطیب ترین افراد عرب به (4) . » شمار می رفت ، در افتاد

تخطی نکردن علی علیه السلام از راه راست

جرجی زیدان - نویسنده و دانشمند مسیحی عرب - گوید : « معاویه و دوستانش برای پیشرفت مقاصد فردی خود از هیچ جنایتی دریغ نداشتند ، اما علی (علیه السلام) و همراهان او ، هیچ گاه از راه راست (5) . » ... ، و دفاع از حق و شرافت ، تخطی و تجاوز نمی کردند

بالاتر از مسیح (علیه السلام)

جرجی زیدان : « اگر بگویم مسیح از علی (علیه السلام) بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد ، و اگر (5) . » بگویم علی (علیه السلام) از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد

پهلوانی در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب

بارون کاردایفو - دانشمند فرانسوی - گوید: « علی (علیه السلام) مولود حوادث نبود ، بلکه حوادث را او به وجود آورده بود ؛ اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله ی خود اوست ؛ پهلوانی بود در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب ، و شہسواری بود کہ هنگام رزم آزمایی ، زاهد از دنیا گذشتہ بود . بہ مال و منصب دنیا اعتنایی نداشت ، و در حقیقت جان خود را فدا نمود . روحی بسیار عمیق داشت کہ (6) . » ریشہ ی آن ناپیدا بود و در ہر جا خوف الہی او را فرا گرفتہ بود

پای بند دین در حد شور و عشق

ایلیا پاولویچ - پطروشفسکی مورخ و خاور شناس روسی - گوید: « علی (علیه السلام) ، پرورده ی محمد (صلی اللہ علیہ و آلہ) عمیقاً بہ وی در امر اسلام وفادار بود . علی (علیه السلام) تا سر حد شور و عشق پای بند دین ، صادق و راستگو بود . در امور اخلاقی بسیار خردہ گیر بود . ہم سلحشور (7) . » ... بود و ہم شاعر ، و ہمہ ی صفات لازمہ ی اولیاء اللہ در وجودش جمع بود

شجاع بی ہمتا و قہرمان یکہ تاز

بارون کارادوو - مورخ و محقق فرانسوی - گوید: « علی (علیه السلام) آن شجاع ہبی ہمتا و قہرمان یکہ تازی بود کہ پهلوی بہ پهلوی پیامبر می جنگید . و بہ اعمال برگزیدہ و معجزہ آسایی قیام نمود ؛ در معرکہ ی بدر ، بیست سالہ بود کہ با یک ضرب دست ، یکہ سوار قریش را دو نیم کرد ؛ در احد شمشیر پیامبر (ذوالفقار) را بہ دست گرفت و بر سرہا ، خود (کلاہخود) می شکافت و بر تن ہا جوشن می درید ، و در یورش بر قلعہ ہای یہود خیبر ، با یک دست دروازہ سنگین آہنین را از جای کند ، و آن را بالای سر خود سپر ساخت . و اما پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ) ، او را بسیار دوست می داشت و بہ او بسی وثوق داشت . روزی بہ سوی علی (علیه السلام) اشارہ کرد و گفت: « من کنت (8) . » مولاہ فعلی مولاہ

بسیار زیرک و سریع الادراک

جرج جرداق - نویسنده ی مسیحی عرب - می گوید : « علی بن ابی طالب (علیه السلام) - در منبر ، با آرامش خاطر و اعتماد کامل به خویشتن و سخن عادلانه ی خود ، می ایستاد و سخن می گفت : او بسیار زیرک و سریع الادراک بود . و راز دل مردم ، هوس ها و خواست های درونی آنان را به خوبی می دانست . دلی داشت مالا مال از مهر ، آزادی ، انسانیت و فضیلت ، ... علی بن ابی طالب (علیه السلام) . (9) » با راستی و راست گویی در زندگی شناخته شد و امتیاز یافت واقعاً سزاوار است که در جهان امروز ، آتش افروزان جنگ ، عوامل و مسببان بدبختی های ملت « ها و افراد ، به سخنان و کمک قهرمان اندیشه ی عربی ، بزرگ مرد وجدان انسانی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گوش فرا دهند و آن ها را حفظ کنند و در مقابل گوینده ی بزرگ آن سخنان ، سر (10) « . تعظیم فرود آوردند

علی (علیه السلام) شهید عظمت خود

جرج جرداق در جای دگر کتابش می نویسد : « در نظر من ، فرزند ابوطالب (علیه السلام) نخستین مرد عرب بود که با روح کلی ، یار و همنشین بود ؛ علی (علیه السلام) شهید عظمت خود شد ؛ او در حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت ، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت . تازیان (عرب ها) قدر و مقام راستین وی را نشناختند تا آن که از همسایگان پارسی آنان مردمانی برخاستند (11) . « که گوهر و سنگریزه را به خوبی از یکدیگر باز شناختند

بیدار کننده بردگان

جرج جرداق مسیحی در بحث « بردگی » نظر علی (علیه السلام) و عمر بن خطاب را مقایسه نموده ، می گوید :

عمر گفت : مردم را چرا به بندگی گرفتید ؟ و در حال که مادرانشان آنان را آزاده زاده اند . این « گفتار متوجه اربابان است و جز نصیحتی بیش نیست . ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) بردگان را : بیدار می کرد و می فرمود

(12) . « بنده ی دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است » بلندی اندیشه را بنگر «

علی (علیه السلام) کشته عدالت

جرج جرداق کلام رسایی درباره عدالت امام علی (علیه السلام) دارد : « قتل فی محرابه لعدالته » علی (13) . » (علیه السلام) به خاطر عدالت خویش در محراب نمازش کشته شد

متلاطم نشدن دریای وجود علی (علیه السلام)

جرج جرداق : « آب های عالم ؛ آب حوض ، آب استخر ، آب دریاچه و آب اقیانوس قابلیت تلاطم را دارد ، ولی چیزی که متلاطم نشد ، دریای وجود علی (علیه السلام) بود که هیچ کس و هیچ (14) . » چیزی نتوانست آن را متلاطم کند

قطب عالم اسلام

جرج جرداق : « علی بن ابی طالب ، در خرد ، یگانه بود ، او قطب اسلام و سرچشمه ی معارف و علوم عرب بود ، هیچ دانشی در عرب وجود ندارد ، مگر آن که اساسش را علی علیه السلام پایه (15) . » گذاری کرده ، یا در وضع آن ، سهم و شریک بوده است

سلطنت بردل ها

جرج جرداق : « ای دنیا چه می شود اگر تمام نیروهای خود را فشرده سازی ، و در هر زمان مردی چون علی را ، با خرد و قلب و زبان و ذوالفقارش بیاوری . اگر چه علی (علیه السلام) چون امویان بر مردم حکومت نکرد و رسالتش برای چنان حکومتی نبود ، اما حکومت بر دل های مردم پاک سیرت را از دست نداد . ویژگی هایی که او به عنوان یک انسان نمونه و والا داشت ، این شایستگی را به وی (16) . » داد که بر دل ها سلطنت کند

شهید بزرگوار

جرج جرداق - ادیب و نویسنده مشهور لبنانی - گوید: «علاقه علی (علیه السلام) نسبت به مردم، و محبت و دوستی مردم نسبت به علی (علیه السلام)، گواه آن است که بزرگوار حقیقی، کسی است». «که دوستدار نیکی باشد و در راه آن شهید شود، علی (علیه السلام) همان شهید بزرگوار است» (17)

کوه استوار

جرج جرداق: «آری علی (علیه السلام) در گذرگاه تاریخ به عنوان امام حق و نیکی، همانند کوهی استوار قرار گرفته، به گونه ای که حوادث کوبنده و بادهای سخت، آن را متزلزل نمی کند. آنان که با علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشمنی می کردند هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه ساختند و سرانجام سربه زیر خاک فرو بردند و خاموش شدند و از آن ها نام و نشانی، جز لعن و نفرین اسنان های آگاه باقی نماند»

وجدان پاک انسان ها، آن ها را از بین رفته و ذلیل می شمارد، اگر گناه و زشتی و تبه کاری، در (18). «پیشگاه وجدان انسان، ارزش داشته باشد آن ها هم ارزشی دارند»

علی (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها

جرج جرداق: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) شعله های فروزان در دل ها، و حرارتی نیروبخش در جان ها، و منطقی شفافبخش در عقل ها است. او مستند شناخته و معتقد است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) اسلام وصیت کرده، و حتی از صحابه، قلم و دوات خواسته که حضرت علی (علیه السلام) را به جانشینی خود کتباً منصوب کند. ولتر از اجرا نشدن این وضعیت متأسف است و می گوید: آخرین اراده ی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) اجرا نشد»، زیرا او علی (علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کرده بود، و حال آن که پس از مرگش، عده ای ابوبکر را برگزیدند» (19)

یگانه نسخه ی عالم

شبلی شمل - از پیشتازان مکتب مادیگری - می گوید : « امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب ، نه در گذشته و نه در امروز صورتی مطابق این (20) . » نسخه ندیده است

همانند پیامبران (علیه السلام)

جبران خلیل جبران - یکی از بزرگترین نویسندگان و متفکران مسیحی عرب - می گوید : « من معتقدم که فرزند ابوطالب نخستین عرب بود که با روح کلی ، رابطه برقرار کرد . او نخستین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه ی روح کلی را در گوش مردمی طنین انداز نمود که پیش از او نشیده بودند ... او از این دنیا رخت بر بست در حالی که رسالت خود را به جهانیان نرسانیده بود . او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند ، و به مردمی وارد می شدند که شایسته ی آن پیامبران نبودند ، و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان (21) . » نبود . خدا را در این کار حکمتی است که خود داناتر است

شهید عدالت

کارلایل - فیلسوف بزرگ انگلیسی - می گوید : « ما را نمی رسد جز آن که علی (علیه السلام) را دوست بداریم و به او عشق بورزیم ، چه او جوان مردی است بس عالی قدر و بزرگ نفس ، از سرچشمه ی وجدانش خیر و نیکی می جوشید ، از دلش شعله های شور و حماسه زبانه می زد ، شجاع تر از شیر ژیان بود ولی شجاعتی ممزوج با لطف و رحمت و عواطف رقیق و رافت ... در کوفه کشته شد ، شدت عدلش موجب این جنایت گردید ، چنانکه هر کس را ماند خود عادل می دید ، پیش از مرگش درباره ی قاتل خود گفت : و اگر زنده ماندم خودم نمی دانم [با ضارب چه کار کنم] و اگر در گزشتم کار به دست شما است ، اگر خواستید قصاص نمایید در برابر یک ضربت تنها زنید ، اگر (22) . در گذرید به تقوا نزدیک تر است

علی (علیه السلام) مظهر حق

میخائیل نعمیه - نویسنده صاحب نظر و متفکر مسیحی عرب - می گوید : « قدرت نمایی و قهرمانی امام علی (علیه السلام) تنها در حدود میدان های جنگ نبود ، قهرمانی بود در صفای بصیرت ، و طهارت وجدان ، و سحر بیان ، و حرارت ایمان ، و عمق روح انسانیت ، و بلندی همت ، و نرمی طبیعت ، و یاری محروم و رهایی مظلوم از چنگال متجاوز و ظالم ، و فروتنی برای حق به هر صورت و مظهري که حق برایش تجلی نماید ، این نیروی قهرمانی همیشه محرک و انگیزنده است گر چه ... روزگاراها از آن بگذرد

دانشمندان غربی پای منبر علی (علیه السلام)

نویسیان - دانشمند مسیحی - می گوید : « اگر امام علی (علیه السلام) این خطیب با عظمت و این گوینده ی زبر دست ، امروز در همین عصر ، بر منبر کوفه می نشست ، شما می دیدید که مسجد کوفه با آن همه وسعت ، از مردم مغرب زمین و دانشمندان جهان برای استفاده از دریای خروشان علم (23) . » علی (علیه السلام) موج می زد

شیر خدا

واشنگتن ارونیک - محقق و نویسنده آمریکایی - می گوید : « علی (علیه السلام) از برجسته ترین خانواده های نژاد عرب ، یعنی قریش بود . او دارای سه خصلت بزرگ : شجاعت ، فصاحت ، و سخاوت بود . روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود ، لقبی که پیغمبر (24) . » صلی الله علیه و آله) به او عطا فرمود

ستاره درخشان علم و ادب

دکتر بولس سلامه - ادیب و حقوق دان بزرگ مسیحی - می گوید : « علی (علیه السلام) به مقامی رسیده است که یک دانشمند ، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند ، و یک نویسنده برجسته ، از شیوه نگارش او پیروی می کند ، و یک فقیه ، همیشه بر تحقیقات و ابتکارات او تکیه دارد . علی (علیه السلام) در قضاوت های خود استثنایی قایل نمی شد ، و به طور مساوی آنچه را که

شایسته بود حکم می کرد ، و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی گذاشت . علی (علیه السلام) همواره از (25) . « وضع رقت بار یتیمان و فقیران بسیار متأثر و غمگین می شد

دانشمند بی نظیر اسلام

رودلف زیگر - محقق و نویسنده آلمانی - می گوید : « در صدر اسلام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) ، یکی از دانشمندان بی نظیر اسلام بود . علی (علیه السلام) در کشورهای دیگر به خصوص در ایران به خوبی شناخته می شد در حالی که مردی جوان به شمار می آمد ، و کمتر اتفاق می افتاد که (26) . « یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خویش معروفیت و احترام پیدا کند

نمونه کامل تقوی

ویل دورانت - خاورشناس مشهور انگلیسی - می گوید : « علی (علیه السلام) در جوانی ، نمونه کامل تواضع ، تقوا ، نشاط و اخلاص ، در راه دین است . خوش منظر و نیکو خصال ، و پر اندیشه و درست (27) . « پیمان بود

دروازه ی شهر علم

لامنس - خاورشناس معروف بلژیکی - می گوید : « برای علی (علیه السلام) این بس است که تمام اخبار و معارف اسلامی ، از او سرچشمه می گیرد ، او حافظه و نیروی شگفت انگیزی داشته است . همه علما و دانشمندان ، اخبار و احادیث خود را برای وثوق و اعتبار به او می رسانند . علمای اسلام از مخالف و موافق ، از دوست و دشمن ، مفتخرند که گفتار خود را به علی (علیه السلام) مستند کنند ؛ چه گفتار او حجیت قطعی داشت و او دروازه ی شهر علم بود ، و با روح کلی پیوستگی کامل داشت (28) . «

دریا فضایل

رینولدالین نیکلسون - محقق و خاورشناس معروف انگلیسی - می گوید : « علی (علیه السلام) برجستگی ها و فضایل بسیار داشت . او هوشیار ، دور اندیش ، شجاع ، صاحب رای ، حلیم ، وفادار و (29) . » شریف بود

علی (علیه السلام) مرد عقیده و احتجاج

ابوالفرج اهرن مشهور به ابن العبری - مورخ و دانشمند مسیحی - می گوید : « علی (علیه السلام) بود که در عصر خلفا ، خلأ ناشی از فقدان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را جبران نمود . او مبارزات عقیدتی را ، پس از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر عهده داشت . احتجاجات و مناظرات آن . حضرت ، در تاریخ گواه این مدعی است

وجود مقدس حضرتش ، در کنار خلفا ، خلأیی را که از فقدان مقام والای نبوی حاصل شده بود ، پر می کرد و کتاب های شیعه و سنی ، سرشار است از این گونه مسایل ، و نمونه بارزش سخن عمر : « (30) . » لولا علی لهلك عمر است ؛ که حداقل هفتاد بار آن ، در تاریخ ضبط گردیده است

: پی نوشت

1. اسد عزیزاده ، اکبر ، امام علی علیه السلام از نگاه اندیشمندان غیر شیعه ، ص 100 - 101 .
2. همان ، ص 101 - 102 .
3. سراج ، محمد ابراهیم ، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب ، ص 324 .
4. همان .
5. همان ، ص 325 .
6. کریم خانی ، صمدانی ، علی علیه السلام فرانسوی ادیان ، ص 16 .
7. سراج ، محمد ابراهیم ، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب ، ص 325 .
8. همان ، ص 331 .
9. همان ، ص 333 .
10. جرج جرداق ، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه ی هادی خسرو شاهی ، ج 4 .

- . ، ص 468
- . همان ، ص 467 11.
- . جرج جرداق ، الأمام على عليه السلام صوت العدالة الأنسانيه ، ج 5 ، ص 1222 12.
- . جرج جرداق ، امام على عليه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه ی هادی خسرو شاهي ، ج 1 13.
- . ، ص 227
- . مظاهري ، حسين ، چهارده معصوم ، ص 49 14.
- . همان ، ص 52 15.
- . جرج جرداق ، الأمام على عليه السلام صوت العدالة الأنسانيه ، ج 1 ، ص 103 16.
- . رهبر ، محمد تقی ، على عليه السلام ابر مرد مظلوم ، ص 292 17.
- . جرج جرداق ، امام على عليه السلام صدای عدالت انسانی ، ترجمه هادی خسرو شاهي ، ج 6 ، 18.
- . ص 716
- . همان ، ص 716 – 717 19.
- . جمعی از دبیران ، داستان غدیر ، ص 293 20.
- . جعفری ، محمد تقی ، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ، ج 1 ، ص 171 21.
- . عبدالفتاح عبد المقصود ، الأمام على بن ابی طالب عليه السلام ، ج 1 ، مقدمه ، ترجمه ی سيد 22.
- . محمد مهدي جعفری ، ص سیزده
- . همان ، ص پانزده 23.
- . رضایی ، عبدالرحمن ، در آستانه آفتاب ، ص 39 24.
- . کریم خانی ، صمدانی ، على عليه السلام فراسوی ادیان ، ص 15 25.
- . همان ، ص 20 26.
- . همان ، ص 23 27.
- . همان ، ص 24 28.
- . همان ، ص 25 29.

. همان ، ص 30.27

همان ، ص 31. 33

امیرالمومنین(ع) و کربلا

کتاب وقعۀ صفین - به نقل از حسن بن کثیر و او نیز از پدرش - می نویسد: علی(علیه السلام) چون به

. کربلا رسید توقّف کرد

به وی گفته شد: ای امیر مؤمنان! این جا کربلاست

. «!علی (علیه السلام) فرمود: «جای کرب و بلاء (اندوه و آسیب)

سپس با دست خویش به مکانی اشاره کرد و فرمود: «این جا باراندازشان است و استراحتگاه شترانشان
است».

(1) «آن گاه با دستش به جای دیگر اشاره کرد و فرمود: «این جا خون هاشان ریخته می شود

همچنین در کتاب فتوح آمده است: علی (علیه السلام) - هنگامی که به سمت صفین حرکت کرد -

چون به دیر کعب رسید، فرود آمد و باقی مانده روز و نیز شب را در آن مکان گذراند. صبحگاهان
حرکت نمود، تا اینکه به کربلا رسید، سپس به کرانه فرات نظر افکند. آنگاه به ابن عباس فرمود: «ابن
عبّاس! آیا این مکان را می شناسی؟

او گفت: نه، ای امیر مؤمنان! آن را نمی شناسم

علی (علیه السلام) فرمود: «بدان که اگر تو نیز همچون من این سرزمین را می شناختی، از آن در نمی

گذشتی، مگر آن که همانند من گریه کنی

سپس علی (علیه السلام) سخت گریست، چندان که ریشش از اشک هایش خیس شد و اشک بر سینه

«!اش جاری گشت. پس گفت: «آه! مرا با خاندان ابو سفیان چه کار؟

سپس به حسین (علیه السلام) روی کرد و گفت: «شکیبا باش ای ابو عبد الله! پدرت از آنان همان دیده

«که تو پس از من خواهی دید

آن گاه علی (علیه السلام) در زمین کربلا به گذار (جستجو) پرداخت، گویی چیزی را می جوید. سپس

از مرکب فرود آمد و آب خواست، و وضو - گرفت - و سپس برخاست و آن قدر که می خواست،

...نماز خواند

آن گاه، قدری به خواب رفت، ناگاه هراسناک برخاست و فرمود: «ابن عبّاس! آیا برای تو بگویم که

«اکنون در خواب چه دیدم؟

!او گفت: آری، امیر مؤمنان

علی (علیه السلام) فرمود: «مردانی دیدم سپید روی؛ در دست هاشان بیرق هایی سپید بود و شمشیر هایشان را به کمر بسته بودند. سپس گرداگرد این زمین، خطی کشیدند. آن گاه، این درختان خرما را دیدم که شاخه های خود را به زمین زده اند. و نیز نهری دیدم که در آن، خون تازه روان بود و فرزندم حسین (علیه السلام) را دیدم که در آن خون، غرقه بود و یاری می خواست؛ اما کسی به یاری اش نمی آمد. سپس دیدم که آن مردان سپید چهره از آسمان فرود آمدند و ندا در دادند: ای خاندان پیامبر! صبور باشید، صبور! شما به دست پلیدترین مردم کشته می شوید. و تو ای ابو عبد الله! بهشت، مشتاقِ توسست آن گاه، آن مردان سپید روی به سویم آمدند. سپس مرا تسلیت دادند و گفتند: مژده باد تو را ای ابوالحسن! هر آینه، فردا که مردم نزد پروردگار جهان حاضر شوند، خداوند، چشم تو را به فرزندت حسین (علیه السلام) روشن می گرداند. و این بود آن خوابی که دیدم. به آن که جان علی در دست اوست، سوگند... این، سرزمین کربلاست که فرزندم حسین (علیه السلام) و پیروانش، و دسته ای از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها)، دختِ محمد (صلی الله علیه و آله) در آن دفن می شوند. همانا این مکان نزد آسمانیان مشهور است و آن را به نام سرزمین کرب و بلا (اندوه و آسیب) یاد می کنند. (3). (هر آینه از این زمین، گروهی برانگیخته خواهند شد که بی محاسبه، داخل بهشت می شوند)» (2) در کتاب کامل الزیارات - به نقل از ابو عبد الله جدلی - آمده است که گفته: بر امیر مؤمنان (ع)، وارد شدم و حسین (علیه السلام) در کنارش بود. با دست بر شانه حسین (علیه السلام) زد و فرمود: «این، «کشته خواهد شد و هیچ کس کمکش نخواهد کرد».

گفتم: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، روزگار بدی خواهد بود.

(4) «امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «این اتفاق، خواهد افتاد

همچنین در کتاب إرشاد - به نقل از اسماعیل بن زیاد - آمده است: روزی، علی (علیه السلام) به براء بن عازب فرمود: «ای براء! پسر من حسین، کشته خواهد شد و تو زنده خواهی بود و کمکش نخواهی کرد».

هنگامی که حسین بن علی (علیهما السلام) شهید شد، براء بن عازب می گفت: «به خدا سوگند، علی

بن ابی طالب (علیه السلام)، راست گفت. حسین (ع)، کشته شد و من کمکش نکردم» و همواره از (5) یاری نکردن حسین (علیه السلام) اظهار تأسف و پشیمانی می کرد

و نیز در همان کتاب - به نقل از جُویریّه بن مُسهرِ عبدی - آمده است: هنگامی که با امیر مؤمنان (علیه السلام)، به صِفین می رفتیم، به بیابان های کربلا رسیدیم. دور از سپاه ایستاد و آن گاه به راست و چپ، نگاه کرد و اشک ریخت و سپس فرمود: «به خدا سو گند، این جا توقّفگاه قافله آنان و جای «مرگشان است

گفتند: ای امیر مؤمنان! این جا کجاست؟

فرمود: «این جا کربلاست و در آن، گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می (6) گردند». آن گاه به راه خود، ادامه داد

در کتاب معجم الکبیر - به نقل از ابو حبره - آمده است: با علی (علیه السلام) همراه شدم تا به کوفه رسیدیم. در کوفه به منبر رفت و خدا را سپاس و ستایش گفت و آن گاه فرمود: «هنگامی که نوادگان «پیامبران در میان شما گرفتار شوند، چه خواهید کرد؟

گفتند: در راه آنان، آزمایش نیکویی خواهیم داد

علی (علیه السلام) فرمود: «سو گند به آن که جانم در دست اوست، در میان شما منزل خواهند کرد و «شما به سوی آنان به راه خواهید افتاد و آنان را خواهید گُشت

:آن گاه، شروع به خواندن این شعر کرد

هُم أوردوهُم بِالْغُرُورِ وَعَرَدُوا (7) *** أَحَبُّوا نَجَاةً لَا نَجَاةَ وَلَا غُدْرَ؛»

خود، آنان را با نیرنگ، وارد خواهند کرد و سپس از آنان رو خواهند گرداند)

(نجات یافتنی را دوست خواهند داشت که نه رستگاری و نه دلیلی بر آن است). (8)

احمد بن حنبل در کتاب مسندش - به نقل از عبد الله بن نُجَیّ، از پدرش - می نویسد: با علی (علیه السلام) می رفتیم و من مسئول ظرف آب وضوی او بودم. هنگامی که به سوی صِفین می رفتیم، تا به «نینوا رسیدیم، علی (علیه السلام) فرمود: «ابو عبد الله! صبر کن. در کنار فرات، صبر کن

گفتم: چه شده است؟

علی (علیه السلام) فرمود: «روزی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدم، در حالی که چشمانش گریان بود. گفتم: ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را خشمناک کرده است؟ چرا دیدگانت گریان است؟ فرمود: «هم اکنون، جبرئیل از پیش من رفت و به من گفت که حسین (علیه السلام) در کنار فرات، کشته خواهد شد. سپس فرمود: می خواهی خاک آن جا را - به تو بدهم - بو کنی؟ گفتم: آری.

(9) «آنگاه یک مشت خاک به من داد. و من نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم

همچنین در کتاب مقتل الحسین، خوارزمی - به نقل از حاکم جُشَمی - آمده است: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) هنگامی که به صِفّین می رفت، در کربلا فرود آمد و به ابن عبّاس فرمود: «می دانی این مکان کجاست؟

ابن عبّاس گفت: نه.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «اگر این مکان را می شناختی، همچون من می گریستی» و آن گاه، گریه شدیدی کرد و افزود: «من با آل ابو سفیان، چه کار دارم؟

آن گاه امیر مؤمنان (ع) به حسین (علیه السلام) رو کرد و فرمود: «شکیبا باش، پسر عزیزم! پدرت هم از (10) «آنان، همانند آنچه تو پس از او خواهی دید، می بیند

أَسَدُ الْغَابَةِ - به نقل از غرفه آزادی - می نویسد: نسبت به منزلت علی (علیه السلام) تردیدی در دلم راه یافته بود. روزی با او به ساحل فرات رفتم. راه کج کرد و ایستاد و ما هم اطرافش ایستادیم. با اشاره دست فرمود: «این جا مکان شترانشان، جایگاه فرود قافله شان و محلّ ریختن خونشان است. پدرم». «!فدای آن که جز خدا، یآوری در زمین و در آسمان ندارد

هنگامی که حسین (علیه السلام) کشته شد، به ساحل فرات آمدم و به جایی که حسین (علیه السلام) را در آن جا کشته بودند، رفتم. درست همان گونه بود که علی (علیه السلام) گفته بود و هیچ اشتباهی نکرده بود. از تردیدی که در من بود، از خدا طلب آمرزش کردم و فهمیدم که علی (علیه السلام) به

(11) کاری دست نمی زند، مگر بر پایه عهدی که با وی شده است.

ابن سعد در کتاب طبقات الکبری - به نقل از ابو عبید ضبّی - می نویسد: بر ابو هرّثم ضبّی که از ...سپاهیان علی (علیه السلام) در صِفّین بود، وارد شدم؛ او روی سگویی نشسته بود برای ما نقل کرد: در بازگشت از صِفّین، در کربلا پیاده شدیم و علی (علیه السلام)، نماز صبح را با ما به جماعت در بین درختان و بوته های اسفند به جای آورد... آن گاه گفت: «آه، آه! در این بیابان، (12)» گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند.

تاریخ دمشق - به نقل از هرّثم بن سلمی - می نویسد: در یکی از جنگ های علی (علیه السلام) همراه او می رفتیم تا به کربلا رسیدیم. او در کنار درختی پیاده شد و نماز خواند و مشتی خاک از زمین برداشت و بویید و فرمود: «وای بر تو، ای خاک! بر روی تو گروهی کشته خواهند شد که بدون وقعه صِفّین، ص 142؛ بحار . (1) **پی نوشت (14)**. (محاسبه وارد بهشت می گردند)» (13) الأنوار، ج 32، ص 420 و ج 41، ص 339، ح 58؛ شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 171؛ الإرشاد، ج 1، ص 332؛ خصائص الأئمة (علیهم السلام)، ص 47.

فتوح، ج 2، ص 551؛ أمالی صدوق، ص 597، ح 5؛ وقعه صِفّین، ص 140 . (2)

محمد محمدی ری شهری، دانش نامه امیرالمومنین، ج 5، ص 519-523 . (3)

کامل الزیارات، ص 149، ح 176؛ رجال الکشی، ج 1، ص 307، الرقم 147 . (4)

إرشاد، ج 1، ص 331؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 270 . (5)

إرشاد، ج 1، ص 332؛ خصائص الأئمة (علیهم السلام)، ص 47؛ قرب الإسناد، ص 26 . (6)

ح 87؛ وقعه صِفّین: ص 142 و کامل الزیارات، ص 453، ح 685؛ ذخائر العقبی، ص 174.

عردوا: أی فروا وأعرضوا (النهاية، ج 3، ص 204) . (7)

المعجم الكبير، ج 3، ص 110، ح 2823؛ مناقب بن شهر آشوب، ج 2، ص 270 . (8)

مسند ابن حنبل، ج 1، ص 184، ح 648؛ مسند أبی یعلی، ج 1، ص 206، ح 358 . (9)

تهذیب التهذیب، ج 1، ص 589، الرقم 1577؛ طبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة)، ج

- 1، ص 429، الرقم 417 عن عامر الشعبي؛ تاريخ دمشق، ج 14، ص 187، ح 3517؛ المعجم الكبير، ج 3، ص 105، ح ؛ ملاحم والفتن، ص 237، ح 344 و ص 333، ح 484 .
- مقتل الحسين، خوارزمي، ج 1، ص 162 . (10)
- أسد الغابة، ج 4، ص 322، الرقم 4173؛ تاريخ دمشق، ج 14، ص 198 . (11)
- طبقات الكبرى، ج 1، ص 432، الرقم 420؛ تاريخ دمشق، ج 14، ص 198؛ شرح . (12)
- الأخبار، ج 3، ص 136، ح 1077؛ مناقب كوفى، ج 2، ص 26، ح 514؛ تهذيب التهذيب، ج 1، ص 590، الرقم 1577؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج 1، ص 165 .
- تاريخ دمشق، ج 14، ص 222؛ ملاحم والفتن، ص 335، ح 488 . (13)
- گرد آوری از: دانش نامه امیرالمؤمنین، محمد محمدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر . (14)
- دار الحديث، قم، 1386هـ ش، چاپ اول، ج 12، ص 55-65 .

«پاسخ حیرت انگیز امام علی (ع) به سوال مشهور «علم بهتر است یا ثروت؟»

پاسخ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سؤال علم بهتر است یا ثروت؟

جمعیت زیادی دور حضرت علی (علیه السلام) حلقه زده بودند. مردی وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید

یا علی! سؤالی دارم. علم بهتر است یا ثروت؟

علی (ع) در پاسخ گفت: علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون و فرعون و هامان

در همین هنگام مرد دیگری. مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد و وارد مسجد شد و همان طور که ایستاده بود بلافاصله پرسید

اباالحسن! سؤالی دارم، می توانم بپرسم؟ امام در پاسخ آن مرد گفت: بپرس! مرد که آخر جمعیت ایستاده بود پرسید: علم بهتر است یا ثروت؟

علی فرمود: علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می کند، ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.

در همین .نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان جا که ایستاده بود نشست: حال سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد، و امام در پاسخش فرمود

علی فرمود: علم بهتر است؛ برای شخص عالم دوستان بسیاری است، ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار.

او در حالی که .هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد یا علی! علم بهتر :کنار دوستانش می نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید

است یا ثروت؟

حضرت علی در پاسخ به آن مرد فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می شود.

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد

حضرت علی در پاسخ به او فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند، ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند. با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند، یکی از میان جمعیت گفت: حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت! کسانی که صدایش را شنیده بودند، پوزخندی زدند. مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد امام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد. مرد ساکت شد

همه‌ای در میان مردم افتاد؛ چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را می‌پرسند؟ نگاه متعجب مردم گاهی به حضرت علی و گاهی به تازه‌واردها دوخته می‌شد. در وارد مسجد همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از تمام شدن سخنان حضرت یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ شده بود و در میان جمعیت نشسته بود. پرسید امام فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که امام در پاسخش فرمود: علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، سکوت، مجلس را. ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از مرگ همراه انسان است فراگرفته بود، کسی چیزی نمی‌گفت. همه از پاسخ‌های امام شگفت‌زده شده بودند یا علی! علم: که نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید بهتر است یا ثروت؟

امام در حالی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سگدل می‌کند، اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می‌شود

نگاه‌های متعجب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می‌کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مثنی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه‌رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی‌کردند دیگر کسی چیزی بپرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید: یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ نگاه‌های متعجب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای علی مردم به خود آمدند علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند، اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضع‌اند. فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود

صدا از میان جمعیت برخاستند، هنگامی سؤال کنندگان، آرام و بی کردند، صدای امام را شنیدند که می‌که آنان مسجد را ترک می اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من می گفت دادم پرسیدند، به هر کدام پاسخ متفاوتی می

منبع: کشکول بحرانی، ج ۱، ص ۲۷. به نقل از امام علی بن ابی طالب، ص ۱۴۲

چرا حضرت علی (علیه السلام) نام فرزند خود را عثمان نهاد؟

.حال بررسی می کنیم که چرا حضرت علی (علیه السلام) نام فرزند خود را "عثمان" نهاد

روایتی در کتب تاریخی ذکر شده که حضرت امیرمومنان علی (علیه السلام) دوستی داشتند، به نام "عثمان بن مظعون" که او به عبادت کردن، معروف بود. امام آنقدر وی را دوست می داشتند که فرزندی از فرزندانشان را به نام او، نامگذاری فرمودند. «إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ عُثْمَانَ، بِعُثْمَانَ بْنِ مِظْعُونٍ أَخِي» (۸)؛ نام فرزندم را به نام برادرم عثمان بن مظعون، عثمان نهادم

حضرت علی (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه، عثمان بن مظعون را بسیار ستوده است. ایشان در مدح او فرموده است: «كَانَ لِي فِيهَا مَضَى اخٍ فِي اللَّهِ، تَعْظُمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ...»؛

در زمان گذشته یک برادر الهی داشتم که مقام و منزلت او در چشم من بسیار بزرگ و عظیم « می نمود، به علت آن که دنیا در چشم او بسیار پست و حقیر بود. و او از تسلط نفس اماره و شهوت شکم بیرون بود؛ چیزی را که نمی یافت اشتها نمی کرد، و چون چیزی را می یافت، آن را بسیار به کار نمی بست.

و بیشتر اوقات، در سکوت بود؛ و اگر احیاناً سخنی می گفت، چنان سخنش مغزدار و پر حقیقت بود که دیگر مجال سخن برای گویندگان نمی گذاشت و چون آب زلال، ریال عطش پرشش کنندگان را فرو می نشاند

و مرد متواضع و ضعیفی بود که دیگران بدین لحاظ او را بزرگ نمی‌شمردند و شرائط آداب و حقوق او را رعایت نمی‌کردند و به او به دیده حقارت می‌نگریستند؛ ولیکن در مقام جد و دفاع از حق و حریم خدا چون شیر ژیان و چون افعی پُر زهر بیابان حمله می‌نمود

در مقام استدلال از هیچ حجت و برهانی فرو گذار نبود، مگر آن که خود به قضاوت راستین خود متکی بوده و با بصیرت کامل در آن امر وارد می‌شد؛ و بنابراین هیچ استدلالی نمی‌کرد مگر آنکه حاکم و پیروز می‌شد

به هیچ عنوان از درد، شکوه و گلایه نمی‌کرد مگر وقتی که آن درد برطرف شده و بهبودی حاصل گشته بود

آنچه می‌گفت خود نیز عمل می‌نمود؛ و آنچه را که عمل نمی‌نمود در آن مورد چیزی نمی‌گفت

زمانی که بالبداهه و ناگهان دو امر بر او روی می‌آورد که ناچار باید یکی از آن دو را بجای آورد، آن یکی را که موافق رضای نفس اماره و هوای خویشتن بود توجه نموده و با آن مخالفت می‌کرد.»
(نهج البلاغه، خطبه ۲۸۹)

خطبه متقین (خطبه همام)

همام کیست؟

«همام»، «پسر شریح» و برادرزاده «ربیع بن خثیم» همان خواجه ربیع معروف است. علامه «کراجکی» نویسنده قرن پنجم قمری در کتاب «کنز الفوائد» در معرفی او می نویسد: «و کان عابدا مجتهدا» ابن ابی الحدید او را از شیعیان و دوستداران امام علی (ع) برشمرده است.

شان صدور خطبه

یکی از دوستان و شیعیان عابد امیرمؤمنان (علیه السلام) به نام همام، از وی توصیف پرهیزگاران را خواست. [۲] وی به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، گفت: «ای امیر مؤمنان، پرهیزگاران را برای من بستای چنانکه گویی به آنان مینگرم.» امام در پاسخ او درنگی نمود، سپس فرمود: «ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که «همانا خدا با کسانی است که پرهیزگارند و آنان که نیکو کردارند» [۳]. همام خرسند نگردید و به سوگند، بر امام اصرار ورزید. امام (علیه السلام) خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر (ص) و آل او درود فرستاد، سپس این خطبه را ایراد کرد. [۴]

گفته اند که پس از ایراد خطبه، همام بیهوش گشت و در آن بیهوشی جان داد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: به خدا از همین بر او می ترسیدم. سپس گفت: پندهای رسا با آنان که شنوای آن هستند چنین کند. مردی گفت: «ای امیر مؤمنان چرا با تو چنین نکند؟» فرمود: وای بر تو هر اجلی را زمانی است که از آن پیش نیفتد، و سببی است که از آن درنگدرد. آرام باش و دیگر بار چنین سخن به زبان میاور که آن دم شیطان بود که بر زبانت دمید. [۵]

نامگذاری

این خطبه را به اعتبار مضمون آن که توصیف متقین یا پرهیزگاران است خطبه متقین نامیده اند و نیز به اعتبار نام درخواست کننده ایراد خطبه، خطبه همام نامیده اند.

مضمون

محور این خطبه چنانکه از نامیش پیداست، توصیف متقین یا پرهیزگاران است. امام (علیه السلام) در توضیح این امر، رفتار متقین در اجتماع، رفتار فردی آنها، نحوه عبادتشان، و نگاهشان به خویشان را ترسیم می کند. در ذیل برخی از این صفات ذکر می شود. البته مرز دقیقی در تفکیک این صفات جهت بخش بندی متصور نیست و لذا برخی را می توان در ذیل عنوان دیگری نیز ذکر کرد؛ ولی نگارنده صرفاً برای به دست دادن یک دسته بندی، به صورت ذیل عنوان بندی نموده است.

اوصاف اجتماعی متقین

برخی از اوصاف متقین در جامعه از این قرار است:

1. نیک گفتاری
2. میانه روی
3. فروتنی
4. چشم پوشی از محرمات
5. گوش دادن به علم سودمند
6. حریص در طلب دانش
7. شکیبایی در سختی
8. بخشیدن کسی که بدو ستم کرده
9. دوری از سخن زشت
10. تباه نکردن آنچه بدانها سپرده اند
11. فروبردن خشم
12. در امان بودن مردم از بدی آنها
13. امیدواری به آنها در کارهای نیک

اوصاف فردی

1. بدگمانی به خویشتن
2. ترس از ستوده شدن توسط دیگران
3. ایمان با یقین
4. بردباری
5. امید به امور اخروی و ناخواهانی دنیا

رابطه با خالق

1. نمازهای شبانه با تلاوت قرآن
2. دواجویی در قرآن
3. اثرگذاری آیات قرآن بر جان آنها
4. خشوع در عبادت
5. یاد خدا و سپاس از او در طول شبانه روز

ترجمه‌ها و شرح‌ها

• ترجمه‌ها

این خطبه علاوه بر اینکه در ترجمه‌های کل نهج البلاغه آمده است، ترجمه‌های مستقلی نیز دارد که برخی از آنها در ذیل می‌آید:

1. از پارسایان برایم بگو: ترجمه خطبه متقین (همام)، ترجمه و توضیح از جمال‌الدین دین‌پرور. [۶]
2. صفات متقین (خطبه همام) مولای متقیان، امیرمومنان، علی (علیه السلام)، ترجمه غلامرضا یاسی‌پور. [۷]
3. مثنوی پارسانامه: ترجمه‌ای منظوم از خطبه متقین حضرت علی (علیه السلام) و نامه حضرت علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)، سراینده عبدالمهدی معرف‌زاده. [۸]

• شرح‌ها

1. اوصاف المتقين، محمد شریفی اشکوری. [۹]
2. اوصاف متقين: ترجمه و شرح و تفسیر خطبه همام نهج البلاغه، قادر فاضلی؛ مقدمه محمدتقی جعفری. [۱۰]
3. شرح خطبه متقين (شرح حدیث همام)، محمدتقی مجلسی؛ تصحیح و تحشیه جویا جهانبخش. [۱۱]
4. صفات متقين در کلام مولای متقيان (به شعر فارسی): شرح خطبه امیرالمومنین حضرت علی (ع) به همام، سروده محمدعلی محمدی (امید). [۱۲]
5. متقين، گل‌های سرسبد آفرینش: دریافتی از خطبه همام نهج البلاغه، مهدی شجاعی. [۱۳]
6. نغمه الهی: شرح منظوم و ترجمه خطبه متقين از نهج البلاغه، مهدی الله قمشه‌ای. [۱۴]
7. آئینه پرهیزکاران شرح خطبه همام. فارسی. از سید ابراهیم علوی خوئی. در سال ۱۳۴۱ ش. در ۳۴۷ صفحه وزیری چاپ شده است. [۱۵]
8. تنبيه العباد شرح خطبه همام. از شیخ محمد جواد بن محمد علی بن جعفر تستری در گذشته ۱۳۲۵. [۱۶]
9. درّ ثمین شرح خطبه همام. فارسی. از شیخ عبدالحسین بن شیخ محمد طاهر دزفولی در گذشته ۱۳۳۹. [۱۷]
10. شرح خطبه همام. از میر آصف قزوینی در گذشته حدود ۱۱۴۰ نسخه آن را شیخ عبدالنبی قزوینی مؤلف تشمیم امل الآمل دیده است. [۱۸]
11. شرح خطبه همام. از میرزا ابوالقاسم بن میرزا احمد اصطهباناتی معروف به علامه متولد ۱۳۱۲. [۱۹]
12. شرح خطبه همام. از محمدتقی بن حسین علی هروی در گذشته ۱۲۹۹. [۲۰]
13. شرح خطبه همام. از حسین بن علی بن محمد شفیع متولد ۱۳۳۱. [۲۱]
14. شرح خطبه همام. از سید علاء الدین گلستانه اصفهانی در گذشته ۱۱۱۰. [۲۲]

15. شرح منظوم خطبه همام. فارسی. از دکتر جواد نوربخش کرمانی در سال ۱۳۷۱ق در

تهران چاپ شده است. [۲۳]

16. نور الیقین. شرح و ترجمه خطبه همام است از حسین شفیعی که در سال ۱۳۷۲ چاپ

شده. [۲۴]

17. اوصاف پارسایان: شرح خطبه امام علی علیه السلام درباره متقین، عبدالکریم

سروش. [۲۵]

متن خطبه

وَمِنْ خُطْبَةٍ لِّأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی

متن

یکی از یاران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به نام

«همام» (2) که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن

حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران

را برایم آنچنان وصف کن که گویی آنها را با

چشم می نگرم. امام (علیه السلام) در پاسخ او

درنگ کرد و آن گاه فرمود: ای همام تقوای

الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی

است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛

ولی همام به این مقدار قانع نشد (و توضیح بیشتر

خواست و اصرار ورزید) تا اینکه امام (علیه

السلام) تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحاً

برای او بازگو کند، پس حمد خدای را بجا آورد

و ثنا نمود و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود

رَوَى أَنَّ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يُقَالُ لَهُ
هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،
صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَثَاقَلَ (علیه
السلام) عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ:
فَ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ). فَلَمْ
يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ
أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) ثُمَّ
قَالَ (علیه السلام):

فرستاد. سپس فرمود.

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا

خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و

از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنه کاران

به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش

گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی

می بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و

معیشتشان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان

تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه دنیوی اش

جای داد.

(ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی

هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و

راه رفتنشان تواضع و فروتنی است. چشمان

خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده

فرو نهاده اند و گوشهای خود را وقف شنیدن

علم و دانشی کرده اند که برای آنان سودمند

است، حال آنان در بلا همچون حالشان در

آسایش و رفاه است.

و لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ

أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَهُ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ،

وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ

مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ

فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا

مُعَذَّبُونَ. او در چشمانشان کوچک است. آنها به کسانی

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ

خَلَقَهُمْ غِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا

تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ.

فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَائِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ.

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ

مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ

عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ

النَّافِعِ لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ

فِي الرَّخَاءِ.

می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن
متنعم اند و همچون کسانی هستند که آتش
دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذبند!
قلبه‌ای آنها اندوهگین و مردم از شرشان درامانند.
اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان
عفیف و پاک است. آنها برای مدتی کوتاهی در

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ
نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا
أَيَّاماً قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا
لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ
فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا. آنها آمد؛ ولی آنها فریش را نخوردند و آن را
نخواستند. دنیا می رفت که آنها را اسیر خود
سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از
اسارتش آزاد ساختند!

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و
آیات قرآن را شمرده و با تدبر می خوانند، به
وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و
داروی درد خود را از آن می طلبند. هنگامی که
به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است
(تشویق به پادشاهای بزرگ الهی در برابر ایمان و
عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند
و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می
شود و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود
می بینند

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ
يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ
دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا
طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا
نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ.

و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انداز در آن است (انذار در برابر گناهان) گوشهای دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانو ها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

پرهیزگاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند، ترس و خوف (در برابر مسؤولیتهای الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه های تیر، تراشیده و لاغر ساخته است، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار می پندارند، در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی خبر و غافل) می گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند،

در حالی که اندیشه ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است. از اعمال اندک، خشنود نمی شوند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می سازند، و از اعمال خود نگرانند، هر گاه یکی از

وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِحِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ، وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتَقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرَضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا.

وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لَا نَفْسَهُمْ مُتَهَمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا رُكِبَى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطْنُونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!

آنها را مدح و ستایش کنند. از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به جهت نیکیهایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و گناهانی را که من دارم و آنها نمی دانند ببخش!

از نشانه های هر یک از آنها این است که او را در دین خود قوی می بینی و در عین قاطعیت، نرم خوست، دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد، و طلب روزی حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع است.

پیوسته عمل صالح انجام می دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود) روز را به پایان می برند در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می کند در حالی که همه همش یاد خداست.

شب را سپری می کند در حالی که ترسان است، و صبح بر می خیزد در حالی که شادمان است؛

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلَبًا فِي حَلَالٍ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ.

يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ.

يَبِيتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَضْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

ترسان از غفلتهایی است که از آن بر حذر داشته
 شده و شادمان برای فضل و رحمتی است که به
 او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و
 درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است).
 هرگاه نفس او در انجام وظایفی که از آن
 ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را
 از آنچه دوست دارد محروم می سازد. چشم
 روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه
 ندارد و زهد و بی اعتنایی اش نسبت به چیزی
 است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم
 می آمیزد و گفتار را با کردار!

او (پرهیزکار) را می بینی که آرزویش نزدیک،
 لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع،
 خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ،
 شهوت سرکشش مرده و خشمش فرو خورده
 شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرش
 در امانند. اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران
 محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در
 زمره غافلان نوشته نمی شود.

تَرَاهُ قَرِيبًا اَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلَلُهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ،
 مَنُزُورًا اَكَلُهُ، سَهْلًا اَمْرُهُ، حَرِيْزًا دِيْنُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ،
 مَكْظُومًا غَيْظُهُ. اَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُوْلٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُوْنٌ،
 اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِيْنَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِيْنَ، وَ اِنْ كَانَ
 فِي الذَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ.

يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ كَسَى رَا كَهْ بَهْ اَوْ سَتَمْ كَرَدَهْ (و پشیمان است) می
 قَطَعُهُ، بَعِيدًا فُحْشُهُ، لَيِّنًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا بَخْشَدْ وَ بَهْ اَنْ كَسْ كَهْ مَحْرُومْ سَاخْتَهْ عَطَا مِ
 مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَ قُورٍ، وَ كَنْدْ وَ بَهْ كَسَى كَهْ پِيُونْدَشْ رَا بَا وِی قَطْعْ كَرَدَهْ
 فِي الْمَكَارِهِ صَبُوْرٍ، وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُوْرٍ. لَا يَحِيْفُ اَسْت، مِی پِيُونْدَد. سَخَنْ زَشْتْ وَ خَشُوْنَتْ اَمِيْزْ اَز
 عَلٰی مَنْ يُبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فَيَمْنُ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ اَوْ دُوْر اَسْت، گَفْتَارَشْ نَرْمْ وَ مَلَايِمْ، مَنكَرَاتْ اَزَاوْ

قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى
مَا ذُكِّرَ، وَلَا يَنْابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا
يَسْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا
يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. ناگوار، شکِیا و به هنگام فرونی نعمت شکر گزار

است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی
کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی
شود و پیش از آنکه شاهی بر ضدش اقامه شود
اعتراف به حق می کند. آنچه حفظش را به او
سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر
داده اند فراموش نمی کند. مردم را با نام های
زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی
رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور
باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون نمی
رود.

هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی
سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی
شود و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان)
صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود
را به زحمت می افکند؛ ولی مردم از دست او
راحتند. خویشان را برای آخرت به تعب می
اندازند و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد.
دوری اش از کسانی که دوری می کند، به سبب
زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی
که نزدیک می شود، مهربانی و رحمت است؛ نه

إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ
صَوْتُهُ، وَإِنْ بَغَى عَلَيْهِ صَبْرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي
يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ. وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.
أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ
عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُؤُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ
وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظْمَةٍ، وَلَا دُؤُوهُ بِمَكْرٍ وَ
خَدِيعَةٍ.

اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگ بینی و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی) باشد.

در پایان این خطبه در نهج البلاغه آمده است: هنگامی که سخن امیرمؤمنان به اینجا رسید، همام فریادی کشید و جان داد.

در این هنگام امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود، به خدا سوگند من از این پیشامد بر او می ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آنها که اهل موعظه اند، اثر می گذارد.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا.

در اینجا کسی به امام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی کند؟ امام در پاسخ او فرمود: وای بر تو هر اجل و سرآمدی وقت معینی دارد

وَيَحْكُ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَرُهُ. فَمَهْلًا! لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ! که از آن نمی گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی کند؛ سپس افزود: «آرام باش دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت».

پانویس

- به نقل: محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، جدول اختلاف نسخ انتهای کتاب، ص ۲۳۵.

• ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

•

• (نحل، ۱۲۸).

•

• شهیدی، نهج البلاغه، ص ۲۲۴.

•

• شهیدی، نهج البلاغه، ص ۲۲۷.

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

• سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

•

- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۵.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۲۲.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، صص ۲۴-۲۵.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، صص ۳۳-۳۴.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۳۴.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۳۴.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۳۴.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۳۶.
-
- استادی، کتابنامه نهج البلاغه، ص ۶۲.
-

1. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

منابع

- [نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی](#)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، تحقیق: محمد أبوالفضل إبراهیم، بی جا: مؤسسه إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزیع، بی تا.
- استادی، رضا، کتابنامه نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹ ش.
- محمدی، سید کاظم، دشتی، محمد، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم: نشر امام علی (علیه السلام)، ۱۳۶۹.

خطبه امیرالمومنین (ع) درباره جمل!

امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه ۱۳ [نهج البلاغه](#)، روز جمعه سال ۳۶ هجری پس از پایان جنگ جمل در مسجد جامع شهر [بصره](#)

:در نکوهش مردم بصره فرمود

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرَأَةِ وَاتَّبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَاجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ أَحْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ
وَمَاؤُكُمْ رُعَاقٌ وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ وَالشَّاحِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَأَنِّي
بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُؤٍ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا

شما سپاه یک زن، و پیروان حیوان «شتر عایشه» بودید، تا شتر صدا می کرد می جنگیدید، و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. اخلاق شما پست، و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دو رویی، و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است. کسی که میان شما زندگی کند به کیفر گناهش گرفتار می شود، و آن کس که از شما دوریگزیند مشمول آمرزش پروردگار می گردد.

گویا مسجد شما را می بینم که چون سینه کشتی غرق شده است، که [عذاب خدا](#)

از بالا و پایین او را احاطه می کند، و سرنشینان آن، همه غرق می شوند.

و در روایتی است: سوگند به خدا، سرزمین شما را آب غرق می کند، گویا مسجد شما را می نگریم که چون سینه کشتی یا چونان شتر مرغی که بر سینه خوابیده باشد بر روی آب مانده است.

در این روایت، امیرمؤمنان (علیه السلام) صراحتاً مردم بصره را لشکریان عائشه و پیروان شتر او معرفی می کند.

عدم تحمّل عدل علوی: با شروع حکومت علوی، حضرت تمامی امتیازات دولتی اشخاص معروف از جمله طلحه و زبیر را از بیت المال لغو کرد و سهم آنان مانند بقیه افراد عادی جامعه شد. طلحه و زبیر به این عدل حضرت و برابری حقوق آنان با حقوق یک شهروند عادی اعتراض کردند. (همان، خطبه 196 و نیز: شیخ طوسی، الامالی، ص 731 / محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 32، ص 30 و 9) این عوامل موجب شد که طلحه و زبیر نتوانند حکومت عدل علوی را تحمّل کنند و برای دست یافتن به آمال و آرزوی های باطل خود، بیعت حضرت را نقض کردند و برای تشویق عائشه برای مقابله با حکومت علوی به سوی مکه شتافتند. (الجمال، ص 67 / مروج الذهب، ج 2، ص 366 / الفتوح، ج 2، ص 450)

علت کینه توزی عائشه نسبت به حضرت علی علیه السلام چه بود؟

پاسخ

علت کینه توزی های عائشه نسبت به امیرالمومنین علی (ع) چه بود؟

: پاسخ

این نکته قابل انکار نیست که کینه هایی از سوی عائشه نسبت به علی (ع) وجود داشته است.

:امیرالمؤمنین (ع) سابقه این امر را در مواردی برمی شمارد، از جمله این که

.چون پیامبر (ص) مرا بر پدر عائشه برتری داده بود

.چون پیامبر (ص) مرا برای اخوت با خویش اختصاص داد

چون خداوند دستور داد که همه دربهای منتهی به مسجد بسته شود حتی درب خانه پدر عائشه، اما درب خانه من بسته نشد

چون در روز خیر پیامبر اکرم (ص) بعد از ناکامی دیگران، پرچم را به من دادند و من نیز پیروز شدم.
و این امر موجب غمگین شدن آنان گردید

نکته جالب اینکه عایشه بعد از اینکه از نحوه حکومت داری عثمان به ستوه آمده بود، راهی مکه شد و بعد از شنیدن خبر کشته شدن عثمان و به خلافت رسیدن امام علی (ع) مدعی خون خواهی عثمان شد.
و قتل عثمان را مظلومانه تعبیر کرد و علیه امام (ع) شورش نمود

امام (ع) در واکنش به این ادعای عایشه در صدد تبیین برآمد که خود عایشه با عثمان چندان رابطه
حسنه ای نداشته است

: نقل شده است که عایشه پیراهن رسول خدا (ص) را نزد عثمان می برد و به او می گوید
هنوز رطوبت کفن رسول خدا (ص) خشک نشده که تو چنین، احکام او را تحریف می کنی
حتی جمله معروف: «أَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَر» نعتل (عثمان) را بکشید که او کافر شده در منابع اهل سنت
از عایشه نقل شده است

هنگام محاصره عثمان، عائشه به مکه مسافرت کرد و در زمان برگشت از مکه به سمت مدینه؛ مردی «
به نام عبید بن ابی سلمه (که از اقوام مادری اش بود) را دید. عائشه به او گفت: چه خبر داری؟
گفت: عثمان کشته شد و مردم هشت روز [بدون خلیفه] ماندند

عایشه پرسید بعد از آن چه شد؟

گفت: مردم به اتفاق با علی (ع) بیعت کردند

سپس عایشه گفت: مرا به مکه برگردانید

: او را به مکه بردند در حالی که می گفت

!به خدا عثمان مظلوم کشته شده است

به خدا من به خون خواهی او قیام خواهم کرد

آن مرد گفت چرا و برای چه؟

به خدا سوگند نخستین کسی که با عثمان مخالفت و ستیز کرد تو بودی

:تو همیشه می گفتی

نعث(عثمان) را بکشید که او کافر شده است

عایشه گفت : مردم از او توبه خواستند و او توبه کرد و بعد از توبه او را کشتند. من گفتم و آنها

گفتند و گفته آخر من بهتر از اول است

بنابر این، عایشه چنین جمله ای گفته بود و از دعوت کنندگان به قتل عثمان بود و بر انتساب این جمله

به خود هیچ انکاری نداشت

: منابع

نهج البلاغه، خطبه ۴۸(۱)

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۹(۲)

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱۵(۳)

برخی روایات تاریخی نظیر طبری و ابن اعثم تعداد سپاه وی را تا ۲۰۰۰۰ تن نیز برآورد کرده اند

از عمره دختر عبدالرحمن نقل شده است که وقتی علی بن ابی طالب (علیه السلام) قصد حرکت به سوی بصره را داشت، پیش ام سلمه همسر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد تا با او وداع نماید، ام سلمه فرمود: برو که خداوند حافظ و پشتیبان تو است، به خدا سوگند که تو با حق هستی و حق با تو است، اگر نبود این که من دوست نداشتم از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کنم؛ چرا که خداوند به ما دستور داده است که در خانه های خودمان بمانیم، با تو می آمدم؛ ولی به خدا سوگند که برترین شخص در نزد من و عزیزتر از جانم؛ یعنی فرزندانم عمر را با تو همراه می کنم

روایت شده است که عائشه بعد از جنگ جمل بر ام سلمه وارد شد، ام سلمه سوگند یاد کرده بود که هرگز با عائشه حرف نزند؛ چرا که عائشه به جنگ علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفته بود. عائشه گفت: سلام بر تو ای مادر مؤمنان! ام سلمه در جواب گفت: ای دیوار! مگر تو را نهی نکردم، مگر به تو نگفتم؟ عائشه گفت: من از خداوند طلب بخشش و توبه

می کنم، با من سخن بگو ای مادر مؤمنان. ام سلمه گفت: ای دیوار، مگر به تو نگفتم، مگر تو را نهی نکردم؟

پس ام سلمه تا زنده بود با عائشه سخن نگفت. عائشه بلند شد، در حالی که گریه می کرد می گفت: ای تاسف بر آن چه که از دست دادم (البیهقی، ابراهیم بن محمد (متوفای بعد ۳۲۰هـ)، المحاسن و
!. المساوی، ج ۱، ص ۱۳۷

عثمان بن حنیف، در زمان جنگ جمل، حاکم بصره و نماینده امیرمؤمنان (علیه السلام) در این شهر بود. وقتی پیروان جمل وارد شهر شدند، با افراد عثمان بن حنیف درگیر شده و صدها نفر از آنان را به شهادت رساندند، سپس به قصر او حمله کرده و خود او را دستگیر و به شدت کتک زدند؛ تا جایی که گفته اند تمام موهای صورت او را کردند

وقتی امیرمؤمنان (علیه السلام) به منطقه ذی قار

رسیدند، عثمان بن حنیف نزد آن حضرت آمد؛ در حالی که بسیار لاغر شده بود و هیچ مویی در صورت او نبود؛ پس گفت: ای امیرمؤمنان! شما مرا به بصره فرستادی؛ در حالی که دارای ریش بودم؛ اما الآن خدمت شما آمده ام و حال آن که مویی در صورتم نیست. آن حضرت فرمود: خیر و اجر نصیب شما شده است (ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر القرشی (متوفای ۷۷۴هـ)، البدایه و
النهایه، ج ۷، ص ۲۶۳، ناشر: مکتبه المعارف - بیروت

در هنگامه جنگ امیرمؤمنان (علیه السلام) به یاران خود دستور حمله به شتر عائشه را دادند؛ تا جایی که بیش از هفتاد نفر از کسانی که افسار شتر را گرفته بودند کشته شده و بیش از هزار دست در این

قضیه قطع شد؛ تا این که امیرمؤمنان (علیه السلام) دستور داد برای پایان دادن به جنگ و کشتار شتر

عائشه را پی کنند که با پی کردن شتر، عائشه اسیر

و به بصره منتقل شد.

گفته اند که علی (علیه السلام) صدای یاران جمل را شنید، پس سؤال کرد: چه می گویند؟ گفتند: بر قاتلان عثمان نفرین می فرستند و آن ها را لعنت می کنند. فرمود: بلی، پس خداوند لعنت کند قاتلان عثمان را، به خدا سوگند جز خود آنان کسی عثمان را نکشت، آن ها نیز جز خود کس دیگری را لعن نمی کنند و نفرین نمی کنند غیر از خود را

سپس علی (علیه السلام) به فرزندش محمد حنفیه که پرچم به دست او بود فرمود: جلو برو؛ پس با پرچم خود به نزدیکی جمل حمله کرد. همچنین آن حضرت به اشتر دستور داد که حمله نماید؛ پس او و مردم حمله کردند، هلال بن وکیع تمیمی کشته شد و جنگ شدت گرفت. مالک با ضربه ای به سر مخنف بن قیس زد و او را ساقط کرد، پرچم را برادرش قصب بن سلیم گرفت و او نیز کشته شد، سپس عبدالله بن سلیم پرچم را گرفت و کشته شد. سپس علی (علیه السلام) به محمد حنفیه دستور داد که حمله نماید، او نیز به همراه مردم حمله کردند؛ تا این که مردم بصره فرار کردند و تعداد زیادی کشته شد. این قضیه نزدیک غروب اتفاق افتاد، جنگ از ظهر تا غروب آفتاب ادامه داشت

کعب بن مسور افسار جمل را گرفته بود، پس تیری آمد و کشته شد، مردم افسار شتر به یکدیگر می دادند، هر کس کشته می شد، نفر بعدی افسار را می گرفت؛ جنگ شدیدی در اطراف شتر اتفاق افتاد. از عبدالاعلی نرسی شنیدم که می گفت: هفتاد دست به خاطر گرفتن افسار قطع شد، ابو عبیده معمر بن مثنی نیز نقل کرده است که هفتاد نفر از کسانی که افسار شتر را گرفته بودند، کشته شدند. (بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (متوفای ۲۷۹هـ)، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱)

عائشه در هودج نشسته بود؛ در حالی که جنگ بین آن ها جریان داشت. علی (علیه السلام) بیرون آمد و زبیر و طلحه را دعوت کرد. به زبیر فرمود: برای چه آمده ای؟ زبیر گفت: من تو را شایسته این امر

(حکومت) نمی‌دانم. به طلحه گفت: عروس پیامبر را آورده‌ای تا به وسیله او بجنگی؛ اما عروس خود را در خانه مخفی کرده‌ای؟ آیا شما دو نفر با من بیعت نکردید؟

گفتند: بیعت کردیم؛ در حالی که شمشیر بر گردن ما بود (به زور بیعت کردیم). مردی از قبیله سعدی از اصحاب علی (علیه‌السلام) جلو آمد و با صدای بلند گفت: ای مادر مؤمنان! به خدا سوگند کشته شدن عثمان بسیار آسان‌تر از این بود که شما از خانه خارج و سوار این شتر ملعون شده‌ای. خداوند برای تو حجاب و حرمتی قائل شده بود؛ ولی تو خود حجاب را پاره و حرمت را از بین بردی. سپس مردم با یکدیگر جنگیدند. زیر از معرکه جنگ جدا شد، عمر بن جرموز او را دنبال کرد و با نیزه به زنگ خوردگی سپرش زد و او را کشت. اما طلحه! تیری به او اصابت کرد، فرزندش او را به بصره آورد و وارد خانه خرابه‌ای کرد و او در آنجا مرد

وقتی به علی (علیه‌السلام) در روز جنگ جمل گفته شد که آیا غنائم را تقسیم نمی‌کنی؟ فرمود: چه کسی از شما عائشه را می‌گیرد؟ آن حضرت این سخن را گفت تا آن‌ها را متوجه اشتباهشان نماید. (سرخسی حنفی، ابوبکر محمد بن ابی سهل (متوفای ۴۸۳ه)، المبسوط، ج ۱۰، ص ۱۲۷، ناشر: دار ..المعرفة - بیروت)

بعضی از سخنان گهربار امیر مومنان (ع)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم..

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم می فرماید، یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا، حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا: خداوند! توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم.

اولین نعمتی که خدا به ما داده چیه؟

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند چون خداوند سبحان در آیه شریفه:

وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ابراهیم (5)

یعنی ایام الله را به مردم متذکر شو که در این ایام، نشانه هایی برای افراد بسیار صبور و شکور است.

دستور داده تا نعمتهایش را بیاد مردم بیاورم پس شما بگوئید که اولین نعمتی که خداوند سبحان امر به تذکر به آن داده چیست؟

یکی گفت زن و بچه! دیگری گفت سلامتی! سومی گفت مال و منال!

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: ابوالحسن تو بگو. علی (ع) فرمود: من چگونه در حضور شما مطلبی بگویم در حالی که خداوند سبحان ما را بوسیله شما هدایت کرد و جمیع علوم و کمالات را بوسیله شما برایمان فرستاد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود باید بگوئی اولین نعمت کدام است؟ علی (ع) گفت: اولین نعمت، نعمت وجود است که من هیچ نبودم ولی خداوند سبحان مرا از عدم بوجود آورد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. دومی کدام است؟ فرمود: به من حیات و زندگانی بخشید و مرا مانند جمادات و نباتات نگردانید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. سومی کدام است؟ گفت: مرا به بهترین صورتهای که صورت انسان است خلق کرد و بصورت حیوان نیافرید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. چهارمی کدام است؟ گفت: آنکه برایم حواس ظاهری و باطنی قرار داد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. پنجمی کدام است؟ گفت آنکه قدرت عقل و مشاعر روحانی بمن داده و مرا بر حیوانات برتری بخشید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. ششمی کدام است؟ گفت اینکه مرا به دین حق هدایت کرد و از گمراهان نگردانید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ^{۸۴}

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. هفتمی کدام است؟ گفت آنکه در آخرت «بهشت» زندگی خوبی را برایم قرار داد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. هشتمی کدام است؟ گفت مرا آزاد آفرید و غلام کسی قرار نداد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی.

نهمی کدام است؟ گفت آسمان و زمین و آنچه از مخلوقات در آنهاست را در تسخیر من قرار داد ...

۸۵

:امیر المومنین علیه السلام فرمودند

خدا را بندگان است که برای سود رساندن به دیگران، نعمت های خاصی به آنان بخشیده، ❖

^{۸۴} اعراف ۴۳

^{۸۵} عین الحیوة - امالی طوسی ۴۹۱

تا آن گاه که دست بخشنده دارند نعمت‌ها را در دستشان باقی می‌گذارد،

و هر گاه از بخشش دریغ کنند، نعمت‌ها را از دستشان گرفته و به دست دیگران خواهد داد.

نهج البلاغه حکمت ۴۲۵

امیرالمومنین امام علی علیه السلام هنگام بازگشت از صفین و در حین نزدیک شدن به گورستان کوفه سخنان حکیمانه‌ای را درباره مرگ و زندگی بیان فرمودند

امام علی علیه السلام در بازگشت از صفین و هنگام نزدیک شدن به گورستان کوفه فرمود:

ای خفتگان خانه‌های تنهایی، و جاهای خشک و خالی، و گورهای ظلمانی! ای خاک نشینان، ای ساکنان دیار غربت، ای تنهاشدگان، ای بی‌همدمان! شما پیش از ما رفتید و ما نیز در پی شما آمده به شما خواهیم پیوست. اما خانه‌هایتان! دیگران در آن سکونت گزیدند؛ اما زنانتان! با دیگران ازدواج کردند و اما اموال شما! در میان دیگران تقسیم شد! این خبری است که ما داریم؛ حال شما چه خبر دارید؟ امام سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: بدانید که اینان اگر اجازه سخن گفتن داشتند، به شما خبر می‌دادند که: بهترین ره توشه، تقوا است.

متن حدیث:

امام علی علیه السلام - عند رُجُوعِهِ مِنْ صِفِّينَ وَ إِشْرَافِهِ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ - : يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ ، وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ ، وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ ، أَمَّا الدُّوْرُ فَقَدْ سَكِنَتْ ، وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ

، و أما الأموال فقد قُسمت . هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم ؟ - ثُمَّ التفت إلى أصحابه - فقال : أما / لو أُذن لهم في الكلام لأخبروكم أن خير الزاد التقوى

إذا مات العالمُ تِلْمَ في الإسلامِ ثَلَمَةٌ لا يَسُدُّها شَيْءٌ إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ؛ : امام علي عليه السلام
با مرگ هر دانشمند ، چنان رخنه ای در اسلام پدید می آید که تا روز قیامت : امام علی علیه السلام
. هیچ چیز آن را فرو نمی پوشد

در مورد سخن حضرت علی (ع) که فرمود اگر کسی مطلبی به من بیاموزد مرا غلام خود
کرده، از امام صادق ع سوال شد که واقعا شاگرد، غلام استادش است و استاد می تواند
. او را بفروشد؟ حضرت فرمود خیر ولی استاد می تواند به شاگرد امر و نهی کند

روایتی است در «احتجاج شیخ طوسی» که حدیث طولی است، تا میرسد به اینجا که: قِيلَ لَامِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أئِمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُلَمَاءُ
إِذَا صَلُّحُوا»

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: بهترین خلائق بعد از ائمه هدی و چراغهای تابان ظلمات و
تاریکی چه کسانی هستند؟! حضرت فرمود: علماء هستند زمانی که صالح باشند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً فِي دُبْرِ الْفَجْرِ لَمْ يَتَّبِعْهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ذَنْبٌ
. وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ

امیر مومنان علیه السلام فرمود: هر که سوره توحید را یازده بار پس از نماز صبح تلاوت کند در آن
روز مرتکب گناهی نشود هر چند بر خلاف میل شیطان باشد

ابورافع می گوید:

و كان يأتدّم إذا اتتدّم بخل أو بملح فإن ترقى عن ذلك فبعض نبات الأرض فإن ارتفع عن ذلك فبقليل من ألبان الإبل و لا يأكل اللحم إلا قليلا و يقول لا تجعلوا بطونكم مقابر الحيوان و كان مع ذلك أشد [3]الناس قوة و أعظمهم أيدا؛

هرگاه می خواست خورشتی به غذایش اضافه کند، سرکه و یا نمک اضافه می کرد و اگر می خواست بیشتر از آن اضافه کند مقداری از محصولات کشاورزی بر غذایش می افزود و در موارد اندکی نیز مقداری شیر شتر می نوشید اما به ندرت گوشت می خورد و می فرمود: «**شکم هایتان را گورستان حیوانات قرار ندهید!**» با همه این اوصاف از نیرومندترین مردان و قوی پنجه ترین آنان بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 26، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، 1404 ق

یک سوم نهج البلاغه در رابطه با فساد و اختلاس است، یعنی علوی ترین حکومت تاریخ پُر بود از اختلاس!

طلحه و زبیر که هیچ، ابن عباس پسرعموی پیامبر(ص)، راوی حدیث، مفسر بزرگ، زمانی که ﷺ حاکم بصره بود اختلاس کرد! حضرت بالای منبر گریه کرد و فرمود دیگر من به چه کسی اعتماد کنم! خدایا مرگ علی را برسان

امام علی علیه السلام ♥♥

خوشا بحال کسی که

عمل و علمش،

دوستی و دشمنیش،

انجام دادن و ترک کردنش،

سخن و سکوتش،

و کردار و گفتارش

همگی فقط برای خدا باشد.

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَعِلْمَهُ، وَحُبَّهُ وَبُغْضَهُ، وَأَخَذَهُ وَتَرَكَهُ، وَكَلَامَهُ وَصَمْتَهُ، وَفِعْلَهُ وَقَوْلَهُ.

بحار الأنوار ج ۲۷، ص ۱۱۶

معنای این سخن امام علی (علیه السلام) که می فرماید: بنده دیگری مباش در حالی که خداوند تو را آزاد آفرید! چیست؟

آزادی موضوعی انسانی و به معنای نفی تسلط دیگری بر شخص است. جعل در این جا به معنای «خلق» است؛ یعنی آزادی ودیعه ای است الهی که هنگام خلقت، در وجود و سرشت انسان نهاده شده است. از نظر علی (علیه السلام) بنده غیر خدا بودن با آزادی منافات دارد؛ چرا که انسان ها در انسانیت مشترک اند، و عبودیت و بندگی فقط در برابر خدا است

:امام علی علیه السلام میفرمایند

مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبَا

هر که بچه ای دارد؛ بچگی کند. (بااو کودخانه رفتار کند)

الکافی، ج ۶، ص ۵۰

امام علی (ع): بدانید آن کس که از ما خاندان « حضرت مهدی عج » که فتنه های آینده را دریابد *
با چراغی روشنگر در آن گام می نهد و بر همان سیره و روش پیامبر و سایر امامان از آل محمد (ص)
رفتار می کند تا گره مشکلات را باز کند و ملت های اسیر را آزاد و جمعیت های گمراه و ستمگر را
پراکنده و نابود سازد و حق جویان پراکنده را جمع کند. نهج البلاغه خطبه 150

امام علی (ع): حضرت مهدی (عج) سال های طولانی در پنهانی از مردم به سر می برد آنچنان که *
اثر شناسان اثر قدرتش را نمی شناسند؛ گرچه در یافتن اثر و نشانه ها تلاش فراوان کنند، سپس
گروهی برای در هم کوبیدن فتنه ها آماده می گردند و چونان شمشیر ها صیقل می خورند دیده
هاشان با قرآن روشنایی گیرد و در گوش هایشان تفسیر قرآن طنین افکند و در صبحگاهان و
شامگاهان جام های حکمت سر می کشند. نهج البلاغه خطبه 150

امام علی (ع): ای مردم بدانید که تکمیل شدن و کمال دین شما در یادگیری علم دینی و الهی و *
عمل به آن است. بدانید یادگیری علم دینی بر شما از بدست آوردن و تحصیل مال لازم تر است زیرا
مال و روزی از جانب خدا میان شما تقسیم و تضمین گشته ولی علم دینی نزد اهلش نگه داشته شده و
شما مامورید که آن را از اهلش طلب نمایید پس جویای آن باشید
اصول کافی جلد 1 صفحه 35

حضرت علی (ع): 1- همراه می خواهی خدا 2- دنیا می خواهی عبرت از گذشتگان 3- رفیق می *
خواهی نویسندگان عمل 4- کسب می خواهی عبادت خداوند 5- مونس می خواهی قرآن 6-
موعظه می خواهی مرگ و اگر مرگ کفایت نکرد آتش جهنم کفایت می کند. نصایح صفحه 271

حضرت علی (ع): هشت کس اگر اهانت دیدند دیگری را ملامت نکنند: 1- آنکه بی دعوت بر *
سفره ای حاضر شود 2- آنکه بر صاحب خانه حکم کند یا دستور دهد 3- کسی که از دشمنان خیر

خواهد 4- کسی که از لثیمان کرم طلب کند 5- آنکه بدون اجازه وارد سخن محرمانه مردم شود 6-
توهین کننده به پادشاهان 7- شرکت کننده در مجلسی که اهلش نیست 8- و آنکه برای کسی سخن
گوید که گوش نمی کند. نصایح صفحه 281

حضرت علی (ع): روزی امیرالمومنین (ع) خدمت حضرت محمد (ص) شرفیاب شد. پیغمبر *
پرسید؟ در چه حالی هستی ابوالحسن؟ عرض کرد: در حالیکه هشت طلبکار دارم: 1- خدا واجبات
طلب می کند 2- شما سنت از من می خواهید 3- نویسندگان عمل راستگویی می خواهند 4- فرشته
مرگ از من روح می خواهد 5- خانواده از من غذا می خواهد 6- شیطان از من گناه می خواهد 7-
نفس از من لذت می خواهد 8- و دنیا تمایل و رغبت. نصایح صفحه 281

امیرالمومنین (ع): هر کس بخواهد برای دیگران الگو و راهنما و پیشوا باشد ابتدا باید به تعلیم و *
تربیت خویش همت گمارد پیش از آن که به تعلیم و تربیت دیگران مشغول شود؛ و خود سازی را از
درون خود شروع کند قبل از آن که زبان خود را با الفاظ نیکو عادت دهد.

بحارالانوار جلد 2 صفحه 56

امام علی (ع): در نامه خود به برخی از استاندارانش می فرمود: قلمهای خود را نازک بتراشید و *
سطرها را به هم نزدیک کنید و زیادی کلمات را حذف کنید و در آوردن معانی صرفه جویی کنید و
از زیاده روی پرهیزید که اموال مسلمین تاب و تحمل زیاده روی را ندارد.

الحیاه جلد 2 صفحه 197

امام علی (ع): هر شخصی که با کلامی یا عملی بر ضرر مومنی کاری کند تا به آن مومن آسیب و *
صدمه ای برسد با این کارش از اسلام بیرون گشته و بر کفر داخل شده. میزان الحکمه جلد 4 صفحه

امام علی (ع): کسی که نسبت به احکام الهی و دستورات دینی نادان و جاهل باشد مرده است هر *

چند زنده باشد و کسی که نسبت به مسائل و دستورات دینی عالم و فهمیده باشد زنده است گرچه از

دنیا رفته باشد.

غررالحکم صفحه 69

امام علی (ع): من؛ 1- دوستی بهتر از حفظ زبان 2- و لباسی زیبا تر از تقوای الهی 3- و مالی *

ارزنده تر از قناعت و میانه روی در خرج های زندگی 4- احسانی بر تر از گفتار نیکو و حکمت آمیز

5- و غذایی گوارا تر از فرو خوردن خشم نیافتم. نصایح صفحه 223

امیرالمومنین (ع): سعی و کوشش نما که خداوند تو را در حال نافرمانی اش و ارتکاب گناه نبیند و *

بکوش که خداوند تو را در حال انجام طاعت خود مشاهده کند که اگر اینگونه نباشی از زیانکاران

خواهی بود.

وسائل الشیعه جلد 15 صفحه 79

امام علی (ع): 1- مسئول و رئیس بی عدالت مانند ابر بی باران است 2- فقیر ناشکیبا همچون *

چراغ بی نور است 3- عالم بی عمل و فاقد تقوای الهی همچون درخت بی میوه است 4- ثروتمند بی

سخاوت همچون زمین بایر بی گیاه و درخت است 5- جوان بی توبه همچون چشمه خشک و بی

آب است 6- زن بی حیا و عفت همچون غذای بی نمک است.

نصایح صفحه 252

امام علی (ع): نتیجه دوستی با اشرار جذب بدی و شر است مانند باد که از گذرگاه متعفن می *

گذرد با خود بوی تعفن می آورد. نتیجه دوستی بانیکان جذب خیر و نیکی است همچون باد که از

محل خوشبو و عطر داری که می گذرد با خود بوی خوش می آورد.

امام علی (ع): خدا را فرشته ای است که هر روز بانگ می زند بزیاید برای مردن و فراهم آورید *
برای نابود شدن و بسازید برای ویران گشتن

نهج البلاغه حکمت 132

امام علی (ع): علم و دانش مذهبی و معارف دینی از هفت جهت بر مال و ثروت برتری دارد: 1- *
اینکه علم دین، میراث پیغمبران است و مال میراث فرعون هاست 2- علم با بخشش و انفاق به مردم
کم نمی شود ولی مال با خرج کردن کم می شود 3- علم حافظ و نگهدار صاحب خود است ولی
مال خود احتیاج به نگهدار دارد 4- مال برای مومن و کافر فراهم می گردد ولی علم دین فقط برای
مومن حاصل می شود 5- شخص عالم و فهمیده در امر دین مورد حاجت همه مردم است ولی
شخص مالدار و ثروتمند مورد نیاز عموم مردم نیست 6- علم الهی با آدمی وارد قبر می شود ولی مال
در دنیا باقی می ماند 7- علم الهی و دینی صاحبش را در عبور از پل صراط نیرو می دهد و کمک می
کند ولی مال و ثروت، وبال گردن صاحب خود بر پل صراط است و مانع عبور او از آن می
شود.

آثار الصادقین جلد 13 صفحه 552

مولا علی (ع): خوشا به حال آن کس که در نامه عملش در زیر هر گناه یک استغفار ثبت شده *
باشد.

بحار الانوار جلد 5 صفحه 329

امام علی (ع): به فرزندش امام حسین (ع) فرمود: پسر جانم هر سختی و بدحالی که به دنبالش *
بهشت باشد بدحالی نیست و هیچ خوشی و لذتی که پایانش جهنم باشد خوشی نیست. بدان پسر هر

نعمتی و لذتی در دنیا در مقابل بهشت جهنم است و تمام بلاها و سختی های دنیا در مقابل جهنم عافیت است.

تحف العقول صفحه 215

امام علی (ع): خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی نموده: 1- رضای خود را در طاعت ها؛ *
پس هیچ عبادتی را کم نشمارید شاید همان مورد رضای خدا باشد 2- غضبش را در گناهان؛ پس
هیچ گناهی را کوچک نشمارید شاید همان مورد غضب او باشد 3- استجاب خود را در دعاها؛ پس
هیچ دعایی را اندک مپندارید شاید همان مستجاب باشد 4- ولی و دوست خود را در میان بندگانش؛
پس به هیچ بنده ای بی اعتنایی نکنید شاید او ولی خدا باشد و شما شناسیدش. تحف العقول صفحه

182

امیرالمومنین (ع): خداوند به حضرت موسی و حی فرمود: ای موسی سفارش مرا در مورد چهار چیز *
به خاطر بسپار: 1- تا نفهمیدی که گناهانت را آمرزیده ام به گناه دیگری مپرداز 2- تا ندانی گنج
های خزائنم تمام شده غم روزی مخور 3- تا ندیده ای که مُلک و پادشاهی من از دست رفته به
دیگری امید مبند 4- تا مرده شیطان را ندیدی از مکرش ایمن مباش

نصایح صفحه 183

امام علی (ع): کسی که شش خصلت داشته باشد همه در های بهشت بر رویش گشوده است و *
تمام در های جهنم بر رویش بسته است: 1- خدا را بشناسد و اطاعتش نماید 2- شیطان را بشناسد و
مخالفتش کند 3- راه حق و اهلش را بشناسد و به دنبالش برود 4- باطل و اهل آن را بشناسد و
ترکشان گوید 5- دنیای حرام را بشناسد و رهایش سازد 6- آخرت را بشناسد و طلبش کند

نصایح صفحه 248

امام علی (ع): ریا کار چهار نشانه دارد: 1- هنگامی که تنهاست در عبادت خدا و ذکرش و اعمال *
خیر تنبل و کسل است 2- در میان مردم و جمع، در عبادت خدا و اعمال خیر کوشاست 3- چون از
او تعریف کنند بیشتر کار می کند 4- هر گاه از عمل او تمجید و تعریفی نکنند کار خیر را ترک
کند.

نصایح صفحه 187

امام علی (ع): به راستی که اهل خیر و شر را نمی توان تشخیص داد مگر به مردم. اگر می خواهی *
اهل خیر را بشناسی کار خیری را شروع کن؛ کسانی که آن کار را تایید می کنند و دنباله روی از آن
می کنند اهل خیرند و اگر می خواهی شر و اهلش را بفهمی کار بدی را شروع کن همان کسانی که
از آن پیروی می کنند اهل شرّند.

تحف العقول صفحه 215

امام علی (ع): مردی به امام (ع) عرض کرد سفارشی به من نمایند. امام فرمود: سفارش من به تو *
این است که کار خیر و نیک خود را هر قدر زیاد هم باشد هرگز بسیار مشمار و گناه خود را هر قدر
هم کم باشد اندک مشمار.

تحف العقول صفحه 202

امام علی (ع): همه خوبی ها در سه عمل جمع شده است: 1- نگاه کردن 2- سکوت نمودن 3- *
صحبت کردن؛ اما هر دیدنی که در آن عبرت و پند آموزی نباشد بیجا و مهمل است و هر سکوتی که
در آن اندیشیدن نباشد بیهوده است و هر سخن گفتنی که در آن ذکر و یاد از خدا و کلامش نباشد
بیهوده است.

تحف العقول صفحه 210

امام علی (ع): در سفارش خود به فرزندش امام حسین (ع) فرمودند: پسر جانم عافیت ده جزء *

است؛ نه جزء آن در خاموشی است جز به ذکر خدا و یکی هم در ترک هم نشینی نا بخردان. تحف

العقول صفحه 145

امام علی (ع): از امیرالمومنین (ع) سوال شد: دانشمند تر از همه مردم کیست؟ فرمود: کسی که سخن خیر و حکمت را از هر شخصی که شنید قبول کند و آن را به معلومات و دانش خویش

بیفزاید.

خصال شیخ صدوق صفحه 6

مولا علی (ع): هر کس که قرائت قرآن را وسیله اخاذی و گرفتن پول از مردم قرار دهد روز قیامت به محشر می آید در حالی که گوشت صورتش ریخته و تنها استخوانهایش باقی مانده و به این

شکل آبرویش در نزد مردم می ریزد.

آثار الصادقین جلد 17 صفحه 321

امام علی (ع): تا وقتی که گرسنه نشدی اقدام به خوردن غذا مکن و وقتی به خوردن اقدام کردی قبل از آنکه کامل سیر شوی دست از غذا خوردن بردار، غذا را با آرامش و خوب بجو تا هضم آن

آسان شود و پیش از خوابیدن و به رختخواب رفتن به توالت برو و خود را تخلیه کن چون این

سفارشات را به کار بندی از پزشک بی نیاز شوی.

آثار الصادقین جلد 2 صفحه 387

امام علی (ع): از پر خوری پرهیز کنید زیرا هر که پر خوری کند دردهای درونی اش بسیار گردد و *

خواب های فاسد و پریشان بیند و نیز موجب سنگدلی شخص و سبب کسالت و تنبلی در خواندن نماز

می شود.

امام علی (ع) : هیچ مالی در دریا یا خشکی نابود نشد مگر به خاطر نپرداختن حقوق آن مال از قبیل *
خمس یا زکات. پس اموال خود را با پرداخت خمس و زکات از گزند حوادث بیمه نمایید . کلام نور

صفحه 326

امام علی (ع) : موقعی که در مورد موضوعی دچار ترس شدی خودت را در آن مسئله بیانداز زیرا *
اضطراب و دلهره ای که در وجودت برای مصون ماندن از آن خطر وجود دارد به مراتب سخت تر
است از ابتلا و درگیریت با آن موضوع . نهج البلاغه حکمت 166

مولای علی (ع) : انسان عاقل بوسیله پندیات و اخلاقیات الهی اصلاح می شود و این حیوانات هستند *
که جز از راه کتک و ضرب و شتم مطیع و فرمانبر نمی شوند. اخلاق فلسفی جلد 1 صفحه 131

امام علی (ع) : چون دیدی خداوند پیاپی بر تو بلا فرستاد سپاس و شکر او را به جای آور و چون *
. ملاحظه کردی که خداوند در پی گناهانت پی در پی به تو نعمت داد از مکر او با خودت بترس

آثار الصادقین جلد 13 صفحه 210

امام علی (ع) : به راستی که بزرگترین افسوس در روز قیامت حسرت و افسوس مردی است که در *
نافرمانی خداوند مالی بدست آورد و آن را برای وارثین خود قرار دهد و شخص وارث آن مال را در
راه فرمان خدای سبحان انفاق کند و به بهشت رود و مرد نخستین که صاحب مال بود به سبب همان
. مال به دوزخ رود

آثار الصادقین جلد 2 صفحه 148

امام علی (ع) : هر که دوست دارد بدون ثروت غنی شود و بدون سلطه و قدرت عزّت یابد و بدون *

فامیل و خویشاوند فزونی یابد از ذلت معصیت خدا به سوی عزت طاعت او خارج شود. که اگر این
طور شد همه آن مطالب را خواهد یافت . آثار الصادقین جلد 13 صفحه 251

مولا علی (ع): آن کس که گفتار حکیمانه مومنان دانا را نشنود و از دانش علمای ربانی بهره نگیرد *

رفته رفته عقلش می میرد

گفتار فلسفی جلد 1 صفحه 187

امام علی (ع): در خاتمه تورات پنج جمله است که دوست دارم هر روز بامداد آن را مطالعه کنم: *

1- عالم بی عمل با شیطان برابر است. 2- سلطان بی عدالت با فرعون برابر است. 3- فقیر طمعکاری که در برابر توانگران خضوع کند با سگ همانند است. 4- ثروتی که از آن در امور خیر سودی نبرند با سنگ و آجر یکسان است. 5- زنی که بدون ضرورت و نیاز بیرون رود با کنیز برابر است. نصایح

صفحه 223

امام علی (ع): کودکان خود را به زبان نیکو و خوش به خواندن نماز و طهارت گرفتن از ادرار و *

مدفوع امر کنید و چون به هشت سالگی رسیدند آنها را مسئول این امور بدانید و از آن بازخواستشان کنید .

مجموعه ورام جلد 1 صفحه 358

مولا علی (ع): از جمله حقوق استاد بر شاگرد این است که: 1- چون بر او وارد شدی و گروهی *

نزد او بودند به همه سلام کن و او را به تحیت مخصوص گردان. 2- در محضرش صحبت مکن و با دست اشاره نکن و مگو فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته اند. 3- از طولانی شدن مجلسش دلتنگ مشو زیرا عالم مانند درخت خرماست ؛ باید در انتظار آن باشی که چیزی از آن بر تو فرو ریزد

حضرت علی(ع)(حکمت ۱۹۲)

ای فرزند آدم هرچه بیش از مقدار خوراک خود بدست آوری(و آن را ذخیره کنی)خزانه دار دیگران در آن خواهی بود.

حفظ کرامت انسانی

در مسیر حرکت مولا علیه السلام به شام، برای جنگ صفین، عده ای از دهقانان شهر انبار به امام علیه السلام رسیدند، از اسبان و اشتران خود پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت علیه السلام می دویدند. حضرت علیه السلام فرمود: چرا چنین می کنید؟ گفتند: این در فرهنگ و عادت ما، برای بزرگ داشت و احترام فرمان روایان است. حضرت علیه السلام فرمود

والله ما ينتفع بهذا امر اوكم، وانكم لتشقون على أنفسكم في دنياكم. وتشقون به في آخرتكم، وما اخسر المشقة وراءها العقاب، وأربح الدعة معها الامان من النار

به خدا سوگند! امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن، خود را زحمت می افکنید و در آخرت، دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیان بار است رنجی که عذاب در پی آن باشد و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنم باشد.

در مورد مشابهی، حضرت علیه السلام فرمود

..ارجع فان مشى مثلك مع مثلى فتنه للوالى ومذلة للمؤمن (نهج البلاغه خ 323)

برگرد، که چنین حرکتی از چونان تویی (رئیس قبیله) با چون منی (امام وزمامدار) زمامدار را عامل
انحراف خواهد بود و مؤمن را موجب زبونی

بعضی شیطنت را هوش و درایت می دانند و به امیرمومنان می گفتند معاویه از شما باهوش تره! امام
فرمود او شیطنت دارد نه هوش و درایت! امام(ع) در جای دیگر، در پاسخ مغیره بن شعبه که بقای
معاویه را در «شام»، موافق سیاست روز می دانست، فرمودند

به خدا سوگند! اشتباه می کنید. معاویه از من زیرک تر نیست. او دغل باز و فاسد است. من نمی «
خواهم دغل بازی بکنم و از جاده حقیقت منحرف شوم و فسق و جور مرتکب شوم. اگر خدای
تبارک و تعالی، دغل بازی را دشمنی نمی پنداشت، در آن وقت می دیدید که زرننگ ترین مردم دنیا،
علی(ع) است. دغل بازی، فسق و جور است و این گونه فجورها، کفر است و من می دانم که هر
..فریب کاری در قیامت محشور می شود، در حالی که یک پرچم دارد